بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر خدائیرا سزاست جلّت شانه که از اظهار افاضات نعمتهای بی متناهی خود بالنسمه بمواد قابله مشت خاکی را باین گونه کمالات آراسته و پیراسته و این دلیل بکمال قدرت اوست جلت عظمته و درود نامعدود بر پیغمبر محمود و آل و باد و بعد این عبد محتاج برحمت حی ذو المنن ولی الله ابن محمد حسن خراسانی الاصل محلاتی المسکن بر ضمیر منیر کافه مؤمنین و اخوان دینی انهامی دارد که این کتاب مستطاب جلیس الفضلاء المسمی بقصص العلماء از تالیفات فخر المحققین و المدققین و المجتهدین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول الفاضل المؤید جناب آقا میرزا محمد تنکابنی که در میان کیفیت احوال سعادت مآل علماء اعلام و فقهاء کرام و حاملین احکام سید الانام علیه و علی آله اکمل التحیة و السلام متوجین بتاج مداد العلماء افضل من دماء الشهداء از زمان تصنیف الی زمان غیبت خاتم الاولیاء و مفتخر بکلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل کتابیست مشتمل بر فواید بسیار و عواید بیشمار انیسی است شفیق و جلیسی است صدیق سلسله کلماتش رشک گیسوی حور العین و نقاطش شکننده رونق بازار خال خسار هر ماه جبین مباحثاتش صیقل دهنده فهم هر صاحب ماده مطایباتش مصداق معراج المؤمنین عباده گلزار اسنادش غیرت باغ ارم بوستان حکایاتش مفرح خاطر درهم و در حقیقت تصنیفی است بعدیل و تالیفی است بمثیل درختیست خوشباب و نهریست هر کس از وی سیراب و تا زمانی معشوق اولی الالباب چون بطبع نرسیده بود بخط درهم و برهم و نسخه آن بسیار کمیاب بود بلکه نایاب بود این بنده پس از قلوب مشتاقین اولی الالباب دیدم بامید ثواب جزیل و رجاء اجر جمیل آستین همت بالا زده بنام نامی و اسم گرامی سرکار مستطاب معلی القاب خورشید قباب جلالت ماب کاف درصدف نبالت کوکب فلک جلالت و الطود الفخیم صاحب الوجه العظیم مرجع الانام و العالمین ملجاء الافاضل و العالمین امیر ابن امیر مغیث الکمال عدیم النظیر در جهات فضل و کمال قابل افتخار ایران نواب مستطاب شرف الدوله ... نواب صاحب الملک خانخانان بهاء الملک قباله و اجلاله بخط نیک و اضح مانند در لالی بحلیه طبع آرایش نمودم که مرقبول حضرت عالی افتد فی شهر ...

باهتمام تام در تصحیح آن بقدر وسع گردید امید از گلچینان گلزار و سیر کنندگان این باغ همیشه بهار آنکه این بنده را بدعای خیر یاد نمایند و اگر سهوی و خطائی رفته باشد بقلم مرحمت تصحیح فرمایند فقط



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی القادر المتعال ونصلی ونسلم علی الشفیع المشفع یوم المآل وعلی العترة والآل وبعد
چنین گوید این فقیر فانی محمد بن سلیمان التنکابنی که این کلماتیست که برای فهرست کتاب قصص العلماء برشته
تحریر درآمد تا در پیدا کردن اسامی وحکایات علماء اعلام سهولت حاصل آید و بر سر هر اسمی بحساب ابجد از حروف
هجا نشان گذاشتم بعد از خطبه و دیباچه آقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی استاد مولف این کتاب
در تعداد تلامذه آن بزرگوار و بیان درس و وفور علم مناظره حاجی شیخ مهدی با صاحب فصول اسانید استاد
وکیفیت تفصیلش رؤیای استاد جده اش را تألیفات او حافظه او جودت خط ازدواج و اولاد اخلاق او
حکایات مضحکه و مجلس درس در تشنیع صاحب مفاتیح بیان مراتب اجتهاد اجازه استاد برای مولف کتاب ونقل
عبارت اجازه زهد او فتاوای غریبه کرامات استاد نجات دادن شیعه را که محبوس بود غرائب حکایات
و روایات مسموعه واقعه فیما بین استاد و شیخ محمد حسن نجفی مشاجره میان استاد و صاحب فصول و وفات
او استدلالات غریبه از استاد در عدالت وصی و در عموم منزل در رضاع و تحقیق قاعده که مولف در رضاع
نموده ام در غرائب استدلال شیخ محمد حسن نجفی در مسئله مضارعه نمودن ب حاجی محمد تقی شهید ثالث در
خواب دیدن پدرش پیغمبر را در طریقه تحصیل شهید و اسانید او در وصف عبادت شهید در مکالمات متفرقه میان
مولف و شهید ثالث حکایت سلطنت مرحوم آقا محمد خان در بیان شهید مراتب اجتهاد را در مناظره مؤلف
با شهید در مسئله نیت عبادات صبی در مخالف واقعه فیما بین شهید و صاحب قوانین خلاف شهید با علماء

ایران

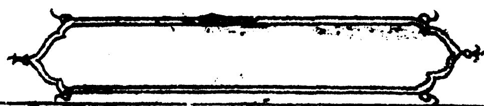
فهرست

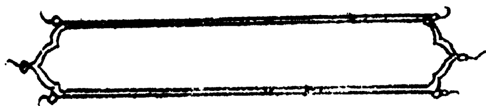
فهرست

شیخ قوام

فهرست

فهرست





فهرست



الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد و آله الطيبين الطاهرين

وبعد فيقول العبد الذليل عبد العلي بن ابي القاسم الشهير بالآقا جاني المرجاني الطالقاني ان هذا الكتاب المسمى بقصص العلما من تاليفات فخر المحققين و المدققين المجتهدين جامع المعقول و المنقول حاوي الفروع و الاصول الذي يعجز العبارة عن تحديد وصفه و تقصر القراطيس الطويلة عن تحديد مدحه صاحب كتاب لسان الصدق في علم الاصول و صاحب كتاب بدايع الاحكام في شرح شرايع الاسلام من الطهارة الى الديات في سبعة عشر مجلدا و صاحب التفسير و مشكلات العلوم و كشكول و المواعظ و قد زبر مؤلفاته و مصنفاته من الرسايل و الكتب في العلوم العقلية و النقلية و الرياضية و العربية منظوما و منثورا مما يزيد على مائتين بل يقرب على ثلثمائه و الحق ان هذا المقدار من التاليف في زماننا هذا متعسر بل متعذر و ليس هذا الا من تاييدات امام العصر روحي و روح العالمين له الفداء فلا غرو في حقه ان يقال انه العلامة لا ثاني له و كاما معه و هو العالم الوحيد و النحرير الرشيد الآقا ميرزا محمد التنكابني سلمه الله تعالى و قد تلمذ في علوم النقلية عند صاحب كتاب الضوابط و النتايج و الدلايل الآقا سيد ابراهيم الموسوي اعلى الله مقامه و عند صاحب الجواهر و الشيخ حسن بن شيخ جعفر النجفي و الشيخ محسن الخنفر و الشيخ المرتضى و الملا آقاي الدربندي و الملا عبد الكريم الايرواني و الحاجي محمد جعفر الاسترابادي اعلى الله مقامهم لكن اصل اسناده في علوم النقلية بالسيد السند صاحب الضوابط و قد استجاز عن بعضهم و عن غيرهم الشهيد الثالث و حجة الاسلام الآقا سيد محمد باقر الجيلاني و غيرهما و قد تلمذ في العلوم العقلية عند فاضل المفضال الآقا سيد علي بن السيد محمد حسين التنكابني الساكن في بلدة الطهران المدرس في مدرسة خان المروي و عند الملا آقا القزويني و الحاجي محمد جعفر اللنكرودي و الآقا سيد رضي المازندراني و غيرهم اللهم عف عنا توفيقه و توفيق

کتاب قصص العلماء من تالیف العبد الجانی

الفانی محمد بن سلیمان التنکابنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انعم علی العباد بالعلوم الکافیة فی السداد والمحتاج الیها فی الرشاد ونصب السفراء الانجاد المرشدین الی معرفة المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذین بهم تم السداد وبهم استلفت الفرقة بین الامة ودفع الشقاق والعناد وبینوا احکام الشرع بالتواتر والاحاد ثم بعد غروب الشموس سماء الرسالة واختفاء بروج الولایة عین العلماء للارشاد وجعل مودتهم والنظر الی وجوههم ومتابعتهم وسیلة النجاة یوم التناد والصلوة والسلام علی خاتم السفرة الکرام البررة قاسم الکفر واللداد الموحی الیه بکتاب هو لکل قوم هاد الهادی الی سبیل الانقیاد وآله الاکملین الاشرقین الافضلین الاطیبین الاطهرین الانجاد **وبعد** بندهٔ شرمسار درگاه آفریدگار محمد بن سلیمان التنکابنی بر صفحهٔ صحیفهٔ اذهان اعیان واجلاء اخلاء اخوان می نگارد که چون حضرت حکیم منان پس از غروب شموس رسالة واختفاء بدور ولایت علماء اعلام وفقهاء کرام را از فرقهٔ حقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه مرجع وملاذ وملجأ ومعاذ امور معاش ومعاد معین فرمود وبسیاری از ایشان بمرور زمان مجهول الاسم والقدر والتألیف والتوصیف گردیدند با اینکه جمعی کثیری از ایشان ارباب کرامات باهره بوده واعلاء وافتاء مراتب عالیهٔ ایشان مزید رغبت ست در تحصیل علم ومحبت اهل علم وتنمیه اذهان وافهام وفی الحقیقة محبت ایشان محبت امامان میباشد وعجب عجاب از جمعی از اصحاب که عمر را بتالیف تواریخ مصروف داشته قضایای نصرانیان ومجوسان وبت پرستان را در آن مندرج ومندمج ساختند بلکه بعضی شعراء را که از مصادیق الشعراء یتبعهم الغاوون احوال ایشان وزبدهٔ اشعار ایشان را در کتابی مستقل جمع وآن کتب را بطبع واشتهار درمیان ابناء روزگار یافته ودر احوال علماء کمتر پرداخته اند بلی کتابی که نوشته اند یکی معالم العلماء

که از محمد بن علی بن شهر آشوب ست که از مشایخ اجازهٔ پدر محقق طوسی ست و در سنه پانصد هجری بوده و این حقیر
نسخه آنرا ندیده بلکه مسموع شد که او علمأ زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چهار صد بوده مرتکب شده و دیگر عبید الله بن علی بیت
که از نوادگان برادر صدوق ست او هم کتابی در اینباب نوشته که فهرست نام اوست و در او علمأ زمان شیخ طوسی تا زمان
خود را نوشته و این فقیر آنرا ندیده و دیگر کتاب امل الامل در بیان احوال علمأ جبل ست که از تالیف صاحب وسائل محمد
بن حسن بن حر عاملی ست و بسیار مختصر ست و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب ریاض العلما ست که آنرا میرزا عبد الله
که از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی ست نوشته است و اینفقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب لؤلؤة البحرین ست که شیخ یوسف
صاحب حدایق آنرا در اجازهٔ دو برادر زاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین ست و دیگر کتاب
روضة البهیه ست که آنرا آقا سید شفیع بروجردی تالیف کرده در اجازهٔ پسرش سید علی اکبر و سید مزبور از شاگردان
شریف العلمأ میباشد و این روضة البهیه همان لؤلؤه است و چندان زیادتی ندارد و دیگر قاضی نور الله شوشتری
بعضی از پنجاه مشاهیر علمأ را در کتاب مجالس المؤمنین نوشته و دیگر کتاب تذکرة العلمأ ست که این حقیر قبل از هشت
سال آنرا تالیف کرده با فقدان اسباب و قلت تتبع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسد الله و در آن قلیلی از
علمأ را درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقروات و
محفوظات ذکری از اسامی علمأ نامدار و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و
مشایخ اجازهٔ ایشان و تلامذهٔ ایشان و اینکه کیان از ایشان اجازه داشته اند و صحبت ایشان بعضی با بعضی و
مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خودشان و طریق زهادت و تقادت و تفاوت و نهج سعی و تحصیل ایشان
و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را به **قصص العلماء** امید که برای خواص و عوام مفید
و مستفید و طالب علم و عباد و زهاد سودمند آید و اسم سامی و نام نامی ایشان در قنوت نماز وتر یاد کرده و طلب مغفرت
از برای ایشان نموده تا از ارواح عالیهٔ ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل و طریق عبادت گردد و اینفقیر
رسالهٔ علیحده سابقاً در کرامات علمأ نوشته و فی الحقیقه ذکر کرامات علمأ مایهٔ وثوق و یقین بکرامات و معجزات ائمه و انبیا
و بضاعت حقیت شریعت خاتم المرسلین ست صلی الله علیه و بارک وسلم امید که مؤلف را نیز بطلب مغفرت یاد شاد
نمایند و این حقیر در کتاب تذکرة العلمأ اسامی علمأ اعلام را بترتیب حروف هجا ذکر کرده ام چنانکه ارباب علم رجال اسامی
رجال را بترتیب حروف هجا مذکور داشته اند لیکن درین کتاب اسامی علمأ را بترتیب اجازات و ترتیب ازمنه و اعصار
مرتب داشته ام و بحساب ابجد بحروف نشان گذاشتم و ابتدا نمودم به علمأ زمان خود و در میان ایشان ابتدا نمودم باسم سامی
و نام نامی سید استاد بالاجداد الامجاد ـ

آقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی رحمة الله

استاد این خاکسار شهرهٔ هر دیار وحید امصار و اعصار و در علم فقه و اصول و رجال نادر روزگار و در تدریس گوی سبق از فقها و مضمار مدرسین عالی مقدار ربوده علم تدقیق و منار تحقیق و طود فقاهت در درسش برای متوسط و مستفید و مفید مفید هر یک بفراخور احوال از درس او بهره مند میبودند و در عتبهٔ علیهٔ عالیهٔ حسینیه مسکن و در مسجد مدرسهٔ سردار که متصل صحن مبارک جناب حضرت سید الشهداء است تدریس میفرمود —

در تلامذه سید استاد از معاریف و مسلمین

و در مجلس درس از هفتصد تا هشتصد تا هزار نفر از طلاب محصلین و فقها و مجتهدین و مستنبطین می نشستند از جملهٔ ایشان آقا شیخ زین العابدین بارفروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد الله نجل حجة الاسلام و آقا شیخ مهدی کجوری که در شیراز است و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتهد لاهجی و مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی و مرحوم ملا علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالی و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میر سید عرب و آقا میرزا رضائی وامقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال الدین محلاتی و امثال ایشان که هر یک در صقعی از اصقاع مرجع و ملاذ انام مند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ مینمودم و در علوم نقلیه از فقه و اصول و رجال استنادم بآن جناب است و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چنان ازدحام میشد که از کثرت طلاب که مسجد مذکور پر مملو میشد دار وسیع مسجد را بلند میکردند و تا نصف صحن مدرسه طلاب و علما می نشستند یک درس اصول میفرمود که عنوان آن نتایج الافکار آنجناب بود چند سطر عبارات را میخواندند و بیان میکردند و یکدرس از کتاب شرایع محقق اول که دو سطری از عبارات آن میخواندند و در خارج تقریر مسئله میفرمودند و در اکثر اوقات بترتیب فقه که مینوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت فقه خود را که دلائل الاحکام در شرح شرایع اسلام است میخواند و در اغلب از اوقات میفرمود که اگر کسی را سخنی است در دو بحثی است بیاید دلیلی زیاده تر اقامه کرده بگوید و هرگز در مجلس درس کسی در محاجه و احتجاج او را عاجز نساخته و اگر در غیر مجلس درس کسی با او مناظره میکرد آنجناب جواب میگفت و اگر میدید که طرف مقابل منظورش مجادله است نه فهمیدن حقیقت مسئله مسئوله پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاصر بود و در بعضی از مجالس که با استاد عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجه بر میآمد استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مهدی کجوری بر آن اطلاع یافت در چنین مجالس در خدمت استاد میرفت و هرگاه صحبت میشد شیخ مهدی بر صاحب فصول غالب می آمد شبی در مسئله اجتماع امر و نهی صحبت شد شیخ محمد حسین نافی و شیخ مهدی مثبت بود شیخ مهدی بر او غلبه کرد و استاد ساکت نشسته بود از آن پس کار بجائی رسیده بود که در مجلس شیخ مهدی صاحب فصول صحبت نه میداشت و صاحب فصول نهایت کم تقریر بود

و شیخ مهدی با تقریر و جامع بین المعقول و المنقول بود والد استاد آقا سید محمد باقر از اهل خوئین از دهات خمسه و ساکن قزوین بود
از آن پس پسرش استاد را کربلا نشاهان همراه خود برد و خود در نزد شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا اقامه کرده و معلم شاهزادگان شد و فرزند
ارجمندش سید استاد را کربلا نگه داشت ـ

در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اواخر عالم حنفی و فنی صفی تقی نقی جلی آقا سید علی اعلی الله مقامه صاحب شرح کبیر و صغیر در درس او حاضر میشد از آن
پس در خدمت عالم عیلم بحر خضم اعلم ادق عین ارباب التحقیق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن آملی مازندرانی ملقب به شریف
العلماء که کربلا مسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلماء هزار نفر بلکه زیاده از طلاب و علماء می نشستند و چون
شریف العلماء در اوائل حال فقه تدریس نمیفرمود سید استاد پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم افقه
اکرم افضل اعلم رئیس ارباب تحقیق و تدقیق رضیع لبان فقاهت و گل گلبن گلشن و بستان جلالت و فخامت شیخ علی بن
شیخ جعفر انار الله تربته که معروف به محقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفده ماه حاضر می شد و استفادهٔ فقه می نمود
از آن پس به کربلاء مراجعت فرمود و شریف العلماء بدین سبب از آنجناب منکسر الخواطر گردیده که چرا در آخر کار از من کناره نمود
بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نمیکنید و فقه طلاب را ضرور و اصول مقدمه اوست پس شریف العلماء یک درس
فقه هم بنا گذاشته و مسئله بیع فضولی را عنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مسئله استدلال میفرمود تا بجوار رحمت حق
پیوست و یکی از تلامذه اش که مرحوم شیخ مرتضی تستری باشد در کتاب متاجر خود اقوال استاد خود شریف العلماء را ذکر نموده
مجملاً سید استاد در زمان حیوة شریف العلماء مشغول به تدریس شد و در همان زمان قریب بصد نفر در مجلس سامی آن جناب
کتاب قضا را استقلالاً مستفید می شدند ـ ـ

در رؤیای استاد حضرت صدیقهٔ کبری فاطمه را

پس وقتی در عالم رؤیا جدهٔ اش فاطمه را در خواب دیدن که دوات و قلمی باو عطا فرمود که ای فرزند فقه بنویس و چون استاد
غفر الله له در خدمت فرزند دلبند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفاتیح الاصول نیز قلیلی تلمذ کرده بود
پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب بکتب فقهیه بقدر حاجت باو داده و او را امر کرد که کتاب قضا را
تصنیف نماید آنجناب کتاب قضا را استقلالاً تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خواهشمند رساله فارسیه از او شدند که
تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد دِيْنًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا

در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد معروف است که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب است
و تالیف آن جناب از عون اتفاق افتاد تا اینکه نسخه را به نحوی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود مثلاً

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخر آن در همه سطور نون بوده یا لام بوده و هکذا و در مدت دو ماه تالیف همهٔ دورهٔ اصول با آن متانت آن هم نسخهٔ اصل را به نحو مزبور نوشتن که اتفاق در حروف اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست مگر از تائید الٰهی و کرامت بی نهایت حضرت احدیت ـ و این فقیر را نیز بر ضوابط حواشی بسیارست ـ و کتاب نتائج الافکار در اصول که تقریباً بقدر معالم ست و همهٔ دورهٔ اصول و ادله و اقوال را دارست با عبایر فصیحه که در نهایت فصاحت و بلاغت ست و آنجناب رضی الله عنه آنرا عنوان می کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز در مجلس درس ایشان استفاده مینمودم و حواشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتابی در اصول باین بلاغت و فصاحت و جزالت و عذوبت نوشته نشده است و تلامذهٔ آنجناب شروح بسیار بر آن کتاب نوشته اند از آن جمله آقا شیخ مهدی کجوری و آقا سید ابوالحسن تنکابنی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتائج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رسالهٔ در حجیت ظن که به بسط تمام تالیف فرموده و بسیار خوب نوشته تحقیقات بی اندازه دارد کتاب دلائل الاحکام در شرح شرایع الاسلام که از اول طهارت تا حدود و قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچه در نزد این فقیرست طهارت یک مجلد صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجر سه مجلد نکاح یک مجلد طلاق و ظهار و لعان و ایلاء و خلع و مبارات یک مجلد بزرگ غصب یک مجلد صید و ذباحه و اطعمه و اشربه یک مجلد بقیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان نوشته کتاب مشتمل بر فروع بسیار و ادله بیشمار که در کتب مبسوطهٔ دیگر یافت نه می شود با عبائر فصیحهٔ بلیغهٔ موجزه محرره از نکاح تا آخر را میتوانم که ادعا کنم علی سبیل الحقیقة نیز مبنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته نشده و این فقیر در حین تدریس و تصنیف نکاح و طلاق و خلع و مبارات و ظهار و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفاده مینمودم و رسالهٔ فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رسالهٔ عربیه در طهارت و صوم و رسالهٔ در مناسک حج و رسالهٔ حرمت غیبت در فروع آن و رسالهٔ در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه جمع نمودم که قواعد کلیه تالیف نمایم لیکن در کتاب دیات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر بروفق دلیل وارد بست ـ

در حفظ استاد

و آنجناب را حافظهٔ زیاد بود که هرچه را یک دفعه مرور مینمود حفظ میکرد و لیکن میفرمود که زود از خاطر من میرود و نیز آنجناب را خط خوب بوده در نسخ و شکسته نستعلیق که در این دو قلم میفرمود که من دو ورق بیشتر مشق نکرده ام و این کرامات آنجناب ست و میفرمود که شصت دفعه کتاب قوانین را درس گفته ام ـ

در ازواج و اولاد

و آنجناب بعد از شریف العلماء مخلفهٔ او را اختیار نمود اما از آن ضعیفه از برای استاد اولاد نشد و از زن دیگر چند نفر داشت که یکی را مرحوم ملا علی محمد خطبه کرد و سید اجابت فرمود و از فضلاء شاگردان استاد بود و در ایام حیوة استاد وفات

ونماز جماعت و وعظ و تدریس اشتغال داشت و بعد از وفات استاد مخلفه او را که مخلفهٔ شریف العلماء بود اختیار کرد
کتا تدرین تدران اما بطولی نکشید که بعضی از اہل بلد اخوند ملا علی محمد او را مهمانی خواستند و او را مسموم نمودند و از آن
جناب از یک زوجه دو پسر باقی ماند و قلعهٔ سامره باهتمام استاد انجام یافت و هر ساله تنخواهی بسیار از موقوفات
هند میفرستادند که بدستیاری ایشان بفقراء و تعمیر مشاهد مشرفه مصروف می‌گشت و امّا در اخلاق آن بزرگوار
بمرتبهٔ بود که توصیف آن از تحریر بیرون است بلکه این فقیر در میان علماء عرب و عجم نیکوتر از آن بحر قلزم خضم
در اخلاق ندیدم اگر کودکی ممیز چه عامی و چه غیر عامی چه از نجبا و چه غیر آنها اگر بر او وارد می‌شدند تواضع میکرد
از جای خود بر میخواست و این احوال در احدی از ابناء روزگار نبود و اگر او را کتره می‌گفتند و العیاذ باالله
فحش میدادند سکوت میفرمود بجدی که مشاهده نمودم که روزی یکی از اعراب که از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخی
بود و میان شیخیه و طبقهٔ فقهاء نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود آن عرب در مجمع درس آنجناب حاضر شد و
زبان بهرزه درائی و کتره و فحش باز و تنخیر هم بر کمرش بود و پیش می آمد که سید استاد نور الله مضجعه سر بزیر افگنده و
سکوت داشت یکی از سادات خدام بناگاه مطلع گردید آمد و گریبان این ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را
کاری مدار و او را تادیب و سیاست مکن که او مجنون است آن سید خادم از آن مجلس او را کشید و در صحن مبارک حضرت
سید الشهدا برده و او را انداخت و چوب بسیار باو زد و او را تادیب و سیاست نمود و هرگز در مجلس درس
برای گفتگوی طلاب متغیر نمی‌شد با اینکه اکثری مجادله و محاوره و مقاوله میکردند بلکه بقاعده و قانون مناظره
با ایشان منازعه و مشاجره و مباحثه میفرمود و اگر زیاد اوقات او را تلخ نمود تبسم میفرمود و روی مبارک را از و بر میگردانید
و می‌گفت نا مربوط مگو زیاده از این تغیر در مجلس درس و غیره هرگز از او مشاهده نکردیم و در این چند سال که در خدمت
آن بزرگوار بودیم دو سه دفعه برای مهمی موعظه فرمود با رشاقت لسان و طلاقت زبان و سلاست بیان با دقایق
تفسیر قرآن —

در حکایت مضحکه که از آن جناب مسموع شد

و از جملهٔ حکایات مضحکه که از آنجناب استماع نمودم اینکه کسی دهقانی را روزگار بآخر کار رسید وصیت نمود که فلان شخص را از
من نا محروم نکنید وصی آن شخص از عالمی از اهالی آن رستاق که باصول فقه مانوس نبود استکشاف از حکم این مسئله نمود
آن عالم در جواب گفت که نظر بقاعده باید موصی له را محروم داشت برای اینکه نفی در نفی موجب اثبات است که
عبارت از اثبات حرمان باشد و باید چیزی باو نداد از قضا بعد از چندی عالمی اصولی بدان قریه وارد شد این
مسئله را و فتوای ملای سابق و دلیلش را باو اظهار داشتند آن عالم اصولی گفت که جواب صواب آنکه موصی
الیه چیزی داده باشند و قاعدهٔ نفی در نفی در این مقام جریان ندارد زیرا که الفاظ اقاریر و اوقاف و وصایا را بر فهم

عرف باید حمل شود و عرفا در چنین کلام قطعاً مفهوم عرفی آن ست که باید بموصی الیه چیزی داد و فهم عرف وارد بر
قاعده است ـ

حکایت مضحکه کردن در مجلس درس گفته شد

حکایت اخرى که در مجلس درس صحبت شد و آن ست که استاد طیب الله تربته وقتی مسئله جواز وطی دُبر زوجات
را درس میفرمودند و ادله بر جواز ذکری فرمودند تا استقصاء ادله نمودند بعد از آن پس فرمودند که هر که زیاده بر این دلیلی
فکر کرده بیان کند پس ملا علی محمد ترک که یکی از افاضل تلامذهٔ آنجناب بود عرض نمود که من در این باب دلیلی علاوه
فکر کردم آن جناب فرمود کدام ست عرض کرد سیرهٔ علما نیز بر آن استقرار یافته است پس استاد و حاضران
بخندیدند ـ **حکایت** ثالثه زمانی استاد نور الله مرقده در مجلس این مسئله را درس میفرمودند اگر کسی
مالی را بکسی بدهد و او را وکیل در انفاق طائفهٔ خاصه کند و این وکیل از آن طائفه باشد آیا جائز ست که
خود نیز سهمی بردارد فرمودند که احوط آن ست که خود برندارد مرحوم ملا علی محمد از روی ظرافت و مطایبه عرض
کرد که این احتیاط فتوائیست یا علمی آن جناب تبسم فرمود و فرمود که سالبه بانتفاء موضوع ست و همیشه از روی
ظرافت در تشنیع بر مفاتیح فیض اخباری میفرمود که لو سماه بمختصر المسالک لکان اولی مرادش آنکه مفاتیح جز مطالب
مسالک چیزی ندارد و همیشه میفرمود که اجتهاد بر سه گونه ست یکی آنکه در بیان مسئله رفته اقوال و شهرت و
اجماع را تحصیل کرده از آن پس استدلال اقوال را بیان نموده و یکی از آنها را اختیار نموده و مسئله را تمام می نماید
دوم اینکه استقصاء ادله و جرح و تعدیل دلیل بیش از پیش نماید و قدری از فروع هم ذکر کند سوم اینکه قواعد
کلیه را که مسئله بر آن منتنی ست بنحو اتم تحریر و تقریر کند و در ادله آن قدر گفتگو شود که فتوی را علمی یا قریب العلم
کند و آن قدر فروع ذکر کند که بی نهایت باشد و تضعیف دلیل متقابل بنحوی کند که قریب به بدیهی البطلان
باشد و آقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را بر نهج اول نوشته مولف کتاب گوید که مراد استاد آن نیست که صاحب
ریاض زیاده از اول درجات اجتهاد مرتبه نداشت بلکه مرادش اینکه ریاض که شرح کبیر ست بسبک اول درجه
اجتهاد ست و الا جناب آقا سید علی اعلی الله درجته استاد المجتهدین ست عالم علیم و قلزم خضم ست چنانکه در ترجمه آن
جناب خواهد آمد و مخفی نماند که یکی از براهین تقلید اعلم که بدان رفته ایم در رسالهٔ منفرده در تقلید اعلم نوشته ایم آنکه
مشارب فقها در مقدمات اجتهاد و اصول و این درجات متقدمه اختلاف دارد بلکه هر کسی در یکی از آنها مهارت
دارد یکی عربیت او بیش و یکی اکمل در رجال و یکی در اصول و یکی در ادلهٔ لفظیه و یکی در عقلیه و یکی در درجات متقدمه
و یکی در عبادات و یکی در معاملات پس شخصی باشد که در همه فقه و مقدمات آن و در همهٔ این مشارب اعلم باشد
از روی انصاف مفقود است ـ

در اجازت سید استاد که برای مؤلف نوشته اند

وجناب سید اول کسی ست که تصدیق برای اجتهاد این فقیر نوشته اند اما اجازهٔ روایتی نه نوشته و من هم از اذ خصایص هر
اگرچه بالالتزام دلالت بر اجازهٔ روایت هم دارد و مستحسن اینکه اجازه و تصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از جودت
تقریر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و عذوبت کلام آن نحریر و عالم خبیر و حسن وثوق و اشفاق و
الطاف او بالنسبه باین فقیر آگاه و از استماع و مطالعهٔ دُرر منثورهٔ آن بزرگوار مستفید گردند و هذه عبارته

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین الحمد لله الذی من علینا بالاهتداء بشریعة خاتم الانبیاء وارشدنا بارشاد
الاوصیاء واحدا بعد واحد الی حضرت سیدنا ومولانا قایم الامناء صلوة الله علیهم الی یوم الجزاء ثم فی زمن الغیبة امرنا
باتباع العلماء الذین فضل مدادهم علی دماء الشهداء **اما بعد** فالذی یهم بیانه ولا ینبغی ستره وکتمانه هو ان جناب
العالم العامل والفاضل الکامل بحر الحقایق کنز الدقایق منبع الافاضات وینبوع الفیوضات معدن المنطوق والمفهوم
ومخزن المنثور والمنظوم المحقق فی الفروع والاصول والمدقق فی المعقول والمنقول وحید زمانه وفرید اوانه علامة
العلماء الاعلام ونخبة الفضلاء الکرام ذو الفضل العظیم والطبع السلیم والفهم المستقیم حاوی المحامد والمآثر وجامع المکارم و
المفاخر ولدنا العزیز الروحانی جناب آقا میرزا محمد التنکابنی متع الله الانام بفضله وارشاده وارشدهم بهدایته واسعاده
قد استغرب عن الاهل والاوطان وحضر لدی جملة من الزمان وبرهة من الآوان وبذل مجهوده فی تحصیل العلوم وتکمیل الاو
والرسوم واتعب فکره فی تحصیل المراتب العلیة وتالیف المسائل الفقهیة وتصنیف الکتب والرسائل الاصولیة مشتملة
علی المنظوم والمنثور فی کمال الفصاحة وغایة البلاغة کانها الدرر المنثورة واللآلی المنظومة المشهورة حاویة
لغرر الفوائد ودرر الفرائد فلله دره وقدس سره حیث سلک فی تالیفها مسالک اولی الالباب ولاحظ فیها فوائد الایجاز
والاطناب فی جمیع الابواب مع ما یناسب من ذکر الفوائد المهمة والقواعد المحکمة وتوضیح الفروع المبهمة وکثیر من التحقیقات
الانیقة والتدقیقات الرشیقة وادق نظره فی دفع الایرادات الفاسدة المخلة علی ما تقتضیه الضوابط والادلة وفاق [illegible]
قرانه الاجلة فاجاد ما انتخبته نتایج افکاره ونعم ما افاد من الضوابط بدقایق انظاره فی مسائل الحلال والحرام المستنبطة
من دلائل الاحکام حقیق ان ینتفع بها السالک والداخل والواسطة والواصل فهنیئا لذلک الجناب المستطاب
حیث بلغ مرتبة الاستنباط ودرجة الاجتهاد مؤیدا بالتاییدات الابدیة والتوفیقات السرمدیة واعانة القوة القدسیة
التی هی من اعظم الشرایط واقوم الوسائل والوسایط نسئل الله تعالی له بدوام التائید کما یلیق ویجعل له التوفیق
خیر رفیق حتی یکون مرجعا للمسلمین ومنارا یهتدی به اهل الملة والدین وان لا ینسانی فی الخلوات ومظان الاجابات
من صالح الدعوات انه قاضی الحاجات وولی الخیرات انتهی کلام السید الاستاد بدانکه در زمانی که در عتبات
عالیات بوده ایم سید استاد سرآمد علماء آن بلاد و مرجع کلیه عباد بود و در آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمة الله صاحب جواهر الکلام شصت هفتاد نفر می نشستند و در مجلس درس مرحوم شیخ مرتضی تا بیست نفر
تقریباً جمع میشدند اشتهار مرحوم استاد زیاده از دیگران بوده از قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده و مبلغ چهار هزار تومان
از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سید استاد آوردند مرحوم شیخ محمد حسن از نجف بخانه سید استاد وارد و گفت تا سهم من
ندهی نخواهم از اینجا بیرون رفت پس استاد مبلغ چهار صد تومان تسلیم او نمود و پس از مرحوم حجة الاسلام رساله مرحوم استاد
را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهر نکرد دوباره همان رساله را بچاپ انداختند در میان چاپ آنجناب وفات یافت
پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم اشتهار برافراخت و از جمله وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن
در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء نمی نمود تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد و رفت کردند و شیخ تصدیق کرد
و این از غرایب روزگار است با اینکه اصول و رجال و عربیت استاد مسلماً زیاده از شیخ بوده بلکه فقاهت آن بزرگوار و ورع
و تقوای او بیش از شیخ بود و شاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود و الله العالم —

در زهد استاد

مراتب زهد استاد اینکه بار سیدن تنخواه هند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود و باوجود رسیدن وجوه بسیار
از ایران و عربستان بدست او بسیار فقیر بود جز گزران یومیه نهایت قناعت چیزی نداشت و دولتی جمع ننمود و ضیاء
السلطنه که یکی از صبایای خاقان مغفور فتحعلیشاه بود و نهایت مشهوره در کمال و مال و جمال بوده و فتح علیشاه از مرحوم آخوند
ملا حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان خواهش نمود که ضیاء السلطنه را بفرزند آخوند تزویج نماید آخوند قبول نکرد و متعذر بآن شد
که ما رعایا قابل آن نیستیم که بنات سلاطین در خانه های ما باشند چنانچه معروف است که فاضل قمی صاحب قوانین را پسری بود
و مرحوم فتح علی شاه خواهش نمود که یکی از صبایای خود را به پسر میرزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدا تعالی خواست
که اگر باید شاهزاده بمزاوجت پسر من در آید پس پسرم را مرگ ده بعد از انجام دعاء پسر میرزا در میان حوض خانه غرق شد و وفات
یافت مجملاً بعد از فتح علی شاه ضیاء السلطنه بعتبات عالیات عرش درجات رفت اولاً در نزد مرحوم آقا سید محمد مهدی
پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا اختیار کن سید امتناع نمود و جواب گفت و مسئولش بحیز قبول موصول نشد و آقا سید
مهدی از ازهد زهاد روزگار بود از آن پس شاهزاده ضیاء السلطنه از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش مزاوجت نمود و شیخ
نیز قبول نفرمود ثالثاً در خدمت سید استاد کس فرستاد و خواهش مناکحت و مواصلت نمود استاد در جواب فرمود که مخارج شما
شاهزادگان بسیار است و ما را جز فقر و فاقه حاصلی نیست و از عهده مخارج شما نتوانیم که برآئیم شاهزاده دگر بار کس فرستاد
که من از شما هیچ مخارج مطالبه نمی کنیم بلکه خرج شما و عیال شما هم با من باشد آن جناب در جواب گفت که مرا عیال و زن
و فرزند است که در حال عسر و فقر با ما بسر برده اند و لازم بمواصلت شما آنکه از ایشان چشم بپوشم و این قبیح است شاهزاده
دگر بار کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سید استاد امتناع نموده بالکلیه اظهار

یاس او نمود ـــ

در فتاوای غریبهٔ اُستاد

وازجملهٔ فتاوای غریبهٔ استاد اینکه در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است که در ابطال غبار غلیظ صوم را مبرد وجه است اظهر اینکه و در حاشیهٔ منه نوشته است که دخان مبطل صوم نیست و مؤلف چون کتاب صوم دلائل استاد را استنساخ مینمود و باین مقام رسیدم خدمت آن جناب اعلی الله مقامه مشرف شدم و عرض کردم که شما کشیدن غلیان را مفطر صوم نمیدانید آنجناب فرمود که من چنین فتوای ندادهام عرض کردم که اگرچه در کتاب دلایل در مفطر بودن دخان صوم را توقف فرمودهاید لیکن در حاشیهٔ منه نوشتهاید که اظهر عدم مفطر بودن دخانست آن جناب فرمود که مقتضای دلیل را نوشتهام لیکن فتوای بآن ندادهام و راضی بر آن نیستم که کسی این فتوای را نسبت بمن دهد ـــ

کرامات سیّد استاد

واما کرامات آن جناب پس آن بسیار است از جملهٔ آنها حکایت خواب دیدن صدیقهٔ کبری است که قلم و دوات بدست او داد و فرمود که فقه بنویس چنانکه گذشت ـ وازجملهٔ کرامات آن جناب آنست که برای رساله نوشتن استخاره نمود این آیه برآمد دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً چنانکه سبق ذکر یافت ـ وازجملهٔ کرامات آن جناب چیزیست که در السنه بسیار و در امصار در غایت اشتهار است که اهل بلاد هندوستان بآن بزرگوار عریضه نگار شدند که برای ما رسالهٔ ارسال فرموده که تقلید شما نمائیم آن جناب رساله با مراسلجات بهندوستان ارمغان وارسال داشت حاملین رساله در کشتی نشسته چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت و آب بموج درآمد نزدیک بآن شد که کشتی و اهل و سکان یکسر غریق لجهٔ فنا شوند پس اسباب و احمال و اثقال را در آب ریختند تا کشتی سبکبار رود و از باد مخالف با و آزاری وارد نیاید و آن خورجین که رساله و مراسلجات در آن بود آن نیز در آب انداخته شد پس سکان کشتی بهند رسیدند و ماجری را برای سکنهٔ هند حکایت داشتند بار دیگر اهل هند عریضه نگار بخدمت آن بزرگوار گشتند که رساله و مراسلجات را بآب انداخته اند بار دیگر مجدداً رساله ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد که نسخهٔ دیگر را نساخ استنساخ کرده بار دیگر به هند فرستاده باشد پس چندی نوشتجات از اهل هند رسید که مراسلجات شما با رساله بصحت و سلامت بما رسید تفصیل این اجمال اینکه روزی بعزم تفرج بکنار دریا رسیدیم دیدیم که حیوانی غریب از حیوانات دریا افتاده و مرده و شکم او ورم کرده شکم او را شگافتیم دیدیم که خورجینی در میان شکم اوست سر خورجین را شگافتیم دیدیم که رساله و مراسلجات شما همه در آنست و هیچ آفتی بآنها نرسیده و هیچ سیاه نشده و آب در آنها تاثیر نکرده بود وازجملهٔ کرامات ظاهرهٔ باهرهٔ آن بزرگوار آنست که یکی از تلامذهٔ آنجناب میرزا محسن اردبیلی بوده که درین زمان از مشاهیر آذربایجان است و در مجلس درس سخن بسیار میگفت که نافع آن مانند اکسیر و جماعت او را گاه غالباً فظ غلیظ

الطلب میباشند روزی با استاد می‌چه کرد استاد هرچه در جواب اصرار کرد او جز انکار کاری نه کرد استاد گفت نام ربوط بگو میرزا محمد حسن گفت نام ربوط مے شنوم آنجناب سکوت فرمود پس از انقضاء مجلس درس میرزا محمد حسن بمنزل مراجعت کرد و منزل بالاخانه و فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود کمرش بی اختیار بدرد آمد هرچند معالجه کرد سود مند نشد پس از فوت استاد نذر کرد که بزیارت کربلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاد مستمری قرار داد و هر ساله خدمات کثیره برای بازماندگان استاد مینمود و بزیارت بیت الله رفت علاج نشد اکنون بهمان مرض گرفتار ست **و از جمله کرامات** آنجناب اینکه در آن ازمنه سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلاء از رؤساء اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان آن امصار در مقام انکار و جناب استاد نیز از شرارت آن شریر در آزار بحدیکه کاسه آبرا در مجلس استاد بر زمین زد و شکست و مال فقرا و تنخواه هند را خود مطالبه از استاد داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن شیخ جعفر حضور داشت و شطب مے کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب ابراهیم زعفرانی بر سر آورد به نحویکه شطب شکست پس بعد از زمانی پاشاء بغداد با اهل عناد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم را بازنجیر برای مهمی مجلس استاد حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشیند و در یک ساعت بیشتر در خدمت سید استاد نماند پس پای استاد را بوسید استاد او را نشانید و مهم او را انجاح فرمود و از این قبیل کرامت بغیر آنچه مذکور شد حقیر خود مشاهده نمودم ــ کرامت دیگر اینکه زمانے که آنجناب در نجف اشرف بودند و در مجالس شیخ علی نجانده شدند در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بکربلا رفته باشی آنجناب بملاحظه مسئله عدم حجیت رؤیا امتثال نه کردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب اول تو صدق بوده و نحو تغیری هم فرمودند پس آنجناب باز مسامحه داشتند پس دفعهٔ ثالثه باز حضرت امیر را بخواب دیدند که حکم فرمودند که باید بکربلا رفته و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب امتثال کرده بکربلا آمدند و در آنجا اقامه فرمودند ــ از آنجمله یکے از سادات از تلامذهٔ استاد با اشرار کربلا مناسبت و موانست داشت او را اعلم کردند و مجلس درس برائے او مهیا ساختند و مردم را باکراه بدرس او مے بردند جناب استاد را هم خواستند که شما هم به مجلس درس او حاضر شوید آنجناب اجابت فرمود و متعذر بآن شد که صبحها مرا مجلس درس ست و فرصت نه مے شود پس کار را براو تنگ ساختند آنجناب بعزم زیارت کاظمین علیهم السلام و تعمیر سامره بکاظمین رفت از آن پس پاشاء بغداد بعزم محاصره و تسخیر کربلا با عساکر زیاد حرکت نموده در همان آوان این حقیر در بالای سر مرقد مطهر جناب حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت بکنم و در همان جا بمانم این آیه آمد ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها الخ و اسباب حرکت هم موجود نبود از افاضات امام بلا فاصله خرجے فراهم آمد و حرکت بجانب کاظمین علیهما السلام نمودم و در اندک زمانے پاشاه بر کربلا غالب و نهب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجانب بغداد

آوردند ومن درآنروز برای مهمی با جمعی از طلاب ببغداد رفته در بغداد کهنه اسراء را میبردند وآن سید راکه تلمیذ استاد بود و مدرس شده بود وخواهش حضور استاد در مجلس درس می نمود باز نجیر در گردن و بازو بسته وسر برهنه از بغداد کهنه میگزرانیدند که به بغداد تازه ببرند ودر مورد سیاست وقتل درآید پس آن سید مدرس یکی از طلاب را شناخته گفت خدمت استاد عرض دار که اگر من بد کرده ام شما عفو واغماض فرموده مرا از قتل نجات دهید استاد علیه الرحمه بلا فاصله به تجار بغداد نوشت که تنخواه مایه بگذارید وسید را بخرید ومن هم آن تنخواه را بشما رد می کنم پس تجار نزد پادشاه رفتند واستاد هم رقعهٔ بپادشاه نوشت که سید را بمن بفروشید پادشاه در جواب استاد عریضهٔ کرد که سید را بشما بخشیدم واز قتل او در گزشتم ولیکن لامحاله باید اورا باسلامبول بفرستم که خواندگار اورا دیده ولیکن من متعهدم که اورا سیاست نکند پس اورا باسلامبول فرستادند و پادشاه توسط کرد خواندگار از قتل او درگزشت واورا مرخص کرد — مقصود آنکه این از الطاف الهیه وکرامت آنجناب بود که سید نهایت هتک حرمت او نمود خداوند عالم بلا فاصله اورا در معرض قتل درآورد ومحتاج باستاد شد استاد اورا نجات داد۔

در غرایب حکایات وروایات مسموعه از استاد

واز جمله حکایات غریبهٔ مسموعه از استاد اینکه روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان کهربا در سنگ شارش استفاضه مینمودم وسخن از بزرگی ماهی در آمد استاد حشی الله تربته نورا فرمود که حضرت آفریدگار در توریت بحضرت کلیم خطاب فرموده که من در دریا یک ماهی خلق کرده ام وهر روز سه ماهی غذای آن قرار داده ام که درازی هریک از آن سه ماهی سه ماه راه است از آن پس استاد فرمود که حضرت سلیمان علی نبینا وآله وعلیه السلام من الملک المنان چون با عساکر ظفر مآثر وجنود نامعدود وکنار دریای محیط به بسیط زمین ست رسید کسی از لشکریان خواست که تواند از طرف ومنتهای آن دریا اطلاع یابد وخبری رساند پس مرغ کوچکی آمد که هر روز یکدانه گندم غذای او بود وهر روز یکسال راه طیران می نمود پس سه دانه گندم همراه او نمودند واورا روانه ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد وقت شام تلی در میان آن دریای بی پایان پدیدار وعیان گردید آن مرغ در بالای آن تل مکان ویک دانهٔ گندم را خورده چون شام تمام وصبح صادق نمایان شد آن مرغ پرواز ولبساز وباز مسافرت ومسافرگشت آن روز هم تا بانجام طی مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز بپرواز آمد وآن روز راهم مقدار یک سال مسافت طی نمود که من المبدء الی الختام مسافت سه ساله راه طی شد پس باز تلی بنظر درآورد وبر بالای او آنشب را اقامه نمود ودانهٔ سوم آن گندم را خورده آن شب را ماند تا روز بروز وخورشید رخشنده ظهور نمود آن مرغ در حیرت افتاد که هنوز مسافت آن دریا انجام نه پذیرفت وقوت لایموت فوت شد اکنون نه قدرت بر رفتن ست ونه مکنت بر رجعت بناگاه ماهی سر از آب برآورد وبقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمه آمد که سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من المبدء الی الختام تمام بیان کرد ماهی گفت که این سه روز که سه سال راه طی کردی آن تل اول که در روز

اول قرار گرفتی بالاے ذنب من بود و آن تل دوم که در روز دوم آمدگاه تو شد بالاے کمر من بود و این تل سوم که اکنون نشیمن تست بالاے سر من ست ۔ و من از خوف ماہیانے که در وسط این دریا میباشند جرئت آن ندارم که بمیان دریا بروم زیراکه مرا بلع مے نمایند لہٰذا من در کنار دریا منزل گرفته ام پس ترا چگونه توانائی آن ست که مسافت این بحر را طی نمائی اکنون مراجعت کن و کیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبینا و آله و اصحابه و علیهم السلام برسان آن مرغ گفت که مرا قدرت بر رجعت نیست آن ماہی گفت که من درہمین ساعت ترا بسہولت بساحل این دریا میرسانم پس آن ماہی حرکت کرده سر خود را بجانب ساحل برده آن مرغ پرواز نمود و بخدمت حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام آمد و آنچه واقع شده بود بعرض آنجناب رسانید ۔

واقعۂ که میان استاد و شیخ محمد حسین روے نمود

واقعۂ که میان شیخ محمد حسین صاحب فصول و استاد بوقوع پیوست اجمالش اینکه کسے نکاح کرد و امر منجر بمشاجره و منازعه بین المتناکحین انجامید پس سید استاد اجنته مثواه حکم ببطلان آن نکاح نمود براے اینکه منکوحه رشیده نبود و شیخ محمد حسین حکم بصحت نمود و آن منازعه بطول انجامید تا اینکه امر منجر بفقهاء نجف شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی به تقویت استاد و حکم ببطلان آن عقد نمود و سائر فقہاء نجف نیز متابعت کردند و امر فیصل یافت و استاد در ۱۲۶۲ از ناخوشی وبا وفات یافت پس اہل کربلا جنازه اش را در کوچه ہا گردانیدند ہمه سینه زنان و مرثیه خوانان باگریبانہا ی چاک آنجناب را در جنب صحن در بقعۂ مخصوصه نزدیک بخانه اش دفن نمودند و این فقیر در منظومۂ علم درایه که متاة بمنبع الاحکام و داراے قواعد کلیۂ رجالیه است گفته ام شیخ اجازتی ہو الاستاد ۞ ولے الی جنابه استناد السید المشہور فے الامصار کالشمس فی رابعة النہار الموسوی سید الفحول محقق الفروع و الاصول سیدنا استادنا ابراہیم عامله بالکرم العمیم مدفنه فے ارض کرب و البلاء وہو شہید اذ توفے بالوباء وکان فے مدرسه سبعة من فضلاء و فحول طلبته تالیفه ضوابط الاصول نتائج دلائل المنقول وظاہر اینکه عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد و از جمله مبعدالات غریبه اینکه استاد در کتاب وصایا بسے از دلائل در مسئلۂ اینکه عدالت در وصی شرط نیست بفعل مسلم بن عقیل تمسک جسته که عمر سعد را وصی ساخته و فعل مسلم محمول بر صحت ست و قول باینکه عمر بن سعد عادل بوده بطلانش بدیہی ست و قول باینکه مسلم علم بفسق او نداشت اغرب ست زیراکه ہمان انحصار نکردن عمر از مسلم باینکه نایب خاص بود موجب ارتداد ست باینکه عمر به یزید نوشت که مسلم کوفه را مغشوش کرد و کوفه از دست تو در رفت و قول باینکه مسلم اشتراط عدالت را نمیدانست آن ہم از اغرب غرایب ست و فرقے مابین اختیار و اضطرار نیست و از غرایب استدلالات اینکه استاد در رد بر قول بعموم منزله رضاع در نکاح دلایل استدلال کرد بقوله تعالیٰ و بنات عمک پس دختر عموی پیغمبر بر پیغمبر حلال ست بنص آیه و بنا بر عموم منزله باید دختر عمو ہا بمنزله برادر زاده پیغمبر

باشند چه پیغمبر با حمزه شیر خورده و دخترهاے برادران حمزه برادرزادهٔ پیغمبر مے شوند پس باید حرام شوند
با اینکه بنص آیهٔ شریفه حلال میباشند انتهی کلام الاستاد اگر گوئی این سخن در دختر حمزه نیز جاری ست چه او
حقیقةً برادرزادهٔ رضاعی پیغمبر ست پس باید بر پیغمبر حرام باشد با اینکه نص آیه دلالت بر حرمت میکند جواب
گوئیم دختر حمزه بعموم یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب بیرون رفت پس ادلهٔ رضاع دختر حمزه را تخصیص داده
واگر گوئی که دلیل رضاع با آیه نسبت ایشان عموم من وجه ست چه حلیت دختر عم اعم ازان ست که رضاعی
در میان باشد یا نه و ادلهٔ رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عمو باشد یا نه پس نسبت عموم من
وجه ست وتخصیص دادن احداز عامین من وجه را بر دیگرے ترجیح بلا مرجح وخلاف محاورات عرفیه وخلاف
دیدن فقهاست جواب گوئیم که نسبت اگرچه عموم من وجه ست لیکن اگر احداز عامین من وجه اقل مورد
باشد بمنزلهٔ اخص مطلق خواهد بود ومخصص عام دیگرے شود ونظراے العرف وطریقة الفقهاء وشکے نیست که
موارد رضاع در غایت قلت وبنات عم در غایت کثرت ست پس ادلهٔ رضاع مخصص بنات عم خواهد بود و
تحقیق درمقام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار داد ازان پس حکم بر حرمت
نمود مثلاً در نسب فرمود واخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که اخواتکم
من الرضاعة فلذا اگر برادر زید باکسے شیر خورد دختر مرضعه بر برادر زید حرام مے شود زیراکه خواهر رضاعی او ست
واخواتکم من الرضاعة بر او صادق ست ولیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیراکه آن دختر خواهر رضاعی
زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید ست و در نسب آنچه حرام بود اخواتکم بود نه اخوات اخیکم واین دختر
خواهر رضاعی برادر زید ست نه خواهر رضاعی زید وخواهر برادر در نسب حرام نیست و در صورتیکه خواهر خود
شخص نباشد پس در رضاع هم خواهر برادر حرام نه مے شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد واز جمله
غرایب استدلالات چیزی ست که شیخ محمد حسن در جواهر الکلام در مسئلهٔ جواز مصارعه وکشتی گرفتن تمسک نموده
بفعل حسنین علیهم السلام که با یکدیگر کشتی گرفتند در محضر پیغمبر صلوة الله وسلام علیه وامام در صغر و کبر هرگز
حرام ازا و صادر نه مے شد سیما تقریر پیغمبر صلی الله علیه وسلم هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس تامل
کن والله العالم۔

حاجی ملا محمد تقی برغانی ملقب بہ شہید ثالث

حاجی ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل وفقیه عادل وجامع مجامع وجوامع علوم کامل افاضل
اماثل نحریر فاضل باذل مولد آنجناب در برغان که از قراء دار الخلافه طهران ست ومسکنش ومدفنش در دار السلطنه
قزوین وایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود وحاجی ملا محمد صالح برادر وسط وهر دو فقیه

و حاجی ملا علی برادر کوچک که او از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده و در زمان واقعه میرعلی محمد باب او نیز میل بباب داشته و در نجف
وعظ مرده باب حاضر میشد و پدر ایشان در نهایت تقدس و تقوی بوده مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که پدرم در خواب دید
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جائی نشسته علما در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و برهمه مقدم تر ابن فهد علیه الرحمه
نشسته است پس پدرم در مقام تعجب بر آمد که این همه علما با اشتهار ایشان چگونه پست تر از ابن فهد و موخر تر در جلوس
شده اند با اینکه ابن فهد را در نزد اعیان علما اعلام اشتهار و اسمی نیست پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
سر آن استفسار نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که سبب آن است که بقیه از علماء حاضرین اگر مال فقراء در نزد
ایشان بود و فقراء می آمدند و درخواست احسانی میکردند ایشان از مال فقرا بفقراء میدادند و اگر مالی از فقراء در نزد
ایشان نبود جواب میکردند لیکن ابن فهد کسی بود که هرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء در نزد
او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بذل میکرد لهذا استحقاق این مرتبه و این مکان و تقدم بر علما او را
شد و حاجی ملا محمد تقی خود برای این فقیر بیان فرمود که در بدو تحصیل در قزوین تحصیل می نمودم از ان پس به بلده
طیبه قم گذارم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسند نیفتاد پس
باصفهان رفتم و در خدمت علمای آنجا به تحصیل علوم دینیه مشغول گردیدم و غالبا در علم حکمت اشتغال داشته ام و شوارق
ربوبیه را که از تصانیف ملا صدری ست درس میگفتم از ان پس بعتبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم
علیم و یم قلزم خضم آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض که شرح کبیر ست حاضر شدم۔

اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدواً وختماً

روز اول آن جناب در مسئله نسخ وجوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمود من او را نقض بشجره مقطوعه نمودم که
فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاه جوانی غیر ملتحی در نزد سید نشسته بود او با من به تکلم در آمد بنهایت فصاحت و بلاغت
و طلاقت لسان پس نزدیک بآن شد که مرا ملزم کند و من نمیتوانستم که از عهده او بر آیم و با او مقاومت کنم پس
متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نامربوط میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلی الله درجته من تغیر فرمود و گفت تحمل کن
با او موافق قاعده تکلم کن او اگرچه بچه است اما شیر بچه است پس از نسب آن جوان سؤال کردم گفتند که او آقا
سید مهدی فرزند دلبند و خلف باشرف آقا سید علی ست پس من سکوت نمودم مجملاً شهید ثالث نماز جمعه میخواند
و خطبه ادا میکرد در نهایت فصاحت و جودت تقریر و در موعظه گوی سبق از مضمار واعظین آن اعصار ربوده موعظه
او در نهایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحت و موثر در قلوب و حکایات غریبه
نقل میفرمود و در گریز زدن بمصیبت حضرت خامس آل عبا بیتکلف بوده و سخنان علمیه و مسائل اعتقادیه بعنوان
میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بر وجه اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس وعظ او علما و طلاب بسیار می نشستند

و تقریرات وعظ او را مے نوشتند ـ

در وصف عبادت شهید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرّہ بدآن نحو بود که از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق به مسجد خود میرفت و
بمناجات وادعیه و تضرع و زاری و بیقراری وگریه وناله اشتغال داشت و مناجات خمسه عشر را از حفظ می‌خواند
و براین سجیه و شیوهٔ سنیه استمرار داشت تا همان شب که شربت شهادت نوشید و مکرر درمیان زمستان دیدند
که آن جناب در پشت بام مسجد خود درعین شدت آمدن برف درنیمهٔ شب پوستینی بردوش و عمامه برسر مشغول
بتضرع و مناجات بود و ایستاده و دستها را بآسمان برداشته تا اینکه برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا
سر سفید و پوشانیده بود ـ و مرحوم حاجے ملا محمد صالح برغانی نیز مے فرمود که برادر کوچک او حاجی ملا علی درایام
تحصیل نیز همیشه شبها مے گریست و به گردن خود زنجیرے انداخت و بر سر زنجیر میخے بود که بزمین مے کوبید و تا
صبح مشغول عبادت بود اما چه فائده که در آخر امر از مریدان ملاّ علی محمد باب شد ـ

و از جمله وقایع که از آنجناب مسموع شد اینکه روزے در کتابخانهٔ آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شدم و
مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سؤال کردم که درمیان کتب فقهیّه کدام یک بهتر میباشد آنجناب در جواب
تذکرهٔ علاّمه اعلی الله مقامه را ترجیح داد پس از کیفیت سید استاد و تالیف و احوالش استفسار فرمودن
درجواب گفتم که فهم ایشان و تدقیق و تحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نهایت وثاقت و رشاقت و متانت
است آن جناب فرمود که من ایشان را در سفر جهاد در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید
هنوز غیر ملتحی بود از مرحوم آقا سید سؤالے کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراهیم با نهایت
دقت تکلم مے نمود پس او را نهایت صاحب فهم یافتم پس شهید ثالث از تالیفات من سؤال کردم تفصیل
فهرست تالیفات خود را باو عرضه داشتم آنجناب فرمود که توفیق خداتعالی ترا رفیق شده که در این سن کم و زمان
اندک موفق باین تالیفات شدی و هر مؤلفی را مالیخولیائے ضرورست که وامیدارد او را بتالیف و نمیگزارد
که بیکار باشد ـ و اجتهاد را هم مالیخولیائیست که او را وامیدارد باجتهاد بلکه هر کاری را مالیخولیائی ضرورست ـ
و سلطنت را هم مالیخولیائی ست که اگر آن مالیخولیا نباشد سلطنت انجام نمے گیرد ـ و آقا محمد خان شش هفت برادر
داشت در بدو امر در استرآباد روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را بسلطنت برداشتند و در مقام
انتظام شهر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بحضور نخواستند چون شب درآمد همه برادران دریکجا جمع شده در مقام
مشورت کار فردا برآمدند که ناگاه آقا محمد خان برادر اکبر و از مادر با ایشان جدا شده بود با یک نفر پیش خدمت بمجلس
ایشان حاضر و نشست و به برادران گفت که شنیدم امروز شما اجماع کرده و یک برادر را به سلطنت نصب کردید

واین یا زنده بودن من جسمع نه میشود بلکه سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر ممکین مے کنید بسیار خوب والا صباح میان من وشما منازعه ومحاربه خواهد شد واین مجادله باعث تمامی طرفین ست آن وقت امر سلطنت بر هیچ یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواهید بر من نمود امشب به تنهائی آمده ام که مرا در خلوت کشته باشید وصباح مقابل ومنازعی ندارید وامر سلطنت بر شما خواهد استقرار یافت برادران در تأمل وتفکر شدند دیدند کشتن برادران هم برادر بزرگ آنهم بے منازعه وبسلطنت موهومه که هنوز استقراری نیافته در قوه کسی نیست پس همه متفق الرأی آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند وکمر انقیاد او را بر بستند پس شهید ثالث فرمود که در آقا محمد خان مالیخولیای سلطنت بود در دیگران نبود واو بسلطنت رسید دیگران نرسیدند۔

در بیان مراتب اجتهاد بتقریر شهید ثالث

پس شهید ثالث فرمود که اجتهاد را مراتب بسیار ست مانند سرمایهٔ تجارت بعضے ده تومان سرمایه دارند بعضی بیست بعضے صد بعضے هزار و هکذا کمتر یا بیشتر واجتهاد مانند چرخ پنبه ریسیدنے ست یکے چرخ اور وزی یک تخم پنبه میریسید ودیگر دو تخم وسه تخم ویکے بیشتر ویکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن بر همین منوال ست۔

روزے در کتابخانهٔ آنجناب مباحثهٔ میان مؤلف کتاب با شهید ثالث اتفاق افتاد وصحبت باین شد که عبادات صبیان شرعی ست یا تمرینی وسخن بطول انجامید تا اینکه کلام منجر به تکلیف ما لا یطاق شد آنجناب فرمودند که تکلیف ما لا یطاق در مندوبات جائز وواقع ست زیرا که مکلف به جائز الترک ست برای اینکه مستحب ست پس عقل بحسب جواز ترک دلالت بر قبح تکلیف ما لا یطاق ندارد من عرض کردم که تکلیف ما لا یطاق عقلا قبیح ست چه در مستحبات باشد وچه در واجبات فلهذا اگر مولے بعبد خود گوید که مستحب نمودم بر تو طیران بسوی آسمان را هر آئینه عقلا او را مذمت مے نمایند وآن مولی را تسفیه میکنند وقوهٔ عاقله بر قبح آن حاکم وبنای عقلا بر قبح آن استقرار یافته ودر عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شهید ثالث فرمودند که چه می گوئی در اوامر ندبیه که از شارع صدور یافته وآن تکالیف از طاقت مکلفین خارج ست زیرا که در هر زمان که فرض کنی مستحب ست بر هر مکلف صلوة فرستادن وهمچنین تسبیح خدای گفتن وهمچنین قرآن خواندن وهمچنین نماز مستحبی خواندن وهکذا الی ما لا یحصی با اینکه عمل آوردن همه در یک آن طوق انسان نیست ومع ذلک این تکالیف بوقوع پیوسته برای اینکه جائز الترک میباشند من در جواب گفتم که اوامر مستحبه محمول بر تخییر ست واستحباب عینی ندارد پس تکلیف ما لا یطاق نخواهد بود وایشان ساکت شدند ومن در تمرینی بودن عبادت صبی واین مناظره رسالهٔ مفرده نوشته ام که خالی از لطافت نیست وآنجناب در خدمت رضوان

اَشیان آقا سید علی صاحب شرح کبیر تلمذ نمود پس از فراغ از تحصیل بطهران آمده و در آنجا اشتهاری پیدا کرده و این در
زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه آنجناب
فرمود که ملاقات میان من و ایشان نشده ولیکن شما مسئله از او سوال کنید که فتوای در آن مسئله بقانون
استدلال بانجام رساند و آن نوشته را بنزد من آورده باشید تا بدانیم که قابل استنباط احکام شرعیه هست
یا نه پس از شهید ثالث سوال کردند۔

مناظرهٔ شهید ثالث با صاحب قوانین بمراسله و مکاتبات

که زید ملکی را بعمرو انتقال نموده و بکر ضامن درک آن شده آیا چنین ضمان صحیح ست یا نه شهید ثالث رسالهٔ
مختصره در آن مسئله نوشته و در آن جا اختیار عدم صحت ضمان فرموده و باستدلال طویل و تفصیل
فیصل مشتبهات نموده پس آن رساله را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقه
در رسالهٔ مفرده بر رسالهٔ شهید ثالث ارقام فرموده و در آنجا استدلالات شهید ثالث را در معرض فساد
و ابطال برآمده آن تعلیقهٔ میرزای قمی را در نزد شهید ثالث آوردند شهید تعلیقه بر تعلیقهٔ میرزا در رسالهٔ
مفرده تالیف فرموده و ایرادات میرزا را بالکلیه رد نموده و هر سه رساله در نزد حقیر ست پس شهید ثالث
کرهٔ ثانیه بزیارت عتبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازه گرفت و بایران
و نقاری میان ایشان و فتح علیشاه واقع شد پس بدار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی
ملا عبد الوهاب قزوینی که از علمای آن دیار و شهرهٔ امصار و از رؤسای آن اعصار بوده در مقام کفالت
و رواج و اشتهار شهید ثالث از هر جهت برآمده۔ و از جملهٔ مناظرات شهید ثالث آنکه در دار السلطنهٔ قزوین
شخصی صاحب ثروت وفات یافت و دولت وافر بگذاشت و وارث او منحصر بدختری کبیره بود شخصی دیگر برای
طمع در آن مال آن دختر را ولایةً برای پسر صغیر خود بعقد انقطاع در آورد و چون مدتی گذشت دختر بجهت کبر
و صغر پس صبر نتوانست نمود مبلغی جزیل بذل مینمود که مدت انقطاع او را بذل نمائید و او بدیگری ازدواج
کند شهید ثالث گفت که بذل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکه لازم ست که صبر نماید تا زوج او ببلوغ
برسد آن دختر مبلغ چهار صد تومان بملائی بذل مینمود که فتوی دهد بر جواز بذل ولی اجل متعه را مرحوم حاجی
ملا عبد الوهاب فتوی بر جواز داد و علمای قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح که متابعت برادرش
نمی نمود بدفعات مجالس مناظره آراستند و علماء را خواستند و با شهید در مقام مکافحه و مجادله و مقاوله و مناظره
و مشاجره و مباحثه آمدند و علمای آن دیار قوهٔ مقاومه و مغالبه بر شهید نداشتند کار بطول انجامید تا اینکه
بعلمای امصار استفسار و استفتاء نمودند همه با حاجی ملا عبد الوهاب موافقت کردند و از مرحوم حجة الاسلام

حاجی

حاجی سید محمد باقر رضی الله عنه در اصفهان استفتاء نمودند آنجناب نیز بر جواز فتوی دادند و معترض دلائل آن شدند
از جملهٔ ادلهٔ ایشان آن بود که نظر بقانون استقراء ولی در امور مولی علیه تصرف و ولایت دارد و در مشکوک که جواز
بذل مدت باشد حمل بر غالب می نمائیم پس باید که ولی در بذل هم ولایت داشته باشد و اما مضمون صدق نمودن
خبر مشحون الطلاق بید من اخذ بالساق پس مخصوص بطلاق ست و استقراء در بذل سلیم از معارض خواهد بود
و مرحوم حجة الاسلام رسالهٔ مفرده درین مسئله تالیف فرمودند با همهٔ این احوال نتوانستند که بر شهید غلبه
نمایند پس چون مسلم کل در آن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب مناهل و مفاتیح نجل آقا سید علی بود از او
استفسار و از آن پس درخواست کردند که ایشان ملائی از کربلا بقزوین بفرستند که اجرائے این حکم نموده
و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نماید پس آقا سید محمد فتوی بر جواز داده و ملائی فرستاده
و آن امر را انجام و آن حکم را با تمام رسانید و شهید ثالث رسالهٔ مفرده درین مسئله نوشته و استقصاء
ادله بر منع در آن نموده و در کتاب طلاق منهج خویش نیز متعرض این مسئله شده و از مفتین و قائلین
بمنع آقا سید مهدی بحر العلوم و آقا سید محمد قصیر خراسانی را شمرده و آقا سید محمد فقیه ماهر از تلامذهٔ عالم
علیم بلاثانی آقا محمد باقر اصفهانی بهبهانی رحمة الله بوده -

در فتاوی غریبه شهید ثالث

و آن جناب را فتاوای غریبه بوده از انجمله عصیر عنبی را بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین پاک میدانستند
و حاجی ملا احمد نراقی هم همین قول را اختیار نموده با اینکه دو اجماع منقول بر نجاست آن ثابت ست
و از جمله فتاوای غریبهٔ آنجناب اینکه جائز میدانست که مترافعین ادعاء را بقسم صلح نمایند و جائز میدانستند
که متولی آن حلف و صلح متقلد باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز همین قول را اختیار نموده و از جمله
فتاوای آنجناب اینکه جائز ست که حاکم شرع برای خود در مرافعه جعل و اجرت بگیرد یعنی در نوشتن حکم و کرر
بالای منبر میفرمود که بر من حکم کردن لازم ست لیکن نوشتن لازم نیست و برای نوشتن اجرت میگیرم
فلذا مردم می گفتند که شهید ثالث رشوه می گیرد والعیاذ بالله که رشوه بگیرد بلکه اجرت برای کتب سجل
می گرفت و فاضل هندی صاحب کشف اللثام نیز اجرت می گرفت باین نحو که او فقیر و صاحب عیال
بود و بکتابت امر خود را میگذرانید و اگر مترافعین نزد او می آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیه را از کتابت
تحصیل می نمایم و در مرافعه نمودن باید معطل شد و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرافعهٔ شما نمایم

در اجازات شهید ثالث از مشایخ اجازه

و جناب شهید ثالث اجازه دارد از استادش آقا سید علی اعلی الله مقامه و عالم اذخر شیخ جعفر نجفی صاحب

کشف الغطاء و سید سند معتمد امجد مجد مستند آقا سید محمد خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر جهاد بقزوین وارد شد از او سؤال کردند که حاجی ملا محمد صالح برغانی مجتهد ست یا نه سید تصریح و تنصیص براجتهاد او فرمودند و جناب حاجی ملا محمد صالح از تلامذهٔ آقا سید محمد بوده و او اخر آقا سید علی را هم ادراک کرده و بدرس او حاضر میشده پس از آقا سید محمد پرسیدند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه آنجناب فرمودند که مرد فاضلی و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شهرت داد که سید تصریح براجتهاد شهید ثالث نمود و چون این خبر به حاجی ملا عبد الوهاب رسید و سید سند هم در خانهٔ او منزل داشتند پس حاجی ملا عبد الوهاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد که تو چرا افترا بسته او که تصریح براجتهاد شهید ثالث نه نمود و میان حاجی ملا عبد الوهاب و حاجی ملا محمد تقی نقار بهم بود پس چون خبر تعزیر انتشار یافت و بهمهٔ آن در قزوین شیوع یافت جناب شهید ثالث فرمودند که احترام ما آقا سید محمد را برای آنست که پسر اوستاد ماست نه از جهت دیگر بالجمله چون انکسار خواطر شهید ثالث مشهود رای جناب آقا سید محمد افتاد یک روز نا هار را در خانهٔ حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و اظهار التفات با و نمود و اجازهٔ او را نوشت و در همان روز بمسجد شهید ثالث رفت و بعد از نماز به پلهٔ منبر نشست و نهایت توصیف فضیلت او نمود و تصریح براجتهاد او نمود و مردم را ازین قضیه اعلام فرمود و مؤلف این کتاب تصدیق و اجازهٔ اتصال آن سند آن شهید ثالث دارد و اجازهٔ این فقیر از اقصر اسانید من ست زیرا که سائر اجازاتے که این فقیر دارم بدو واسطه با آقا سید علی صاحب ریاض منتهی میشود ولیکن اجازهٔ شهید ثالث بیک واسطه با آقا سید علی میرسند زیرا که شهید ثالث از تلامذهٔ آقا سید علی و از او اجازه داشته و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطه و چون این فقیر از عتبات عالیات که مراجعت مینمودم انسکے مطالبهٔ اجازه و تصدیق براجتهاد نه نمودم تا اینکه خال مفضال این فقیر آقا سید صادق تنکابنی که از ائمه جماعت در قصبهٔ لنگرود گیلان بود و فاضل جامع وارسته متین علماء آمد یار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمهؑ در قم وارد براین فقیر شد پس ترغیب نمود که البته ترا اجازه لازم زیرا که اجازه عوام را مایهٔ اطمینان در تقلید و قضاء است علاوه اتصال سلسله اسناد اخبار از آن حاصل و انسان داخل در سلسلهٔ روات خواهد شد پس ازین وجوه و از جهت تیمن و تبرک اجازه از استاد خود و از سلمیین بلد قزوین که از آنجمله حاجی ملا محمد تقی ست اجازه گرفته پس من امتثال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرائع الاسلام با منظومهٔ البغیه الاصول را اکبر بلا خدمت استاد فرستاده ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب و تصدیق استاد را خدمت شهید ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاهده فرمودند گفتند

کہ استاد قاعدہ نیست کہ زیاد تعریف تلمیذ خود کند و آقا سید ابراہیم در توصیف تلمیذ خود زیاد مبالغہ نمودپس شہید ثالث اجازۂ مفصلہ با تصدیق اجتہاد برائے این فقیر نوشتند . وصورت خط ایشان این ست

در اجازۂ شہید ثالث برای مؤلف این کتاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلق الخلق بقدرتہ وجعلہم آیۃ لربوبیتہ فہداہم من الضلالۃ وانقذہم من الجہالۃ بنصب الادلۃ الواضحۃ والحجج اللامعۃ ببعث سفرائہ ورسلہ الذین یرغبونہم فی جزیل ثوابہ ویرہبونہم عن شدید عقابہ کی لایکون علیہ بعد حجۃ لیہلک من ہلک عن بینۃ والصلوۃ والسلام علی اشرف العصر الذی دان لمفخرہ ارباب المفاخر وطأطألفخرہ کل فاخر المبعوث الی یوم البعث والمبحوث عنہ کل البحث فضلہ اللہ من کرامتہ بمالم یتفضل علی احد من بریتہ وقرن الاعتراف بنبوتہ مع الاعتراف بلاہوتیتہ خاتم انبیاءہ ورسلہ محمد صاحب الشریعۃ الناسخۃ والبینات الباہرۃ ثم السلام علی خازن علم اللہ وترجمان وحی اللہ لسان اللہ وعین اللہ وجنب اللہ الذی فضلہ اللہ علی جمیع بریتہ وجعلہ نفس نبیہ فی آیۃ مباہلۃ کتابہ وخلیفتہ فی باطن فرقانہ وظاہرہ امام الغالب علی بن ابی طالب ع وعلی اہل بیتہ الطاہرۃ والنجوم الزاہرۃ حجج اللہ الباہرۃ المأمونین عن السہو فی السراء والضراء المعصومین عن الزلۃ والخطاء صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین اما بعد فقد استجازنی الفاضل الزکی والعالم الالمعی جناب الملا میرزا محمد التنکابنی صاحب الفہم الجلی والاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام والخوض فی مسائل الحلال والحرام لتحقق استقامۃ فہمہ ومعرفتہ فی علمہ وصلاحہ واحتیاطہ فی دینہ واہتمامہ فی تحصیل احکامہ باستفراغ وسعہ بجدہ واجتہادہ فاجزت لہ ان یروی عنی مقرواتی ومسموعاتی من الاخبار المرویۃ عن ائمتنا سلام اللہ علیہم فی الاصول والفروع سیما فی الکتب الاربعۃ التی علیہا المدار الکافی والفقیہ والتہذیب والاستبصار للمحمدین الثلث الکلینی والقمی والطوسی تغمدہم اللہ بغفرانہ وسائر الکتب الجامعۃ لنوادر الاخبار کالوسائل والوافی والبحار ومابرز من مصنفاتی فی الاصول والفروع من مجلدات عیون الاصول ورسائلی المختصرۃ والمنفردۃ فی قضاء الصلوات الفائتۃ وصلوۃ الجمعۃ وکتبی المبسوطۃ الاستدلالیۃ کمجلدات منہج الاجتہاد وہی اربعۃ وعشرون مجلدا فی شرح شرائع الاسلام من الطہارت الی الدیات فی کمال البسط والتحقیق ونشر الفروعات ومدارک الاحکام من الآیات والروایات والاجماعات والشہرات بحیث یغنی المستعد لتحقیق الدقیق عن الرجوع الی سائر المتفرقات من کتب الاخبار ومصنفات علمائنا الاخیار اجزت لہ ان یروی عنی وعن مشایخ اجازتی منہم جامع شرفی

[illegible]

العلم والسیادة البحر الذاخر والبدر الباهر استاذنا الاعظم الامیر السید علی بن السید محمد علی الطباطبائی صاحب الشرح الکبیر والصغیر علی النافع ومنهم شیخنا الاعظم واستاذنا الافخم المتفرد فی اکثار التفریعات والمتوحد فی حل المعضلات الشیخ جعفر الغروی وهو عن شیخیه المعروفین استاذ الکل الآقا محمد باقر البهبهانی وناموس الدهر وتاج الفخر الذی لیس له فی اعصارنا ثانی السید مهدی الطباطبائی اسکنهم الله فی عالی جنانه ومنهم السید السند صاحب التتبع الطویل والنظر العمیق السید محمد بن شیخنا المتقدم الامیر السید علی وهو عن شیخیه والده الامیر وجناب السید المهدی الطباطبائی وهم عن المشایخهم الماضیین متصلا خلفا عن سلف الی الأئمة الطاهرین وهم عن آبائهم الماضین عن جناب خاتم النبیین وهو عن حامل الوحی الجبرئیل الامین عن الله تعالی مبدع الارواح العالیة و الاجسام السفلیة السموات والارضین واوصیته برعایة الورع والتقوی والاشتغال بالکمال الاستفراغ فی احکام الله تعالی وملازمة جادة الاحتیاط وان لاینسانی من الدعوات فی الاسحار ومظان اجابة الدعوات وفقه الله تعالی به محمد وآله خیر البریات کتبه بیمینه الراجی لعفو الاحد الصمد محمد تقی بن محمد — تا اینجا صورت اجازهٔ شهید ثالث بود که برای این فقیر نوشته است وچون جناب رضوان مآب آقا سید محمد بسفر جهادی رفتند اکثر علماء ایران در خدمت او بودند از انجمله حاجی ملا محمد تقی تبریز در خدمت ایشان بوده تا اینکه نائب السلطنه بسرداری چند منزل سبقت داشت و در بدو امر نائب السلطنه غالب و در آخر امر مغلوب شد

در شکست خوردن نائب السلطنه از لشکر روس و سؤال فتحعلیشاه و جواب شهید ثالث

بعد از مغلوب شدن او را به فتح علیشاه عرضه داشتند پس روز مرحوم فتحعلیشاه در محضر علماء از کارزار سردار سپاه ظفر آثار نائب السلطنه سوال نمود کسی جواب نگفت باز مکرر کرد شهید ثالث در کرت ثالثه معروض داشت که من خبر از ایشان دارم لیکن تفصیل آن موقوف بر تقدیم حکایت موجزهٔ مختصره است وآن این است که در بلاد بنی اسرائیل عابدی در صومعه بعبادت خدای تعالی عمر را مصروف میداشت در جوار آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که قافله در سایهٔ آن نزول مینمود و دزدان چندی میآمدند و اهل قافله را بقتل می‌آوردند و اموال ایشان را یغما می‌نمودند پس وقتی عابد بخیال آن شد که قربت الی الله آن درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند و دماء و اموال مردمان از شرور مفسدان محفوظ باشد پس باین نیت حربه برداشت و بپای آن درخت رسید و شروع نمود که درخت را ببرد و قطع کند چون شروع نمود شیطان بصورت شخصی متصور و با عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا نمیگذارم پس منازعه نمودند آخر کارزار بر کشتی قرار گرفت و عابد شیطان را بر زمین زد خواست سرش را جدا کند ولیکن چون شیطان از مهلت داده شدگان بود لهذا از قتل او در گذشت و شیطان بمکان خود مراجعت نمود و عابد آن درخت را

تا نصف برید و شب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم و صباح میآیم و باقی درخت را قطع می‌کنم پس بمنزل خود معاودت نمود آنشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم و صباح نصف دیگر را قطع میکنم و کاروان را از شر دزدان خلاص نمودم اکنون صلاح آن ست که از کاروان برای عمل خود باج ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صباح رفت و شروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان بار دیگر عود نمود و او را مانع شد آخر الامر کار به کشتی انجامید و شیطان عابد را بر زمین انداخت و او را حکم نمود که قطع آن درخت ننماید پس چون عابد روز اول نیت او قربة الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود و روز دوم چون نیت عابد مشوب و غرض او جلب منفعت برای خود بود فلذا مغلوب و منکوب شد و شاهزاده نائب السلطنه در دعوای اول چون نیت قربت داشت بر لشکر روس غالب آمد و در جنگ دوم چون نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد و با و خلعت داد و اینگونه سخنان از حاضر جوابیت و شهید ثالث در مجالس و محافل زیاد حاضر جواب و خوش بیان بود

در مکالمهٔ شهید ثالث با مرحوم محمد شاه در باب فروش تیول

از آنجمله در زمان فتحعلیشاه قریهٔ از قرای قزوین را سلطان باوی تیول داد پس از چندی شهید ثالث آنقریه را بمیرزا ابراهیم نامی فروخت و مبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود و چنان مینمود که امثال این قری مجهول المالک و مختار آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت ابتیاع آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا اقاسی بجهت میل و تصوف با طائفه علماء اعلام و فقهای کرام در غایت عناد و لداد بود پس محصلی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بخانهٔ شهید ثالث آمد آنجناب فوراً بدار الخلافه و بمجلس سلطان حضور یافت و سخن از فروختن قریهٔ خالصهٔ سلطانی شد آنجناب به سلطان معروض داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده و آن این ست که زمانیکه در دار السلطنه اصفهان بتحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تهیدست بودم بنحوی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت و بعضی از اوقات به پوست خربزه که مردمان میخوردند و بدور میانداختند بدل غذا میساختم پس چند وقت گذشت که غذائی مقدور نشد از آن پس قلیلی از فلوس برای نماز وحشت پیدا شد آنرا گرفتم و ببازار رفتم که چیزی که ارزان تر باشد و سد خلت نماید ابتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلیده و خلیده یکمن به دو پول من با خود اندیشیدم که از این ارزان تر و مناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم و شگافتم در میان آن جز تخم و آب چیزی نیافتم پس آنرا گرفتم دگر باره نزد صاحب خربزه رفتم و ماجری را باو گفتم

واد عا عجبن نمودم آمرد گفت آیا نه گفتم خربزه تلیده و خلیده و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس مجابت بیدم
و معاودت نمودم اکنون در واقعهٔ میرزا ابراهیم در بدو مرحله با و گفتم که این قریهٔ خالصه سلطان ست
و من آنرا میفروشم میخواست نخرد با این حال خرید پس بر من سخنی نخواهد داشت و مرا با او اشتغال الذمه نیست
سلطان از ان ماجرا درگذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود **در منازعهٔ حکیم باشی با شهید**
در باب انگشتری و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقاسی صوفی وزیر مرحوم محمدشاه با جناب
حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تخفیف بودند
و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون از انجمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و
مقرب در نزد سلطان و میرزا اقاسی ولیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در
بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته ولیکن بجهت مناسب دنیویه دنیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی
انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم هبه و عطیه داده بود و بتحریک وزیر و یا بجهت خوش آیند او
در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبهٔ انگشتر نمود شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد
که این انگشتری ست که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من ست و این
انگشتر را چندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول
را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم بتحصیل اشتغال داشتم نهایت فقیر بودم از قضا
چند وقت گذشت که غذائی پیدا نه کردم و در شدت گرسنگی وجه قلیلی از جائی رسید خیال کردم که آن را
بغذائی خوب مصروف دارم پس بادنجان و گوشت و روغن خریدم و خورش بادنجان درست نمودم و اکل
کردم و از ان لذتی بی اندازه بردم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن ادام در نظرم بود بکرات
و مرات بخانه داده گفتم که بآن نحو ادام نمودند بآن لذت نبود و مکرر طباخهای شهر را خواستم و همان ادام
برایم طبخ نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخود گفتم که لذت آن ادام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود
و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذیذ یافتم اکنون که غریق نعمتهای نامنتهای الهی گشته ام برایم لذتی ندارد
و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال ست چه آنوقتی که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما
قیمت آن هفتصد تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما
جلوه ندارد و الا این همان انگشتری ست در بیان شهید ثالث **حکایت بیقلوس غلام را برای**
محمدشاه واقعهٔ دیگر اینکه حاجی میرزا اقاسی وزیر همیشه در مقام تخفیف شهید و اخوان و سائر فقهاء
بوده زمانیکه محمدشاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی از قزوین

بیرون بروند پس شهید با اخوان به مجلس پادشاه حاضر شدند چون قلیل زمانی گذشت پیش خدمت اشاره کرد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا مهمی ست و لازم که بمقدمه حکایتی به نحو اختصار ذکر شود لیکن پرده دار ما را اشاره می کند که برخیزید سلطان به پرده دار تغیر و به حاجی فرمود که مطالب را اظهار کنید سید شهید ثالث فرمود که بعد از اینکه برادران یوسف صدیق او را بمالک مصری فروختند و مغلولا او را بجانب مصر روانه ساختند و یقلوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود موکل یوسف ساختند چون قافله بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر بزمین انداخت و بر سر قبر مادرش راحیل شروع به گریه و زاری نمود پس یقلوس یوسف را بر بالای شتر ندید و در مقام تفحص برآمد و صدیق را بر سر قبر مادر یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدرگاه الهی برآورده و تضرع و زاری آغاز نمود ناگاه دریای قهر الهی بتلاطم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بزلزله آورد و خطاب بملک الریاح که بادها را بحرکت درآورد و بجبرئیل خطاب شد که پر بر زمین زن و پیش قافله را بگیر پس بادها وزیدن گرفت و زمین بزلزله آمد و غبار به هیجان آمد اهل قافله همه حیران و سرگردان ماندند از آن پس بیوسف پناه بردند و او دعا کرد تا آن انقلابات برطرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که بار خدایا اینهمه بلاها به پیغمبرزادهٔ تو یوسف از برادران رسید که در چاه انداختند و برهنه کردند و سیلی زدند و در بیابان پرخار دوانیدند و او را فروختند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را انقلاب دهند و برای یک سیلی یقلوس این همه امور فراهم آوردی ـ خطاب از مصدر جلال الهی در رسید که آن بلاها که در اول به پیغمبرزادهٔ ما رسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبرزاده بودند ولیکن این سیلی یقلوس چون از شخص بیگانه بود بغیرت ما نگنجید فلذا آنهمه انقلابات را فراهم آوردیم هم اکنون ای سلطان ترا بر ما هر حکمی که باشد روا و بجان منت داریم لیکن از یقلوس غلام که حاجی میرزا آقاسی وزیر باشد اینگونه آزار بغیرت ما نمیگنجد و وزیر حکم کرد که ما را از ایران اخراج کنند اگر بفرمودهٔ شماست باکی نیست سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعزاز شهید کوشید ـ ایشان مقضی المرام از مجلس بیرون آمدند و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بوده چه در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود و پادشاه حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سجادهٔ یکی از فضلاء را بیندازند و خدمات او را متصدی از آنجمله مرحوم محمد شاه که در آنوقت محمد میرزا لقب داشت محکوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد ـ

در مناظره حاجی سید محمد تقی با شهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعمل می آورد و دران از منبر بنای شهید

برحرمت نماز جمعه بود پس روزی حاجی سید محمد تقی با اهل آن دیار نقاری بهم رسانید و به نماز جمعه نرفت شهید به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید ادا میکرد و حاجی سید محمد تقی از اهالی قزوین و جامع و فاضل و نسبت کرامات هم باو میدادند چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید که کدام چیز است که در یک هفته حرام و در هفتهٔ دیگر واجب شد شهید گفت نمیدانم سید گفت آن نماز جمعه است آن هفته که من میخواندم حرام بود و در آن هفته که تو میخواندی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از امورات و فریه و کذب است چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و اباطیل است بلکه هر دو در نهایت وثاقت بودند۔ و تالیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد است و در علم اصول تقریباً بقدر قوانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی وارد و از آنجناب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در سفر جهاد شبها من با حاجی ملا احمد نراقی ایرادات مرا در عیون الاصول بر میرزا عنوان میکردیم و باهم گفتگو مینمودیم دوم کتاب منهج الاجتهاد که شرح شرایع است از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام شیخ محمد حسن است و جناب شیخ محمد حسن زمانی که جواهر الکلام را مینوشت چون بکتاب جهاد رسید اسباب چندان نداشت چون فقها، کتاب جهاد را کمتر نوشته اند آقا محمد مرحوم نجل شهید در نجف مشغول به تحصیل بود تا فارغ از تالیفات کتاب جهاد شد و در آن زمان که مؤلف در دار السلطنهٔ قزوین تحصیل مینمودم شهید مشغول باتمام تالیف این کتاب بود و دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک کرده بود و بتالیف کتاب منهج مشغول بود مگر روزهای جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و بمرافعات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بتالیف مشغول بودند۔ سوم رساله در قضاء صلوة فائته۔ چهارم رساله در نماز جمعه۔ پنجم رسالهٔ در طهارت و نماز و صوم ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل است بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار در فقه با اشارهٔ اجمالیه بعضی از ادله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت

در محاجهٔ شهید با آخوند ملا صفر علی لاهجی

و در بعضی از ازمنه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهجی را میهمان کرد با جمعی از علماء و طلاب آخوند ملا صفر علی لاهجی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در ذمه و شرحی بر معالم و رسالهٔ در درایه نوشته و این فقیر در زمانیکه مبتدی بودم چندی در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود اما کم حافظه بود و بعد از انعقاد مجلس میهمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بز زکوة دارد یا نه آخوند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بز زکوة دارد یا نه شهید گفت بلی زکوة دارد آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول برائت ذمه

از ذمه

از وجوب زکوة است و گوسفند از این اصل خارج شد بدلیل و حدیث عنوانش لفظ غنم ست و احکام
دار مدار اسماء ست و بز را معز میگویند و غنم نمیگویند شهید گفت جناب اخوند شما مگر شرایع نخوانده اید که می
گوید و الغنم و المعز من جنس واحد اجماعاً و کذا البقر و الجاموس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی ست
دعوی اجماع نموده اخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او حد اهل زمان بود و از جملهٔ
مطائبات اینکه در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلاف شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح
شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را میهمان کرد و در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا
محمد صالح بشهید تغیر کرد که این نامربوط ست شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک
بود برای حاجی ملا صالح تغیر کرد که آنچه نامربوط و غلطی ست که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ توست احترام
او بر تو لازم ست شهید بحاجی ملا علی گفت که تو هم نامربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از توست
و احترام او هم لازم ست و در سالیکه مرحوم آقا سید محمد بسفر جهاد میرفتند اکثر علماء ایران در خدمت آن بزرگوار
بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمع می شدند و مباحثات علمیه مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند
و او هر کرا تصدیق میکرد تعبداً قبول میکردند بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود

در احتجاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد نراقی در مجلس برای آقا سید محمد پسر آقا سید میکر استند

پس بعضی خواستند که میان حاجی نراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعیه را عنوان
کردند یکی مخالف شهید شد و یکی موافق و تصدیق از حاجی خواستند حاجی نراقی آنکه را که برخلاف حاجی شهید
بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء ادله و قواعد نمود و حاجی نراقی استماع
مینمود و هیچ صحبت نکرد و در مقام محاجه بنیامد پس شب دوم باز مسئله بر نهج سابق عنوان نمودند و از حاجی
نراقی تصدیق خواستند او باز تصدیق برخلاف مذاهب شهید نمود باز کما فی السابق شهید تقویت قول خود
نمود و حاجی نراقی سکوت داشت شب سوم باز بنهج پیش عنوانی کردند باز حاجی نراقی تقویت و تصدیق
آن کسی نمود که برخلاف شهید سخن میگفت شهید باز کما فی السابق اجراء ادله کرد حاجی نراقی اول تکیه بر
پشتی داشت پس درست نشست و ادله شهید را نه ذکر کرد و بعد از خود تاسیس قواعد کرد و خلاف شهید را
مسجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود۔ در رؤیای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه را در خواب
شهید ثالث و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار ست و بعضی از آنها را در اینجا ذکر
میکنم۔ از آنجمله در آن ازمنه ملا محمد علی نامی بود و از اهل مازندران و چندان در علوم پایه و مایهٔ نداشت و مرحوم
حاجی ملا محمد صالح در نزد او در مقدمات تلمذ نموده بود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جنت آرامگاه فتحعلیشاه

بقزوین نزول اجلال فرمود و علما بدیدن او رفتند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی بمقتضای حال جوابی
گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون
اخوند از اهل ولایت ماست که مازندران باشند او را ملا محمد علی جدلی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث
با اخوان خدمت فتحعلیشاه رسیدند و این در زمانی بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید ثالث
سؤالی در مسئله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در مقام
مجادله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار
میفرمود و مجادله محرمه را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و آنگهی در مجلس سلطان نشانه
سرشکستگی است پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حراف
و سخنور و میان گفتگو بحاجی مزبور گفت که همین مسئله را در سوابق ایام تو در نزد من درس خواندی مجملاً
حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که برادران سکوت از بیان و خصم در معرض جولان است
غیرت ورزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادلین از همدیگر دور نشسته بودند کم کم هر یک در حین گفتگو
پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامه محاوره و مقاوله و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی دست
خود را کشید که بحاجی ملا علی سیلی زند حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی
هر دو از جائی برخاستند و یکدیگر را گرفتند ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که
این حرکات ناشایسته سزاوار مجلس ملوک نی و این سلوک را در چنین مجلس عمل مسلوک مدارید پس ایشان را حکم بانصراف
نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صباح شد مرحوم فتحعلیشاه با عیان دولت خطاب کرد که دیشب جناب
فاطمه ع را در خواب دیدم بمن تغیر فرمود که چرا بالنسبه باولاد من خلاف احترام کردی البته رضای خواطر ایشان
را معمول داشته و کمال احترام بایشان نموده والا در سلطنت تو خواهم اخلال نمود پس شهید ثالث و
اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هر یک را بخلع فاخره و تشریف ملوکانه
مخلع و مشرف و ایشان را بانجاح حوائج منصرف داشت معلوم است که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه علیها السلام
اند سیما اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسله علیه سادات بنینی پس از جانب
مادر از اولاد صدیقه کبری خواهند بود مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم مادر من فاطمه بود در اینکه
شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت و از جمله کرامات آن
بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنه قزوین بسیار اجراء حدود و سیاسات شرعیه مینمود تا اینکه نانی
کسیر الحیث یکی از معاصی شرعیه حد جاری فرمود پس کسان آن محدود با اسلحه در نیمه شب بکتابخانه شهید

ثالث بقصد قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور داور اشتغال داشته و اصلا متعرض این شخص نشده با اینکه احساس بآمدن شخصی نموده پس آن شخص حربه را بدست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که بناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سر نگاه کرد کسی را ندید با خود گفت که این از قوهٔ خیالیه بوده و کسی در خارج نبوده بار دیگر پای خود را گذاشت و مانند دفعهٔ سابقه مشاهده نمود تا سه بار این قضیه روی داد پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حربه را از دست خود انداخته و باندرون خانه رفت دیگر کسی از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آن جناب در آن سه دفعه اصلا ملتفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت **وایضاً** شخصی از تجار قزوین بواسطهٔ حکمی که از آن بزرگوار منقبه ظهور رسیده بود باوی در مقام عناد و کینهٔ آنجناب را در دل گرفت و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را عزم کرد چون خواست که بعزم خویش اقدام نماید آن مرد را انباری بود پر از پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن عزم در گذشت و خائب و خاسر توبه و انابه بدرگاه الهی نمود **وایضاً** شهید ثالث از تعبیه و شبیه در مصیبت حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثناء ممانعت مینمود و غناء در مراثی و انشا و مصائب ائمه را منع میفرمود **در رؤیای**

شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را

تا شبی از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا علیه آلف التحیة و الثناء در مسجد شهید در بالای منبر ست و شهید ثالث خطاب فرمود که اخوند غنا در مراثی فرزندم حسین را منع مکن بهر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظرم تفصیل آن نبود باجمال مذکور داشتم و کتاب مجالس بالفعل در نزدم حاضر نبود که بدان رجوع کنم مجملا شهید پس از آن خواب غنا در انشاد مصیبت را منع نه مینمود و تعبیه و شبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نشست ـ مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از مخترعات صفویه است و چون ظهور مذهب تشیع در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و ذاکرین را مامور بانشاد مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چندان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در مذهب راسخ الاعتقاد نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم از مشاهدهٔ مصائب حضرت سید الشهدا متألم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز بمعنی اختراع ست و این تعبیه در ازمنهٔ سابقه بالاتفاق وجود نداشته و علما را در جواز آن خلاف ست و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کرهٔ فقاهت و نباهت و فطانت و زکاوت شیخ جعفر نجفی ست و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجة الاسلام در کتاب

اسئوله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده و جمعی نیز در مقام افتاء توقف داشته و آنچه مرا مظنون است
اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند و لیکن در مقام فتوی تجرّی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین علیه السلام
نموده اند چنانچه از بعضی متوقفین بهمین قسم مرا مسموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیهم تجویز کرده اند
و میتوان این قول را حمل بر شذوذ نمود و مجملاً اقوی در نظر این احقر حرمت تعبیه و شبیه است زیرا که تعبیه
از عبادات مسنونه است و هو محل الوفاق و اصل اصیل در عبادات ما دامیکه از شارع دلیلی نرسد
حرمت و فساد ست زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی ست و علیه الاتفاق پس باید دلیل بر جواز آن
اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود ست باینکه مسئله سیره مستحدث شده است و در زمان
پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی ست پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من بکی
او ابکی ست و این دلیل علیل و برای غلیل مفید نیست زیرا که من بکی او ابکی دو لفظ در آن ست که باید
بآنها تمسک نمود یکی لفظ من میباشد و او دال بر عموم ست اما عموم آن متصور بر ما بعد ست که بکی و نحو آن باشد پس عموم من
را مسلّم داریم اما کلام در ابکی ست و شکی نیست که ابکی فعل ست و فعل بالاتفاق داخل در عمومات نیست بلکه داخل
در اطلاقات ست و این هم از جمله واضحات ست که اطلاقات در اخبار را انصراف بسوی افراد شایعه در زمان صدور
خطاب ست و تعبیه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود ست و یا بجهت کثرت استعمال و یا هر دو علی اختلاف
الآراء و تعبیه در آن زمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه هیچ وجود نداشته و آنچه در آن زمان موجود بوده
نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه گر میآوردند و آنها طایفه بودند از زنان و مردان که مانند
مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف امیت را میگفتند و
میخواندند و حاضران میگریستند و آنها اجرت میگرفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب مستاجر اجرت نوّاحه را عنوان
نموده اند پس مراد از گریاندن بآن نحوست که در آن زمان میگریانیدند چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث
من بکی از اخبار ضعاف و منجبر بشهرت ست و شهرت بالنسبه بتعبیه بر فرض دلالتش تحقق نیافته و اما تسامح در
ادله سنن پس آن نیز در تعبیه جریان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعبیه ورود نیافته که اگر ضعیف باشد بقاعده
تسامح عمل کنیم و حدیث بکی نیز هیچ دلالت بر تعبیه ندارد تا تسامح در سند این حدیث کنیم. و این فقیر رساله مفرده در حرمت
تعبیه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگوئیم بوجهی دیگر که تسامح در
جائیست که بغیر از احتمال تشریع احتمال حرمت ذاتیه در آن شیئی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و اخوند ملا
آقای دربندی در کتاب اکسیر العبادات و اسرار الشهادات تعبیه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده و
این فقیر با خامه کلیل و بیان ضئیل در کتاب اکلیل دلیل آن فاضل جلیل نبیل را بر وجه جمیل علیل و براهین او را

مهندمة البنیان ومشیّدة الارکان ساختیم هرگاه تفصیل را خواهد بدانجا رجوع کند
و اما حکایت خواب پس بسنده آنرا اگر قطع بحکم الله واقع شد با او
سخنی آرم والا خواب اجماعاً از ادله نیست و از جناب شهید ثالث سؤال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهدست یا نه
در جواب میفرمود که مجتهدست ولیکن کودن و قلیل الادراک است و از جمله بدایع وقایع واقعه تکفیر شیخ احمد احسائی است
و اول کسیکه او را تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید
مهدی طباطبائی و فقهاء و فضلاء دیگر بوده و از جمعی کثیر از فقها اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی طیب الله
رمسه اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر مباحث اخبار مشایخ اجازه خود را
مذکور داشته و از جمله آنها شیخ احمد احسائی را شمرده و توصیف زیاد از او نموده و شیخ احمد هر زمانیکه وارد اصفهان
میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد و در مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد و حاجی نیز اقتدا میکرد و اما مرحوم
حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به نهج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام میکرد مانند استقبال و مشایعت
و نحو آن و شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن جمهور احسائی بدست او آمد و در کتب او مطالعه میکرد و در اکثر از مقالات
با او هم مذهب ست و ابن جمهور صاحب مجلی ست و شیخ احمد مرتاض بود و زیاد در بدو امر ریاضت می کشید و گندم
زیاد میخورد بدین سبب حافظه اش زیاد بود و تالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعه کبیره در
چهار مجلد و اجوبة المسائل و شرح عرشیه ملا صدری و شرح تبصره علامه و فواید و شرح فواید معروف ست
که چون فواید شیخ احمد را باصفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب ست رسید
بسیار اذعان بفهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فواید او را باصفهان آوردند اعتقاد اخوند مبدل شد و
میگفت که من از فواید شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود بآن مطالب نرسیده بود و عبارات خود را
معانی دیگر نموده **در مناظره ملا اسمعیل واحد العین با شیخ احمد** وقتی شیخ باصفهان رفت
ملا اسمعیل واحد العین که از تلامذه اخوند ملا علی بوده به مجلس شیخ رفت و در مسئله علم میان او و شیخ صحبت شد
و ملا اسمعیل بر او غالب بود و ملا اسمعیل ارشد تلامذه اخوند ملا علی بوده و او را حواشی بر کتاب شوارق ست
و از اخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاهیر تلامذه اخوند ملا علی و با والد مؤلف کتاب رفیق و صدیق
بوده از ایشان شنیدم که گفت شیخ احمد احسائی وقتی بقزوین آمد و در خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد
و روزها در مجلس خاص درس میگفت که هر کس ماذون در حضور آن مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبد الوهاب
توسط رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در علم درس
میکرد پس من در مسئله علم ایرادی بر شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند حل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهود ست نه برهان و استدلال و طریق شما براهین و حکمت ست نه مکاشفه دوم اینکه مجلس اقتضاء تفصیل زیادتر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر در دم در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگذاشت همین که اول ظهر میشد فوراً نیت نافله مینمود تا بمحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بمحراب میرسید و بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم باو اقتداء مینمود مجملاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاده از آن بود که بوصف در آید **در اهتمام شیخ احسائی بنوافل** چنانکه حال مفضال مؤلف کتاب آقا سید ابو القاسم بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی سبیل الاطلاق بوده و از تلامذهٔ شیخ احمد احسائی بود برای این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جوار خانهٔ شیخ داشتم که پشت بام خانهٔ من مشرف بر خانهٔ او بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریسمانی به سقف آویخته بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا نگه میداشت تا نوافل و فرایض را بجا میآورد — و در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده پس شاهزاده آزاده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت بمن بفروش من هزار تومان بتو میدهم که بقروض خود داده باشی پس شیخ یکباب بهشت باو فروخته و بخط خود وثیقه نوشته و آنرا بخاتم خویش مختوم ساخته شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمده و درخواست وجه نمود شاهزاده محمد علی میرزا گفت که یکباب بهشت بمن بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قباله در این باب نوشته علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله در میان کفن او گذاشتند والبته حق تعالی خواهد باو عطا فرمود و چون شیخ احمد ادعاء آن مینمود که من در هر علم آگاهی دارم شخصی از او سؤال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا میدانم آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سررشته دارید چرا بهشت بشاهزاده میفروشید و قروض خود را ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قرض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو ست پس عبای خود را جمع کرد بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض به همین قسم ست اما عمل آنرا ندارم مجملاً شیخ احمد در

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق ع و در بعضی از مواضع میگوید
سمعت عنه مشافهة و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدم بلکه مرادش که در رساله علیحده نوشته
است و آن رساله بخط مرحوم والد ماجدم در نزد من ست و در آن رساله گفته که من در اوایل بریاضات
اشتغال داشته ام پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یک جا جمع بوده اند پس من متوسل
و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت
که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سوال کنم تا انحلال حاصل آید آنجناب
این اشعار را فرمود که بخوان ؎ کن من امورک معرضاً ؛ وکل الامور الی القضاء ؛ فلربما اتسع المضیق ؛
وربما ضاق الفضاء ؛ ولرب امر متعب ؛ لک فی عواقبه رضا ؛ الله یفعل ما یشاء ؛ فلا تکن متعرضاً ؛ الله
عودک الجمیل ؛ فقس علی ما قد مضی ؛ پس آنجناب ولایتماب از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر دیگر
و قافیه دیگر و فرمود ؎ رب امر ضاقت النفس به ؛ جائها من قبل الله فرج ؛ لا تکن من وجه روح آیساً ؛ ربما قد فرجت
تلک الحرج ؛ بینما المرء کئیب دنف ؛ جائه الله بروح و فرج ؛ پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فراموش کردم
بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجمع و همان امامان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را
ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تائید ربانی و
الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید بمضامین
میمنت مشاحین این ابیات متخلق و متسم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم
تا خود را بمدلیل این اقاویل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلق و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از ائمه را
قصد میکردم در عالم رؤیا بدیدار او مشرف میگشتم و حل عویصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گذار بدیار
عجم افتاد و با حکام و ملوک آن بلوک معاش شد و اعتبار بالبسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم
پس آن حالت اولی از من مسلوک گشت و الحال کمتر ائمه ع را در خواب می بینم **در تحقیق خوارق**
عادات از محق و مبطل و مؤلف این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چهل اربعین
ریاضت کشید تا بمدارج و مناهج عالیه رسید و شیخ از اهل احسا بحرین بود و چندی در یزد اقامه داشت پس به
کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان باو میداد پس بکربلا متوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل
بود در کرمانشاه بجای او بود دایم ذاکر و متفکر بود تکلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی
و استبصار را درس میگفت و در کربلاء دائره هندسیه کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محق و مبطل
امکان صدور دارد پس خارق از جماعت صوفیه خذلهم الله اگر صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر

حقیت مذهب ایشان داشت **حکایت ریاضات هنود** بلکه بعضی از اشقیا را من باب استدراج
و اتمام نعمت این رتبه حاصل آید کما قال الله تعالی وَسَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ و قال تعالی اِنَّمَا نُمْلِی لَهُم
لیزدادوا اثما الخ و بعضی از اولیاء الله را نیز این رتبه حاصل شود بریاضات شرعیه کما قال تعالی اِنَّ الله لا
یضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی حضرت مبدء فیاض را شان افاضه و افاده فیوضات بر هومات و هیولیات
امکانیه است بر قدر استعداد و هیچ زحمتی را ضایع و فاسد نمیگرداند چه از روی کفر باشد و چه از روی ایمان
پس فریقان از ارباب کفران و طغیان و ایمان و ایقان را این رتبه ممکن ست علی حسب الاستعداد
والمصالحة الکاملة الکامنة چنانکه جمعی از اهالی هند در بتخانها باقسام مختلفه ریاضاتی دارند مانند اینکه بعضی برای
مطلبی در مقابل بت می ایستد و یکدست خود را بلند و بر کف دست گندم و یا حبوبات دیگر با خاک و آب
میریزد و چند ماه ایستاده تا اینکه آن دانه سبز میشود و آن مطلبی را که قصد کرده بعمل میآید و بعضی ریاضت ایشان
بحبس نفس ست بحدیکه در شبانه روزی دو دفعه نفس میزنند و هکذا پس بمحض ظهور خارق عادت نباید
حکم بر حقیت صاحب آن نمود **حکایت درویشیکه طی الارض داشت** و عم ماجد مؤلف
کتاب اخوند ملا عبد المطلب رحمة الله گوید که بزیارت امام ثامن مشرف شدم و چندی در آن بلده مبارکه
اقامت داشتم پس درویشی که معروف بطی الارض بود پیدا شده و من با آن درویش رفاقت انداختم از آن
پس از او خواهش نمودم که طی الارض را بمن تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون که
طالب آنی و خود را قابل آن میدانی پس دو شرط را بتو میگویم عمل کن از آن پس بتو طی الارض را تعلیم مینمایم
شرط اول اینکه تا یکهفته نمازهای یومیه را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن درویش رفت و وقت نماز
در رسید با خود گفتم که امام را دانستن امر باطنی ست و آن درویش را خبر از باطن من نیست در ظاهر میگویم که او امام
نیست و در باطن اعتقاد بامامت آن بزرگوار دارم و اما نماز پس در خانه را می بندم و وضوء میگیرم و نماز
میکنم و بدرویش میگویم که من نماز نکرده ام پس در خانه بستم و وضو ساختم و به نماز ایستادم ناگاه دیدم درویش نزد
من حاضر شد پس بمن گفت که من بتو گفتم که تو قابل نیستی پس برفت و دیگر او را ندیدم پس معلوم شد که خارق
عادات از صوفیه بر حقیت ایشان دلالت ندارد چنانکه از مؤمن نیز خارق عادت ظاهر می شود پس اگر خارق
عادت دلالت بر حقیت کند باید صوفی و مؤمن هر دو بر حق باشند و این محال ست

حکایت هندی که خدمت صادق رسید و هر چه در دست پنهان بود میگفت

و مؤید این سخن حدیثی ست که در زینة المجالس نوشته شده است که در زمان حضرت کاشف الاسرار و الدقایق
جعفر بن محمد الصادق ع شخصی از بلاد هند آمد و هر کسیکه هر چه در دست میگرفت هندی میگفت پس این کیفیت را بحضرت

آنحضرت معروض داشتند آن حضرتؑ آن شخص را بمجلس خود خواست وچیزی در دست گرفت وازآن شخص
استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد وکیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس
حضرت صادقؑ فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم پس آنجناب دست مبارک را
به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لحه دست خود را باندرون آورد وفرمود اکنون بگو که در دست من چیست
آن شخص فکر زیاد بکار برد پس از آن گفت که درین ساعت در همهٔ دنیا سیر نمودم و همه چیز را بسر جای
خود دیدم مگر در جزیره از جزائر هند در آشیانهٔ فلان مرغ یک بیضه نبود حضرت دست مبارک باز نمود
وفرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هرچه نفس من
خواهش میکند خلاف نفس خود کردم تا این مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفر را خواهش
می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفر را خواهش میکند آنجناب فرمود که درین جا نیز خلاف
کن آنمرد عرض کرد که خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون به بین که آیا چیزی
ترا مکشوف ست یا نه پس آن شخص تامل کرد گفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال
کافر بودی بجهت ریاضاتیکه کشیدی مزدی بتو دادند اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات برتو
مسدود شد احال بعبادات شرعیه مستعد باش که خداتعالی بالاتر ازین مرتبه بتو کرامت و آخرت را نیز بتو عطا میکند

در تقسیم ریاضت شرعیه و صوفیه

الحاصل ریاضت شرعیه آنست که چهل صباح صبح کند و همهٔ افعال او لله و فی الله باشد و هر کاری از اکل
وشرب و نوم و یقظه و حرکت و سکون و اقوال و افعال همه برای خدا باشد **واما** ریاضت صوفیه تا نند
اینکه روز حیوانی نخورد و غذاء را تقلیل کند تا کار بجائی رسد که بیک بادام یا یک دانه خرما صرف کند و
مواظبت بذکر معینی از اذکار نماید و این قسم ریاضت در شریعت ممنوع و منهی عنه میباشد چنانکه کلوا واشربوا
ولا تسرفوا بر آن گواه است و ضرر وارد آوردن بر بدن برای کمی بدل مایتحلل بنحویکه بدن و قوی ضعیف شوند
مرغوب عنه میباشد و آیهٔ دافی هدایهٔ ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة بر آن گواه است و اخباریکه دلالت
دارد بر اینکه هر که گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش اذان بگوئید وظاهر اینکه اذان گفتن
برای آنست که شیطان بر او مسلط نشود و از صدای اذان بگریزد و یا اینکه آن شخص نزدیک
بآنست که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود و تفصیل این سخن اینکه چون
مشیت حضرت احدیت بر آن قرار گرفت که در عالم خلق و ملک شهادت خلقی نماید و از عناصر ضعیف
البنیان ایجاد انسان فرماید آب و گل را چون باد و آتش بهتر کرد و تربیت امزجه اربعه از حرارت و برودت

و یبوست و رطوبت یوماً فیوماً مستعد میکند از برای اشراق و تصرف نفس درا و پس اول نبات میشود و بعد از
نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس درا و حاصل میشود از آن
پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که بانواع تربیت و تصفیات منجعل
بمنی و نطفه میشود و در قرار مکین صلب قرار می گیرد و از ینجاست که می بینی که هر حیوانی که صادع شرع اطهر
گوشت اورا حلال نموده است نبات و گیاه خوارست برای اینکه سیر دو مراتب حاصل آید و استعداد
کامل برای افاضهٔ نفس حاصل گردد پس از جماد به نبات و از آنجا بحیوان و از حیوان بانسان و هر حیوانیکه
درنده و گوشت خوارست اورا حرام فرموده زیراکه برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندکست
و از اینجاست که شارع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمود من از دنیای شما سه چیز را اختیار
کردم گوشت و زن و طیب چنانکه در بعضی از اخبارست و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگرست و بالجمله ترک
گوشت خوردن را مرضی ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند
و بعد از چهل روز بالکلیه زائل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زائل شد حیوانی که مقدم
و مقوم نفس و مزاج انسانی ست و از انسانیت دور میشود و اشخاصیکه در یک اربعین نمی خورند را ه خیال
ایشان آن ست که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند بعالم ملکوت ملکی و نفهمیده اند که از عالم
انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی ست دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود
هر چند که خاصیتی می بخشد و بعالم ملکوت فی الجمله میتوانند که راهی پیدا کنند لیکن کمال آن ست که در عالم
انسانیت راه بملکوت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجاست که در شریعت ختم انبیاء صلوات الله علیه و
سلام رهبانیت ممنوع ست بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل ست و از ین
ثابت ست که علمای شرع نبوی صلی از این قسم ریاضت منع نموده بلکه اذکار معهوده با این کیفیات خاصه در شرع
ورود نیافته با اینکه ایشان بواقع داناتر بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل ست قطعاً صنعت و بخل در تکمیل و در
تکلیف نفرموده اند

در ابطال ریاضت صوفیه خذلهم الله تعالی

و لذا از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار در مذمت و قدح و طعن و لعن و تبری صوفیان حسب روزگار هزار و
شش صد حدیث صادر یافته و شیخ حرامی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذهب و مشرب ایشان اجماعی
بلکه ضروری مذهب امامیه است و از جملهٔ براهین بر اینکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن ست که ارباب کشف
و شهود را بایکدیگر در اعتقادات و احکام عقلیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف ست پس بعضی از ارباب مکاشفه
وجود را اصل میدانند و بعضی ماهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوحدت وجود رفته اند و برخی برخلاف آن

و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی ست و اخوند ملا صدری
که او نیز از ارباب کشف و شهود ست شیعه است و ایضاً غالباً بلکه یکسر بجهت ریاضت بدن و قوی در تحلیل
و ضعف و انثلام ست از ین جهت خیال های واهی سست می نماید۔

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با ملا ابو طالب لواسانی جفار رحمه الله

مؤلف این کتاب در سنواتیکه در دار السلطنه اصفهان بتحصیل اشتغال داشتم و آن بعد از مراجعت از عتبات
بود و پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم رسانم و اساتید هر علم را بجستم تا اینکه طالب علم جفر شدم
شیخ عزیز نامی در محله بیدآباد بود که در رمل و علم اعداد و جفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام ندانسته
پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مرا در جفر دلالت کرد بملا ابو طالب لواسانی که در مدرسه نیم آورد
از زمان شباب تا شیب سکنی داشت و در جفر از مشاهیر و مسلمین آن دیار و در غایت اشتهار و با والد ماجدم
آشنائی داشته از او درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده
گفتم نه گفت تعلم این علم بی ریاضت صورت حصول نه بنوند و در سابق ایام بکسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم
کردم و معاتب شده گفتم که ریاضت بمزاج سازگار نیست و موجب امراض ست گفت در وقت موجلی آمده
که من از جفر سؤال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بسیار خوب والا فلا پس در وقت موعد بنزد او رفتم نوشته برآورد
که سؤال کرده بود که بفلان کس تکابی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغیر اهل ریاضت هیچ کس مگو پس
بمن گفت که ریاضت مرتکب شو تا ترا تعلیم کنم گفتم که مرا دا از ریاضت اگر شرعی ست مضایقه از ان ندارم گر
تا حال بعمل نیامد از این پس خواهم بجا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من
در مشروعیت آن مناظره کنید و مرا مجاب سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب تر اینکه در همان اوقات
میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان بنزد او مراوده مینمود و تعلم جفر از او میکرد با اینکه از اهالی دیوان و البسه و
اغذیه و اطعمه و اشربه و امکنه اش غالباً از حرام بود با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت
علماء اعیان بتحصیل اشتغال داشتم و من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده ولیکن
حضرت فا در مثال همان قاعده ملا ابو طالب لواسانی را بوسایط چند بمن تعلیم فرمود و رساله در علم جفر نوشتم

در مناظرهٔ شهید ثالث با شیخ احمد احسائی

و شیخ احمد جمع میان قواعد شرع و حکمت نمود و معقول را باعتقاد خود با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن و
تکفیر شد چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن ظواهر شرعیه امکان ندارد و ای شیخ احمد سرآمد اهل زمان شده
مسلم کل بود ولیکن در نزد حکما وقعی نداشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و میگفتند

واز اخوند ملا علی نوری سؤال کردند که فضیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری ست و شیخ احمد در هر بلد مطاع و ممجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سؤالاتی نمود و او رسائله در اجوبه آن اسوله نوشت و بهر بلدیکه وارد میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او نماز جماعت مینمودند تا در واقعهٔ آخر وارد قزوین شد و در خانهٔ مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب اقامه نمودند و روزها در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقتدا مینمودند و حاجی ملا عبد الوهاب از مریدان شیخ بوده و باعتقادم قوهٔ غور در حقیقت اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد ببازدید علماء قزوین میرفت و علماء همراه او بودند روزی ببازدید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومهٔ شهید از شیخ سؤال کردند که در معاد مذهب شما و ملا صدری یکی ست شیخ گفت چنین نیست و مذهب من ورای مذهب ملا صدری ست شهید ببرادر کوچکش حاجی ملا علی گفت برو در کتابخانهٔ من و شواهد ربوبیه ملا صدری در فلان موضع است او را بیاور حاجی ملا علی چون از تلامذهٔ شیخ احمد بود مسابله و مسامحه در احضار شواهد ربوبیه نمود شهید ثالث بشیخ گفت که اکنون نزاع نه میکنم که مذهب شما و ملا صدری در معاد یکی ست لیکن شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست شیخ گفت که من مُعادِ در مَعاد را جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری ست مانند شیشه در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری ست و ضروری دین اسلام ست که در روز قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی شیخ گفت که مراد من همین بدن ست بالجمله هنگامهٔ مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلامذهٔ شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرض محاجه و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت مینمود پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل بافتراق و وفاق مبدّل به شقاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجدش حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبد الوهاب پس حاجی ملا عبد الوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رساله در معاد و اعادهٔ بدن عنصری تالیف نمائید تا رفع شبهه شود و شیخ رساله نوشت ثمری نبخشید و همهمهٔ تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت و آن رساله در اجوبة المسائل شیخ جمع شده و در دار الطباعه منطبع گردید چون هنگامهٔ تکفیر شیخ گرم شد و شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بجهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شده و البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود لهذا خواست که شقاق را بوفاق مبدّل سازد پس علماء را در شبی از شبها ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود و بعد از و شهید نشست اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یکخوان گذاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گذاشتند شروع

بعد از خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت که محاذات با شیخ داشت پس از صرف غذا شهید ثالث که مضیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام سازو بازا اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علماء عرب و عجم و لازم الاکرام شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جائز ندارد و سخن مفسدین که در میان این دو عالم افساد و شجرهٔ عناد را کاشته اند قلع و قمع و دفع و رفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاد مذهبی ست که خلاف ضروری دین اسلام ست و منکر ضروری کافر ست شاهزاده هرچند الحاح در انجاح امر صلاح نمود از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تاکید و تشدید بحدیکه روزی مؤلف در کتاب خانهٔ او حاضر بودم۔

در افساد شهید وصایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی وصایت از شخصی و ورثه منکر بودند و میمنودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد وصیت و وصایت نمود و روی بمن آورده و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد لا یصدر عنه الا الواحد و دارای این عقیده کافر ست و من سکوت داشتم الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتهار و شهرهٔ هر دیار شد شیخ دیگر در قزوین مکث نکرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجانب مکه عزم نمود چون به بصره رسید وفات یافت وارشد تلامذهٔ شیخ آقا سید ابو الحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که خال مفضال مؤلف این کتاب ست و رساله در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابو الحسن سید کاظم رشتی الاصل ساکن کربلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در آن زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف باشرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربزه فتوی نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

در مناظرهٔ سید کاظم با شریف العلماء در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داده و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبائر کفر ست سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبائر کفر ست لیکن شیخ ظواهر این عبائر را اراده نکرده بلکه این کلمات را تاویلی ست که آن تاویل مراد شیخ ست ایشان گفتند که ما مامور بتاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار الف التحیة والثناء والا هر کافری که بکلمهٔ کفری تکلم کند لامحاله تاویلی در او راه دارد پس بسید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبائر کفر ست سید کاظم نوشت که ظاهر این عبائر کفر ست و آنرا بمهر خود ممهور نمود پس آقا سید مهدی اگرچه فتوی نه میگفت لیکن بشهادت این دو عادل که

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نمودند

در مکفّرین شیخ احمد

و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر کافی چند بلباس میش در آمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت و فقهائیکه شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اوّل ایشان حاجی ملّا محمّد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی ملّا محمّد جعفر استرآبادی و اخوند ملّا آقای دربندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در مسائل که موجب تکفیر او گشت چند مسئله است. مسئلهٔ اولی معاد است شیخ معاد را بجسم هورقلیا میداند و تحقیق کلام اینکه حکماء اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفه خویش ثابت نموده اند و آن را اسامی چندست عالم مثال و عالم اشباح و عالم اظلّه و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلقا و جابلصا و در بعضی از عبائر جا برصا براء مهمله بدل لام تعبیر شده و هورقلیا و لفظ هورقلیا بضم ها و فتح واو و سکون راء و کسر قاف و سکون لام است و بعضی هورقلیا بضم ها و سکون واو خوانده اند و این غلط مشهورست و این فقیر مؤلف کتاب در سالیکه بسفر خراسان میرفتم چون بسبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در رساله جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت حاجی ملا هادی سبزواری دادم که از معاریف حکمای زمان و از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده و نود و پنجسال از عمر او میگذشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت باکسیر میدادند و از هدایای اهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده و بجائی بدیدن و بازدیدن نرفته و بقدر قوت خود و عیال خود بنحو وسط زیاده نداشته با این حال هر هفته مال جزیل بفقرا انفاق می نمود لهذا او را نسبت باکسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از و نقل مینمودند چون رسالهٔ اسولهٔ مرا نیز داد فرستادم نگاه کرده گفت اوّلاً فلان کس خود جامع ست و قادر بر ردّ این شبهات ست و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تحریر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روزها را بتدریس اشتغال دارم نوشتن اجوبهٔ آنها موجب تعطیل در درس ست و رابعاً این مسائل در غایت اشکال ست و فلان کس با این تعجیل میرود و مسافرست و با این تعجیل این مسائل را به تفصیل نتوان انجام داد بعد از اینکه مراجعت از ان سفر کردم میرزا محمد حسین مجتهد ساروی و جناب حاجی ملا محمد اشرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا هادی اطلاع یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهید او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدری هم مذهب و در فساد عقیده با او شریک ست من گفتم که اگر امروز پادریان و کشیشان ادیان باطله در مذهب اسلام شبهات نمایند بجز حاجی ملا هادی و ملا آقای دربندی کسی دارید که دامن همت بر کمر زند و در رد شبهات ایشان را نماید و دین

اسلام را مستحکم دارد تا شما اصل برائت و استصحاب جاری دارید ایشان تصدیق و تحسین کردند مجملاً بعد از اینکه بدیدن
حاجی ملا هادی رفتم سؤالاتی از من کردند و استفسار از احوال علما و حکما نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم قزوین
از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذهٔ دورهٔ اول بوده و حاجی ملا هادی از تلامذهٔ دورهٔ وسط بوده و
حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سؤال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در معقول
گوی سبق از همگنان ربوده است حاجی گفت من او را ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل ست
لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوری در اعتقادم دست بهم داد چه شیخ احمد
را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تصریف اخوند ملا سعد را
تدریس نکرده نفرمودید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین
نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواهش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند
پس از من سؤال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم مکفرین را سخن بر این بود که در معاد مذهب
او با مذهب ملا صدری یکی ست حاجی گفت که ملا صدری را هم مگر تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام
در السنهٔ علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدری قایل بمعاد جسمانی ست گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته
الحق ان المعاد فی المعاد هو الجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نه گذاشته علاوه در کتاب
شرح اصول کافی و در تفسیر سورهٔ بقره و در اسفار بانقطاع عذاب قایل ست و قایل بخلود نیست و میگوید
که فرعون مات مؤمناً موحداً و بوحدت وجود قایل ست و احد و غیر ذلک من الهفوات والترهات و در دل خیال
کردم گفتم که این مرد در میان سبزوار نشسته گویا بانگ خروس نشنیده و نمیداند که ملا صدری را تکفیر کرده اند کمال
حاجی از من سوال کرد که شیخ احمد را چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بجسم هورقلیا قایل ست و من وا را فتحه دادم
حاجی گفت که هور بسکون واو ست من گفتم که من از یکی از فضلاء تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا
علی نوری میگفت که هور واو غلط مشهور ست و صحیح هور بفتح واو ست حاجی گفت باید ببرهان قاطع رجوع
نمود من گفتم که برهان قاطع در لغت فرس ست و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هورقلیا یونانی ست بمعنی
عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سؤال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من پسری
کوچک دارم که علم اصول میخواند شما منظومهٔ اصول خود را برای او فرستاده باشید مجملاً عالم مثال در تحت
فلک قمر ست و آنها اجسام باشند خالی از ماده و هر جسم صاحب زمان و رای خود نیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد
از مفارقت از این بدن بعالم مثالی میرود و در آنجا صبح و شام ست بدلیل یأتی رزقهم فیها بکرة و عشیاً
و حضرت صادق علیه السلام از همین آیه استدلال بر عالم برزخ نموده اند و ما را اعتقاد اینکه روح بعد از

مفارقت از بدن بعالم مثال در بدن مثالی درآید و اگر از اهل نجات ست متنعم و اگر از اهل عذاب ست متألم بعالم آخرت
رود و درآنجا با بدان عنصریه محشور شوند و معلوم ست که بدن عنصری باید استعداد بقاء ابدی پیدا کند و روح نیز باید مستعد
شود و از برای بقاء ابدی پس باید برزخی باشد که یکجا مانند این نشاء فاسدهٔ ثانیه کاسده نباشند و یکجا مانند آن
نشاء اخرویه باقیه نباشد بلکه میانه و بین بین باشد تا طفره لازم نیاید و آن عبارت ست از برزخ و عالم مثال -

در حضور امیر المؤمنین ع در سر هر محتضری

و از اینجا ست که میگوئیم اینکه امیر المؤمنین ع در وقت احتضار در سر هر محتضری میآید چه مؤمن و چه منافق و شعر بلاغت
بنیان فصاحت ارکان دیوان بر آن گواه ست ؎ یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا یعرفنی
طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا اقول للنار حین توقف
للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل النبی متصلا اسقیه من بارد علی ظماء تخاله فی
الحلاوة العسلا قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده
اینکه یک جسم در یک زمان در امکنهٔ متعدده نمیتواند متمکن شود گفته که مراد از حضور علی ع دیدن محتضر ست ثمره ولایت
ما آنجناب نه نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که هر محتضری نفس آن جناب را می بیند مانند دیدن هر کسی خورشید
تابان را پس خورشید در یک مکان ست و همه در هر بلدی او را می بینند با شعه و انوار و یا میگوئیم که هر کس آن
جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیة و احاطه است که یک نفس
میتواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیا و اولیاء و نحو ایشان و باین وجه محمول ست بودن جناب
امیر المؤمنین در یک شب در هفتاد مکان بضیافت و میهمانی و حاضر شدن آنجناب ع در سر هر محتضری و دیدن
موسی ع بعد از بیهوش شدن در هنگام تجلی نور الهی که فی الحقیقت نور کروبین بود که از خلص شیعهٔ امیر المؤمنین ع
میباشند از گروه ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عمامهٔ پشم
بر سر و عصا بر دست و همه رب ارنی گویانند پس موسی ع از جبرئیل سوال نمود که بجز من آیا موسی دیگری هست
و اینها کیانند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیه تواند و بدین محمول ست آنچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت
داشته که چون در جنگ جمل طلحه در میدان افتاده و با او اندک رمقی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیست
گفت علی گفتند که علی ع در فلان مکان ایستاده و او ترا نه کشته طلحه در جواب گفت که مرا علی ع کشته و همه مقتولین را علی ع
کشته آیا نمی بینی که علی ع گاهی در هوا ست و گاهی در پشت سر و گاهی در پیش رو و گاهی از طرف راست و گاهی
از چپ جنگ مینماید بلی در آنوقت نظر بآیهٔ فبصرک الیوم حدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیه
امیر المؤمنین ع را دیده و عالم مثال مدلول علیه اخبار وارده از آن ست چنانکه در دعاء یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح الخ

دال بر آن ست چه هر چه از آدمی در عالم شهاده صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر خیر همه ابدان مثالیه بر آن مطلع میشوند و اگر شر باشد خدا تعالی از کرم بی منتهی پرده بر روی آن صورت مثالی می اندازد که سایر ابدان مثالیه آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل نماند و شیخ بهائی بهائیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر فرموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که از کتب اربعه معتبره شیعه است تقریباً بیست حدیث روایت کرده در باب عالم مثال ۔

در مذهب شیخ احمد در جسم معاد

و بالجمله شیخ احمد را عقیده آن ست که جسم انسان مرکب ست از اجزائی که از هر یک از افلاک تسعه جزئی اخذ شده و همچنین از عناصر اربعه نیز از هر یک جزئی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت کند اجزاء عنصری هر یک بمرکز خود در روند و از آنها چیزی نماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان در محشر محشور ست و بهمین وجه تفصی از شبهه اکل و ماکول جسته که ماکول اجزاء عنصریه است و آنها عود نمیکند آنچه عود مینماید اجزاء فلکیه ست و آنها جزء بدن اکل نخواهند شد و متکلمین در حل شبهه اکل و ماکول مانند علامه حلی اعلی الله مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید باجزاء اصلیه رفته اند که آن ماده منویت نطفه و زاید فاضل نه میشود و جزء بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکند و آنچه جزء بدن اکل ست اجزاء فضلیه ست نه اصلیه و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام ست بلکه ضروریست که اجزاء عنصریه عود میکنند

در معراج جناب ختمی مآب صلی الله علیه وسلم بقاعده شیخ احمد

و شیخ احمد در معراج نیز بهمین سبک مشی کرده میگوید که در زمان عروج عارج معارج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم معراج جزء خاکی و آبی را بر زمین انداخت و جزء هوائی را در کره هوا انداخت و جزء ناری را در کره نار گذاشت و یا با همان اجزاء که از افلاک تسعه ماخوذ بود با فلاک رفت فلذا خرق و التیام لازم نیامد و عبارت این ست فلما وصل الی کرة الهواء فالقیٰ فیها ما هو منها و هکذا و جمیع کرات عناصر همین سخن را گفته و این خلاف ضروری دین اسلام ست چه اعتقاد ما آن ست که جناب ختمی مآب الف التحیة و الثنا بهمین بدن عنصری با سائر رفت با همان لباس که در بر داشت و دامن او با بریق برخورد و آب ابریق شروع بریختن نمود و آنجناب صلعم بمعراج رفت و سیر نمود و مراجعت فرمود و هنوز آب ابریق تمام ریخته نشده بود و بلکه با نعلین پای مبارک بمعراج رفت و حکمت که بجهت رعایت ادب نعلین مبارک را کنده باشد خدا تعالی فرمود که با نعلین بعرش بیا تا عرش ما از نعلین تو زینت یابد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و نعلین اتفاق افتاد و ما خرق و التیام پس براهین حکماء در این باب محقق بفلک نهم ست نه سائر افلاک علاوه میگوئیم که جسم رسول خدا الف التحیة و الثنا الطف از جسم فلکی

بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جرم فلکی محاط و بدن مطهر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محیط و هر محیط اشرف و الطف از محاط است مانند اینکه اجنّه داخل خانه که درِ آن بسته باشد میشوند بدون اینکه خرق والتیامی در دیوارها پدید آید علاوه براین امتناع خرق والتیام از خلل خالی نیست واین مسئله دوم از مسائل خلافیه میان شیخ احمد و فقهاست مسئله سوم آنست که شیخ احمد ائمه را علل اربع میداند هم صوریه و هم غائیه و هم مادیّه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری مذهب امامیه اگرچه شیخ میگوید که ائمه فاعلند باذن خداتعالی مانند وکیل و موکل و مقام ائمه را مقام مشیت میداند و هوالاقوی چه نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل است و میگوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند این آیه خواهد بود ـ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ـ و ائمه یدالله میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه مینمایند و حال اینکه ـ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ـ گواه بر آنست که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خداتعالی در باب حضرت عیسیٰ روح الله ـ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ـ شاهد این معنی است و قول امیرالمؤمنین ع انا خالق الارض و السّموات دلیل بر این مطلب است و اینکه اگر خداوند تعالی کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند و قدرت بر آن داشته باشد این را دخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشند و مرحوم بیشتر اذعان باین معنی مینمایند و همین تقریر را این حقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شفاهاً شنیدم چون مدتی به مجلس درس او حاضر میشدم و این کلمات و استدلالات اوهن من بیت العنکبوت است اما اجمالاً پس اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم صلوة الله الملک الجبّار ورود یافته که نسبت خلق و رزق را بائمه دادن موجب کفر و ضلالت است و ائمه از آن منع فرموده اند و این گروه را مفوضه خلقیّه مینامند و ایشان قائلند بانیکه خداوند عالم تفویض نمود خلق و رزق را بامام و حضرت صاحب الامر روحی فداه و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هرکه بیکی از من و آباء من چنین نسبت دهد من و پدرانم از او بیزاریم و عبارت آنجناب این است فَاَنَا وَ آبَائِي مِنْهُ بُرَاءٌ و علامه مجلسی نیز مانند همه علماء این طائفه را تکفیر نموده اند و حقیقة هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن این است که من قائل بتفویض نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزله ید میباشند و ظاهر اینکه این سخن محض تغییر عبارت باشد و اخبار عموم دارد این معنی و معنی اول را و اگر اخبار هم برخلاف آن ورود یافته باشد مطروح است علاوه اخبار احاد است و برفرض متواتر بودن نیز با ضروری مذهب معارضه نمیتواند نمود ـ

در جواب از مشیّت و تحقیق آن

و اما تفصیلاً پس اولاً گفته مقام امام ۴ مقام مشیت است میگوئیم راست است مقام امام ۴ مقام مشیت است ولیکن معنی این سخن آنست که امام مظهر مشیت است و مشیّت خدائی با امام ظهور پیدا می کند باین نحو که هرچه امام خواست خدا آنرا می خواهد و هرچه را که امام نخواست خدا آنرا نمی خواهد و هرچه خدا نخواهد امام نیز اورا

نه میخواهد نه اینکه امام حقیقت مشیت خدا باشد و این مانند ید ست که امام ید الله ست یعنی مظهر قدرت خداست نه اینکه نفس قدرت باشد پس مراد مظهر و محل ست چنانکه در بعضی از زیارات وارد یافته السلام علی محال مشیت الله پس مشیت الله نیز مانند ید الله و جنب الله و عین الله و اذن الله و نفس الله و نحو اینهاست پس از اینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان و زمین باشد۔

در جواب یکتبون الکتاب

و ثانیاً در باب یکتبون الکتاب بایدیهم۔ میگوئیم که کتاب کتاب ید ست و این راستست اما گفتیم در سابق که ید مظهر ست نه اینکه حقیقةً امام ید خدا باشد تا خلقت عالم بید شود و موجب صحت انتساب فعل بید باشد علاوه بر فرض اینکه امام حقیقةً ید باشد نظر بقانون لغت و محاورات عرفیه نسبت فعل را بید نتوانند داد و نمیتوان گفت الید کاتب بلکه کاتب همان انسان ذو الید ست نه ید بلکه ید بمنزلهٔ آلت ست مگر اینکه اسناد مجاز میباشد و مجاز هم مجاز عقلی باشد از بابت اسناد بآلت که آن اسناد بغیر ما هو له محسوب میشود و ظاهر ست که این معنی چه صورت دارد و البته این معنی مراد شیخ نیست و ثالثاً در باب احسن الخالقین که شیخ متمسک جسته از بابت مجاز ست چنانکه در اخبار نیز ملکین خلاقین در تولید نطفه در رحم تعبیر شده و این مجاز لغوی ست شکی نیست که خالقین متعدده بر فرض تحقق آن لازم ندارد که ائمه خالق باشند و این نه دلالت مطابقه است و نه تضمن و نه التزام و این از اوضح واضحاتست و رابعاً در باب اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر میگوئیم که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسیٰ خالق ست مجازاً و ثانیاً عیسیٰ مرغ را خلق کند دلالت ندارد که امیر المؤمنین نیز باید آسمان و زمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده کهیئة الطیر پس معلوم ست که حقیقةً خلق طیر نکرده و خامساً در باب انا خالق السموات والارض میگوئیم که این خبر مجعول و کذب محض و افتراست و این خبر در خطبة البیان محمود علی و هدارا ست که از موضوعات ست و شیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده و الا پس علماء عالی مقدار و مشهورین اعصار از علماء اخیار و فضلاء ابرار و نقاد اخبار ائمهٔ اطهار مانند غواص اخبار علامهٔ مجلسی اجلسه الله مجالس الرضا والرضوان صاحب کتاب بحار الانوار و سید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب نهج البلاغت و ثقة الاسلام شیخ کلینی نامدار و احزاب ایشان این خبر را نقل نکرده اند و در هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم و نشنیدیم بلکه بعضی از افاضل اکامل حکم بوضع و تصریح بر کذب آن فرموده اند علاوه هر یک روایت با درایت چنانکه ارباب هدایت فرموده اند بهترست از هزار روایت بی درایت آخر عقل هم یار خوشی ست چگونه امیر المؤمنینؑ که مردم او را خلیفهٔ چهارم هم نمیدانستند مگر بعضی چگونه بر منبر میآید و میگوید انا خالق السموات والارض بلکه جرأت آن نداشت که ادعا کند که من خلیفهٔ بلافصل پیغمبرم صلی الله علیه و آله وسلم

در محاجهٔ حاجی محمد کریم خان و شیخ عبد الرحیم بروجردی

و در این مقام مناسب ست که محاجهٔ حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبد الرحیم بروجردی مذکور شود۔ حاجی محمد

کریم خان از تلامذهٔ سید کاظم و مؤسس رکن رابع است و شیخ عبد الرحیم فقیه و از تلامذهٔ شیخ موسی و شیخ علی محقق ثالث بوده زمانی حاجی مزبور بدار الخلافه آمد علماء ترک دیدن و بازدید او نمودند پس روزی در منزل معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدیدن ایشان و عباس قلی خان نیز با فهم بوده و مؤلف کتاب را هم با او مناظره است مجملاً حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدیدن عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات چند حاجی بشیخ گفت که ما وارد دار الخلافه شدیم علما تماماً را هم خبر نمودند و با ما مراوده نمودند گویا بجهت آن باشد که ما را ضال و مضل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضال بودن را نمیدانم اما در مضل بودن شما خلافی نیست زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام است نوشته و مکرر بر بالای منابر گفته اید که علماء این عصر کلمات و مطالب ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخباری که علماء عصر باید طولاً مهارت در علم و دقت بر فهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات و چنین اعتقادات را در میان کتاب فارسی نوشتن و آنرا چاپ کردن و بدست عوام کالانعام دادن و بر بالای منابر در محضر اکابر و اصاغر و عوام و خواص اظهار آنها احل نمودن البته اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مگر از ائمه اخبار نرسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل نیز بر مضمون خبر مشحون گواه صدق و شاهد عدل است و ایضاً ائمه فرمودند ما کل ما یعلم یقال و لا کلما یقال حان وقته حاجی مزبور گفت نه امیر المؤمنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد بچنین خبر نمائید در آن عهد بعضی علی را کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفه چهارم میدانستند و نادری او را خلیفه بلا فصل پیغمبر میدانستند در چنین عصری چگونه می شود که علی بالای منبر برآید و بگوید که من خالق آسمان و زمین میباشم مردم خلیفه بودن او پیغمبر را قبول نداشتند چگونه معتقد بخالقیت او میشدند و اگر چنین سخنی از او میشنیدند البته از آئمه او را میکشتند پس حاجی مزبور ساکت شد

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با عباسقلیخان

و اما مناظرهٔ من با معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبودند کور میکردم بیانش اینکه روزی در مجلس اعتماد الدوله صدر اعظم میرزا آقا خان حضور داشتم با نواب معتمد الدوله نائب الایاله شاهزاده فرهاد میرزا و شاهزاده ایلخانی ابو الملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم در آمد و من بنحو ظواهر شرعیه حقه حقیقیه در مقام تکذیب علم نجوم بر آمدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تاثیر نجوم ظاهر است و مشاهد از انکار نتوان گفتم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته که در حین نظر کذائی میان دو کوکب مثلاً اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد خلق نماید لذا شهید اول در کتاب

واحد خود فرموده که هر که اعتقاد کند که کواکب مدبّر این عالمند پس آن شخص در نزد ما کافر ست و بلفظ عندنا تعبیر فرمود یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقهٔ شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این بیت را خواندم ؎ خَوَّفَنِی مُنَجِّمٌ اَخُو خَبَلٍ   تَرَاجُعُ المِرِّیخِ فِی بَیْتِ حَمَلٍ   فَقُلْتُ دَعْنِی مِنْ اَکَاذِیبِ الحِیَلِ   المُشْتَرِی عِنْدِی سَوَاءٌ وَزُحَلٌ   عَوَّنِی بِخَالِقِی وَرَازِقِی عَزَّ وَجَلَّ   عباس قلی خان گفت که حمل نیست بلکه الحمل میباشد من انکار این سخن کردم دو سه نفر ملائیکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها تصدیق خصم نمودند من گفتم که در دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیحه بهمین نهج ست که من قرأت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من تعبیر کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض ست چون بآن علم عروض رجوع کردیم دیدیم که این شعر از بحر تقارب ست و بحر تقارب باید بشش مستفعل تمام بشود و هر مصرع آن بسه مستفعل که هیجده باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه ابن مالک چنین ست و چون این بیت را بعلم عروض تقطیع کنیم و حمل را بدون الف و لام بگیریم مصراع آن هیجده حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود و با الف و لام زیادتر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد مجملاً ائمه را علل اربع دانستن خلاف اخبار ماثوره ان ائمهٔ اطهار ست بلی اعتقاد ما آن ست که پیغمبر و ائمه علت غائیه برای خلقت موجودات امکانیه میباشند و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی - لولاک لما خلقت الافلاک - گواه بر این مطلب ست و سادساً در باب اینکه خالقیت ائمه عالم امکان را ادل بر لطف و عموم قدرت خداست جواب اینکه این کلام یکسر واهی و از شائبهٔ صواب عاریست چه این دلیل ظنی ست و باینگونه دلائل اثبات این اصل عظیم خلاف ضروری مذهب شیعه است نتوان نمود چه این سخن منقوض بآن ست که خدائتعالی خلق کند در این ساعت و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار سر داشته باشد و در هر سر هزار زبان و از هر زبانی بلغات متفرقه تسبیح و تمجید خدا کند پس این ادخل در لطف ست و بیشتر مردم از دیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است پس این ادلّه فائدهٔ برای اثبات این مطلب ندارد -

در رؤیای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیة والثناء علیهم اجمعین

و در این مقام مناسب ست اینکه ذکر شود حکایت رؤیای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر را صلی الله علیه و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله والسلام را دید و از وی سؤال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را مزخرف و نقاشی و طلا کاری کند در اینباب از رسول خدا الف التحیة والثناء سؤال نمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود که نقاشی مکن و

۲۰ محرم ۱۳۰۱ ۱۲۲۳

همان سادگی خوب ست دیگر سؤال کرد که سبب چیست که علماء درازمنهٔ سالفه صاحبان کرامات ومکاشفات مسدود
شده آنجناب الف التحیة والثناء علیه فرمود سبب آن ست که متقدمین احکام را بر دو قسم نمودند واجب وحرام پس
ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند وانچه مکروهات ومباحات بود آنهارا داخل در محرمات میشمردند
یعنی در مقام عمل ترک مباحات ومکروهات مینمودند ومستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند وداخل در واجبات
میکردند وعمل میکردند وشما طبقهٔ متاخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید وتارک مستحبات شدید
وفاعل مکروهات ومباحات گردیده اید فلذا ابواب کرامات ومکاشفات برشما مسدود گردیده دیگر سؤال از حال
شیخ احمد کردم که مید انیم احوال او چون ست واز او بعضی از کلمات کفرانگیز صادر گشته آن جناب صلوة
الله علیهم تبسم کرد و فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این گونه سخنان میگوید وسؤالات دیگر هم نمود که حاجی مزبور
ابراز آن اسوله واجوبه نمود

در کندر خوردن شیخ احمد

وشیخ احمد عادی به خوردن کندر بوده فلذا حفظ او بمرتبهٔ بود که سرامد اهل زمان بود ومتابعان او نیز کندر
میخوردند وسید کاظم تلمیذ او آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد گرم ست
وحدیث نیز در مدح اکل کندر بسیار وارد یافته بلکه در حدیث ست قریب باینکه هیچ پیغمبری مبعوث
نشد مگر بر قائل شدن به بداء واینکه در میراث او کندر بوده وازاینجا چنان ظاهر میشود که انبیا بخوردن کندر
مداومت داشتند و در آن اوقات که مؤلف کتاب بدرس سید کاظم میرفتم۔

در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاعصارات
التی تراها فی بعد فهیها اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعصار دودیرا گویند که از کندر برمیخیزد
یعنی آن دودهائیکه می بینید که بعد از من درمیان آسمان وزمین پیچیده که عالم را تاریک کرده پس
برانگیزانندهٔ آن دودها منم۔ مؤلف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او رئیس براین فرقه حاجی
سید کاظم گشته وچه بسیار تنازع وتشاجر فیما بین تابعین او وتابعین فقهاء پدیدار شد ودرمیان شاگردان
سید کاظم خلیفهٔ او حاجی محمد کریم خان قاجار شد وچه بسیار قتل ونهب وسلب بواسطهٔ او در ولایت کرمان اتفاق
افتاد ویکی از تلامذهٔ او میرعلی محمد شیرازی بوده که خود را باب تسمیه نمود وبرای او آن قدر کشتار وقتل ونهب و
سلب وخرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نمیآید بلکه هنوز نائرهٔ آن شعله در بلاد باقی ست اعاذنا
الله من شرورهم وشیخ احمد ملا صدری را کافر میدانست ومیگفت عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء باطل
ست لفظاً ومعنیً ودراین مقام سخنان بسیار گفته است وبدین سبب او را کافر دانسته وتفصیل درمقالهٔ طرفین

در این مقام خارج از عنوان ماست و برای این مسئله عرض عریض و عمق طویل است و همچنین ملا صدری در تفسیر و غیر آن از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات مومناً موحداً از آن پس ملا صدری گفته که و هذا کلام یشم منه رائحة التحقیق و انصاف اینکه سخن کفر است چه فرعون بضرورت دین کافر مرده و نص قرآن بر آن دال است و شیخ احمد ملا محسن را نیز تکفیر کرده بواسطهٔ مسئلهٔ علم و کتاب قرة العین ملا محسن را شرح نوشته و کلمات او را رد کرده و حاجی ملا هادی سبزواری کتابی نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و انتصاری از ملا محسن فیض کرده و انصاف اینکه ملا محسن از شاگردان ملا محمد صدری و داماد او بوده و ظاهر اینکه بعقاید ملا صدری معتقد بوده و شیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المسئی تماسا فی تبعاً لامامه ممیت الدین العربی و مرادش از مسئی ملا محسن است و مراد از ممیت الدین محی الدین و فی الحقیقه اگر محی الدین کافر باشد پس هیچ صوفی و کافری را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میداند و میگوید که در خواب دیدم که قصری است از خشت طلا و نقره و او ناتمام بود و یک خشت آن باقی بود و من در اتمام آن کوشیدم و آن یک خشت را گذاشتم پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم و تعبیر بآن کردم که ولایت مطلقه بمن اختتام و تمام و انجام یافت و ایضاً محی الدین گوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ثلثه دیدم و در اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها و چون این کتاب بنظر علاء الدوله سمنانی رسید و او هم یکی از مشاهیر عرفاء بود در حاشیهٔ این کتاب به همین مقام نوشته که شیخنا اگر کسی ترا نسبت بفضله تو دهد بگوید شیخ همان فضله خود میباشد البته راضی نخواهی بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت به فضلهٔ خود دهی و عجب اینکه قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده و از آن پس در مقام توجیه آن بر آمده و گفته که شاید و هو عیّنها باشد بتشدید یاء مثناة تحتانیه و شاید هو غیّبها باشد بغین معجمه و تشدید یاء مثناه تحتانیه و فتح باء موحده و نسّاخ تصحیف آن نموده باشند انتهی کلام القاضی و این توجیه مالا یرضی به صاحبه میباشد و عجب تر از اینکه شیخ بهائی زید بهائه در کتاب کشکول و اربعین و غیر آنها محی الدین را به تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی و الفاضل الذی لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر براینکه من در نزد هر طائفه در آمده ام تا مرا انکار نمایند و ایضاً رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب است که نص بر کفر مصنف آنها ست از آنجمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا بمعراج بردند در آنجا مخاطباتی میان من و خدا واقع شد و عبارتش این است فقلت یامن انا انت و انت انا فان قلت فلم ما جئتنی و انا انت و انت انا قلت جهة المخاطبة مختلفة و کفر این سخن اظهر من الشمس و ابین من الامس است و اما در خصوص قول با نقطاع عذاب که صریح کلام ملا صدری است در اسفار و شرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلاء ثقات تلامذهٔ آخوند ملا علی نوری شنیدم که ملا صدری در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت باز گشت و رساله در اثبات خلود نوشته

ایضاً ملاصدری عالم را حادث ذاتی و قدیم زمانی میداند و مؤلف کتاب در منظومهٔ الفیهٔ توحید و شرح آن

ابطالهٔ اینکلام را بنحو استیفاء نموده‌ام

تحقیق در اثبات کفر و ایمان

و تحقیق سخن اینکه نسبت ملاصدری با شیخ احمد مانند نسبت استادست بشاگرد اگرچه جامعیت شیخ بیشترست چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه است و کتب فقهیه بسیار نوشته و رسائل هم نوشته و از قانون فقهاً در نرفته و از جملهٔ فتاوای شیخ حرمت تعبیه و تشبیه است و لیکن در معقول ملاصدری بالقطع استاد شیخ احمد ست و امر تکفیر نهایت صعب و اجتهادیست و کتب راجحت در شریعت نیست و عموم لاعمل بالقرطاس که از کلام علماء اعلام ست محل وفاق ست مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل و مضامین آن مکاتیب را معتقد باشد و بآنها متفوه باشد و شیخ احمد و ملاصدری و ملامحسن اگرچه ظاهر بعض از کلمات ایشان بالقطع خلاف ضرورت مذهب مسلمین یا شیعه است و لیکن این کتب ست و اینفقیر بحقایق مراد ایشان برنخورده‌ام و پس توقف در تکفیر ایشان اولی ست و احتیاط را نباید ترک نمود اگرچه بسیاری از مشیخه و مریدان ملاصدری در کفر ایشان سخنی نیست و ایشان هم مرادات و مطالب آنها را نفهمیده‌اند و تلمیذ شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل بظن نوشته و همین طریقهٔ شیخ احمد بوده و میگفت که من قطع باحادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می‌شود که کلام امام ست و حاجت برجال و نحو آن ندارم و این سخن از اعاجیب ست و در این ازمنه تحصیل قطع باخبار مکابره است چنانکه نفقیر در تعلیقه بر قوانین و تقریر الاصول و الفیهٔ اصول اثبات ظنیت این اخبار بنحو استیفاء نموده‌ام

در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی و شیخ احمد احسائی

مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر بفقه بود و لیکن در مجادله و مجادله بد طولی داشته بخویکه غلبه بر او در غایت اشکال بود پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت میتواند که قطع کند اینکه کلام امام ست یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله حدیثی جعل کرد و کلماتی مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و هم ترکیبات آن بی‌اصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت و آن ورق را کهنه کرد از مالیدن بالای دود و غبار که داشتند پس آنرا بنزد شیخ احمد برد و گفت که حدیثی پیدا کرده‌ام شما ببینید که آن حدیث ست یا نه و آیا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت و مطالعه نمود و بشیخ محمد حسن گفت که این حدیث و کلام امام ست پس آنرا توجیهات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و از او پاره کرد

در محاجهٔ میرزا محمد حسن خلف آخوند ملا علی و سید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف باشرف عالم جلی آخوند ملا علی نوری عالم و حکیم و در نزد والد ماجدش درس خوانده بود و برای او ولد نمیشد پس بعزم زیارت با عیال بعتبات عالیات مشرف شد و مدت یکسال در آنجا اقامه نمود

با استاد مولف آقا سید ابراهیم نهایت الفت داشت پس در همان سال برای او ولدی ذکور حق تعالی کرامت فرمود
واستاد میرزا گفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهدا مرزوق شد مناسب اینکه او را عبد الحسین
بنامند پس میرزا او را عبد الحسین مسمّی نمود از قضا حاجی سید کاظم شبی میرزا محمد حسن را میهمان کرد پس یکی از تلامذهٔ
سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء سید بطریقهٔ شیخ احمدؒ آن عبارت را
لفظاً ومعنیً فاسد نمود میرزای مزبور گفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقه نموده اید مراد ملا صدری نیست و من
معنی مراد ملا صدری را از این عبارت میگویم آنوقت شما هر چه ایراد دارید کرده باشید پس میرزا مراد ملا صدری
را بیان کرد و گفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید گفت بنابر این معنی ایرادی وارد نیست ــ

در قول شیخ احمدؒ که ایاک نعبد مقصود علی ست علیه السلام

بدانکه شیخ احمدؒ رساله نوشته است در باب اینکه مصلی باید در ایاک نعبد حضرت امیر المؤمنین را قصد کند زیرا که
خداوند مجهول الکنه است وانچه در ذهن در آید مخلوق ذهن ست چنانکه حضرت صادقؑ میفرماید کلما میزتموه
باوهامکم بادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم پس باید وجه الله را اراده نمود که امیر المؤمنین ست علیه السلام
جواب ازاین شبهه آن ست که معلوم ست اینکه کنهٔ خدا در ذهن در نمیاید بلکه بوجوه واوصاف پی بذات
خدا میبریم و قصد می کنیم در ایاک نعبد آن خدای جامع اوصاف را و شک نیست که همین نحو قصد کافی ست
علاوه همچنانکه خدا مجهول الکنه است امیر المؤمنینؑ نیز در اذهان ما مجهول الکنه است پس اگر امیر المؤمنینؑ را در
ذهن بگذرانیم آن هم مخلوق ذهنی میشود و همان سخن نیز در اینجا وارد آید و ایضاً چنانکه خدا مجهول الکنه است برای
ما همچنین مجهول الکنه برای امیر المؤمنینؑ نیز میباشد پس امیر المؤمنینؑ در وقت ایاک نعبد گفتن کرا قصد میکرد
مجملاً این سخن خارج از مذهب شیعه و طوری ست وراء طور عقل و بطلانش از ابده بدیهیات ست و این
ظاهر ست و این مذهب جماعتی از صوفیه است که میگویند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر در آورد ـ

در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم و حاجی سیّد کاظم

وازجمله وقایع در آخر ایامیکه در کربلا سکنی داشتم اینکه جمعی از اهل هند استفتائی خدمت سید استاد آقا سید
ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه و شیخ احمدؒ کافرند یا نه و آیا سبب تکفیر ایشان چیست و عقاید ایشان کدام
ست و آیا تکلیف با این جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم و احکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه
و یک استفتاء دیگر نوشتند در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذهب شما چیست و برای چه شما را تکفیر کرده اند
و سخن آنها چیست و جواب شما در ایرادات آنها چیست و ما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد را دادند
آن بزرگوار بسیار تقیه می نمود و هرگز کسی سخنی در مذمت یا تکفیر در هیچ مجلس و ملاء ناس از او نشنیده

چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار در رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی وَمَن جاهَدوا فینا لنهدینّهم سُبُلنا و قال
امیر المؤمنین ع لکمیل بن زیاد اخوک دینک فاحتط لدینک و قال الصادق ع لزراره خذ ما اشتهر بین اصحابک حرره ابراهیم الموسوی
پس این سؤال و جواب را با استفتاء سید کاظم نیز و سید بردند سید رساله در این باب نوشت و آنرا دلیل المتحیرین اسم گذاشت
و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه بعلماء عجم و عرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول قوم اسم گذاشت
و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید استاد را ثالث قوم تسمیه کرد بنحویکه در خطبه شقشقیه وارد و یافته پس از آن
مانند دعا صنمی قریش فقرات چند باین طائفه محقه نسبت داده مانند این عبارت فرب عفوا افسدوها و رب فروج ضیعوها
و ربما احکام ابطلوها و هکذا و بر جواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را میدانید و شما
سبیل میباشید پس مردم را بآیه حواله داشتن با اجمالش خارج از قانون سؤال و جواب ست و جواب این سخن آن ست
که کفر و ایمان از امور اجتهادیه است هر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبیل در ظاهر مفسر
راههای هدایت ست و شکی نیست که راه هدایت فطری ست و مراد حقیت مذاهب اسلام و آن مدلول فطرة
الله التی فطر الناس علیها میباشد و ایضاً سبل در باطن ما ول بمعرفت مجملا سید کاظم در این رساله مذاهب خود و شیخ
احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تالیف شیخ را جمیعاً ذکر کرده بحدیکه هر قصیده
را یک تالیف محسوب داشته و هر خطبه را کتاب علیحده در اعداد آورده و مذمت بحساب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده
و آن کتاب را بنظر سید استاد رسانیدند آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل المتحیرین موسوم
ست آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله شتمیه نامند زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم
علماء اعلام ست پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل تلامذه استاد بودند و اکنون در دار العلوم شیراز مرجع و ملجاء انام
میباشند کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده بنوشتن شرح بر آن و رد مطالب آن پس سید استاد کس فرستاد
و شیخ مهدی را از آن منع نمود که من راضی نیستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استاد عرضه داشت که
رضای شما در اینباب شرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که ترهات و هفوات و کلمات فاسده که مایه
اضلال عوام ست نوشته و من میخواهم رفع بدعت او نمایم و مبدعات او را فاسد و متاعش را کاسد و عوام
را از مکر آن برهانم پس در این اثناء پاشاه بغداد کربلا را محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارض اقدس قتل عام
نمود و عجم ذلیل و خوار در نظر اغیار شدند و رفع این مشاجره گردیده۔

در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

الحاصل کلام در احوال خیر مآل شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی قزوینی بود از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت او
بود که بامیر مؤمنان تاسی نموده و در مسجد در محراب و در میان سجده خون مبارکش را ریختند و در سال آخر بجهت شروع

مذهب باب آنجناب غالبًا بربالای منبر بوعظ انام اشتغال و مردم را از سوء حال باب تحذیر و آن طائفه را تکفیر میفرمود

میرزا جواد نامی که اصل او از عرب و مسکنش در قزوین بود گوید که چند روز پیش از شهادتش بخدمت آن بزرگوار رسیدم

آنجناب فرمود که از تو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمتهای دنیا و آخرت را بشما کرامت فرمود

از عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر شریعت و تالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی

من شهادتست عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیرا که نظر به نص خبر مداد علما بهتر

از دماء شهدا است آنجناب فرمود بلی چنین است ولیکن من طالب شهادت بمعنی در خون آغشته شدن میخواهم

و در همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نیمی از شب گذشته خواست که بمسجد رود و بعبادت مستمره

دیرینه بعبادت مشغول شود عیالش باو گفتند که شما امشب و با این شبها رفتن به مسجد را ترک کنید آنجناب فرمود

که مگر میتر رسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتم ولیکن این سعادت دور است که مرا میسر و مرزوق گردد پس در

سنه ۱۲۶۴ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و بمسجد خود رفت و در محراب عبادت ایستاد و

بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاذب

بود عجوزه که بعادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند داد هم بروشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در آنهنگام

سر به سجده گذاشته و مناجات خمسه عشر را بنهایت خضوع و خشوع میخواند و میگریست که ناگاه چند نفر از فرقه غاذیه ضاله

مضله بابیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر گردن مبارک آنجناب زدند آنجناب هیچ متعرض نشده زخم دوم

را زدند که دهان آنجناب شگافته شد مجملاً آنجمع هشت زخم باو زدند که ناگاه آن عجوزه فریاد برآورد قتله ظالمه

گریختند آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود و محراب بدر مسجد نزدیک

بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف براو مستولی شد از شدت زخمها و پیری و عبادت در شب

پس در همان نزدیک در افتاد و غش کرد و در خون خود غوطه میزد پس عیال و اطفالش با خبر شدند و جسد اطهرش

را بخانه بردند و تا دو روز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شگاف زبان و بسیار تشنه

میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن زخم سوزش برمیداشت و طاقت شرب آب نمیآورد و

مکرر در همان حالت از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام بیاد میآورد و قطرات عبرات از دیدگان خود

میریخت و میفرمود یا اباعبدالله جانم بفدای تو آیا از تشنگی بر تو چه گذشت الحاصل بعد از دو روز روح مبارکش بجانب

جنان در خدمت سید جوانان الف التحیة والثناء اهل جنان شتافت و خواستند که جسد مبارکش را بجانب ارض

اقدس عتبات نقل دهند اهل قزوین راضی نشدند و هجوم عام کردند و بدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در

مقبره منفرده که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

قبرش را شکافتند همان بدن اطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده و الکنون آن مرقد مزار معروف ست خوشا بسعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبهٔ شهادت را بمؤلف و سائر احباب و اتراب نصیب کناد

در مذهب میر علی محمد باب

و چون کلام منجر باین مقام شد پس مناسب اینکه ذکر باب و زمان ظهور مذهبش و بنیان مرتبه و معرفت او شود مفعول و بالله التوفیق که تابعان شیخ پس از وی بر چند فرقه اند یکفرقهٔ از ایشان شیخ را خوب میدانند و فقهاء را نیز خوب میدانند و جمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند و ایشان بسیار کم میباشند - فرقهٔ ثانیه کسانی میباشند که در عقائد متابعت ایشان کرده اند و فقهاء را خوب نمیدانند و مستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم و میخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالباً مذمت از فقهاء میکرد و سخن درشت بلکه العیاذ بالله بفقهاء شتم مینمود و در بدو طلوع اوائل تشیعه بر مرقد مطهر حضرت امیرالمومنین زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته و آویخته بود و از جملهٔ فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن و السلوی چون مذهب شیخیه در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقرهٔ انزال من و سلوی را حک کنند تا مایه شبههٔ عوام نشود و میل بمذهب شیخ نکنند چه عوام نتوانند که علت غائیه بودن را بفهمند و حمل این فقره بر علت غائیه بودن ائمه نمایند پس موجب اضلال و گمراهی ایشان میشود پس از چندی که مذهب شیخیه شیوع پیدا کرده و هرکه باید گمراه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن امر کرد که فقرهٔ منزل المن و السلوی دوباره در مقام او نوشتند و سید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این احمق مستضعف ست که فضیلت آقای خود را که فقرهٔ انزال من و سلوی که در حدیث صحیح ورود یافته حک نموده و او مستضعف ست و شیعه نیست

احتجاج میرزای ساروی با حاجی سیّد کاظم

و از وقایع واقعه در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمة الله که از افاضل تلامذهٔ استاد بود و در نزد شیخ محمد حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدریا نشست و ارادهٔ زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طراده بیرون آمد دید که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا بنزد او رفت و نشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مسائلی استفتاء نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سؤال از چه بود گفت از تفسیر و غیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود و شما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیه - اِنَّ السَّمعَ وَالبَصرَ وَالفُؤادَ کُلُّ اُولٰئِکَ کانَ عَنهُ مَسؤُولاً من نوشتم که تاویل شریفه بخلفاء ثلثه است چه اول ایشان هر حکمی که میکرد میگفت سمعت عن رسول الله صلّی الله علیه وسلم یقول کذا پس او را تعبیر بسمع کردند و ثانی هر حکمیکه میکرد میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین یفعل کذا پس او را تعبیر به بصر کردند و ثالث

هر حکمیکه مینمود میگفت اقول هکذا وعندی کذا پس او را تعبیر بفؤاد کردند میرزا گفت که این تفسیر برای آنست چه هر آیه را امثال
این تاویلات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح ست سید گفت که اگر از مشایخ شما از این آیه سؤال کنند
چه جواب خواهند میرزا گفت که من با شما مکالمه میکنم چه دخلی بمشایخ دارد و مشایخ ما در آن سرزمین که سیر میکنند شتر ناقه بر زمین
میگذارند مولف کتاب گوید که حدیث بر طبق همین تاویل ورود یافته و فرقهٔ دیگر از متابعان شیخ احمد بابیه می باشند۔

در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

و رئیس ایشان میر علی محمد شیرازی ست و او دعوای بابیت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم
و او در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید
کاظم میرفتم میر علی محمد هم بدرس او میآمد و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از رطب و یابس او در همان
مجلس درس مینوشت و ریش خود را میتراشید و یا بمقراض از بیخ قطع میکرد و سبب معروفیت او در نزد مؤلف کتاب
آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صالح نشسته بودیم دیدیم همین سید داخل شد و در دم حرم
ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد من از آن مقدس استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب
گفت که این مرد میر علی محمد شیرازی ست و از تلامذهٔ حاجی سید کاظم ست من گفتم که این مرد چرا این قسم زیارت
میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب باحترام میداند من گفتم که این غلط ست زیرا که زیارت از جملهٔ عبادات
ست و بنحویکه مامور شده ایم و امامان ما بما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که بپهلوی قبر مطهر
و قبر مطهر را در بغل بگیریم و اما دور ایستادن بجهت احترام پس مانند آنست که ما نماز نافله را نخوانیم بجهت اینکه ما قابل
نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم مجملاً میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند و شخصی گوید که در مرقد
کاظمین علیهما السلام با شخصی مرتاض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرقد رسید آن شخص مرتاض گفت خداوندا این سید
را بکشد و اجل او را برساند پس بآن شخص مرتاض گفتم که چرا این شخص را نفرین میکنی آن مرتاض در جواب گفت که عنقریب
از این مرد اعتقادات باطله بروز کند و هتک اعراض مسلمانان و باعث سفک دماء ایشان شود و الحاصل میر علی محمد
بعد از اینکه بشیراز آمد در بنادر برای جلب قلوب بنای تسخیر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاده عزیمت
میخواند تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نموده در او خبط پیدا شده از آن پس ادعاء بابیت نموده شخصی حکایت
حکایت کرد که من همراه او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرائی شدیم که بحمام
میرویم من گفتم باران ببارد خوب ست هر یک عبائی برداریم باب نگاهی بآسمان کرده گفت که امروز باران نمی آید
و عبا بر نمیداریم پس من بجهت احتیاط عبائی بر دوش گرفتم چون قدری راه رفتیم هوا بهم خورد و باران شدیدی
آمد و من عبای خود را بباب دادم مجملاً میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد هر جا که خود عبارتی افزود خارج از

فصاحت و بیرون از سلاست بلکه حرف مهمل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون انا جعلنا الباب للباب
علی الباب دلیلا از این مزخرفات را جمع کرده و اسمش را قرآن صاحب الامر گذاشته و در اول آن گفته خبر که
حاصلش آن است که این قرآن از نزد مهدی صاحب الامر بیرون و این از آیات قرآن اوست با اینکه جبرئیل
بالقطع چنین آیه نیاورده و فساد آن ظاهر است و این حقیر در زمان غلو بابها در قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان
ساختم و اقتباس کردم از آنجمله گفتم یا ایها الشیخون ان الله قد ارسل رسولا و نصب لرسوله وصیا فجعلتم وصیه الها
قدیرا الخ و این طایفه محرمات را حلال و نبی و ولی را کلی دانسته اند و مانند نصاری باتحاد و حلول قائلند و اعیان ایشان
میگویند ما همان حسن و حسین و یا امام دیگر علیهم السلام میباشیم و ما بعد از کشته شدن تا هفت روز یا بیشتر زنده میشویم و بدنیا
و این مذهب تازگی ندارد بلکه سید نعمت الله جزائری در انوار النعمانیه نوشته که شخصی در شیراز دعوای بابیت کرد و بنیا
خاصه نمود و چند نفر بودند یکی اسمش را محمد گذاشته بود و میگفت من همان پیغمبرم و یکی اسمش علی و همچنین ایشان را گرفتند
و میبردند که بکشند همشیره آن شخص در پشت بام ایستاده و میخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طائفه برادرم را
می کشند و او بعد از چهل روز بحالت جوانی زنده میشود و حاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشته که باب بمن نوشته که
لوتی چه فن و لوتی را با تاء منقوطه و بعض نوشته که حکم کن که در کرمان اسم مرا در بالای مناره جزء اذان کنند و بگویند اشهد ان
میر علی محمد باب الله مجملاً از ضروری دین امامیه است که پیش از صاحب الامر نائب خاص نباید یعنی بعد از غیبت
کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص نمیفرستد و صدوق در رساله اعتقادات فرمود که این ضروری دین امامیه است و
اتحاد و حلول باطل است و این باب باعث افساد و اضلال شده چندین هزار خلق را در زنجان و مازندران و سائر
شهرها بکشتن داده او را کشتند و آیه برای حاجی محمد کریم خان ساخته ان الکریم الکرمان کان کریما در مقامات علمیه بالکلیه
عاجز و جاهل بود از آنجمله در زمان طلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب و شورش عوام کالانعام از جانب سنی
الجوانب محمد پادشاه او را در قلعه چهریق محبوس ساختند و از نوشتجات او رسالها و خطبها در دست مردم افتاده بود و برخی
آنرا ثانی قرآن مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند و گروهی از معتقدینش او را نائب امام و فرقه او را امام غائب
و بعضی رسول خاتم میخواندند

در معارضه علماء تبریز از اطیاب با باب خسران مآب

لهذا برحسب امر همایون اعلی او را بمجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آوردند علماء اعلام و فقهاء اسلام
حاضر شده بملاقات و مقالات پرداختند ملا محمد ممقانی که بمذهب شیخ احسائی و حاجی مرتضی قلی مرندی ملقب به
علم الهدی و حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء باب سید تمام احترام بظهور آورده در هنگام
جلوس حضور شاهزاده معظم او را برخود مقدم نشانیدند و ولیعهد نیز با وی توجه والتفات نموده پس از زمانی حاجی ملا
محمود از باب سوال کرد که حکم پادشاه است شما دعوای خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب

آن

آن محقق کردد اگرچه من از اهل علم نیستم ومقام ملازمت دارم وخالی از غرضم تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود مراتب
شما سه سؤال ست اول آنکه بر سیاق قرآن وصحیفه ومناجات در اطراف واکناف ایران منتشر شده از
شماست وشما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاجی ملا محمود گفت که
من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید والا فلا سید باب گفت از من ست نظام العلماء گفت معنی کلام شما
که گفتید از خداست این ست که زبان شما مثل شجرهٔ طور ست بیت روا باشد انا الله از درختی چرا
نبود روا از نیک بختی ؛ این همه آوازها از شه بود ؛ گرچه از حلقوم عبد الله بود ؛ سید باب گفت رحمت بشما نظام العلماء
گفت که شما را باب میگوئید این اسم را که بشما گذاشته وکجا گذاشته اند معنی باب چیست وشما راضی باین اسم هستید یا
نیستید باب گفت که این اسم خدا بمن داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانه کعبه یا بیت المقدس یا
بیت المعمور سید گفت هرجا هست اسم خدائیست نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی هم هستید باسم
خدائی معنی باب چیست باب گفت باب انا مدینة العلم وعلی بابها نظام العلماء گفت شما باب مدینهٔ علم
هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدائی را که من چهل سال ست قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب
برسم مقدور نمی شد حال الحمد لله در ولایت خودم بسر بالین من آمده اید اگر چنین شد ومعلوم من کردید که شما
باب اید منصب گفتدار یراین دهید سید باب گفت گویا شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شأن
شما اجل ست باید منصب بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم ومرا کافی شاهزادهٔ ولیعهد
فرمود که ما هم این مسند را بشما که باب اید وا میگذاریم وتسلیم مینمائیم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که
فرموده العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان ودر علم ابدان عرض میکنم که در معده چه کیفیتی بهم میرساند که شخص
تخمه میشود وبعضی بمعالجه رفع میگردد وبرخی منجر بمعالجه منجر بسوء هضم وغثیان منجر میشود یا براق منتهی میشود باب
گفت من علم طب نخوانده ام ولیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم میباشید میگوئید که من علم طب نخوانده ام
این دو سخن با هم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد چون این علم بیطره است
داخل علوم نیست ولهذا با بابیت منافات ندارد پس روی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است
وفروع واصول مبدأ دارد ومعاد پس بگوئید که آیا سمع وبصر وعلم قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب
گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد ومرکب ذات یا علم دو چیز اند مثل سرکه ودوشاب چین
یکدیگر شده اند مرکب از ذات وعلم بالذات وقدرت وهکذا علاوه باین ذات لا ضد له است علم عین ذات
ست ضد دارد که جهل باشد علاوه باین دو مفسده خدا عالم ست پیغمبر عالم ست ومن عالم در علم مشترک شدیم
ما به الامتیاز داریم علم خدا از خودش میباشد علم ما از خدا پس مرکب شد از ما به الامتیاز وما بالاشتراک

و حال اینکه خدا مرکب نیست سید باب گفت که من حکمت نخوانده ام شاهزاده تبسم فرموده نظام العلماء بباب گفت
که علم فروع مستنبط از کتاب و سنت ست و فهم سنت و کتاب موقوف بر علوم بسیار ست مثل صرف و نحو و معانی
و بیان و منطق شما که باید قال را صرف کنید باب گفت کدام قال نظام العلما جواب گفت که قال یقول
قولا پس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت قال قالا قالوا قالت قالتا قلن و رو بباب کرده گفت که باقی را شما
صرف کنید باب گفت که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت که قال را اعلال کنید باب
گفت اعلال کدام ست پس نظام العلماء بعضی را اعلال کرده گفت که باقی را شما اعلال کنید باب گفت گفتم که فراموشم
شد نظام العلماء گفت هو الذی یریکم البرق خوفا وطمعا ترکیب نمائید خوفا وطمعا بحسب ترکیب چه چیز ست باب گفت در
نظرم نیست نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید لعن الله العیون فانها ظلمت العین الواحدة سید
گفت نمیدانم باز گفت خلیفه از حضرت رضا پرسید که ما الدلیل علی خلافة جدک علی ابن ابی طالب قال الرضا آیة انفسنا قال
لولا نساءنا قال لولا ابناءنا وجه استدلال رضا چیست و وجه رد مامون چیست و کیفیت رد رضا چیست سید متحیر ماند
پرسید که حدیث ست نظام گفت بلی و اقامه عدلین کرد و گفت که اگر دعوی برمیت بود قسم استظهاری نیز ذکر میکردم
نظام العلماء گفت که شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم ست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله میگذشت عاص گفت
که این مرد ابتر ست عنقریب میمیرد و اولادی از او نمیماند حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم غمگین شد از برای تسلیهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم این سوره نازل شد حال بگوئید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعاً شان نزول سوره اینست
نظام العلماء گفت آری و اقامه شهود نمودم سید مهلتی خواست و نظام العلماء از سر این سخن درگذشت و از دیگر
در آمده و گفت ما در ایام شباب و جوانی باقتضای سن مطایبه میکردیم و این عبارت علامه را میگفتیم حال میخواهیم شما
معنی آنرا بگوئید که اذا دخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی و چرا باید
چنین باشد سید باب تاملی کرده پرسید که این عبارت از علامه است حضار گفتند بلی نظام العلما گفت که از علامه نباشد
از من باشد معنی آنرا بیان نمائید آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطرم نمیرسد نظام العلماء گفت که یکی از
معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قرآن ست و اعجاز آن بفصاحت ست و بلاغت تعریف فصاحت و بلاغت چیست
و نسبت میان اینها تباین ست یا تساوی و یا عموم و خصوص مطلق و یا من وجه سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در
نظرم نیست حضار متغیر شده نظام العلماء گفت اگر مابین دو و سه شک کنید چه خواهید کرد گفت بنا را بر دو میگذارم ملا محمد
ممقانی گفت که ای بی دین تو شکیات نماز را نمیدانی و دعوی بابیت مینمائی باب گفت بنا را بر سه میگذارم ملا محمد گفت
معلوم ست وقتیکه دو نشد باید سه یا گفت نظام العلماء گفت سه هم غلط ست چرا نپرسید بلکه شک در نماز صبح یا مغرب
کرده ام آیا بعد از رکوع ست یا قبل از رکوع و یا بعد از کمال سجدتین ست ملا محمد ممقانی گفت شما شکر بکنید که اگر می گفت

بنا را بردوش میگذارم زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی میخواهد آنوقت چه میگردید پس ملا محمد گفت که تو نوشته ای ان
من آمن بی نور محمد و علی علیهم السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من ست ملا محمد گفت آنوقت
تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم واعلموا انما
غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و شما در قرآن خود ثلثه گفته اید چرا و از کجا سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس ست
چه تفاوت دارد علما مجلس بخندیدند پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران بماند نظام العلما
بقاعده نظام طفره را جائز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده و گفته و چند از این الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز * من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و بسبب ارادت
من جمعی قدم در دائره ارادت شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت
میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلیحضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض ست او را صحتی ده حضرت شاهزاده
گفت که چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجود تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی ما نیز بعد
از ظهور این کرامت این مسند را باو خواهیم واگذاشت سید گفت در قوه ندارم ملا محمد ممقانی گفت پس بی جهت معرفت
نه می شود در عوالم لفظ کنک و در عوالم کنک پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله
الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده تبسمی فرمود و فرمود و ماتبا و الف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجر معاً سید گفت که
اسمکن علی محمد با رب وفق دارد نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی با رب وفق دارد آنوقت باید شما ادعای
ربوبیت بکنید نه دعوای بابیت باب گفت من آن کسم که هزار سال ست که انتظار ظهور مرا می کشید حاجی ملا محمد
گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت
که نام مبارک او محمد بن حسن ست و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادرت چیز
دیگرست مسقط الراس آن حضرت در سامره است و مسقط راس تو شیراز ست سن مبارک او بیش از یک هزار سالست
و عمر شما قریب بچهل کمال مخالفت درمیانه است و انگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید
نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند
چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد
آخر الامر کور شد شما هم این عمل ترک نمائید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوای بی اصلی ست مجلس
منقضی شد و سید را بجائی سپردند از آن پس باز او را بمنزل شاهزاده آوردند و خواستند او را چوب زده باشند
فراشان سرکاری بواسطه حسن عقیدت انکار کرده پس بحکم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود ملازمان ایشان سید را چوب
بسیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

در احوال حاجی محمد کریم خان

وازجملهٔ طوایف شیخیه حاجی محمد کریم خان ست وچه او از شاگردان حاجی سید کاظم واز طبقهٔ علیهٔ قاجاریه است وبدین سبب اشتهار وقوت وکلمتی پیدا کرده ومذهب ایشان اینست که برکن رابع قائلند یعنی خدا وپیغمبر وامام و رکن رابع که حاجی محمد کریم خان ست ومیگویند که رکن رابع در هر زمان لازم ست واقرار بآن متحتم وبراین دلیل عقلی اقامه نموده اند که هیچ عقلی برآن دلالت نه دارد واخبار برآن متمسک شده اند که اخبار احادهم در اسناد آنها سخن بی پایان ست وهم دلالت آنها محل خدشات وبرفرض دلالت اخبار ظنیه را در مقام اثبات اصول عقاید چه حجیت وبرفرض تسلیم منتهی اینکه در حالت غیبت امام لازم ست که بعلماء اعلام پیروی کنند واین مرحله را کسی منکر نیست علاوه چگونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اغلاط وقصور فهم او در مجالس از اسوله واجوبه در طهران بچاپ رسیده واگر حاجی مذکور در کرمان نبود بالکلیه دریکسال اوضاع او از سطوت علماء اعلام فاسد میبود ولیکن درگوشه بود واز جمله معارضاتی که با حاجی محمد کریم خان شد در منزل نواب حشمة الدوله شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر در چه وقت میتواند روزه را افطار کند ونماز را قصر کند حاجی گفت هنگام خروج از منزل مسافر معتبر ست وتکلیف وی افطار صوم وقصر صلوة ست شخصی دیگر گفت که این حکم شما خلاف ما انزل الله ست ومخالفت سیرهٔ قوم واجماع زیرا که علمای حدی برای ترخص ذکر نموده اند حاجی گفت که اجتهاد من این ست انما الاعمال بالنیات شخص با نیت سفر مسافر ست **ایضاً** وقتی یکی از امیرزادگان عظام از حاجی محمد کریم خان سؤال کرد که شما فرموده اید که مطلق اغسال از واجب وسنت مغنی از وضوء ست گفت بلی الا غسل استحاضه که نص در وضوء وی وارد ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم ملت خود را سمحه سهله فرموده ما چرا کار را بر خود مشکل کنیم مؤلف گوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار ست چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت کرده که قال الصادق ع کل غسل معه الوضوء عند الجنابة **ایضاً** از او سؤال شد که مادهٔ تلمیذ را در قاموس از کجا باید پیدا کرد گفت تقاریج را در فرج باید جست وتلامیذ را در لمذ چون تفحص کردند نیافتند حاجی گفت که قاموس بسیاری از مواد را مهمل گذاشته در مجلس دیگر این صحبت گذشت باو گفتند که تلام در اصل تلامیذ بود ذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سند ندارد شخصی گفت که در صرف مقررست که خماسی را جمع منتهی الجموع میسازند لام را حذف میکنند کما قالوا فی حذف اللام فی جمع الخماسی بجهت استثقال کلمه مثل سفرجل که سفارج می گویند حاجی گفت که لام حذف می شود چه دخل بذال دارد پس باو لام الفعل مشتبه شد بحرف مخصوص **ایضاً** در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرده یکی از امیرزادگان گفت که ترک معانی در آن بسیار شده اما ترک ماده را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان گفت که عزیج در

قاموس نیست وحال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده غرج الموج یکی از امیرزادگان عظام گفت که
این کلمه بازاءست یا باذال گفت بازاءست پس بکتاب قاموس ونهایت وصحاح ومجمع البحرین رجوع
کرده نیافتند بعد فکر کردند گفتند که شاید ماده بر شما مشتبه شده باشد وباذال باشد و دیدند که در قاموس
نوشته عدلج السقاء ملائه امیرزاده گفت که باذال ست ومعنی دوست دهر که گفته است که بازاءست و بر
قاموس ایراد گرده که آنرا مهمل گزاشته از بی سوادی ست حاجی گفت که کلام امام ست چگونه بتوان تغییر
داد امیرزاده گفت که این سخن از شخص فاضل قبیح ست نه زمان معصوم ست که خود معصوم بفرمایند که این
کلمه بازاءست تا متابعت کنیم وکلام لغویین را باطل انگاریم ونه خط صحیح صحیح معصوم در دست ست
که کسی را مجال انکار نباشد وآنگهی کلام امام لغت عرب ست البته لفظی استعمال می نمایند که شاذ ونادر
نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود واگر اسم آن کتابی که این دعاء درا وهست بیان کنید ثابت میکنم که با
ذال ست حاجی چون جوابی نداشت گفت که شب بسیار گزشته برخاست ورفت امیرزاده در کتب
معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی ووسیلة النجاة وسفینة النجاة واقبال دعاء مزبور را پیدا نه کرد تا آقا
محمد تقی پسر آقا عبدالحسین بن آقا باقر بهبهانی در منتخب ذریعة الضراعة آن دعاء را یافت و درآنجا باذال
نوشته بود ومطابق با قاموس بود که باذال بود **ایضاً** روزی در مجلسی شخصی ازاو سؤال کرده که در
عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علي بن محمد ایا ثانی صفت محمد ست یا علی که
مضاف الیه است حاجی گفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانی صفت
مضاف ست عالمی درآن مجلس بود گفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار آمده
مثل یا بنت محمد المصطفی وزوجة علی المرتضی وام الحسن المجتبی علیهم السلام والصلوة و در فقرات زیارت
فاطمه وارد ست یا ام الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة و در موضع دیگر وارد ست السلام علیک یا فاطمه
بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و در دعای عدیله وارد ست که بعد الرسول المختار علی قامع
الکفار وازاین قبیل بسیار ست وهمچنین صفت مضاف نیز بسیار ست مثل ذوالعرش المجید وجائنی غلام
زید الشریف بالرفع وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقرهٔ دعاء که ثانی صفت
بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف با قید بودن موصوف
بوصف اول که مضاف باشد نیز وارد شده مثل همین فقرهٔ دعاء باین معنی که محمد بن علی علیهم السلام دوم
باشد نه آنکه محمد دوم باشد ونه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی پیشتر
گزشته واین محمد بن علی دوم ست وظاهر از فقرهٔ دعاء این معنی ست حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

از آن عالم تحریر ساند و کفت همیشه بنای شما بر تضییع مردم ست و بنای نزاع داشت که آن عالم ساکت شد و مؤلف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار نوشته در رد براو و اگر مقام ایراد باشد در آن کتاب زیاده از این کتاب خواهد شد

سید محمد باقر بن سید علی

سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذهٔ شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و با ذکاوت و ادراک و در نزد ملا محمد اسمعیل یزدی که از ارشد تلامذهٔ شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال نهایت مسلط و در اواخر عمر قدری تارک شده بود و آن هم بواسطهٔ زیادتی مرجعیت بود و بسیار خوشخط بود در شکسته و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن عهد بخط او هیچیک از علماء را ندیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی نوری در خط شکسته سرآمد اهل زمان بود و در نزد درویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تقریر خوش و تحریر دلکش داشته و در جدل و محاجه ید طولی داشته بنحویکه مرحوم اخوند ملا عبد الکریم ایروانی که بحر علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی نداشته در مجلس محاجه کرات مرئی شد که از آقا سید باقر عجز داشته با اینکه فی الحقیقة اخوند ملا عبد الکریم استاد آقا سید محمد باقر بوده و در آخر امر ریاست عامه و تامه از دار السلطنة قزوین منتهی باو شده و او را برادری بود مسمی بحاجی میرزا رفیع و او مرد فاضلی بود مؤلف کتاب دواهی تفسیر قاضی را در نزد او میدیدم و در بدایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میکفت در حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و رساله در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد برآمدم و چون این فقیر در اصفهان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که وعده کرده بود که اجازه بنویسد وفات یافت پس خواستم که از استاد او نیز عاری نباشم پس از شاگردان آنجناب طالب اجازه شدم که تیمناً و تبرکاً در سلسلهٔ استاد و از اساتید او هم و از او بالواسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز تلمذ نموده بود و صورت اجازهٔ آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته این ست هو المجیر و المجیز و به نستمد و نستعین

صورت اجازهٔ آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الی معالم الدین و کرمنا بتحصیل طرق العلم و الیقین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد صلی الله علیه وسلم المبعوث علی کافة الانس و الجن اجمعین الذی اصطفاه من جمیع الانبیاء و الاوصیاء و الملائکة المقربین و جعله خاتم النبیین و علی اوصیائه المنتجبین سیما ابن عمه الذی جعله سید الوصیین و اشرف الانبیاء و المرسلین و بعد فیقول العبد الخاطی الجانی القاصر الراجی الی الله الغافر الساتر السید محمد باقر بن علی الحسینی القزوینی البسهما الله تعالی لباس العفو و الغفران و حشرهما مع اجدادهما فی دار الجنان الذین هم شفعاء الانس و الجان ان من

اعظم نعماء الله تعالى على العباد وجود المعتمدين من العلماء في البلاد واكمل الآية عليهم تمكينهم في اخذ معالم الدين من الفقهاء الذين عليهم وثوق واعتماد فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبة العباد منهم الجامع لصفات الكمال والعلم والحائز لانواع المحاسن والحلم العالم العامل والفاضل الكامل الصاعد في مدارج التحقيق والتدقيق ذو الفهم الرشيق والذهن الوثيق وضاح الخفايا فتاح الدقايق المؤيد من الله الميرزا محمد بن سليمان التنكابني امنه الله تعالى من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر من وطنه الى دار السلطنة قزوين وتوقف فيها مدة طويلة واشتغل بتحصيل العلوم الدينية لدي وحصل ما ينبغي تحصيله مدة ثم سافر الى دار السلطنة اصفهان وصرف عمره في تحصيل العلوم الشرعية وكسب الكمالات العالية ثم سافر الاماكن المتبركة والمقاعد المتعالية الشريفة والعتبات العالية الرفيعة على مشرفها الآف الثناء والتحية وتوقف فيها مدة من الزمان ابتغاء لتكميل ما ينبغي تكميله وينبغي تسديده ثم رجع الى وطنه فاختبرته في احواله فوجدته متمكناً من استنباط الاحكام الالهية من مداركها المعلومة وبالقواعد الاجتهادية وله الفتوى عند رجوع العباد اليه في اخذ معالم دينهم والحكم بين الناس عند الترافع وعليكم الاتكال والاعتماد بما افتى وحكم فارضوا به حكما وله الانذار امتثالا لامر الله المنذر القهار المطلوب من طائفة من كل فرقة بعد الرجوع اليهم في كل حاله ليرتكبوا فرايض الله ومحبوباته ومرضياته ويحترزوا عن محرماته ومبغوضاته ومن هيئته فان الداعي لارسال الرسل وانزال الكتب من الله العزيز الكريم كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ فابرز ما في ضميره ومما ينبغي ابرازه من اهل الفضل والكمال واعلن ما في باله مما ينبغي اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجازة المتداولة من السلف الى الخلف وقد حكى السمي الاستاد الاعظم طاب مضجعه عن الشيخ النجاشي عن احمد بن محمد بن عيسى قال خرجت الى الكوفة في طلب الحديث فلقيت بها الحسن بن علي الوشا فسألته ان يخرج كتاب العلا بن رزين العلا وابان بن عثمان الاحمر فاخرجهما فقلت له احب ان تجيزهما لي فقال يا رحمك الله وما عجلتك اذهب فاكتبهما واسمع من بعد فقلت لا امن الحدثان فقال لو علمت ان هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاستكثرت منه فاني ادركت في هذا المسجد تسعمائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد عليهما السلام فاستجاز لي زيد توفيقه وعلمه وتقويه وجعل الله كل يوم منه خيرا مما مضى ابتغاء لاتصال اسانيد الاخبار الى مهابط الوحي ومخازن الاسرار من النبي والائمة الاطهار عليه وعليهم آلاف الثناء والتحية من الكريم العزيز الغفار واحترازا عن منقصة الانقطاع والانفصال فاجزته زاد الله فيما زانه وصانه عما شانه ان يروي ما سمعه مني وما وفقني الله تبارك وتعالى من دقايق الافكار مما خلت عنه كتب الاخبار وما وفقني الله تعالى لاظهاره في قالب التاليف والتركيب وكل ما جاز لي روايته من الاخبار المروية عن مخازن العلوم الالهية خاتم الرسالة الجامعة والحجج الالهية والادعية والمناجات الماثورة سيما الصحيفة السجادية والمصنفات في الاخبار والفقه من اصحابنا الامامية وغيرها من المصنفات في العلوم الدينية لكتب التفاسير والدعوات والزيارات والرجال وغيرها سيما الاصول

الاربعة المشتهرة فی الآفاق والاعصار اشتهار الشمس فی رابعة النهار التی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار مکن الله تعالی مصنفیها جنات تجری تحت قصورها واشجارها الانهار فی جوار الائمة الاطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار وما تولد منها ومن غیرها کالوسائل والوافی والبحار اسکن الله تعالی مؤلفیها مساکن الابرار فلله دره وعلی الله توفیقاته وکبت اضداده واعدائه ان یرویها عنی عن جماعة من مشایخنا العظام مکن الله تعالی ارواحهم فی دار السلام منهم شمس فلک العلم والتحقیق بدر سماء المجد والتدقیق سید المجتهدین المعتمدین ملاذ العلماء العاملین محیی شریعة سید المرسلین ملجاء الفقهاء المعتمدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین استاذنا الاعظم الافخم سمی العلامة فی زمانه آیة الله فی العالمین حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجیلانی مولداً والاصفهانی مسکناً ومدفناً طاب مضجعه الذی اجازه جماعة من فحول الاساتید الذین لم نر ولم نسمع مثلهم فی المتأخر من المتاخرین من الفقهاء العظام طاب ثراهم کالسید السند المؤید المسدد علامة دهره ووحید عصره استاد الاساتید النحریر الاعظم والفقیه الافخم المحقق المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلی میر سید علی الطباطبائی الحائری مسکناً ومدفناً حشره الله تعالی مع مشرفه فی الفردوس العلی وقدوة المحققین واسوة الفضلاء المدققین زبدة اهالی التجدید والتدقیق مبین قوانین الاصول والیقین مشید مناهج الفروع بالبرهان المتین مولانا الاعظم الاکرم الافخم میرزا ابو القاسم الجیلانی القمی قدس الله تعالی نفسه الزکیه وافاض علیه المراحم الربانیه والشیخ العالم العامل الکامل الزاهد المتورع الباذل الشیخ المعظم المکرم الشیخ سلیمان بن الشیخ معتوق العاملی طاب مضجعها والسید السند الزاهد العابد الزکی والفاضل الکامل العلی مولانا وعمادنا السید الجلیل السید محسن الشهیر بالبغدادی طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاخر العالم العامل والفاضل الکامل شیخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلیة بالغ المقاصد العلیة ناشر المناهج الجعفریة شیخنا وعمادنا الشیخ جعفر النجفی طاب مضجعه بعض التنبیه علی طرق مشایخ اساتید الاستاد حجت الاسلام المتقدم اوصافه طاب ثراه الی العلامة المجلسی فنقول اما سیدنا العلی استاد والاستاد المتقدم القابه طاب ثراه فقد روی عن السید الجلیل ذی الشرف الجمیل المرتحل من العالم الفانی الی العالم الباقی الامیر عبد الباقی الاصفهانی عن والده المغفور میر محمد حسین عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار کشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر المجلسی افاض الله علیه من لطفه الخفی والجلی واما عمدة المحققین وزبدة المدققین میرزا ابو القاسم نور الله تعالی مرقده فیروی عن المولی الساطع والبرهان القاطع الریب والشک عن وجه الحق باوضح البیان آیة الله تعالی فی ما بین الامثال والاقران قدوة العلماء الاعیان نور الله تعالی فی ظلم الجهل فی الایام والازمان قواعد العلوم الدینیة بعد ما کادت تنطمس متبرز مبانی الاحکام الشرعیة غب ما کان تندرس علامة زمانه اعجوبة اوانه الذی فضیلة کل من تأخر ماخوذة منه انعم الله تعالی علینا بالاستفادة فی الاصول السقی البهبهانی طاب مضجعه الشریف الحائری مسکناً

و مدفن اوصیک یا حبیبی و نسیبی بعد صرف العمر فی الزهد والتقوی والاهتمام فی التألیف والتصنیف کما زیک موفقاً
من الله الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان لاتنسانی فی حیوتی ومماتی فی شیئ من الاوقات
فی الخلوات و رجائی من الله العزیز المتعال ان یزید عمرک و ابقائک صحیحاً و سالماً مصوناً من الآفات الی ان یبلغ الی اطول
الآجال بمرور الاوقات الموعودة والسلام — تمام شد صورت اجازه مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید
را تالیفاتیست ازآنجمله رسالهٔ در نقل ملک نقاره موتی را و رساله در مقدمه واجب و غیر آن و سید بعد از مراجعت از عتبات
عالیات چندی را در قزوین در گوشهٔ اختفاء و انزوا منزل گزیده از آن پس مدت دو سال در اصفهان خدمت حجة
الاسلام سمی خویش اشتغال داشته و از او اجازه گرفته مراجعت نمود از آن پس ریاست عامهٔ قزوین بایشان انحصار یافت
پس در آخر کار مجد الدوله والی قزوین تعدیات بسیار بر رعایا و برایا نموده خلایق اجماع نمودند و او را از شهر بیرون کردند
و این عمل باسم آقا سید محمد باقر اشتهار یافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را به نجف
صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء
شیخ و سید تلمذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رقعهٔ بسلطان نوشته و توسط نمود و سید بقزوین مراجعت
نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت
حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مهام حوائج مؤمنین خود را معاف مداشته و تهاون
در انجام و انجاح امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان
و اخبار بسیار از ائمهٔ اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء و ضعفاء خود را لحظهٔ معاف
نمیدارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب بهشتاد بود چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده
بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همهٔ ایام غالباً بیشتر از سائر انام است با اینکه ایشان غالباً در
زحمت و آزار و اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تالیفات میباشند و هرگز از اغذیهٔ لذیذه و البسهٔ فاخره
الفشه ملتذ نیستند با اینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه بایشان وارد می آید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصالح کامله کامنه مستکنه واقعیه که بجز خدا یتعالی کسی واقف نیست و
بعضی از آن مصالح میتوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مبین و قلع و قمع عروق شبهات مبطلین
و اهتداء و اقتداء مسلمین و نزول برکات از آسمان بزمین و خدا یتعالی در قرآن شریف فرموده و اما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض — و این آیه بعمومها شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منفعت باحوال ناس وارند سیما
اینکه علماء در سن شباب و کهولت کمتر بحد کمال میرسند و کمتر خلوص نیت دارند پس چون بشیخوخیت رسید اقد

خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند دوم اینکه علماء دایم الحضور و دایم القرب در نزد حضرت آفریدگار اند فلذا اشعهٔ انوار افاضات شعشعانیه داور داور بر فرق فرقدان سای ایشان بیش از دیگران پرتو افکن است و کسب استعداد استفاضه از سائر مردمان بیشتر دارند لهذا افاضات از هر جهت بر ایشان بیشتر است و از جمله افاضات طول عمر میباشد و غیر ذلک من الاسباب۔

در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی التنکابنی گرچه این فقیر مؤلف کتاب خود را در سلک علماء اطباء که موضوع این کتاب است نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مرا روی داده و ذکر آن موجب ازدیاد توکل است و برای ذکر تالیفات که مایهٔ تشویق طلاب است و برای اینکه اجلاء از اخلاء در اسحار اسمی از این فقیر برده باشند اسم خود و تفاصیل احوال را نگاشته ام ملا علی که جد اعلای این فقیر در سلک علماء بوده و زیاده از این احوالش مرا معلوم نیست و اما آخوند ملا عبد المطلب که جد دیگر این فقیر است از مشاهیر علماء این بلده بوده و در قبالجات قدیمه و مرسومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را بنهایت تکریم و تعظیم نموده اند و او پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جد ادنای این فقیر است بتحصیل علوم دینیه وا داشت و جدم ملا محمد رفیع بدار السلطنه قزوین رفته و شرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شد و عیال بسیار داشت پس او بوطن مراجعت و در دعا نوشتن معروف در این دیار شد و نهایت با تقوی بوده و از حاکم بلد مرحوم مهدی خان و بعضی از اهالی دیوان هر ساله مؤظف بوده لیکن خود مرسوم ایشان را بصرف خود و عیال خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفهٔ مقرر او میرسید آنرا در میان صغار و فقار قبیله و قریهٔ خود تقسیم مینمود و دو پسرش را که آخوند ملا عبد المطلب عم ماجد فقیر و میرزا سلیمان والد فقیر را بعراق فرستاد و عم ماجد با طلاب مباحثه مینمود و نهایت با تقوی بود

احوال والد مؤلف کتاب

و والد ماجد در عربیت بسیار مسلط شد و در نزد آخوند ملا علی نوری مدت بیست و دو سال تلمذ نمود و کتب ملا صدری را در نزد او دید و در علم حکمت سرآمد همسران بود و شرح لمعه را در نزد آخوند ملا محمد علی نوری دید و من خود مشاهده نمودم که شرح تجرید و شوارق و شرح لمعه و تفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد از تحصیل شروع بعلم طب نمود و استادش میرزا اسمعیل اعرج اصفهانی بود که هفتاد شاگرد در حلقهٔ طب او می نشستند و میرزا اسمعیل در نزد والد شرح تجرید درس میخواند و والد در نزد او طب تحصیل مینمود و مدت دو سال در علم طب کار کرد بنحوی که در طب سرآمد همسران شد و در دار السلطنه اصفهان در تدریس قانون منحصر شد۔

حکایت والد با ملا مهراب اصفهانی

و در آن زمان در اصفهان ملا مهراب بود که از اعاظم و مشاهیر عرفا بود و کشف از مغیبات مینمود و زمانی ملا مهراب
بزیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد در بالای سر نشست و ملا کاظم نامی هزار جریبی که در علم بانیه چندان بهره داشت
و در بالای سر پیشنماز بود این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از نماز صبح ملا محمد کاظم حکماء صوفیه را اسم
میبرد و هر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدری را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن
فیض را لعن کرد پس از آن یک تسبیح ملا مهراب را لعن کرد ملا مهراب از او سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی
کیست گفت ملا مهراب اصفهانی ست ملا مهراب گفت که چرا او را لعن میکنید گفت بجهت اینکه او بوحدت واجب
الوجود قائل ست ملا مهراب گفت الحال که او بوحدت واجب الوجود قائل ست او را لعن کنید تا چنین اجتماع موضوع
پیدا نه کند و ملا محمد کاظم چون شنیده بود که صوفیه بوحدت وجود قائلند پس او فرق میان وحدت
وجود و واجب الوجود ننمود مجملاً مرحوم والد با ملا مهراب کمال مراوده و مصاحبت داشت و معروف بود که
او کشف از مغیبات میکند و کرامات دیگر هم دار دشبی مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد و از نهر
آنجا یک عدد دُر برداشت پس آن خواب را برای ملا مهراب نقل نمود ملا مهراب تاملی کرد پس گفت که ترا
ازواج زنی از طائفه سادات مقدرست و از آن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر و مسلمین علما
آن عصر و از اولیاء خواهد بود و از این سبب والد مرحوم بحقیر مولف کتاب نهایت محبت داشت و مذعن بکلام
ملا مهراب بود و والده ام از سادات بود که نهایت صحیح النسب و از طبقهٔ سادات امام جمعهٔ اصفهان اند و یک
شعبه از ایشان در یزد و میرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است و طبقهٔ از
ایشان در هند سکنی دارند و سادات حسینی میباشند و یکی از سلاطین صفویه جد مادری مولف را باین بلد فرستاده
که ترویج شرع کند و مرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شهزاده آزاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی
مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیادتی اشتهارش در صنعت طب مرحوم
والد اجابت ننمود مجدداً او را طلب نمود و باو نوشت که اگر نیائی خواهم بسلطان عارض شد که محصلی
گماشته تا ترا بیاورد و بجناب اخوند ملا علی نوری هم رقعه نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند
نوری بالحاح و اصرار مرحوم والد را روانهٔ آنديار ساخت آن مرحوم از اغذیهٔ ایشان اجتناب مینمود و احتیاط
زیاد در اکل و شرب و البسه و امکنه متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود و

از آنجا به تنکابن آمده دیگر مراجعت نکرد

در کرامت والد مرحوم

و مرحوم والد و اغلب صلوة در اول اوقات و باداء نوافل رواتب و مواظب و هر روز یک جزو قرآن شریف
تلاوت مینمود و هر صبح سورهٔ یس و صد دفعه لا اله الا الله الملک الحق المبین و سائر اوراد مداوم بود

و سورهٔ اذا واقعه را در قنوت نماز وتیره میخواند و نماز شب هرگز از او ترک نمیشد و علی الدوام به کتب احادیث و احادیث ائمهٔ اطهار اشتغال داشت و مرحوم والدی گفت که از خداوند مسئلت کردم که مرا در دنیا آن قدر مهلت دهد که تو پسر حد بلوغ برسی و همچنان اتفاق افتاد که چون بحد بلوغ رسیدم و والد ماجد وفات یافت و این از کرامت آن مرحوم بود و والد را حواشی ست بر مطول و مفاتیح و شرح جامی و شرح اسباب در طب و شواهد ربوبیه و زاد المعاد و رساله در ربا و معالجهٔ آن و بخط خود کتب بسیار نوشته چون تصریح و حاشیهٔ سید نعمت الله و عصام و حاشیهٔ چلپی و حاشیهٔ ملا میرزا جان بر مطول و جلدین مفاتیح ملا محسن و شرح آقا هادی بر مفاتیح و شواهد ربوبیه و شرح زیارة جامعهٔ شیخ احمد و اجوبة المسائل او و شرح فوائد او و نصف تحفه و نصف شوارق و نصف محرق و نصف زاد المعاد و حاشیه بر حکمة العین و جلد سوم حیوة القلوب و تذکرة الائمه و در یک شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است و بشدت می گرید و یکی از زوجاتش هم نشسته اند بعد از مدتی که او را تسکین حاصل شد از سبب گریه سؤال کردم فرمود در قنوت وتر مناجات خمسة عشر میخواندم و میگریستم ناگاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که ایها العالم العامل مرحوم والد زیاده ازین حکایت نمود از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من مستولی شد که نتوانستم نماز را با تمام رسانم بی اختیار نشستم و گریه کردم و تا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شما راضی نیستم مجملاً آن مرحوم مناجات خمسه عشر را همیشه در قنوت نماز وتر از حفظ میخواند و در نماز چنان خضوع و خشوع داشته که در ابنای روزگار آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار نرسیده و چون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا وفات یافته و در ایام حیوة او صمدیه و شرح تصریف را در نزد او خواندم و سیوطی و کبری و حاشیهٔ ملا عبد الله را در نزد خال مفضال آقا سید ابو جعفر بن سید حسین اعلی الله مقامها قرائت نمودم۔

در احوال خال مفضال آقا سید ابو جعفر

و آقا سید ابو جعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض و پسرش آقا سید محمد بود و آقا سید محمد او را اجازه میداد و امر بفقه نوشتن فرمود ولیکن آنجناب از کثرت ورع و تقوی احتیاط نموده همان رشتهٔ تقلید را از دست ندا و در اجتهاد خود شک داشته اند آن پس در اصول و فقه تارک و در عربیت ید طولی داشته و بر سیوطی حواشی بسیار که مشتمل بر دقایق افکار است نوشته و از جملهٔ کرامات خال مفضال آقا سید ابو جعفر اینکه وقتی محصلی از حاکم سعید فقیری را گرفته آزار میکرد آنجناب فرمود او را رها کن آن شقی گوش نه کرد آن جناب فرمود که خدا ترا دیوانه کند پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد و بعد از سه روز بدار البوار شتافت۔ کرامت دیگر اینکه هر شب تا صبح در مسجد میرفت و تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری بود و شبی درویشی هم در آن مسجد بود و آنجناب نمیدانست

پس عبادت خود را بجا آورد چون صبح روشن شد درویش نزد او آمد و دست او را بوسید و گفت که مرا عبادت تو خوش آمد
و در نزدیک منزل شما محقق گنجی ست بهمراه من بیا که بتو نشان بدهم آن جناب بجواب فرمود و گفت من گنج نمیخواهم پس
از آن کتاب جامی و شرح شمسیه را در نزد والد خواندم پس والد وفات یافت و خال مفضال و والد ماجد مرا امر کردند بر
سیوطی و جامی تعلیقه بنویسم بقدر مقدور چیزی مینوشتم

در مشایخ مؤلف کتاب

از آن پس بعراق رفتم و علم اصول را در نزد آخوند ملا صفر علی لاهجی که ساکن قزوین بود میدیدم و کسانیکه بمجلس
درس ایشان حاضر شدم آخوند ملا صفر علی لاهجی و حاجی ملا محمد صالح برغانی و آخوند ملا عبد الکریم ایروانی و حاجی ملا محمد
جعفر استرآبادی و حجة الاسلام آقا سید محمد باقر و حاجی محمد ابراهیم کلباسی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و شیخ
حسن بن شیخ جعفر نجفی و شیخ محسن خنفر و شیخ مرتضی و آخوند ملا آقای دربندی لیکن اصل استاد علم منقول این فقیر مرحوم
سید استاد آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط است که فقه و اصول و رجال را در نزد آن محور دائره فضل و کمال استعمال
داشته ام و آنچه پدرم اندوخته کرده بود در جمع کتب علمیه مصروف شدم و پس از آن هم در ولایت دار المرز در مقام جمع
مال بر نیامدم بلکه دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک نمودم و ابواب آمد و شد و مرافعات را بر روی خود بستم
و خود را محض برای تدریس و تالیف و اعمال و قواعد شکریه مقرر داشتم و مولد این فقیر در سنه ۱۲۳۵ یا هزار و دویست و
سی و پنج بوده و زمانه با من وفائی نی با آنکه دست از دنیا کشیده ام اهل دنیا از من دست بر نداشته امید
که عنقریب خداوند عالم مرا از این بلا خلاص و در بلاد عراق مرا قاطن و ساکن گرداند و ضیق و ضنک عیش را بوسعت
مبدل سازد - و از جمله غرایب اینکه در ایام طفولیت شبی در خواب دیدم که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در پهلوی
مدرسه که بنا نهاده ام گردن مرا با شمشیر زد و سر مرا جدا کرد بعد از اینکه بمراتب علیه فائز شدم تعبیر نمودم که قتل معنوی
طویل با افاضه از امام عصر است و بهمین نحو تعبیر شد - ایضاً از تمام غرایب احوال اینکه بعد از ورود بعتبات عالیات
خواستم تزویجی کرده باشم برای زنی استخاره کردم که تزویج نمایم بالای سر حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام
استخاره کردم این آیه برآمد که یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی پس فهمیدم که از این زن برای من پسری
خواهد شد و آن پسر در ایام حیوة من وفات خواهد کرد و چنان شد که پسری آورد در نهایت صباحت و فطانت در
سن هفده سالگی وفات یافت عفی الله لی و له -

در کرامات حضرت معصومه

و از جمله کراماتیکه این فقیر برأی العین مشاهده نمودم و اعتقاد حضرت ختمی مآب نمودم اینکه در سالی بزیارت
صدیقه صغری حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر علیها السلام ملقبه بمعصومه مشرف شدم و همیشه قدری معنی

از زر مسکوک همراه داشتم شبیکه شب جمعه بود بخدام خواستم تنخواهی داده باشم سهواً دو عدد اشرفی دادم و تاریک
هم بود در وقتی مراجعت نمودم دیدم که عوض دو پیه اشرفی داده ام پس کیسه که در آن زر اشرفی بود خالی یافتم
صباح همان کیسه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که در آن اشرفی برای مخارج یومیه نموده باشم دیدم که دو
عدد اشرفی در میان کیسه است با اینکه در آن شب خالی و هیچکس را هم در آن جا تصرفی نبوده و این قضیه در دو دفعه
اتفاق افتاده که کیسه خالی و از آن پس زر در میان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم آقا
در جوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة
والسلام میرسد در آنجا کیسه با زر یافتم و در این وقت خرجی را هم یکسر تمام کرده بودم **ایضاً** دو کرامت دیگر
از حضرت معصومه مشاهده نمودم چه فرزندم و عیالم هر دو مریض و در شرف موت پس بآن صدیقه صغری عرض
کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آمدیم توقع آن داریم که دماغ سوخته و ملول از خدمت شما مراجعت کنیم فی الفور
هر دو مریض صحت یافتند و از جمله افاضاتی که برایم روی داد اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلای معلی
حضرت امام موسی کاظم ع در عالم رؤیا دیدم و از آنجناب سؤالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم
که در مسئله معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول است آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب
چیزی فرمایش نکردند دانستم که مقصود آن حضرت جواب ندادن است که در این اعصار که امام زمان غائب
و باب علم منسد است بهمین احکام ظاهره که در دست داریم ماموریم که عمل نمائیم ــ

در موعظه و تذکار نعماء قادر قهار

از جمله سوانح اینکه مؤلف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی وفقه الله رفتم در جائیکه تعیین کردند نشستم تفنگی
در آنجا بود که شلک ریخته او را حرکت دادم که مکان را وسعتی حاصل آید صاحب مجلس که والی وفقه الله باشد گفت که حرکت
مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و در میان مجلس مایه قتل اهل مجلس و مورث شرمساری
میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از
مملکت او معزول دانسته اید آن خدائیکه مرا از کتم عدم بوجود و از وجود تا بسن شیخوخیت رسانید محفوظ داشت
از جمیع مهلکات چه در بدن اخلاطی میباشد که بسبب زیاده و نقصان هر یک جسم در معرض زبول و اضمحلال و زوال است
و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هدم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریاح
و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از
اعدای ابنای جنس محافظت فرمود و بلذاید مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در هیچ
مقامی او را ضایع و کاسد و فاسد گرداند اگر چنانچه صاحب منصبی در دست اعداء سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیرتش میگنجد که چشم از او پوشیده و بهملش گزارد البته حضرت امام عصر بغیرتش
نه میگنجد که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مبتدل به بیند مگر مصلحتی کامله کامنه اقتضاء خلاف آن کند و آن
هم باعث تکمیل شخص باشد

شبهه فرنگیان در انشقاق قمر

ایضاً از جمله دقایق اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفراء فرنگیان شد که سفیر میگوید که با فرنگیان منکر
انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامجات چنین چیزی نوشته نشده و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده اگر چنین امر
غریبی صدور مییافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نمیتواند که با دله و براهین بر
سفراء دول خارجه این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم
که در باب عجز علماء اطیاب از جواب حقیقت او آن ست که علماء کامل در چنین محافل حاضر نه میگردند
و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بیخبر از مبدء و معاد ند سیما اینکه در این
ازمنه غالباً دارای علم منقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینگونه مسائل انحلال آن از علم معقول است
از این باب می بینید که در جواب قاصر اند و اما حل شبهه آن ست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنهم
یک لحظه شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر بحضور شریف
پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بعضی
بمشاغلی مشغول از این بابت قلیلی از مردمان مشاهده کردند علاوه روزنامه در آن ازمنه در میان فرنگیان متداول
نبوده بلکه روزنامه از محدثات اعصار متاخره است چنانکه بر متتبع در طریقهٔ فرنگیان که منصف باشد مستور و
پوشیده نیست علاوه زمین کروی ست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زودتر طلوع و غروب
میکند و هر بیست فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیئت مبین ست و بسمت مغرب هر بیست فرسخ چهار دقیقه آفتاب
دیرتر غروب مینماید و دیرتر طلوع میکند فلذا بر کرویت زمین متفرع ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و
پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه به سه نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق
و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تشریح الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان متفق
بالافق مکی نبوده چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بوده و یا وقت عصر بوده و بهذا فلذا در آن اراضی
مرئی نه شده و اما بنا بر مذهب بعضی از حکماء که اعجاز از بابت آن ست که نبی و یا ولی تصرف در قوهٔ خیالیه
و یا بصر مینماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذهب پس تصرف در تخیل
مشافهین بوده نه بالنسبه بکسان دیگر لیکن این مذهب فاسد ست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افسانه
باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینگونه سخن فاسد ست بلکه معجزات انبیا همه بر سبیل واقعیت ـ

در رؤیای مؤلف کتاب واقعهٔ کربلا را

و از جملهٔ سوانحهٔ غیبیه اینکه در زمان یفعان شباب در ایام دههٔ عاشورا بقرائت کتاب مقاتل اشتغال داشتم شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت مآب هریک بمیدان میرفتند جمع کثیری از اشرار بدار البوار میفرستادند با اینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی بظهور نپیوست پس شبی درخواب دیدم که واقعهٔ کربلا روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم که شخصی بنزد من آمد که نوبت جهاد اکنون بتو رسید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی شکسته که قلیلی از تیغهٔ آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربهٔ تو باشد گفتم لشکر مخالف در کجا یند پس دست مرا گرفت تا بدیواری رسیدیم دیدیم که موران بسیار بر هم سوار و بر آن دیوار راه میرفتند آن شخص گفت که این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند خطی کشیدم و در هر خط کشیدنی مور بسیار فرو ریخت پس من بیدار شدم فهمیدم که این معنی شجاعت ست و این خواب برای دفع شبهه بود که در قلب خلجان کرده بود و بحمد الله که بعین الیقین در فع و رفع این شبهه گردید - ق از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زواری حضرت خلیل و اعقاب پیغمبر جلیل الوف التحیة و الثناء در بعضی از ساتین سکنی و بر ایشان عمل زنیم عنودی که خدا و آن شداد صفت بی خدا آن گروه را از ستم بستوه درآورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت ملتجی و من هم به کماشتگان والی بلده بعد اولی و مرة عقب اخری شاکی و از سوء سلوک ملوک آن بلوک حاکی و از فظایع و شنایع آن بی سیرت بدطینت فطرت خباثت سریرت دنائت رتبت باکی هیچ مثمر ثمر و مفید اثر و دافع آن شور و شر نه گردیده فلذا روزی از ایام بحضور جد اثیم امام در بالای منبر پس از تذکیر و تذکار بدرگاه ملک عدل جبار قهار عارض گشتم که بارالها احفاد و اولاد امجاد انجاد پیغمبر با سداد را از ستم این ستمکار غشوم مشئوم نجات و این مطرود مردود را در معرض تباب و تباب و بعذاب روز حساب معذب فرما بعد از چند وقتی آن غدار تبه روزگار برای پاداش و جزای

از الطاف غیبیه

نکار بدار البوار شتافت

از جملهٔ الطاف غیبیهٔ الهیه اینکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه در کار و چند دفعه مهم را من آشکار کردند من در آن باب مسامحه داشتم اگرچه مسامحه نبود بلکه هرچه تجسس و تفحص مینمودم میسر نمیگشت تا روزی اطفال در آن باب اصرار من تفکر کردم ملهم بآن گردیدم که نظر با خبار برای قضاء حوائج وضو ساختم و تحت الحنک عمامه را انداختم و بطلب آن کار به بیرون شتافتم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجاح و انجام پذیرفت -

در اثبات نبوّت خاصّه

از جملهٔ حکایات بدیعه که بالنسبه بمؤلف کتاب رویداده اینکه سالی بزیارت حضرت صدیقهٔ صغری حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمودم بعضی از علماء آنجا جمع شدند و حکایت از نبوت خاصه نمودند که
اثبات آن ممکن نیست و مذکور داشتند که بعضی از حکماء از تلامذهٔ حاجی ملا هادی سبزواری بقم آمده و از او
اثبات نبوت خاصه خواستم از اتمام و انجام آن قاصر شد من گفتم که من اثبات این مرحله مینمایم بدون اینکه تمسک
بقاعدهٔ امکان اشرف نمایم و بدون اینکه تمسک بقرآن شریف نمایم و بدون اینکه تمسک بمعجزه نمایم تا تمسک به
نقل لازم آید بلکه اثبات حقیت خاتم الانبیاء مینمایم بدون همهٔ این امور ولیکن اتمام آن موقوف بر تمهید چند مقدمه است
مقدمهٔ اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل مینمائیم اما اینکه محمد بن عبدالله بخصوص در فلان سال آمد و دعوی نبوت
نمود پس این چیزی ست که بعقل میتوان ثابت کرد بلکه اثبات لامحاله باید بنقل باشد مگر بنقل قطعی اثبات آنچه
نمایم به بعقل صرف انجام آن از جملهٔ محالات ست پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک جزء ست که
در فلان سال پیغمبر آمد و دعوای پیغمبری نمود ـ

در تقسیم دلیل بعقل و نقل

مقدمهٔ ثانیه بدانکه دلیل بر چند قسم ست اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل
قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی ست بر چند قسم ست یکی خبر واحد محفوف بقرینهٔ قطعیه مانند اینکه بخانهٔ کسی میخواهی داخل
شوی در را میکوبی آنوقت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتو اذن داده که داخل شوی این
خبر واحد ست و بسبب احتفاف بقراین افادهٔ علم میکند دوم خبر متواتر لفظی و مراد از آن آن ست که در هر طبقه خبر دهندگان
آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صدور این لفظ از کسیکه مروی عنه است مانند حدیث غدیر خم که
خبر دهندگان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم این
حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نص و قطعی باشد و میشود که ظاهر و ظنی باشد ـ سوم خبر متواتر
معنوی و مراد از او آن ست که احادیث متعدده ورود یافته باشد که در مضمون با هم شریک باشند و در الفاظ مختلف
و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از معصوم صدور یافته باشد پس بنابراین از این احادیث قطع حاصل میشود
بر اینکه این مضمون واقع و حق و صواب ست ـ

در تظافر و تسامع

چهارم تظافر و تسامع ست و او آن ست که از بسکه خبر دهندگان در اینجمله خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیت مضمون
آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسلهٔ سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم داریم که
سند موجود ست و یا رستم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود و لیکن سند کسی که
در میان نیست و نمیتوانی که برسانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمرو و عمرو از دیگری و هکذا پس سند حقیقی

سند احادیث هم در دست نیست مع ذلک علم بمضامین این امور حاصل است مقدمه ثالثه محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن عبد مناف قبل از هزار و سیصد و یک سال آمد صلی الله علیه وسلم منزل داشت در مکه و مدینه و مدعی
نبوت بود و غزوات نمود و این مقدمه محل قطع است و بتظافر و تسامع بثبوت رسیده مانند سخاوت حاتم و شجاعت
رستم و این مقدمه اگرچه قطعی ست اما بنقل ثابت شده است و محال ست که چنین امری را بعقل ثابت کنند۔
مقدمه رابعه بدانکه بر خدائتعالی لازم است نظر بمقتضای لطف که تکلیف را که سبب از مصالح و مفاسد نفس الامریه است
به بندگان برساند و اعلام فرماید و این اعلام بارسال رسل و انزال کتب ست پس لابد که همیشه در روی زمین
طائفه باشند که مذهب حق در میان ایشان باشد تا مردم بر ضلالت نباشند و خلاف لطف لازم نیاید و ارسال
رسل و انزال کتب از بابت لطف است و این مقدمه در کتب کلامیه مبرهن و ما نیز در منظومه نبوت شرح
آن باستیفا بیان نمودیم و عقل براین معنی حاکم ست مقدمه خامسه بدانکه انسانی بر سه قسم ست زیراکه انسان
یا ناقص مستکمل است و یا کامل غیر مکمل است و یا کامل مکمل است۔ قسم اول عامه ناس میباشند که محتاج میباشند
برسولیکه باعث تکمیل ایشان شود۔ و قسم دوم اولیاء میباشند یعنی بعضی از اولیاء که در زمان بنی اسرائیل
بودند و خود کامل بودند و تکمیل غیر نه میتوانستند مانند لقمان بنا بر قولی یا احتمالی و نحو ذلک۔ و قسم سوم را انبیاء می
گویند که خود شان کامل اند و میتوانند که تکمیل غیر نمایند و مراد از تکمیل غیر تکمیل در افعال و اعمال و اعتقادات و
آداب و نحو ذلک

در بطلان مذهب بت پرستان

مقدمه سادسه بدانکه قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دین حقی در میان نبوده زیراکه نهایة
قریش بودند مشغول بعبادت اوثان و بتها بودند و بدیهی ست که بت پرستی ببدیهه عقل باطل است چه عقل
حاکم است که برانیکه خدایتعالی جسم نیست و مکانی ندارد و اجزاء ندارد و عاجز نیست و منفعل از غیر نمی شود چه
خداوند تعالی عبارت از وجود اتم تمام فوق التمام ست و وجود اتم تمام فوق التمام مُتبرّی از شوائب امتزاج
از اعدام پس ترکیب و عجز و نقص و احتیاج و انفعال از غیر در او متصور نیست و اصنام که همه اجسام و متحیّز بابعاد
و مرکب از اجزاء غیر تام و محتاج بمکان و عاجز از فعل و کلام و بیان میباشند و جسم مکتنف باعراض از وضع و جهت
و این و متی و کم و کیف و نحو ذلک و منفک از این امور نیست و اینها همه علامات تغیر و حدوث و زوال و دثور و
اضمحلال میباشند تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا پس بطلان دین بت پرستی از اوضح بدیهیات است و بت پرستان
در اعمال و افعال همیشه مداوم بودند باموریکه ببداهت عقلیه باطل و فاسد و حرام بود مانند شرب خمر که عقل حاکم
است بحرمت آن در هر شریعت و مذهبی زیراکه تخمیر عقل میکند و تذکر مولی را که لب لباب عبودیت است از
میان میبرد و همیشه در خونریزی مواظبت داشتند و اسیر و نهب مینمودند و معلوم ست که حفظ نفوس و دماء و

اموال و اعتراض بطر بحکم عقل لازم ست و مایهٔ بقاء نظام معاش ست ـ

در بطلان مذهب مجوس

و اما اهل کتاب پس مجوس بنکاح دختر و خواهر معتاد و بشرب خمر اشتغال و بخدائی آتش اعتقاد داشتند و اینها همه بضرورت عقل باطل و وجه آن از پیش دانسته شد ـ و اما نصاری پس قائل بتثلیث شدند و باقانیم ثلثه قائل شدند که اب و امّ و ابن باشد که عیسیٰ و مریمؑ و خدا باشند و قائل باتحاد و حلول گردیدند و اینها همه ببداهت عقلیه کفرست و آنکهی اناجیل اربعه با یکدیگر متناقض و شراب را حلال دانستند بلکه ترسا فی الحقیقه محبّت مبتلا شده و در انجیل ورود یافته که در مجلس مهمانی ظروف چندی بود و عیسیٰ دعا کرد بیک دفعه همه آن ظروف پر از شراب شدند پس به مهمانان شراب داد و ایشان را مست و لا یعقل ساخت و در جائی از انجیل فاصله میان یوسف و را بزیاده از چهل پشت شمرده و در جائی دیگر بکمتر از چهل مذکور داشته مجملاً بطلان مذهب ایشان کالشمس فی رابعة النّهار پدیدار و آشکارست

در بطلان دین یهود و جهود

و اما مذهب یهود پس آن نیز باطل ست و توریت ایشان نیز محرف و تغییر یافته بود و ایشان شراب را حلال میدانستند و در توریت مذکورست که خدا یتعالیٰ دریک وقتی بآسمان اول آمد و بزمین نظر افکند دید که ایشان خونریزی و معصیة و فساد در روی زمین میکنند پس خدا یتعالیٰ از خلقت ایشان پشیمان شد **ایضاً** در توریت مذکورست که یعقوبؑ برای خواهرش علیا سجده کرد و در جائی از توریت مسطورست که لوطؑ پیغمبر بعد از هلاکت قوم با دو دختر خویش در دوره از آبادانی منزل کرده پس بر دختر بزرگ او شهوت غلبه کرده به پدرش لوطؑ پیغمبر شراب داده و او را مست کرده بعد از آن با او مباشرت کرده و از پدرش حامله شد پس دختر کوچک از خواهرش کیفیت احوال را استفسار نموده خواهر آنچه وقوع یافته در سبب حمل با خواهر خویش در میان نهاد پس دختر کوچک نیز شراب به پدرش خورانید و در حالت مستی با او مواقعه نموده و او نیز حامله شد پس از یک خواهر پسری در وجود آمد و از خواهر دیگر دختری تولد یافت و آنها بزرگ شدند و با هم مزاوجت کردند و نسل از ایشان آشکارا گشت مجملاً در توریت این اعمال شنیعه را که عقل هر کس دلالت بر بطلان آن میکند به پیغمبران علیٰ نبیّنا و علیهم الصلوٰة و السّلام نسبت داده اند و بالجمله بطلان مذهب یهود و بسیاری از فقرات توریت غنی از بیان ست و ما در منظومهٔ نبوت و شرح آن بطلان این مذاهب باستیفاء بیان نمودیم مقدمهٔ سابعه بدانکه دینی که محمّدؐ بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلّم آورده همه موافق صواب و مدلول عقل جازم و عقاید او نهایت با عقل مطابق است پس خدا را منزّه از جسمیت و محل اعراض و شریک و مبرّی از اتحاد و حلول و مبرّی از تغییر و تبدل و او را عادل و قادر و عالم و غنی میدانند و نحو آن از عقاید حقه که عقل دال بر آنهاست و در فروع اوراد و اذکاری در شبانه روز قرار داده که مردمان بسبب آن متذکر مولای خود باشند و غفلت از خدا یتعالیٰ

نمایند که ثمره و بهره و مؤثر دین از دست نرود و عقل حاکم است براینکه هر پیغمبری باید اوامر و نواهی از جانب خدا بیاورد که سبب تذکر خدا تعالی گردد و تکالیف شریعت او همه مبرا از نقص زیرا که چون انسانی در مقام سیر سلوک و تکمیل نفس خویش باید از خودی خود دست کشیده و خودخواهی را کنار گذاشته و حبل انیّت خود را مندک نماید و محبت مال را هم از دل بیرون کند و محبت عیال را طرح کند و محبت خانه و وطن را هم از دل بیرون کند و چون این محبتها را از دل بیرون کرد و همچنین محبت اکل آن وقت خانهٔ دل منحصر بمحبت یکنفر وابسته خواهد بود که خدا تعالی است و حقیقت عبادت و بندگی در اینوقت بظهور خواهد پیوست پس ختم النبیین صلی الله علیه وسلم نماز شبانه روزی را قرار داد برای اینکه از این اوامر و از این انفعال و پیشانی که اشرف اعضاء انسانی است برخاک مالیدن محبت کبر و افتخار و خودخواهی برطرف میشود از آن پس امر بزکوة و خمس فرمود تا از انفاق مال محبت مال نیز از قلب بیرون میرود از آن پس امر بصوم کرد تا محبت اکل و شرب و شکم پرستی که کار حیوانات است از قلب بیرون رفته باشد و از آن پس حج را بر ارباب استطاعت لازم کرد تا بسبب مسافرت و انقطاع اهل و عیال و وطن خانه و اموال محبت این امور نیز از قلب بیرون میرود پس در آن وقت قلب که نشیمن رب است جلّ شانهٔ نظر بفحوای خبر انتمای انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم خالی از اغیار و صافی از زنگ و غبار و عاری از تذکر این امر میشود پس منحصر میشود محبت قلبی برای خدا تعالی شانهٔ عزّ اسمهٔ و عمّ نوالهٔ - پس ببین حکمت عبادات را با اینکه هریک را حکمتهای بسیار است و همچنین در امور معاش و ابواب سیاسات احکامی از جانب کردگار آورده که قمع و رفع ظلم و قمع و قطع عروق و اصول شجرهٔ خبیثهٔ ستم کرد و اگرچه نظم معاش بنحو ظلم هم ممکن است چنانکه در ادیان باطله نظم و انتظام معاش را بنحو ظلم داده اند و علاج فاسد بافسد کرده اند با اینکه ادیان باطله نیز نظم معاش را از انبیا ارث برده اند و ایشان آموخته اند ولیکن آنرا تحریف و تغییر و تبدیل داده اند و معلوم است که ظلم قبیح است اگرچه در مقام انتظام امر معاش باشد و ما نظم معاش دین جناب ختمی مآب الوف التحیة والثناء را از عقود و ایقاعات و معاملات و احکام سیاسات همه را بر وفق عدل و موافق عقل یافتیم و اگر بتفصیل این مرحله بپردازیم خواهیم از عنوان کتاب خارج گردیده و چون این مقدمات بر ضمایر صافیهٔ ارباب اذهان مستقیمه مرتسم و منقش گردید پس میگوئیم که در زمانیکه بر روی زمین ادیان باطله بودند و بطلان ادیان آنها را تبطل فر و تسامع دانستیم علاوه نمونهٔ آن ادیان که در این زمان باقی میباشند بمشاهده همه باطل میباشند و محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم تبطل فر و تسامع قیام بدعوت بسوی پروردگار نمود و کسی بود که کامل فی نفسه و مکمل غیر بود و دین او با حکمت و صواب و عقل مطابق و بغیر از دین او دین حقی نیست پس باید او برحق باشد چه معجزه ابراز کند و چه ابراز اعجاز ننماید و از جملهٔ معلومات اینکه دین هر پیغمبری که اکمل است و هر پیغمبر که تکمیل او اکثر و اظهر و اکمل است پس

افضل وخاتم انبیاست علیه السلام چون این فقیر این برهان را فکر نمودم علما مجلس اذعان وتصدیق بر تمامیت این برهان نمود وچون مولف این کتاب را تالیفات بسیارست پس باکی نیست که فهرست آنها در اینجا مذکور گردد اما علم تفسیر پس مراد آن چند تالیف ست

در تالیفات مؤلف کتاب

اول کتاب توشیح التفسیر که سرآمد کتب مفسرین است وسبقت نگرفت مرا از احدی عامه وخاصه بر آن بلکه غرض من از آن تفسیر محض اثبات آن ست که هرکس علم حاصل کند که کلام سبحانی وفرقان ربانی معجزه حضرت ختمی مرتبت ست والی الآن از آن تفسیر دو مجلد نوشته ام جلد اول در قواعد تفسیرست وجلد دوم از تفسیر حمد تا بیست سی آیه از سوره بقره وآن جلد اول مشتمل است بر قواعد علم تفسیر همچنانکه فقهاء تاسیس قاعده مینمایند واز آن پس بر او مسائل تفریع همچنین این فقیر بهره وهور از اخبار ماثوره استنباط قواعدی نمودم وبر هر یک از آن قواعد آیات بسیار تفریع کردیم وبیان کردم وجه کاربر آیات قرآنیه را وفصاحت وبلاغت وجزالت وسلاست وملاحت ووجه اعجاز ورفع تناقض در آیات قرآنیه وتاویلات ونکات وجامعیت قرآن علوم را بنحویکه کتب تفسیر از آن عاریست وهمان جلد اول فی الحقیقه یک تفسیر تمام است وهر دو جلد این تفسیر از بدو تا ختام مقفی ومسجع است تفسیر آیه شهد الله لا اله الا هو وبیان اینکه این آیه چگونه استدلال وبرهان وقامع خصم مدرسم ست —

تالیفات در تفسیر

سوم تفسیر آیه ان اول بیت وضع للناس وتاویل آن بکربلا واستدلال بر آن که فی الحقیقه از افکار ابکار ست واز باطن امام عصر روحی فداه افاضه معانی ودقایق آن آیه بر ذهن قاصر شد بقدر خور استعداد این فقیر وتقریباً دو هزار بیت کتابت آن است ـ چهارم تفسیر آیه امانت که در نهایت تدقیق است ـ پنجم تفسیر آیه فکان قاب قوسین او ادنی بطریقه حکماء ـ ششم تفسیر سوره والضحی که بر افکار ابکار اشتمال دارد وتقریباً یکهزار بیت میشود ـ هفتم تفسیر سوره فیل که فی الحقیقه دارای قواعد بسیارست آن هم تقریباً یکهزار بیت میشود ـ هشتم تفسیر سوره نصر انهم بر وزن آن ماسبق میباشد نهم تفسیر سوره قدر بزبان فارسی که تقریباً یکهزار بیت است ـ دهم تفسیر سوره قدر که بزبان عرب است وبقدر دو هزار بیت تقریباً میشود ـ یازدهم تفسیر سوره قدر که تقریباً سه هزار بیت است واین تفسیر سوم سوره قدر ست واز بدو وسر او مسجع ومقفی ست وآنرا باسم سامی معتمد الدوله نائب الایاله نواب اشرف والا فرهاد میرزا تالیف نموده ام واما علم صرف پس آن نیز چند کتاب است

تالیفات در صرف

دوازدهم شرح تصریف زنجانی ـ سیزدهم شرح بر شرح تفتازانی بر تصریف زنجانی که تا تعریف تعدی ولزوم پانصد ایراد بر ملا سعد تفتازانی نموده ام ولکن شرح را بزبان فارسی نوشته ام ـ چهاردهم حاشیه بر شرح تصریف ملا سعد ـ پانزدهم منظومه علم صرف ـ شانزدهم شرح منظومه سابقه ـ هفدهم شواهد شرح منظومه ـ هیجدهم امثله بنیه

شریف که هفتاد ایراد بر سید شریف در آن رساله نموده ام — و امّا کتب نحو پس چند کتاب ست۔

تألیف در نحو

نوزدهم شرح عوامل جرجانیه۔ بیستم شرح فارسی بر عوامل ملا محسن که در مدت نه روز آنرا تالیف نموده ام۔ بیست و یکم شرح ثمانا بعدما جاوزت الاثنین معنی و ترکیباً۔ بیست و دوم شواهد عوامل ملا محسن۔ بیست و سوم شرح صمدیه که مشتمل ست بر ذکر اقوال و ادلهٔ اجمالیه و آنرا در مدت یازده روز تالیف نموده ام و آن هم در ایامی بود که مشغول بشرب دوا بودم و تنقیه مینمودم۔ بیست و سوم تعلیقه بر سیوطی که تا اواسط مبتدا خبر در سه مجلد نوشته ام و اقوال و ادله و تحقیق حق در هر مسئله نموده ام و بزبان فارسی ست۔ بیست و چهارم حاشیه بر شرح جامی ست که از آن بهتر در نحو کتابی تاکنون تالیف نشده و در بعضی از مواضع که بنای ایراد گذاشته ام از سی ایراد و چهل ایراد گذرانده ام و حل عبائر آنرا بنحوی نموده ام که محل غرابت و تعجب ست۔ بیست و پنجم شواهد بر شرح جامی ست که بفارسی نوشته ام۔ بیست و ششم شرح حدیث ابا الاسود دئلی در اختراع نحو و در آنجا حل اینکه بعضی از اسماء نه ظاهر ست و نه مضمر نموده ام و این فقره از مشاکل مشهوره است۔ بیست و هفتم شرح لغزهٔ شیخ بهائی در اسم زبده که در آن عناوین نحویه را مندرج ساخته۔ بیست و هشتم منظومهٔ علم نحو۔ بیست و نهم رسالهٔ مؤنثات سماعیه از واجب التانیث و جائز الوجهین و احکام مونثات۔ و امّا علم منطق پنج کتاب ست

تألیفات منطقیه

سی ام حاشیه بر رسالهٔ کبری که در آن شصت و پنج ایراد بر سید شریف نموده ام۔ سی و یکم منظومهٔ منطق۔ سی و دوم حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبدالله یزدی بر تهذیب منطق که بر دقایق افکار ابکار مشتمل ست و تا بحال مانند آن حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبدالله ننوشته اند۔ سی و سوم شرح دیباچه شرح شمسیه و امّا علم خلاف که علم آداب مناظره است پس دو کتاب در او نوشته ام۔ سی و چهارم منظومهٔ مختصره در آداب مناظره۔ سی و پنجم منظومهٔ مطوّله در علم آداب مناظره۔ و امّا علم معانی و بیان و بدیع پس چند کتاب است۔ سی و ششم منظومهٔ علم معانی و بیان و بدیع۔ سی و هفتم دیباچهٔ مطوّل که بزبان فارسی نوشته ام۔ سی و هشتم شواهد اشعار مطول که بفارسی نوشته شده۔ سی و نهم رسالهٔ فارسیه در علم بدیع که اشتمال دارد بر محسنات لفظیّه و معنویّه و تمسک باشعار فردوسی و اشعار مؤلف و برخی از اشعار عربیه۔ چهلم حاشیه بر مطول که اشتمال دارد بر تحقیقات بسیار و تدقیقات بی شمار و ایرادات بر شارح و خالی از غرائب و تازگی نیست و تقریباً بمقدار حاشیهٔ سید شریف ست بر مطول۔ و امّا علم اعداد و اوفاق پس در آن دو کتاب ست۔ چهل و یکم منظومه در علم اعداد۔ چهل و دوم رسالهٔ فارسیه در علم اعداد و اوفاق۔ و امّا علم رمل پس یک کتاب در آن نوشته ام و آن چهل و سوم ست و امّا علم جفر یک رساله در آن

نوشته ام

نوشته‌ام و آن چهل و چهارم ست و اما علم حساب پس در آن چند رساله است چهل و پنجم منظومهٔ علم حساب است که هنوز تمام نشد. چهل و ششم شرح فارسی بر خلاصه که نا تمام ست و از چهل و هفتم ست و اما علم لغت پس لغت الاضداد است که جمع نموده‌ام در آن الفاظی را که هر یک دو معنی دارند که ضد یکدیگر اند مانند جون که برای ابیض و اسود و احمر موضوع است و [illegible] که برای طهر و حیض موضوع است و آن چهل و هشتم ست. و اما کتب حضرت سید الشهداء پس چند کتاب است چهل و نهم کتاب بحر البکاء ست که به بحر تقارب و فارسی است و نظم ست و بیان شد در آن بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه الالف تحیة والثناء از مدینه بکربلاء و مراجعت اهل حرم از شام محنت انجام و آن کتاب پنجهزار و پانصد و پنجاه بیت ست. پنجاهم کتاب مراثی ست از فارسی و عربی قریب بصد مرثیه پنجاه و یکم کتاب مجمع المصائب ست که نظم است بحور مختلفه. پنجاه و دوم حملهٔ حسینیه است که نظم و بحر تقارب است و ابیاتش مشتمل بر محسنات لفظیه و معنویه است و آن کتاب را بجنگ شاهنامهٔ فردوسی نوشته‌ام انصاف اینکه بعضی از ابیات آن فایق بر شاهنامه است. پنجاه و سوم کتاب مواعظ المتقین است که مشتمل بر سی مجلس و در هر مجلس بحث از مسائل اعتقادیه است از توحید تا معاد و تفسیر آیات بسیار و اخبار و حکایات مصیبت بر طبق اخبار معتبره و قریب به بیست هزار بیت است. پنجاه و چهارم فهرست کتاب مواعظ المتقین پنجاه و پنجم کتاب اسرار المصائب، که در حکم و علل اخبار مصیبت و حل و توجیه اخبار مشکله و تاویل فقرات متشابهه مصیبت که طرز غریب و اسلوب عجیب دارد. پنجاه و ششم فهرست کتاب اسرار المصائب. پنجاه و هفتم کتاب اکلیل المصایب در مصائب افتخار اطایب حضرت سید الشهداء که مشتمل ست بر اخبار معتبرهٔ مصیبت و فضائل ائمه و تاویلات اخبار مصیبت و برخی از مطالب علمیه و خطب جلیله و ذکر اخبار مختلفه در میان ارباب مقاتل و تحقیق حق و فی الحقیقه آن کتاب مانند قواعد فقهیه است که فقهاء تاسیس میفرمایند و بر او فروع مترتب میسازند و مشتمل بر سیزده اکلیل و هر اکلیلی مشتمل بر فصول عدیده و حقیقه بر نهجی ست که غرابت و تازگی دارد و قریب به پانزده هزار بیت است پنجاه و هشتم فهرست کتاب اکلیل المصائب. پنجاه و نهم کتاب انیس الذاکرین که دارای نظم و نثر ست مانند کتاب محیدل و جوهری و سائر کتب مصیبت است

در تالیف کتب کلامیه و حکمت و ادعیه

و اما کتب کلامیه و معقول و شرح ادعیه پس آن چند کتاب است. شصتم منظومهٔ علم کلام. شصت و یکم شرح آن منظومه. شصت و دوم شرح فارسی بر تجرید محقق طوسی که قریب به پانزده هزار بیت است شصت و سوم شرح بر شرح فاضل قمی بر حدیث سئل هل رأیت رجلاً قال نعم و الی الآن اسئل عنه فقلت من انت الخ و شرح حواشی اخوند ملا علی نوری بر آن و رد و ایرادانی که اخوند در آن حواشی بر میرزای قمی نمود شصت و چهارم

شرح فارسی بر همان حدیث سابق. شصت و پنجم شرح فارسی بر حدیث کمیل ما الحقیقة فقال مالک والحقیقة.
شصت و ششم شرح بعضی از فقرات دعاء کمیل که معروف است. شصت و هفتم شرح دعاء معروف سحر که مصدرست
بقول آن حضرت الوف التحیة والثناء. اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه وکل بهائک بهی و تأویل
فقرات آن بائمه معصومین ع. شصت و هشتم شرح دعاء مختصر که وارد در شب جمعه است و مصدرست بقوله
الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها الخ که در سفر خراسان نوشته ام. شصت و نهم شرح زیارت رضویه که در
سفر خراسان نوشته ام. هفتادم شرح دعاء معروف ماه رجب یا من ارجوه لکل خیر الخ. هفتاد و یکم
الفیه منظومه در توحید و عدل. هفتاد و دوم در فهرست منظومه توحید. هفتاد و سوم شرح منظومه توحید
که قریب به هفت هزار بیت است. هفتاد و چهارم شرح وصایای حضرت امام رضا ع و بیان اسرار آن
هفتاد و پنجم منظومه الفیه در اثبات نبوت پیغمبر خاتم الانبیاء صلوة الله علیهم اجمعین و رد بر ادیان باطله یهود
و نصاری. هفتاد و ششم فهرست منظومه نبوت. هفتاد و هفتم حاشیه بر منظومه نبوت که قریب به سه چهار هزار
بیت است. هفتاد و هشتم رساله هفتاد و سه ملت که والد مرحوم تألیف کرده و بیان حدیث ستفرق امتی
ثلث و سبعین فرقة الخ و آن را ناتمام گذاشته و این فقیر آن را تمام کرده ام. هفتاد و نهم منظومه الفیه در اثبات
خلافت بلافصل امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام مسماة بلئالی الولایة. هشتادم فهرست منظومه
امامت. هشتاد و یکم شرح عربی منظومه امامت که قریب به هشت هزار بیت است. هشتاد و دوم شرح
فارسی بر منظومه امامت که قریب به بیست هزار بیت است و در آن رد اجوبه و شبهات عامه است و مشتمل
احتجاج امامیه است با مخالفین در اثبات امامت. و اما تألیفات در علم درایه پس چند کتاب است.

در تألیفات علم درایه

هشتاد و سوم منظومه درایه. هشتاد و چهارم هدایة الدرایه در حل عبارت من اجمعت العصابة علی تصحیح
ما یصح عنه. هشتاد و پنجم شرح وجیزه شیخ بهائی در علم درایه که قریب به پنج هزار بیت است. هشتاد و ششم حواشی
بر شرح درایه شهید ثانی اگرچه غیر مدون است و در حواشی همان کتاب متفرقه است لیکن اگر تدوین شود
مجلدی خواهد بود

تألیفات بر کتب رجالیه

و اما علم رجال پس چند کتاب است. هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علماء و مشایخ
اجازه است از زمان ما تا زمان محمدین ثلثه ارباب کتب اربعه. هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که
همین کتاب است. هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کراماتیکه از علماء امامیه صادر
یافته است

در تألیفات اصولیه

تألیفات کتب رجالیه

واما علم رجال پس چند کتاب است - هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علماء و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه - هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب است - هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کراماتیکه از علماء امامیه صدور یافته است

واما علم اصول پس چند کتاب است - نودم شرح فارسی بر مبحث عدم صحت سلب قوانین مشتمل بر حل مطالب آن و ایرادات بسیار و معنی دور و اقسام آن - نود و یکم تقریرات اصول که در قزوین در خدمت استاد دیده ام با تصرفات قریب به هشت هزار بیت است - نود و دوم تقریرات اصول که در خدمت استاد مرحوم آقا سید ابراهیم نوشته ام با تصرفات و ایرادات و اسوله واجوبه قریب به هفتاد هزار بیت است - نود و سوم منظومه اصول که دویست بیت است - نود و چهارم رسالهٔ اصول بی نقطه که الفاظ آن مرکب از حروف تورانیه است که نقطه ندارد - نود و پنجم منظومهٔ الفیه در اصول که قریب به شش هزار بیت است - نود و هفتم کتاب لسان الصدق در اصول که مشتمل است بر نقل اخبار و ادله و تحقیق حق و از اول اصول است تا مبحث اجماع قریب به ده هزار بیت است - نود و هشتم تعلیقه بر قوانین که مشتمل بر مجلدات متعدده است و در اصل برائت و استصحاب به تفصیل آن مباحث را بیان کرده ام و محاکمه کرده ام میان فصول که رد بر میرزا کرده اند مانند ضوابط استاد و اشارات حاجی کرباسی و حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و فصول و رسائل شیخ مرتضی و مناهج حاجی نراقی - نود و نهم حجیت قرائت قراء سبعه صدم حجیت کتاب - صد و یکم رساله در عدم لزوم تقلید اعلم - صد و دوم رساله در تراجیح - صد و سوم تعلیقه بر کتاب معالم که بقدر حاشیهٔ سلطان است و مقصود دست برایرادات بر صاحب معالم - صد و چهارم حاشیهٔ دیگر بر معالم از ابتداء تا مبحث فور و تراخی - صد و پنجم تعلیقه بر تعلیقهٔ سلطان بر معالم که آن هم بقدر حاشیهٔ سلطان است و مقصود دست برد و اجوبه از ایرادات سلطان بر معالم و سمی بر دور - صد و ششم رسالهٔ در تحقیق وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد و موضوع له لفظ صلوة واما علم فقه - پس آن چند کتاب است - صد و هفتم کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام مشتمل بر ذکر اقوال و بیان استدلال و حق در مقال و الی الآن هفده مجلد نوشته و فقنی الله لاتمامها تفصیلش اینکه از اول طهارت تا مبحث حیض نوشته ام در یک مجلد از آن پس مسائل همه طهارت را در اجزاء چند نوشته ام و مسائل همه مقدمات نماز را نوشته ام در یک اجزاء متعدده و مبحث افعال صلوة را در یک مجلد نوشته ام و مبحث خلل در نماز یک مجلد و قصر و اتمام و صلوة جماعت یک مجلد و تمام زکوة در دو مجلد

تا آخر خمس در یک مجلد و تمام صوم در یک مجلد و کتاب متاجر در پنج مجلد لیکن متاجر تمام نشد و تمام کتاب قضاء در دو
مجلد و کتاب غصب در یک مجلد و بعضی از کتاب صید و ذباحه در اجزاء متعدد و چون وفقنی الله لاتمامه هذا الکتاب المستطاب
و هر مجلد تقریباً هفت هزار بیت است - صد و هشتم حواشی این فقیر بر کتاب ریاض معروف بشرح کبیر در چند
مجلد بدین تفصیل کتاب اجازه یک مجلد کتاب صلح و هبات یک مجلد کتاب وصایا یک مجلد کتاب قضا
یک مجلد حاشیه میر کتاب نکاح دو مجلد - صد و نهم تعلیقه بر روضة البهیه که معروف بشرح لمعه است در چند
مجلد - صد و دهم منظومه الفیه در قواعد کلیه فقه - صد و یازدهم نظم رساله الفیه شهید اول - صد و دوازدهم
حاشیه فارسیه بر الفیه شهید اول - صد و سیزدهم رساله در حرمت تشبیه و تعبیه در مصائب ائمه اطهار
صد و چهاردهم رساله در وضو بدو آب که ظرف احدهما غصبی باشد و ظرف دیگر مباح - صد و پانزدهم
رساله در تمرینیت عبادات صبی که صورت مناظره فقیر با شهید ثالث را در آن درج کرده ام و در آن رساله
نظر بقواعد تمرینیت را اختیار کردم لیکن در کتاب صوم بدایع الاحکام شرعی بودن عبادات صبی
را اختیار کرده ام نظر باجماع منقول از علامه در کتاب تذکره - صد و شانزدهم رساله در بیان وقوع
ماهی در دامن جالس سفینه غیر پس آن ماهی مال صاحب سفینه است یا مال آن کسی که ماهی در
دامن او افتاده - صد و هفدهم رساله در بیان اینکه کسی وصی شخصی است که میداند آن شخص ذمه اش
مشغول بصلوة برای میتی است و نمیداند اشتغال ذمه بچه قدر و چند نماز است - صد و هیجدهم رساله
مسائل اشکوریه - صد و نوزدهم رساله مسائل کلارستاقیه - صد و بیستم رساله در اینکه اگر پیوند غصبی باشد و
درخت مملوک و یا بعکس پس پیوند درخت شده آیا درخت مال کیست و میوه از کدام یک محسوب می شود
صد و بیست و یکم رساله در طلاق که جناب ملا محمد حسین عشق آبادی در سفر خراسان در نیشاپور از این فقیر
سوال نموده بود - صد و بیست و دوم رساله در محاکمه مسئله که محل خلاف میان چند نفر از اعیان علمای
عراق شده بود - صد و بیست و سوم تعلیقه بر کتاب قواعد شهید اول که در آن اثبات قواعد کلیه فقهیه
شده - صد و بیست و چهارم رساله در غسل جنب در حیاض واقعه در میان مساجد - صد و بیست و پنجم
فهرست منظومه الفیه قواعد فقهیه که مسماة بموائده بوده و سابقاً ذکر شده بود - صد و بیست و ششم رساله
در جواز لعن بر یزید پلید معروف به پسر معاویه و ردّ بر بعضی از عامه مانند غزالی که آنرا محرم دانسته بلکه
گفته که جائز است که در قنوت و تر طلب مغفرت از برای یزید کند چنانکه ابن خلکان در تاریخ خود از او
حکایت داشته و این فقیر بقواعد و طرق عامه که مسلمه بین الفریقین است آنرا ردّ نموده ام - صد و بیست
و هفتم رساله فارسیه موسومه به محمدیه در اصول دین و طهارت و صوم و صلوة و زکوة - صد و بیست و

هشتم رسالهٔ در خروج بلل و حدث در اثنای غسل جنابت - صد و بیست و نهم رساله در ماء قلیله حیض و نفاس و استحاضه - صد و سی ام رساله در خلل واقعه در صلوة از شک و سهو و ظن و علم و جهل - صد و سی و یکم رسالهٔ جنة النار در صوم - صد و سی و دوم رساله در وقف و احکام آن - صد و سی و سوم رساله در صیغ عقود - صد و سی و چهارم رساله در زباحه و شرایط و احکام آن - صد و سی و پنجم رسالهٔ مواریث - صد و سی و ششم رسالهٔ دیات - صد و سی و هفتم رسالهٔ اثنی عشریه در صلوة - صد و سی و هشتم رسالهٔ در احکام ربوا و اقسام آن - صد و سی و نهم رساله در ادعیه مندوبه در حال وضو و صلوة و نکاح - صد و چهلم در ترجمهٔ اذکار صلوة و ترجمهٔ ادعیه مسنونه در آن با اشارهٔ اجمالیه ببعضی از فقرات مشکله و حل آن - صد و چهل و یکم کتاب ادعیه معتبره در رفع حوایج و دفع آلام و مکروهات - صد و چهل و دوم ترجمهٔ مناجاتهای وارده از ائمه که بنظم میباشند - صد و چهل و سوم رساله در متاجر که هنوز تمام نشده - صد و چهل و چهارم رسالهٔ در فضیلت نماز شب و احکام آن از روایات معتبره و خالی از لطائف نیست

در تالیفات متفرقه

و اما تالیفات متفرقه پس آنها متعدد اند - صد و چهل و پنجم رساله در سؤالات این فقیر از حاجی ملا هادی سبزواری در تفسیر و کلام و حکمت و بعضی از مذاهب ملا صدری - صد و چهل و ششم کنز الالغاز در صیغ مشکله و اخبار مشکله - صد و چهل و هفتم زاد المسافرین در اخبار متفرقه - صد و چهل و هشتم رساله در حل مشکلات از صیغ قرآن و حل الغاز نحویه و حل مغالطات منطقیه - صد و چهل و نهم شرح قصیدهٔ فرزدق شاعر در مدح حضرت سید الساجدین در محضر ضلالت اثر هشام بن عبد الملک که مصدر است بقولش هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الخ و بیان فصاحت و بلاغت و لغت و معانی آن قصیده - صد و پنجاهم رساله در حل ابیات مشکله از مثنوی ملای روم و بیان تصوف و تسنن او و استفادهٔ آن از اشعار غوایت آثارش - صد و پنجاه و یکم شرح اشعار عارف کجوری مسمی بامیر که اشعارش بزبان کجوری است - صد و پنجاه و دوم رساله در الطاف خفیه الهیه بالنسبه باین عبد ضعیف و غرض از تحریر آن این ست که هر کس از الطاف آلهیه بالنسبه بخود تفکر و تأمل نماید - صد و پنجاه و سوم رساله مطائبات و مضاحکات در حکایات مضحکه - صد و پنجاه و چهارم رساله در انشات و مراسلجات - صد و پنجاه و پنجم رساله در آداب تعلیم و تعلم و مطالعه و مذاکره و جمع کتب مفیده و اختیار اساتید - صد و پنجاه و ششم رساله در تعداد اسامی برخی از اجلهٔ علماء برای آنکه در قنوت صلوة و تر خوانده شود - صد و پنجاه و هفتم رساله در شرح کتاب امیر المؤمنین بسوی مالک اشتر در هنگامیکه مالک را متولی مصر ساخته بود - صد و پنجاه و هشتم شرح رسالهٔ الف با تا و بیان بعضی از نکات و دقایق و مؤلف آن رساله و سبب ترتیب بر آن وجه - صد و پنجاه و هشتم شرح ابجد هوز حطی -

صد و پنجاه و هفتم رساله در بیان اینکه لفظ کبری و همچنین اسامی سائر کتب حقیقت در چه میباشند آیا علم شخص میباشند و یا علم جنس میباشند. صد و پنجاه و هشتم رساله فراید در علم قرائت که در نهایت لطافت ست. صد و شصت و یکم رساله در محاکمه حاجی محمد کریم خان و ملا محمد حسین عشق آبادی در جمع میان دو خبر که باهم تعارض داشته و انتصار از ملا محمد حسین نمودم و در سفر خراسان آن رساله نوشته شد. صد و شصت و دوم حواشی بر شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغة در انتصار از قطب راوندی در بعضی از مقامات و رفع شبهات ابن ابی الحدید عنید در باب امامت که مدون نشده و اگر مدون شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و سوم حواشی بر اکسیر العبادات مرحوم اخوند ملا آقای دربندی در اسرار و قایع مصیبت که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و چهارم کتاب مشکلات العلوم در انحلال اعضال آیات کلام الله و در مشاغل و حل اخبار عویصه از ائمه اطهار و ذکر اشکالات در منطق و صرف و معانی بیان و اصول و معقول و معنی و توجیه بسیاری از اشعار ارباب عرفان و حل بسیاری از تعمیه و الغاز شعریه و اغالیط مشهوره و ضبطیات بسیاری از علماء اعلام و الی الآن چهار مجلد نوشته شده و فی الحقیقه آن کتاب از کتب اتراب در این باب ممتاز است. صد و شصت و پنجم رساله در علم حروف. صد و شصت و ششم کتاب مذکر الاخوان در احوال مؤلف کتاب در بدو تحصیل و اساتید و تعداد بعضی از تالیفات و ذکر احضار و اسفار مؤلف. صد و شصت و هفتم شرح رساله تعبیه که از تالیف من است و ناتمام است. صد و شصت و هشتم تعلیقه بر فصول شیخ محمد حسین که ناتمام است. صد و شصت و نهم حاشیه بر الهیات شرح تجرید که ناتمام است و دیگر تفسیر واذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة الخ که سه هزار بیت است و تفسیر سوره سبح اسم ربك الاعلی که پنجهزار بیت است و کتاب معین البکاء در حکایات مبکیه که پنجهزار بیت است و حدیقه جعفریه در مسئله جبر و تفویض که چهار هزار بیت است و کتاب موارد الاصول فارسی که سه هزار بیت است و کتاب تاسیسات در قواعد فقهیه که شش هزار بیت است و رساله در تاریخ مالک در اکب دابه و در اعاده و اجاره که صد بیت است و شرح نتایج اسناد که الی الآن سه مجلد نوشته ام و تمام نیست و رساله در احکام عقود و استدلالی ست و سه هزار بیت است و کتاب کشکول محمدی چهار مجلد ناتمام است و رساله در احکام صید به لسان عرفان که دویست بیت است و حواشی بر ربیع ریاض که پنجهزار بیت است و حواشی غیر مدونه بسیار است مانند حواشی شرح شمسیه و حواشی نتایج اسناد و حواشی ضوابط و رساله در صیغه عاجز از عربیت و رساله در شرح اقول

لمعه لو اختلافی قدر و کتاب صراط المستقیم در اصول دین از توحید تا معاد با استدلال و فارسی است مشتمل بر شش
هزار بیت و رساله در سبب ائمه اولاد خود را باسم خلفاء جور و کتاب سلالیم اللغت در قول ایشان الفقه
لغة کذا الطهور یثبوت زوجه و رساله مس طفل سواد قرآن را و رساله زوال اذن در اثناء صلوة و رساله
در توحید و حواشی دلائل و حواشی مسالک و حواشی مفاتیح و حواشی جواهر الکلام و حواشی امور عامه اسفار
و حواشی بر شوارق و حواشی بر کشف الغطاء و حواشی بر شرح عرشیهٔ شیخ احمد و حواشی بر شرح ارشاد شهید
اول و حواشی بر اشارات الاصول و حواشی بر عواید حاجی ملا احمد و حواشی بر شرایع و حواشی بر زبدة دین
قواعد کلیهٔ فقه و حواشی بر قرآن و حواشی بر زاد المعاد و حواشی بر حاشیهٔ شیخ محمد تقی بر معالم و حواشی بر رجال
ابن داؤد و حواشی بر کتاب لؤلؤة البحرین و حواشی بر تمهید القواعد و غیر آن۔ و تلمذ این فقیر در علم
معقول در خدمت تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شده مانند اخوند ملا آقای قزوینی و حاجی محمد جعفر لنکرودی
ساکن اصفهان و آقا سید رضی مازندرانی ساکن اصفهان و آقا سید علی بن سید محمد حسین تنکابنی
ساکن دار الخلافه طهران که خال مفضال این فقیر بوده و در علم حکمت مسلم آن عصر بوده بلکه در آن عهد در
علم حکمت در مملکت ایران اوحد اهل زمان بوده و مدرس مدرسهٔ خان مروی بود و این فقیر مدتی کتاب
شوارق را در خدمت ایشان می دیدم و مدت یکماه نیز به مجلس حاجی سید کاظم میرفتم و آن در بدو ورود
بکربلای معلی بود از جملهٔ کلمات او این بود که از استاد من شیخ احمد سؤال کردند که چه دلیل داری بر وجود
حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ در جواب گفت که اکنون روز است یا شب آن شخص گفت روز است
شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کلاه بر سر میگذاری یا بر پا آن شخص گفت بر سر
شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کفش را بر پای میپوشی یا بر سر آن شخص
گفت بر پا شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد مولف کتاب گوید که این استدلال
بطریق شیخ نهایت ظهور دارد چه شیخ ائمه را علل میداند و این قاعده عقلیه بدیهیه است که هر زمان که
علت موجود شد معلول موجود میشود و هر زمان که علت منتفی میشود پس هر وقت که معلول موجود شد
علتش خواهد موجود بود و هر وقت که معلول مفقود شد کاشف از انتفاء علت خواهد بود اکنون می بینیم که ترا
قوهٔ امتیاز روز از شب است پس معلوم است که علت این ادراک وجود امام است علیهم السلام پس
باید امام عصر موجود باشد و اما بنا بر طریقهٔ ما اهل شرع که امام را علت غائیه برای خلق اشیاء میدانیم
پس به همین نهج تقریر می کنیم که چون معنی را دیدیم که وجود دارد و آن عبارت از وجود قوهٔ مدرکه است
برای مردمان پس باید که علت غائیهٔ آن هم وجود داشته باشد و این استدلال در مقام انصاف

استدلال محکم تامی ست

در تحقیق قاعدهٔ لطف

ولیکن مشهور میان علماء در اثبات امام عصر روحی فداه و عجل الله فرجه دلیل متکلمین است که عبارت از قاعدهٔ لطف باشد چه ببدیههٔ عقل لطف برخدای تعالی لازم است یعنی تقریب بطاعت و تبعید از معصیت نماید بنحویکه جبر لازم نیاید مثلا اگر خواسته باشی که کسی را ضیافت کنی و میدانی که اگر پیغام دهی نخواهد اجابت کرد مگر یا دو مراسله بنویسی خواهد اجابت نمود پس اگر با دو مراسله ننویسی نقض غرض خود نموده و این سفاهت و عبث است و شکی نیست که خداوند عالم از بندگان تکلیف خواسته است و وجود امام معصوم لطف و تقریب بطاعت است و تبعید از معصیت است و لطف برخدا لازم است و الا نقض غرض لازم آید و اما اختفاء امام پس از جانب ماست چه برخدا نصب امام لازم است و برامام نیز قیام بامامت لازم و برمکلف هم اطاعت لازم الحال دو شرط اول متحقق است ولیکن شرط سوم که اطاعت است منتفی است فلذا محقق طوسی در تجرید فرموده وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا ولیکن اختفاء امام با انتفاع از محض وجود آن ولایت مقام مانند آفتابی است که در زیر ابر مستتر باشد چه باز نفع خود را می بخشد چنانچه همین تشبیه و تنظیر در توقیع وارده از جانب حضرت صاحب الامر رسیده و یافته پس قاعدهٔ لطف حاکم بوجود حضرت صاحب الامر است قطع نظر از تواتر اخبار از پیغمبر مختار و ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم ما دام اللیل و النهار و تحقیق این مطالب را در منظومهٔ امامت و در شرح آن بیان کردیم و این فقیر را تلامذهٔ چندی است که از ارباب کمالند و بعضی از این فقیر اجازه دارند از آنجمله **اول** جناب آقا سید علی قزوینی که مسلم آن بلده و از خویشان استاد آقا سید ابراهیم است **دوم** آقا سید احمد کیسمی که ساکن لاهیجان و از علماء مسلمین آنجاست **سوم** جناب حاجی شیخ محمد ساکن طهران که در مسجد جمعهٔ آنجا نماز جماعت میگزارد **چهارم** میرزا محمد حسن مرحوم که از بنی اعمام این فقیر بوده و در اصول از مهرهٔ زمان بود **پنجم** آقا محمد رحیم بن قاسم بیک ساکن تنکابن **ششم** اخوند ملا عبد العلی مرجانی طالقانی که صاحب تالیفات است **هفتم** اخوند ملا علی مرجانی طالقانی و غیر ایشان کثرهم الله امثالهم و از جملهٔ محاضرات مؤلف کتاب اینکه زبدهٔ ارباب بسالت و سماحت والی بلد این فقیر را در نزد خود احضار نمود و مسافت چهار فرسخ راه بود و اوایل فصل تابستان بود پس بدون تهیهٔ اسباب سفر چنانکه مرا بر آن عادت بود روانه گشتم فی الجمله راهی طی شد ناگاه باران بسیار باریدن گرفت و تا بمنزل رسیدن از سرتاپا تر و لباس یکسر پر از آب شد بعد از وصول بمقصد والی وفقه الله لطالبه آتش بسیار افروخت و حکم بر تغییر لباس فرمود و بدست خویش جامی طبخ و تریاکی داد و قلیان مستعد

آورده

آوروند پس از ساعتی فرمود که اگر بر سر حال آمده و تردماغ گشتی سؤالی دارم من عرض کردم
که بالفعل حالتی دارم پس از من سؤال فرمود که سبب چیست برای اینکه شما اهل الله و بندگان
مقرب خدا میباشید و ما بنده عاصی و دور از رحمت خدا با اینکه نعمت خدا بر ما تمام ترست زیراکه
ما را غذا همیشه با الوان مختلفه از خورش و اقسام عدیده از اطعمه و اشربه است و شما را هرگز غذای
درستی در کا .. و البته ما همیشه از حریر و الوان مرغوبه با قیمت که گویا از سر تا پا پنجاه تومان و صد
تومان قیمت یکدست لباس ماست و شما را سر تا پا مقدار دو تومان لباس نیست از این لذت محروم
میباشید پس اگر امروز ما سفر میکردیم اسبابی و البته ما را بود که مانع از باران و آن اسباب
شما را نبود ایضاً ما همیشه بر اسبهای خوب متعدد سواری میشویم که قیمت هر یک یا صد تومان نیز هست
و شما از آن محروم اگر یک راس یابو داشته باشید قیمت آن هشت تومان است از این لذت
هم محروم میباشید و ایضا ما را مساکن عالیه منقش و مزخرف و فروش فاخره و منازل شما بی زینت
و تنگ از این لذت هم که حظ روحانی ست محروم می باشید و ما را نسوان جمیله متعدده است
و از صید و سواری و تماشا بهره مندیم و شما محروم و ما را منصب و حکمرانی و تسلط ست بنحویکه
هر عارضه بشما روی دهد باید بما شاکی شوید که ما آن را انجاح و انجام دهیم و شما فاقدین سلطنت
با اینکه شما از مقربان درگاه خداوند می باشید و ما مجرم شما از این لذاید محروم و ما محظوظ می
باشیم - سبب را بیان کنید - من گفتم که چون سؤال کردی اکنون درست استماع نموده باش -
لذاید بر دو قسم ست باطنیه و ظاهریه اما مدرکات ظاهریه از آنجمله لذاید چشم است چون دیدن
وجوه حسان و البسه نفیسه و مساکن و دور و قصور عالیه و شکی نیست که لذت چشم همان لحظه است که
دیده باز است و نگاه می کنی و چون دیده را بهم آوردی آن لذت بالکلیه فانی است و اما لذت
سمع آن نیز همان زمان است که آوازها را می شنوی بعد از آن بلا فاصله فانی ست و عقلاً چنین چیز
را لذت نه می شمارند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت گفته که از استادم پرسیدم که این
سخنی که شیعه بهم بافته اند عمر طالب دنیا بود کذب محض ست و الا چرا هرگز لباس خوب نه میپوشید
و غذای خوب نه می خورد استادم گفت که شیعه کاذبند اما غذا و لباس کار زنان است مرد را
همان سلطنت و سطوت کافی ست مجملاً لذات اکل مادامی ست که از گلو بزیر نرفته از آن پس لذتی
نه دارد و در هضم و نفخ آن مرارت بسیار و محتاج بادویه و طبیب و مورث امراض صعبه است و
و اما جماع پس لذت آن همان قبل از انزال است از آن پس انسانی از آن عمل پشیمان است و ذکر آن

در نزد عقلا مستهجن و قبیح است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که بول را نیز در بول دان کردن از اقبح قبایح است و اما حکم رانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی وارید پس از عزل آن همه لذاید در حیز فقدان است ولیکن علماء دایم الحضور در نزد حضرت آفریدگارند و لذاید ایشان همه عقلانیه و دائمه است و در نهایت کمال است و زوالی برای آن نیست فلذا اگر در محضری نشسته باشی با جمعی از همسران و شعری از خواجه حافظ بپرسند و تو آن را بگوئی و توجیه کنی و دیگران بآن جاهل باشند لذت آن برای تو بیش از آن است که هزار تومان بتو دهند با اینکه شعر علم نیست و از هزلیات و هفوات است و در وقتی خدمت سلطان رسیدیم دو نفر ایستاده گفتند ایشان دایم الحضورند و شکی نیست که دایم الحضور لذت اکل و شرب و خواب برای او نیست مع ذلک لذت دوام حضور از جمیع مناصب و لذاید بالاتر است نمی بینی که احتلام در خواب چون بحواس باطنه است الذ از جماع ظاهری است و ما سطوت همانقدر ما را بس که سطوت شما بملازمین و اسباب تجمل و تلطف سلطانی است و ما با این همه فقر و پریشانی و بی سامانی بمحض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می باشند و ما را احترام می کنند و تعظیم و توقیر و تکریم می نمائید و هرچه بگوئیم لابد می شنوید پس این سطوت خدائی است و برتر از همه لذاید است ج حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث و نهایت عابد و زاهد و متتبع در اخبار بلکه سلمان عصر بوده و در اصول راجل و در فقه همان اول درجهٔ اجتهاد داشته و دائما مشغول کار و مطالعه و تالیف و تصنیف و تدریس بوده و از بناهای او مدرسهٔ عالی و مسجد متعالی است و در امر معروف و نهی از منکر متصلب و راسخ بوده و شهر قزوین در عهد قدیم شرابخانه بود و از معروفهای او و برادرش شهید ثالث مردمان آن شهر متدین تر از مردمان شهر دیگر شدند و در ابکاء بر سید الشهداء اهتمام تمام داشته و بسیار رمکی بود و نه می گذاشت کسی ذکر مصیبت از اخبار غیر معتبره نماید و او از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و در خدمت پدر بزرگوارش آقا سید علی نیز تحصیل تلمذ کرده و اجازه از آقا سید محمد و سید عبد الله داشته و آن جناب می فرمود که در سفر مکه چون بشهر حلب رسیدیم پادشاه حلب از امیر حاج افندی خواست که یک شب ضیافت کند پس امیر حاج بمن تکلیف نمود من گفتم که آداب مجالس ایشان را نمیدانم و نمیروم امیر حاج گفت که اجابت لازم است پس چند از حاجیان که آداب مجالس ایشان را آگاه بودند همراه من روانه داشت چون به نزد پادشاه رفتیم احترام بسیار نمود پس از من سؤال کرد که دلیل شما بر خلافت علی علیه السلام چیست من گفتم که من مذهب سنت و جماعتم و شافعی مذهب میباشم پادشاه گفت که من میدانم که شما شیعه می باشید و شما را برای آن طلبیدیم که ادلهٔ شما را

دانسته باشم پس من شروع باقامه ادله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پاشاه ردمی نمود و نهایت با ادراک بود پس باخود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امر مجاب شوم مایۂ ضعف اعتقاد ضعفاء و عوام از شیعه خواهد بود پس در باطن متوسل بباطن ائمه اطهار شدم آن وقت الهام و افاضۂ ربانیه مرا دریافت پس استدلال بدلیلی نمودم پاشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صباح آن شب پاشاه درازه کوتی مصری بمن ارزانی داشت با شال ترمه و ماهوت و شیرینی و هر یک از انان که همراه من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان درازه کوتی را در حلب به چهل تومان فروختم۔

در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار است۔ کتاب غنیمة المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است۔ کتاب مسلک در شرح ارشاد در دو مجلد است۔ کتاب تفسیر گویا در هفت مجلد است۔

در کتب معتبرۂ مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است۔ و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن هم فارسی است۔ و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت دقت در تنقیح اخبار مصیبت کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات مبکیه و قصاید عربیه در مراثی ذکر نموده و آن کتاب با یک مجلد آخر از کتاب غنیمة المعاد در نزد من است چنانکه کتب استاد اکثر در نزد من است و بعضی از مجلدات منهج الاجتهاد نیز در نزد من است و کتاب مخزن درا عتبار اخبار پست تر از کتاب معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منهج الاحزان اخوند ملاحسن یزدی نیز سرآمد کتب مصیبت و نهایت معتبر و همچنین بحار که اعلی از همه است و همچنین منتخب شیخ طریحی و لهوف سید بن طاؤس و مثیر الاحزان ابن نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین ارشاد شیخ مفید و امالی صدوق۔ از آنجائیکه در اخبار مصیبت غیر صحیح باصطلاح متاخرین نا درست لهذا در بیان اخبار غیر صحیحه باید نهایت دقت داشت و کتاب محرق القلوب اخوند ملا مهدی نراقی خوب نیست و بسیار عجب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب اخوند ملا آقای دربندی مشتمل بر غث و سمین است اخبار مظنونة الکذب یا مقطوعة الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تدقیق و تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقت کتابی است که کسی بر او سبقت نه گرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح نهایت شوخ بود و این فقیر هم چندی بدرس او حاضر می شدم و لیکن تحقیقی از او استماع نه میشد۔

در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جمله مطائبات آن جناب این بود که وقتی مرا ناظری بود در قریه از قرای من پس ورا حاضر کرده نمودیم در زمان حساب کردن می گفت ده بر یک من گفتم ده ده است و یک یک چگونه ده یک می شود گفت قاعدهٔ حساب چنین ست آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج باجازه است و مرا ادعیه ختم دوازده امام خواجه نصیر بود لهذا از آن جناب اجازه گرفتم پس بمن اجازه داد بشرط اینکه در مطالب مشروعه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صالح حکایت داشت که چون من باصفهان رفتم مطول میخواندم گفتند آقا سید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدرس او حاضر شدم و مرا کیفیت درس او پسند نیامد ـ و از جملهٔ مطائبات او اینکه سالی بمشهد رضوی مشرف شدیم میرزا شکور شاعر نیز با ما همراه و زن را گفتند که او زنا کرده پس او را خواستم و ایراد کردیم که تو بزیارت می روی و زنا می کنی در جواب گفت که این چه ایراد است زیارت را در نامه عمل دست راست می نویسند زنا را در دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امر ست و حاجی مزبور در کربلای معلی خانه خریده بود در آخر عمر بکربلا اقامه نمود و وفات او بکربلا بوده روزی بزیارت حضرت سید الشهدا علیهم السلام مشرف شد پس از زیارت و نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعایی نمود که بناگاه افتاد او را بدوش گرفتند و بخانه بردند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه و حشره الله مع موالیه المعصومین علیهم السلام

در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاتی عجب دست بهم داد بزیارت نجف اشرف رفت و مریض شد در زمان احتضار گفت مرا در جنازه بگذارید و بمرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین ببرید پس او را در تابوت گذاشتند و در حرم حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام گذاشتند و در همانجا وفات یافت و او بسیار ساعی در ترویج علماء و امر بمعروف بوده و بی غایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه داشت و لیکن بطن این قاصر اجتهاد او محل تأمل بود بلکه مبین العدم بود اما درس مسائل فقهیه را خوب ضبط داشت وقتی در روز عید بدیدن او رفتیم آن مجلس مملو از علماء بود و سؤال کرد که حکمت در زنده بودن حضرت عیسی و اقتداء نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی نبینا و علیهم السلام کسی جواب نگفت من گفتم که شاید حکمت لطف باشد چه حق تعالی میدانست که امت عیسی اکثر خلق روی زمین میباشند چه هفت فرنگ از نمسا و فرانسه و انگلیس و پروس بلکه روس وغیره از ملت و امت حضرت عیسی میباشند و اگر چه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسی نزول میکند و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و آن جناب را می شناسند و بواسطهٔ شان بحضرت صاحب الامر

ایمان می آوردند اگر چنین نه می شد انکار میکردند از تیغ امام عصر هلاک می شدند حاجی مربور تصدیق کرد و ثقت که شیخ احمد نیز چنین گفته

اخوند ملا صفر علی لاہیجی

اخوند ملا صفر علی لاہیجانی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذۀ مرحوم آقا سید محمد بود و از حجت الاسلام آقا سید محمد باقر اجازه داشته و شرحی بر معالم و رسالۀ در درایه و برخی از فقه را نوشته لیکن پایۀ فهم آن همان اول درجۀ اجتهاد بود و در بدو تحصیل چندی بدرس او حاضر می شدم و درس او برای مبتدی مفید و بعد از مراجعت از عتبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی در نزد او بود در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل که تراخی ست و معلم ساخت آخرش را به کلمه لراقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشید من مضایقه از آن ندارم حقیر طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر بدیدن او رفتم و سوال کردم که در حدیثی دارد که نصب امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت روز عید غدیر بوده یا نوروز و خلافت مغصوبه باز در عید غدیر یا نوروز بجناب ولایت مآب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه مانده برحلت پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم بود و عید غدیر دوم بیست و پنج سال از رحلت گذشته با اینکه اگر چنین بود بایست میان این و عید زیاده از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نه گفت و مرحوم حاجی شهید ثالث را نیز همین سوال نمودم و جوابی نه شنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه نمودم و اخوند مربور در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد ربوبیه که از ملا صدری است تدریس میکرد و در اصفهان بود و پس شیخ خوابی دید صباح آن روز دهان اخوند گندیده شد و بوی گند از دهان او بلند می شد بحدی که اهل مجلس از آن متاذی می شدند پس اخوند از تدریس و تدرس علم حکمت تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی گند از دهانش رفع شد۔

اخوند ملا عبد الکریم ایروانی

و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی ساکن قزوین از معاریف علماء عالی مقدار و از مشاهیر فضلاء روزگار محور دائرۀ فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتهار و حید اعصار و فرید امصار حجت حقیقت سید مختار افضل التحیة و الثناء و او از تلامذۀ آقا سید علی صاحب شرح کبیر لیکن بسیار کم تقریر تالیفی از آن عالم علیم بروز نیافته مگر رسالۀ در اصل برائت که آن هم ناقص است و در علم اصول در عراق عرب و عجم برتر از او نیافتم بسیار کم تدریس میکرد و دماغ تدریس نداشت و میگفت که در میان تلامذۀ آقا سید علی ما سه نفر سرآمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر شاگردی نبود من شریف

العلما و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتم مؤلف گوید گمان آن نشود که آن بزرگوار مبالغه
نموده و یا العیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه علم طور علم و مؤسس در علم اصول بوده و این فقیر نیز در خدمت
آنجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه نحریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را گمان اینکه آنجناب جربزه دارد
لیکن او خود میفرمود که من جربزه ندارم و لیکن بجهت تشحیذ اذهان طلاب این جرح و تعدیل
در دلیل مینمایم

در وصایای آقا سید علی بملا عبد الکریم

مجملا آنجناب میفرمود که چون سید الاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسید من و شریف
العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشما وصیتی است و آن این است که مجلس درس پسرم سید محمد را
نشکنید و بمجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را همراه گرفتم و بمجلس درس آقا
سید محمد رفتیم و تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء بمجلس درس
نیامد پس از انقضاء مجلس بمنزل شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب برآمدم که چرا بدرس حاضر
نشدی در جواب گفت که چه قدر و تا کی زینت مجلس دیگران شویم من باید خود درسی بنا کنم پس من
بمجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا گذاشته طلاب یکسر در مجلس او جمع شدند و
مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چند روز
طلاب هجوم آور شدند از آن پس کم شدند تا دو سه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء
می سوخت تا شبی بحجره او رفتم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گذاشته و دو سه سطر از قوانین را
نگاه می کند از آن پس در میان حجره گردش میکند و فکر می کند و بهمین منوال هر شب تا صبح بود
پس من بنای تدریس قوانین گذاشتم باز جمعیت شد بعد از دو سه روز اجتماع بدل بافتراق و تزاید
روی بتناقص گذاشت و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف
العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم۔

کیفیت تدریس مؤلف نزد ملا عبد الکریم

مؤلف گوید که مرحوم آخوند ملا عبد الکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلما محقق بود
و آخوند ملا عبد الکریم مدقق بود و ترک بود و در تقریر نهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر
عدیل و نظیر نداشت و ایضاً تدریس شریف العلما بنحوی بود که اگر کسی بیست سی مسئله از اصول
او میدید از همهٔ مسائل او باخبر میشد و لیکن آخوند ملا عبد الکریم این قسم نبوده و ایضاً قانون تدریس
را شریف العلماء منقح ساخته بود و آخوند ملا عبد الکریم در آن راجل بود بنحوی در اندک زمانی تلامذهٔ

شریف العلماء ترقیات بی اندازه می نمودند بخلاف ملا عبد الکریم که کسی مدد نمود او ترقی نکرد و
ایضا شریف العلماء مجادل بی عدیل بوده و کسی او را ملزم نساخته بود و آخوند ملا عبد الکریم در جدل عجز
داشت باین اسباب آخوند ترقی تدریس نکرده والا آخوند ملا عبد الکریم در تدقیق یکانهٔ دیار عرب
عرب و عجم بوده و در ان اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تا زمانهای سابق مانند او مدقق در علم
اصول بنظر نرسیده شاهد بر امور مذکوره اینکه در زمانیکه در دار السلطنهٔ قزوین بتحصیل باشتغال داشتیم
آخوند ملا عبد الکریم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استادش را درس می گفت آن هم
به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب با هم صحبت داشتیم که مثل آخوند ملا عبد الکریم که وحید اعصار است
در این شهر باشد و ما از او استفاضه ننمائیم و درس اصول او را مشاهده نکنیم نهایت خلاف مروت
ست پس چند نفر بدین عزم خدمت آخوند رفتیم و از او درخواست این معنی نمودیم در جواب گفت که
درس مرا شرایط چندی ست اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نمیگویم دوم
اینکه کسی ایرادی در میان درس نکند و اگر اشتباهی دارد بعد از اتمام درس شبهه خود را بگوید تا جواب
او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چهارم اینکه هیچکس نگوید که کافی هست و بس بلکه هر جائیکه
محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگرچه نفهمند لا اقل تا ششماه بیایند ان
وقت اگر نفهمیدند نیایند مجملا این شرایط را محقق ساختیم چندی بدرس او میرفتیم هر روز بدون تکرار
مقدار یک ساعت از روز گذشته بنا بدرس میگذاشت تا دو ساعت بظهر مانده فراغت حاصل میشد
بدون تکرار و بزبان عربی که اکثر همه تحریر میشد تقریبا بقدر هزار بیت تحریر می آید طلاب در تحریر
آن عاجز بر آمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدلالات بسیار میکرد فردا آن ادله را رد میکرد
و روز دیگر باز اثبات میکرد و هکذا تا چند روز و خود میفرمود که این نه از ارباب جربزه است بلکه من خود در
کمال استقامت دارم و تکثیر ایرادات و ردود و اجوبه برای تشحیذ اذهان طلاب ست ـ

در حکایت غریبه

و از حکایات عجیبه اینکه آخوند ملا عبد الکریم میفرمود که زمانی که من در بلدهٔ اردبیل در مدرسه بتحصیل
اشتغال داشتم و در آن شهر تاجری بود معروف بدنائت و بخل و خساست نفس بحدیکه هرگز قطرهٔ
به فقیر از سفرهٔ احسانش نرسیده و غالبا در اوقات غذا میهمان کسانی می شد که مدیون او بودند و
از مال خود اکل نمینمود و بنحویکه وقتی از اوقات از مال او بدون علم و اطلاع او طبخ کردند و او را میهمان
ساختند چون خواست که بخورد گفت در گلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت که حال من در میان

این حال ست که به کلویم نه میرد پس شبی با طلاب در باب آن مرد گفتگو داشتیم همه اتفاق کردند که ممکن
نیست که چیزی از او کسی از برای فقرا بگیرد پس من گفتم که من فردا بنزد او خواهم رفت و چیزی برای
طلاب گرفته ایشان انکار این معنی نمودند آخر الامر عهد و نذر نمودیم که اگر چنین کاری را از پیش
بردم طلاب هرکسی مقداری را بمن داده باشند و آن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود و همیشه
مقدار ده هزار تومان در زیر فرشش در حجره کاروان سرا گذاشته بود که اگر مالی برای فروش یا ورند
ثمن آن از خانه احضار نمودن طول داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد مبایعه شود
و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر دامن همت بر کمر و بنزد آن مرد در کاروانسرا
حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشه نشستم تواضع جزئی و تحیت قلیله اداء کرد از آن پس
گفتم که مرا با شما مکالمه هست موقوف بآنکه حواس را جمع داشته استماع نمائید گفت بگو پس من شروع
کردم از بی اعتباری روزگار غدار و فناء اعمار و هلاک و اضمحلال آثار و عذاب روز شمار و قهر و
غضب حضرت جبار قهار از آیات و اخبار ائمه اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بنحویکه دیدم
اشک بر دور دیده اش حلقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت
بکار زدن معاهده و احتمال تأثیر هست پس گفتم که چه می شود که این صدمات و لطمات و عقبات را
دفع سازی باینکه تنخواهی برای طلاب مدرسه فلانیه بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حقعالی
در آن روز که روز خلت و شفاعت و ثروت نیست ترا رحم نماید و از این شداید خلاص نماید پس آن
مرد بی فاصله و بی مسامحه و مماطله و مماکسه و مسادقه چهل تومان اشرفی بمن تسلیم نمود که این را اخذ
کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشید گفتم که باید فوراً برخاست و رفت که مبادا باغوا
غیلان داخله و عفاریت خارجه و تسویلات ابالسه از این عمل پشیمان گردد بلافاصله برخاستم و روی بجانب
مدرسه آوردم همین بدر کاروان سرا رسیدم دیدم آن مرد از پشت سر فریاد میکند که ای آخوند در همان
جا باش که ترا ببینم من دانستم که او پشیمان شده است پس من سرعت و شتاب کردم او هم سرعت
نمود تا در وسط بازار بمن رسید و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مضاربه و مشاجره و منازعه
گذاشتیم مصلحین خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با آخوند بیچاره مجادله داری
گفت که آخوند امروز بمنزل من آمد و مرا فریب داد و مبلغ گزاف تنخواه از من درخواست نمود
و مال مرا می برد چون مردم با جمعها فهمیدند او را منع کردند که بعد از فرق تنخواه جزئی با این شخص که فقیر و عالم
است و اذیه المؤمنون پشیمان شدن بی معنی است پس او را گرفتند و نگاه داشتند و نصیحت می نمودند من از نزد

او بیرون آمده و بمدرسه رسیدم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواه را میان ایشان قسمت نمودم و آن مبلغی
که بآن نذر مجازات منعقد ساختیم از ایشان گرفتم. مؤلف گوید که اگر گوئی که بنا بر این تقریر آن شخص
راضی بر آن نبود پس اخوند چرا مال او را با عدم رضای او تصرف و مصروف به فقرا داشته اگرچه در اول
وکیل بوده ولیکن در ثانی الحال او را معزول ساخته بود جواب گوئیم که افعال مسلمانان محمول بر صحت
شاید بسبب نصایح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شده و یا مرحوم اخوند آن وقت قابل حکومت شرعیه
و یا از حاکم شرعی اذن داشته چه حاکم شرع جامع الشرایط اگر علم بهم رساند که شخصی را اشتغال ذمه
بر د مظالم و حقوق ناس و یا اخماس و زکوة باشد می تواند او را اجبار نماید و بنحویکه ممکن است استفراغ
حقوق ناس کرده باشد پس در این واقعه شاید چنین بوده است.

در سبب عدم اشتهار اخوند ملا عبدالکریم

مجملاً در بدو امر اخوند ملا عبدالکریم را اشتهار بسیار بوده تا اینکه زمانی دو نفر از اهالی قزوین مواقعه
عظیمه داشتند و آن را در اصفهان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام طی نزاع کردند و مرحوم
سید به یکی از مرافعین حکم داد چون به قزوین آمدند اخوند بر خطاء آن مرافعه واقف شد و نقض حکم سید نمود
لیکن پیش رفت نداشت و علماء قزوین همه حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جهت در اشتهار
اخوند ملا عبدالکریم منقصتی پدید آمد و الا بایست که اخوند در اعصار وحید اعصار باشد بلی اشتهار در
هر عصری از اعصار و در هر مصری از امصار و در هر قطری از اقطار مبتنی بر مصالح و حکم واقعیه کامله
متکامله کاسته است که اکثر آن را جز خدای تعالی کسی نمیداند و بعضی را میتوان بعقل ادراک نمود و نسبت
میان فهم و علم و اشتهار عموم من وجه است. و مرحوم اخوند ملا عبدالکریم نماز جماعت نمینمود
و میگفت که در بدو امر مرا بمسجد بردند که جماعت را اقامه نمایم چون وقت دیگر شد جمعیت مأمومین رو
به نقصان گذاشت دیدم از کم شدن مأمومین در نفس من تأثیری پیدا شد و خوشم نیامد
دانستم این نماز جماعت قربةً الی الله نیست و فائده ندارد پس ترک نماز جماعت نمودم و باید
دانست که اخوند نقض حکم سید را نموده نه از هوای نفس بود بلکه اعتقاد باجتهاد سید نداشت
و یا در آن واقعه مفروضه جناب اخوند را علم بهم رسید بر خطاء حکم سید و بر سید شبهه و اشتباه شد
و چون رساله مرحوم حجت الاسلام را بنظر اخوند رسانیدند اخوند گفت که سابقاً در اجتهاد سید
شک داشتم چون رساله او را دیدم بر شک من افزود و چون زمان اشتهار مرحوم شیخ محمد حسن
نجفی شد اخوند گفت که من تعجب دارم از اینکه شیخ بسر حد اجتهاد رسیده باشد و چون برای او گفتند

که حاجی ملا محمد صالح دو دوره فقه نوشته است آخوند ظرافت کرده گفت که کاتب ده دوره فقه نوشته زیرا که ده دفعه شرح کبیر را استنساخ نموده ومیگفت که اگر من کتاب حاجی ملا محمد صالح را با کتب فقهاء مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را در هزار می گیرم زیرا که او همان عبارات مردم را نوشته است و هیچ تصرف نموده است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شهید ثالث را بخواهم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان با اجرت مقابله می گیرم زیرا که او بسیار تصرف کرده و می گفت که من برای مهمی بطهران رفتم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کرباسی و میر سید حسن پسر میر محمد صادق که از مشاهیر اصفهان بوده —

در دیدن آخوند کتاب حاجی کرباسی را

و از تلامذه حاجی کرباسی و بقدر یک سالی هم در نزد شریف العلماء تلمذ نموده ایشان هم بطهران آمده بودند پس ایشان به دیدن من آمدند من بازدید نمودم و گفتم که از تالیفات حاجی کرباسی اگر چیزی حاضر است زیارت کنیم پس ورقی ابراز کردند با آقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون یک سطر خواند یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب بر آمدند و مکالمه نمودیم مرتبه آخر هر دو تصدیق بر ورود آن نمودند پس سطر دوم را خواندند دو ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر الامر هر دو تصدیق نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفحه و از آخوند شخصی استفتا نمود که امروز اعلم کیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من اعلم میباشم و پس از من آخوند ملا علی فیروزآبادی اعلم است از آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جائز التقلید است از ایشان گذشته سائر علماء قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا مبین العدم و ملا علی فاضل بوده در خدمت آخوند هم تلمذ کرده و از او اجازه گرفته و در بلده زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال که هزار و دویست و نود هست او و حاجی ملا هادی سبزواری وفات کردند و در طهران یک روز تعزیه داری کردند و مرحوم آخوند ملا عبد الکریم زیاد در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش منحصر آن بوده از امور علمیه دست کشیده و می گفت هر که در کیمیا مشق نمی کند ذوق ندارد و در کار خورده و دم برمیداشت یعنی یک تومان مایه میگذاشت دوازده هزار برمیداشت و میگفت که این صنعت را هو رویشی در کربلای معلی بمن تعلیم نموده ولیکن در آخر کار می گفت که الآن کار بآنجا رسیده که بیست برمیدارم یعنی اگر یک تومان مایه بگذارم یک تومان علاوه برمیدارم —

در مناظره میان حجت الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی

وایضاً حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد وارد شدم آن جناب دو جزو بمن داد و گفت
که اینها را بخوان عرض کردم که از کیست گفت مرافعه محل مشاجره میان حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام
و حاجی ملا احمد نراقی وقوع یافته و طرفین مسئله را نوشته اند و از من تصدیق خواسته اند پس من
نوشتجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظرم مرجح آمد بسید عرض کردم که من چنین فهمیده ام
آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد نراقی کرد و حکایتی عجیبه آخوند ملا عبد الکریم مرحوم
حکایت داشته که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عقدی واقع ساخته بود و در نزد من بمرافعه
آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خواب
دیدم که شخصی بنزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و هیبتی از او در دل من افتاد و قدرت بر رفتار
نداشتم پس با دستها و پاها رفتم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه
رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانهٔ سادات موقر و محترم و معظم به ترتیب
نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام گفتم جواب مرا گفتند و آن سید
که از همه بالاتر نشسته بودند با من به عتاب و خطاب درآمدند که چرا خاطر فرزند ما سید تقی را شکستی البته
از این پس از این کارها نکرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانهٔ سید و دیدن از او
کردم و معذرت از او خواستم و حکایت خواب را باو نگفتم سید از من خوشنود شد چون مدتی گذشت
بازه واقعه در مرافعه اتفاق افتاد که پای حاجی سید محمد تقی در میان بود باز حکمی کردم که مایهٔ ابطال کار
سید شد و تجدد انقاری در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم رؤیا دیدم که باز همان کس
که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به هیبت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان اشخاص
نشسته اند پس باز همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود
و حکم کرد که او را راضی سازم صباح آن روز با اینکه برف میبارید بخانهٔ سید رفتم و سید بدر خانه آمد و
باهم رفتیم و در زیر کرسی نشستیم پس از صحبتهای متفرقه در مقام معذرت شدم که از من راضی شود
و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را باو ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی شدم
و دیشب در عالم رؤیا شما را بآنجا که بردند و در آن مجلس که در دم درخانه ایستاده بود دیدم من هم در آن
مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا به مضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب
را به کسی اظهار نداشته بودم ـــ

حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی

ش حاجی ملا محمد جعفر استرابادی ساکن طهران واز فضلاء زمان و جامع علوم واز تلامذهٔ آقا سید علی صاحب ریاض بوده واورا تالیفات بسیار است مانند شرح تجرید در علم کلام وکتاب مداین العلوم که در علم عربیه است ودر اصول وفقه تالیفات بسیار دارد واو در خدمت ومحضر آقا سید مهدی با شریف العلماء محاجه با آقا سید کاظم تلمیذ شیخ احمد نمودند واورا ملزم ساختند وکتابی در رد شیخ احمد نوشته وبسیار محتاط بوده است ودو درس می گفت یکی اصول ودیگری هم فقه که از تالیف او وپیش از درس هر روز خطبه می خواند وبعد از درس دعا می کرد ومؤلف کتاب نیز در مجلس درس او حاضر شده ام ودر اکثر علوم مربوط بوده وطبع شعر داشته وطبع شعر تفضلی ست از جانب خداوند تعالی عز اسمه که ببعضی از بندگان علی حسب الاستعداد چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم وهر چند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصراع شعر در مصیبت گفته باشم ودر آن کتب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محسوب باشم۔

در تدقیق حاجی ملا محمد جعفر در علم صرف

ومرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنرا جمع میکرد وپس از آن میفرمود که در کربلا دفن کنند وآنجناب در بعضی از کتب کلامیهٔ خود ادلهٔ متعدده در امامت ذکر کرده از آن پس گفته است فاذن هو خلیفة الله الرابع وحاصل کلام فضیلت فرجام آن ست که خدا تعالی جل شانه سه نفر از اولیاء را خلیفه خوانده یکی آدم که فرمود انی جاعل فی الارض خلیفه ودوم حضرت داؤد که میفرماید یا داؤد انا جعلناک خلیفه سوم حضرت هارون که فرموده یا هرون اخلفنی فی قومی پس چهارم آن از خلفاء حضرت امیر المؤمنین است وآنجناب در کتاب مداین العلوم گفته که از مصدر پانزده وجه باز میگردد واین فقیر در شرح امثله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام۔ **وایضاً** در باب قضایا از کتاب مداین العلوم قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که ظاهر اینکه حاجی مزبور در این باب متابعت میر غیاث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات بر سیزده قضیهٔ مشهوره افزوده واز این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده وآن این است یکی اشتی یعنی کسیکه برای زخرفهٔ دنیا به کسی ارادت بورزد دیگر مرید شاشتی بیانش آنکه از او سوال کردند فرمود که سابقاً کسی با من بی نهایت ارادت داشت وهرگز نماز پنجگانه را در جماعت در پشت سر من ترک نمیکرد وهمیشه پیش از من مسجد رفته انتظار میکشید تا روزی من واو با یکدیگر متفقاً بجائی میرفتیم در میان راه اقتضاء ادرار شد ومهلت آن نداشتم که بمنزل برسم وآبی هم نداشتم که پس از بول خود را

تطهیر کشتم پس در گوشه نشستم و بول کردم و دستمالی بجو دبیچیدم و بخانه رفتم و تطهیر نمودم پس چند وقتی برآمد که آن شخص را در مسجد ندیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز نماز جماعت را ترک نمیکرد سبب چه باشد که حضور بهم نمیرساند پس بخانه او رفتم که عیادتش کنم دیدم که مریض نیست از سبب ترک مراوده اش استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقاً من بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز دیدم که شما بول کردید و خود را نشستید پس اعتقاد من از شما زایل شد حاجی گفت من او را میر شاشی نام گذاشتم

حکایت اخوند ملاحسن یزدی

اخوند ملاحسن یزدی از معاریف مشاهیر فضلای خطه ایران و در نهایت زهد و ورع و تقوی و عبادت و در ابکاء بر حضرت سید الشهداء و اقامه تعزیه داری بی نهایت مداومت و مواظبت داشت و در اوایل حال مسکنش در دار الخلافه و در اواخر ساکن کربلای معلی و مدفنش در همان ارض مقدس و از تالیفات او کتاب مهیج الاحزان است که اخبار معتبره مصیبت را در آن جمع نموده و نهایت اهتمام تمام در اخبار داشته و او از شاگرد مرحوم آقا سید محمد است و دور نیست که آقا سید علی را هم ادراک کرده باشد و اخبار در اواخر حال مبتلی بازار رعشه بود و اطباء او را هر روزی بیک مثقال سم الفار اعتیاد داده بودند و فتحعلی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد —

در ذکر کرامت اخوند ملاحسن یزدی

و از جمله کرامات اخوند ملاحسن یزدی اینکه در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلیشاه در یزد بود و بالنسبه برعایا تعدی زیاد نموده اهل شهر از ستم او بستوه آمدند اخوند صریحاً حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را بانواع فضاحت و فظاعت بیرون کردند و در بدو امر سلطان عارض شدند و مردم امر را به سلطان اشتباه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی اندازه فراوان است به نحویکه در هیچ بلدی از بلاد ربع مسکون چنین نیست و اگر رعایا و برایا عارض شوند امر را اعیان و وسایط بسلطان مشتبه می سازند و السلطان این زمان حضرت ناصر الدین شاه در عدالت بنحویکه گویا چنین سلطانی از بدو وجود بدین عدالت و بدین طول مدت پای در دائره وجود در عالم شهود ننموده اما چه فائده وسائطی که بحق مبدء المبادی راهی دارند همیشه از لطمه و صدمه دیگران نابود تا آنکه با خدا یک رو کرده اند زیان زیانکاران بدیگران برای ایشان ندارد بتعارفات و تکلفات عبادات اظلام می نمایند و این فقیر مؤلف کتاب در سالی که بحضور ملوکانه حضرت ظل اللهی مشرف شدم و خواستم که در دار الخلافه سکنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که شغفه مسلمانان ست

و اگر ستمی بر رعایا روی دهد برای صد دینار شکم آن ظالم را پاره می کنم و من تکلیف از خود برداشتم و تکلیف را به گردن شما بار کردم و این سخن از روی صدق بود نه مبالغه مجملاً در معامله یزد سلطان جنت آشیان فتح علیشاه اخوند ملا حسن را بدار الخلافه خواست پس از ورود او را احضار معدلت نثار فرمود و عند الملاقات سخنان خشونت آمیز در میان آمد سلطان استفسار واقعه از اخوند نمود و میلش آن بود که اخوند این امر را از خود خلع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم و فقرا از ستم او بستوه آمده اند لهذا من او را بیرون کردم سلطان متغیر شد و حکم کرد که چوب و فلک در مجلس آوردند که اخوند را العیاذ بالله در مجلس چوبکاری و تنبیه و سیاست کرده باشد پس در مجلس سلطان پاهای اخوند را بفلک بستند مجدداً سلطان بامین الدوله اصفهانی روی آورده که امین الدوله اخوند یقیناً تقصیری نه کرده و این کار را رعایا و برایا خودشان نموده اند و مقصودش این بود که به اخوند تلقین نماید و او از این کار تبری نماید امین الدوله نیز چون بطبقهٔ علیهٔ علماء اخلاص داشته در مقام معذرت و تصدیق سلطان برآمده بناگاه اخوند با آنکه پایش بسته بود بتغیر گفت که سلطان چرا باید دروغ بگوید من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم و تعدی او فقرا و رعایا تقصیری ندارند پس سلطان بامین الدوله اشاره کرد که توسط کند امین الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند و اخوند از مجلس برخواست و بمنزل خود رفت چون شب شد سلطان در عالم رؤیا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه و آله   و بارک و سلم را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته اند و آنجناب افتاد و سلطان به نزد پیغمبر صلوة الله و سلامه علیه رفت و سلام کرد آنجناب علیه افضل التحیة و الثناء بسلطان اعتنائی نه کرد سلطان عرض کرد که پاهای مبارک شما را چه کس بسته تا من او را تنبیه و سیاست نمایم پیغمبر فرمود که پای مرا تو بستی سلطان عرض کرد که من اینگونه بی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیروز حکم نه کردی که پای اخوند ملا حسن را بستند پس پادشاه با بیم و هیبت و خوف از خواب بیدار شد و صباح آن روز با خوند ملا حسن احترام بسیار نمود و خلعت فاخره بهمو داده و او را مامور بر جوع وطن نمود اخوند قبول نه کرد و در همان دار الخلافه ماند و در آخر عمر به کربلا سکنی نمود و همیشه در خانهٔ خود مجلس عزائی برای حضرت سید الشهداء داشت ذاکرین قرائت مصائب مینمودند و خود هم در آخر ذکر مصائب میفرمود و در سی ایام موعظه میفرمود و ذکر مصائب مینمود و این فقیر هم غالباً در مجلس عزای حاضر میشدم و همان زمان که در کربلا بود باره در ایام عزا بخانهٔ او میرفتم و با اینکه آثار رعشه داشت و سخن او را درست نمیشنید فهمید مع ذلک بی اندازه گریه میداد۔

واز جملهٔ چیزهائیکه در بالای منبر شافهتا ازاو شنیدم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الوف التحیة والثناء را در خواب دیدم و بآن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت سید الشهدا علیه الصلوٰة والسلام در زمان شهادت دو دفعه غش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن حضرت سرور کائنات صلوٰة الله وسلام فرمود که بلی ای اخوند فرزندم حسین در زمان شهادت چهار دفعه غش نموده وفقیر این حکایت را بتفصیل در کتاب اسرار المصائب وکتاب اکلیل المصائب نوشته ام

قصهٔ حضور شیر به قتلگاه

ایضاً روزی از ایام محرم در خانهٔ استاد آقا سید ابراهیم علیه الرحمه مجلس عزا برپا بود مؤلف کتاب بآن مجلس حاضر شدم پس بلا فاصله اخوند ملا حسن نیز حاضر شد در جنب استاد نشست واستاد زیاد احترام ازاو نمود پس ذاکری قصهٔ آمدن شیر را بر سر اجساد شهیدان بیان کرد واینکه آن شیر امیر المؤمنین علیه السلام بود که بهیئت اسد به قتلگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزیر آمد اخوند ملا حسن آن ذاکر را که حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده و دست اخوند را بوسید اخوند ملا حسن بآن ذاکر فرمود که ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی که آن شیر امیر المؤمنین بوده دروغ است وامیر المؤمنین بصورت شیر در نمی آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر مکن واز گفتهٔ امروز هم توبه کن آن ذاکر صیغهٔ توبه را جاری ساخته و سید استاد استماع مینمود و در این باب هیچ تکلم ننمود۔ مؤلف کتاب گوید که حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است اما اینکه آن شیر امیر المؤمنین است پس آن مستند بحدیثی نیست بلکه کسانیکه این قصه را ذکر کرده اند از زارع علقمی حکایت کرده اند واو از جنی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین ازاو شنیده است پس اعتبار بقول او نیست واین فقیر تفصیل این قصه را در کتاب اکلیل المصائب بیان نموده ام واختلافات را در آن بالتحقیق حق نوشته ام

در احوال شیخ محمد حسن نجفی

طه شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن والمدفن فقیه نبیه و عالم جلیل القدر و در سمو شان و رفعت مکان غنی از بیان و سرآمد علماء آن زمان و در مسائل دقیق و در اکثر مقامات با نهایت تحقیق و ریاست امامیه بعد از حجة الاسلام و سید استاد بآن جناب فقاهت مآب منتهی شده و بعد از سید استاد طلاب عتبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند واین فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم وآنجناب بجهٔ صوت داشته صدای او را از دور نمیتوانست شنید و مثل سلسل بول هم بوده

تألیف او کتاب جواهر الکلام است در شرح شرایع الاسلام از اول طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد
و آنرا در دار الطباعه چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عبادات است و سه مجلد در معاملات و بتفصیل
تفصیل است و عبائر فقهاء را با بسط تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقهاء متقدمین و متأخرین
شیخ جعفر نجفی است و در اوایل حال نزد سید جواد عاملی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب مفتاح الکرامه
است در شرح قواعد علامه و در چند جلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق نموده گویا آن
زمان قوهٔ استنباط نداشته ــــ

در بسیار اجازه دادن شیخ محمد حسن

و شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق باجتهاد ایشان می نمود تا در اواخر یک نفر از طلاب
تمویه و تدلیس کرده یکی از تألیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شهرت نداشته و خوب نوشته
و عنوانش شرح لمعه بود گرفت و دیباچه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاهد
شهادت در خدمت شیخ دادند که این کتاب از تألیفات اوست و او قوهٔ مستنبطه دارد و امر بر شیخ
مشتبه ساختند و شیخ اجازه اورا نوشت و بواسطه تصدیق شیخ دو سه نفر دیگر از فقهاء کربلا و نجف
اشرف اجازهٔ اورا نوشتند چون چند روز از این مرحله گذشت و این امر اشتهار یافت طلاب بشیخ
عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوهٔ فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت سر
او کسی را روانه داشت که اگر بکربلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس اورا در کربلا ندیدند
شیخ زیاد اندوهگین شده روزی به منبر برآمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام دنیوی
دین را بدنیا مفروشید و امر را بمن مشتبه مسازید پس آن بزرگوار گریست و از منبر بزیر آمد از آن
پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گذشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این
حکایت پس از مراجعت من از عتبات عالیات وقوع یافته و آنرا مرحوم آقا سید حسین امام جمعه اصفهان
حکایت داشت الحاصل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتهار
بودم لیکن اشتهار و ثروت برایم میسر نگشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمال و امانی از من
مرتفع شد از آن پس باشتهار و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور
شبی در عالم رؤیا دید که میخواهد خدمت پیغمبر الوف التحیة والثناء برسد پس چون بدر خانه رسید اذن
حاصل کرد باو اذن ندادند و گفتند صبر کند شیخ همانجا یعنی در در خانه ایستاد بعد از زمانی باز
استیذان خواست اذن ندادند و امر بصبر نمودند در این وقت یکی از خوانین کرمانشاه که شیخ اورا

میشناخت وارد شد و بی اذن داخل خانهٔ پیغمبر صلوة الله والسلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی ست که
مرا راه نمیدادند و این مرد که از اکراد است بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود
در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است بدین سبب
ترا راه ندادند و این خان بحسب سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صباح آن روز دختر
آقا سید رضا را تزویج نمود نواده بحر العلوم بود تا با صدیقه کبری فاطمهٔ زهرا محرم شود و شیخ را
کتاب خانه بود که آن را زینت کرده بودند ساعتها و پارچهٔ نفیس و امثال آنها آویخته بودند —
و از جملهٔ حکایات مضحکه اینکه شیخ در مجلس درس روزی نسبت قولی بصاحب حدایق داد در آن
مجلس یکی از تلامذه که ملا عباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدایق خلاف
این سخن مذکور است شیخ فرمود که فردا کتاب حدایق را آورده باش و عهدی در این باب منعقد
ساختند ملا عباس بخانه رفته در کتاب خود را ته زده و آنچه حدایق که در نزد طلاب بود گرفته و
آن عبارت را در حاشیه نوشته صباح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن
نیز چنین بود چند کتاب دیگر آوردند همه بدان منوال بود آخر الامر شیخ ملتفت شد که چرا در همه کتابها
در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملا عباس جعل کرده بود و میفرمود
که من زمانی که فقه می نوشتم عهد کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم و کراس عبارت از یک
جزء ست و مدتی جهت تفرغ از امور و قلت مشاغل و رفع موانع ببغداد مانده و در خانه برا غیار بسته
بتالیف فقه اشتغال داشت و از حکماء مذمت بسیار داشت بحدیکه از او منقول است که والله ما بعث
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم الا لابطال الحکمة و در اصول بنحوی که در میان متاخرین معروف و مالوف بود
نهایت راجل بود و میگفت که مقام حادی عشر و ثانی عشر چیست که در مسائل اصولیه بدین نحو تطویل
و تفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام است و چون این سخن را برای مرحوم شیخ مرتضی حکایت میکردند
شیخ مرتضی شوشتری میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرا نه میگوید بلکه اصول دیگران را میگوید و مناظرهٔ
او با شیخ احمد احسائی در عنادین سابقه سمت ظهور یافت و این فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف
شدن به نجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میکرد حاضر شدم و در جنب شیخ
ایستادم و نماز مغرب را با او اقتدا کردم و مسئله هم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت از
حیض و قبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود و مکث نماید یا نه خواستم از او سؤال نمایم چون طریق
نماز شیخ را دیدم شیطان بمن وسوسه کرد که نماز باین سرعت چرا باید از شیخ صادر شود سیما اینکه بعد

از سجده آخر بلا فاصله که خواست سر از سجده بردارد تسبیح را برداشت و با آن تسبیح ملاعبه میکرد تا تشهد و سلام گفت پس با نفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را هم با او اقتدا کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشاهده کردم یکی نماز یکه شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نماز ها بوده دوم وسط مانند نماز استادم آقا سید ابراهیم

در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر اعلی الله مقامه

سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود و من بجهت اقتداء با او در نماز صبح هر روز از خانه ام که مسافتی بمسجد او داشت میرفتم و در پشت سر قریب با وی می ایستادم و نماز صبح را با او اقتداء میکردم و همچنین غالبا نماز را با او اقتداء میکردم که قرائت و صوت او را استماع نمایم و او در زمانیکه تکبیرة الاحرام قرائت میفرمود تمدید میداد من یکی از تلامذه او استفسار نمودم که در این جای تمدیت نیست و سید چرا تمدید میدهد در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم فرمود که در زمانیکه به کلمه مبارکه تکلم میکنیم از حالت اختیار بیرون می روم و این تمدید دادن اختیاری من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکرد و بر هر مستمع واضح می شد که نماز او با نهایت حضور قلب ست و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه میخواند و در زیر کفهای دست هم مهر میگذاشت. مجملاً نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت بلکه مستمع را هم گریه غالب میشد و مسموع شد که نماز آخوند ملا علی نوری در خوف و هیبت و حضور قلب اکمل از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نماز ها را غالبا علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی نیز نمازش نهایت کامل و بسیار طول میداد و لیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن ست که نماز شیخ محمد حسن بعینه مانند نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان سبک را داشته چنانچه مسموع شد که شیخ جعفر به همان قسم نماز میکرد و یقین دارم که نماز مردمه بوده و نماز شیخ محمد حسن همان نهجی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز میفرمود بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس همان نمازی بود که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او مخبر نمیشد و همان نماز سید سجاد بود که اگر ردایش از دوش مبارکش کج میشد ملتفت نمیشد و تا آخر نماز تسویه نمی نمود و همان نماز امام جعفر صادق علیه و سائر امامان بوده و اگر بگوئی که بنا بر این تقریر لازم می آید که نماز امیر المؤمنین و ائمه اطهار اکمل از نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک را چنانکه

عرفا بیان کرده اند و شیخ بهائی زید بهائه در آخر کشکول نوشته است سه مرتبه است یکی مقام تفرقه و فرق که هم خود را می بیند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد - دوم مقام جمع که آن را مقام محو نیز میگویند و آن ست که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمه چیزی را نمی بیند و از خود محو میشود و التفات بهیچ چیز ندارد چنانکه شاعری گفته ؎ بهر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قد رعنای تو بینم * سوم مقام جمع الجمع که آنرا مقام صحو میگویند و آن ست که بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بنحویکه بیک چشم حق را بیند و بچشم دیگر خلق را و لذا شیخ محمود شبستری گوید ؎ درین ره انبیا چون ساربانند * دلیل و رهنما و کاروانند * از ایشان سید ما گشته سالار هم اول هم او آخر درین کار * مقام دلگشایش جمع جمع ست * جمال جانفزایش شمع جمع ست * پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مقامش جمع الجمع ست و احاطه اش بنحویست که پس از دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و هر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نمیشود بخلاف ائمه که مقام ایشان مقام جمع ست نه جمع الجمع فلهذا در نماز جز حق چیزی را نمی دیدند الحاصل نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از نماز ائمه برتر و افضل ست - و از جملهٔ اعاجیب و مضحکه اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کربلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را همراه گرفته بزیارت حضرت امیر المؤمنین ع رفت و چون بحرم آن حضرت رفت دست خود را باسمان بلند کرد و گفت که خدا وندا بحرمت ریش سفید من که از گناهان امام علی درگذر که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

در احوال شیخ مرتضی شستری الاصل نجفی المسکن والمدفن

هی الشیخ مرتضی شستری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در بدو امر در نزد حاجی ملا احمد نراقی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده و نهایت زاهد و ورع و عابد و دقیق بود و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز نوافل راتبه از او ترک نمیشد بلکه زیارت عاشورا و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نمیشد و پس از مرحوم شیخ محمد حسن ریاست امامیه باو منتهی شد و هرگز متصدی مرافعات نمیشد و بکسی اجازه اجتهاد نداد - و تالیفات او رسالهٔ حجیت مظنه و رسالهٔ اصل برائت و رسالهٔ استصحاب و رسالهٔ تراجیح و رسالهٔ نفی ضرر و رسالهٔ قرعه و رسالهٔ من ملک شیئا ملک الاقرار به و رسالهٔ تقیه و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلا در یک مجلد لیکن تمام مسائل بیع را نوشته و حواشی متفرقه بر هامش کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی و فی الحقیقه در علم اصول یعنی در حجیت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤسس بوده و قریب به هشتاد سال عمر کرد تا آنکه

شیخ محمد حسن رحمة الله تعالی یا اخوند ملا آقا ابن عابد ابن رمضان الدربندی درهٔ صدف فقاهت و اجتهاد و عالم عامل با سداد فذلکهٔ حکماء اسلام قدوهٔ ارباب کلام فی الحقیقة علامهٔ این ازمنه و وحید امکنه و از شاگردان شریف العلماء است و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود گاهی از اوقات بنای تکلم میگذاشت و میگفت بر فلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که خوب باشد و همان کافی است و تمثیل میزد باینکه برای آقا محمد خان خبر بردند که برای جهانبانی خان بابا یعنی فتحعلیشاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان در جواب گفت که میخواست یک پسر باشد مثل لطفعلی خان که پسر جعفر خان زند بود و بسیار مرد شجاعی بود و اکنون تو یک ایراد بکن اما هم لطفعلی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء مجاجه میکرد تا اینکه شریف العلماء متغیر میشد اخوند هم بی اختیار تغیر میکرد شریف العلماء میگفت این را از مجلس بیرون کنید پس بازوی او را می گرفتند و از مجلس بیرون می کردند چون بدم در میرسید میگفت ای جماعت طلاب من رفتم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء می گفت که بر سرش بزنید مجملا دو سه روز به مجلس درس نمی آمد از آن پس رفقایش بشریف العلماء عرض میکردند که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بخدمت شریف مشرف شود شریف العلماء میفرمود که بیاید مشروط باینکه سخن نگوید پس می آمد و چند روز سخن نه میگفت باز یک روز بنای مجاجه را میگذاشت باز به کیفیت سابق حرکت میکرد و همچنین در وقتی از اوقات میان تلامذه شریف العلماء اختلاف شد که در چه مبحث شروع کنند آخر الامر بر مبحثی اتفاق کردند ملا آقا گفت که باید مبحث حجیت مظنه را شروع کنی و الا اذیت من خواهد بتو رسید شریف العلماء او تغیر فرمود و ایضاً از قضاهای اتفاقیه اینست که شریف العلماء در زمانی از ازمنه با تلامذه بزیارت سامره میرفتند یک شب در جائی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا و یکی از تلامذه منازعه در مسئله روی داده آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه در نزد آن بود آن را گرفته و آن مرد را دنباله کرده آن شخص چون حال را بدین منوال دید خود را بیجا در شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب در رسید شریف العلماء برای ملا تغیر فرمود و او را از آنجا بیرون کرد الحاصل اخوند ملا آقا دارای معقول و مؤتنس در علم منقول و مکرر استاد و سناد آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن اصول است و باو رجوع کنید و در علم کلام و حکمت مطالب معقول او بقوانین شرعیه مطابق و در علم رجال او حل رجال و محط رحال ارباب کمال و در فصاحت و بلاغت فرد دیار عرب و عجم

مسلم بلکه این فقیر در این اعصار در فصاحت برای او ثانی ندیدم و همچنین در عربیت۔

در تالیفات ملا آقا

و تالیفات او کتاب خزائن است که مشتمل بر سه مجلد است جلد اول شرح منظومه بحر العلوم است در فقه طهارت و قدری صلوة و فروع بی اندازه نوشته است با استدلال در غایت احکام و اتقان و در آن حدیث و مشی خیر الخلق با بن طاب یفتح منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشته است که از این حدیث هفتصد قاعده استنباط نمود مجلد دوم در ادله عقلیه است و بعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقهیه نوشته و قواعد فقهیه را منقح داشته و در آنها با نهایت تحقیق تکلم نموده مثل عموم علی الید و لا ضرر و بد دلیل بر ملکیت و ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده و نفی غره و اصالة لزوم در عقود و قاعده الامین لا یخون و قاعده احسان و قاعده اتلاف و قاعده تسبیب و غیر این القواعد الکلیة و طریقه اش آن بود که داخل هر مسئله از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق و فروع ذکر میکرد که از کرور می گزرانید و مجلد سوم در اعتقادات و اصول عقاید و درایه و قواعد رجالیه و غیرها و اجتهاد و تقلید میباشد۔ و در زمانی از ازمنه شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکربلا آمد اخوند ملا آقا بدیدن او رفت شیخ با خوند گفت که جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام آیا شما او را دیده و پسندیده یا نه اخوند ملا آقا گفت که از این جواهر در خزاین ما بسیار است و اخوند مدت مدید در کربلا بود و در بعضی از اوقات تدریس میکرد مؤلف کتاب نیز چندی در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتی تغیر و سوء خلق مجلس درس او بهم میخورد و دیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات است که در نهایت جودت تحریر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت از خامه آن حبر تحریر بعرصه ظهور رسید و اخبار مصیبت را جمع کرده و در صعاب این اخبار افکار ابکار و تحقیقات بی شمار و تدقیق بسیار و جمع بین متنافیات الاخبار فرموده الی الآن کسی با نسبک کتاب مصیبت ننوشته مگر اینکه اخبار غیر معتبره در آن کتاب بسیار و صفاف بلکه اخباری که مضان کذب آنها است بلکه گویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند و این مایه کسر قدر آن کتاب گردید۔ و این فقیر را نیز حواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نموده ام و کتاب اسرار المصائب در دقایق علمیه و دقایق حکمیه و عرفانیه اخبار مصیبت نوشته ام و در کتاب اکلیل المصائب نیز از آن تحقیقات که فی الحقیقه افکار ابکارند نوشته و از تالیفات کتاب سعادات ناصریه است که بنام شاه سلطان نوشته و آن مختصر و فارسی است و خالی از دقایق علمیه نیست و در اقامه مصیبت حضرت سید الشهداء صاحب مطلب و متصلب و راسخ بنحویکه در بالای منبر از شدت گریه غش میکرد و در روز عاشورا لباس

خود را از بدن میکند و لنگ می بست و خاک بر سر میریخت و گل بر بدن میمالید و از آن بر منبر میرفت
مجملاً اخلاص او بانمه اظهار فوق اخلاص ابنای روزگار بود و دارای علم اکسیر بود و رساله در آن
نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزاین نوشته والبته صادق بوده
و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سؤال کردند که صاحب مثنوی را چه مذهب است آن
کافرست یا نه در جواب گفت که مذهب او را نمیدانم لیکن یک بیت آنرا که بسیار خوب گفته
و آن این است ـ اهل دنیا از کهین و از مهین ٭ لعنت الله علیهم اجمعین ٭ و چون سلطان ناصر الدین
شاه به دیدن او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سبلت را اصلاح نه کردن و شاربهای آن زدن
خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجهت امتثال امر اخوند دلاکی خواست و قدری از سبلت
خود را در همان مجلس اصلاح کرد و اخوند از کتب علمیه زیاد احترام میکرد بنحویکه تهذیب شیخ طوسی و
نحو آن را هر وقت که بر میداشت مانند کلام الله می بوسید و بر بالای سر میگذاشت و میگفت
کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنجناب در امر معروف و نهی از منکر اوحد اهل زمان بود و قریب به
هشتاد یا نود سال عمر گزرانید و در دار الخلافه وفات یافت ـ

شریف العلماء

محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی الاصل ملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء مؤسس قدس
علم اصول استاد فحول نادر دهر خوان اعجوبه زمان وحید دوران مهر سپهر علم منقول بدر سماء
اصول مولدش در کربلاء و مدفنش نیز در کربلاء و حدقه روزگار و حدیقه علماء ابرار شجر پر
ثمری مانند آن بزرگوار ابصار ننمود و دیده ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تاسیس قواعد
اصول ندیده و در مجلس درس او زیاده از هزار نفر می نشستند از جمله تلامذه او سید استادنا
و رکن علما آقا سید ابراهیم و اخوند ملا اسمعیل یزدی و اخوند ملا آقای دربندی و سعید العلماء بار
فروشی و آقا سید محمد شفیع بروجردی و شیخ مرتضی شستری و غیرهم من الافاضل العظام والعلما
الکرام و فقیر مؤلف کتاب سیدی از اهالی مازندران را دیدم که معتبر بود و در عتبات مجاور و میگفت
که شریف العلما کتاب عوامل جرجانیه را بنزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم والعوامل
مائة نوع شریف العلما از من پرسید که عوامل را شمرد تا ببینم صد عدد می شود یا نه گفتم بلی میشود و حاجت
بشمردن نیست شریف العلما گفت که این سخن را از تو اخذ نه میکنم چه شاید مصنف دروغ
گفته باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول بنزد آقا سید محمد تحصیل

مینمود و از آن پس در نزد سید الاساتید آقا سید علی نیز تلمذ کرده و در مدت نه سال در نزد آقا سید علی
تلمذ نمود تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استادم
مستفیض نمیشوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز هست و بسیاری از اوقات بجهة عجز از جواب
تغیر بالنسبه بشریف العلما مینمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه
و دو ماه اقامه نمود و منظورش تحصیل کتب و اسباب بود پس میسر نشد و کسی باو اعانتی ننمود پس بزیارت
امام ثامن مشرف شد و باز بکربلا مراجعت کونید که در اوائل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزای
قمی تحصیل کرد پس بعد از مراجعت بکربلا باز بمجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاده
کند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسن شیخوخت و معمر شده بود پس مشغول بمطالعه
و مباحثه و کمال سعی را مرعی میداشت تا در اندک زمانی استاد می شد که سرآمد مهره حذقه ارباب
منقول گردید

در تصنیف اصول شریف العلما

و اصول را به نهج نیکو تعبیر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بنا نمود و نه از سابق
و نه از لاحق مانند او در علم منقول پا در دائره وجود نگذاشته و در هر مسئله مقدماتی ترتیب داده که
از آن مقدمات جمیع شبهات در معرض اختلال و خصم را استدلال در عرضه زوال و اضمحلال
میکرد و دیگر حاجت بآن نیست که همه ادله و همه اقوال و همه شبهات مذکور شود بلکه مستمع خود وافی در
برفع همه شبهات خواهد بود و ایضا در هر مسئله بنحو احاطه سخن گفته به نحوی که شنونده اگر بیست سی
مسئله را بشنود غالبا قادر بر فهم همه مسائل اصول و یا اکثر میشود.

در تدریس فقه شریف العلما

مجملا در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ابرار و طلاب اخیار و فضلای عالی مقدار می نشستند
و در اندک زمانی از حضیض تقلید باوج اجتهاد میرسیدند و چون استادم آقا سید ابراهیم هفده ماه بنجف
اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بفقه اشتغال نمود و این معنی شریف العلما
را خوش آیند نشد و تصریح کرد که سید ابراهیم هرچه دارد از من است و من او را تربیت کردم و خاتمه
را بجائی دیگر قرار داد و بدین جهت دل خور شد تلامذه عرض کردند که شما اصول میفرمائید و اصول
مقدمه است برای فقه پس ذی المقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم
وارد شریف العلما گفت که صباح یکدرس از فقه خواهم شروع نمود و مسئله بیع فضولی را عنوان خواهم
عنوان کرد پس در مدت هشت ماه بیع فضولی را تدریس فرمود بنحویکه بیع فقهی بدان نحو حتی عن

نشده و شیخ مرتضی شوشتری که از تلامذه او بوده در کتاب متاجر بعضی از تحقیقات استادش شریف العلما
را نقل فرموده الحاصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنای تدریس
گذاشت و با وجود چیوه استادش صد نفر در مجلس درس او می نشستند و آن بزرگوار دو مجلس درس
داشت یکی مبتدین و یکی برای منتهین و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب منعقد میفرمود
و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب بزیارت و عبادت اشتغال داشت و از این
جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش با قلت آن از مسوده بیرون نیامد مؤلف این کتاب بوده و
شخصی از مقدسین برایم حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت و من جمیع
الوجوه او را تشبیه بمؤلف کتاب مینمود اگرچه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذه شریف العلما
باو عرض نمود که شما چرا تالیف نمیفرمائید و این تحقیقاتیکه مورث از سلف نیست و اید تخلف و متاخرین
از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تالیفی فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من تربیت
طلاب و تعلیم متعلمین است و آنچه شما تلامذه تالیف مینمائید از من است و معروف است که شیخ علی در
مجلس درس در مقام نقل قول میگفت قال شریف العلماء فی الضوابط و آنجناب در حفظ و ضبط و دقت
نظر و سرعت انتقال در مناظرات با ارباب کمال و طلاقت لسان و حسن مقال اعجوبه زمان و اوحد علما
اعیان بنحویکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصر و عاجز و فاتر و با احدی مباحثه نمود مگر اینکه
بر او غلبه داشت و ید طولی در علم جدل داشت وفات او در کربلای معلی و در سرداب خانه خود مدفون
شد و از آزار طاعون شربت شهادت نوشید و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و پنج یا چهل
و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفات یافت از همان مرض طاعون نسل وی
منقطع گشت لیکن اولاد در حائر او بسیار اند و یکی از اعیان و ارباب ثروت مازندران در بارفروش
مدرسه برای شریف العلماء بنا کرد و آنرا بمدرسه شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم برای شریف
العلماء خطبه کرد و از شریف العلماء درخواست کرد که ببارفروش آمده باشد آنجناب راضی نگشت
پس آن شخص دختر خود را بعتبات برد و بشریف العلماء تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی تا چهل
بود یعنی میان سی و چهل وفات یافت و آنزمان مؤلف کتاب نه ساله یا ده ساله بوده ام و تا او
زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود پس از وی مرحوم حجة الاسلام علم اشتهار و اقتدار برافراشت
گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علما نمینمود بلکه مانند شیخ علی شارح
نجف که بحضرا مے آمدند تواضع درست نمیکرد و در محضر ایشان مرافعه مینمود و مکرر میگفت که

وجه ارض عدیل برای خود نه میدانم مگر پدر این جوان و آن جوان فرزند آقا سید مهدی پسر آقا سید علی بود در مجلس درس شریف العلماء می آمد و شریف العلماء علی الدوام او را تعریف و توصیف داو او را برتر از خود میدانست و طریق تلامذه شریف العلماء آن بود که چون درس را میخواندند پس یکی از تلامذه را که افضل بود می نشانیدند و یکدفعهٔ دیگر او همان درس را تقریر می کرد و اگر رد و بحثی داشت بیان میکرد باز دسته دسته و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و ده نفر یکی را می نشاندند باز آن درس را تقریر می کرد بالجمله یک درس را در شبانه روز چندین دفعه گفت و شنود میکردند و پس از آن تحریر میکردند لهذا از دو ترقی میکردند البته طریقهٔ تدریس همین است الدرس حرف والتکرار الف زهی استاد باید وانگهی کار آنجناب نماز جماعت نه میکرد چه در زمانی باصرار مردم بنماز ایستاد در حال نماز خواطرش مصروف به تحقیق مسئله شد لهذا ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئلهٔ فرعیه سؤال میکردند آنقدر شقوق و احتمال در سؤال ذکر میکرد که سائل از اصل مطلب خود غافل و ذاهل می گشت و بر جماعت عرب اجراء حدود می نمود و بدیدن و بازدید کسی نمیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکربلا وارد شد نماز جماعت در پشت بام کفش کن مرقد مطهر ادا میکرد اولاً هرچه طالب آن شد که شریف العلماء بدیدن او آید ممکن نه شد زیرا که آن جناب بدیدن و بازدید کسی نمیرفت پس صاحب فصول بدیدن او رفت پس عیال شریف العلماء از او سؤال نمود که شما نماز جماعت نه میخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این ایام شیخ محمد حسین اصفهانی آمده است و نماز جماعت می خواند آیا باو اقتدا کنیم یا نه شریف العلماء فرمود که برو بخانهٔ او و بعیال او بگو که از او سؤال کند که شما مجتهد هستید یا نه اگر گفت که من مجتهد نیستم باو اقتدا کنید و اگر بگوید که من مجتهد هستم پس باو اقتدا نه کنید عیال شریف العلماء بخانهٔ شیخ رفته و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ این معنی سؤال نمود او در جواب گفت که من مجتهد بلکه اعلم میباشم عیال شریف العلماء بخانه مراجعت نمود و شریف العلماء بیان این مرحله نمود شریف العلماء فرمود که باو اقتدا نه کنید ظاهر اینکه شریف العلماء اعتقاد باجتهاد شیخ محمد حسین نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده و فصول خود را درس مکیفه و محقق قمی در قوانین ایرادات بسیار دارد و این فقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده ام و مؤلف کتاب از یکی از تلامذهٔ شریف العلماء شنیدم که حاجی ملا اسدالله بروجردی که از شاگردان آقا سید محمد بوده در عتبات عالیات شبی میهمان بود و شریف العلماء هم نیز در آنجا حضور داشت و زبان

حیوة مرحوم آقا سید علی بود و استادم آقا سید ابراهیم در همان زمان در نزد شریف العلماء تلمذ مینمود
در آن شب بهمراه استادش شریف العلماء در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسد الله از شریف العلما
سؤالی کرد که اشکالی بود در مسئلهٔ اصولیه شریف العلماء رو بآقا سید ابراهیم آورد که جواب این اشکال را
من با تو بیان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست که تقریر کند حاجی ملا اسد الله
متغیر شده که شما خود عاجز از جواب آن دارید حواله بشاگرد خود می نمائید پس مکالمه فیما بین اتفاق
افتاده و حاجی ملا اسد الله عصا برای شریف العلما کشید شریف العلما سکوت نمود بعد از چندی
که ریاست عامه و تدریس عتبات عالیات بشریف العلما انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا
اسد الله باز بزیارت ارض اقدس مشرف شد و از جملهٔ تلامذه شریف العلما آخوند ملا اسمعیل یزدی
بود بانفاق در اواخر حال بر استادش شریف العلماء ترجیح داشته جز اینکه استادش کارکرده تر
بود و استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعه مبتلی بآزار صرع شد و شریف العلما از بغداد طبیب آورده
مخارج گزاف کرده و او را معالجه کرده و بعد از شریف العلماء آخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و
هشت نه ماه تدریس کرد از آن پس وفات یافت پس سید استاد بجای شریف العلما نشست و
در آن عهد دو ملا اسمعیل وحید عصر بودند یکی ملا اسمعیل واحد العین اصفهانی که از شاگردان آخوند ملا علی
نوری بوده در حکمت مسلم عصر و او را بر شوارق حواشی ست و دیگری ملا اسمعیل یزدی بسیار مبتلا
بفقر و فاقه بود و در حجره او جز قلمدانی و ورقی از کاغذ چیزی دیگر نبود و اسباب و کتب را فاقد پس
شریف العلما مراسله جاتی باهالی ایران در خصوص احترام ایشان و اعانت و رعایت او نوشته آخوند
ملا اسمعیل تا بیزد رفته مراجعت میکرد چون از کرمانشاهان گذشت در کاروانسرائی در ایوان حجره منزل
کرده از قضایای اتفاقیه حاجی ملا اسد الله نیز بعتبات می آمد او هم با اصحابش در آن کاروانسرا منزل
گرفت پس دید که آخوندی در ایوانی تنها نشسته حاجی گردش میکرد پس نزد آخوند رفت و نشست
احوالش استفسار نمود آخوند گفت که از ارباب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئله از او سؤال
کرد آخوند گفت که بمذهب استاد بگویم یا بمذهب خودم حاجی گفت که استاد تو کیست گفت شریف العلما
حاجی گفت هر دو مذهب را بیان کن پس آخوند اول مذهب شریف العلماء را بیان کرد با دلیل و ردش
پس مختار خود را با دلیل در نهایت احکام و غایت اتقان بیان کرد حاجی ملا اسد الله را پسند افتاد
و از تبحر او در تحیر و تعجب شد و او را بمنزل خود آورد و باتفاق هم وارد کربلا شدند پس حاجی مزبور توقع
دیدن از شریف العلما نمود آن تمنا در معرض اجابت درنیامد زیرا که داب شریف العلماء بر دیدن نبود پس

پس حاجی ملا اسدالله خود بدیدن شریف العلما رفت حاکی این حکایت که یکی از تلامذهٔ شریف العلما بود و بلا واسطه برایم نقل نمود
که من در آن مجلس بودم که حاجی مزبور وارد و شریف العلما نظر بعادت خود که بالنسبه بجمیع علما ولشت فی الجمله تواضع و تعارف
نموده برای این بود که بر حاجی تبختر و تکبر و یا اجرای عصا کشیدن حاجی در ازمنهٔ سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه بجمیع مشایخ و علما
همین طریقه بوده پس در اینوقت دو نفر عرب مرافعه خدمت شریف العلما آمدند و شریف العلما حکم بقسم نمود ما به النزاع مبلغ دو تومانی
بود و آن عرب قسم خورد از آن پس یکی از اصحاب حاجی ملا اسدالله باشارهٔ او مسئله از شریف العلما سوال نمود شریف العلما جواب
فرمود دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی مزبور از مجلس برخاست و رفت حاکی گوید من نیز از عقب او رفتم چون بخانه
رسید حاجی مزبور رو باصحابش نمود و گفت آن کسی را که در اثناء طریق دیدیم اوستادست و شریف العلما شاگرد حاکی گوید که من از
همانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی مزبور را بشریف العلما معروض داشتم شریف العلما گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من است
و هرچه دارد از من است ولیکن ایشان از من سوالی کردند من هم بمقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی داشتند میبایست بیان
کنند تا من تحقیق و تدقیق نمایم

شیخ محمد تقی

یج شیخ محمد تقی بن محمد رحیم اصفهانی از صاحبان علم اصول و از تلامذهٔ شیخ جعفر و بحر العلوم است و او را حاشیه بر معالم است که
فی الحقیقه تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء ادله و اقوال را کافل و در مباحث الفاظ گوی سبق از میدان همگنان
ربوده و تمام اصول را ننوشته و مؤلف کتاب بر آن کتاب حواشی نوشته ام و بسیاری از ایرادات او را بر صاحب قوانین در
تعلیقهٔ مؤلف بر قوانین رد نموده ام و بسیار محتاط بوده و دختر مرحوم شیخ جعفر عیال او بوده و دختران شیخ جعفر نجفی در خدمت حجة الاسلام
حاجی سید محمد باقر مؤلفه بوده اند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد در اصفهان حاضر میشد و حجة الاسلام با او میلی نداشت و احکام
او را امضا نمیکرد و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بوده و شیخ محمد تقی میگفت که تقریراتی که بر بالای طاقهای اطاق انداخته
بودم شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گذاشته زمانی مرحوم فتحعلیشاه بدیدن او آمد گفت ای شیخ
صبیهٔ جناب شیخ شما را آزار میدهد بر شما مسلط است اما اندوهگین مباش که سلطان هم از جماعت نسوان باین درد مبتلی است —

در مشایخ حاجی ابراهیم

ید حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن کرباسی از جهابذهٔ حذقه مهرهٔ فقها و مسدیدی از صف دید علما و رئیس جماعت فضلاء و
مسلم کل و نود و پنج سال عمر نمود در هزار و دویست و شصت و دو بعالم بقا رحلت نمود و این فقیر چندی بمجلس درس او حاضر شدم و از شاگردان
مؤسس بهبهانی و بحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابو القاسم قمی است و از او شفاها شنیدم که من درس آقا محمد باقر بهبهانی را
ادراک نموده ام و در مجلد ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من زمان بسیاری خدمت آقا محمد باقر بهبهانی و آقا سید مهدی بحر
العلوم تلمذ نمودم لیکن از این دو بزرگوار اجازه مطالبه ننمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم بمن اجازه میدادند لیکن از ایشان
اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزای قمی و شیخ احمد احسائی بوده تالیفات او اشارات الاصول

در دو مجلد که عبارات آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت است و چون افهام ابناء زمان در فهمیدن عبارات کتب
فضلا نه قصور دارد لهذا آن کتاب مرغوب در نزد افهام طلاب نگردیده با اینکه خالی از بسیاری از دقایق افکار ابکار نیست روزی
پس از انطباع مجلد اول آن کتاب وزن چند جلد از جلد اول اشارات را بمحضر درس استاد آوردند که بعد از انجام درس بطلاب
بفروشند پس مرحوم آقا سید ابراهیم آمد و بر منبر بالا شد و نگاهی باطراف کرد و گفت این چه کتاب است معروض داشتند که اشارات
حاجی است استاد فرمود که من آنرا تا بحال ندیده ام یکجلد آنرا بمن دهید که ببینم پس یک مجلد بدست استاد دادند پس نیم صفحه را
مطالعه فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجهزار دینار است استاد فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد
و این کلام دو معنی دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه از علو شان قیمت ندارد بلکه باید هدیه داد و مراد استاد همان دوم بود
نه معنی اول لیکن چون این کلام ابهام داشت بعضی از طلاب بخندیدند ولیکن آن اخلاقیکه استاد داشت با آن ورع و تقوی
مقصودش تعظیم حاجی و معنی دوم بود و جناب حاجی از زهاد روزگار بود عابد بود با ورع لیکن سوء خلق طبیعی داشت و شب قدر را
ادراک کرد با عبادت زیرا که مدت یکسال شب تا صبح بعبادت ملک علام قیام نموده و معلوم است که شب قدر از شبهای سال
قطعاً بیرون نیست و هرگز مرافعه نکرد و من خود بر بالای منبر از او شنیدم که میگفت این مدت مرافعه نکردم و میخواستم رساله هم ننویسم
لیکن میرزای قمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوانهای نرم طاقت آتش جهنم ندارد پس ناچار
او رساله نوشتم و اگر از خارج از او فتوای میپرسیدند میگفت که نمیدانم برساله رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و
حضور قلب داشت و اگر فقیری از او چیزی میخواست شاهد میخواست و آن شهود را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که من
فقیرم و باز قسم دیگر میداد که این تنخواهی که بتو میدهم اسراف نکنی و باعتدال خرج کنی از آن پس خرج یکماه را باو میداد گویند که یکی
خدمت ایشان برای مهمی شهادت داد آنجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غسال میباشم پس شرایط غسل را از او سؤال کرد
آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان دفن چیزی در زیر گوشش میگوییم حاجی فرمود که آن چیست گفت میگوییم خوشا بسعادت تو
که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی کرباسی نرفتی و از قضایای اتفاقیه اینکه آقا سید رضی مازندرانی از حکما
و از تلامذه آخوند ملا علی نوری بود و یکی از اساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب است و از زبان آقا سید رضی بحاجی رسانیدند که
او گفته است که ملاها دین ندارند حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از عدول شنیده ام که تو گفته که ملاها دین ندارند و
یکی از ملاها منم و از اینجا معلوم می شود که دین تو ورای دین من است و دین من ورای دین تو و من مامورم که هر که را دین او ورای
دین من باشد بقتل بیاورم پس سید بالبدیهه عرض کرد که مرا جنون ادواری است و آن کلام را در حالت جنون گفته ام
و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود و او هم مطلع بر جنون من است و اهل خبره است و این ایام قرار شده که مرا معالجه
کند و آن طبیب از معاریف اطباء اصفهان بود حاجی او را خواست به همین مضمون شهادت داد پس حاجی از قتل او
در گذشت لیکن او را نفی بلد نمود پس سید مدت یکسال یا زیاده در نجف آباد که یکی از قرای اصفهان بود منزل کرد تا

اینکه حاجی محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که باصفهان بیاید و در وقتی از اثناء اوقات حاکم
اصفهان با حاجی کم اخلاصی کرد حاجی دعا کرد و باندک زمانی آن حاکم معزول و منکوب و مخذول گردید پس جناب حاجی رقعه بامام
نوشت و این بیت را در آن درج نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند - و از جمله تألیفات
آن جناب کتاب منهاج ست که در فقه است و سه مجلد است و بر فروع بی اندازه اشتمال دارد و جامع بین السطح والاستدلال
ست و من از آنجناب شنیدم که میفرمود در بالای منبر اینکه من سی سال کتاب اشارات را تألیف نمودم و در مجلس درس او هشتاد
نفر می‌نشستند و او در بالای کرسی می‌نشست و تدریس میکرد و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش بلهو و لعب و ساز و دف
اشتغال داشتند پس حاجی ملازمی از خود نزد او فرستاد که این عمل را ترک کن آن شقی در جواب گفت که بآقای خود بگو که غل
بخاریهٔ من بگذارد آن شخص همین مضمون را بآقای خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی بمسجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود
و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوندا من که صنعت نجاری نمیدانم که غل بخاریهٔ او گذارم تو از خزانهٔ غیب غل بخاریهٔ او
گذار فوراً سینهٔ آن شخص ورم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان بمالکان دوزخ سپرد - وقتی فتحعلیشاه بدیدن
حاجی آمد پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گذاشتند ناگاه پرستوک در میان آن فضله انداخت پادشاه گفت فضلهٔ
مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوائی ست مال دیوان ست و من از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه میبود و اهل اصفهان از آنحضرت قاضی میخواستند هر آئینه آقا سید محمد باقر را به
قضاوت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین نحو در اواخر حجیت اخبار ذکر نموده تکملة قد اجازنی جماعة
من الفضلاء المتبحرین والمشایخ المتورعین الذین یبخل الزمان بامثالهم مکاتبة فمنهم الفاضل العالم العامل الکامل الامام المحقق
المدقق القمقام المنزه عن الشین المبری من المین فخر المفاخر والمعالی میرزا ابو القاسم القمی فاجازنی ان اروی عنه کلما یصح له
اجازته ویحق علیه روایته من الزبر الدینیة والکتب الاسلامیة من الاحادیث والادعیة والکتب الفقهیة والکلامیة والعربیة
والاصولیة سیما الصحیفة السجادیة والکتب المشهورة من الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار وکذا ما تضمنته الوسائل والبحار والوافی
بطرقه فمنها ما عن شیخه واستاده بل استاد الکل خاتم المجتهدین وعلامة المتأخرین محیی شریعة سید المرسلین ذی الفضل الباهر والبحر
الزاخر مجدد المذاهب الاثنی عشر آقا محمد باقر البهبهانی عن والده مولانا محمد اکمل عن مولانا میرزا محمد الشیروانی والشیخ جعفر القاضی
والمولی محمد شفیع الاسترآبادی بل العلامة المجلسی وجمال الملة والدین الخوانساری عن مشایخهم المشهورین ومنها ما عن شیخه السید
حسین بن السید ابی القاسم عن شیخه محمد صادق بن العالم الربانی مولانا محمد بن عبد الفتاح التنکابنی الشهیر بسراب عن شیخه
استاد الحکماء المحققین محمد باقر بن المولی محمد مؤمن السبزواری عن شیخه الغنی عن التوصیف شیخ الاسلام والمسلمین بهاء الملة و
الدین عن مشایخه العظام وکذا عن المولی محمد صادق عن الفاضل المجلسی عن والده عن شیخنا البهائی ومنها ما عن شیخه الاعلم الا
فضل المحدث الفقیه المتبحر الشیخ محمد مهدی الفتونی النجفی عن شیخه ابی الحسن الشریف العاملی النجفی عن شیخه الاعظم العلامة

المجلسی و منها ما عن شیخه الاجل الاکرم الحائز لصنوف الفضائل آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجریبی وقد رایته ولا استنفع منه عن عدة
من مشایخه منهم الشیخ المدقق الحاج شیخ محمد بن الحاج محمد زمان الاصفهانی والشیخ الجلیل المیرزا ابراهیم القاضی ومنهم عن
السید السند الامیر محمد حسین بن الامیر محمد صالح الحسینی والشیخ الفقیه الحاج محمد طاهر بن مقصود علی اصفهانی والشیخ الفاضل
مولانا محمد قاسم بن محمد رضا الهزارجریبی عن العلامة المجلسی و منهم شیخنا الاعظم واستاذنا الاکرم الامام الهمام والبحر القمقام
البحر الاذخر الشیخ جعفر النجفی مسکنا ومدفنا فقد اجازنی ان اروی عنه عن شیخه واستاده الآقا محمد باقر المتقدم ذکره عن مشایخه
وعن شیخه ایضا واستاده وحید العصر فرید الدهر تاج الفخر ناموس الدهر حبر الماهر ذوی الفهم الباهر السید محمد مهدی الطباطبائی
وقد ادرکتهما وتلمذتهما ولا سیما ثانیهما صار برهة من الزمان والظاهر انهما ما کان لم یجیزانی ان استجزتهما ولکنی ما استجزتهما عن
مشایخه الآقا المتقدم ذکره والشیخ القزوینی والشیخ یوسف البحرانی عن من سبقهم من المشایخ الاعلام حتی تتصل السلسلة با
الصادقین من الاخبار المسطورة فی الکتب الاربعة وکذا ما تضمنته الوسائل والبحار ومنهم استادنا الاقدم وشیخنا الافخم العالم
الافخم العامل الفاضل الکامل المحقق المدقق الحسیب النسیب الادیب الاریب السید الاجل والبحر الاکمل ذو النفس
القدسیة والسجیة الملکیة الامیر السید علی روح الله روحه وکثر من عنده فتوحه فقد اجازنی ان اروی ما سمعته منه و
حققته من تالیفاته وتصنیفاته ورسائله وما اخذت منه شفاها بشرط مراعات الاحتیاط فی النقل والقول والعمل
وشیخه الآقا المتقدم ذکره ومنهم الفاضل الوحید الجامع بین المعقول والمنقول الزاهد الورع موضح الحقیقة والطریقة بل
مجمعهما فی الحقیقة الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی فقد اجازنی ان اروی عنه جمیع مقرراته ومسموعاته وما صح
له روایته بجمیع انحاء التحمل عن مشایخه الافاضل واساتیده الاماثل من سایر ما صنف فی العلوم الالهیة والاصولیة والفقهیة
والشرعیة والعربیة والحکمیة والعلوم الآلیة لسایر العلوم وغیرها من التفسیر والسیر والتواریخ بل ما هو منسوخ او معقول
من المعقول والمنقول فی الفروع والاصول وجمیع ما هو مسطور من منظوم ومنثور بالاسانید المتصلة الی مصنفیها ومؤلفیها
من الخاصة والعامة سیما الکتب الاربعة القدیمة والثلثة الجدیدة وما جری به قلمه وحرره کلمه من مقدمات رسایل وحواشی
واجوبة مسائل وخطب ودلائل وسائر ما وصل الیه من العلوم من باد ومکتوم بطریق متصلة بارباب ما الف فی سائر العلوم
منها ما رواه عن الفضلاء المتقدم ذکرهم وهم السید محمد مهدی والشیخ جعفر والامیر السید علی ومنهم الشیخ احمد بن عصفور البحرانی
والامیرزا محمد مهدی الشهرستانی والشیخ احمد بن الشیخ حسن بن علی بن خلف بن ابراهیم بن ضیف الدستانی البحرانی
والشیخ محمد بن شیخ حسین بن احمد بن عبد الجبار القطیفی عن مشایخهم فذکر الاول من تقدم وزاد له آخر فقال وعن شیخه
بالاجازة السید العالم العامل الامیر السید حسین عن ابیه السید ابراهیم القزوینی والثانی منه الآقا المتقدم ذکره
عن شیخه السید محمد مهدی الطباطبائی عن مشایخه [illegible] الذکر عن والده عن
مشایخه المتقدم ذکرهم عن الشیخ محمد تقی المجلسی عن البهائی عن والده عن الشهید الثانی واما الشیخ احمد فعن شیخه محیه

الشیخ یوسف بن احمد البحرانی والشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی وعن ابیه الشیخ احمد البحرانی بحق روایاتهم وطرقهم الی شیخهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی وعن شیخهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن بجمیع کتبهم ومقرراتهم واما الامیر محمد مهدی فقال له طرف منها ما رواه عن الشیخ یوسف واما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذکور وعن ابیه عن الشیخ عبد الله علی البلادی وعن شیخه الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی وعن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قراءة واجازة عن الشیخ حسین الماحوزی وعنه اجازة بغیر واسطة وبواسطة بجمیع کتبهم وحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان واما الشیخ محمد فعن ابیه عن الشیخ عبد علی السابق ذکره والشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی والشیخ ناصر بن محمد الجارودی بحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم ذکره عن الشیخ سلیمان السابق ذکرهما ومنهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجاز ان اروی له کلما جاز له روایة وکلما اجاز مشایخه واساتیده وهم جمة الا انی اقتصر من ذلک علی اعلاهم طریقاً واشهرهم فی مرتبة العلم والفضل تحقیقاً وتدقیقاً وجعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن شیخه الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی البحرانی والشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن ابیه الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطه ومنهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الشهیر بابن عصفور عن الشیخ علی عن ابیه الشیخ عبد الله اخی الشیخ سلیمان المذکور لابیه ومنهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذکور سابقاً عن عمیه الشیخ عبد علی والشیخ یوسف وقد سبق طرقها ومنهم السید محمد مهدی المذکور سابقاً بطرقه المتقدمه الا انه اقتصر من طریق الشیخ یوسف البحرانی باعلاه وهو ما رواه عن المولی محمد رفیع المجاور بالمشهد الرضوی حیاً ومیتاً عن شیخه العلامة المجلسی عن ابیه عن الشیخ البهائی عن ابیه عن الشهید الثالث ونحن قد اقتصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللؤلؤة وغیرها وان وفقنی الله تعالی اکتب اجازة مفصلة ان شاء الله سبحانه انتهت کلام الاشارات۔

حاجی ملا علی کنی

۱۷۵ حاجی ملا علی کنی عالم نحریر فقیه بی‌نظیر ومسلم فقهاء طهران واز معمرین علماء این زمان ودر امر معروف یگانهٔ دوران ودر ثروت برتر از ارباب دول واعیان رساله در درایه تالیف کرده ودر فقه نیز صاحب تالیف وادراً با مؤلف کتاب محبت والطاف زیاد است واز تلامذهٔ آقا سید ابراهیم وشیخ محمد حسن صاحب جواهر وساکن دار الخلافهٔ طهران است سلمه الله تعالی من الآفات والبلیة۔

آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبا واز قبیلهٔ مرحوم بحر العلوم ومحیی آداب ورسوم وافاقه‌شان بالنسبه بفرق ناس علی سبیل العموم وسلمان عصر وفرید دهر واز تلامذهٔ صاحب فصول واز صاحبان علم خفقه

اصول و سرآمد فحول و در امر بمعروف متصلب و مرافعات او در نهایت استحکام و دقت و ساکن طهران و او را با مؤلف کتاب
محبت بی اندازه بلکه با طلبه علما از افاضات او بهره مند و از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن۔

آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام افتخار اماثل و اشباه عالم اواه در اخلاق و نقاوت و تقاوت و زهادت
و عبادت و فقاهت اوحد اهل عصر ست و از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی ست و او را با مؤلف کتاب
صداقت و موادة است و چندی قبل یک انگشتری عقیق برایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگشتر را بدست کرده
در زمانی که دست بدعا بر میدارید مرا یاد آوری نمائید و عادت موروثه از اسلاف اشراف و آباء و اجدادش مرا یاد آوری
نمائید اینکه هر شب از نصف شب تا صبح در امکنه خالیه فارغه بدعا و مناجات و گریه و عبادت اشتغال دارد و بکاء از
خوف حضرت قهار مانندی برای او نیست و ساکن اصفهان ست سلمه الله تعالی عن خرازات النشاتین۔

حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مهدی اشرفی ساکن بارفروش عالم بی نظیر و فقیه بلا بدیل و از مشاهیر علماء ابرار و اتقیاء اخیار و او را
با من مودت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات ست و طریقه اش اینکه از نصف شب تا الصبح مشغول بعبادت و
تضرع و زاری و بیقراری و مناجات با حضرت باری و گریه از خوف حضرت قهاری و آنقدر بر سر و سینه میزند که چون صبح شود
مانند شخص ناقه در غایت نقاهت و بیخودی میشود که هر که او را به بیند پندارد که تازه از مرض برخاسته و از کراماتش یکی آن
چیزی ست که خود در سالی بخراسان میرفتم در خانه او که بعنوان بازدید رفته بودم حکایت کرد که زمانی حاکمی در بارفروش
که ظلم و تعدی بسیار میکرد پس من یک روزی بعد از نماز ظهر دست بدرگاه خداوند تعالی شانه بلند کردم و عرض کردم که بار الها
اگر من در شریعت تو خدمتی کرده ام و مرا در نزد تو احترامی ست پس من این حاکم را عزل کردم تو هم او را عزل کن پس چند روزی
گذشت که خبر عزل حاکم رسید و او معزول شد۔ کرامت دیگر اینکه در سفر خراسان در بارفروش حاجی اشرفی بدیدن مؤلف
کتاب آمد بعد از طی مراسم متعارفه از من سؤال کرد که شما قبل از این بزیارت خراسان و با بارفروش آمده اید گفتم نه و این دفعه
دفعه اولی ست گفت از این سؤال مرا مقصودی بود و آن این ست که من بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم و در نجف
اشرف شخص همدانی بود که معروف بآن بود که از ارباب باطن ست پس من با او در مقام موادّه و مراوده بر آمدم تا اینکه با
یکدیگر بسفر سامراء مشرف شدیم و باهم هم کجاوه شدیم و در بین راه باهم صحبت میداشتیم وقتی از او سؤال کردم که رجال
الغیب که معتبر باوتاد و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نه گفت بلی وجود دارند گفتم که ایشان را میتوان دید یا نه گفت بلی گاهی
مرئی میشوند گفتم هیچ میدانی که من در این مدت یکی از ایشان را دیده ام یا نه گفت بلی یکدفعه دیدی گفتم در چه مکان و چه
زمان بود گفت وقتی در بارفروش در خانه ات نشسته بودی ناگاه در خانه کوبیده شد و تو خود بیرون رفتی و دیدی کسی باین

باین شکل را دیدی پس آن اسبی داشت و پیاده شده بود باین قامت و صورت و محاسن پس از تسلیم و طی
تعارفات رسمیه آن شخص از تو سوال نمود که مشرب تو در عمل باخبار رضا دهٔ از ائمه اطهار بچه نهج است تو در جواب طریقه
خاصی داشتی اجمالاً برای آن مرد بیان کردی پس آن شخص گفت که این طریقه بد نیست پس بر اسب خود سوار شد و رفت
و او یکی از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از تقریر آن مرتاض این حکایت مرا بخاطر آمد از شمایل و شکل آن شخص و زمان
و مکان و کیفیت سؤال و جواب پس حاجی بمؤلف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم اکنون که دیدم شمایل
و صورت و قامت و محاسن شما بعینه مانند آن شخص بود و لهذا سؤال کردم که شما سابقاً باین بلد آمدید یا نه خواستم که
رفع شبهه ام شده باشد الحاصل حاجی اشرفی از تلامذهٔ سعید العلماء و چندان درس نخوانده بلکه از کثرت زهد و عبادت
و تضرع باین مرتبه رسید

شیخ زین العابدین

یط شیخ زین العابدین ساکن بازفروش اکنون ساکن کربلاء و از مسلمین علماء و از تلامذهٔ استاد آقا سید ابراهیم و با نهایت زهد
و تقوی و با این فقیر مولف کتاب نهایت محبت و مصادقت و رفاقت دارد —

آقا سید حسین ترک

ل آقا سید حسین ترک از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی ست و از صاحبان علم اصول و مشاهیر بلاد اسلام و مقتدای انام است
و با مؤلف کتاب نهایت موانست و رفاقت دارد —

آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

کا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سرآمد فحول شد در تبحر از مهرهٔ زمان بود در زهد سلمان دوران دار کسی هدایا قبول نمیکرد
و در حذاقت او در اصول همین قدر کافی که مؤسس ثانی فاضل مشید آخوند مبانی شریف العلماء او را مسلم داشت و علی الدوام
در مقام مدح و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گذشت که شاهزاده ضیاء السلطنه طالب مناکحت و مزاوجت
او گردید آنجناب قبول نفرمود و تلمذ او در خدمت پدرش آقا سید علی صاحب ریاض شد و در زمان والدش با مر والدش تدریس
اشتغال داشته و تلامذهٔ والدش بمجلس درس او حاضر میشدند و تقریباً مقدار دویست نفر از محصلین می نشستند و در استدلال
و نقض و ابرام و جدال مسلط و مسلم کل و مجتهد صرف بود و بصیر و کامل و کتمان جزیره در حق او میرفت و مشغول بمحاکمه و فتوی
نشد با اینکه برای او قبول عامه بود و تنخواهیکه از هند برای قاطنین و ساکنین کربلا میفرستادند هر چند سعی نمودند که بدستیاری
و اهتمام او این عمل انجام گردد قبول نکرد و تصرف در عمل منیکرد و در امر معروف شدید التعصب بود و بشهادت شریف
العلماء و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احسائی نمود و در آخر
حال برای اینکه بهیه و بشرایط ذمه عمل نمودند از عتبات بسمت اصفهان آمد مرحوم حجت الاسلام نهایت اعزاز و احترام
آن بزرگوار را مرعی داشته پس از حجت الاسلام خواهش آنداشت که باتفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول ننمود بلکه او را از این حرکت منع نمود آنجناب را خوش نیامد لشد و در شب از اصفهان بی اطلاع مردمان حرکت بسوی طهران کرد بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان بستند محمد شاه حکم بر خلاف کرده پس پادشاه بدیدن جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که من مریض میباشم پس از طهران بنجو طرح و قهر بشاهزاده عبد العظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد سلطان بعیادت او رفت باز بیرون نیامد و متغدر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذهٔ شریف العلماء و از زهاد عصر بود بتغسیل و تجهیز او پرداخت و فقیر مولف کتاب چندی در دار الخلافه بدرس اخوند ملا جعفر حاضر میشدم بسیار زاهد و بسیار فقیر و منزوی بود و چون مادامی که آقا سید مهدی در طهران بود علماء بلد هر شب وقت غذا بمجلس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذا می آوردند قطع نظر از تدارک اعیان و تجار و اهل بلد و از آن قبیل از غذا اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میساختند مرحوم آقا سید مهدی در خوان اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذای احدی را نه میخورد و از کرامت اخوند ملا جعفر اینکه در حالت احتضار که بعضی از علماء نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستر بیماری برپا خاست و بجانبی سلام و تعظیم کرد باز افتاد و از او وجه آن قیام و اکرام سؤال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه و سهل الله مخرجه حاضر شدند پس بلا فاصله بجوار رحمت حق تعالی شانه شتافت -

آقا سید محمد بن آقا سید علی

کب آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سند و مستند و عالم ممجد و فقیه امجد اعلم و اورع آن اوان و ریاست عامه فرقهٔ امامیه بعد از والد بزرگوار بدو انتها یافت و چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت اهالی آن شهر جمیع آب حوض را در طرفة العین برای تبرک و تیمن و استشفاء بردند بنحویکه یکسر آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر را دو برادر ایشان دختر مرحوم محمد باقر استاد خال آقا سید علی بود و در نزد والدش آقا سید علی تلمذ نموده و برخی هم در خدمت بحر العلوم تلمذ داشت و دختر بحر العلوم را بزوجیت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در عتبات قبول عامه داشت نواده و پسرزاده آقا سید محمد است گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شد فاضل قمی صاحب قوانین بسیار معمر شده بود شبی آقا سید محمد و علماء دیگر را ضیافت کرد و با ایشان صحبت علمی داشت از آن پس گفت که غرض از احضار شما در این شب مکالمه آن است که سن شیخوخت قوای مرا تحلیل برده ندانستم که ملکهٔ اجتهاد و جواز افتاء در من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکهٔ استنباط در من باقی است یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکه مستنبطه این است که بالفعل شما دارید پس من و امثال مرا ملکه مستنبطه نیست و باعث ترقی مرحوم حجت الاسلام میرزای قمی و آقا سید محمد شدند و از آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است یا نه آنجناب میفرمود که شان او اجل از آن است که من او را تصدیق نمایم بلکه از او سؤال کنید که سید مجتهد است

یافته و در میان مرحوم والد مؤلف کتاب و آقا سید محمد مخالطه و مراوده و مصادقه بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات
خدمت سید میرسید و بعضی از فقرا می آمدند و از او مطالبه وجوه بر مینمودند و آنجناب دقت و احتیاط می فرمودند و من
بحسب قوت بر او فایق بودم و دستهای او را بیک دست نگه میداشتم و از جیب او تنخواه بیرون می آوردم و بفقرا میدادم از جمله
کتابی در اصفهان بکفم آمد که میفروختند و در پشت آن وقف نوشته بود از آقا سید محمد سوال کردم جواب دادند که جایز است
که آنرا بخری و نوشته را اعتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منهج الصادقین است که مجلد آخر آن کتاب است و در
پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تالیفات بسیار است
جامع العبائر که در هر مبحث آن مبحث را از اکثر کتب فقهیه بعین عبارت نقل کرده برای اینکه کسی در سفر باشد آن کتاب
اسباب کار باشد و سهل المؤنه باشد و محتاج بکتب دیگر نباشد و یک مجلد آن که مبحث غسل جنابت است در نزد من است
و مبحث غسل زیاده از هفتاد کتاب را در آن نوشته است و کتاب مفاتیح الاصول در علم اصول که قریب بچهل هزار بیت
است یا بیشتر است و جامع ادله و اقوال است و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب مستحسنی است و قریب به دویست
هزار بیت یا بیشتر است و جامع ادله و اقوال است و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بر ذکر
فتاوی و خلاف است و کتاب اغلاط مشهوره را که در السنه شهرت دارد نوشته از آنجمله نوشته است که گیسوان داشتن
حسنین که شهرت دارد غلط است زیرا که حسنین علیهم السلام
گیسوان نداشتند و گیسوان مکروه است و امام مبری از فعل مکروه و مداومت بران مکروه است چه در حالت صغر یا کبر
با اینکه قنازع محل اتفاق است که کراهت دارد و قنازع آن است که موضعی از سر موی‌اش را نتراشند و بر گذارند چنانکه
در حدیث است که طفلی را بخدمت پیغمبر آوردند که برای او دعا کند و آن طفل گیسوان با قنازع داشت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم دعا نکرد و فرمود تا آنرا نتراشند دعا نمیکنم و بالجمله ادله بسیار بر آن اقامه نموده و از جمله اغلاط مشهوره
آنکه معروف است که فخر المحققین پسر علامه حلی پدر بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دید و از او سوال نمود که با تو بعد
از رحلت چه معامله نموده اند علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیارة الحسین لاهلکتنی الفتاوی الفین اسم یکی از
تالیفات علامه است در اثبات خلافت امیرالمؤمنین بلافصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل است بر این مطلب
اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بکربلا میرفت و امام حسین ع را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات
کتاب الفین و زیارت امام حسین را نمی داشتم هر آینه فتاوای من مرا هلاک میساخت مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این
حکایت کذب و مجعول است زیرا که بحکم عقل قاطع در این ازمنه که زمان انسداد است باید استنباط احکام را غالبا بظن
کرده باشیم و علاجی ورای آن نداریم و معلوم است که ظن گاهی خطا و گاهی صواب است پس فتاوای علامه چرا او را
هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از آنجمله میگویند که امام حسین ع در کربلا در روز عاشورا مشغول بجهاد بود که

ناگاه هاتفی آواز داد که ای حسین اگر با این قوت و شوکت جنگ کنی پس کسی را نخواهی بر گزار کرد و بملاقات ما نخواهی رسید پس آنجناب شمشیر در غلاف کرد و از بالای اسب بر زمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت بقوهٔ بشریه جنگ میکرد و نظر بمضمون وجاهد الکفار که نص آیه است مأمور بود که تا مقدور و میسور است جنگ کند ـ مؤلف گوید که این فقیر در مجلد چهارم از کتاب مشکلات العلوم مبحثی برای اغلاط مشهوره قرار داده و اما در باب جنگ امام در روز عاشورا البته بقوهٔ بشریه بوده نه بامامت والا بمحض تعلق ارادهٔ آنجناب بر موت کفار ارواح آن اشرار بی اختیار از آن قوالب بدار البوار فرار مینمودند اگر گوئی که چگونه متصور است که آن همه کشتار در آن کارزار از آن بزرگوار بقوهٔ بشریت باشد با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه بر خاک هلاک انداخت هزار و نه صد و پنجاه نفر را بمبارزت بر زمین انداخت و پانصد نفر را بیک حمله از آب فرات تا بخیمگاه بدرک فرستاد با اینکه از شدت عطش و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بود و اینگونه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشر است جواب گوئیم که شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و نطفهٔ انبیا و اوصیاء و بنیه و صفات ایشان از هر جهت از سائر ناس ممتاز است و این استبعاد در بنیهٔ سائر مردمان است نه بالنسبه بامام چه همان قوة البشریهٔ امام بالاتر از قوهٔ باقی ناس است در هر صفت کمال پس از شجاعت آن بنیه و آن نطفه و ترکیب عنصری آن جثه استبعاد اینگونه امور نمیرود اگر گوئی که آنچه ذکر گردید تهور است نه شجاعت جواب گوئیم که بالنسبه بسائر مردم چنین است نه بالنسبه بامام و تفصیل این مطلب را بر وجه اتم در اکالیل کتاب دلایل المصائب ببسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات چون آنجناب بی نهایت متتبع بود لهذا تالیفات مشحون باقوال و عبائر فقها است اگرچه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمد شفیع بروجردی نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود اینکه مؤلفات من قریب به هفتصد هزار بیت است یا بیشتر مؤلف کتاب گوید که مولفات این فقیر زیاده از این مقادیر است بلکه زیادتر از دو کرور است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی که از تلامذهٔ آقا سید محمد بوده میفرمود که در میان متاخری متاخرین کسی از استادم آقا سید محمد زیادتر تالیف نکرده و او در مدت شبانه روز شش تالیف داشته و از قراری که میگویند والدهٔ مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باقر بهبهانی است عالمه بود بلکه فقیهه بود و میگویند اینکه مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیض ریاض برای او صعوبت و عجزی پیدا شد که والدهٔ آقا سید محمد او را اعانت در تالیف آن مبحث از ریاض نموده و استبعادی ندارد چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بودند و قدرت بر استنباط داشتند و شهید زنان را امر میکرد که بایشان اقتدا نمایند و مجازه نیز بودند چنانکه مادر ابن ادریس و مادر سید رضی الدین بن طاوس دختران شیخ مسعود بن ورام بن ابی فراس مالکی اشتری بودند و مجازه بودند و نوادگان دختری شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خدا مذکور شوند و در میان عامه زنان بسیار مجازه میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها را نوشته است و چون جماعت

در احوال آقا سید محمد باقر

فسقه فجره غادره باغیه هالکه ضاله مضله طایفهٔ وهابیه خذلهم الله تعالی بکربلا ریختند و در آنجا قتل و غارت بی اندازه نمودند
و صندوق مبارک را شکستند و بر سر قبر مطهره ریختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند و دیدند که آنحضرت جان عالم فدای جان پاک او
با بدن پاره پاره بر سر بوریائی نهاده بناگاه هوا بهم خورده و باد شدید وزیدن گرفت پس وهابیه گریختند پس خدام آن مرقد مطهر
قطعات صندوق را که صندل سفید بود بشکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آوردند از آنجمله چند عدد از آن بدست
والد افتاده که چند دانه را من دارم امید که آنرا در میان کفنم گذارند که بدان سبب نجات از درکات یابم چه آن صندوق مطهر را
انبیا علی نبینا و علیهم السلام مسح کردند و آنرا تقبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سودند مجملاً
بعد از انجام کار وهابیه مرحوم آقا سید محمد باصفهان آمد و مدت سیزده سال در آن بلد ماند و تدریس [illegible] بود و
بسیار خوش بیان و مطالب معتبر را بنحوی تقریر میفرمود که مبتدی و منتهی همه میفهمیدند و علما آنجا بمجلس [illegible] او
حاضر میشدند از آنجمله اخوند ملا محمد علی نوری که در حکمت مشاء آگاه بود و کتب حکمت مشاء را درس [illegible] هم
بدرس آقا سید محمد می آمد و بامر او کتابی در اصول مسمی بمنخبه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجدم در نزد من است
ولیکن در آنجا اصلاً تصرف نکرده و اخوند ملا محمد علی بر کتاب شوارق بر هامش آن کتاب حواشی نافعه نوشته و بر شرح
لمعه و مطول نیز حواشی مفیده بر هامش آنها نوشته و هر ده سالی یکدوره شرح لمعه درس میگفت و حواشی او فاضلانه
است و خالی از فقاهت ندارد و والد ماجدم شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده گویند که بسیار کم حافظه بود اگر عبارتی
از هر کتاب بدست او میدادند بسیار مطالعه میکرد ولیکن پس از مطالعه با نهایت تحقیق آنرا بیان مینمود و مرحوم
آقا سید محمد پس از فوت والدش بکربلا رفته و ریاست عامه مسلمین در بلاد اسلام باو منتهی شد و سلطان عصر
مرحوم فتحعلیشاه را باو اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بود و بامر او سلطان جمع عساکر نمود و
مهیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافته مانند دربند و قبه
و گنجه و شیروان و غیر آنها از ولایات اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمد عرضه داشتند که کفار بر بلاد
ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت
ایشانرا تعلیم گیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجهاد امر فرمودند
و خود بنفسه با جمع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب روسیه
شدند و آنجناب بقزوین معاودت فرمودند این مرحله ثانیه فتح لسان منافقین و رجوع ضعفه مسلمین از اعتقاد
بجناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آنجناب از حزن واندوه چنانکه سجیهٔ آبا و اجداد آنجناب بود مریض
شد و در همان سفر وفات یافت جسد مطهر او را بکربلا نقل و در آنجا در قبه معروفه مدفون گردید رضی الله و حشره مع
آبائه المعصومین و از والدش بحر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله فتاوای آنجناب اینکه در مفاوز و بیابان حج

هرچه بیابد و پیدا کند مال واحد است اگرچه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد را قلیان نقره بود و در یکی از
منازل فراموش کردند پس از پشت سر کسی آن قلیان را دید و شناخت که مال آقا میباشد آنرا گرفت و در اثنا طریق
یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست ـ

حاجی ملا احمد نراقی ره

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی نراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطهٔ ایران و معاریف و مشاهیر علمای بلاد اسلامیان
و در تحقیق گوی سبق ربای میدان همگنان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان ذکاوت او ضرب المثل دوران و حدت
و فطانت او مسلم ابنای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذهٔ والدش او را بجای
او نشانیدند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالم را درس میگفت پس بعتبات رفته در
نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سائر تلامذهٔ آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شفیع بروجردی از او حکایت کرده که من
با والدم اخوند ملا مهدی به مجلس درس آقا باقر حاضر شدیم و اصلش از نراق و مسکنش در کاشان و کتب مؤلفهٔ او
بسیار است کتاب مناهج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تنقیح و کتاب شرح تجرید الاصولش که
در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب
از پدرش میباشد و بخواهش سلطان عصر حاجی مزبور آنرا فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کامل است
و کتاب سیف الامه در رد شهادت پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و بایران آورده و پادری بلباس
مبدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شدند
در میان اجوبه سه جواب نهایت باصواب و با دقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رضای همدانی که مسمی بمفتاح النبوه است
و در آن میان عقل و کتب انبیاء سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی به حجت الاسلام است
و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیت خاتم الانبیاء کرده و مدت شش ماه درس را تعطیل کرده
و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و مسجع و مقفی و منشیانه نوشته است و بلا
تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قران ست در لغت عرب العیاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد
نراقی که مسمی بسیف الامه است و حاجی ده نفر از علماء یهود را در نزد خواست و از کتابخانه ملا موشهٔ یهودی
کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی با یهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات
کتب انبیاء سلف را بتفصیل نوشته و در قمع ادیان باطله هرسه کتاب بی نظیر باشند و کتاب عواید الایام در قواعد
کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن برهوامش آن کتاب حواشی بسیارست و دقایق بسیارست و کتاب مثنوی مسمی بطاقدیس
است و بجنگ مثنوی ملای روم رفته و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از فقه را

باستدلال نوشته و خوب هم نوشته و دقایق و تحقیقات بسیار فرموده و اصولی صرف بوده ولیکن نهایت خلاف
مشهورست بین الاصحاب را غالباً تقویت نموده مانند اینکه عصیر عنبی را قبل از غلیان و بعد از غلیان پاک میداند
و وقت مغرب را میان اشتهاره فرض ذهاب حمره مشرقیه میداند چنانکه مذهب ابوحنیفه است گویند که در زمانی
حاجی مزبور حاکم ظالمی را از کاشان بیرون کرد و مکرر این قضیه اتفاق افتاد و سلطان حاجی را از کاشان احضار
نموده در مجلس با او تغیر نمود که شما در اوضاع سلطنت اخلال مینمائید و حاکم را اخراج مینمائید چون سلطان در شدت
تغیر بود که حاجی ملا احمد آستین دستها را بالا برد و هر دو دست ها را با آسمان بلند کرد و چشمها را پر از اشک کرد و عرض کرد
بار خدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردم قرار داد من رفع ستم نمودم و این ظالم بر من متغیرست چون خواست
که نفرین کند فتحعلیشاه بی اختیار از جای برخاست و دستهای حاجی را گرفت و بزیر آورد و در مقام معذرت او برآمد
و او را از خود راضی ساخت و بخواهش او حاکمی را بکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزندی بود که علاقه باو
داشته و او مریض شد بنحویکه حاجی از او مایوس گردید و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه کاشان
براه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده و بحاجی سلام کرد و عرض کرد چرا پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مریض ست
و از او مایوس گشته ام درویش گفت اینکه سهل مطلبیست پس عصای تیزه دار خود را بر زمین زد و سوره حمد را بدون
قرائت و شرایط خوانده و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پسر تو شفا یافت حاجی تعجب کرده و احتمال صدق
داده و بخانه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد و در عقب درویش
کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند درویش را نیافتند پس از هفت هشت ماه حاجی روزی در میان
کوچه همان درویش را دیده بدو گفت که ای درویش تو مردی در طریقت قدم زده و صاحب نفس میباشی ولیکن
آن روز سوره حمد را خوب تلاوت ننمودی و قرائت تو صحیح نبود البته در تعلیم و تعلم احکام شرعیه ساعی باش درویش
گفت اکنون حمد ما ترا پسند نیامد آنرا واپس میخوانیم پس عصا بزمین نصب کرد و دوباره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد
و گفت برو حاجی چون بخانه آمد دید که همان پسرش مریض شد و بهمان مرض وفات یافت و حاجی ملا احمد را
فرزندی بود حاجی ملا محمد که او هم از فقهاء بود در زمانی شاه جم جاه ملایک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی
ملا محمد از کاشان بدرگاه سلطان بعرض عریضه در آن عرصه متعرض و استفسار و استخبار از احوال و کلال و ملال
مزاج سطوت امتزاج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل اللهی در جواب آن کتاب بالاظهار زوال عارضه مرض و سلامت
مزاج بهاج فرمود کرة ثانیه حاجی ملا محمد در جواب عریضه داشت که حال سلطان قرین صحت ست و صحت اعظم
نعماء ست پس شما نظر بفحوای خجسته انمای آیه وافی هدایه و اما بنعمة ربک فحدث تحدیث و اعلام با علاء
افشاء این نعمت بممالک اسلامیان فرموده باشید سلطان محمد شاه را در جواب نوشت که این آیه معارض ست بکلیه

مشتهور السنه و افواه اشترزهبک و زهابک و مذهبک رفع این تناقض و تعارض بچه نحو خواهد بود حاجی ملا محمد مرة ثالثه معروض داشت که آیهٔ شریفه برای اینکه نعمت مفرد مضاف است افادهٔ عموم میکند و خبر صدق اثر استرزهبک خاص و چون عام و خواص با هم متعارض شوند بنای عام بر خاص باید گذاشت که مراد از نعمت غیر زهاب و ذهب و مذهب است چون بنظر آگاه محمد شاه این جواب رسید نهایت او را خوش آیند و پسند آمد برای حاجی ملا محمد جایزه از عبا و عصا برسم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود و مسموع شد در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکاشان آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده و نمیشناخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و بازدید غائله هائله روی داده که میان حاجی و حاکم نقاری شده بود و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیه متهم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر و عصائی بر دست بجانب محکمه حاکم و در آن محضر حاضر شد و آن ساعتی بود که حاکم با حریفی مشغول نرد بازی و شطرنج و قمار بود و کسی از اهالی کاشان در آن محضر ضلالت بنیان حضور نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عمایم در چنین مجلسی نهایت مشمئز گردید و حاجی در دم نشست و در وفی الجمله تحسینی از حاکم با و شد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریف او شد که هر یک ادعاء غلبه بر آن دیگر مینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و محاکمه میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند گردید و گفت که آخوند معلوم است که شما خشک نیستید و در این علم مربوط میباشید و بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت ناگاه یکی از اهالی کاشان از در درآمد دید که در صف نعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است بایماء و اشاره و نحوی حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد میباشند حاکم بی نهایت شرمسار از کردار و کار خویش گشته فوراً از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیده و دست او را گرفته و در صدر مجلس نشانید و طلب معذرت نمود و همان حرکت سبب التیام و رفع نقار فیما بین ایشان شد محقق نماناد که معروف است جناب حاجی ملا احمد استاد کم دیده است و درس کم خوانده و بلطافت ذهن و تکملات خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است والله العالم و فی ذوق فقاهت آنجناب و دراز ذواق جماهیر مشاهیر حذقه مهره است چه غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآمده و این خلاف مسلک احتیاط است بلکه متابعت مشهور و تبعیت افهام فقهاء در مدارک احکام مستحسن بلکه در اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین نیز امر بمتابعت مشهور فرموده اند ـ

آخوند ملا محمد مهدی نراقی

کل آخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق و در علماء عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایق و صعاب احکام و مغالق مسائل را راتق و فاتق و در علوم عدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه صاحب تحقیق رایق و در نزد آخوند ملا اسمعیل خاجوئی که محله از محلات اصفهان است سی سال درس خوانده و در نزد سایر

سایر علما در معقول و منقول تلمذ نموده و در خدمت مؤسس بهبهانی آقا محمد باقر عفی الله عنه نیز تلمذ نموده و برای او
ید طولی بود و در ریاضی از حساب و هندسه و هیئت و علوم ادبیه و معانی و بیان و تفسیر و در بدو تحصیل در نهایت
فقر و فاقه بود بنحویکه قدرت بر روشن کردن چراغی نداشت و بچراغ بیت الخلاء استضائه و مطالعه مینمود و اگر کسی به بیت
الخلاء وارد میشد آخوند ملا مهدی تنحنح مینمود که من بتقضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شرمسار نشود و
هرچه مراسلجات از وطن مالوف با و مینوشتند باز نمیکرد و نگاه نمیکرد برای اینکه مبادا در حواس او اختلالی پیدا شود
و آنمراسله را در زیر فراش میگذاشت و پدرش از عاملین حکام و منصبش پست ترین مناصب دیوانی بود که پاکار نراق
بود پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را باو نوشتند که والدت مقتول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت دیرینه
اش آن مراسلجات را نمیخواند پس مردم بعد از یاس از او بسوی استادش آخوند ملا اسمعیل نوشتند که والد ملا مهدی
وفات یافت و آمدنش ضرور و شما او را روانه بلد فرموده باشید پس آخوند ملا مهدی وقت درس نزد استادش
آخوند ملا اسمعیل خاجوئی رفت دید که استادش متفکر و مهموم و محزون نشسته است و اظهار حزن مینماید پس آخوند
ملا مهدی از استادش مطالبه تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکماً به نراق رفته باشی زیراکه والد تو مریض و یا
مجروح ست آخوند ملا مهدی گفت که خدا او را محافظت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح
کرد که والد تو وفات یافت و کشته شد آخوند ملا مهدی خواهش درس نمود و آخر الامر استادش او را امر بمسافرت
بسوی وطن نمود پس بنراق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و شدید الشوق بتحصیل علوم عقلیه
و نقلیه بود و بعد از فراغ از تحصیل بکاشان سکنی نمود و کاشان از علما خالی بود و ببرکت وجود مبارک آنجناب مملو
از علماء و فضلاء شد و مرجع و محل و محط رحال رجال اکامل افاضل شد و علما بسیار از تلامذه او بظهور رسیدند و آنجناب
را تالیفات جیده است در معقول و منقول مانند رساله فارسیه در اصول دین که باستدلال تمام نوشته و کتاب لوامع
در فقه و کتاب انیس در فقه و کتاب معتمد در فقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب محرق القلوب
در مصائب اهل بیت سلام الله و صلوته اجمعین و آنکتاب حاوی خطب بلیغه و قصاید فصیحه عربیه در مراثی ست لیکن
بسیاری از اخبار آن کتاب را اعتمادی نیست و از اخبار ضعاف بلکه مظنون الکذب و یا مقطوع الکذب ست و این فقیر
را حواشی بر هامش آن کتاب ست مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن علیه السلام را باین نحو مسموم
کردند که سم در آب داخل کردند و آن جناب نوشید و شهید شد و این غلط مشهور ست زیراکه اخبار از آن خالی ست و آنچه
مشهور در اخبار ست اینکه سم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیه الصلوة والسلام نوشید و در خبری هم آمده است
که سم را در طعام ریختند و آنجناب میل فرمود و انصاف اینکه حیف ست که چنین فاضلی اینگونه خبرها در کتاب
خود نویسد و کتاب آخوند ملا آقای دربندی در بعضی از مقامات مثل محرق القلوب ست و سبب و امکان آن نشود

که اینها از قبیل تسامح در ادله سنن است زیرا که تسامح در دلیل مستحب است مانند اینکه خبری بیاید که گریه کردن بر امام حسین
ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن خبر تسامح رواست نه در اخبار و حکایات و وقایعیکه در کرب و بلا روی داده
اگر گوئی که نقل اخبار ضعاف چیزی است که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابر نقل میدارند جواب گوئیم که سیره ثابت
که مستمره و کاشفه از رضای معصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان معصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع است و سیره بالفعل را اثری
نیست علاوه معصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و تعیین کرده اند که یک قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف است که
قمیین عمل بضعاف و مراسیل از اخبار نمی نموده اند و هر که روایت مرسل یا ضعیف مینمود او را از قم بیرون مینمودند و لذا اعتماد
قمیین از علایم توثیق است و ترضی صدوق علیه الرحمه نیز از ادات توثیق است و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین روایت
او را حسن میشمردند ما روایات او را صحیح میشمریم بجهت اعتماد قمیین بر او و اعتماد پسرش علی بر او که آن علی شیخ و استاد
کلینی است و اینکه او از مشایخ اجازه است ـ

آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

کرم آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزار جریبی که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشاهیر فقها بود و حاجی
در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر مزبور را از مشایخ اجازه شمرده و نوشته است که من او را ملاقات کردم لیکن عجمانی بود
که شیخوخت او را فرو گرفته و قابل آن نبود که کسی از او انتفاعی ببرد و فرزندش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقهای
آن بلدان و از تلامذه عالم اوحد شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در حباله او بوده و فقاهت او بسیار با دقت و متانت
و در تفریع فروع او را ید طولی بوده و تعلیقه بر شرح لمعه نوشته است سه مجلد آن در تصرف من است که از اول جلد اول شرح
لمعه است تا آخر جلد اول و بر مجلد ثانی هم چیزی نوشته و در فقاهت و تسلط او در فقه محل ریب نبوده و دنیا را با و اقبالی
نبود و زمانیکه شیخ جعفر نجفی وارد اصفهان شد روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدیدن مرحوم حاجی
سید محمد باقر رفت و شیخ بسید عتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکنید و سبب
اشتهار او نمیشوید و تقصیر از شماها است سید و حاجی در مقام معذرت برآمدند و لیکن حاجی سید محمد باقر قلباً با او
مربوط نبود بلکه او را مجتهد نمیدانست پس و زوجه او که دختر شیخ بود وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر نواب را
در حباله خویش آورد و میرزا محمد نواب از اهل لاهیجان و در حکمت ید طولی داشته و در نجوم نیز ماهر و در تفسیر
[illegible] و در زائچه طالع جعفر خان زند دیده که در فلان وقت کریم خان وفات میکند و جعفر خان سلطان میشود
پس با و اخبار کرد و از آن پس قضیه بر طبق واقع گردیده و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود پس از وی میرزا باصفهان
توطن نمود و باعث اشتهار آخوند ملا علی نوری میرزای مزبور در زمان جعفر خان شد که مستمری و دهاتی از جانب سلطان
بتوسط او بملا علی برگزار شد مجملاً میرزا محمد باقر در اصفهان در معقول تدریس میکرد و معظم و محترم بود و در مجالس آخوند

ملا علی نوری اورا برخود مقدم میداشت و زیاد احترامش مینمود و بخواهش فتحعلیشاه میرزای مزبور تفسیری نوشت و مبتلا بسلسل بول بود مجملاً آقا محمد علی گویا سوء خلق طبیعی او بود بعد از تزویج بدختر میرزای مزبور بنا بخواهش حاکم قمشه با عیال بدانجا رفت و با آنجا هم ساز کاری نکرده پس باز باصفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر بر آقا محمد علی تغیر و ایراد کرد که مگر در حدیث شریف ندیدی که فرمودند دارهم ما دمت فی دارهم یعنی با اهل دنیا مدارا کن مادامیکه در خانهٔ ایشان یعنی در دنیا قرار داری و آقا محمد علی فقاهتش از تعلیقه بر شرح لمعه واضح و آشکار است و بسیار عابد و زاهد و متورع بوده و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بحسب مصالح کامله کامنه تشریف اشتهار در آن اعصار بر قامت با استقامت حاجی سید محمد باقر رسا بوده و الا فضلا در آن عصر در اصفهان و سایر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد شفیع جیلانی که فاضل و از شاگردان بحر العلوم و شرحی بر معالم نوشته اما شهرتی نداشت و سید را با او میلی نبود و حاجی شیخ محمد شفیع همیشه در مقام تشنیع حجة الاسلام بود مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشهٔ انگور از بازار گرفت و پس از کیفیه بتیر بمنزل او رفتم همان یک خوشه انگور در آنجا بود و هیچ از آن نخورده بود گفتم چرا از آن انگور اکل نمینمائی جواب داد که خواستم خلاف نفس کنم اکنون صاحب الاف از اموال دنیوی است و یوماً فیوماً در تزاید است و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی ملا محمد جعفر آباده که عالم و جامع و متورع و از تلامذهٔ آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجة الاسلام بوده و بسیار شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قانونچه در طب و مختصر و تلخیص در فصاحت و تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدر الدین اصفهانی که از بلاد جبل عامل و از تلامذه شیخ جعفر و دخترش زوجهٔ سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سرآمد ابناء زمان و رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته که در نزد من است و از آنجمله آخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن اصفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجیت قرائت سبعه مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشتم و با مؤلف محبت بسیار داشت و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع بروجردی که از تلامذهٔ شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علما داشته و کتاب قواعد شریفیه در اصول تالیف اوست و روضة البهیه که اجازه است که برای پسرش نوشته و اجمالاً ذکری از مشایخ اجازه نموده.

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی ساکن اصفهان ملقب بحجة الاسلام وحید ایام مقتدای انام و در علم عربیت و هیئت و فقه و رجال و سایر علوم ماهر و از مهرهٔ اعلام و حذقهٔ علماء کرام عالم عامل و بارع فاضل و عیلم باذل فاضل است و اکامل افاضل و در زهد و ورع و تقوی او را ثانی نبوده اما علم آن جناب پس در فنون تحریر و تدبیر خارج و جمیع مراقی و مراتب علم را عارج و در تفسیر اوحد زمان و در استدلال نهایت دقیق

و با کمال تحقیق حافظه او ضرب المثل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الانوار که شرح بر صلوة شرایع
ست مشتمل بر هفت مجلد و صلوة را اتمام نکرده و هر مجلدی تقریبا بیست هزار بیت ست و در آنجا در هر علمی
که بواسطه از وسایط مسئله اتفاق افتاد آن مسئله را باستدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت
و چه در رجال و رساله زهرة البارقه که در چند مسئله از مسائل الفاظ در علم اصول ست و رساله تحفة
الابرار در صلوة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال و رساله در تحقیق عبادت من اجمعت
العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم مینمود گوئیا از زمان ولادت ایشان
تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسحق بن عمار و رساله در حال ابراهیم بن هاشم
قمی و رساله در بیان حال ابان بن عثمان و رساله در تحقیق حال محمد بن عیسی الیقطینی و رساله در بیان حکم
عقد بر اخت مطلقه و رساله در قبول قول نسوان بخلو از موانع نکاح ابراء ولی مدت متعه مولی علیه را چنانکه
در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیرها من الکتب و الرسائل و فتاوانیکه از ایشان
بکتابت در آمده آنچه ثبت و ضبط شد بانضمام اسوله هشتاد هزار بیت ست و از آنجمله حاشیه بر سیوطیست
از اول کتاب تا مبحث تمیز با حال که باستدلال با همه اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این
کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از مواضع خط والد ماجدم و بعضی از مواضع خط حجة الاسلام ست که
باهم نوشته اند چون میان والد و او صداقت و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف با شرفش حاجی
سید اسد الله بامر او آن حاشیه را تمام نمود بعوض صد تومان که پدرش باو داد و مسموع شد که ایام
تالیف آن حاشیه حجة الاسلام ببغداد بجهت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منحصر بترکیب
خالد بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب ست و اما تدریس حجة الاسلام پس در نهایت
دقت و متانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عبارات ایشان وجوه و احتمالات بسیار
ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میفرمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام
هفته هیچ درس نمی گفت و در بعضی از اوقات در میان درس ارباب مرافعه میان مجلس ریختند و
درس بهم میخورد و آخوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح
بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لمعه را در نزد او قرائت نمودم و شرحی بر مختصر نافع نوشته
او میگفت که من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس حجة الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان
درس جمعیت مترافعین میشد و ما معطل میشدیم من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم
مینوشتم و فقیر مولف این کتاب نیز قریب بیکسال بمجلس درس ایشان میرفتم و با من محبت بسیار داشت

صداقت بی اندازه داشت پس در مقام آن برآمد که بمن اجازه داده باشد کتاب طهارت بدیع مرا گرفت یک هفته در نزد او ماند و روز پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که داعی حق را لبیک اجابت گفته و از دنیا رحلت فرمود لهذا از تلامذه او اجازه گرفتم تا اسناد او را نیز داشته باشم و اما عبادت حاجی سید محمد باقر پس فوق تحریر و خامه قاصر ست و وصف نماز آنجناب بتفصیل فصیل در ترجمهٔ شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام بالتحقیق عرفانی بیان شد و مناجات خمسه عشر را در ضبط داشت و با گریه بر آن مداومت داشت اگرچه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قرائت این بود و این شبهه مشهوره است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد علاوه صلوات بر آل محمد الوف التحیة والثنا در این پانزده مناجات ندارد با اینکه ادعیهٔ منقوله از آل محمد صلوة الله و سلام خالی از صلوات نیست اگرچه مختصر باشد سیما ادعیهٔ منقوله از سید الساجدین در صحیفهٔ کامله و غیر آن و لیکن مولف کتاب سابق در سابق از مان سندی برای این مناجات یافته بودم که سند من هم بآن متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن سند شدم در مظانش او را نیافتم و بتفصیل احوال را در اوایل مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگویم اینگونه قدح غیر قادح ست چه این مناجات را اگر بقصد دعاء و ذکر مطلق واز بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند نه بقصد ورود از امام پس قطعاً عیبی ندارد چه مندرج در عمومات اذکار و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب ست چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله باشد و خواندن آن نیز جایز ست و محل ریب نیست و صلوات نداشتن ضرور ندارد و معدوم النظیر نیست و بنای علما بر خواندن امثال این ادعیه بلکه دعوای جریان سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ماجدم در حفظ در قنوت و تر تمام آن را میخواند و سید حجت الاسلام را قنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات این دعا بود اللهم اهدنا فی من هدیت وعافنا فی من عافیت و تولنا فی من تولیت وقنا شر ما قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در رسالهٔ ترجمهٔ صلوة نوشته ام و این فقیر مدت یک سال در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در قنوت از او مشاهده نه کردم چنانکه شیخ بهائی در قنوت غالباً این دعا ظاهراً میخواند اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیئی قدیر مجملاً عبادات این بزرگوار بنحوی بود که از نصف شب تا بصبح بگریه و زاری و تضرع اشتغال داشته و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان میگردید و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینه اش میزد تا صبح و چنان بی اختیار و حنین و انین آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میبودند می شنیدند و در اواخر زندگانی آنقدر گریسته بود و بهای های ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را با دفتق عارض شده بود و فتق بند آن زا بسته و اطبا هرچه معالجه کردند مفید نیفتاد آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام ست که موجب زیادتی آن باد می شود پس هر زمانی که به مسجد میرفت ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر نه میرفتند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر ذاکری بر بالای منبر میرفت دا و حضور داشت بر نه میخواست و باز گریه میکرد و بآن نحو کسی نشان ندارد مگر پیش

آقا سید اسد الله و حاجی ملا محمّد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمسه عشر را از حفظ در سجود و نحو آن مداوم بود و در سجود مشغول بخواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که ضربت براو زدند و شهید شد و شهادتش مانند امیر المؤمنین ع در محراب مسجد نوشانیده ندا ما گریه و عبادت این دو سه نفر را نسبت بعبادت و تضرع حجت الاسلام سنیتوانداد وفقنا الله لعبادته و در سالیکه مولف کتاب بزیارت امام ثامن مشرف شدم در اثنای طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم تازه بسبزوار میرفت شبها که براه می افتادیم بایکدیگر صحبت میداشتیم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سیّد محمّد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شاهزادگان در اصفهان توطن داشت و او برایم حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانهٔ حجت الاسلام رفت بعد از چندی وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بخانهٔ من روانه ساخت و رقعه بمن نوشت که این کنیز را اگر تقصیری ست بما بخشیده باشید و بعدها بملازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او بنهج خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استفسار از خانه و احوالات آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها عاقل گفتیم چگونه دیوانه می شد گفت چون قدری از شب میگذشت در صحن کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و بهای های گریه میکرد و بمناجات و ادعیه اشتغال داشت تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبا بدوش میگرفت و مانند معقولین نشسته بود و هر شب کارش همین بود و مجملاً در کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در دم در میخوابید و چراغ او دو فتیله داشت یکی کلفت و یکی باریک آن فتیلهٔ کلفت را روشن میکرد و چون میخوابید آن فتیلهٔ باریک را روشن میکرد و چون از خواب برمیخواست باز آن فتیلهٔ کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از مغرب چراغ روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد و گویند که این قسم مایهٔ انفتاح امور و اقبال و روآوردن دولت ست و حدیث لا اسراف فی السراج شاهد این مدعی ست و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه روزهای چهارشنبه بحمام میرفت و در حدیث شریف نیز بهمین مضمون وارد ست و معروف ست که در روز چهارشنبه سر تراشیدن باعث ازدیاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که بمسجد جماعت گزارد هرگز در نماز سهو نکرد مگر یک روز که فرزندش سید هاشم وفات کرده بود در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد چنانچه این فقیر آنرا که در خدمت استاد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهو او را در نماز ندیدم مگر یک دفعه یا دو دفعه و اما مرافعات حجت الاسلام پس آن احکام در غایت اتقان و احکام و بسیار دقت میفرمود و بسیار طول میداد بسا بود که بعضی از مرافعات یک سال و کمتر و بیشتر طول میکشید و فراست عجیب در امر قضا و مرافعات داشت چنانکه فقهاء در کتاب قضا نوشته اند که قاضی باید فراست در امر مرافعات داشته باشد و قضایای امیر المؤمنین ع را در این باب مثال زده اند از جملهٔ مرافعات حجت الاسلام که خالی از غرابت نبود اینکه زنی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که کدخدای فلان قریه ملک صغار مرا

غصب کرده کدخدا را حاضر کردند و او منکر برآمده و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همه مجالس آن
زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشتجات را در پیش روی خود بالای هم گذاشته پس بآن زن فرمود
که کدخدا مرد درستی ست و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع بالحاح و ناله نمود و سید بمرافعات دیگر اشتغال
و در میان مرافعات پرسید که ای کدخدا اگر تو این ملک را خریده گفت نه مگر در مالکیت خریدن لازم ست سید گفت
نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از کدخدا پرسید که مگر این ملک از بابت میراث
بتو رسیده کدخدا گفت نه مگر در مالکیت لازم ست که آن مال بمیراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم
املاکی دارم که بحسب میراث بمن انتقال نیافته باز مشغول بمرافعات شد در آن اثنا فرمود که این ملک از باب
صلح یا وصیت بشما رسید گفت نه مگر در مالکیت اینگونه انتقال شرط ست سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات
یک یک از نواقل شرعیه را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس چه
سبب این ملک بتو انتقال یافته گفت که سببی نمیخواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بگردن من افتاده سید
فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صغار این زن را رد کن که تو غاصبی پس سید آن چهارده
حکم را درید و بخواهش آن زن حکمی بکدخدای قریه خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم
نموده باشی — **مرافعه دیگر** شخصی در باب قریه از قرای اصفهان سندی درست نمود و او را بمهر اقدمین از علماء
اصفهان ممهور نمود مانند مهر آقا جمال و آقا حسین و مجلسی و هکذا امهار ایشانرا بلطائف الحیل از وراث ایشان اخذ و سجلی درست
کرده از آن پس با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان ید در آن ضیاع بودند ادعاء نموده وایشان را
بمرافعه آورده چند ماه در آن باب مرافعه و جرح و تعدیل آن میکوشیدند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریه خلفا
و ارباب خط و ربط ایشان را طلبیده چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که کهنه بنظر می آمد پس سید بر کشیشان
فرمود که شما به بینید که این کاغذ مهر که دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کی ست چون کاغذها
مهر سفید دارند که از همان قالب ست و تاریخ اذهاب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را
رو بآفتاب نگه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیست سال مثلاً بود که آنرا چاپ کرده
بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشتن آن زیاده از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور
ست فی الفور او را پاره کرده و بر خلاف آن بمدعی علیهم حکم داده — **مرافعه ثالثه** که آن هم در غایت غرابت
اینکه شخصی در محکمه آنجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن ست مبلغ چهار صد تومان طلبکارم
سید از مدعی علیهم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکارست و من آقا حسن نیستم پس
سید دیگر متعرض ایشان نشد و شروع بمرافعات دیگر نمود و در میان قال و قیل متداعیین و شهود و در زمانیکه

هنگامه گرم شد و آن شخص منکر اول گفت آقا حسن عرض کرد بلی سید فرمود برخیز و چهار صد تومان
این مدعی را بده پس حاضرین از مجلس برخاستند مجملاً سید آن شخص را بغفلت آواز کرد اگر او متنبه نشده بود باز انکار می‌نمود
و عجائب مرافعات آنجناب و فقاهت مآب زیاده از آن است که در این دفتر گنجد و اما فقر و فاقهٔ حجت الاسلام در ابتداء
کار بنحوی بود که گویا بتصور در نمی‌آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بحر العلوم تلمذ مینمود میان او و حاجی محمد
ابراهیم کرباسی علاقه مصادقه و مراوده بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدیدن سید رفت دید که سید افتاده و
معلوم شد که از گرسنگی غش کرده پس حاجی فوراً ببازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده باو خورانید پس
بحال آمد و سید در اوایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرونی بحر العلوم بود
و سید اغلب اوقات بخانهٔ بحر العلوم استادش میرفت و از آب حوض تطهیر میکرد پس استادش بحر العلوم از
فقر و فاقهٔ سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا نزد من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد
نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم از
نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرموده
باشید پس بحر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی
صاحب ریاض در کربلای معلی درس میخواند حجت الاسلام بنحوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشته
و پاشنهٔ آن از کهنگی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش بیکسر معطل و فاقد و عادم و آقا سید علی
شخصی را قرار داده بود که هر روز دو گرده نان یکی در وقت ناهار و دیگری در وقت شام به حجت الاسلام میدادند و زمانی
که باصفهان وارد شد جز یک مندیل که سفرهٔ نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و میان
مرحوم والد ماجدم با آنجناب مصادقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته دائم
میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتم بعد از اینکه مدتی از شب رفته بود
سفرهٔ نان خود را حاضر ساخت و در آن از پارهای نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از آن
قطعات نان خشک آن شب را تعشی کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه‌اش روزی قلیل تنخواهی بگیرش آمد ببازار
رفته که برای خود و عیال قوتی تحصیل نماید چون ببازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد
تا خود و عیال سد جوع نمایند لهذا از قصاب جگر بند گوسفند را که چندان قیمتی نداشت گرفت و روانهٔ خانه شد چون
در اثناء طریق رسید خرابه بنظرش آمد نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه‌های او
در دور او جمع و همه در نهایت نقاهت و ضعیف و نحیف و لاغر و در پستان مادرش شیر نمانده و اینها مطالبهٔ شیر
از مادر دارند و همه بفریاد اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سگ و بچگان او رحم آمد و گرسنگی آنها

به گرسنگی خود و عیال مقدم داشته آن جگر بندها در نزد آنها انداخته یکبار آن حیوانات هجوم نمودند و آن جگرها خوردند
و سید ایستاده و نگاه میکرد پس بعد از انجام کار جگر آن سگ گرگین روی باسمان آورده گویا دعا میکرد و بلی آنجناب
از سلاله همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیالش ترجیح میداد و بگرسنگی شب بروز آوردند تا اینکه
سوره هل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان به پیغمبر آخر الزمان در مدح یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم
خصاصة متصف و فرو فرستاد مجملاً از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سگ گرگین
بیفاصله دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر و فاقه در فاقه آنست که دولت
آن بزرگوار از احصاء گویا گذشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع ابطال
و مایه اعتبار ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین شصت تنخواهی خرافت نزد آنجناب فرستاد که قدر معینی از آن
جناب و مادام الحیات مالکش آن را بمعامله داده آنچه منافع ست مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات
در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانی ربح بسیار نموده
و اگر مالی میداد به بیع شرطی پس از رسیدن موعد بلافاصله آن مبیع را تصرف میکرد و نگه میداشت و یا میفروخت
پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه اش خانه مرحوم آقا محمد بیدآبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف
بکیمیا بوده و خانه اش مشتمل بر دو دو بیوت بسیار هفت نفر پسر داشت هر یک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج
ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزین العابدین در اصطبل هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال
حجت الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و قرای
و ضیاع و عقار بی اندازه داشته در شهر اصفهان گویا چهارصد کاروانسرا از مال خود داشته گویا زیاده از دو
هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان گروند بود که نه صد خروار برنج تقریبی آنجا بود قطع نظر از
گندم و جو و حبوبات دیگر و کمیاب اسیاء در نجف آباد داشت که مستمر روزی یک تومان اجاره او بود و همچنین املاکی
که در بروجرد داشت مداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان
مداخل آنها بود و دهاتیکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بوده مجملاً سالی هفده هزار تومان
مالیات دیوانی دهات آنجناب در اصفهان بود که بدیوان میرسید و رضوان آرامگاه فتحعلیشاه بسید فرمود که ما از
مالیات دهات شما میگذریم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنید و یا مالیات اصفهان
باحوال خود باقی ست سلطان گفت که مالیات اصفهان کم نمی شود وجه را سرشکن محال دیگر میکنند سید فرمود من راضی
بآن نمی شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید و مردم دیگر بدهند و این ظلم ست و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم
مالیات دهات خودم را میدهم و از بلاد و همه امصار از ایران و غیر ایران وجوه برا نقل میکردند و باصفهان نزد

سید میبردند و او فورا بفقرا میداد و در زمانی فتحعلیشاه در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهر است منزل
داشت و دوربین انداخته بصحرا تماشا میکرد دید فیلی را بار کرده می آورند سلطان بملازمان حضور گفت که فیلی
برای ما می آورند پس نگاه کرد دید فیل را از اردو گذرانیده ند و بجانب شهر میبرند سلطان استفسار کرد که فیل از کیست
و بارش چیست بعرض او رسانیدند که این فیل را تجار و ارباب دول   هند برای حجة الاسلام فرستادند
و بارش تنخواهیست که تجار هند از وجوه   مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آیند
نشد و چون فیل را نزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض
کرده و فیل را برای سلطان فرستاد مجملا دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متاخرین کسی
نداشته بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و باعتقاد این فقیر مولف کتاب اینکه ثروت علم
الهدی بجای ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی انشاء الله تعالی بیاید و
آن سالی که حجت الاسلام بمکه مشرف شد کتب کتابخانه آنجناب را حساب نمود بقیمت پنجاه هزار تومان کتاب
داشت مثلا شرح لمعه متعدد داشت از کاغذ تیرمه و قرآن طلا و زیری و ورقی و بعلی و هکذا و تا آخر عمر کتاب میخرید
تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من بمسجد او میرفتم و معاملین و کسبه از هر جنس در مسجد او ایام صیام بساط
انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی حاشیه شیخ محمد پسر صاحب
معالم بود بر تهذیب شیخ طوسی و بعضی از کتب یا ضیه بود چون بقیمت پرداختیم گران قیمت میکرد پس با خود گفتم این
کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مولفین آنها ندارند بهتر آن است که تا آخر ماه صبر کنم تا آنوقت این کتاب ها
نخواهد فروخته شود پس در آن وقت صاحبش ارزانتر خواهد داد و همیشه مواظب بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد
بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر جناب رفتم و در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که
مرحوم حجت الاسلام بآنجا آمده و نشست و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد
آن مرد پنجتومان آنها را قیمت کرد سید پنجتومان را داد و آن کتابها را بملازمین سپرد که بخانه ببرند من در شدت حرص آن
جناب در حیازت کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من است و بنظرم اینکه حاکی سهو یا خبط کرده باشد
یا مراد کتب در فن خاصی یا نوعی بخصوص باشد و الا حیازت کتب مولفه اسلامیه در این جزء از زمان گویا از محالات عادیه باشد
و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترکه آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف با شرفش حاجی سید اسد الله
کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک دیگر را سائر ورثه برداشتند و اما بسبب اشتهار سید چند چیز بود یکی
توصیف آقا سید محمد که از ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد او را
از من استفسار مکنید بلکه از او سؤال کنید که سید محمد مجتهد است یا نه و دیگر توصیف میرزای قمی چه سلطان فتحعلیشاه

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب هر جهت باشد تعیین کنید که در مسجد شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم باو اقتدا کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفتی رشتی در اصفهان ساکن است و قابل ازاو بهتر نشان ندارم پس سلطان بحاکم اصفهان نوشت که سید مزبور را تدارک دیده با عزت روانهٔ طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کیست پس از معرفت او کس فرستاد که پادشاه شما را خواسته و من تدارک می بینم شما در جناح سفر باشید سید امتناع نمود پس حاکم از تنها او تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب گردید و در خواست مسافرت کرد سید امتناع داشت حاکم گفت که امتثال امر سلطان لازم است و مارا مخالفت آن نیرسد سید فرمود که من باختیار نمیروم پس حاکم مایوس شد و مراتب را بسلطان عرضه داشت و این مایه وثوق سلطان گردید تا زمانیکه سلطان باصفهان آمد سید را بدیدن او بردند پس سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهش کنید سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد آخر الامر سید گفت که چون اصرار دارید مرا ستدعا اینکه فرمایش کنید که نقارخانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از برخاستن سید سلطان بامین الدوله گفت عجب سیدی است که از من خواهش میکند که نقاره خانهٔ سلطانی که علامت پادشاهی است موقوف دارم امین الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان باصفهان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضاء مجلس سلطان بامین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیست اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب فی الحقیقه او حد زمان در اخلاق بود هنگامیکه وارد اصفهان شد در مدرسهٔ چهارباغ منزل گرفت و تدریس میکرد مدرس آن جا فهمید که سید مرد عالمی است راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مبادا وقتی مدعی بامور مدرس شود لهذا امر بخروج او کرد بدون سببی و جهتی سید امتثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کرباسی را در مجالس و محافل بر خود مقدم میداشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر از سن بود و اخوند ملا علی نوری نیز بسیار سبب اشتهار آن بزرگوار شد و در مجالس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر مکه مشرفه مراجعت نمود و در کربلاء یکنفر از کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت سید در سر ایوان حضرت سید الشهداء نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشاء خدمت سید رسید و دست سید را بوسید و عرض کرد که بالفعل تمنای آن دارم که در مدرسه مرا سرافراز کنید که آب گوشت و نانی مهیا دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زود تر از این مرا وعده میخواستی بمنزل تو می آمدم و جواب میکردم لیکن عدهٔ الآن کاشف از بی قیل و بی ساختگی و درویشی است پس سید بهمراه او بمنزل آنشخص رفت و تعشی فرمود و مراجعت نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشاهیر مشایخ و فقهاء نجف بود و فاضل و در فقه زیاد ماهر و از شاگردان شیخ علی بن شیخ جعفر بود و مؤلف کتاب چندی بدرس او حاضر شدم می گفت که شیخ محمد حسن لا یفهم شیئاً و باصفهان هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیاد تر از شهرت او است و اشتهارش از فضیلت او

کمترست و اما سطوت و صولت آنجناب و امر معروف و نهی از منکر زیاده از آن ست که باقلام در قراطیس وصف
این مقام گنجد چنانکه در اوصاف اسلاف اشرافش آیه و لو کان البحر مدادا لکلمات ربی الایه نزول یافت و در بدو
امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه میگذشت که اشرار بلهو و لعب و نقاره و ساز و دف اشتغال داشتند
پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنها را زده باشد پس سید را کوفتند و حبس کردند تا اینکه طلاب باخبر شدند
امام جمعه را اخبار نمودند امام کس فرستاده و سید را از حبس آنها برآورده با اینکه نهایت قلیل الجثه و باریک و قامت
کوتاه و ضعیف و نحیف بود و بنا بود که در روز ناهار نه میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میگزارد و از آن
پس برافعات اشتغال داشت تا وقت ظهر و بهمان وضوء صبح نماز ظهر را ادا میکرد بلکه تا بنماز شام همان وضو را
داشت و غذا هم نه میخورد و گاهی شربت سکنجبین در اواسط روز میخورد و گاه هم ناهار میخورد و این مایهٔ تعجب و وقتیکه
محمد شاه بجهة تغییر وارد اصفهان شد سید بر استری سوار بدیدن او عزم نمود و سید علی نقی عرب بنا بر عادتش
در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت هفت
دست از دور تماشا میکرد چون نزدیک بارو شد این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملک
چون به تعز من تشاء رسید محمد شاه گفت یقین عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی نقی
عرب و از اهل کاظمین و قرآن را بلحن حجازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجة الاسلام در مسجد
بید آباد تکبیر نماز می گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر قوافل می شنیدند الحاصل چون
سید نزدیکتر بارو شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده الایه
پس بیکدفعه اهالی اردو و از لشکری و اعیان دولت همه فرو ریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید را ببوسند
اکثری استر او را و سم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون بسرای شاهی رسید این آیه را تلاوت
کرد انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول و از امر معروف آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحدود شرعیه
قتل نمود و اما حد غیر قتل پس بسیار بود و در دفعه اول که بسبب لواطه حکم بقتل فرمود هر که تکلیف کرد که او را قتل کنند
ابا کردند آخر خود برخاست و ضربتی زد که تاثیری نکرد پس شخصی برخاست و او را گردن زد و خود بر او نماز گزارد و
در وقت نماز غشش کرد و در مدایح او آن قدر از قصاید از عرب و عجم گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک
مصرعه از اشعار عرب که در مدح او ساخته اند انا الذی احتاج ما یحتاجه بلفظ الذی میمانم چنانکه او احتیاج بصله دارد
من هم احتیاج بصله و انعام دارم و آنجناب هرگز بدیدن و بازدید و مهمان کسی نمیرفت و هرگز بدیدن حاکم بلد نرفت
بلی بدیدن سلطان در زمان ورود باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد
در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمی شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را اذن جلوس

میداد و تواضع برای او مینکرد و سه دستگاه تابکت بخانه او بود که در هر جانی دو بابی می نشست و ملازمین بسیار میداشت
ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی پاشاء مصری بود و با او مراوده داشت باغ فدک را از او گرفت
و بسادات مدینه منوره بر گذار کرد و آنجناب سه نفر از علماء عصر را تفسیق نمود یکی حاجی ملا اسد الله بروجردی بود که از شاگردان
آقا سید محمد مرحوم بود و مجاز از او بود و صبیه میرزای قمی عیال او بود پس چند نفر از علماء بروجرد مانند آخوند ملا علی و غیره سید را
معتقد بر تفسیق او نمودند پس سید حاجی را تفسیق نمود دوم میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کرباسی بود و حدت ادراک
داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف مینمود مانند اینکه در
مضاف قایل است باینکه نجاست از اسفل باعلی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول
بر خلاف اوست و ایضاً تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء و یک رکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست
و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و دخان را مفطر نمیدانست اگرچه مفطر نبودن دخان صوم را فتوای
شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک و جمعی دیگر است و قاعده نیز اقتضاء عدم افطار می کند و تمسک باولویت
خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقهاست مجملاً میرزای مزبور فتاوای غریب
که خالی از قانون فقاهت است بسیار است لیکن در امر معروف اوحد آن زمان و نادر دوران بود پس جماعتی از
اهالی نور در خدمت حجت الاسلام شهادت بر فسق او دادند پس سید او را تفسیق نمودند و فتحعلی شاه او را بجهت کشیدن
غلیان بطهران آورد برای اینکه تادیبش کند در حضور با او محاجه کرد و سخنان ناشایسته بمیرزا گفت میرزا عرض کرد که اعلم
العلماء شما آقا سید محمد باقر است نفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند سلطان گفت آخوند تو مخبط
و مصروعی آقا سید محمد باقر کذائی از اصفهان برای من و تو می آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او
گذشت سوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود و در وعظ او را تسلطی بود و
در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذه مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هیجده سال عمر کرده و حواس او برجا مولف
این کتاب در وعظ او حاضر شده عنوانی بلند مینمود اگرچه در انجام آن عجز داشت و میان مولف این کتاب و ایشان نیز
مباحثاتی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شد در این بود که محقق طوسی در کتاب
تجرید گفته و تحدیدهما بالثبت العین والمنفی العین الخ حاجی از من سوال کرد که چرا بلفظ تحدید گفت و بلفظ تعریف
نگفت و او را با والد ما جدم و با خال آقا سید علی مصادقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دهاتی گرفته
بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعرصه آمدند روزی حاجی مزبور
وارد خانه شد دید پسرانش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و اخوانش بالالبسه فاخره در پهلوی همشیره زادگان
خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفته بنوا کریم جلسوا بالتخت وبهذا الفعل اهل البخت قد بدلوا

الناکون بالسریر واستبدلوا الکرباس بالحریر فاکون بزبان رشتی ست و در اینجا معرب شده است معنی آن خانهٔ محقریست که سکنهٔ دهات در جنب خانها بنا میکنند و مقصود حاجی ازاین ابیات اینکه احوال پسرانش نجابتی نداشتند و بسبب بستگی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند الحاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در حضرت حجت الاسلام شهادت بر فسق او دادند لهذا جناب سید تفسیق او را باهالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسخنان ناهنجار گشود و یحتمل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در واقع طرفین ناجی و برحق بوده اند والله العالم و مناسب این مقام حکایت شریفی دارم و او اینکه حاجی میرزا مسیح از تلامذهٔ فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایلچی روس را بسبب تجاهر بکفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم باخراج او از طهران شده و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی ست و فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخباریین بوده و این فقیر بموعظهٔ او نشسته ام پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت قم و در مسجد امام حسن عسکری ع نماز میکرد و آقا محمود نیز بزیارت قم رفته بود روزی آقا محمود به مسجد امام حاضر شد دید که نماز جماعت مینمایند از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح ست آقا محمود باو اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده بود و تو باو اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت که چه منافاتی ست میان اینکه او اعتقاد بکفر من داشته و امر بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و ماجور باشیم و چون این خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و بدیدن او رفت و مباعدت بمصادقت مبدل گردید مجملاً در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشمارهٔ بیست و دو هزار نفر بودند و در اقالیم سبعه و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او ممضی و مقلدان او در همه اصقاع بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتم نه در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید مرتضی نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف و اصفین ست چه جود آن وجود مبارک بر اسم برمکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و اخوند ملا علی اکبر خونساری گفت که روزی در کتابخانهٔ حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید از بابت مال امام ع آن قدر در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف که نشسته است نزدیک بآن بود که پیدا نباشد و آن تنخواه میان من و او حایل شده بود پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بودم که فقرا و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بهر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

و هنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من بسبیل سرود و تعجب عرض کردم که شما را در اموال امام زیاد تجری ست آن جناب فرمودند که بلی پسر در مال پدر زیاده از این تصرفات مینماید و فقیر مؤلف کتاب روزی از منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرفتم در اثناء راه بکوچه که در جنب خانهٔ سید بود گذارم افتاد دیدم که آن قدر از فقراء سادات هجوم کرده و بخانه می شتابند که کوچه از عبور مسدود شده است استفسار کردم که چه واقعه روی داده باشد که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از بروجرد برای سید آورده اند و او فرموده که فقراء سادات را خبر کنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور هر کسی یک دو کله یا بیشتر قلمکار داده و همه را در آن ساعت تمام کرده و از جملهٔ شعراء اهل بیت در آن از منه ملا قربان بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مؤلف کتاب صداقت داشته روزی بحجره ام آمد و گفت که الیوم محض برای کشیدن غلیان کد و آمده ام یکی از تلامذه را که از اتراک بود گفتم که غلیان کد و را درست کرده او را چندان وقوفی نبود خوب درست ننمود پس به بیدل داد و او هرچند کشید سودی نبخشید و دود نچشید در کشمکش از این دو حالت غلیان کشیم یا خجالت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم و باو دادم و بیدل در بدو امر پرهیزکاری و تقوی نداشته از آن پس تائب و از هد و اعبد اقران خود شده و کتابی در مصیبت نوشته که در اثارهٔ حزن و اندوه سر آمد کتب ست و هرگز برای غیر اهل بیت مدح نمیگفت و هجو نمیکرد بلکه اشعارش منحصر بمراثی و نواحی مصیبت ست مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا آقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این ست ❊ نگذاشت برای شاه حاجی درمی ❊ شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی ❊ نه مزرع دوستان از آن آب نمی ❊ نه خانه خصم را از آن توپ غمی ❊ و چون این اشعار را حاجی میرزا آقاسی استماع نمود مأمول او را انجاح و انجام داده و ایضاً شخص کامل طویل اللحیه را واسطهٔ کاری نزد کسی گرفته آن شخص یا قاصر شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف لحیهٔ او گفته و آن این ست ❊ معنعن ریش او از بس طویل ست ❊ که از سیچقان ائی تنکوزئیل ست ❊ و بیدل میگفت که محتشم دوازده بند خود را در مدت هیفده سال گفته باین معنی که این اشعار را گفته بود و تا هیفده سال حک و اصلاح میکرد و بعد از هیفده سال آنرا داده که مردم استنساخ گرفتند و بیدل را کرامات بسیار ست از انجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم پس مقروض شدم و دماغ سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را کوبیدند بیرون رفتم دیدم شخصی یک کیسه وجه نقد سر بمهر بمن داد و سفارش نمود که این تنخواه را بقرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده ایضاً میگفت پیاده بکربلا میرفتم پس مدتی گذشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم بحدی گرسنه شدم که از رفتار ماندم ده خرابی بود که دیوارهای شکسته از آن باقی بود پس از عجز و گرسنگی نشستم و بدیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظرم بسوراخ آن دیوار شکسته آمد دیدم میان دیوار نان خشک بسیار ست قدری از آن نان بقدر سد رمق خوردم و دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که بکار دیگری آید ایضاً بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت گذشته بود

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول بنماز شدم و نماز مغرب را اداء کردم و از ضعف
نشسته بودم و مشغول بذکر خدا بودم ناگاه شخصی پیدا شد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور
پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشته و رفت مجملاً بیدل وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده
پس باصفهان خدمت حجت الاسلام شرفیاب و در باب پریشانی خویش بآنجناب عرضه داشت آن بزرگوار مبلغ یک
صد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در بروجرد نزد تاجری برات کرده بیدل ببروجرد رفته برات
را بآن تاجر نشان داده تاجر قبول نمود پس بیدل قضیه را بآنجناب عریضه کرد آنجناب برات دیگر یکصد تومان بتاجر دیگر
برات کرد تاجر ثانی تنخواه را داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض گیرد بیدل باز عریضه
کرد که تاجر ثانی وجه برات را داده اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه مصلحت میدانید
آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده که آنرا هم تبو بخشیدیم پس جمعاً سیصد تومان باو رسید
و در روز عید غدیر تجار اصفهان هر کسی الفرا خور خود از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آنجناب میدادند که بفقرا
بذل کند از قضا در یک روز عید غدیر بمسجد رفته و بر منبر برآمده و در اطراف او کیسهای تنخواه گذاشتند از زر سرخ و سفید
و از پول سیاه و دهشاهی و هزار دینار و حکم کرد که فقراء در سر یکدیگر جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند
پس فقرا جمعیت بسیار کردند و بهر یک یک مشت از زر میداد تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه
را بفقراء بذل نمود و حساب نمودند هیجده هزار تومان شد که در مدت یکساعت بفقراء داده بود و دو باب دکان از مال
خود یکی نانوائی و یکی قصابی برای فقراء قرار داده بود که نان آن گندمش از مال خود و دکان از خود و مزد نانوا از خود
و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقراء برات میکرد از نان و گوشت و گویا یک هزار
نفر بلکه دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار موظف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقر گرفتار
و چند وقت بود که غذائی بکیرم نیامد پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور میکند
چون بمن رسید یک مشت از زر سرخ بمن داد و گذشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلا وارث
و مالک بسیار جمع کرده بودند فتحعلی شاه باین سید رفت و گفت پادشاه صاحب عیال بسیار و فقیر شده است
شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشاه برات کرد که
در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقرای مکه و مدینه زادهما الله شرفاً و تعظیماً تنخواهی میداد و طلاب
را بسیار اعانت می نمود بلکه رؤسا و اعیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض اعانت میکرد و در محله بیدآباد
مسجدی بنا کرد که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکردند و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آوردند مبلغ شصت هزار تومان
مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد بعد از وفاتش ملاحظه کردند هفتاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتحعلی شاه

که العلماء با او با احسان و تلطف بود با سید بتماشای مسجد رفتند سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردان سید
قبول ننمود سلطان گفت که شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست سید گفت که دست من بخزینه خلاق عالم ست و
در سالی که وفات مینمود مؤلف کتاب در اصفهان بودم که امین الدوله دعوای بیست هزار تومان بر آن جناب نمود در
جواب فرمود که تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم لفقراء داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که من
بودیعه در نزد شما گذاشته بودم سید گفت مرا اشتغال ذمه به تنخواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری من خود قبول
دارم و آنکه لفقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در عرض
او مصروف سازند - ایضاً تاجری از طایفه حاجی غفور در همان سال از سید استدعا نمود آن جناب
فرمود آن را از بابت مال فقراء بمن دادی و من هم داده ام و اشتغالی بتو ندارم آن شخص گفت که من بودیعه
نزد تو گذاشته بودم سید گفت اکنون که پشیمانی آنچه لفقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قرض
و وصیت فرمود که از مال او ادا کرده باشند - اساتید آن جناب ملا مهدی نراقی و بحر العلوم و آقا سید علی
و میرزای قمی و مانند ایشان دارد چنانکه در اجازهٔ آقا سید محمد باقر قزوینی سبق ذکر یافت مخفی نماناد که مسجد
حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابلی برای آن نکردیم زیرا که محتاج بدیدن ست و مشتمل بر قریب به پنجاه مدرس ست
و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاد فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد
سید فرمود من چیزی قابل برای جائزه این اشعار ندارم و اگر ما تملک خود را نثار این اشعار نمایم کم ست و اخوند
پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی کرباسی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به مسجد
آمده که بسید اقتدا کند از نهایت ضعف و شیخوخت در بین راه غش کرد و بعد بهوش آمد و بمسجد رفت دید سید آزرده و بمسجد نیامد اخوند
بسیار تغیر نمود که من با این سن بمسجد آمده ام که ادراک نماز جماعت نمایم و تو بمسجد نیامدی و اخوند ملا علی در میان حکماء از همه
کس متشرع تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی میکرد و پس از وی تقلید از حجت الاسلام میکرد و اخوند ملا علی نصف شرح
حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجاوه شدند و بعتبات رفتند و در بین
راه میرزا از اشعار ملاهای روم سؤال میکرد و صفحه بصفحه و ورق بورق اشعار آنرا از حفظ میخواند و از اخوند سؤال میکرد
اخوند خود را از دیده گفت من در اشعار سر رشته ندارم و بقدر اشعاری که شما ضبط دارید من ضبط ندارم روزی اخوند بنزد
آقا سید علی صاحب ریاض رفت سید بغلیان معتاد نبود و اخوند معتاد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که منافذ بسیار
داشت و کوک نبود اخوند هر چه کشید دید دود نمیدهد بسید گفت که آن غلیانی که اخبار بحرام رسیده این غلیان شماست
در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند ملا محمد
باقر مجلسی حادث شد و سلطان منع نمود مردم ممتنع نشدند و در خلوت و سردابها و زیر زمینها غلیان می کشیدند چون سلطان

مطلع شد تنباکو را اخراج بسیار بست که شاید مردم ترک کنند آخر صورت نگرفت و ازین بابت است که تنباکوی شیرازی در
اصفهان کمرکی اندازه دارد لیکن سید جزایری در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که در آن اکثری
از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در آنجا آلات غلیان هم بود و این کاشف از آن بود که در عهد قدیم نیز غلیان معمول
بود و مجملا آخوند ملا علی در شتمار سید اهتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم از وی می پذیرفتند
و در اذلال و تکفیر صوفیه اهتمامش زیاده از فقها بود و می گفت من اهل خبره ام و این گونه اشخاص کافرند و در علم
الهی بر آخوند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت و وقتی بشیراز رفته بود و میرزا ابو القاسم نام صوفی مشهور به سکوتی
در شیراز منزل داشت پس مردم بدیدن آخوند میرفتند و معرفی در مجلس معرفی میکردند تا اینکه میرزا ابو القاسم سکوتی وارد شد
و خواست با خوند ملا علی ملاقات نماید معرف گفت که ایشان میرزا ابو القاسم سکوتی هستند آخوند دست خود را بسوی
خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود میرزا ابو القاسم شرمسار از آن مجلس مراجعت
نمود چون خواست کفش خود را بپوشد ملازمان آخوند گفت که حکیم خر هم نوبر است و در وقتی از اوقات صوفیه را
مردم تکفیر کردند پس خدمت آخوند استفتا نمودند آخوند شرح مفصلی در تکفیرش نوشت و گفت که فتوای قتل با مجتهدین است
خدمت سید رسیده که حکم بقتل کند سید در این امور بحسب تکلیف شرعی مسامحه داشت در باب خدمت آخوند رسید آخوند
بسیار تغیر برای سید کردند و گفتند که من اهل خبره اینانم و اینان کافرند و حکم بقتل تکلیف حاکم شرع است
چرا باید مساهله و مسامحه و مسادفه نماید گویند که از آخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در میان چاه بیفتد
چند دلو باید کشید آن جناب تامل کرده از آن پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا و تلامذه ملا علی بسیارند
از آن جمله والد ماجدم و آخوند ملا عبد الله زنوزی که مدرس مدرسه خان مروی است و من درس او را ادراک کردم
و آخوند ملا ملا آقای قزوینی و من در نزد او تلمذ کردم و حاجی ملا هادی سبزواری مرا با او حکایاتی است که مذکور
شد و حاجی محمد جعفر لنگرودی و من شواهد ربوبیه را با آقا محمد مهدی ولد حاجی کرباسی در نزد او می دیدم و آقا سید
رضی مازندرانی و من در نزد او نیز تلمذ کردم تالیفات ملا علی کتاب حجة الاسلام در رد شبهات پادری و شرح
حدیث امیر المومنین ع و حواشی شرح اصول ملا صدری و او استاد تلامذه آخوند ملا اسمعیل واحد العین است که معاصر است
و با شیخ احمد احسائی در مسئله علم صحبت داشته و او را ملزم ساخته و در زمانیکه آخوند وفات کرد حاجی کرباسی
بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را مینماید و شیخ علی
بن شیخ جعفر در نجف استقبال جنازه اش نمود و خود بدوشش گرفت و بحسب
وصیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مراسله که آخوند ملا علی نوری بجناب
میرزای قمی نوشت چون نهایت لطافت و مشتمل مسائل بی نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور می شود

رقعه ملا علی نوری بخدمت میر ابی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخلص مهجور مشتاق از فیض خدمت دور در موقف عرض و اقفان حضور سعادت گنجور میرساند که کثر الله تعالی
فی سبیله اعوانه و انصاره و اعظم الله سبحانه فی ارضه قدره و اعتباره پس از دعای معلا از ریا
عرضه میدارد که هرچند جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است اما
حقا و بعزة الله تعالی که خدا آگاه و گواه حال این مخالصت اکتناه و شاهد این مقال صدق
اشتمال است که این عقیدت سگال در تمثال نظر بان صاحب عدیم المثال مثال سلامان بشتا لیلا
است ؛ غافل مشو از حال من بی سر و سامان ؛ من با تو چنانم که بابسال سلامان ؛ مشتاقم و دورم و غم
جانکاه هم از این است ؛ مشتاق تو را دور زند اهم از این است ؛ والطور و کتاب مسطور که پور عمران
دوران مخالصت دستور عمر هاست که موسی آسا طالب خدمت الشعیب از عیب معتبر می باشد هرچند
بطور طلب در عین احتجاب شاید بغیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب نمی آید پس درین
صورت از جانب هیولای نا قابل کوشش بجا صل و بصورتی است هم مگر لطف شما پیشگامی چند
تا که از جانب معشوقه نباشد کششی ؛ کشش عاشق بیچاره بجای نرسد البته بدستور سال گذشته امسال
نیز در مدت دو ماه هرچند ابواب مساعی بر رخ تهیه اسباب مسافرت بصوب خدمت علیا مرتبت
کشوده ام الموانع مسماة بربی سعادتی نظر بحب فرزند و مهر مادری راضی نگردیده ممانعت
نموده و ابو البصیر با سعادت که شهریار مصر مساعدت بود از بیطالعی در میان نبود بین ظاهر است
که بسر بی پدر خاک بر سر است چه عرضه دارد ؛ مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد ؛ کز دست
نخواهد پایان شکیبائی پس ای صاحب همه کس با من ناصبور را بسوی خود از وفا طلب ؛ یا تو کم
با کدامنی صبر من از خدا طلب اگر چه از صبوری معارضه با دوری نباید شکیبائی تاب تقاضای
مشتاقی نیارد و در مثال ان پیر پروانه شعله شمع را نگه داشتن و از پرنیان دم آتش سرکش
کوفتن است و گفته اند ؛ بصبر چاره هجرت کنم چه حرف است که پرنیان نکند شعله را نگهداری
ولیکن چه چاره که در یک رشته عجب بسفته اند که صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفا است -
چاره عشق احتمال شرط محبت و فاست فالما مور معذور بچشم بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله
کار خویش گیرم که الامور مرهونة باوقتها علی العجاله چند مسئله در نوشته علیحده صورت تحریر
یافته بضمیمه عریضة المخالصه مصحوب عالیجناب قدسی القاب زبدة الاطیاب قدوة الانجاب قرة
عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء الکرام علام فهام مولانا ملاذا لا صدقا

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان سلم
کامل درکیفیت عمل در باب انفها اجازت و رخصت حاصل نماید اگرچه از غنایم ایام بملاحظه و مطالعه
نسخه مرشد العوام در بعضی از انهارائی ان مطاع الانام را دریافت نموده و عقدهای بسیار از برکت
ان کشوده اند اما افاضت تازه را فایده بی اندازه است حقیقت مطلب از ین در کسر و رحمت سداد
در عمل برای اعتلا، ان سپهر مرحمت است همه کوشیم تا چه فرمائی روا بود همه خوبان آفرینش را که پیش
صاحب دست در کمر گیرند چه جای چون من نبوع زشت بدسرشت که نه دین و نه دنیا و نه امید
بهشت چون کافر مفلسیم چون قحبه زشت بعد از یاری حضرت باری بمددگاری دوستان خدا علی الخصوص
بدست یاری دعا استجابت انتما انصاحب دوستداران امیدواری حاصل سعدی مگر از خرمن
اقبال بزرگان یکخوشه بخشند که ما تخم نه کشتیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم تمنا دارد که برودی
در ذیل هر یک از اسوله قلمی داشته مصحوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت دوستدار
مخالصت شعار افزوده خواهد شد بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج مے باشد و چشم
براه است که نسخه مرشد العوام با صحتی مقابله رسیده در سرکار یافت شود و بدرکار نباشد بجهة
مخلص خود بفرست که عین مخلصان نوازی است دائم گل این بوستان شاداب نماند در باب
ضعیفان را در وقت توانائی اگرچه از قراریکه مسموع میشود بوستان دماغ انصاحب دوستان نیز در
این اوقات بسان باغ خزان است امید که از نسیم عنبر شمیم گلستان غیبی لاریبی دماغ جان
ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه بر رخ ذات قدسی صفات
ملکی ملکات ان مطاع آناً فاناً کشوده آید پریشانی ظاهری در مان چون تو ظاهری بر ظاهر است
که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت ما است چون چنین است پس آشفته ترش
باید کرد زیاده تر قبل ظهور تفقدات و توجهات بارسال تعلیقجات و ارجاع خدمات بحجت
دلالات موجبه المهمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ایامه العالی عریضه
میدارد که حقیر در بیست سال پیش از ین در قزوین در خدمت جناب غفران مآب عالم عامل
استادی آقا سید حسن برادر عالم عامل آقا سید حسین طاب ثراهما درس فقه و اصول فقه را
میخواندم سید مرحوم مذبور بحقیر و سایر رفقای مباحثه روزی در اثنا، مباحثه در مبحث نماز
احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است
احوط و اولی است و نموده اند که طریقه جد با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط

احتیاط است و ما را نیز وصیت فرمودند که غیر ازین نکنید و حقیر هم نظر بحسن ظنی که بایشان
داشتم بهمین طریقه عمل میکردم حتی اینکه در اصفهان در خدمت قدوة العلماء و عمدة الحکماء استادی
میرزا ابو القاسم از کتب فقهیه میدیدم از طریقهٔ عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فرا گرفته بودم دست
برنداشتم و در خدمت فیض موهبت فخر المحققین ملاذ طلاب الیقین قدوة الحکماء الالهیین
محیی مراسم العرفاء المتشرعین الموحدین سندی و سیدی و سید الجمیع آقای آقا محمد بن آقا محمد
رفیع رفعه الله تعالی مع الائمة الطاهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم و ایشان
مکرر بحقیر وصیت میفرمودند که در زمان غیبت معصوم بغیر از طریقهٔ احتیاط راه نجاتی متصور نیست
و بمقتضای حدیقه ملاذ الفقهاء المولی الجلیل المؤید المنصور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طاب ثراه
و جعل الجنة مثواه باید عمل کرده باشی حسب الامر الاعلی امتثال میرفت و در این مدت رجوع
بحدیقه بقدر وسع عمل مینمود و کثیری از مقتضای آن تجاوز مینمود مع ذلک در نماز احتیاط بخصوص
تا مدتی بیش ازین هم تسبیحات اربعه میخواندم تا آنکه از حسن اتفاق باین فکر افتادم و تفحص و تتبع بسیار
نمودم دیدم که احتیاط در خلاف است علی الخصوص متن نسخه مرشد العوام سرکار رجوع نمودم تصریح
بعدم جواز فرموده بودند درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چاره ندارم و درین
خصوص چند سوال دارم که بتفصیل نموده میشود و آن متاع باید در زیر هر یک ازین اسوله جواب
قلمی فرموده باشند اگرچه حال و علی الحال بقدر استنباط خود در رعایت جانب احتیاط مشغول
اعادهٔ نمازهای احتیاط الحمد لله تعالی شده ام تا از جانب عرش جوانب ایشان اطلاع چه مقرر شود
و مستدعی است که جواب همه را جداجدا الاهم فالاهم قلمی فرموده باشند قبله گاها بموجب تفصیلی که از
اسوله نموده میشود در طرف تب در وقت تنگی قلمی شد و تکرار بحسب معنی و لازم معنی در اسوله هست
در ذیل هر یک جواب قلمی میفرمایند اگرچه بجواب سابق کفایت حاصل بشود حقیقت اینست که نسل
بنده شرمنده رو سیاه تبه کاری باید سیاه بپوشند و از وادی آبادی در کشاکش غم و شادی رخت بکناره
کشند تعمیر خرابها پرداخته از شایبه مسامحه در تدارکات بالمره در گذشته از قید لاباس خبر ندارد و ضرر
ندارد لاباس اگر چنین باشد حرج عظیم لازم می آید آدمی هلاک میشود و کلا و طرا از آدمی حاصل نما
آیا حکم که گرفتار عیال پریشان حال میباشم پس درین صورت الاهم فالاهم اه اه اه اه که کار تباه
است ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی این ره که تو میروی بترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون
بجان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست تمنا دارم و بخدا قسم میدهم که درگاه بیگاه از دعا این سیاه

را فراموش کرده باشد بسر خوابه بیجابین جز مهر علی در دل راه ندارد این شیشه گلدار مرا شاه نداد

جعلنی الله فداه یا الله درگیری و لا تهلکنی بمحمد و اله الکرام علیه و علیهم السلام چون نتوانیکه هیچ یادش بکنی

باز ان کن که دامنش یا دکنی از ایشان نیستی گوایشان القصه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل

آزرده شوی ورنه سخن بسیار است الباقی هو المشتاق وتمه اگر معفر باشد عند الله ـــ

در جواب مرسله از میرزا قمی

جواب میرزا ابو القاسم قمی رحمه الله تعالی پر شکسته صعوده مانوس مخلب مایوس بلا و بال بسته طائر

محبوس نفس محنت قرین ابتلا به فقیر تقصیر بیان اکم نشان وحریه تحریر قلم زبان منقصر نبیان بعرض ظهار

وحیات بی ثبات ساحت و بهجت تفقد و التفات ان قدوه حاتز امور دشکرو اهب العطیات نمود

بر لوح ضمیر ضیا تنویر می نگارد که ذرقا متعززه ازاوج عالم قدس هابط مغاک بیحاصلی گردیده

بتفرید بدیر تنبیهات انیقه مجرد نجود ترین بخیر انشداد خواب غفلت بیدار ساخت و هدهد متمتعی که چون

صبا نامه سلیمان معروفار ابشهر سبا آورده از مجامع انس نوید الیبامی بوحشی ترین وحشت زدگان

رسانیده از دریچه اقبال فرسرافرازی بر سر بخت خفته ترین خفتگان انداخته اعنی هاتف غیبی و مولف

لاریبی مکتوب بلاغت اسلوب حقانیت مصحوب که هر سطرے از ان نهریست از منبع ایجاب و هر شطری

از ان بحریست از معدن حکمت و مخزن سعادات پژمردگان کره خاک بید لیرا نزهت فزاچون

فصل بهار و ظلمت نشینان مغاک غمناک بیحاصلیرا نورافزا چون شمس در نصف النهار دو چه بنیانش از

تمشاد فراید فراید گوناگون بر دو روضه افادتش از ازهار دا ورا د خوائد عواید بوقلمون جواهر

نثار از مطالعه انوار صفحات التفات ان ظلمت کده خاطر حزین روشن و از نسایم عنبرین شمایم اختلاس

و انتشارانش گلخن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقه فاتح معلقات بشارات یافتم

و بشارات انیقه از اشارح مشکلات اشارات شناختم حتی انکه در عالم اظهار لطف و نوال اینست

ان زبده اهل کمال و مشفق بمثیال را با نیقا صر بکمال و خاصر بدل و حال در تمثال سلامان

و ابسال قرار داده بودند اگرچه مقتضای مقام ابهام بقصه اوسے را بر دردکه فی الحقیقه هجو

ملیحی باشد ولیکن مقتضای حال رفری بجانب قصه ثانیه می آورد که در معنی مستحق انواع علامتی را

مدیحی باشد و چون این لاشی بمقدار خود را در عداد نسبت با اهل اعتبار داضافه بسابقان کامل

عیار می شمارم بهر انکه نسبت خود را در استکمال یا مرحله وصول خود با علا مرتبه از کمال چنان

دانم که تربیت نار مارح راست در نضج طبیعت با کوزه صلصال و مناسبت ظهور ترقے خود را از

از حضیض طبیعت باوج مقتضای فطرت چنان شناسم که منبع چشمهٔ کبریت را است در منبع ما صلصال
زیراکه دشمن کهنه را دوست انگاشته و دوست قدیم را برکنار گذاشته و بذری در زمین
شوره زار کاشته و درسقی آن نقشی بر لوح آب نگاشته و در امید انجام الفت و تعیش با این زاد و فریق
علم سفر درازی افراشته با آنکه خیال شربتی از شهد کامها زهر نوشیده و بفریب دانه چشم از دام پوشیده
و در هر نفسی در خیال بی بنیاد خود کوشیده پدرم روضهٔ رضوان را بدو گندم بفروخت ناخلف باشم
اگر من بجوی نفروشم بلکه گاهی چون کودکان فریفته در دامن ام الخبائث بی بی تعلق این عجوزهٔ
عدار وبد وپستان عرص [illegible] چسپیده خندان و خوشحال و گاه در کمال اکراه در بغل ابو الخیرات بابا توکل
ببازیچه مشغول ریش کندن و بجانی طپانچه بر رو زدن با دل پر ملال و بعد ترقی از حضیض رضاع
گاهی از مکتب خانهٔ مؤدب حقیقی در گریز و با مادر مهربان تقوی و پرهیز در طلب جوز و لوز و مویز در ستیز
می باشد خلاصه اینکه شرح حال این شکسته بال و بیان حسرت و سرشکستگی این حاجیم تیه ضلال و عائم
غمرات حرمان و ملال و دور افتادگی از کاروان سفر استکمال و اسیری قطاع الطریق خسران و وبال
نه چنان دور از حیطه تقریر و بیان است که بتکلم و زبان چه جای زبان ابکم نشان در آید مگر ناخوانده
احوال مراد اند کسی ورنه نخواندن آنچه آید بهت حال دیگری باشد علی الخصوص در این اوان
مناقضت اقران که دریا عمر گرانمایه در نقصان و خسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور
در گیر و دار و مصدوقه صریحه الشهرة خیرها و شرها فی النار جدیده که لحظهٔ فراغ میسر نیست و بالمره از
کار باز مانده و چون زیاده از این فرصت اظهار حبارت حال و بیان پریشانی احوال
امید هست که همین قدر در مقام دلسوزی تقویت داعی شود در مظان اجابت از دعا فراموشش
نفرمایند والان بمقتضای المامور معذور و لایترک المیسور بالمعسور حسب المقدور در انجام مهمات
مرجوعه می پردازد و چون از مقتضای مجموع آن کلمات صدق آیات استنباط شد که نظر بحسن
ظن بحقیر و خلوص طویت و استقامت محبت ذات شریف حقیقت معقود شما اینست که اگر امری
بحقیر در باب تدارک مافات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموماً و خصوصاً هر چند سوء ادب
باشد لکن از جهت تکلیف واسعه از طرفین قوی است هر چند مطلب بطول انجامیده و در اینجا بانجام
نمی آید لیکن بعنوان اجمال بعضی از مراحل عرض میشود اولاً شما اغلب اشکالات را در حکمت تدارک
تماز احتیاط قرار داده اید و چنان قرار داده آید که بالسویه تکالیف بسبیل احتیاط بعمل آورده
باشند نظر بآنکه عالیجناب مرحمت و غفران مآب آقا محمد رحمه الله تعالی

فرموده اند که امتثال انیزمان چاره بجز آن نیست و فرموده اند که بکتاب حدیقة المتقین

رجوع کنند و شما هم بنای عمل را بآن گذارده اید و بعد در مقام ملامت بر نفس شریف فرموده

اید که حقیقت نیست که باید از شائبه مساهحات در نداری گذشته از قید لاباس ولا باس و ضرر ندارد و

اگر چنین باشد لازم می آید کلا و طرا از ادی حاصل نمائید و مشغول تعمیر خرابیها بخود شوند این دو کلام

شما یافتم که شما میخواهید که همه رفتار شما با حتیاط تمام شود و این حقیر از مدتی در این مرحله محنت موضع

تا بحال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب را تواند با حتیاط بگذراند باکی ندارد

و ضرر ندارد و منتهای سیر المعرفت ما است شما که از آن در میروید بکجا میروید چه جای اینکه مستلزم

عسر و ضرر و هرج هم میخواهید تکیه نکنید و حال آنکه از جمله یقینیه است تا که در اجزای آن در مواقع

اختلاف هم رسد و بهر حال منافی از اجتهاد و تقلید نیست و در فقره در باب عدم امکان اعتماد

بر احتیاط عرض میکنیم و بسط این مطالب در خود استعداد حقیر در کتاب قوانین نوشته شده است

اولا اینکه در بعضی از امکنه محال است و چاره از ظن اجتهاد و تقلید نیست مثلا در جهر و اخفات در

بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفاتی بعضی قائل بوجوب جهرند و بعضی قائل بحرمت و قائل باستحباب

نمیدانم احتیاط در جهر است یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب است نهایت امر اینست که بفرمائید

دو نماز بکنید در یکی جهر و در یکی اخفات و شما بر نفی عسر و هرج هم تکیه نمی کنید و خواهید که قضای نماز

عمر را بکنید و در همه روز هم نمازهای اخفاتی حاضر خود را بکنید چگونه انجام میاورید و بر فرض

شمایم که توانید بانجام آورد مسئله دیگر در میان می آید و جه در عبادات شرط است یا نه و این مسئله

اجتهادیست باید دانست که احتیاط در تعیین کدام یک از محتملاتست و در این تکرار نماز با نیت

وجوب میکنید یا استحباب یا تردید نیت میکنید یا نیت هیچکدام نمیکنید و این ها همه مسائل

اجتهادیه است نمیدانم احتیاط در چه چیز است آیا احتیاط در این است که چیزی را که خدا واجب نکرده

واجب بکنیم یا یکی را بقصد وجوب بکنیم و دیگر مستحب و کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر

اینکه در صورت تردید و تردد چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال آنکه نیت از باب اذعان و تصدیق

است نه محض تصور و اگر گویند که همه محتملان را از باب مقدمه واجب بجا می آوریم پس همه اینها واجب

است از باب مقدمه که نفس فی المقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و در اینجا نیز اشکالات بسیار زیاد

یکی وجوب مقدمه وجوب تبعی است و مطلوب در تکلیف واجب اصلی است و امتثال وجوب اصلی در ضمن

وجوب تبعی مستلزم اجتماع متضادین است و اعتبار حیثیت در امور متضاده و اکتفا بان چنانکه مقتضای

مذهب اشاعره است از مسائل اجتهادیه و معرکهٔ عظمی است احتیاط در اختیار مذهب اشاعره است یا مذهب
شیعه و معتزله علی احتمال آنکه آیات انها بالخصوص واجب الحمل نیست و تکالیف با همه حالا بعینه عندنا و معین عند الله
برفرض تسلیم جواز آن اغماض از لزوم تاخیر بیان از وقت حاجت موقوف است بر علم باشتغال ذمه بتحصیل
این تا آنکه گوییم با وجود ممکن از اینان بان در ضمن مجموع صادق است که متمکنیم از آن بجهت اینکه از قبیل
افعال تولیدیه مقدور مکلف است نه بواسطه مقدور است و اقعا و آن خود ممنوع است بجهت آنکه
اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم باشتغال هم ممنوع است الا در قدریکه
ظن اجتهادی حاصل شود بوجوب آن پس نتوان گفت که شغل ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه
یقینیه است بجهت اینکه اشتغال ذمه زیاده بر قدر مظنون ممنوع است و با وجود این همه دعویها چگونه
قصد وجوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتلای ببدعت در مقابل ایشان است و اختیار ترک نیت
و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر بان هم تکیه نکنید رجما بالغیب خواهد بود و با وجود
آنکه اصل مسئله احتیاط از مسائل اجتهادیه است که واجب است یا مستحب چنانکه بیان کردیم ترجیح
در این است که بظن اجتهادیست یا باحتیاط و این خلاف مفروض است یا مستلزم دور در رد دیگر اینکه مراد از
احتیاط چه چیز است اگر تحصیل یقین است آنکه ممکن نیست بر فرض که در یکجا تحصیل یقین ممکن شود جائی نیست
که در دیگر ادراک کند بجهت آنکه غالب تکلیفات عبادیه مرکبات اند مثل وضو و غسل و نماز و روزه و
حج بلکه قاطبه آنها از مرکب هرگاه همه اجزا را یقینی نشود یک جزو او ظنی باشد پس کل ظنی خواهد بود
بسبب اینکه کل منتفی میشود بانتفاء احد اجزاء او پس هرگاه یکجزو ظنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر
غیر آن باشد پس آن مرکب بالمرّه منعدم بنا بر آن احتمال و چنانکه احد المقدمتین هرگاه ظنی باشد نتیجه
قطعی نمیشود و در این جا هم تا تمام اجزا عبادت یقینی نباشد یقین بصحت آن حاصل نمیشود لااقل
اشکال در نیت تکرارات باقی است چنانکه گفتیم پس در هیچ حال یقینی حاصل نمی شود بر فرض محالیکه
نماز همه اش یقینی شود شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و خبث و ساتر و مکان و
وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسائل همه آنها از جمله محالات است پس هرگاه شرط ظنی باشد مثل
اینست که جزو ظنی باشد و هکذا و دیگر اینکه بعد از آن که بگوییم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط
لازم و پیدا کردن احتیاط هم ممکن است لیکن پیدا کردن محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است
مثلا در مسئله تخییر در قصر و تمام در مواطن اربعه بعضی قصر را واجب دانسته اند و بعضی تمام را و مشهور
تخییر است و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظر بقوت و ضعف دلیل که در صورت ترجیح تخییر

آیا کدام احوط است و دیگر آنکه هرگاه ملا آخوند محمد تقی بفرماید که احوط این است و مثل او شخص دیگر
از فقها مثل والد امجد او و یا آخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالی یا غیر هما بفرمایند که احوط
خلاف آنست در ترجیح احد احتیاطین رجوع بظن خود میکنید یا احتیاط در احتیاطین میکنید
بان اشکال سابق عود میکند و اگر تکیه بسخن مرحوم آقا محمد میکنید در ترجیح کتاب حدیقة المتقین در
این صورت مفاسد تکرارات درات خراب تر میشود کما لا یخفی علی البصیر و دیگر آنکه بحکم آیه شریفه قوا
انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجاره عیال شما را که مدار بمتابعت شما است امر میکنید
و آنها را بچه عمل وا میدارید و تکیه ایشان در متابعت شما تقلید شما خواهد بود یا باحتیاطی که خود میکنید
یا باحتیاطیکه شما باجتهاد خود آنرا احتیاط میدانید محذور و عود میکند و هرگاه ایشان را امر میکنید
باحتیاط بنحویکه خود میکنید که از جمله آن است هر نماز را چندین بار باید کرد با اعاده عبادات سابقه آیا
در [illegible] نیست که زنی ضعیف النفس با وجود آنکه باید متوجه مشیت امر خانه و اطفال و ایفاء حقوق زوجیت
و توابع و لوازم آن باشد یا دختر صغیره در اول تکلیف را این همه تحمیلات شاقه بکنید و حال آنکه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و پیغمبر
فرموده است که ملت من سمحه سهله است پس اگر خدا گوید که چرا بندگان مرا تحمیل عسر کردی و حال آنکه
من نخواستم از ایشان مگر یسر و پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید که دین من سهل و آسان بود چرا بر امت من خصوصا
ضعفای ایشان امر را گران گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برای ادله حسن احتیاط را بیاورید
در آن الف کلام است و غایت مسلم از آنها استحباب است لا غیر الی غیر ذلک از ناخوشیها که در التزام
احتیاط است آنچه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات و اما معاملات و مرافعات
پس انجاد دیگر آن شرو مرض بدیر مان ترست که هست محتاج شویم بقطع دعوی فیما بین دو نفر
که صلح در اینجا صورت امکان نپذیرد و در ترک حکم مفاسد عظیمه باشد از قتل نفوس و سفک دماء
و هتک اعراض و امثال آن یا مالی مابین دو صغیر باشد و احتیاط بهیچ وجه ممکن نباشد آیا احتیاط
در ابقاء مال است تا تلف شود و یا در ترجیح بلا مرجح و هر کس مبتلی بمسائل حادثه و واردات یومیه
بین الناس شده میداند که کار باحتیاط بانجام نمی نماید و دیگر آنکه از زمان مخدومیکه در نهایت استعداد
و قابلیت می باشند از ابتلاء خود و میخواهند که تدارک ما فات کرده باشند شکی نیست که مثل شما واجب است
بذل جهد و استفراغ وسع در تحصیل احکام شرعیه بجهت ادله قویه که اقامه شده است بر وجوب تفقه
و تحصیل مسائل دینیه و همچنین ادله قاطعه که اقامه شد بر اقامه معروف و ازاله منکر و این مرحله عظمی

لااقل باید اغلب عمر مصروف ایشان باشد و شب و روز در فکر آن باید بود تا آنکه رفع احتیاج خود و قضاء حوائج قاطبهٔ ناس
از واردات یومیه از مسائل عبادات و معاملات بشود و این لااقل واجب کفائی است و اگر نه بر مثل
شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک مافات شوید بعنوان احتیاط نه بعنوان
اقل واجب اتم یعنی لااقل موجب احاطهٔ جمیع اوقات شما است آیا احتیاط در این است که ترک تحصیل
این مرتبه نموده مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که هم احتیاط
انجام نمی‌دارد و با وجود این مشغول قضائی صلوات و عبادات باین نحو که هر یک را لااقل ده مرتبه
بکنید و نمازهای حاضره و فائتهٔ مدت عمر را باین نحو بجا بیاورید کجا بانجام می‌آید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب
عینی است اکتفا باقل واجب و بذل جهد و تحصیل مسائل لااقل بعنوان بالیقین میتوانم گفت که این احوط
است از آن پس احتیاط در ترک آن احتیاط است و اگر بفرمائید که تکمیل نفس مقدم است بر تکمیل دیگران
چنانکه کثیری از اهل عصر طی تحصیل مسائل فقهیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر شفا و شرح اشارها
مصروف علوم عقلیه می‌کنند که اینها اصول است و بر فروع مقدم است و اشهد بالله که معلوم
نیست که شارع مقدس چنین اصولی را از ما خواسته باشد که مانع از فروع باشد یا البته جوز و لوز را قبل
از شکستن قشر آنها از ما خواسته باشد قطع نظر از آنکه اصول را اصلی مهیا شده یا نه بجهت آنکه بالضروره و بدیهه
از جانب شارع مقدس اتیان بمسائل فروع از ما مطلوب است و تحصیل فوق قدر معهود از طریقهٔ شارع
مقدس و انبیا در مسائل اصول اگر نگوئیم که حرام و منهی عنه است لااقل مأموریه و واجب نیست
و ترک چیزی که یقیناً مطلوب است و اختیار چیزی که اگر حرام نباشد واجب هم نیست مخالف مقتضای
برهان و ضرورت عقل است با وجود آنکه تکمیل نفس خود هم موقوف است بر اتیان عبادات علی وجهها
و نفقه نه محض تکمیل غیر است و از ما سبق معلوم شد که تحصیل فقه محض احتیاط از جمله ممکنات نیست پس باید
پرده را درید و گفت که شریعت در کار نیست باید ملتزم شد که آن تکالیف یقینیه را کما هو حقه بقدر الوسع
والطاقه بجا آورد پس چگونه میتواند کسی که عمل او باحتیاط است ترک این کند بالمره و چگونه میتواند شد
که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل فقه است کما هو حقه و متوجه شدن بتحصیل اصول بر وجهیکه دلیلی
بر لزوم آن قائم نشده یا بر حرمت آن قائم شده با وجود آنکه میگوئیم که تکمیل نفوس بانواع مختلفه میباشد
مقربان شاه برخی از جمله ندما و جلاس او می‌باشند و هر لحظه شهدی از فیض صحبت و التفات شاه
می‌نوشند و باین وسیله در تحصیل علی درجه قرب میکوشند و بعضی از جمله حراس و اهل شرط میباشند
که در هر دم از سوختن اید محض حراست گزندی می‌بینید و از الم شب بیداری و بخواب نشدن بر خود می‌گزینید

ودائم در همیه دفاع دشمنان گوناگون و در تحمل بار گران حذرا لمحه دل در خون گاهی جان خود را
هدف تیر دشمنان خواهند و گاهی تن خود را در مضمار مجاهدت و مفاسات میکاهند هر چند ساهان
بجهة حارسی در محافظت ملک و سلطان ناچار نیست و جان حا بزاحا فظی بجهة بقای جان در کار نه
لیکن چون جنود نا مسعود هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و شبهات ابالسه انسانی در حول حمای
سلطانی و در تخریب نوامیس ستوده سبحانی میکر دند سرگشتگی عالم ربانی با جنود مسعود توفیقات
یزدانی ضرورست که با اسلحه افکار ثاقبه و حذرا صطیاد و سپر تخلیه وانصاف و اعتبار نبیاد ان معاندان
را بر کند پس کجاست نسبت عابدان را با لمانان و والهان و شیفتگان جمال محبوب را با مجاهدین فقهاء
که ایشان اوج الاستکمال خود را مختص بصحب و مناجات قرار داده و این زمره عالمان در راه حراست
عابدان و غیر عابدان و محافظت حمای شاه شاهان جسم و جان در داده بیین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا بلکه توان گفت که ان حراس در مرحله عرفان نیز همگنان گوی سبقت ربوده اند و در داده
رای محبوب از لذت مختصه که اشبه است بلذات نفسانیه گذشته اند پس درینجا توان گفت که تکمیل نفس
هم روا نیست که من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا و در پرده بودن شاهد مطلوب و احتجاب چهره
محبوب چنانکه از توتی و اعراض و گاهی از بی چشمی با غماض است کانهم در صورت غنج و دلال و در معنی
تکمیل اغراض تبا جیل را عوارست فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه
کند در کارش و چون از لوازم سؤالات خاصه انجناب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از قواید
کلیه اصولیه و قوائد کلیه فقهیه می باشد از انجا که جداول این ریاض از یک منبع منبجس میشود و صور احکام
تکالیف حاضره و تدارک فوایت در یک فرات منبعث میگردد و لهذا عرض میشود که در مرحله اولی
هر وقت دماغی داشته باشند مروری بکتاب قوانین محکمه حقیر فرموده باشند خصوصا مباحثه ادله
شرعیه و مباحثه اجتهاد و تقلید و اما در تدارک ما فات بعنوان قائم نهایت فکر حقیر در همان
کتاب مثبت و مجمل اینکه از جمله واضحات است که اطاعت مولی بدون قصد اطاعت محصل اطاعت
نیست عرفا و حصول فعل موافقا لغرض المولی از باب اتفاق مجزی نیست در امتثال بلا پس تا نداند
که امر مولی کدام است چگونه قصد اطاعت او میکند و حجة الله بعد از پیشوا یا از راه هدی شخصی است
که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا مجتهد میگویند پس هرگاه
دانست که باید باو رجوع کرد و مسامحه کرد و بغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح و موافق
واقع بکند نه معذورست و نه فعل او مسقط تکلیف قضا است و همچنین هرگاه گوشزد او نشده باشد

که باید از مجتهدی اخذ کرد و در تعیین آن مجتهد که چگونه کسی باید باشد مسامحه کند و هرگاه دانست که بر او
تکلیفی هست فی الجمله و ندانست که باید از مجتهدی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم با او تعلیم
کرده حکم خدا همان است و متفطن غیر او نشد که در صدد تفحص در آید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتفاق
بها و اما چیزی نیست نه اثمی و نه قضائی و هرگاه موافق واقع نیفتاد بر او اثمی نیست ولیکن سقوط
قضا هم از او مشکل است هر چند وجوب آنهم بر حقیر واضح نیست چون قضا بالفرض جدید میدانم و امر را
مقتضی اجزا و مفروض آنست که نظر بقواعد امامیه از استحاله تکلیف غافل و تکلیف بما لا یطاق با بقای
تکلیف نسبت باو مأمور به همان نیست که فهمیده است و حاصل آنکه تعیین مرجع و ملاذ بعد از غیبت امام
فی الحقیقت از روادف و مسائل کلامیه است مثل یقین امام نه مسائل فقه است و نه اصول فقه و عقل
و نقل هر دو دلالت دارد بر اینکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط باشد از مآخذ پس اگر کسی فهمیده
این معنی را و متفطن شد و پیروی نکرد و اکتفا کرد بقول پدر و مادر و ملا مکتبی که درجه اجتهاد ندارند
بتنبیه مقصر است و آثم و قضا براو لازم است هر چند صحیح کرده باشد علی الاظهر و هرگاه متفطن نشد مطلقاً
و چنین دانست که عبادت مکلف باو همان است لا غیر و اتفاقاً بر وجه صحیح بعمل آید پس تکلیف همان است
چنانکه بیان کردیم و بر او قضا هم نیست زیرا که نه عمومات من فاته صلوة فلیقضها شامل آن است
بنا بر آنکه قضائی بفرض جدید باشد چنانکه اقوی و اظهر است و نه هم ترک نماز کرده که مقتضی امر اول دائی
بر او قضا واجب باشد بنا بر آنکه قضا تابع ادا باشد و همین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت
واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سؤال اینکه از آن مخدوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشأ
اشکال در همه اینها همین بوده که در حینیکه تلمذ مرحوم میر سید حسن قزوینی مینموده اند نظر بحسن ظنیکه بایشان
داشته اید عمل بفتوای ایشان کرده در باب تبدیل قرائت بحمل تسبیح در مشرب یا اصل نماز یکی است
بجهت اینکه ظاهر آن آنست که قبل از اخبار تلمذ آن مرحوم شاید تقلید افضل از ایشان را نکرده باشند
بلکه اشکال در سابق بیشتر بایست باشد خصوصاً اینکه نماز احتیاط با تسبیح کردن قولی است از اقوال
امامیه و چنان نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نمازها و در سائر احکام نماز احتیاط تکلف
بخود را بجا آورده آید و اشکال شما همین در تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در آن حال
بنا از حسن ظنی بسید استاد خود داشته اید که مطمئن بوده آید که حکم الله در ماده شما همان بوده است
که ایشان فرموده اند و متفطن احتمال دیگر نبوده آید که شاید سید غلط گفته یا اهل فتوی نبوده و تقصیر
نکرده اید در این باب در این صورت اظهر در نظر حقیر آنست که شما معذور باشید و بنای قضائی

لازم نباشد هر چند در واقع شید مجتهد بوده یا خلاف اقوی گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه
درین مسئله و سایر مسائل نماز مسامحه کرده و در تعیین مرجع پس اشکال و تشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست
فکر همه را باید بکنید بلی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط و تخصیص سؤال بان وقتی خوب است که در باقی مسائل
مکلف بعمل آمده باشد بتقلید مجتهد واقعی یا بالفعل در حالت غفلت بالمره و عدم تفطن بلزوم اخذ از مجتهد یا اعلم
از ذکر تکلیف در ان جزاو نبوده باشد و تقصیر در نماز احتیاط باشد و بس پس ما هم فرض سؤال را در نعوت
میکنیم و حسب الاقتضا قرینه جا بجا جواب هر یک را می نویسیم السؤال الاول ایا اعاده نماز های احتیاط
به تنهائی کافی است بنا بر اظهر و اقوی بمرتبه از ظهور و قوت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز
را نیز باید اعاده کرد و اتم کدام است جواب اظهر در نظر احقر عدم وجوب فوریت نماز احتیاط و هم چنین
عدم بطلان صلوة است هر چند عمداً ترک کند نماز احتیاط را هر چند معصیت کرده است پس در ما نحن فیه
صحت نماز اصل و عدم احتیاج باعاده ان کردن اولی است با اظهر بودن و اقوی بودن و اما
وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت در صورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس در ان اشکال است
و احوط بلکه اظهر لزوم قضا است و اما سؤال از اتم پس انخالی از اغلاق و اشکال نیست و توجیه ان
بنا بر انچه حقیر از ظاهر عبارت شما می فهم انست که ایا بنا بر اظهر که عدم بطلان صلوة است و اظهر لزوم قضاء
نماز احتیاط است در صورت عدم اتیان بان در وقت خود علی وجه ایا همین موجب اطمینان است
یا نه بلکه باید احتیاط کرد و اصل نماز ها را هم قضا کرد بجهت خروج از مخالفت مشهور که قایل ببطلان
اصل نماز ند و واجب می دانند اعاده انرا و ایا مراعات این احتیاط اهم است که او قات را صرف نماز
احتیاط فقط کند بجهت انکه نظر بدلیل اظهر است و کردن نماز اصل مفوت مساوی ان مقدار است
از نماز احتیاط و نماز احتیاط و جواب ان انیست که این مسئله راجع میشود بمسئله جواز تطوع در
وقت فریضه بجهت انکه بنا بر قول ببطلان اصل نماز بسبب اخلال بنماز احتیاط قضای اصل نماز واجب است
و دیگر قضای نماز احتیاط بر او واجب نیست ولیکن مستحب است از راه احتیاط از خلاف و بنا بر مختار
که صحت اصل صلوة است بالعکس است و مشهور در تطوع در وقت فریضه بطلان است مطلقا و اقوی
در نزد حقیر بطلان است هرگاه مانع فریضه باشد نه مطلقا و مفروض سؤال انست که فعلی مقتضای احتیاط
یعنی قضای اصل نماز مانع از کردن مفتی مکلف است یعنی وجوب قضای نماز احتیاط به تنهائی و بر
هر دو قول جایز نخواهد بود پس این را اهم یا احوط نامیده بی وجه است پس سؤال باید از جواز و عدم
جواز کرد لا غیر السؤال الخ بنا بر انیکه اعاده اصل نماز ضرور باشد و همین کافیست یا اعاده نماز احتیاط

راهم در کار است و مهم است یا نه جواب ضرور بودن اعاده اصل نماز مبنی بر قول به بطلان نماز است
و درین صورت اعاده نماز احتیاط ضرور نیست بجهة آنکه وضع او برای تدارک نقص است و مفروض
صلوة است نه نقصان بل من باب الاحتیاط خوب است جاعن الخلاف بشرطیکه مزاحم فرض
نشود چنانکه بعد هم می آید السؤال الثالث آیا گفتگوئی که در باب ترتیب نمازها بفریضه اصلیه
فائته میباشد بهمان قیاس و نسبت در نمازهای فائته احتیاط نیز جاری است یا نه جواب ظاهر اخبار
و فتوی اصحاب در قضای نماز فریضه منصرف بنماز احتیاط نمی شود پس اصل استفاده وجوب قضای
نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است و باین جهة هم خلاف کرده اند در وجوب آن پس چگونه وجوب
ترتیب در اینها از آنها مستفاد میشود و غایت آنچه مستفاد میشود از اخبار در نمازهای اصلیه ترتیب
ما بین دو نمازی است که تعاقب آنها بالذات و بالاصاله مطلوب باشد و منظور نظر شارع باشد
مثل ظهر و عصر یکروز و مغرب و عشا یکشب نه مطلق صلوة و مطلق ظهرین و عشائین و تقدیم ظهرین بر
عشائین و عشائین بر فجر نه از جعل شارع است بالاصل بلکه از لوازم تبعیه است بجهت آنکه آنچه از شارع
رسیده است وجوب ظهرین است در وقت خاص و فجر در وقت خاص و تقدم و تاخر این صلوة نسبتا و قا
از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاته فریضه فلیقضها کما فاته هرگاه مسلم باشد دلالت
او بر اعتبار جمیع کیفیات فائته لااقل مسلم نخواهد بود در کیفیات طبعیه غیر مقصوده بالذات با وجود آنکه
در عبارت حدیث فریضه مذکور است بلفظ مفرد نه فرائض بلفظ جمع و علی ای حال هرگاه وجوب ترتیب مسلم
باشد و در تعاقب تبعیه هم در صلوة اصلیه مسلم است نه در صورت جهل اقوی عدم وجوب ترتیب است
در نمازهای اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصا هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب یا متعذر خواهد بود
یا مستلزم حرج منفی السؤال الثالث عشر حقیر کنیز آزادی را بجهت گذارشات خانه بجهة بنده بنده زاده
صغیر غیر بالغ نود ساله صیغه خوانده ام و در خانه بوده و حال مدتی است که بنا را بنا سازگاری گذاشته
جائی بجای رفته است و نشسته است و متوجه او میباشم و صرفه هم بجهت ما ندارد و دلش میخواهد که مدتش بخشیده
شود بلکه شوهر کرده باشد فی الجمله مشتری پسند هم هست آیا حقیر که ولی صغیر میباشم میتوانم مدتش را بخشیده
باشم یا راه صرفه بجهة صغیر ملاحظه نموده باشیم مثل مصالحه بمالی یا نمیتوانم علامة العلمائی مجتهد الزمانی
حاجی آقا شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمودند برای من که تو میتوانی مدتش را بخشیده
باشی و ضرری ندارد و این معنی را قیاس ببطلان نمودن چنانکه جمهور فقهای ما رضی الله عنهم قیاس کرده
اند صورتی ندارد و اما چون نقل فروج است احتیاطی باید کرد عالیجناب قدسی القاب علامی عطا




میرزا محمد مهدی شهیدی سلمه الله تعالی درین مسئله بایشان گفتگو کردم ایشان هم فرمودند که آمعنی ربطی
ببطلان ندارد و قیاس مابن پوچ است و احدی هم از فقهای این قیاس نکرده اند و ولی خواهد هم
میتواند مدت منقطعهٔ صغیر را بخشیده باشد خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر بشود و عیب و نقصی نداشته
باشد این بیچاره حسب بخواه خود نفس مرخص کرده باشم بدانچه رای مباحثی مطاعی قرار بگیرد مقرر
فرموده باشند بهر نسبت تدبیریکه موجب زیادتی اطمینان بوده باشد و بخاطر میرسد قلمی فرموده باشد
و عالیجناب قدسی القاب زبدة الفقهای خیر الحاج الکرام الاخ الاعز ارجمند حاج محمد ابراهیم کلباسی
مینماید که میتواند شد و هر که فقیه است مقتضی است که غیر از این نگوید و چون واجب بود مراتب را بعرض
رسانیدن همه کوشیم تا چه فرمائی جواب آنچه ادلهٔ شرعیه و قواعد فقهای بر میاید انیست که چون
صغیر ناقص العقل و قاصر التدبیر است بلکه در چند وقت که فاقد انها است جناب قدس الهی نصیب ولی
از برای او کرده که مباشر امور او باشد تا رفع نقص او بشود بحصول کمال و معیاری از برای ان
قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حمایت حمی و الا حصول کمال عقل مثلا در یکساعت قبل از بلوغ
و یکساعت غالبا تفاوت ندارد بلکه ادراک تفاوت ان قرب محال بلکه از محالات عادیه است
و اموریکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و شری و انفاق
و اکسا و اسکان و تعاطی زرع و ضرع و غیر اینها ترتیب میشود امور بسیار مثل اجاره و مزارعه
و مضاربه و اخذ بشفعه و رهن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنیه از تعلم صنایع و تحصیل علم و اداب
و نکاح و طلاق همچنین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود و سطحی
و دعاوی الی غیر ذلک پس بنا بر این مختار بودن ولی در امور مولی علیه باید اصل باشد و بعنوان قاعده
باشد و خروج از ان محتاج بدلیل خواهد بود حتی انکه از جمله عبارات ایشان است میگویند الاولی
فعل کل المصالح غیر الطلاق چنانکه فخر المحققین در ایضاح ذکر کرده و نزدیک باین عبارت
در عموم در کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص جوارح از برای لقیط و استیفای
حد هرگاه کسی او را قذف کند و انچه را دلیل اخراج میکند دو قسمت یکی ان است که از تصرف فی نفسه
قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذر و یمین و قسم مابین زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر انکه بدلیل
علیحده خارج شده مثل طلاق که بنص خارج شده هر چند علامه رحمه الله در تذکره علت از اینچنین ذکر
کرده که لیس لو بنتی ان یطلق زوجة الصبی لامجانا و لا بعوض لان المصلحة بقاء الزوجیة لانه لا نفقة
لها علیه قبل الدخول و لکن اظهر اعتماد بر اخبار کثیره است بجهته انیکه گاه است مصلحتی در ضمن طلاق باشد

کردن

که این معنی که علامه ذکر کرده در ضمن آن مضمحل باشد و کسی فرقی در افراد طلاق نگذاشته پس آنچه بالذات قابل نیابت باشد و دلیلی بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قایم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله اینست که هر تصرفی که ولی میکند در امر مولی علیه باید که در آن افساد نباشد بجهة آنکه او نصب شده برای رفع افساد مفسدین پس چگونه تواند تصرفی که مفسد بوده باشد بکند و اما اشتراط مصلحت زایده بر حفظ مال از تلف و فساد پس تا بحال بر حقیر دلیلی قائم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال مولی علیه را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بآن بهم رسد بجهة انفاق در معیشت او صرف کند بنحویکه ضرری باو نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زایده مثل آنکه پول یتیم را بدهد و گندم بخرد و آرد کند و در خانه طبخ کند که آن انفع باشد و ارزانتر از بازار تمام شود بر حقیر معلوم نیست و بهرحال تنمیه مال بر ولی واجب نیست و آیه شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن مطلقا دلالتی بر آن ندارد چنانکه در بعضی قواعد خود تحقیق آن کرده‌ام بلی علامه رحمه الله در قواعد میلی کرده است چنانکه فرموده است ویجب حفظ مال الیتیم واستنمائه قدرا لا تاکله النفقه علی اشکال و همچنین دیگران نیز اشکال کرده‌اند پس از مجموع آنچه مذکور شد دو مطلب حاصل شد یکی اینکه اصل جواز تصرفات ولی است در ما یقبل النیابة بالذات هرگاه مولی علیه محتاج بصرف آن باشد از برای نفقه و کسوه و امثال آن گو مصلحت زایده در آن حاصل نباشد دویم اینکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زایده و پیدا کردن نفع باشد هرچند مولی علیه محتاج بآن نباشد و اما تصرف در غیر این دو صورت پس جایز نیست الا در بعض صور که بنص خارج شده مثل قرض برداشتن ولی بلی خصوصا پدر که دایره حقیقت در آن اوسع است و خلافی که در کلام فقها در موارد خاصه است مثل نکاح بدون مهر المثل و مثال آن مبنی است بر لزوم فساد یا اشتراط مصلحت زائده و عدم حصول مصلحت بآن عقد گه فساد هم نباشد و اما سؤال از حال هبه مدت و جواز آن از برای ولی پس ذکر این مسئله در کتب فقهیه صریحا نفیا و اثباتا هیچ کدام در نظر حقیر نیست و آنچه فرموده بودند که عالیجناب علامی شیخ المشایخ العظام و قدوة الفضلاء الکرام شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده‌اند که جمهور فقها ما این را قیاس بطلان کرده‌اند و تجویز نکرده‌اند ولیکن رای ایشان جواز است حقیر تا بحال این فتوای بنظر نرسیده و تکذیب ایشان نمیکنم و من هم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البضاعة می باشم و سیئی الحفظ و بطیئی الانتقال و قلیل الاسباب والکتاب ولکن اظهر در نظر احقر جواز است بشرط مصلحت

دیدون مصلحت دلیلی بران نمیدانم پس هرگاه بخشیدن مدت متعه اصلح باشد بحال صغیره هرچند باین نحو
باشد که مالی بصیغه داده شود که او آن مال را صلح کند در عوض آن مدت و صلاح صغیره هم دران باشد جائز
خواهد بود و شما ولایت از او صلح کنید خصوصاً از اقرار تقریر مجتهد و میکه معلوم نیست صلا در عقد یکه شده
پیش ازین صلاحی باشد که در هبه مصلحت این را می تواند بر دارد و قیاس بطلان هم وجهی
ندارد و اگر در طلاق نصوص و احادیث نبود در طلاق هم میگفتیم که هرگاه مصلحت باشد جائز است
و موید آنیست جواز طلاق ولی از جانب مجنون و همچنین جواز خلع ولی هرگاه خلع را طلاق
ندانیم یا محتاج بدیگر صیغه طلاق عقب آن ندانیم چنانکه تصریح بآن در قواعد وغیره شده و ازین
کلام نیز مستفاد میشود حصر عدم جواز در طلاق و همچنین موید مطلب است احادیث بسیاری که در
آنها به فرزند خطاب شده که انت و مالک لابیک خصوصاً بعض آنها که در نکاح وارد شده که از عموم
و علت منصوصه حکم بما نحن فیه هم ثابت میشود از جمله حدیثی است که کلینی ره بسند قوی روایت
کرده است از حضرت صادق ع که آنحضرت فرمود که انی کنت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله
الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان ابی زوج ابنتی بغیر اذنی
فقال زیاد لجلسائه الذین عنده ما تقولون فیما یقول هذا الرجل قالوا نکاحه باطل قال ثم
علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سئلنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت الیس فیما
تروون انتم عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان رجلا جاء یستعدی عن ابیه فی مثل
هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله انت و مالک لابیک فقالوا بلی فقلت لهم
فکیف یکون هذا و هو و ماله لابیه و لا یجوز نکاحه علیه فقال اخذ بقولهم و ترک قولی
و نیز موید جواز است در ما نحن فیه بجواز فسخ ولی عقد نکاح را بسبب عیب یا مصلحت
قال العلامه فی القواعد و هل یثبت للاولیاء الخیار الوجه ذلک مع مصلحة المولی علیه زوجا کان او زوجة
و لو اختار الولی الامضاء لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ و قال ولده فی الشرح الکلام
هنا فی مسئلتین الاولی هل للاولیاء الخیار فی العیب المتقدم علی العقد الاقرب ذلک مع مصلحة
المولی علیه لان الاولیاء تفعل کل المصالح غیر الطلاق لان النص اخرجه و یحتمل عدمه لان النکاح
متعلق بشهوة و هی مختصة بالزوجین و الاصح الاول الثانیة فی العیب اذا کان بعد العقد الوجه ذلک ایضا
لما تقدم و یحتمل عدمه الی غیر ما ذکره مجملا سوالات آخوند ملا علی بسیار بود و از ثالث تا ثالث عشر را اسقاط کردیم و تفصیل
این اسوله و اجوبه را در کتاب مجموعه سؤال و جواب که رای نیز انطباع نموده اند هرکه خواهد بدانجا رجوع کنند و در آخر

اجوبه میرزا نوشته بود فی یوم الاحد حادی عشر جمادی الثانیه سنه ۱۲ من الهجره ومخفی نماند که میرزا
درمیان اجوبه قدری درمقام مذمت تدرس در معقول بود مولف کتاب گوید که علم معقول بسیار علم
خوب ومحبوبیست و فهم وادراک بدون اطلاع ان حاصل نمیشود بلکه فهمیدن کتاب توحید و هدوث
عالم از اصول کافی وادراک معانی ان اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر در اول
امر طالب علم در حکمت تحصیل کند ذهنش بسا باشد که بمشربات ان ما نوس و از شرع عاری شود واذعان
بمقاصد حکما نماید با ینکه بعضی از مقاصد ایشان فاسد وبسیاری از براهین ایشان کاسد وکشف
ارباب کشف ایشان متناقض نمی بینی که بسا شئی از کشف ثابت میشود وصوفی هم میشود پس چه اعتباریست باوا
بلی اول در علم منقول مسلط شود از ان پس در حکمت کوشد تا از جادهٔ شرع خارج نشود و فاضل قمی
در اخر قوانین بهمین قسم تصریح فرموده و از انجائیکه جنت مقام عالم علیم علامه حجة الاسلام در امر بمعروف
و احکام واجرای حدود در انام اهتمام تمام داشت ابنای روزگار در اطفاء نور ان بزرگوار
کوشش بیشمار نمودند پس وقتی سلطان بدیدن ان بحر علما و اعیان با نقاره خانه باندرون سرای
انجناب آمد سید برای استقبال سلطان خواست تا بدر سرای آید درمیان صحن صدای نقاره بگوش
مبارکش رسید دستها را باسمان برداشت و عرض کرد خداوندا ذلت اولاد فاطمه زهرا را بیشتر ازین
مخواه پس بخانه بازگشت از کرامت انجناب درهمان چند روز دار دنیا را بدرود و بمحاسبه با حضرت معبود
شتافت ومحمد شاه باصفهان آمد و زیاده از سی هزار تومان بانجناب ضرر وارد آورد و با بستگان او
نهایت سوء سلوک داشته واخوند ملا محمد تقی اردکانی را که بخانه سید بجهت اهتمام بنا آورده بود
حکم کرد که او را بردند بطهران پس روزگاری انقضا نیافت که سلطان رحلت و وزیرش میرزا آقاسی
در خاک ذلت نشست و در وقتی از اوقات بعضی از مردم شیاطین ومخربین شریعت سید المرسلین سم
جگرگداز در مطبوخ معتاد ان جناب داخل ساختند پس طباخ یک لقمه از ان به گربه خورانید گربه هلاک
شد پس ظروف محل طبخ او را قفل وکلید انداختند و بعضی از ائمه حاکم ان دیار چهار نفر از اشرار
را بهر یکی صد دینار وعده داده که در شب بدر سرای ان بزرگوار درایند و شربت شهادتش چشانید
ان اشرار در نیمه شب باکمند از دیوار برامده در صحن کتابخانه داخل شدند و در زیر تختی محاذی ان خانه
پنهان شدند دیدند که سید درمیان خانه نشسته و پیرهنی پوشیده و چراغی روشن و کتاب دعا در پیش
انجناب باز و دعا میخواند و چون ابر بهار زار زار میگریست یکی از انها تفنگ را کشید خواست که بسینه ان جناب
نشانه کند ناگاه هیبتی او را مانع شده و رعشه بر اندامش افتاده و دستش لرزید خواست که تفنگ اندازد سر

بقید برفیق دیگر اشاره کرد وان تفنگ را برداشت با وی بر همین حالت عارض شد پس هیچ بجا اما به کرده
و برگشتند وان بزرگوار از هیچ ملتفت ایشان نگشت و در اخر عمر او را آزار سور القنیه عارض شد
اطبا بمعالجه پرداختند مفید نیفتاد پس روز پنجشنبه بمعرض حبس البول گرفتار شد و نزدیک زوال حاجی
کرباسی بعیادت انجناب آمد زمانی نشست و در اول زوال انجناب را وداع کرده مراجعت
نمود سید وضو ساخته نوافل ظهر و نماز ظهر را ایستاده بجای آورده پس بی طاقت شد در بالای
جای نماز یک حب از تربت حضرت امام حسین تناول نمود فی الفور روحش باشیانه قدس پرواز
نمود حاجی کرباسی هنوز بخانه نرسیده در اثنای راه باو خبر دادند که سید نزد اشراف امداد
اطهار شتافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر بیهوش گردید پس از آن که بهوش آمد بخانه
سید آمد و براو گریه و زاری نمود آخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد از آن پس دستهای
مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند و در جنب مسجد او جای ساخته بود در انجا حسب وصیت
دفن نمودند رضی الله عنه والحقه بائمة المعصومین —

ذکر آقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی غروی المسکن
بحر العلوم محیی اداب و رسوم عین علما روزگار نادره دهر زوار اجوبه چرخ کجدار فاتح
اغلاق معاضل محقق مسائل مبین مشاکل دارای فنون بسیار خورشید فلک سیادت و سعادت
و زهادت و تقاوت و نقاوت و کرامت معقولش چون شیخ الرئیس منقولش مانند محقق اول بلکه افضل
بدون شائبه ریب و تلبیس واگر در تفسیر سخن سرایند گویا همان اسلاف اشراف بود که برایشان قرآن
نازل و ولادت باسعادتش در هزار و صد و پنجاه و پنج بود در کربلا در شب جمعه در شهر شوال
المکرم و والدش در همان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا و علی آبائه وابنائه
الالاف تحیه و ثنا شمعی بمحمد بن اسمعیل بن بزیع داده و او را در بالای بام خانه والد ماجد بحر العلوم
روشن کرده پس آن شمع روشنائی غریبی داد پس همان شب در همان خانه بحر العلوم تولد یافت
وانجناب در نزد والد ماجدش تلمذ کرده و والدش نیز عالم ورع تقی صالحی بوده پس از آن نزد
شیخ یوسف صاحب حدائق تلمذ نموده از آن پس بنجف اشرف مشرف و در انجا در نزد جماعتی از فضلا
اندیار درس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتونی و شیخ محمد تقی و غیر ایشان پس بکربلا
عود نمود و در خدمت استاد المجتهدین مولانا بهبهانی آقا محمد باقر اشتغال داشت پس بنجف بازگشت
و محط رحال افاضل گردید و بعد از مولانا بهبهانی علم اشتهار در عراق عرب و عجم برافراخت

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت که برخی از اوقات در نجف اشرف بدرس انجناب حاضر شدیم
روزی میان درس دیدند که افندی عامه که در نجف سکنی داشت بدیدن سید می آید سید بر
فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که در انجا درس گفته باشیم پس شروع بتدریس تفسیر قاضی نمود
و ان عالم سنی هم نشست و مستفیض شد و سید کلمات قاضی را چون هبا منثورا ازهم متلاشی ساخت
بدون سابقه مطالعه حاضران در تعجب شدند کتب مولفه ان جناب کم است بعلت اینکه غالبا بمطالعه
و حل مسائل غامضه اشتغال داشته --

در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بر وافیة الاصول که از همان مباحث الفاظ ان کتاب قدری سمت ظهور
یافت و کتاب مصابیح در شرح مفاتیح و ان کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست و همان کتبی را
که شرح کرده انها تمام نیستند و همان کتاب طهارت و صلوة را شرح کرده و کتاب رجال که غیر
طرز کتب رجال است و مشتمل بر فواید بسیار است و کتاب اجازات که اجازه خود از علما را نقل کرده
و اجازاتیکه ان جناب برای مردم نوشته انها را هم در انجا درج کرده و فواید اصولیه که متفرقه
بود و پسرش مرحوم اقا سید رضا انرا جمع کرده و منظومه که در طهارت و صلوة نا تمام است و منظومه
که در اصول قریب بهفتاد بیت است و در بودن ان کتاب از انجناب در میان اهل خلاف است
و چند بیت در احوال من جمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و تعداد انها و چند بیت در عدت صاحب
کافی و اسامی ایشان و قصائد بسیار در مصیبت امام مظلوم حضرت سید الشهداء گویند که زمانی
بحر العلوم و استادش اقا باقر بهبهانی در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکر تغنی کرده
بحر العلوم متغیر شد و ذاکر را از تغنی منع نموده موسس بهبهانی بر بحر العلوم تغیر کرده و فرمود ساکت باش ای
مهدی و این حکایت را مرحوم ملا اقای دربندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده و صبیه اورو صه
مرحوم اقا سید محمد بود زمانی از نجف بکربلا آمد و در خانه اقا سید محمد اقامه نمود تلامذه اقا سید علی
از او درخواست کردند که اقا سید علی از بحر العلوم درخواست کند که چند روز برا که در کربلا اقامه
کرده تدریس کند اقا سید علی از بحر العلوم مستدعا نمود بحر العلوم اجابت کرده چند روز درس
فرموده اقا سید علی نیز مجلس درس حاضر میشد روزی اقا سید علی ایرادی کرد بحر العلوم
متغیر شد و فرمود ساکت باش سید علی پس سید ساکت میشد و از ان پس ایرادی نمود و انجناب
اعتکاف بسیار بجا می آورد --

درکرامات بحر العلوم

مسموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتهای شام نیست پس زان فرمود که غذای بسیار
در ظرفی ریختند وانرا بر داشت و در کوچهای نجف گردید پس بدر خانه رسید که صاحبخانه تازه
عروسی کرده بود و ان شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق الباب
نموده واما دبیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس ان غذا را قسمت نمود یک
قسمت برای عروس داد و دو قسمت را سید باو داد صرف نموده وکرامات بحر العلوم بی نهایت
واشتهار کراماتش غنی از بیان است و در السنه وافواه چنان ظاهر و باهر است که محل شائبه
وریب باشد چنانکه امور واحوال سابقه اکثری درکرامات ان جناب معدود است وازانجمله
اخوند ملا زین العابدین درس شیخوخت واز تلامذ بحر العلوم بود و در نهایت زهد وصلاح
بود و درنجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بعتبات عالیات مشرف
شدم از کاظمین به سامرا مولف کتاب با اخوند ملا زین العابدین هم سفر و در سامرا نیز در یک
منزل و یک خانه منزل کردیم و اخوند ملا زین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت
که من در خدمت بحر العلوم تلمذ میکردم و همیشه هرجا که میرفت در رکاب انجناب بودیم ؞ ؞ ؞
و در وقتی که از اوقات در خدمت بحر العلوم بسامرا آمدیم و چند روز در انجا اقامه داشتیم
واز قضایای اتفاقیه میرزای قمی اقامه الله محل کرامته بزیارت سامره آمد و روزی بدیدن بحر العلوم
آمد و میرزا اشن بحر العلوم بود پس نشستند میرزا گفت بحر العلوم که مجلس زمانی خلوت کرده که مرا با شما
حکایتی در خلوت است پس مجلس خالی شد اخوند ملا زین العابدین گفت که من خواستم برخیزم
چون بحر العلوم را با من محبت بسیاری بود گفت که او از خصیصین من است ومحرم اسرار است بعد ازینکه
مجلس خلوت شد میرزا بحر العلوم گفت که میخواهم یکی از خفایای اسرار را برای من بیان نمائی
که از ان متلذذ شوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار برآمد که مرا اسراری نیست میرزا اصرار بسیار
کرد بحر العلوم گفت که در عالم واقعه در سوابق ایام در خواب دیدم که خدمت صدیقه کبری حضرت
فاطمه زهرا مشرف شدم پس جد بزرگوارم کاسه از اش بمن خورانید که هرگز بدان صفت آش نخورده بودم
بسیار بالذت بود و هرگز ندیده بودم تا انیکه بعد از مدتی بزیارت خراسان مشرف می شدم
در نیشاپور میزبان اش آورد و بنظر از صنف همان اش آمد که در خواب خورده بودم و شباهت
بانداشت از میزبان پرسیدم که این آش را چه نام است گفت درین بلد او را آش فاطمه میگویند

مجملاً پس از خوردن آتش در خواب دیدم ام فاطمه بمن فرمود که آیا میخواهی که بزیارت جدت مشرف شوی عرض کردم بلی نهایت آمالم همین است پس صدیقه کبری مرا برداشته داخل خانه شد من در در خانه ایستادم دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیر المؤمنین در دم در نشسته است پس من سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جا بنشینم بالاتر از مکان امیر المؤمنین میشود زیرا که آنجناب در دم در نشسته است پس بخیالم رسید که باید در کنج خانه نشست برای اینکه اگر از صدر مجلس خط مستوی تا دم در بکشند و خط دیگر از صدر تا کنج خانه بکشند آنخط که بکنج میرود بلندتر است از آن خطیکه بدم در میرود پس دم در بالاتر از کنج خواهد بود پس از آنجائیکه امیر المؤمنین نشسته بالاتر و نزدیک تر به پیغمبر است از آنخط که بکنج رفته و او پست تر و دورتر از پیغمبر است پس باین خیال در کنج خانه نشستم رسول خدا چون چنان دید تبسم فرمود و گفت که ای فرزند خیال تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالی چند کردم و جواب شنیدم میرزای قمی گفت که آن سؤال و جواب چه بود بحر العلوم گفت که اظهار آنرا نخواهم ابراز و اظهار کرد هرچه میرزا اصرار در ابراز نمود آن جناب در اخفا و انکار افزود ایضاً آخوند ملا زین العابدین گفت که قاعده بحر العلوم آن بود که اگر کسی در وقت غذا بر سر سفره او حاضر میشد و غذا تناول نمیکرد آن جناب را بسیار بد می آمد پس شبی در وقت مغرب بحر العلوم در پشت سر مرقد مطهر عسکریین بنماز ایستاد و ما جمعی از اصحاب در پشت آنجناب بنماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد آخر رسانید و السلام علینا را هم گفت و هنوز السلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ تکلم نکرد ناگمان نمودیم که آن بزرگوار را سهوی یا نسیانی طاری شد پس زمانی انقضای یافته در آن وقت گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ما همه تعجب نمودیم و آن بزرگوار بسیار با هیبت بود و هیچ کس را یارای آن نبود که سر سکوت او را سوال کند آخوند ملا زین العابدین گفت که من با رفیق دیگر با خود گفتیم که امشب در وقت غذا و تعشی از او بپرسیم و الا نخواهیم غذا تناول نمود و چون او راضی نمی شود که کسی در مجلس او بنشیند و شام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام با او سر دست نشستیم بحر العلوم فرمود که حکما شام تناول کنید ما عرض کردیم که اگر سر سکوت در میان نماز بیان بفرمائید ما خواهیم باین غذا تعشی نمود و الا فلا آن بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید از آن پس سر سکوت را برای شما بیان میکنم پس شام خوردیم و از آن پس سر سکوت را سوال کردیم آن بزرگوار فرمود که من چون صیغه اولی از سلام را گفتم ناگاه دیدم که امام عصر بزیارت جد و پدرش باندرون حرم آمد پس

زبان لکنت پیدا کرد و از دهشت و هیبت امام بر تکلم قدرت نیافتم و در میان نماز بودم و قدرت بر خواندن هم نداشتم و نمی توانستم که نماز را قطع کنم و در مقام احترام امام و تعظیم آنجناب برآیم و آن قدر زبان من بسته و لکنت داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و آن وقت بحال خویش آمدم و زبانم جریان پیدا کرد و صیغه دوم را خواندم —

در گشوده شدن ابواب حرم امیر المومنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم آنکه برای میرزای قمی میگفت که شبی در مسجد سهله بعبادت مشغول بودم ناگاه صدای مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل یکسر از جا کنده شد پس بطرف آن صدا رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شد و شخصی نشسته پس سلام کردم جواب داد و فرمود سید مهدی بنشین من نشستم پس بحر العلوم دست خود بگردن میرزای قمی درآورد و گفت که اگر بگویم که حضرت قایم را دیدم پس تو مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم سخن را قطع کرد و از جمله کرامات آنجناب آنکه سید جواد عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامة در شرح قواعد علامه از تلامذهٔ بحر العلوم بود و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام در بدایت امر در نزد سید جواد زانوی تلمذ کرده و سید جواد مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استادم بحر العلوم در صحن امیر المومنین را باز کرده و بسمت حرم آن حضرت روانه شد و مرا اندید من نیز از دنبال او رفتم پس در رواق با آنکه مقفل بود برایش گشوده شد و از آنجا گذشته بجانب حرم روانه شد و در حرم نیز گشوده گشت پس بجدش امیر المومنین سلام کرد و جواب سلام از مرقد منور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم —

در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایضاً سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازهٔ شهر نجف بیرون رفت من نیز از عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم آن جناب بمقام حضرت صاحب الامر رفته و با امام زمان گفتگوئی داشت از آن جمله مسئله از آن جناب پرسید آنجناب فرمودند که در احکام شرعیه با دلهٔ ظاهره مامور می باشند مکلفند بشما مان چیزی است که از آن ادله استفاده نموده اید و مامور باحکام واقعیه نیستند ایضاً آخوند ملا زین العابدین سلماسی گفت که بحر العلوم هر شب در کوچه های نجف میگردید و برای فقرا نان و نخوان میبرد پس روزی چند درس را ترک کرد و پس طلاب مرا تشفیع کردند و من بخدمت آن جناب عرضه داشتم آن جناب گفت که درس نمیگویم پس بعد از چند روز سه دیگر طلاب مرا واسطه کردند که سبب درس نگفتن

استعلام کن پس من بار دیگر با ایشان عرض کردم آنجناب فرمود که این جمعیت طلاب هرگز نه شنیدم که بنصف شب بتضرع وزاری مناجات صدای ایشان بلند شود با اینکه من در غالب شبها بکوچهای نجف میروم پس چنین طالب علم استحقاق نیست که برای ایشان درس بگویم چون طلاب این سخن را شنیدند همه بتضرع وزاری برآمدند و شبها صدای گریه و مناجات طلاب از هر سو بلند شد پس آنجناب دگربار مشغول تدریس شد ایضاً در وقتی از اوقات آن بزرگوار در مسجد کوفه تشریف داشتند پس روزی از روزها آن بزرگوار بملازمان واصحاب فرمایش داشتند که تدارک طعامی دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میرسند و ایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده آنحضرت تدارک طعامی نمودند که ناگاه همان عدد رسیدند و تعداد عدد آنها را فرموده بود بی کم و زیاده وارد شدند و از خوان احسان آن بزرگوار متنعم و متلذذ شدند و رفتند

در اخلاق بحر العلوم

و از اخلاق اینکه در وقتی از اوقات اقامه نماز تمام گفته بودند و هنوز نیت و تکبیرة الاحرام نگفته شخصی علیان آورد برای کشیدن آنجناب نشست و علیان را کشید پس شروع در نماز نمود و جهتش را باین نحو بیان کرد که اگر نمی گرفتم و نمی کشیدم کسر قلب آن مومن میشد و نواده آن جناب اقا سید حسین یکی از فقها نجف است و از نواده برادرش حاجی میرزا محمود در بروجرد است و صاحب کرامت است و در مجلسی که می نشینند قرآنی برآورده میخوانند و حاجی سید صادق ساکن طهران از قبیله او است و در هر مجلسی که وارد میشود قرآنی همراه داشته بیرون آورده میخوانند نهایت خوب و مستحسن چه عالم باشند یا غیر عالم زیرا که اگر صحبت علمی دارند منجر بنزاع و عدم خلوص نیت و مجادله باطله خواهد بود و اگر صحبت دنیا مشغول شوند غالباً بدون غیبت انجام نپذیرفت

در احوال سید صدر الدین نهاوندی

چنانکه سید صدر الدین نهاوندی شستری عادتش آن بود که همیشه سجاده داشتی و اشتغال بنماز داشت و کارش منحصر بهمین بود و او از اهالی شستر در نهاوند هم سکنی داشت و شخصی بود دائماً و علی الدوام بنماز ایستاده بود و معروف بان بود که از اهل باطن و کرامت است و ناقل فضائل مولف کتاب مرحوم اقا سید صادق پیشنماز تنکابنی الاصل ساکن لنکرود حکایت نمود که زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد پس از راه نهاوند عبور کردم و کرامات سید را شنیده بودم و خواستم چیزی از او معلوم نمایم بلکه چیزی از او از امشاهده کنم پس بخدمت

سید رسیدم نهایت سید با اخلاق و با صفا بنظرم امد و دران صفحات مردم را با و اخلاص یادی بو
بنحویکه شاهزدگان رعایت وحمایت او بسیار میکردند بگمان انیکه توجهی کند که بعد از فتح علیشاه
جنت ارامگاه ایشان بسلطنت برسند -

در کرامت سید صدر الدین

خال مفضال گوید که سید پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما باینجا چیست گفتم
چون کرامات شما دراستماع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد و چیزی
از انرا برای العین مشاهده کنم سید گفت مرا کرامتی نیست وسبب اشتهار کرامت از من انست که هر
کسی از ما در متولد میشود درمیان طایفه اجنه نیز دران حین کودکی از ما دو متولد میشود وان کودک
را همزاد این شخص منامند ومرا همزادی هست که ان همزاد چنان اتفاق افتاد که پادشاه طبقه از طبقات
جنیان است وان همزاد من شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانه من باشند ومرا خدمت نمایند
مثل گاهی طرف خانه من افتاده از اب است بیکدفعه ملاحظه میکنی پر آب است وگاهی طفل در گهواره
گریه میکند وبسا باشد که گهواره می جنبد بدون انیکه کسی او را بجنباند یا انیکه هیزم نیست پس ناگاه
هیزم آورده میشود یا انیکه خاموش شد بیکدفعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچیند وچون مردم
این گونه اموررا می بینند گمان میکنند که این از کرامت است وحال انیکه مرا کرامتی نیست بلکه
انیگونه خدمات از ان اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همزاد معروفست -

در کیفیت ملالت شخصی از قول شیخ احمد

واز شیخ احمد احسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضی از احیان بدون سببی از اسباب
ظاهره ملول ومکدر میشود شیخ احمد چند وجه درجواب ان گفته یکی انیکه هر کسی را همزادیست از اجنه چون
او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با ودارد ملول میشود وسببش را نمی فهمد دوم
انیکه چون امام بزمانه اعمال شیعیان اگاه میشود وچون امام قلب عالم امکان است وهر وقت
که قلب را کلالت وملالتی رو یداد ان ملالت در همه اعضا سرایت میکند همچنین ملالت امام در همه
سکنه عالم امکان سرایت میکند وشاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکدر شد بسبب علایق
وارتباطات همان شخص ملول مے شود نه اشخاص دیگر -

در احوال اقا سید علی صاحب شرح کبیر وصغیر

که اقا سید علی بن سید محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا وبالجمله سید محمد علی که والدین

جناب است پسر سید ابو المعالی صغیر است که او پسر سید ابو المعالی کبیر است و سید ابو المعالی کبیر السن اولاد ذکور
و چند دختر بر گذار کرد اما اولاد ذکور سید ابو طالب و سید علی و سید ابو المعالی است و این سید ابو المعالی
پسر کوچک بوده و او را یک پسر بیش نبوده که آن سید محمد علی است و سید محمد علی والد آقا سید علی است و اما
دختران سید ابو المعالی پس یکی از ایشان زوجه ملا محمد رفیع جیلانی ساکن مشهد مقدس بود و
آقا سید علی مذبور همشیره زاده آقا محمد باقر بهبهانی است و داماد او نیز هست یعنی دختر آقا محمد باقر بهبهانی
زوجه و عیال او بوده که والده آقا سید محمد باشد و آن جناب در سن کهولت باصرار خال مفضال خویش
آقا محمد باقر بتحصیل علم اشتغال نمود و آن بعد از زمان ولادت آقا سید محمد بود و ولادت با سعادت
آقا سید علی در بلده طیبه کاظمین در دوازدهم ربیع الاول که بنا بر روایت ثقة الاسلام در کافی
مولد جناب ختمی مآب است از سنه ۱۱۶۱ هزار و صد و شصت و یک و آن جناب سید اساتید و مرجع رواة
اسانید و در علم منقول وحید و در تقریر فرید و بخبر تحریرش در نهایت فصاحت و بلاغت
و تسدید و در جدول بیدیل و موید در نهایت تائید مشایخ و اساتید زمان ما همه از تلامذه
آنجناب بے واسطه و یا بواسطه و وسایط و فضیلت تلامذه آنجناب بر وفور علم او شاهد و اصول
او را بر فقه او زیادتی بود و مسلم دیار عرب و عجم بلکه مطلق بلاد اسلام و فاضل قمی در فقه ماهر
تر بود و لیکن تالیف ایشان بعکس اشتهار یافته چه کتاب فقه او شرح کبیر و کتاب اصول میرزا قوانین
در اشتهار کالشمس فی رابعة النهار است —

در احوال تحصیل آقا سید علی

و آن جناب بدایت امر در خدمت آقا محمد علی بن آقا محمد باقر تلمذ کرده است پسر آقا محمد علی او را باکسانی
که از او بزرگتر درس و مقدمه در تحصیل بودند شریک نموده و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و بتدریس
و تصنیف اشتغال داشته و بسیار خوشحال بود شخصی برایم حکایت داشت که آنجناب روزی شرح
کبیر را درس میگفت و در اثنای خواندن عبارت بجای رسید که نوشته بود ذکرا کان او انثی یکی
از تلامذه عرض کرد که من ذکر آن دارم آنجناب خندید و فرمود من دارم بقدر یکذراع و آن جناب را
اجازه از محمد باقر است و همچنین از بعضی دیگر که در اجازه سابقه آقا سید باقر ذکر نمودیم —

مکالمه میرزای قمی با آقا سید علی

و در سالی از سنوات میرزای قمی بزیارت عتبات عالیات مشرف شد و مذهب میرزا حرمت طعام
مشتمل بر کشمش بود و مذهب آقا سید علی حلال بودن آن طعام بود پس شبی میرزای مهمان آقا سید علی

شد یعنی سیّد او را ضیافت نمود و امر کرد که قدری طعام کشمش طبخ نمودند شب طعام غذا را حاضر ساختند میرزا از خوردن ان طعام امتناع نمودند اقا سید علی بند دست میرزا را گرفت و گفت یا باس محاججه در انمسئله کرده باش و مرا مجاب بسازد یا این طعام را اکل کن میرزا گفت که تو میدانی که من در مجادله بر تو غلبه ندارم و مذهب من حرمت این طعام است چرا مرا آزار میکنی پس اقا سید علی تبسم کرد و گفت که برای میرزا طعام بی کشمش آوردند و ان طعام صرف شد مسموع شد که جناب سیّد از حکمت عاری بود و چون میخواست که تعریف ملک نماید به تلامذه گفت که تعریف ملک حیثیت تلامذه عرض میکردند جوهر و الخ

در کرامت اقا سیّد علی

ایضًا آن جناب از علم هیئت عاری بود و چون شرح کبیر را تالیف مینمود و بحث قبله رسید کار بر او مشکل شد زیراکه در علم هیئت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سیّد در علم هیئت مربوط بود سید باو فرمود که بخانه ما آمده در وقتی خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم هیئت بمن تعلیم نما ید انشخص گفت که همچنان که ما کتاب را در زیر بغل می گیریم و شرفیاب میشویم و مستفیض میشویم شما نیز کتاب را در زیر بغل گرفته و بمنزل بنده تشریف فرما گشته و مسائل هیئت را فرا گرفته باشید سید فرمود که من از ینمرحله دریغ ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدر ایم مردم هجوم میکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و نمیگذارند که من بکار خود باشم مجملاً جناب اقا سید علی از این سخن دلگیر و انشب را بدرون حرم حضرت سید الشهداء تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری و بیقراری بود و از حضرت افریدگار بتوسط حضرت سید الشهداء درخواست کشف دقایق علم هیئت که ضرور بود بر او اضافه و منکشف گشته و مباحث قبله را تالیف فرمود

در تالیفات اقا سیّد علی

و امّا تالیفات اقا سیّد علی پس ان بسیار است و اکثر ان رسائل است از انجمله شرح بر صلوة کتاب مفاتیح است که بسیط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علما را علام و استدلالات فقها را کرام و ترجیح و تعارض و تفاریع است و ریاض المسائل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و ان کتاب مشتمل بر اصول مسائل فقهیه با اشارهٔ اجمالیه باقوال و ادله و تحقیق حق است با عبارت فصیحه بلیغه با مراعات سجع و قافیه و فی الحقیقه تالیف ان کتاب بدان وجه در کرامات ان جناب معدود است و ان کتاب کالشمس بلا استتار و حجاب در میان طلاب و علما را طیاب در غایت اشتهار و مطرح انظار اخبار و کتاب درس است که بتعلیم و تعلم ان فرقه محقه جعفریه را اشتغال است و این فقیر مولف کتاب را بر ان حواشی مدونه بسیار است که در اثناء مباحثه و مذاکره بتحریر در آمد از انجمله تعلیق بر کتاب

اجازه آن کتاب در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب صلح در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب هبات و تعلیقه بر کتاب قضا در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب وصایا در یک مجلد و حواشی بر کتاب متاجر و از جمله تالیفات آقا سید علی رساله در تثلیث تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین و کتاب شرح صغیر که مختصر از شرح کبیر و شرح بر مختصر نافع است و رساله در اصول در اجماع و استصحاب و رساله در حجیت مفهوم موافقت و رساله در جواز اکتفاء بیک ضربت در تیمم و رساله در اختصاص خطاب شفاهی بحاضرین و رساله در منجزات مریض و رساله در حکم استظهار حائض در زمانیکه خون از ده روز تجاوز کند و رساله در برائت ذمه زوج و رساله در حجیت شهرت و رساله در اباحه نظر باجنبیه فی الجمله و حواشی غیر مدونه بر کتاب معالم و حواشی متفرقه بر کتاب مدارک و حواشی متفرقه بر کتاب حدائق و اجزاء غیر تامه در شرح مبادی الاصول علامه و رساله در تکلیف کفار بفروع دین و آن بزرگوار علی سبیل الاستمرار در هر شب جمعه از اول شب تا بصبح احیاء و بعبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشت -

در احوال میرزا محمد اخباری

و چون سابقاً مذکور شد که آقا سید علی در مجادله و مقاوله و مکالمه و مشاجره و منازعه در مسئله علمیه اوحد اهل زمان بوده و او را با میرزا محمد اخباری مجادله روی داده لهذا لازم آمد که احوال میرزا محمد اخباری را در اینجا بیان نمائیم بدانکه میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین و اغلب اوقات در طهران و بعضی از اوقات در اصفهان و در اخر کار در کاظمین مسکن و مدفن او شد و اولاد صلبی در این ازمنه در بحرین بوده اند و میرزا محمد در جدل ید طولی داشته و کسی بغیر از آقا سید علی بر او غلبه نکرده و مرحوم آخوند ملا صفر علی لاهیجی که یکی از مشایخ من بوده و برایم حکایت داشته که مجادل بودن میرزا محمد از این بابت بود که او را جامعیت بوده و در مسئله که صحبت میداشت اگر میدید که عجز دارد خصم را از آن مسئله بتدابیر و حیل بیرون می برده و در علم دیگر داخل میکرد و اگر در آن جا هم مآل کار را عجز خویش مشاهده میکرد باز بعلم دیگر داخل میکرد و مسئله دیگر منتقل میشد و هکذا تا اینکه خصم را عاجز میکرد و در یک مسئله پایداری و اقامت نداشت و در وقتی از اوقات وارد اصفهان شد و در مجلسی از مجالس میرزا محمد و آقا سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی کرباسی جمع شدند پس میرزا محمد در مقام گله با حاجی کرباسی برآمد که من و تو در ایام تحصیل با هم رفیق بوده ایم و مرا با تو حق رفاقت بود چرا دیدن من نیامدی حاجی کرباسی سکوت کرد و حجة الاسلام در جواب گفت که چون حاجی کرباسی از شاگردان کسی است که بتلامذه اش گفته است که اگر یک شما با اخباریین مجالست و معاشرت کند عاق من است از آن جهت

حاجی بدیدن شما نیامد میرزا محمد گفت که اکنون مسئله میان امد اگر حقوق با عقوق تعارض کنند کدام
یک مقدم مند سید فرمود که عقوق مقدم است و برطبق مدعای خود حدیثی ذکر فرمود میرزا محمد در سندان
حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ ان چند ایراد وارد آورد پس از ان اختیار کرد که حقوق
مقدم است و برطبق مدعای خود چند حدیث باسند از کتاب کافی آورده حاضرین ساکت شدند و در
زمانی شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان
شیخ را بضیافت دعوت مینمودند میرزا محمد نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون
مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدل بود لذا میرزا محمد
در انظار ناس بر شیخ غلبه مینمود و او فات بر شیخ تلخ داشت پس در شبی از شبها شیخ نهایت تغیر بمیرزا
محمد نمود که با این کلمات واهیه بر عوام امر را مشتبه میسازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر زینت میدهی
و ادیان مسلمانان را فاسد میسازی اکنون اگر تو راستگوی است صباح وقت ظهر من و تو در بیرون دروازه
بمباهله میرویم تا هر کسی که حق است از مبطل ممیز گردد پس صباح ان روز میرزا محمد تقدم ورزید و به بیرون
دروازه رفت و جمعیت بی اندازه آمدند و میرزا محمد نماز ایستاد جمع بسیار باو اقتدا کردند ناگاه
شیخ در رسید و نماز ایستاد جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و نماز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند
پس میرزا محمد بتعجیل نماز را تمام کرد و بلا فاصله بشهر مراجعت نمود و بمباهله نایستاد —

در حکایت آوردن میرزا محمد سر سردار روس را

باید دانست که مباهله در فصل میان حق باطل بسیار موثر است اما با تحقق شرائط ان و در اصول کافی
اخبار بسیار در مباهله و کیفیت و شرائط آن مذکور است و از وقایع غریبه اینکه در زمانی از ازمنه
مرحوم فتح علیشاه دولت روس با سلطان ایران بمخاصمت بر آمد و اشپخته سردار لشکر روس شد و قبه
و بادکوبه را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهری که میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب
بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری دران زمان در دار الخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا
محمد نیز در فتح علیشاه رفت گفت من سر اشپختر را در چهل روزه برای تو بطهران حاضر میسازم مشروط
باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباریین
در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرد پس میرزا محمد یک اربعین بختم نشست و بختم آیة الکرسی
با ده وقف بشرائطیکه درمیان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورتی
از موم درست کرده و در انتهای شمشیر بگردن ان صورت نواخت چون روز چهلم شد فتح علیشاه بسلام عام

نشست

نشست دید اثری از سر اشپختر پیدا نگردید شعیر بر میرزا محمد شد و فراشی فرستاد که او را حاضر سازند میرزا محمد از ختم بیرون آمد و چیو اسنی خورده و در آمدن نزد سلطان مسامحه و مساهله و مسامحه نمود تا آنکه سلطان دو سه فراش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد به تأنی روانه شد و چنان آمد که سر اشپختر و میرزا محمد بیک دفعه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در لنگران حکمران آنجا در زمان محاصره اشپختر را بگوشه میدان خواست که تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند پس اشپختر با یک نفر و آنحاکم با یک نفر بهم رسیدند و نشستند و آنحاکم فوراً طپانچه براو زد و اشپختر را نشان گلوله ساخت و فوراً سرش را جدا کرد و لشکرش چون سردار را کشته دیدند فرار کردند پس سر سردار روس را برای سلطان آوردند سلطان بسیار متعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که ما بوعده خود وفا نمودیم اکنون شما نیز بوعده وفا نمائید سلطان با امناء دولت در این باب مشاورت نمود و اعیان دولت معروض داشتند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدی الی الان بوده و برحق‌اند و مذهب اخباری مذهب نادر ضعیفی است و زمان اول سلطنت قاجاریست مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید و این شاید مایه اختلال حال دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما سازشگی نماید و با شما همین معامله نماید که با اشپختر روس نمود مصلحت آنست که با و خرجی داده و معذرت از او خواسته حکم نمائید که بعتبات عالیات رفته در آنجا ساکن نماید که وجود چنین کسی در پای تخت مصلحت دولت نیست پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و باو خرجی داده و او را روانه عتبات عالیات ساخته

در مجادله میرزا محمد اخباری با آقا سید علی

چون میرزا محمد بعتبات عالیات مشرف شد بخدمت آقا سید علی مشرف شد و مسئله نزاع میان اخباری و مجتهد در میان ایشان شد آقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و مجادله مینمایم بشرط آنکه کار بمکالمه و مقاوله تمام شود و پای نوشتجات و ارسال رسائل بمیان نیاید میرزا محمد قبول نمود پس مناظره کردند و آقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کاظمین رفت و از آنجا رساله در این مسئله در رد بر آقا سید نوشت و برای او فرستاد سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که قرار میان من و تو بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر سخنی دارد حاضر شود و با من مکالمه کند تا او را ملزم سازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت و میگفت العیاذ بالله که شیخ جعفر نجفی از نسل بنی امیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد ملعون

مظهر و این عبارت را گفت که مات اکثر یرباتحاز بیرچون مرض شیخ از اخبار نیز بود که ملق و گلوی
وگردنش و وَرَم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدور یافت که علما عتبات او را تکفیر نمودند بسبب
احوال شنیعه و سحر کردن پس حکم بقتل او شد چون خواستند که بخانه اش در آیند دیدند که خانه در
ندارد بسبب سحریکه کرده بوده پس دیوانخانه را شکافتند و او را یافتند و کشتند مولف کتاب گوید
که اخباری اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است و اگر العیاذ بالله مجتهدین را تکفیر
کند کافر است و ما ره داخباریین را در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیقه بر قوانین و منظومه اصول و ترجمه
کرط میرزا ابو القاسم بن حسن جیلانی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فهامه سقنن قوانین
با بهج مناهج صدق و یقین حائز سرا سر غنایم دارین قدوه علماء عاملین و اسوه فقهاء راسخین
رئیس دنیا و دین از زهاد اهل زمان و اورع متورعین و اعلم و افقه معاصرین رئیس امامیه و والد میرزای
مزبور آخوند ملاحسن بود که از اهل شفقت از محال رشت بود پس ملاحسن برای طلب علم بسوی اصفهان
مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله که جدّ مادری میرزا بود پس این
دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعیه و اجراء قضاء و حکم میان مسلمانان بقریه جاپلاق
آمدند و در آنجا متوطن شدند و ملا نیز همراه ایشان آمد و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت و ملاحسن
عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تالیف کرده که برروان کشکول شیخ بهائی است و مشهور بزهد
و عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش بعلوم ادبیه اشتغال داشته از آن پس
در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد —

در کیفیت تحصیل میرزای قمی

و سید حسین از اعاظم فقهاء العصر و از مشایخ اجازه و صاحب رساله در علم رجال است از آن پس
میرزا بجانب عتبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاساتید موسس ملا ثانی آقا محمد باقر
بهبهانی بلند اشتغال نمایکه از او اجازه گرفته در بدو حال با فقر و فاقه بود و استادش
آقا محمد باقر صلوة و نیابت بنفسه مینمود و وجه آنرا بمیرزا میداد که صرف خود نماید و بفراغبالی تحصیل
علم کند معروفست که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدر خانه آقا محمد باقر رفته
و آستانش را بوسیده از آن پس بزیارت امام علیه السلام مشرف گشت مجملاً میرزا بعد از مراجعت
از تحصیل بوطن پدرش که یکی از قرای جاپلاق و مسمی بدره باغ بود آمد لیکن اهل قریه کوچک
و ابواب معاش نیز بر میرزا تنگ متوطن شد بقریه قلعه بابو از قرا جاپلاق و بانی حرکتش حاجی

محمد سلطان شد واو یکی از اعیان وارکان چاپلاق بوده واز اکابر واہل ثروت وغنا بوده و
نہایت متدین ومعین میرزا ومحبّ او بود وطالب علمی نبود مگر دو نفر یکی برادر حاج محمد سلطان
که مسمی بمیرزا ہدایت اللہ بود وعلی درشتخان پسر حاجے طاہر خان واین دو نفر در نحو ومنطق
خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند وشرح جامی وحاشیہ ملا عبداللہ را نزد میرزا خواندند
واہل ان قریہ قدر میرزا را نمی دانستند معروفست کہ ملائی دہقانی ہمیشہ در مقام استخفاف میرزا بود
روزی بخواہش او اہل دہ جمع شدند ومیرزا را خواستند وان ملائی دہقانی باہل قریہ گفت
کہ شما بمیرزا بگوئید کہ مار را بنویسد ایشان بمیرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظ مار نوشت
کہ میم والف ورای باشد پس ملائی دہقانی شکل مار وصورت ان را نوشت کہ سرش گندہ
ودنبالہ ان باریک وکشیدہ پس باہل قریہ نشان داد کہ شما ملاحظہ کنید کہ شکل مار ہمین است
کہ من نوشتہ ام ویا انست کہ میرزا نوشتہ است چون ایشان از اہل سواد نبودند نوشتۂ
ملا را ترجیح دادند میرزا زیادہ متاثر شد تا کار بجائے رسید کہ روزی دو نفر بہ نزد میرزا
امدند وگفتند کہ ما مرافعہ داریم احدہما بر دیگری ادعا کرد کہ حدثی از او صادر شدہ مدعی علیہ
منکر برآمدہ میرزا چونکہ بر این سوال دید گریست ودست بر آسمان برداشت کہ خداوندا دولت
مرا ببخش از این محواہ بی سکنے در دیہات ہمین خاصیت را چنانکہ گفتہ اند مرغ دم سوئی شہر وسر
سوئی دہ دم انغ از سر او بہ وملائی روم در مثنوی گفتہ دہ مرد دہ مرد را احمق کند
مرد را بے عقل وبی رونق کند —

مسافرت میرزا باصفہان شیراز

مجملاً میرزا انجا بدار السلطنة اصفہان مسافرت نمود ودر مدرسۂ کاسہ گران چند از زمان را
گذرانید پس بعضی از علماء دنیا کہ آثار رشد را دران بزرگوار دیدند باو اعانت نمودند پس
میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد وان زمان سلطنة با کریم خان زند بود وپس مدت دو ال
یا سہ سال در انجا اقامہ داشت واو را شیخ عبدالمحص یا پسرش شیخ مفید اعانت نمود و
مبلغ ہفتاد تومان یا دویست تومان علی اختلاف الحکایتین باو دادند پس میرزا ان تنخواہ را
گرفتہ باصفہان مراجعت کرد وچون اسباب اجتہاد نداشت —

در خریدن میرزا کتب را بثمن

پس بعضے از کتب استدلالیہ وکتب لغت وکتب احادیث ابتیاع نمود گویند کہ دران زمان

کتاب را بمن میفروختند و من بوزن شاه که معادل دو من تبریز بود بده تومان معامله و
داد و ستد مینمودند و چون دیدن و دأب این ازمنه بدان جریان یافته که با یک کفه
میزان مبیع را سنگین تر از سنگ وزن مینمایند لهذا میرزا کتاب خریده و برای نقل میزان کتاب
روضة البهیة که شرح لمعه دمشقیه است بربالای کفه کتب گذاشته که کفه کتب سنگین تر شود
پس از انجا بقریه بابو مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقه و اصول در نزد آن جناب اشتغال
داشتند لیکن چون بلد خالی از علماء و فضلاء و مشتغلین بود و امر معاش نیز براو مضیق
و اهل بوادی بجهت عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبیح لذا آنجناب بسوی بلده طیبه
قم انتقال فرمود در انجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر بمضمون فان مع العسر یسرا
ان مع العسر یسرا و فحوای خیر انتما و یابی الله الا ان یتم نوره و مضمون خیر مشحون ان الله
لا یضیع اجر المحسنین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار
ابناء روزگار کرامت فرمود و در انجا اوقات خود را منحصر در تالیف و تصنیف و مقابله و
تدریس و اجوبه استفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد علائق فرمود —

در فتاوای غریبه میرزا

و از جمله فتاوای او حرمت کشمش مطبوخ است و جایز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه
نماید و از او چند ذخیره باقی ماند که یکی از انها زوجه ملا اسدالله بروجردی بوده و دیگری
زوجه ملا علی بروجردی است —

در مدفن میرزا و مشایخ اجازات

و مدفنش در قبرستان بزرگ قم و مقبره خاصی دارد و این فقیر مؤلف کتاب در سنوات قبل
مدتی در قم اقامه داشتم روزها در میان مقبره میرزا بتدریس کتاب قوانین اشتغال داشتم
و همان کتاب را بر روی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازه آن جناب
آقا محمد باقر بهبهانی است و بعضی دیگر که در اجازه آقا سید محمد باقر اسمی از انها سابقاً مذکور گردید

در تالیفات میرزا قمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول انظار است از جمله تالیفات او کتاب قوانین الاصول است
و در دو مجلد تقریباً بیست و پنجهزار بیت است و آن کتاب امصار و اعصار و مقبول انظار فضلاء
روزگار و دارای افکار ابکار و اصول را بیش از او بان وقت و متانت ننوشته اند و اکنون

مدار تدریس و تدرس علماء امامیه بر ان کتاب است اگر چه معروفست که دوازده هزار
غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در حین تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه ور دو
تدقیق و تحبیر لفظ ننموده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت اینکه میرزا القدر
در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل یا معظم رسانده بود گویند که حاجی ملا احمد نراقی در مناهج
چون ردودی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منه بر قوانین نوشت و ردود او را مندفع ساخت
و ان حواشی منه یک مجلد است و علماء که بعد از میرزا آمده اند ردود بسیار بر قوانین نوشته اند
مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فصول و حاجی کرباسی در اشارات
و استاد مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد نراقی در مناهج و شیخ مرتضی در رسائل خود و لهذا این
فقیر مولف کتاب تعلیقه بر کتاب قوانین نوشته ام و انرا مسمی ساختم بمحاکمات بین الفضلاء السبعه
در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلاء را مرتکب شده ام با تحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح
بر تهذیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندیده ام و لیکن شنیده ام که ان کتاب بهتر از
قوانین است مولف گوید که اشتهار بسبب مصالح کامله الهیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی
است سیما اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالبا در ان مدخل است چه کتاب مدارک بر تحقیق ندارد
لیکن از صفاء نفس مولفش مشهور گشته بجهت زیادتی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و کذا کتاب
مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب
نوشته است با جمیع اقوال و استدلال و تحقیق حق و فروع و کتاب مناهج الاحکام که در فقه است
و کتاب معین الخواص که مقصود بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در سه جلد
که هر مجلد مشتمل است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در
سوالهای متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ما اخرج ما دام فی ملکه و رساله
در عموم لاضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظرم نمانده است
و یکی از دختران میرزا را حاجی کرباسی برای پسرش آقا محمد مهدی خواستگاری کرده در حباله نکاح
در آورده و الله یعلم که مقصود حاجی چه بود و البته افعال مسلمین را باید حمل بر صحت نمود و لاسیما افعال
رؤساء دین و بزرگان شریعت سید المرسلین —

ورود آخوند ملا علی بر میرزای قمی

گویند که آخوند ملا علی نوری شنید که میرزای قمی او را تکفیر کرده آخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

باینکه در صحن سرای استاد گفتند که بنشین گفت که من با شیخ اعتقاد خویش ننمایم نمی نشینم پس میرزا
بیرون آمد آخوند نشست و گفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوب است و من
شما را تکفیر نکرده ام و مردم دروغ گفته اند۔

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم اذخر و استاد اکبر و مهر سپهر فقاهت و جلالت و متاع فلک زهادت
و تقادت و نقاوت و رئیس ارباب عبادت و فذلکه صاحبان کرامت نادرهٔ زمان و اجوبهٔ دوران
و اغلوطهٔ دهر خوان است انصاف اینکه در احاطه بفروع فقهیه از طهارت تا دیات و تکثیر فروع
از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبهٔ فلک قمر مانند شیخ جعفر فقیهی پا در دایرهٔ وجود نگذاشت
از او گذشته در تفریع و فهم حکم شهید اول است چنانکه خود فرمود الفقه باق علی بکارته لم یمسه
احد الا انا و الشهید و ولدی موسی یعنی فقه خود به بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من
و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواهد که این معنی را وا اکتشاف یابد رجوع کند بکتاب کشف الغطا
شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواهد تصدیق باین سخن بالنسبه بشهید نماید رجوع کند بکتاب قواعد
شهید که در قواعد کلیه فقهیه نوشته است و آنجناب کتابخانهٔ خود را وقف نمود بر افقه اولادش تناسلوا
و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد و الحق که فقیهی بود فرید
و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقاتیکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و دقت و چون
شیخ موسی عالم فانی را وداع کرد و سپرد وم که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذهٔ
بسیار در حوزهٔ آن بزرگوار بتحصیل اشتغال داشتند و او را محقق ثالث نامیدند و آنجناب در
تاسیس قواعد کلیه و استحکام آنها معدوم النظیر و در تفریع فروع مانند پدر بزرگوار وحید اعصار بود
چنانکه شاهد براین مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغی است
و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلیهٔ فقهیه است
و تسجیل آنها را با دله و مواقع جریان آنها و تفریع فروع و آن کتاب بهتر از قواعد شهید است
چه قواعد شهید دارای قواعد کلیه و تفریع است لیکن قواعد را با دله اثبات نکرده بلکه بحکم
و مصالح انجام داده و کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی اگرچه دارای قواعد کلیه است
اما چند منقصت دارد اول اینکه تفریع فروع آن کتاب کم است و چندان فروع ندارد و دوم
اینکه جمیع قواعد را متعرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین نیست سوم اینکه
بسیار دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروفه مسلمه را که موروثه از اسلاف اشراف فقهاء است

بتدقیقات

تنبیهات فلسفیه از دلالت انداخته و از مذاق فقاهت و فهم عرفی دور افتاده چنانکه بعضی اصولیین در اصل برائت و استصحاب و حجیت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده و از مذاق فهم عرف بدور افتاده و در قواعد فقهیه نیز چنین رفتار کرده و مجملاً کتاب عناوین در این باب امتیاز از کتب اقران دارد همه قواعد بسیار ذکر کرده و استحکام آن قواعد با دله بسیار نموده و تفریع فروع بیشمار کرده و از مذاق فقاهت و فهم عرف در ادله لفظیه بدور نیفتاده و اکثر تحقیقات این کتاب از مرحوم شیخ علی است و برخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین بهمین مضمون اقرار دارد در افتخار شیخ علی همین بست که صاحب فقه را صول فقه ایکمل است -

درمعارضه شیخ حسن و شیخ علی

و حاجی آقا سید ابراهیم که در تحقیق و تدقیق اوحد اهل زمان بود نه هفده ماه در مجلس درس شیخ علی نشسته و از انفاس قدسیه اش استفاده نموده الحاصل چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر بتدریس اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود به شیخ علی گفت که وصیت پدر آنست که هر یک از اولاد که افقه است بجای او بنشیند و تدریس کند و من افقه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین باب منازعه ما صواب نیست و من قطع این مشاجره را بنحو حسن خواهم نمود پس من از نجف بکربلا میروم و تو بجای پدر بنشین اگر طلاب در نجف ماندند و بدرس تو حاضر شدند پس تو افقه خواهی بود پس شیخ حسن قبول اینمعنی کرد و شیخ بکربلا آمد و طلاب مجلس شیخ حسن را شکستند و بکربلا آمدند و بمجلس درس شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکربلا آمده و برادرش شیخ علی را بنجف برده و بجای پدر نشانید و خود بحله رفته چندی را در آنجا اقامه داشت و در حله مسجدی بود که شیعیان در همان نماز میخواندند و شیخ حسن امامت میکرد و مردان چندان جمع نمیشدند بلکه مؤمنیا بیشتر یا همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن بمسجد رفته و در آن روز صفوف جماعت بزنان انحصار یافت و هیچ مردی جز امام حضور نداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند از آن پس در میان صفوف صدائی حدقی بلند شد شیخ دستها را آسمان برداشت و عرض کرد که خداوندا مرید میدهی که زنان هستند انهم درمیان نماز احداث حدث کنند بیان ثی گذشت که شیخ علی وفات نموده

در وصایای شیخ جعفر

مولف کتاب بکربلا مشرف و در خدمت استاد حاضر شده بودیم و خود هم شیخ علی را ملاقات نمودم پس شیخ حسن بنجف آمد و بحسب وصیت پدر بجای او نشست و بتدریس اشتغال نمود و شیخ جعفر وصیت کرده

بود که هر شب بمقدار معینی طبخ طعام مهیا کند و اولاد و احفاد در انجا جمع شوند و مذاکره فقه و مقدمات
ان تا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله بر پا و ان مذاکره بجا است
و این وصیت نهایت مستحسن است چه باعث ان میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از
ذکور و اناث فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه بافقه اولاد نیز حسن است وفقنا الله تعالی لامثال
ذلک الوجه ایا بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما تعاقبوا نموده ام و میخواهم ملکی هم
برای کتابخانه وقف کنم و تولیت با افقه [illegible] باشد وفقنی الله تعالی لذلک و شیخ حسن فقیه
کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چند یرالمجلس درس شیخ حسن حاضر میشدم و باعتقادم فقاهت
او بیش از فقاهت شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیران هم بود و در جدل ید
طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بران بود که هر شب در وقت سحر
بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعًا بیدار میکرد که برخیزید و نماز شب ادا کنید
پس همه برمی خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد چون بدر خانه که منزل من بود می آمد
و فریاد میکرد که برخیز من همان افتاده میگفتم و لعنا لین یا الله اکبر بعینکه من مشغول بنماز میباشم پس او
خاطر جمع میشد و بر میگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه میرعلی محمد باب طلوع میکرد قرآن جعلی خود
را بهمراه دو نفر بولایت عربستان نزد بعضی از اصدقاء خود فرستاده اند و نفر در بغداد وارد شدند
پاشاه بغداد اطلاع پیدا کرده قران را از ایشان گرفت و ان نفر را حبس نمود و قضاة و افندیان
و مفتیان عامه را جمع ساخته و براین قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی بقتل ان دو
نفر دادند لیکن چون انها عجم بودند خواست که قتل نها باستحضار علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه
با علماء عامه مناظره کنند۔

در مناظره شیخ حسن و اقا سید ابراهیم با علماء عامه

و از انجائیکه مرحوم شیخ جعفر و اولاد و اعقاب او را در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه بود
چنانکه الیوم نیز چنین است و مقدم بر همه علما میباشند سیما شیخ حسن که در ان زمان افقه بود پس پاشا تحت روانی در نجف بسمت شیخ حسن و تحت روانی
استادم اقا سید ابراهیم بکربلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه خواستند
اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و
افندیان حضور یافتند از ان پس شیخ حسن و اقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت
پس مسئله را عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بدعت و اورنده اش مبدع در دین

و مفسد فی الارض باشد و قتلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است و لاعمل بالقرطاس حاکم بر عدم اعتنار کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است و اما امر بکتب در آیه فلیکتب بینکم کاتب و املال در آیه و لیملل و لیه محمول بران است که صاحب کتب چون خط خود بخواطرش آید و علم حاصل شود و شهادت خود را ادا کند نه اینکه کتب بنفسه حجت باشد و این دو نفر که آورنده این کتاب می باشند عالم نیستند بانچه در او است و مطالب ان را اعتقاد ندارند اکنون ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایید پس ان دو نفر را احضار کردند و اعتقاد ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را بانچه درین کتاب ثبت است خبرت و اگاهی نیست و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست و ایشان رسول بوده اند و اقا سید ابراهیم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نموده و اقا سید ابراهیم نهایت جبن داشتند و بسیار مراعات تقیه مینمود پس پاشاه ان کتاب را گرفت و ان دو نفر را مرخص ساختند و هدایا بسیار بشیخ و سید اعطا نمود از انجمله باقا سید ابراهیم ساعتی داد که مبلغ شصت تومان بقیمت در آمده و باعزاز بالتمام سید و شیخ را بکربلا و نجف روانه ساخت -

حکایت ابن علوسی که از علمای عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلای عامه در بغداد بود و با اخوند ملا اقائی دربندی صداقت بسیار داشت و مکرر باخوند بخانه او میرفت و در انجا اقامه مینمود روزی پاشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود و ابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که برادر ملا حسن کوهر بود و از شاگردان حاجی سید کاظم بوده و برای پاشاه تغنی مینمودند از قضایای اتفاقیه شیخ حسن بزیارت کاظمین رفته بود چون از حرم بر آمد شنید که پاشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بدیدن پاشاه رود پس چون نزدیک رسید دید که برای پاشا تغنی مینمایند شیخ پیش نرفت و از همانجا مراجعت نمود و ابن علوسی شیخ را دیده بود و ابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا مراجعت نمود میرزا محیط گفت که در مذهب او تغنی جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن نخوانده که در سوره جمعه خداوند عالم میفرماید قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لهو خیریت و حسنی هست اگر چه ما عند الله احسن و بهتر از لهو است چه خیر افعل تفضیل است و افعل تفضیل دلالت بر مشارکت مفضل و مفضل علیه منه در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز امده و مولف کتاب تحقیق این جواب را بچند وجه در کتاب مشکلات العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بدان

اشارت نموده ام و یکی ازان وجوه این است مجرد از معنی تفضیلیت باشد و ارتکاب اینوجه خالی از تکلف و صعوبت نیست و وجه دیگر اینکه این حسن نسبت باعتقاد مخاطبین و کلام جائی مجرای انصاف است چون مخاطبین را اعتقاد بر حسن لهو بوده غیر ذلک من الوجوه و در این مقام سوالی دیگر نیز وارد است که چرا اول خدای تعالی تجارت را مقدم داشت و در آخر لهو را مقدم داشت جوابش بچند وجه است یکی اینکه اینکلام از ترقی از ادنی به اعلی است و غیر ذلک من الاجوبه —

در تشیع ابن علوسے

لیکن ابن علوسی در زمان وفات و احتضار گفت که بعد از وفات من بلا فاصله وصیت نامه که نوشته ام و در زیر سر من است بر آورده بدان عمل کنید پس از وفات او وصیت نامه او را بیرون آوردند نوشته بود که من شهادت بوحدانیت خدا و رسالت ختم النبیین میدهم و اعتقاد دارم بخلافت بلا فصل امیر المومنین علی بن ابی طالب و یازده فرزند او و جمیع ما جاء به النبی حق و صدق و مطابق واقع است و مرا بشیخ شیعه غسل دهند و کفن کنید و نماز و دفن کنید بعضے گویند که اخوند ملا آقائی دربندی او را شیعه ساخته والله العالم و شیخ حسن کتابی مستقلاً در فقه تالیف فرموده فی الحقیقت کتابش مرغوب و مشتمل بر فروع بسیار است که این فقیر در اوائل کتاب صوم که تالیف کردم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده و از جمله فتاوائی او است که غلیان کشیدن مفطر صوم نیست و عبارتش نیست و لا باس بدخان انتباک و آن بزرگوار در سال وفات استادم آقا سید ابراهیم مرضو ؟ با وفات نمود رضی الله عنه و پس برادرزاده اش و زوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجائی شیخ جعفر نشست و او نیز در فقه مهارت داشته پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علی بجائی ایشان نشست پس از او که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سمی الشیخ است بجای ایشان نشست و مشغول تدریس است و او نیز فقیه و همه ان طایفه ذکوراً و اناثاً فقیه میباشند بنحویکه عوام ایشان که هیچ درس نخوانده اند و هیچ عربیت ندارند همه فقیه و مهارت در مسائل فقه دارند و فقهم الله و ایای

در ورود نعش اخوند ملا علی نوری و استقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نعش او را به نجف اشرف آوردند و چون کسے که مشهور و معروف باشد بخواهند که نعش او را در مشاهد مشرفه طواف دهند خدام و مباشرین این اعمال بخواه زیادی میگیرند لهذا نعش اخوند را بنحویکه نشناسند با نعش دیگر بالاستری محمول کنند و در نجف خبر بشیخ علی بن شیخ جعفر رسید آن بزرگوار با جمعیتی بسیار از علماء عظام و خواص و عوام با علم سیاه

باستقبال نعش اخوند ملا علی نوری شتافت و حکم کرد که در شهر نجف بازار ها بستند چون بر سر نعش رسیدند پرسید که نعش اخوند کجاست گفتند همین نعشی ست که عدل نعش دیگر و بر بالای استر ست شیخ بسیار متغیر شد و گفت که آقا سید محمد باقر با همه ان دولت نتوانست که پانصد تومان مایه بگذارد که نعش اخوند را بامعروفیت و باعزت وارد عتبات نماید مجملاً حکم کرد که نعش را بر زمین گذاشتند و فرستاد از نجف تابوتی را که مختص نجابواده و اقوام شیخ جعفر بود آوردند و اخوند را در میان ان گذاشتند و شیخ علی تابوت را خود بر داشت و پیاده آمد و حکم کرد که اهل شهر دسته دسته باستقبال می آمدند و تابوت را بر سر دست بحرم بردند بعد از طواف حسب وصیت در کفش کن انجا بدفن نمودند و مولف کتاب هم قبر او را زیارت کردم و اخوند ملا علی استاد مرحوم والد ماجدم بود و این فقیر کودک بودم روزی بخانه آمدم دیدم مرحوم والدم گریه میکند و عزا داری مینماید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند ملا علی نوری رسیده و والدم بمن فرمود که مرا میل ان بود که اخوند نوری در حیوة باشند که تو بزرگ شوی و در خدمت ان جناب استفاده نمائی و مامول من بحصول موصول نشد و همیشه والدم وصیت میکرد که طب درس نخوان زیرا که من خواندم و پشیمان شدم بلکه معقول درس نخوان و این فقیر وقتی باصرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد تنکابنی ساکن طهران دیده و دو سه ماهی بمکتب او میرفتم از ان پس نظر بوصیت ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم از ان پس ترک کرده بمنقول پرداختم و در اخر کار باز در حکمت تدرس نمودم گویا بوصیت والد امتثال نموده باشم مجملاً شیخ جعفر نجفی در فقه و تفریع و تطبیق فهمش الفاظ کتب و سنت را با فهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقها ما چنانچه از کتب ایشان استنباط کرده ایم تا بحال مانند شیخ جعفر و شیخ و شهید اول کسی نیامد و تبحر در فقه بر سه قسم است اول تاسیس فقهیه و استدلال بر انها و احکام و اتقان ان قواعد و در این باب شیخ علی و استاد مولف کتاب حاجی ملا احمد نراقی گویا منحصر بودند دویم تفریع کردن و احاطه بمسائل فقه و تطبیق فروع بر قواعد و در انمقام مانند شیخ جعفر و شهید اول گویا کسی نیامد سوم تحقیق مسائل فقهیه که در مقام استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب کثرة ادله بدیهی کنند و در این مقام مانند موسس بهبهانی اقا محمد باقر کسی نیامد ـ

در مشایخ اجازهٔ شیخ جعفر

و مشایخ اجازهٔ شیخ جعفر قدس الله تعالی بالرضوان الاکبر اقا محمد باقر و اقا سید مهدی بحر العلوم و غیر ایشان و انجناب کثیر الاکل بوده گویند که هر وقتی یکمن تبریز طعام و صد درم پیاز و ده تخم فلفل و یک راس بره غذای

او بود و هر شب را هم با دن مقاربت می نمود و در هر شب دو ثلث شب را هم بیدار و بعبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت ان بفقرا بذل مینمود و بلاد ایران می آمد و تنخواه تحصیل میکرد و مراجعت مینمود و خانه اش را از رهن بدر می آورد و همیشه کنیزی همراه داشت و در اسفار در هر کجا که شهوت غالب میشد جماع میکرد که چادر میزدند و دفع حاجت می نمود و انجناب بسیار خوش احوال بوده و در وقتی از اوقات انجناب خواست که باصحاب طنابها از شهر بزیارت ارواح وادی السلام رفته باشد پس با جمعی سوار شده روانه شدند و از انجمله میرزا ابو الحسن نامی بود ملقب بخوش مزه او بر حماری سوار و خدمت ان بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه بسمت وادی السلام میرفتند و میرزا ابو الحسن براهی دیگر روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از ان راه بکجا میروی میرزا ابو الحسن عرض کرد که مرا معذور دارید که دراز گوش من مجتهد و خود رای است بهر کجا که میل و خواهش اوست میرود شیخ بخندید

در تدریس شیخ سه صد دفعه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سه صد دفعه کتاب شرایع را درس گفتم معلوم است که البته همین نحو باید باشد که چنین فقاهت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهمرسانید -

در احاطه شیخ بفقه

ایضاً معروفست که ان جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت تا دیات را مینویسم انصاف انیکه چنین بود چه از تالیفات او سیما کشف الغطاء معلوم میشود که انجناب چه قدر احاطه بفقه داشت بلکه مسائل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین انگشتری در دست او بود که بهر طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسائل از طهارت تا دیات تفریع ذکر میکرد معلوم است که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او بالفعل حضور داشته که از طهارت تا دیات تفریع سنه فرمود -

در مطائبه و مضاحکه

در یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از ظرفا بشیخ عرض کرد که امروز مردم بسیار باستقبال می آیند و تحیت بجای می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که انرا تعلم گرفته هر که نزد شما میاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت ان لفظ کدام است گفت بگو یخشیمه پس شیخ همین کلمه را در جواب مستقبلین میگفت تا انیکه حاکم زنجان بخدمت انجناب مشرف شد و تحیت بجای آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از کیاست و فراست فهمید و بشیخ عرض کرد این کلمه معنیش را

ان جناب فرمود که می دانم بمن تعلیم دادند حاکم عرض کرد که بعد ها شما این کلمه را فرمایش نکنید که خوب نیست شیخ ان را ترک نمود۔

در کرامت شیخ در استجابت دعا

واز جمله کرامات شیخ انیکه انجناب از حضرت آفریدگار درخواست ان نمود که فقاهت را در اولاد واحفاد او نسلاً علی الدوام موهبت فرماید الی الان که قریب هشت سال از وفات او میگذرد که اولاد واحفاد او دارای فقاهت وبمسند تدریس قرار دارند با انیکه سعی کردن وکار کردن وزیاد درس خواندن انها معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بنحویکه گویا فقه در میان ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز وهر شب عادت بگفت وشنیدن مسائل فقه وقواعد اصول وفقه دادن باعث بر فقاهت وحذاقت ومهارت او میگردد۔

در وعظ شیخ در بلدهٔ رشت

ودر سالی شیخ جعفر را گذار بشهر رشت افتاد خواستند نماز را با انجناب بجماعت گذارند مساجد موجوده در شهر کم وسعت ووفا بجمعیت نمود پس میدانیکه دارند جمع شدند وهمهٔ اهل شهر جمع شدند وبعد از نماز از شیخ خواهش ان نمودند که موعظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس اصرار را از حد گذرانیدند شیخ بر منبر برآمد وباین عبارت فرمود که ایها الناس شما میمیرید وشیخ هم میمیرد پس فکر روز پسین نمائید ایها الناس رشت شما مانند بهشت است چه در بهشت قصور است ودر شهر رشت نیز قصور عالیه وبوستانهائیکه دارای نهرهاست ودر بهشت حور العین که در نهایت حسن وجمالند ودارد زنان رشت نیز مانند حور العین باشند در کمال وجاهت ودر بهشت غلمان باشند همچنین است در رشت ودر بهشت تکلیف از نماز وروزه وسائر عبادات برداشته است همچنین است در رشت که نماز وروزه وعبادات دیگر بالکلیه برداشته است پس نگاه کرد در پای منبر دید که ذاکری نشسته است شیخ باو گفت برخیز وذکر مصیبتی کن شیخ از منبر بزیر آمد

در ترغیب به نوافل

چون علما ان عهده در ان بلد غالب ایشان تن پرور وعیاش بودند وائمه جماعت رشت نماز نوافل را ادا نمی نمودند وان طلبه را بشیخ عرض کردند شیخ فرمود که هر که نماز نافله یجای نیاورد با و اقتدا مکنید پس آئمه جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنای نماز نافله گذاشتند۔

در قزوین موعظه شیخ

وایضا در سالیکه شیخ بقزوین آمد در مسجد نشستند مردم خواهش موعظه نمودند شیخ در مسجد بالای منبر رفت

و فرمود ایها الناس شما که شیعه نیستید چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست پس فرمود که تقصیر با علما بلد است و چون حاجی ملا عبد الوهاب رئیس علما از قزوین در آن عهد بود شیخ با او خطاب نمود که چرا دختر خود را بعقد انقطاع نمیدهی تا مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صبیه بود چون بتکلیف رسید من او را خواستم و گفتم که خداوند عالم قرار داد که زنان شوهر کنند اکنون وقت شوهر کردن تو است هر که را میل داری من تو را با و تزویج کنم پس یکی یک اقارب و عشایر و اهل علم را اسم بردم قبول نکرد اتفاقا مرد بقالی در همسایگی داشتیم اسم او را بردم سکوت کرد من از آن رضا فهمیدم و آن بقال را آوردم و صبیه خود را با و تزویج کردم و بدست او دادم بخانه برد و بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر خویش و از دست من بنا و تغیر کردم و گفتم که خود بخواهش خود این مرد را اختیار کردی اکنون علاجی بجز صبر و شکر و حوصله چیزی دیگر نیست پس همان ساعت او را بخانه شوهرش روانه ساختم

در باب و قرب و وسیله در تشهد

و شیخ در کشف الغطا نوشته است که پدرم شیخ حضرت رسول خدا را در خواب دید و با و امر فرمود که در تشهد لفظ و قرب وسیلته را بعد از و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته بخوان و از آنجائیکه ثواب شب عاجبیت ندارد لهذا والدم لفظ و قرب وسیلته بعد از و ارفع درجته با خفاء صوت میخواند کرامت شیخ در شفاء کور و از کرامات شیخ چیزیست که خبر داد مرا یکی از اصدقا که صالح و موثق در نزد من بود و گفت مرا عموئی بود که چند سال بدرد چشم مبتلی بود و هر چند نزد جراحان و اطبا رفت از زمان تیمار دیدند و در مقام استعلاج برآمد علاج پذیر نشد پس شنید که شیخ جعفر بلاهیجان آمده و او نایب امام است پس عازم لاهیجان شد و زمانی رسید که شیخ سوارشدن میخواست که از لاهیجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من بدرد چشم مبتلا هستم و سبب شرفیابی من خدمت شما آن بود که دعا کرده خدا تعالی مرا شفا کرامت فرماید پس شیخ آب دهان مبارکش بچشم او مالید و دعا کرد پس آنشخص شفا یافت و دیگر درد چشم ندید در اذن شیخ فتح علیشاه را در سلطنت و آنجناب فتحعلیشاه را اذن در سلطنت داد و او را نایب خود قرار داد اما با شرائط چند که در هر فوجی از لشکر موذنی قرار دهد و امام جماعتی میان لشکر داشته باشد و هر هفته یکروز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت این اذن در جهاد کتاب کشف الغطاء نوشته است و در زمانی از ازمنه ستر کبری مهد علیا والده فتحعلیشاه بعتبات عالیات مشرف شد و بنجف رفت و در آنجا بخانه شیخ شرفیاب خدمت ایشان شد و شیخ عرض کرد که چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما رعایا و برایا واقع میشود از شما مستدعیم که قسمی فرموده باشید که خدا تعالی از گناهان ما در گذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محشور نماید و در زمانی از ازمنه سلطان فتح علیشاه بجهة امری بر جناب شیخ متغیر شد تا زمانیکه شیخ جعفر وارد طهران شد پادشاه بامین الدوله گفت که من بدیدن شیخ نمیکنم و حکم کرد که او را در خانه پادشاه راه ندهند پس شیخ روزی بعزم دیدن پادشاه وارد بارگاه شد حجاب و دربانان و حرس طلا زمین

بر سر شیخ ریختند و دست مبارکش را بوسیدند پس پادشاه دید که شیخ داخل سرای سلطانی شد تعجب کرد که دربانان چگونه او را راه دادند
پس امین الدوله گفت که چون بمجلس آید برای او تعظیم و تکریم نمی نمایم پس شیخ چو خواست که از درجات بقصر بالا برود بلند یا الله گفت
سلطان بی اختیار از جا پا شد و باستقبال شیخ شتافت و دست شیخ را گرفت و از پله بالا آورد و پس نشستند بعد از انقضاء
مجلس امین الدوله بسلطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید چگونه قضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود
که چون شیخ صدای یا الله بلند کرد دیدم که ماری عظیم رو بروی من حاضر است و میخواهد بر روی سینه من بجهد و مرا اذیت
کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را گرفتم از آن پس مار مفقود شد و در زمانی که شیخ باصفهان آمد یکروز [illegible]
اتفاقا بخانه اخوند ملا علی نوری آمد و تلامذه اخوند برای درس جمع شده بودند و هنوز اخوند بیرون نیامده بود پس اخوند که مطلع از
آمدن شیخ شد بلافاصله بیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امروز من صبح زود آمده ام برای اینکه بگوش بسوی
علم مستحب است و من بگوش بسوی علم نمودم و بدرس شما حاضر شدم اخوند اظهار تحاشی نمود و شیخ اصرار نمود که اخوند درس گفته باشند اخوند
انکار کرده گفت که محال است که با وجود تشریف داشتن شما من درس گفته باشم پس شیخ از مجلس برخاست و در رویای شخصی پیغمبر و ملا علی نوری
پیغمبر را و گویند که شخصی در ولایت اصفهان در خواب دید که پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری در پهلوی آن بزرگوار نشسته
و جمعی دیگر بعد از او نشسته و شیخ جعفر در دم در ایستاده است و پیغمبر تغیر بحال امت دارد که عصیان میکنند و مخالفت امر او مینمایند
و اخوند ملا علی نوری معذرت که یا رسول الله ما گناهکاریم و مقصریم و اقرار بتقصیر خود داریم و امید عفو از خدا و تمنای شفاعت
از شما داریم و اهل مجلس دیگران که نشسته بودند همه ساکت بودند مولف کتاب گوید که خواب دلالت دارد بر تفوق مرتبه شیخ بر اخوند ملا علی نوری
و دیگر این پر که از جمله معلومات است که اگر بیگانه بر زنی وارد شود و او را مقدم بر محارم دارد اقارب و دوستان خود میدارد در تعظیم
و تکریم او را بیشتر مینمایند فلذا شیخ چون از محارم بود لذا در دم در ایستاده بود و اخوند چون بیگانه بود او را در پهلوی خود جا داد
و این رسم متعارف است و احتمال میرفت که بجهت تفوق و افضلیت اخوند ملا علی باشد و شیخ در هر وقت وارد جائی میشد بخصوص در اصفهان
قرارش این بود که چون وقت نماز نزدیک مسجدی که میرسید یک نماز را خود بجماعت میخواند و در نماز دیگر پیشنماز آن مسجد را مقدم
میداشت و با او اقتدا میکرد تا اینکه در اصفهان بود وقتی بمحله بیدآباد آمد و در وقت مغرب نزدیک مسجد میرزا باقر رسید با مردم
مسجد رفت و در آن مسجد مرحوم حجة الاسلام آقا سید محمد باقر نماز جماعت میکرد و سید بمسجد آمده بود که شیخ حاضر شد پس در محراب ایستاد
و نماز مغرب را بجماعت گذارد و همه با او اقتدا کردند بعد از نماز مغرب بصفوف نگاه کرد و دید که اخوند ملا علی نوری نشسته است پس
بسوی اخوند آمد و گفت بیا در محراب تا نماز عشا را بتو اقتدا کنیم اخوند ملا علی انکار کرد و شیخ نزد او رفت و دست اخوند ملا علی را گرفت
و گفت برخیز و در پیش بایست و نماز کن اخوند گفت تو را بمرتضی علی که دست از من بردار شیخ گفت که چرا اینقدر انکار داری
اخوند ملا علی گفت که شرائط امامت در من موجود نیست شیخ دست اخوند را رها کرد و متغیر شد که مانند تو عالمی هفتاد هشتاد
سال از عمرش میگذرد و هنوز شرائط امامت جماعت در تو موجود نیست بسیار عجب است پس با آقا سید محمد باقر گفت که مقدم شو

پس سید نماز عشا را خواند و شیخ با و اقتدا فرمود **در سخاوت شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد
اصفهان شد و چندی در آنجا اقامه نمود پس عزیمت از آنجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد در این وقت سیدی آمد
و از شیخ سؤال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان مخارج ضروریه دارم و از شما میخواهم شیخ فرمود که تو زودتر نیامدی اکنون
من در سر راهم سید اصرار را از حد گذرانیده و در آن زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ با آن سید گفت که برو و با امین الدوله
بگو که شیخ گفته که صد تومان بتو بدهد سید گفت کاغذ بده و تو هم که میروی شیخ گفت که سواره در همین جا خواهم بود تا تو
مراجعت کنی پس شیخ سواره ایستاد و سید نزد امین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امین الدوله گفت که شیخ کجاست
سید گفت که سواره ایستاده است تا من مراجعت نمایم امین الدوله بملازمین گفت که بتعجیل صد تومان تنخواه بیاورید ملازمین
یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که وجه زیادتر بود امین الدوله گفت که نشمرید زیرا که میترسم طول بکشد و شیخ
خود باینجا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس آن کیسه را بسید دادند سید آنرا نزد شیخ آورد و شیخ هنوز سواره ایستاده
بود پس شیخ فرمود که تنخواه آن کیسه را شمردند مبلغ دویست تومان بشمار آمد صد تومان را بسید داد و سید مطالبه دیگر
نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان بیشتر نخواستی بیشتر از آن بتو نمیدهیم پس فرمود که فقرا بلد را اعلام کنید پس شیخ سواره
ایستاد که فقرا را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس
راحله را بحرکت در آورده براه افتاد **در اخلاق شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد
و وقت غروب بود پس به خانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن میخواهد امین الدوله
جایز در آن وقت ندید مگر آنکه کنیز کرجی داشت آنرا بشیخ بخشید شیخ بمنزل معاودت کرده و طریقه شیخ این بود که مکرر در میان صفوف
جماعت دامن خود را پهن میکرد و میگردید و از مردم درهم و دینار برای فقرا میگرفت و بایشان میداد و چون بمجلس ظلام یا تجار
مهمان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که آن اطعمه را قیمت میکردند پس از صاحبخانه میفروخت و عوض آنرا میگرفت
میکرد و آن وقت اذن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند چنانچه یکشبی در جائی مهمان بود مبلغ سی تومان یا بیشتر اطعمه ضیافت
را قیمت کردند و تنخواه را گرفت جز یک طومان که حاضر نبود صاحبخانه گفت که غذا سرد میشود شما طعام را میل کنید بعد از صرف
غذا آن یک طومان میرسد شیخ راضی نشد تا آن یکتومان را اخذ کرد پس از آن مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و آن
وجوه را که اخذ میکرد بفقرا بذل مینمود و مکرر رسیده که بخانه که وارد میشد تعریفیات از آن خانه مینمود و صاحبخانه عرض میکرد که آن
پیشکش شما است شیخ میفرمود که قبول کردم دوباره میگفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و از صاحبخانه میفروخت
و وجه آنرا میگرفت و بفقرا بذل مینمود مولف کتاب گوید که اگر شبهه در اخذ این وجوه داشته باشی پس بدانکه شیخ یقین داشت
که این اشخاص در ذمه ایشان بوجوه بر از اخماس و زکوات و رد مظالم مشغول است لهذا اخذ حق الله باین وجه کان میکرد بنظر
بعموم ولایت و مراعات حق فقرا و از بعضی از اکابر افاضل مسموع شد که مرحوم شهید ثالث میفرمود که مرحوم شیخ جعفر وارد

قزوین شد و در منزل برادر شهید حاجی ملا محمد صالح منزل کرد و آن مکان مشتمل بود بر بوستان پس هر یک جائی خوابید
و من هم در گوشه آن باغ خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن
عرض کردم بلی برمیخیزم پس شیخ از من گذشت و من دیگر بار خوابیدم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درد
دلی بمن عارض شد پس از شدت درد بیدار شدم معلومم شد که تغیر احوالم بجهة سماع آوازی است که شنیده میشود
و از سماع آن نهایت ملول شدم و از پی آواز روانه شدم چون نزدیک رسیدم دیدم که جناب شیخ با نهایت تضرع
و زاری و گریه و بیقراری بمناجات و گریه مشتغل است و پس صدای آنجناب چنان تاثیری در من کرد که از آن شب تا
بحال که بیست و پنج سال است از آن هیبت هر شب برمیخیزم و بمناجات قاضی الحاجات مشتغل دارم گویند روزی در
اصفهان وجهی بفقرا قسمت نمود پس از اتمام آن بنماز ایستاد و سیدی بین الصلوتین آمد و بشیخ گفت که مال جدم را بمن ده
شیخ فرمود که تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست سید آب دهان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از جای برخاست
و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد به سید اعانت کند
پس مردم دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند شیخ انها را به سید داد از آن پس نماز عصر را بجماعت ادا کرد و ایضا
در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبدالوهاب منزل کرد پس تجار کاروانسرای شاه
استدعا نموده اند که جناب شیخ بیاید و دید تجار رفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب شیخ را بر داشته که بیاز دید ایشان
برود شیخ با صحاب علمای اطیاب روانه شدند چون ببازار رسیدند تجار کاروانسرای شاه با جمعیت باستقبال
شیخ شتافتند چون بدکاروانسرا رسیدند در سبقت ورود شیخ بدکاکین نزاع در میان تجار شد و هر کس التماس
این بود که شیخ اول بمنزل او رفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب منازعه تجار را معروض بجناب شیخ داشت شیخ در
همان جا نشست و گفت هر که بیشتر تنخواه دهد شیخ در اول بمنزل او میرود پس بعضی از تجار ظرفی را پر از درهم و دینار
ساختند و بخدمت آن بزرگوار آوردند جناب اول فقرا را خواست و آن وجه را در میان فقرا تقسیم نمود و از آن پس
بمنزل ایشان رفت و ایشان را بازدید نمود گویند در زمانی شیخ وارد اصفهان شد پس یکی از فضلا تلامذه آخوند
ملا علی نوری مسئله عویصه را در فن حکمت که از آخوند استفاده نموده بود بخدمت شیخ رسانید شیخ فرمود که صباح
جوابش را خواهم داد پس کیفیت را آخوند ملا علی نوری فهمید و تغیر نمود که شیخ فقیه است شما چرا او را آزار فرمودید
البته مطالبه جواب مکنید پس در صباح آن روز شیخ بین الصلوتین آواز داد که صاحب مسئله فلانی بیاید و جوابش را گرفته باشد
سائل جوابش را گرفته نظر آخوند ملا علی رسانید آخوند در تعجب شد زیرا که موافق قاعده جواب آنرا نوشته بود و پس بعد از
ملاقات شیخ از او سوال کرد که شما در فن معقول کاری نفرموده آید و مع ذلک چگونه مثل این عویصه را جواب فرمودید
شیخ گفت که اینها از نفحات افادات اخبار ائمه اطهار است مسموع است که شخصی بخدمت شیخ رسید که مسئله

محتاج الیها سؤال نماید بلکه و غذا الشیخ را آوردند دید غذای بسیاری آوردند و در آنجا بجز شیخ کسی نیست با خود خیال
کرد که قانون مجالس اعیان اینست که غذا بسیار می‌آورند لیکن همه را نخورند هرچه ضرور است همه را صرف میکنند
باقی را ملازمان صرف مینمایند پس شیخ شروع باکل نمود و آن غذا را مصروف داشت آن مرد تعجب کرد با خود
اندیشید که این غذائی که این شیخ خورد فاکنون اگر این اغذیه بدیوانگی نه دماغ آدمی نشنید و معلوم و مجهول او
یکسان خواهد بود پس در چنین وقتی سؤال نمودن بیجا و بیفایده است پس از آن فراغت که رفته باشد شیخ فرمود
که بنشین و بگو برای چه کار آمده گفت کاری نداشتم پس از اصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار
داشت و عرض کرد که بجهة کثرت اکل شما از خیال سؤال گذشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن آن مرد بیان
کرد شیخ جواب آن مسائل را بنحو استیفاء با فروع بیان فرمود پس از آن فرمود که حضرت خلاق عالم در علم مرا
فرید و بی‌ساخته و همیشه بلذائذ روحانیه میباشم و در اکل نیز اشتها دارا و من فرمود که بلذت نعمتهای او علی الدوام
متلذذ میباشم و چنان شهوتی بمن کرامت فرمود که هر شب با عیال مجامعت نمایم و چنان قوت اطاعت بمن مرحمت
فرموده که همیشه از نصف شب تا بصبح براز و نیاز حضرت بی‌نیاز دمسازم و مداومت دارم و تو را نه آن فهم و ادراک
است که خدا داده است و نه اشتهای مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شهویه که بمباشرت تلذذ شوی
و نه آن قوه شب‌خیزی که بعبادت قیام نمائی پس نه لذت دنیا را برده و نه لذت آخرت آن مرد خجل و شرمسار از نزد
آن بزرگوار بیرون آمد و از کلمات آنجناب است که می‌فرمود که اگر شهید و علامه مجتهد بوده‌اند پس من نیستم و اگر آقا
سید علی صاحب شرح کبیر مجتهد است پس من هشت مجتهدم و مکرر در بازار می‌نشست و غذا میخورد . با و عرض مینمودند
که اکل در بازار خلاف مروت و سالب است در جواب میگفت که اگر آقا سید علی در بازار اکل کند سلب عدالت او
میشود و اگر من هم در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمیشود زیرا که مرا جلالی نیست و درویش میباشم و شخصی از
طلاب که یکی از تلامذه شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ دخترش را برای او خطبه نماید پس آن واسطه صباح
بمجلس درس رفته و چون شیخ بسیار با هیبت بود آن شخص هر وقت خیال آن جواب و سؤال میکرد عرق انفعال بر
رخسارش جاری میشد بهمین خیالات بود تا درس تمام شد و با خود قرار داد که بشیخ ابراز این مطلب نکرده باشد و پشیمان شد
چون خواست که برخیزد شیخ گفت بنشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تو را مطلبی است بیان کن پس خجلت
آن شخص زیادتر شد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری و آن را ابراز نکرده که حاجت
بانجاح مقرون است آن شخص با خود اندیشید که چون شیخ این مطلب را خواهد بر آورد فرمود و من هم در سؤال با شیخ مماطلت
ما بکنیم پس بهتر آنکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که صبیه خود را بمن تزویج فرما پس دست او را گرفت و باندرون
رفت و دختر خود را با او تزویج نمود و در همان شب کتابخانه را برای او خالی کرد و ایشان در همان شب زفاف کردند

چون

چون هنوز از شب گذشت شیخ بنفس نفیس خویش بدر خانهٔ ایشان آمده و صدا کرد که برخیزید که برای شما آب گرم کرده ام که غسل
کنید و بنماز شب قیام نمائید مولف گوید در اصهار دامادان شیخ جعفر یکی از دامادان شیخ جعفر عالم ورع متقی
جلیل صفی تقی نقی شیخ محمد تقی است که در اصول حاشیه بر معالم نوشته و اسم سامی و نام نامی گرامی او سبق ذکر یافت
دیگر آقا سید صدر الدین عاملی ساکن اصفهان بوده و وفاتش در عتبات عالیات شده و او را در علم رجال ید طولی
و رسائلی در آن علم تصنیف کرده و یکی از آن رسائل در احوال ابن ابی عمیر است که در نزد مولف کتاب موجود است
و دیگر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر هزار جریبی است که ساکن نجف شده و آقا محمد علی ساکن اصفهان و آقا
محمد علی داماد شیخ بوده و شیخ بسیار باو معتقد و او فقیه کامل بوده و مجلدی از تعلیقهٔ او نزد مولف است و
و سابقاً احوالش مرقوم شد در احوال شیخ اسد الله کاظمینی و دیگر شیخ اسد الله حاجی اسمعیل کاظمینی است
و او اجازه دارد از آقا سید علی و شیخ جعفر و آقا محمد باقر و میرزای قمی و آقا سید محمد مهدی بحر العلوم و میرزا محمد
مهدی شهرستانی اصفهانی که متفنن عجیبی بوده و او داماد شیخ جعفر نجفی است و بارع در تحقیق و در تدقیق بلکه اعجوبهٔ
روزگار بوده و قبل از بلوغ به تکلیف بمرتبهٔ اجتهاد رسیده و قبل از بلوغ بتالیفات پرداخته و با علما مباحثه و مناظره
مینمود و چنانکه احوالش در ترجمهٔ فاضل هندی محمد بن حسن اصفهانی بیاید و او صاحب کتاب مقابس است در فقه و مقدمه
برائی آن کتاب در مشایخ اجازه و اصطلاحات خود در آن کتاب نوشته و او از مشایخ اجازه در احوال سید عبد الله کاظمینی
سید عبد الله بن سید محمد رضای شبّر است و شبّر لقب طایفه است و سید عبد الله را تالیفاتی عدیده است مانند
شرح مفاتیح و رساله در درایه و اتمام آن رساله در سنه هزار و دویست و سی و سه شده و کتاب مشکلات الاخبار
و او از شیخ جعفر و آقا باقر و شیخ احمد احسائی اجازه دارد و سید عبد الله از مشایخ اجازهٔ حاجی ملا محمد صالح
برغانی قزوینی است و مسلکش مسلک اخباری بوده مجملاً شیخ اسد الله از مشاهیر افاضل روزگار و عباقره و
در فصاحت و بلاغت گوی سبق از فصحاء همگنان ربوده اما حاصل شیخ جعفر را سخن این بوده که من هرگز مال
حرام نخوردم پس در زمانی که وارد اصفهان شد و عبد الله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بوده بشیخ را دعوت ضیافت کرده و جمیع مخارج ضیافت
از مال گمرک خانه و عشاری قرار داده پس از صرف غذا امین الدوله بشیخ عرضه داشت که شما فرموده اید
که من هرگز مال حرام نخورده ام و نمیخورم و حال آنکه این غذائیکه بالفعل میل فرمودید همه از مال حرام و از
وجه عشر و گمرک بوده و شما تناول فرمودید که ای بچه مگر تو نفهمیدی که گمرک و وجه عشر مجهول المالک محسوب میشود
شیخ فرمود مجهول المالک بر من حلال است و بر تو حرام کرامت شیخ جعفر در بلدهٔ لاهیجان از جمله کرامت شیخ جعفر اینکه در
زمانیکه در لاهیجان اقامه داشت شخصی خدمت آن بزرگوار آمده و عرض کرد که بشما عرضی دارم که باید از راه
خلوت بشما عرضه دارم پس شیخ مجلس را خلوت نموده آن شخص عرض کرد که من مردی ام که دو زن دارم روزی

بعضی از انهم دختری دیدم در غایت حسن و جمال از دیدن او دران بیابان هراسان شدم و از او سوال نمودم که تو کیستی
و در اینجا چه میکنی در جواب گفت که من طایفه از اجنه میباشم و با تو تعشق بهم رسانده‌ام چون بخانه رفتی یک جا خانه جداگانه
برایم ترتیب داده باش و از زنان خود هم باید دوری کنی و با ایشان مجامعت نکنی و من هر شب نزد تو می آیم و می باید
که این راز میان من و تو باشد و اگر بکسی ابراز نمائی والا خواهم ترا هلاک ساخت پس من بخانه آمدم و بدستور العمل
ان جنیه عمل کردم و از انوقت تا حال هر شب نزد من می آید و مرا از مقاربت او ضعف و سستی بسیار روی داده
که مشرف بهلاکت میباشم و اموالی بسیاری هم برای من آورده و انها هم در خانه علیحده گذاشته ام اکنون تو
نائب امام زمان میباشی علاجی برایم فرما و مرا ازین مهلکه نجات بخش شیخ در دو رقعه نوشته و بان مرد داده و فرمود
که یکی از انها را بر بالای ان اموالیکه ان جنیه آورده بگذار و رقعه دیگر را در دست بگیر و بر در خانه بنشین
چون ان جنیه پیدا شود رقعه را باو نموده و بگو که این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشته است پس ان مرد بفرموده شیخ عمل
نموده و یک رقعه را بر بالای اموال گذاشته و رقعه دیگر را بدست گرفته چون ان جنیه بعادت سابقه پیدا شد
ان مرد ان رقعه را ابراز نمود و گفت که این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشته ان جنیه پیش نیامد و در همانجا ایستاد پس
ان جنیه بسر اموالیکه آورده بود رفته که انها را برداشته و برده باشد دید که رقعه از جناب شیخ بر بالای
ان اموال گذاشته پس گفت که اگر نه ان بود که شیخ بزرگوار رقعه نوشته هر آئینه ترا بهلاکت میرسانیدم
پس ان جنیه ناپیدا شد و دیگر معاودت ننمود **در مروت و خلاف نفس شیخ** و مروت جناب شیخ و خلاف
نفس نمودنش بسر حد کمال بود چنانچه شیخ زمانی بزنجان رفته و از بزرگ ان بلد شبی صیغه خواسته که بعقد انقطاع
در آورد زنان ان دیار این معنی انکار کردند ان مرد را دختر جمیله بود پس او را بانواع زینتها و تجملات
آراست و بمنزل شیخ فرستاد چون شیخ داخل منزل شد و ان دختر را بان جمال و تجملات دید تعجب کرده در
گوشه نشست و از ان دختر سوال نمود که دختر کیستی گفت که من دختر فلانم گفت که اکنون برضا و رغبت برای شیخ
بعقد انقطاع درمیائی گفت بلی شیخ گفت که چگونه شد که تو با این حسن و جمال تا بحال شوهر نکردی گفت که من کسیرا
طالب بودم و پدرم از زواج او امتناع داشت و کسی دیگر که پدرم میل داشت من راضی بان نه شدم
شیخ گفت اکنون ان کسی که تو طالب وبودی در کجاست گفت در فلان مکان است گفت میخواهی که با او تزویج شوی
گفت اکنون مرا جهت شیخ در آمده ام و همین مایه افتخار من است شیخ از ان دختر میل بان کس را مشاهده فرمود
پس در حال پدر دختر را احضار نمود و انکس را که دختر با و تعشق داشت احضار فرمود پس ان دختر را در همان شب بعقد ان
شخص در آورده و در همان شب حکم فرمود که خانه برای زفاف ایشان تعیین کردند و دختر را تسلیم مرد نمود و این داخل
در کرامات ان بزرگوار است اگرچه شهوت داشت امیر شهوت بود نه اسیر شهوت و ملائی روم در کتاب مثنوی بابیات

سلیمان پیغمبر با بلقیس نوشته است بین بیا بلقیس و نه بد شود لشکرت قسمت شود مرید شود هین بیا که من

رسول شهوتی چون ابل شهوت کشتم بی شهوتی گه بود شهوت امیر شهوتم نه اسیر شهوت و روی بتم

در فتاوای غریبه شیخ جعفر و از فتاوای غریبه شیخ جعفر اینکه تعبیه شیشه حرام است و بنظر مولف کتاب

این قول قوی است ایضاً شیخ فرموده که در باب تسبیح عد اشتباه باشد که استخراج کند وجفت وطاق کند

و از جمله فتاوای غریبه او آنکه اگر بتواند که جسد انسانی را حمل بعتبات عالیات نماید جائز است که جزوی

از اعضای او را جدا کند و بتابوت مشرفه رساند اگرچه جدا کردن یک بند از یک بندهای انگشت وی باشد گویا

راه خیال شیخ این است که درچنین مقام تعارض میان دفع ضرر دنیوی و دفع ضرر اخروی است و ضرر دنیوی اذیت کردن

بجسد و هتک حرمت مومن است و اما دفع ضرر اخروی برای اینکه نقل بمشاهد مشرفه را عذاب اخروی است دفع ضرر

اخروی بجهت اقوائیت و اشدیت تقدم بر دفع ضرر دنیوی است پس باید که ضرر دنیوی را مرتکب شد و دفع ضرر اخروی

نمود ولیکن مولف کتاب در کتب اصولیه در مقام تعارض ضررین دفع ضرر دنیوی را مقدم داشته ام و در تعلیقه قوانین

بتفصیل فصیل مشتمل بر ذکر دلیل که رافع قال و قیل باشد بیان نموده ام در تالیفات شیخ جعفر و اما تالیفات

شیخ جعفر پس کتاب کشف الغطا است که کاشف غطا رو حجاب از وجه احکام شریعت نموده و مشتمل بر فروع بی اندازه و در مقد

ات اصول عقائد و اصول فقه و قواعد کلیه و بسیار از قواعد فقهیه را نگاشته و آن کتاب عبادات است و در بعضی از مقامات

با دله اجمالیه نیز اشارت فرموده و چنین کتابی در اشتمال بر فروعی بدین قسم تا الآن تالیف نشده و شرح بر اوائل متاجر قواعد

علامه و رساله صومیه و رساله دماء ثلثه و رساله جنایز و رساله عقاید جعفریه و رساله دیگر رضی الله عنه و بلغه مناه

لا در احوال آقا سید محسن کاظمینی آقا سید محسن کاظمینی از معاصرین آقا سید علی و از تلامذه آقا محمد باقر بهبهانی است

آقا سید محسن از جمله مشایخ اجازه آقا سید باقر حجة الاسلام است و در فقه و اصول او را مهارت بوده در تالیفات سید

و از تالیفات او شرح وافیة الاصول است مسمی بمحصول این کتاب پنجاه هزار بیت است اگرچه محصول اسم کتاب امام فخر رازی

که در اصول نوشته و الفیه منظومه در فقه دارد که نهایت متین و مهمات فقه را بنظم کشیده و از آنجا مهارت او در فقه ظاهر شود

و انجناب بانکه شروع بتحصیل کرده در سن شیخوخیت بود و محاسن مبارکش شروع بسیاض نموده بود و در اندک زمانی سرآمد اتراب

و اقران شد و در کاظمین نماز جماعت میگذارد و اقتدا انکردن شیخ احمد بسید در زمانی شیخ احمد وارد مسجد او گشت

و بسید اقتدا نکرد بلکه فرادی نماز کرد پس از انقضای آن مجلس از شیخ احمد احسائی سوال کردند که شما آقا سید محسن عادل نمی

میدانید یا نه گفت بلی عادل و فقیه است گفتند که پس چرا بسید اقتدا ننمودی گفت برای آنکه من او را اعلم نمیدانستم و فتوا

اعلم عالم کرده است لقب آقا محمد باقر ملا محمد اکمل بهبهانی علامه دوران وناورهٔ زمان فاضل بلا ثانی منتظم اصول

و فروع و مبانی عالم معانی و علیم بیانی سائر مسالک الفاظ و معانی مقتدا و اقاصی و اعالی و ادانی مباحث ادبیات ماهر

شوش در اصول و فروع و رجال محیط رجال عالم وحید و فرید در تحقیق و تدقیق و تفریع و استدلال مولد آنجناب اصفهان سنه هزار و
صد و هجده و چندی در اصفهان ساکن پس از آن بکربلای معلی رفته و او از شاگردان پدر خود ملا محمد اکمل بوده و ملا محمد اکمل عالم و
عدد زهد و تقوی وحید ایام بوده و مادر ملا محمد اکمل دختر شیخ نورالدین پسر ملا صالح است و ملا صالح بن احمد مازندرانی که زوجه او
دختر ملا محمد تقی مجلسی است دو پسر داشته و نورالدین پسر کوچکتر از همه بوده و ملا محمد اکمل اجازه دارد و از آقا جمال
و ملا میرزای شروانی و شیخ جعفر قاضی و آخوند ملا محمد باقر مجلسی و آقا محمد باقر بهبهانی اجازه دارد و از پدرش ملا محمد اکمل
و بعد از آنکه آقا محمد باقر چندی از ایام در کربلا ماند زمان در غیبت و گذران ایشان مساعدت نمیکرد عزم آن کرد که از
کربلا ببلاد دیگر رفته باشد پس شبی حضرت خامس آل عبا را در خواب دید آنجناب با آقا محمد باقر خطاب فرمود که من راضی نیستم
که از جوار من ببلاد دیگر بیرون روی پس آقا فسخ عزیمت کرد در همان ارض مقدس اقامت نمود و او را دو پسر بود که از
علما بوده اند که یکی بزرگتر که آقا محمد علی است دوم کوچکتر که آقا عبدالحسین بوده و آقا محمد علی ولادتش در کربلا سال
هزار و صد و چهل و چهار بوده و در زمانی که در خدمت پدرش مشغول تحصیل علوم بود ادراک و فهم او
مقروع اسماع اهالی اصقاع بوده علامه نجفی شیخ جعفر اعتقادی خواست که با آقا محمد علی مباحثه و مذاکره نماید
و آقا محمد علی میل داشت که چندی را در نزد شیخ جعفر الفقه درس خوانده باشد از پدرش اذن خواست آن بزرگوار اذن نمیداد
چون زیاد اصرار داشت بنا را بر استخاره گذاشت این آیه شریفه آمد اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک
بالله ان الشرک لظلم عظیم پس آقا محمد علی سخن پدرش را شنید و موعظه اش را پسندید و آقا محمد علی با فضل و جامع بوده در
اصول و فقه و کلام و تاریخ او عدد زمان بوده و در امر معروف و نهی از منکر فرید دوران مشهور بوده و بصوفی کش
و بسیار از درویش و ارباب تصوف را بقتل آورد و شیخ جعفر نجفی با آقا محمد علی دوستی زیاد داشت اوقات شیخ جعفر
نجفی در کرمانشاه وارد بر آقا محمد علی شد دید که ده بیست نفر از کسانیکه قباهای ماهوت و شالهای ترمه بر کمر داشتند
ایستاده اند شیخ بآنها گفت بنشینید آنها ابا و امتناع از نشستن کردند پس شیخ با آقا محمد علی گفت که اذن ده که اینها
بنشینید آقا محمد علی گفت که اینها ملازمان من اند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل و حدود در اغلب
از اوقات باید جاری کنم اگر اینها بنشینند مرا آن قدرت و سطوت نخواهد بود حکایت نور علیشاه و آقا محمد علی
و در زمان نور علیشاه درویش که خود را مرشد میدانست بروز کرد و تقریباً چهار صد و یا پانصد درویش مرید او شد
و بر بالای چادرش قبه طلا زده بود و او وارد اصفهان شد و امر را بمردم مشتبه کرده هر که بآنجا میرفت از زیر بساط که بر
آن نشسته بود دست بزیر میبرد و نان تازه و کباب چیشان بیرون میاورد و این را کرامت خود قرار داده و سرش
آن بود که نقبی از زیر مجلس خود بیرون برده و در زیر نقب نانوا و کباب پزی نشانده بود و دست بآن سوراخ میبرد
و نان و کباب تازه بیرون میاورد و این امر را بر مردم مشتبه کرده بود و آخوند ملا علی نوری او را تکفیر کرده نور علیشاه

با آنجمعیت

بان جمعیت از مریدان بجانب کرمانشاهان آمد و مراسله منظم باقا نوشت چون کرمانشاهان در بالای قلعه کوه موقعیت دارد از جمله اشعارش
این بود ما شاه جواهر ده سوئیم بی بی جبلی قم قم چون این مراسله باقا محمد علی رسید جواب آن نظم بهمان وزن نوشت و از جمله
اشعارش این بود تو خرسنگ دم داری بی غلی کم کم پس آقا محمد علی حکم بقتل نور علیشاه کرده و او را کشتند در وعظ
آقا محمد علی مولف کتاب گوید از شهید ثالث شنیده که میفرمود وقتیکه آقا محمد علی بر بالای منبر وعظ میکرد اشعار نحو
و تاویلات مینمود و از انجمله این شعر را میخواند و تاویلات مینمود غنچه بفصل بهار گشتم از
غصه هلاک گلها همه سر ز خاک بیرون کردند الا گل من که سر فرو برده بخاک و آنرا توجیه و تاویل میکرد و عالمی
برایم حکایت کرد که پدرم گفت که عزم داشتم که بکربلا برای تحصیل رفته باشم بکرمانشاه رفتم گفتند آقا محمد باقر
در اینجا است بدر خانه اش رفتم و استخاره خواستم پس بمن فرمود که بکجا میروی گفتم بکربلا برای تحصیل میروم گفت
که در نزد علماء اهل دنیا تلمذ مکن ع فرزند محمد علی از علمای اهل دنیا است **حکایت آقا محمد علی و آقا محمد خان**
گویند که آقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد که سلطان بود و آقا محمد خان قاجار در حضور کریم خان
ایستاده بود پس کریم خان در باب آقا محمد خان مسئله سوال کرد و آقا محمد علی جوابی داد که آقا محمد خان را خوش آیند نشد
پس در زمانیکه سلطنت به آقا محمد خان انتقال یافت آقا محمد علی بعزم زیارت
مشهد وارد قریه شاهزاده عبد العظیم شد آقا محمد فتحعلیشاه را فرستاد که باقا محمد علی بگو که ماذون نیستی که بطهران بیائی
و صبا نیز حکما باید از شاهزاده عبد العظیم حرکت کنی چون صباح شد آقا محمد علی حکم کرد که چادر او را در دم دروازه
طهران زدند و در آنجا نزول کرد چون این خبر باقا محمد خان رسید برای فتحعلیشاه تغیر کرد و بود بر خود گفت که اکنون
بدیدن او میروم و این مسئله را از او سوال میکنم پس اگر غیر آن جواب گفت که در مسئله کریم خان گفته بود پس در
همان مجلس او را گردن میزنم و اگر همان جواب گفت با او محبت خواهم کرد پس بلافاصله آقا محمد خان وارد مجلس آقا محمد علی شد
و همان مسئله را سوال کرد آقا محمد علی عین همان جواب سابق را گفت آقا محمد خان گفت که این مرد حقیقت عالم است پس با او محبت
و احسان کرد و وقتی آقا محمد علی برشت رفت و دیوانی داشت هدایت خان رشتی با او احسان و خدمت بی اندازه کرد
پس آقا محمد علی کتاب مقامع الفضل را بنام او تالیف نمود **در تالیفات آقا محمد علی** و آقا محمد علی را تالیفات نیکو است
از انجمله رساله در علیت و رجیع میان دو وزن خطمیه و رد بر صاحب حدائق و پنج رساله در مناسک حج و کتاب مقامع
و حاشیه مدارک که ناتمام است و شرح بر مفاتیح و رساله در علم رجال و همه تالیفاتش در نهایت حسن است و کتاب مقامع الفضل
آنجناب مطبوع ارباب الباب و مطالعه آن دال بر آن است که او را فضیلت و جامعیت بی نهایت بود و پسر دیگر آقا محمد باقر آقا
عبد الحسین او نیز مرد فاضلی بود و مجملا آقا محمد باقر بهبهانی در السنه و افواه معروف باستاد است و آقای مطلق منصرف باو است
و در السنه فقهاء بموسس بهبهانی و موسس بهبهانی مصطلح است و قبل از آنجناب در کربلا و نجف جماعت اخباریین و قاصرین

ایشان اجتماع داشتند بنحویکه اگر کتابی از مجتهدین را میخواستند بردارند با دستمال برمیداشتند و نجس میدانستند
و با دست نمیگرفتند بعد از آمدن آقا بکربلا در بدو امر تقیه از ایشان میکرد و علم اصول را در زیر زمین و سرداب درس
میگفت چون اتباع عبث از اخباریین خواندن اصول را حرام میدانستند پس از آن بر ایشان غلبه نمود و اطفای
و نایره خصومت ایشان فرموده در حکایت خواب دیدن آقا سید الشهداء را صاحب حدائق که شیخ یوسف
بحرینی است در کربلا بوده و با آقا محمد باقر معاصر بوده روزی آقا بدر خانه شیخ یوسف رفت گفت که امشب حضرت سید الشهداء
را در خواب دیدم آنجناب بمن فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم و تعبیر آن نمودم که مراد رفع خصومت
اخباریین و مجادله و محاجه با آنهاست و اکنون آمده ام که با تو در این باب مباحثه کنم و صاحب حدائق در کربلا وفات
نمود و آقا محمد باقر بر او نماز گذارد در کرامات آقا محمد باقر و از کرامات آقا محمد باقر بهبهانی چیزیست که خبر
داد مرا ابن عالم ثقه آقا سید عبد الکریم بن آقا سید زین العابدین لاهیجی که گفت پدرم میگفت که ما بعتبات عالیات
تحصیل علم مینمودیم که در اواخر زمان مرحوم آقای بهبهانی بوده و آقا بجهة کمال شیخوخیت و آنکه زیاده معمر شده بود
و قوای او را بسیار فتور و ضعف دست داده از تدریس دست کشیده و تلامذه آقا تدریس میکردند لیکن آقا خود
مجلس درسی داشت که شرح لمعه را سطحی میگفت و ما چند نفر از باب تیمن و تبرک بمجلس درس او میرفتیم از قضا روزی مرا
احتلام روی داده و نماز هم قضا شده بود و وقت درس آقا هم رسیده پس با خود گفتم که میروم بدرس تا درس فوت نشود
و از آن پس بحمام میروم پس وارد مجلس شدیم و هنوز آقا حاضر نشده بود پس ناگاه آقا تشریف آورد در کمال بهجت و
بشاشت و نشست و باطراف مجلس نظر فرمود یکدفعه آثار هم و غم و اندوه از بشره مبارکش ظاهر شد و متغیر شد و فرمود
که امروز درس نیست بروید بمنازل خود پس تلامذه یک یک برخواستند و میرفتند چون من خواستم که برخیزم آقا بمن
فرمود که بنشین پس من نشستم چون مجلس خلوت شد آقا بمن فرمود که در اینجا که نشسته قلیل تنخواهی در زیر بساط است
آنرا بردار برو غسل کن و از این پس با جنابت در چنین مجلس حاضر مشو پس من بی نهایت تعجب کردم و آن تنخواه
را گرفتم و بحمام رفتم و غسل کردم در درس خواندن آقا سیوطی را نزد عمه اش و مولف کتاب روزی
در کتابخانه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم آن جناب هم حکایت نمود که چون کتاب فواید آقا را باصفهان بردند و بنظر
علماء اصفهان رسید گفتند که مولف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است پس چون این حکایت برای آقا نقل
کردند آقا فرمود که راست گفتند زیرا که من تا سیوطی و حاشیه در نزد عمه ام درس خواندم و آنجناب تلامذه بسیار داشت
و همه فضلاء و وحید اعصار شده اند از انجمله دامادش آقا سید علی و پسرش آقا محمد علی و پسر دیگرش آقا عبد الحسین و آقا
سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی و شیخ اسد الله کاظمینی و آقا سید محسن کاظمینی و میرزا ابو القاسم قمی و میرزا محمد مهدی
شهرستانی و میرزا یوسف تبریزی و آخوند ملا محمد مهدی نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی و شیخ ابو علی صاحب کتاب منتهی المقال

و دیگر ایشان از فضلاء مهره و جهابذه علماء حذقه مولف کتاب گوید که هر یک از تلامذه اش یک فن بی مدار و
مهارت داشتند آقا سید اصولی و مجادل بی بدل بوده و میرزا قمی فقیه نبیه که فقه فاضلانه داشته و آخوند ملا مهدی
جامع بوده و بحر العلوم و آقا محمد علی فاضل و جامع و ذی فنون بودند و میرزا محمد مهدی شهرستانی در تفسیر
ید طولی داشته و شیخ ابو علی و پسر آقا محمد علی در علم رجال یگانه بودند مجملاً این کیفیت کشف از آن مینماید که آقا خود
در همه این فنون مبسوط بوده که هر یک از تلامذه مظهر یک فنی همه فنون شدند و آقا در تاسیس قواعد کلیه وحید و در کثرت
اجراء ادله بنحوی که مسئله را بدیهی کند فرید و در تفریع فروع و احاطه بفقه سمیدع صندید بود و عجب از بعضی از
معاصرین که گفته اند که آقا فرید در عبادات بود و مهارتش در ابواب فقه عبادات بود و این سخن بغایت بیجا و خبط است
زیرا که آقا بجهة اهتمام در عبادات اوقات را بیشتر در آن صرف فرموده و تالیفات او بیشتر در عبادات است نه اینکه
راجل در سایر ابواب فقه باشد چنانکه از ملاحظه تالیفات آن بزرگوار محسوس و بدیهی است و بعینه این مرحله مانند شجاعت
حنفیه است چه همه امیه این قسم شجاعت را داشتند لیکن این جهاد برای ایشان اتفاق نیفتاد در حکایت زهد
و سخائی آقا در حکایت آقا چنین است با آنکه بیشترین در تعداد تالیفات آقا بیاید که آنجناب در معاملات نیز بسیار
تالیف فرموده و همه آنها با نهایت تدقیق و تحقیق سیما تعلیقه او بر شرح ارشاد اردبیلی از ابتداء متاجر تا آخر کتاب
نوشته و معروف است اینکه آقا هر زمانیکه بحرم سید الشهداء برای زیارت مشرف میشد اول آستان کفش کن آنجا را با موی
و روی مبارک و محاسن مبارک بآن آستان می مالید پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب باندرون حرم
مشرف میشد و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین ع کمال اهتمام را مراعات میفرمود و در سالی از سالها زوجه
آن بزرگوار در ایام زمستان جبه برای او درست کرد آن بزرگوار آن جبه را پوشید و چون وقت مغرب شد بمسجد
رفت در آن اثنا یکی از اوباش کلاه از سر خود برداشته با سر برهنه بخدمت آقا شتافت و عرض کرد که سرم برهنه
است و کلاهی ندارم و زمستان و سرد است فکری برایم کرده باشید آنجناب فرمود که چاقو همراه داری عرض
کرد بلی پس آن چاقو را گرفت و یک آستین آن جبه را برید و باو داد و فرمود که این آستین را بر سر بگذار و امشب را
بگذران تا صباح فکری برای تو شود چون بخانه آمد عیالش دید که جبه آقا آستین ندارد بسیار تغیر کرد که من مدتها زحمت کشیدم و جبه
برای شما مهیا کردم و شما آنرا ناقص کرده آستین او را بریدید در تغیر آقا بفرزند خود آقا عبد الحسین و در
وقتی از اوقات پسرش آقا عبد الحسین برای عیال خود زیر جامه ملونی ابتیاع نموده چون آنجناب بخانه وارد شد
سوال کرد که این زن کیست گفتند عروس تو است که آقا عبد الحسین زیر جامه تازه برای او گرفته است آقا محمد باقر بر
آقا عبد الحسین تغیر کرد و او را از این فعل منع نمود آقا عبد الحسین این آیه را تلاوت نمود قل من حرم زینة الله
التی اخرج لعباده آنجناب متغیر شد که من نیز این آیه را شنیده و دیده ام لیکن فقراء بسیار از همسایگان هستند

که بفقر بانسلی جوید مدفن آن بزرگوار در رواق حضرت سید الشهدا و پایین پای اوست بسیار میشد که خود
عبادت از بابت نیابت میکرد و وجه آنرا بفقرا و تلامذه مانند میرزای قمی و غیره بذل میکرد در تالیفات آقا
محمد باقر بهبهانی و تالیفات آنجناب قریب بشصت میرسد از آنجمله کتاب شرح مفاتیح و آن کتاب از طهارت
و صلوة و صوم و زکوة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن است و حاشیه بر مدارک
تا آخر کتاب صلوة و در آن کتاب تنبیه کرده بر غفلات صاحب مدارک که پس از آن صاحب مدارک را در خواب دید صاحب
مدارک اعتراف بآن غفلات نموده و اظهار رضامندی نمود و حاشیه بر شرح ارشاد اردبیلی از اول کتاب متاجر
تا آخر کتاب و حاشیه بر وافی و رساله در اصل برائت و تفصیل مذاهب در آن و رساله در حیل شرعیه متعلقه بربا و رساله
در اجتهاد و اخبار و آنچه متعلق بآن است و دفع شبهات وارده در آن و رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت
و صلوة و زکوة و خمس و صوم و رساله در قیاس و رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حلیت جمع میان دو زن فاطمیه
و رساله فارسیه در اصول دین و رساله در فساد عقد بر نیت صیغه برای محض حلیت نظر بمادرش و دو رساله در
استحباب نماز جمعه و رساله در حجیت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه در استحاله رؤیت
برخدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصیر عنبی و تمری و رساله در عدم اعتماد بر رؤیت هلال قبل از زوال
و حواشی متفرقه بر مفاتیح و حواشی بر تهذیب و حواشی بر فوائد و رساله در حکم دماء معفو عنها و رساله در احکام
عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر ضروری مذهب و رساله در احکام حیض غیر تامه و رساله اینکه مردم دو
صنف باشند مجتهد و مقلد و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه باسم خلفاء جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملا میرزا جان
بر شرح مختصر و فوائد حائریه در چیزهائیکه معرفت آنها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد ملحقه بآن و آنها دو باشند
که اولی را عتیق گویند و ثانیه را جدید و کتاب اسوله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندش آقا عبدالحسین
نوشته و رساله در طهارت و صلوة و دو کتاب آخر از آخر تالیفات اوست در مروجین مذهب شیعه در رأس صد
ساله ابن خلکان بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده از قضاة عامه و در سنه ششصد بوده و معاصر با ابن حاجب است
تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف بتاریخ ابن خلکان در وفیات الاعیان است
و او در آن تاریخ و همچنین بعضی دیگر از علماء عامه گفته اند که در سر هر صد از سنین هجرت مذهب امامیه مروجی و موسسی
بوده چنانچه در رأس مائه اولی مروج مذهب امامیه جعفر بن محمد را شمرده و در رأس مائه ثانیه مروج مذهب امامیه حضرت
امام رضا علیه التحیه و الثناء را شمرده و در رأس مائه ثالثه مروج مذهب فرقه ناجیه محمد بن یعقوب کلینی را دانسته و بنا
بآن قاعده مروج در رأس مائه سابعه محقق طوسی خواجه نصیر الدین است و همچنین در رأس مائه ثانیه عشر و حادی عشر
مروج آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و علما گفته اند که مروج این مذهب در رأس مائه ثانی عشر آقا محمد باقر بهبهانی

بوده

بوده که فی الحقیقه ترویج مذهب شیعه نموده و قبل از او اخباریین را غلوّ و کثرت و انتشاری بود ایشان را
مناصل ساخته و علماء عراق و عرب و عجم کلّا و جلّا از انوار مقدسهٔ آن بزرگوار مستفیض شده اند و همه در نزد او تلمذ
نموده و یا در نزد تلامذهٔ او یا تلامذ تلامذ تلامذ نموده اند و او را حق وافر کامل بر همه علماء است ملا محمد باقر مجلسی
آخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی عالم علیم و بحر خضم و یم قلزم و علامهٔ دوم و فاضل معظم
و جامع مجمع مطالع فخر عرب و عجم و مقتدای امم تلمذ از پدر عبد اجود افضل عند اعاظم انقی و اتقی و اصفی و افخم جاودی
ماثر و معاصر هر متأخر و متقدم است این فقیر در چند اجازه بخط آخوند ملا محمد تقی دیدم که در آخر آن نوشته بود و وجه تسمیه
بمجلسی محمد تقی بن مجلسی و ظاهر آنکه مجلسی منسوب بقریه از قرای اصفهان باشد با نظر و بعضی گویند که وجه تسمیه بمجلسی
از آن بابت است که قنداقهٔ ملا محمد تقی را مجلس امام عصر روحنا فداه حاضر ساخته و این محض نشده و بعضی گویند
که پدر ملا محمد تقی که مقصود علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار تخلص مجلسی می نمود لهذا مجلسی شهرت یافت والعلم
عند الله تعالی و آخوند ملا محمد باقر در لسان علماء المحققین معتبر بعلامهٔ مجلسی است و اعجب از حاجی ملا احمد نراقی است
که در کتب خود تعبیر از آنجناب بمحدث مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این احقر بیجا بنظر آمد چه محدث عرفاً آنرا
گویند که حدیث خوان باشد و حدیث روایت کند و این مرتبه نیست بلکه روات ائمهٔ اخبار را محدث می نامند بلکه آخوند
مذبور علامه است چه علامه مصطلح است در آنکه جامع علم منقول و معقول باشد و او نیز چنین بوده چنانکه از بعضی از فضلاء
تلامذهٔ آخوند ملا علی نوری شنیدم که او میگفت که آخوند ملا علی گفته که هرکه بخواهد که بر فضیلت آخوند ملا محمد باقر اطلاع
یابد در کتاب سماء و عالم بحار در باب حدوث عالم را مطالعه کند تا حاصل آنجناب در معقول و منقول و ریاضی و غیرها که صاحب
فن بوده چنانکه در کتاب بحار در مطالب عقلیه شبهات و ادلهٔ اقوال و ردود حکما را ذکر میکند و بعد همه را رد کرده و
مسئله را با مضامین اخبار ائمهٔ اطهار منطبق میسازد مگر آنکه مذهب حکما موافق با اخبار باشد بلکه آنجناب بحر ذاخر
و سحاب ماطر و خزانهٔ علوم بوده بنحوی که مسئله را که عنوان میکند کافهٔ خزانهٔ علم در اطراف او چیده و از هر جا مسموعات در
میان دارد و از آن در آن مسئله مصروف میسازد و محض آنکه شاید اصول و فروع حاجی ملا نراقی بیشتر از آخوند ملا محمد باقر
باشد موجب آن نمی شود که اسم علامه را از آن بزرگوار مسلوب سازد چه جامعیت آخوند ملا محمد باقر بالنسبه بحاجی ملا
احمد مانند رودخانهٔ نهر رود دریا بقطره است علاوه علم اصول قبل از مؤسس بهبهانی باین نحو مفصل و با تحقیق و تدقیق
نبوده و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که آخوند مجلسی از برادران مؤمن خود خواهش نمود که بر
کفن او با تربت نوشتند الا ریب فی ایمانه کتبه شاهد آنه فلان بن فلان و بسا بود که در زیر آن نوشته مهر های خود را
میزدند و آخوند ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه انتشار مذهب شیعه از تألیفات آن بزرگوار شده
معروفست که چون آن بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت و از آن کتاب انتشار یافت تا بولایت شام رسید در اطراف

وتوابع شامات نیز اشتهار وانتشار یافت وهفتاد هزار نفر از سنیان شیعه شدند وانجناب بسبب ترجمه کردن و
فارسی نمودن احادیث واخبار ومعجزات وقصص وحکایات وادعیه وغیرها باعث زیادتی ومحکم شدن عقاید
شیعیان شد وقبل از او جماعت صوفیه را کثرت وغلو بود وهمه انها را رفع وقمع واصول این شجره را قلع فرمود ودر امر
معروف ونهی از منکر وترویج علم وتدریس وتالیف اوحد اهل زمان بود وامام جمعه وجماعت در اصفهان در وجود بسط
ید فقد لکه دوران وشاه سلطان حسین سلطانی بود بی نظم ولیکن تا اخوند ملا محمد باقر زنده بود بوجود شریف او
مملکت سلطان برقرار ومنتظم بود وچون اخوند ملا محمد باقر دار فانی را وداع نمود ولایت فتنه ها را از دست سلطان
بدر رفت ورخنه در مملکت وافتاد وتا انیکه افغان باصفهان آمدند وسلطان را کشتند در کرامات اخوند ملا
محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار بسیار است برخی را در اینجا ذکر مینمائیم اول چنان معروفست
که فقد انجناب را بمجلس صاحب الامر مهدی امام زمان روحی فداه وعجل الله بردند دوم انیکه مسموع شد که بعضی
از علماء جن بمجلس درس انجناب حاضر میشدند سوم انیکه تالیفات انجناب از زمان ولادت تا زمان وفات هر
روزی هزار بیت است که هر بیتی پنجاه حرف باشند واین تاییدی است از جانب خلاق عالم چه روزی هزار بیت
کتابت بسیار عسیر ودشوار است واز اکثر ناس ممکن الصدور نیست با انیکه زمان ولادت وایام مرض وسفر وتدریس
ونحو آن را از عداد هم درمیان داشت وزمانی در مجلس اخوند ملا محمد باقر صحبت از این شد که علامه حلی را از زمان ولادت
تا وفات روزی هزار بیت تالیف وتصنیف است اخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات ما نیز کمتر از این نمیشود یعنی
مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از تلامذه عرض کرد که سخن شما صدق است لیکن تالیفات علامه همه از تصنیف
است واز روی فکر وتحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف وجمع است وتصنیف کمتر است وجمع اخبار فرموده
وانها را ترجمه وتفسیر فرموده اند اخوند ملا باقر فرمود که راست از علامه اغلب تصنیف است واز من اغلب
تالیف است در خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلسی کرامت چهارم مرحوم مبرور اقا سید محمد بن
اقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب مفاتیح الاصول ومناهل در رساله اغلاط مشهوره نوشته که از اغلاط
مشهوره چیزی است در السنه وافواه معروفست که شخصی اخوند ملا محمد باقر را در خواب دید واز او پرسید که احوال
شما در آن نشاه بچه نحو است وبا شما چه معامله کرده اند در جواب گفت که اعمال من هیچیک برای من فایده
نبخشید بجز انیکه روزی بیک نفر یهودی یک دانه سیب دادم ومرا نجات داد اقا سید محمد فرمود که این خواب غلط است
وموضوع است وبحسب قواعد عقلیه ونقلیه از رویای کاذبه است از آن پس کرامتی از اخوند ملا محمد باقر نقل کرده
وگفته که شخص بزرگواری که عالم بود واز اهل خراسان بود وبزیارت عتبات عالیات مشرف شده وبا اخوند
ملا محمد تقی مجلسی دوستی وصداقت داشته چون این عالم از عتبات عالیات مراجعت نمود در اثنای طریق

درخواب دید که وارد خانه شد که در انجا پیغمبر و ائمه اثنی عشر جمیعا نشسته اند و به ترتیب هم نشسته اند و در اخر مجلس بعد از همه حضرت صاحب الامر نشسته اخوند خراسانی داخل شد و او را بعد از صاحب امکان نشستن دادند ناگاه دید که اخوند ملا محمد تقی شیشه گلابی آورد و پیغمبر و ائمه سلام الله علیهم از ان گلاب استعمال کردند و باخوند خراسانی نیز گلاب دادند و اخوند خراسانی استعمال گلاب نمود پس اخوند ملا محمد تقی رفت و قنداقه بدست گرفته بخدمت رسول خدا آورده و عرض کرد که برای این طفل دعا نماید که خداوند عالم او را مروج دین گرداند حضرت ختمی آن قنداقه را بدست گرفته دعا فرمودند و بعد از ان آن قنداقه را با امیر المومنین داد و فرمود که دعا برای او بکن آنحضرت نیز آن قنداقه را بدست گرفته و دعا کرده از ان پس با امام حسن دادند و بگذا دست بدست به ترتیب گرفتند و دعا کردند و در اخر حضرت صاحب الامر نیز گرفته و دعای نمود پس حضرت صاحب الامر آن قنداقه را با خوند خراسانی داد و گفت تو نیز دعا کن اخوند خراسانی نیز آن قنداقه را گرفته و دعا کرده پس اخوند بیدار شد و باصفهان آمد و در خانه اخوند ملا محمد تقی منزل کرده اخوند ملا محمد تقی مجلسی بعد از طی تعارفات شیشه گلاب آورد و اخوند خراسانی استعمال نمود پس بلا فاصله اندرون رفت و قنداقه آورد و با خوند خراسانی گفت که این مولود امروز متولد شده شما برای او دعا کرده باشید که خداوند او را از مروجین دین مبین گرداند پس اخوند خراسانی قنداقه را گرفته و برای او دعا کرده و آن خوابیکه در اثنا راه دیده بود بخواطر او در و تفصیل آن متعال را برای اخوند ملا محمد تقی مذکور داشت در آمدن پیغمبر و امیر المومنین نزد اخوند ملا محمد باقر کرامت پنجم چیزیکه مرحوم آقا سید محمد در همان کتاب نوشته که در زمان مجلسی دو نفر بودند که با آن بزرگوار عداوت داشتند و همیشه از او غیبت مینمودند در همان شبی که اخوند ملا محمد باقر از دنیا رفت این دو نفر با هم خوابیدند پس چون پاسی از شب گذشت یکی از ان دو رفیق از خواب بیدار شد و رفیق خود را نیز بیدار کرد و گفت که من خوابی دیده ام و آن اینست که دیدم بدر خانه اخوند ملا محمد باقر می باشم و اخوند خوابیده است ناگاه پیغمبر خدا با حضرت امیر المومنین نزد مجلسی وارد شدند و پیغمبر بازوی راست و امیر المومنین بازوی چپ اخوند را گرفتند و گفتند که برخیز تا با ما برویم پس او را همراه خود بردند و این خواب در زمانی بود که اخوند ملا محمد باقر مریض و بستری بود رفیق دیگر گفت که من نیز همین خواب را دیدم پس هر دو حدس زدند که باید اخوند بجوار رحمت الهی پیوسته و وفات کرده باشد پس هر دو برخواستند که بخانه اخوند روند و از احوال او استفسار نمایند پس هر دو رفتند تا بدر خانه اخوند ملا محمد باقر ناگاه صدائی گریه و ناله و شیون را از اندرون خانه شنیدند پس استفسار از احوال اخوند نمودند جواب شنیدند که اخوند تازه وفات کرده اند و نفر بسیار تعجب کردند در خواب دیدن بحرینی پیغمبر را و التفات او بمجلسی کرامت ششم انیکه شخصی از بلاد بحرین از اخلاص کیشان اخوند ملا محمد باقر بود و عزم دریافت فیاب

خدمت آخوند از بحرین حرکت نموده تا به نزدیک شهر پس از آخوند ملا محمد باقر از اهالی آنجا سؤال کرد در جواب گفتند که آنجناب دنیای فانی را وداع نمود و بدار آخرت شتافت آن شخص بحرینی ملول محسور و محزون گردید در خواب دید در عالم رؤیا دید که در مکانی واقع شده و در آنجا منبر بسیار بلندی نصب نموده اند و حضرت ختمی منزلت بر عرشه منبر نشست و حضرت امیرالمؤمنین قدری پائین تر از آنجناب نشسته یا ایستاده و یک صف از انبیاء در پیش روی منبر ایستاده و بعد از آن صفوف بسیاری بر پا ایستاده اند و آخوند ملا محمد باقر نیز در آن صفوف ایستاده ناگاه پیغمبر خدا فرمود که آخوند ملا محمد باقر پیش بیا آن شخص خواب بیننده گفت دیدم که شخصی از آن صفوف جدا شده تا بصف انبیا رسید و حضرت پیغمبر فرمود پیش بیا آخوند بجهة امتثال پیغمبر از صف انبیا تجاوز نموده پیش آمد حضرت فرمود بنشین آخوند ملا محمد باقر نشست بار دوم باز پیغمبر فرمود بنشین آخوند ملا محمد باقر عرض کرد التماس این حقیر در نزد شما اینست که مرا در نزد پیغمبران خجل و شرمسار نسازی چه همه ایستاده اند پیغمبر فرمود که ای انبیا بنشینید تا ملا محمد باقر بنشیند پس انبیا نشستند و آخوند ملا محمد باقر نیز نزدیک پیغمبر نشست ظهور کرامت آخوند در دعای شب جمعه کرامت عظیم خبریست که مرحوم والد ماجد مؤلف این کتاب نوشته است که نقل شده است از خط ملا محمد باقر که باین عبارت نوشته است که چنین گوید بنده خاطی محمد باقر بن محمد تقی که شبی از شبهای جمعه در ادعیه خود مرور میکردم نظرم بدعای قلیل اللفظ کثیر المعنی افتاد خاطرم بر آن قرار گرفت که در آن شب بخوانم پس خواندم بعد از هفته دیگر شب جمعه خواستم که همان دعا را بخوانم ناگاه صدائی از سقف خانه شنیدم که ایها الفاضل الکامل هنوز کرام الکاتبین از نوشتن ثواب این دعا که در شب جمعه سابق خواندهٔ فارغ نشده اند که تو دوباره میخواهی از او بخوانی و باید دانست که خوندن این دعا در شبهای جمعه و غیر آن ثواب عظیم دارد و والد مؤلف همیشه مواظبت بخوندن این دعا داشت و این حقیر مؤلف کتاب شرحی بر این دعا در سفر خراسان نوشته ام که خالی از لطافت نیست و دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها و من الآخرة الی بقائها الحمد لله علی کل نعمة و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه یا ارحم الراحمین در اخلاق مجلسی و جناب آخوند ملا محمد باقر مجلسی روزی در مجلس بعضی از اعیان نشسته بود آن شخص حکایت کرد که فلان شخص از فقهای کربلا است قائل است باینکه شراب پاک است مجلسی فرمود که غلط کرده است و شراب نجس است پس آخوند از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده بکربلا آمد اول بدر خانهٔ آن فقیه رفته که من در این خصوص ترا غیبت کردم برای آنکه مردم در خوردن شراب و مباشرت آن تجری ننمایند اکنون آمده ام از تو استیعفا و استغفار بنمایم آن فقیه او را عفو نمود از آن پس بزیارت حضرت سید الشهداء

شتافت و بعد از ان مراجعت کرد و سید نعمت الله جزایری که از تلامذ آخوند ملا محمد باقر مجلسی اجازه از او داشت
در انوار نعمانیه نوشته است که در تالیف چند مجلد از بحار من اعانت استادم مینمودم و مراد من از اعانت در
تالیف نه انست که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات تلمیذ شریک استاد باشد بلکه طریقهٔ علامه مجلسی
ان بود که مثلاً مسئله نزول باران و رعد و برق میخواست تحقیق نماید یکی از شاگردان میگفت که آیات
متعلق بباران و رعد و برق را جمع کن پس ان تلمیذ آیات را جمع میکرد و در زیر او کاغذ سفید میگذاشت تا
آخوند ملا محمد باقر در زیر ان بیانات و تحقیقات را بنویسد و بتلمیذ دیگر میگفت که اخبار یکه درین عنوان
از فلان کتاب و فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس ان اخبار را ان تلمیذ جمع میکرد و خبر را مینوشت
و تحت ان خبر را کاغذ سفید میگذاشت که اگر آخوند بخواهد بیان و تحقیقی بنویسد پس آخوند بسا بود که چیزی نمی نوشت
زیرا که ان خبر محتاج بیان نبود و بسا بود که بیچ چلیپا در تحت ان خبر بهاین را می نوشت یا کاغذ سفید زیاد
می آمد بهمان سفیدی میگذاشت و نسخهٔ اصل بحار الانوار بهمین نسق است که مذکور شد و اعانت در تالیف اینگونه
بوده است نه اینکه در تحقیق و تدقیقات باو اعانت کنند یا اینکه تلامذه تلمیذ او بودند چگونه در تحقیق با او شریک بودند
و این گونه اعانت از تلامذه در بعضی از تالیفات بود نه در همهٔ تالیفات و در بعضی از مقامات نه در همه مقامات
در هیبت علامه مجلسی و آنا هیبت انجناب انچه از عقل و غیر ان مستفاد است اینکه هر که بندگی خدا کند
و از خدا بترسد جمیع مخلوقات از او میترسند و هیبت او در دلها جاری خواهد بود چنانچه در احوال ائمه هدی
در اخبار وارد شده و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که استادم علامه مجلسی
با ان همه مزاج و خوش خلقی و اینکه روز و شب با و می نشستیم و می گفتیم و می شنیدیم و می خندیدیم مع ذلک
هر زمانیکه می خواستیم شرفیاب خدمت او شویم همین که میخواستیم از در داخل شویم چنان هیبت ان بزرگوار
در دلهای ما قرار میگرفت که گویا ما را نزد سلطان می برند که سیاست نمایند و دلهای ما طپیدن میگرفت
در محافظت کتب علمیه و ایضاً سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که اگر علامه مجلسی منع بود است
اینکه کتابی بکسی عاریه دهد میگفت که اولاً بگو که سفره داری که در میان ان نان خورده باشی یا نه اگر
نداری بگو تا من سفره بتو دهم که نان را در میان سفره خورده باشی و بر بالای کتاب نان نخوری یعنی محافظت
کتب و احترام انها از لوازم است نه اینکه کتابرا در میان آفتاب گذارند که جلدش از آفتاب ضایع و فاسد کند
و مبادا که تشنیش بر روی کتاب ها بکنند یا بر بالای کتاب نان خورده باشند چنانکه آخوند ملا علی نوری
بسیار احترام اسباب علم میکرد بحدیکه ریزهای کاغذ که دم مقراض ریخته میشد میگفت که انرا در جای بریزند
که کسی پا بانها قدم نگذارد و همچنین ریزهٔ قلم و نحو انرا باید احترام نمود و این فقیر مولف این کتاب رساله در آداب

تعلیم بزبان فارسی نوشته‌ام نهایت تحسین و مرغوب است و در این کتب نسخه که برای طلاب قصر درست
مطالعه و تدریس و تدرس و منفعت تعلیف و مذاکره و مدرس همه را بنحو تفصیل بیان کرده‌ام در تدریس
مجلسی در علم کلام گویند که علامه مجلسی درسی از علم معقول میفرمودند پس یک روزی از روزها مذهب
دهریه را از برای تلامذه بیان کرد با دلیل نهایی پس یکی از شاگردان گفت که این مذهب حق است و از
مجلس برخواست آخوند ملا محمد باقر امر نمود که بنشین تا جواب استدلال ایشان را بشنوی او در جواب گفت
که این مذهب حق است و جوابی ندارد و از آن پس علامه مجلسی درس کلام و حکمت را ترک فرمود در شیر دادن
مادر در حالت جنابت مجلسی را مسموع شد که آخوند ملا محمد تقی مجلسی مقرر داشته بود که والده آخوند
ملا محمد باقر با جنابت او را شیر نداده باشد و باید دانست که اخبار ائمه اطهار در سابق از اعصار متفرق
بود و جمع نبود و رواة هر کسی از هر مسئله که از معصوم می‌شنیدند مانند سؤال و جوابی نوشتند مثلاً
امروز در مجلس معصوم سؤال زد و مسئله شنید یکی در حیض و دیگری در وضو پس این شخص راوی کیفیت
سؤال و جواب را در کتابش همی نوشت و هکذا رواة دیگر و ترتیب در ابواب فقه نبود یعنی چنان نبود که
که مسائل وضو در یک جا جمع باشد و یا مسائل طهارت علیحده و دیات علیحده باشد بلکه همه اخبار بود
و همه ممزوج و مخلوط بیکدیگر بودند و این کتب را کتب اصول میگفتند فلذا در علم رجال بسیار است
که نوشته‌اند فلان له اصل و اصول فلان کس برای او یک اصل هست و یا بیشتر است یعنی برای او
یک کتاب است یا بیشتر پس تا زمان عسکریین و ابتدا از زمان سجاد شش هزار اصل و یا چهار هزار اصل
از روایات شیعه از ائمه جمع شده و بعضی از این اصول مفقود شده بودند و بسیار اخبار متعارضه در آنها
وجود داشته که بواسطه تقیه و مانند آن سبب اختلاف شد بلکه سبب بود که ائمه خود اخبار مختلفه و احکام
متعارضه میفرمودند برای اینکه شیعه بیک مذهب شناخته نشوند که مردم ایشان را بشناسند و ایشان را
اذیت کنند و لذا سبب اختلاف اخبار در حدیث وارد است که نحن اوقعنا الخلاف بین شیعتنا
فانه ابقی لنا و لهم یا اختلاف واقع ساختیم در میان شیعیان ما چه این اختلاف باقی نگه دارنده‌تر است ما
و ایشان را پس در زمان عسکریین و قریب بزمان غیبت اخبار متعارضه بسیار جمع شد لهذا امامیه اتفاق
نمودند در میان چهار هزار یا شش هزار اصل بر چهار صد اصل و آن چهار صد اصل از اصول معتمده معتبره
بود که بآن کتاب بنظر معصوم رسیده بود و معصوم آن را تصحیح و امر بعمل او فرمود مانند کتاب یونس
بن عبدالرحمن و یا صاحبان اصل از معتمدین و معتبرین بودند مانند زراره و محمد بن مسلم و نحو آنها
و این چهار صد اصل مبوب نبودند بلکه احکام فقه مندمج و مندرج در یکدیگر بودند و سائر اصول را

مجبور گردند و این چهار صد اصل نیز با همدیگر اختلاف داشتند و بسا متعارضات در میان اخبار بود و دخبار
متعارضه امامیه عمل باخبار علاجیه میکردند و علاجیه ان اخباریرا گویند در علاج دو خبر متعارض از معصوم
صادر شده و ان جمیل خبریست که صاحب وسائل محمد بن الحسین الاملی در کتاب قضا از وسائل ذکر کرده است
مانند انیکه فرمودند که اگر دو خبر تعارض کنند انکه موافق مشهور میان امامیه باید عمل نمود و انکه موافق
کتاب است رجحان دارد و انکه مخالف عامه رجحان دارد و بکذا پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب به ثقة
الاسلام است مدت بیست سال نشست و کتاب وافی را نوشت که اصول عقاید و فروع را جمع کرده
و اخبار را مترتب کرده مانند انیکه اخبار طهارت را در یک باب نوشته و بکذا پس انچه اخبار که بسعی و کوشش
خود معتبر دانست برچیده کرد چه از اخبار اصول عقاید و چه از اخبار فروع دین و همه را مترتب ساخت
و ان بزرگوار در زمان غیبت صغری بود پس از وی محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی آمد و انچه را
که در نزد او محل اعتبار و اعتماد بودند جمع کرده و کتاب من لایحضره الفقیه اسم گذاشت و ان بزرگوار
ملقب بصدوق است از ان پس محمد بن حسن طوسی آمد و او را شیخ الطائفه میخوانند و مراد از شیخ مطلق
همین جناب است و او نیز اخبار معتبره را که خود معتبر میدانست جمعکرده و دو کتاب نوشت یکی تهذیب
که شرح مقنعه استادش شیخ مفید است و دوم استبصار است ایشان محمد بودند که این چهار کتاب را
نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کالشمس فی رابعة النهار بر اینها مدار و در غایت اشتهار و اعتبارند
و ایشان را کتب اربعه و مولفین اخبار امحمد بن ثلث اوایل مینامند و در میان متاخرین سه محمد دیگر آمده
اند و سه کتاب دیگر در اخبار نوشته اند که همان چهار کتاب را جمع کردند با اخبار دیگر اول ایشان محمد بن
مرتضی است کاشانی که ملقب بفیض و ملقب بمحسن است و او کتاب وافی را نوشته و ان شرح بر کافی است
اصولاً و فروعاً و اخبار کتب اربعه را ذکر کرده با بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن
بن حر املی است که در مدت هیجده سال کتاب وسائل را نوشته و ان مشتمل بر اخبار فروع است
و کتب اربعه را جمع کرده و از کتب دیگر هم بعضی از اخبار را نوشته و بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع
کرده سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی است که کتاب بحار را نوشته و مانند ان کتاب در میان خاصه و عامه
نوشته نشده است و این بزرگوار در دیباچه بحار گفته که احدی از عامه و خاصه درین باب بر من سبقت
نگرفته و راست فرموده چه جمیع اخبار خاصه را جمع کرده کتب اربعه در ان مندرج و غیر ان اخبار شیعه
از همه کتب جمعکرده بلکه معروفست که انجناب دویست اصل از اصول روات را پیدا کرده و اخبار معتبر
انها را ذکر کرده بلکه به حیلته نیز فرموده بلکه در اکثر مواضع اخبار عامه نیز ذکر کرده و در هر باب

از آیات قرآنیه آنچه دلالت بر عنوان او داشته جمع کرده و تفسیر نموده و مذاهب حکما را نیز در هر باب بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح و تعدیل کرده و نقل اقوال در هر باب و استدلال و تحقیق حق فرموده و این بزرگوار با صاحب وسائل با یکدیگر معاصر و باهم تجازی دارند یعنی هر یک از دیگری اجازه دارند و انرا در علم درایه تجازی گویند و صاحب وسائل در اخر آن کتاب در بیان مشایخ اجازه گفته که بمن اجازه داد اخوند ملا محمد باقر و او اخر کسی است که بمن اجازه داده و من نیز باو اجازه داده ام پس میان ایشان تجازی است که هر دو مجاز از یکدیگرند در تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی و اما تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی پس از آن جمله است کتاب مرآت العقول در شرح اخبار آل الرسول و آن شرح بر اصول کافی است از اولش تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذ الاخیار در شرح کتاب تهذیب الاخبار تا کتاب صوم و کتاب شرح چهل حدیث و کتاب فوائد الطریفه در شرح صحیفه کامله سجادیه و تمام نیست بلکه تا شرح دعا رابع است و رساله وجیزه و رساله در اعتقادات که در باب انچه لازم است مکلف را از عقاید و انرا در یک شب تالیف نموده و رساله در اذان و رساله شک در صلوة و رساله مشتمله بر اجوبه مسائل متفرقه انرا مسائل هندیه می نامند و رساله در اوزان و مقادیر شرعیه کتاب حیات القلوب مشتمل بر سه مجلد مجلد اول در تاریخ انبیاء و احوال ایشان تا پیغمبر ما و احوال ملوک و معاصرین ایشان مجلد دوم در بیان احوال خاتم النبیین از اول ولادت و غزوات تا وقت وفات و احوال بعضی از کبار صحابه مجلد سوم در امامت و آن جلد تمام نیست و کتاب تحفة الزائر و کتاب جلاء العیون در اخبار مصیبت و کتاب عین الحیوة در وعظ و زهد و مشکوة الانوار که مختصری از کتاب عین الحیوة است و کتاب حلیة المتقین در آداب و سنن و کتاب مقباس المصابیح در تعقیبات صلوة یومیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد در اعمال سنه و مجملی از بیان زکوة و کفارات و نحو ان و این فقیر مولف کتاب را بر آن حواشی است در خبیطات زاد المعاد و از جمله خبیات علامه مجلسی انیکه در خاتمه آن کتاب در وطی حائض گفته است که مشهور انیکه کفاره وطی حائض در اول حیض یک دینار است و در وسط نصف دینار است و در آخر ثلث دینار است تا انیکه مشهور آنکه در اخر کفاره ربع دینار است و ثلث آن و این سهو از طغیان قلم است و از جمله خبیات در آن کتاب انیکه در اعمال لیالی احیاء گفته که قرآن را بر سر بگیرد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن الخ با انیکه صریح اخبار انیکه قرآن را در پیش رو باید گذاشت نه بر بالای سر زیرا که عبارت حدیث بین یدیه می باشد و رساله در قصاص و دیات کتاب مسائل

درصلوة

در صلوة و اذان سابق که شک در صلوة بود بلغت عرب بود و از حیوة القلوب تا باخر انچه در کتبی است
که بلسان فرس است و رساله در اوقات نوافل یومیه و کتاب رجعت و کتاب ترجمه رساله امیر المؤمنین
بمالک اشتر و کتاب اختیارات ایام و کتاب جنت و نار و کتاب جنائز و کتاب اعمال حج و عمره
رساله صغیره در حج کتاب مفاتیح الغیب در استخارات کتاب مال النواصب اغواصب و کتاب الکفارات
و کتاب السهام و کتاب الزکوة و کتاب الصلوة اللیل و کتاب اداب الصلوة رساله در تحقیق
السابقون السابقون و در فرق بین صفات الذات و صفات الفعل رساله در تحقیق بداء
رساله در جبر و تفویض و کتاب در نکاح و رساله فرقه العزی و کتاب ترجمه توحید المفضل
و رساله ترجمه توحید الرضا و ترجمه زیارت جامعه و ترجمه دعاء کمیل و ترجمه دعاء مباهله و
ترجمه دعاء سمات و ترجمه دعاء جوشن صغیر و ترجمه حدیث عبد الله بن جندب و ترجمه حدیث
رجاء بن ضحاک و ترجمه قصیده دعبل و ترجمه حدیث ستة اشیاء لیس للعباد فیها صنع و رساله
در انشاء و در تذکره نجف و کربلا بعد از مراجعت از انجا رساله در اجوبه مسائل متفرقه رساله صواعق
الیهود و کتاب حق الیقین در اصول دین [illegible] لیکن اخوند ملا محمد صالح مازندرانی
در جائی تالیفات ان مرحوم را جمع کرده و اسمی از تذکره نبرده و کتاب بحار الانوار که مشتمل است بر بیست
و پنج کتاب اول کتاب عقل و علم و جهل دوم کتاب توحید سوم کتاب عدل و معاد چهارم کتاب
احتجاجات و مناظرات و جوامع علوم پنجم کتاب قصص الانبیاء ششم کتاب تاریخ پیغمبر با احوال او هفتم
کتاب امامت و در او جوامع احوال ائمه است هشتم کتاب فتن و انچه بعد از پیغمبر واقع شده و غزوات امیر
المؤمنین نهم کتاب تاریخ امیر المؤمنین و فضائل او و احوال او دهم کتاب فاطمه و حسن و حسین و فضائل
ایشان و معجزات ایشان یازدهم کتاب تاریخ علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق
و موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و فضائل ایشان و معجزات ایشان دوازدهم کتاب تاریخ
علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری علیهم السلام
و احوال ایشان و معجزات ایشان سیزدهم کتاب الغیبة و احوال حجت قائم چهاردهم کتاب سماء و
و عالم و این مشتمل است بر احوال عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور
و سائر حیوان و در اوست ثواب صید و ذباحه ابواب طب پانزدهم کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق
شانزدهم کتاب آداب و سنن و اوامر و نواهی و کبائر و معاصی و در او ابواب حدود است هفدهم کتاب
روضه و مواعظ و حکم و خطب هیجدهم کتاب طهارت و صلوة نوزدهم کتاب قرآن و دعا بیستم کتاب زکوة و صوم و در اوست

اعمال حال بیست کتاب حج بیست و دوم کتاب مزار بیست و سوم کتاب عقود و ایقاعات بیست و چهارم
کتاب احکام بیست و پنجم کتاب اجازات و آن آخر کتاب بحار است که مشتمل است بر سانید و طرق او و اجازات
او و صاحب لؤلؤه گفته که بعضی از مشایخ ما گفته اند و ذکر کرده اند که از بحار نزده مجلد از مسوده بیرون
آمده و نه مجلد از تصحیح و ایضاح و مسوده بیرون نیامده و آنها کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق و کتاب آداب
و سنن و کتاب روضه و کتاب قرآن و دعا و کتاب زکاة و صوم و کتاب حج و کتاب عقود و ایقاعات
و کتاب احکام و کتاب اجازات و این بعید نیست زیرا که بر این کتب مطلع نشدیم با اینکه بر سایر کتب
مطلع شدیم تا اینجا کلام شیخ یوسف در لؤلؤه بود لیکن این سخن اصلی ندارد و عدم وجدان دال
بر عدم وجود نیست چه شنیدم که بعضی از علماء جمیع مجلدات بحار را داشتند و در کتابخانه مجلسی که در مسجد
جامع ... امام جمعه اصفهان است موجود است و بعضی از فضلاء گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرحوم آقا
سید محمد باقر حجة الاسلام بوده **ایضاً** بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقاعات را ما دیده ایم و جناب ملا محمد باقر
مجلسی بسیار ظریف و شوخ بوده چنانکه در تذکرة الائمه فرموده که سنیان گفته اند اینکه شیعه میگوید
ذوالفقار از آسمان آمد دروغ است چه آسمان دکان آهنگری ندارد و آخوند میگوید که سنی میگوید جبه
پشمی ابوبکر از آسمان آمد آخوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان آخوند ملا علی قوشچی و بریش آخوند ملا
سعد الدین قسم که آسمانی که در آن دکان پشم گری است دکان آهنگری نیز می باشد و وفات آخوند
ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ آن بعد دغم و حزن میباشد و آن جناب در مقام
انس بر کتاب بحار الانوار در ذکر تسمیه به بحار گفته است که از جمله غرائب آنکه بعضی از علماء اخبار
متفطن شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بحار الانوار متحد است تا اینجا کلام او
بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد آن بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بود پس بنا بر این عمر شریف
تقریباً هفتاد و چهار سال است و این بزرگوار را اجازه از پدرش آخوند ملا محمد تقی مجلسی
و همچنین این بزرگوار را اجازه گرفت از شیخ عبد الله بن شیخ جابر عاملی که پسر عم آخوند
ملا محمد تقی است از جد مادری آخوند ملا محمد تقی مجلسی درویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثانی
شیخ علی بن عبد العالی کرکی و این سند احقر طرق است و چون وضع این کتاب برای
بیان حال مشایخ اجازه است و اجازه آخوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند دلبندش آخوند ملا محمد باقر
مشتمل بر ذکر اسامی بسیار از مشایخ اجازه بود که ذکر بعضی از آنها از پیش رفته و ذکر بعضی باید و بعضی نشاید ذکر نکنیم
لهذا عین عبارت همان اجازه را تیمناً و تبرکاً ذکر نمودیم رونما هاماده کثیرة الانتفاع فنقول قال الفاضل المجلسی الاول محمد تقی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلواة علی سید الانبیاء و المرسلین علی عترته الاصفیاء الطاهرین
و بعد فیقول احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی العاملی النطرنی الاصفهانی انه لاریب لاولی الالباب
والعقول و لاخلاف بین علماء المعقول والمنقول و ارباب الفروع و الاصول ان افضل الاعمال و اشرفها و احسن
الاخلاق و اکملها بعد معرفة الله تبارک و تعالی و معرفة رسوله و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین هو العلم بالاحکام
الشرعیه و الوظایف الدینیه و به تحصل السعادات الابدیه و الکمالات السرمدیه و لاشک فی ان المتکفل لذلک
هو الکتاب الله المبین و احادیث سید المرسلین و الائمة المعصومین صلواة الله علیهم اجمعین بعد لایمکن معرفة القرآن المجید
سیما متشابهات الا منهم بل لایحصل العلم الا من ابواب مدینة العلم کما ورد متواترا عن سید المرسلین انه قال لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض فی حدیث الثقلین لم ان الولد الاعز المترقی من حضیض التقلید الی اوج الاستدلال محمد باقر لما قرأ
علی کتب الفقه و الاحادیث سیما الکتب الاربعه للابی جعفر محمد بن الثلثه رضی الله عنهم و سمع منی بالفحص و التدبر و
التحقیق و التدقیق و سمع و قرأ علی غیرها من کتب الاخبار الموجوده فی هذا الزمان کقرب الاسناد للحمیری و المجالس للرضی
و الخصال للصفار و عیون الاخبار الرضا و الامالی و العلل الشرایع و الخصال و التوحید و الاصول و کمال الدین و تمام النعمة
و غیرها للصدوق و صححها التمس منی ان اجیز له ما یجوز لی روایته من الکتب التفاسیر و الاحادیث و الفقه و الکلام و الاصول
و القرائة و اللغة و الاداب و کتبی و غیرها مما صنف فی الاسلام من الخاصه و العامه فاستخرت الله تبارک و تعالی و اجزت
له ان یرویها عنی باسانید المتواتره الی اربابها فمن ذلک ما اخبرنا به الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ الطائفة العظام
و مربی العلماء العظام الاعلام الزاهد العالم البدل مولانا عبدالله بن الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن خاتون العاملی
عن شیخ الطائفة و مروج المذهب قدره علمائنا المحققین و فضلائنا المدققین نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی و عن الشیخ
نعمة الله عن ابیه اعلم علمائنا المتاخرین احمد بن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی و عن الشیخ نور الدین عن الشیخ
جمال الدین احمد العینانی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید الاجل الحسن بن ایوب عن شیخ العلماء و الفضلاء
السعید الشهید محمد بن المکی العاملی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح عبارة عن الحیلوله بین السندین منه و ما حدثنا به
الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ علماء الزمان و مربی الفضلاء الاعیان العلامة الفهامة شیخ الاسلام و المسلمین
بهاء الملة الحق و الحقیقة و الدین محمد بن الشیخ الاجل الاعظم الحسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی العاملی عن ابیه عن شیخ
علمائنا المحققین و اکمل فضلائنا المدققین زین الملة و الحق و الحقیقة و الدین ابن علی بن احمد العاملی عن الشیخ الجلیل
نور الدین علی بن عبد العالی المیسی و ما حدثنا و اخبرنا به جماعة من العلماء العظام و الفضلاء الفخام منهم شیخ بهاء الدین
العاملی و العلامة الفهامة القاضی معز الدین محمد و الشیخ یونس الجزایری عن الشیخ الاجل الاعظم العلامة الفهامة عبد العالی
عن ابیه الشیخ نور الدین علی ابن عبد العالی الکرکی ح و ما اخبرنا به جم غفیر من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی
ابو الشرف و ابن عم امی الشیخ الاجل عبدالله بن الشیخ الاعظم جابر العاملی و خالی مولانا محمد قاسم عن جدی شیخ الطائفه

فی عصر الشریف مولانا درویش محمد ابن الشیخ الزاهد العالم البذل ذی الکرامات العالیه حسن العاملی النطنزی الاصفهانی
ح وعن الشیخ الاعظم جابر العاملی جمیعا عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی انار الله تعالی براهینهم وما اجازنی
فی الصغر الشیخ الاعظم ابو البرکات الواعظ عن الشیخ نور الدین وما حدثنا واخبرنا به السید الاجل الاعظم العابد الزاهد
العلامة الامیر شرف الدین علی المشولستانی عن السید الاجل الامیر الاعظم محمد بن الشیخ الاجل الاعلم الحسن بن شیخ
الطایفه محصرة زین الملة والحق والحقیقة والدین جمیعا عن الشیخ الاعظم الحسن العاملی عن شیخ الاسلام والمسلمین
الحسین بن عبد الصمد ح وعن سید الاجل عن الفاضل العالم الزاهد المجاور لبیت الله تبارک وتعالی میرزا محمد
الاسترابادی عن الشیخ الاجد ابراهیم عن ابیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی قدس الله ارواحهم ح
وما اخبرنا به الشیخ الاجل جابر بن عباس النجفی وجماعة عن الشیخ عبد النبی الجزایری عن السید المحقق المدقق محمد بن سید علی
ح وعن جماعة کثیرة منهم السید الاجل عبد الکریم العاملی عن سید محمد بن السید علی عن ابیه الشهید الثانی وعن
السید محمد بن علی مولانا عبد الله عن المولی الاجل الاعظم الازهد الربانی مولانا احمد الاردبیلی عن مشایخه عن الشهید
الثانی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی وما اخبرنا به الشیخ الاجل محمد التبنینی عن اربعین من مشایخنا عن الاربعین بعض
الی شیخ الطایفه بل المشایخ الثلثة علی ما هو المسطور فی رسالة فی الاجازات ولما کانت الکتب الاربعه بل اکثر کتب
الحدیث متواترة لم اذکرهم بل لا اذکر الا التیمن والتبرک ناسیا ما سلف وعن الشیخ نور الدین الکرکی عن الشیخ
نور الدین علی بن هلال الجزایری عن الشیخ الاعظم جمال العارفین والزاهدین احمد بن فهد الحلی عن الشیخ الاجل زین الدین
علی بن خازن الحایری عن شیخ علمائنا المحققین وافضل فضلائنا المدققین الشهید السعید محمد بن مکی العاملی قدس الله ارواحهم
ح وعن الشیخ حسن عن سید نور الدین علی بن السید حسن والشیخ حسین والسید نور الدین بن فخر الدین الهاشمی والشیخ احمد
بن سلیمان وغیرهم من مشایخه عن الشهید الثانی عن الشیخ نور الدین علی المیسی عن ابن عم الشهید الاول الشیخ شمس الدین
محمد ابن داود والشهیر بابن المؤذن الجزینی عن الشیخین الاجلین ابی طالب محمد وضیاء الدین علی نجلی الشهید عن محمد بن مکی
رضی الله عنهم ح وعن ابن المؤذن عن السید علی بن دقماق عن الشیخ شمس الدین محمد بن شجاع القطان عن الشیخ
ابی عبد الله المقداد بن عبد الله السیوری عن الشهید وعن ابن المؤذن عن الشیخ العز الدین المعروف بابن العشرة عن
الشیخ شمس الدین محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی عن الشهید ح وعن ابن المؤذن عن الشیخ ابی القاسم علی بن طی
عن الشیخ شمس الدین العریضی عن السید حسن ابن ایوب عن الاعرج عن الشهید رضی الله تعالی عنهم عن جم کثیر من الفضلاء
الاخیار والعلما والابرار منهم الشیخ الاعظم فخر المحققین ابی طالب محمد بن العلامة وسید المحققین عمید الملة والدین عبد المطلب
بن الاعرج والسید الاعظم الاجل العلامة تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیة الحسینی الدیباجی والسید
الاجل الاعظم ابی طالب احمد بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبی والسید الکبیر الفاضل نجم الدین مهنا بن سنان المدنی والشیخ
المحقق العلامة طلب العلماء والفضلاء مولانا قطب الدین محمد بن محمد الشیرازی شارح المطالع والشمسیة الشیخ العالم

الادیب رضی الدین ابی الحسن علی بن احمد یحیی المعروف بالمزیدی والشیخ الفاضل ابی الحسن علی بن طراد المطارابادی
عن الشیخ الاجل الاعظم آیة الله فی العالمین جمال الملة والحق والحقیقة والدین علامة العلماء المحققین الحسن العلامة بن الشیخ
سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی ح وعن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن احمد
الصهیونی عن الشیخ جمال الدین احمد المعروف بابن الحاج علی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید حسن بن ایوب
عن السیدین الفقیهین ضیاء الدین عبد الله وعمید الدین عبد المطلب ابنی الاعرج والشیخ فخر الدین محمد عن العلامة وعن
نجلی الشهید عن السید تاج الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن ابن العشرة عن ابن فهد عن الشیخ عبد الحمید نیلی
عن السید بن عبد الله وعبد المطلب والشیخ فخر الدین عن العلامة ح وعن الصیهونی عن ابن العشرة عن الشیخ نظام الدین
علی بن عبد الحمید النیلی عن الشیخ فخر الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن علی بن طی عن الشیخ محمد بن عبد الله
الفرهی عن السید بدر الدین حسن بن نجم الدین عن السید فخر المحققین عن العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین
بن معیة عن جم غفیر من علمائنا منهم العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین بن وولده الشیخ فخر الدین
وولد ولده الشیخ ظهیر الدین محمد بن الحسن بن المطهر وان روی ظهیر الدین عن السید ایضا کامثاله ومنهم العالم البر
عمید الدین عبد المطلب ابن الاعرج الحسینی والسید الجلیل کمال الدین یوسف ابن ناصر حماد الحسینی والسید السعید جلال الدین
جعفر بن علی الحسینی والسید الاجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار الموسوی والسید الاعظم رضی الدین ابو القاسم
علی بن السید الاعظم غیاث الدین عبد الکریم طاوس الحسنی وابوه السید الاجل ابو جعفر القاسم بن الحسن بن معیة
والسید السعید صفی الدین محمد الموسوی والسید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الاوی الحسینی والسید
الکبیر ناصر الدین عبد المطلب ابن بادشاه الحسینی الخرزی والسید العظیم فخر الدین احمد بن علی بن عرفة
الحسینی والسید الاعظم مجد الدین ابو الفوارس محمد بن الاعرج الحسینی والسید الفقیه عز الدین ابی الفتح بن الدیان
الحسینی والشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن السعید والشیخ السعید نجم الدین ابو القاسم حملات والقاضی السعید تاج الدین
ابو علی محمد بن محفوظ بن وشاح والعدل والامین جلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن احمد الکوفی والشیخ الامین
زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروة الحلی والشیخ السعید مهذب الدین محمد محمود بن یحیی بن محمود بن سالم
الشیبانی الحلی والشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی والشیخ العالم شمس الدین محمد بن الغزالی
الی المنصور الکافی والشیخ العلامة نصیر الدین علی بن محمد القاشی والشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن احمد المزیدی
والشیخ السعید جمال الدین احمد بن محمد الحداد والشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن غنی والفقیه السعید قوام الدین
محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهر والشیخ الاجل علی بن طراد عن الشیخ الفقیه الادیب النحوی العروضی تقی الدین
الحسن بن علی بن داود الحلی صاحب کتاب الرجال ح وعن العلامة وبعضهم عن ولده فخر المحققین عن ابیه سدید
الدین یوسف ورئیس المحققین ابی القاسم جعفر بن سعید الحلی والشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید وسلطان العلماء

والحکماء خواجه نصیر الملة والحق والحقیقة والدین والسید بن الزاهدین البدلین رضی الدین ابی القاسم علی وجمال الدین ابی
الفضائل احمد بن موسی بن جعفر بن الطاوس الحسینی والشیخ مفید الدین محمد بن جهیم الاسدی جمیعاً عن السید الاعظم
المرتضی امام الادباء والالباب والفقهاء شمس الدین ابی علی فخار بن سعد الموسوی والشیخ الاجل الفقیه نجیب الدین ابی
ابراهیم محمد بن جعفر بن ابی البقاء هبة الله بن نما الحلی عن المشایخ العظام والفضلاء الکرام محمد بن ادریس الحلی والشیخ
الاعظم ابی الفضل سدید الدین شاذان ابن جبرئیل القمی والشیخ العبد الرشید رشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر
آشوب المازندرانی وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید السعید الفقیه محیی الدین ابی حامد محمد بن ابی القاسم
عبد الله بن علی بن زهرة عن الثلثة المتقدمة وعن الشیخ الاعظم ابی الحسین یحیی بن الحسن بن البطریق الاسدی
عن الفقیه ورئیسها عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن عن والده شیخ الطائفة و
رئیسها محمد بن الحسن الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن تقی الدین بن داود وعن المحقق والسید جمال الدین
احمد بن طاوس وولده السید غیاث الدین عبد الکریم ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی عن
السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الملة والدین الطوسی وعن الشیخ فخر الدین بن المطهر عن عمه رضی الدین علی بن یوسف
بن المطهر ح وعن السید عمید الدین عن ابیه السید مجد الدین ابی الفوارس وخاله الشیخ رضی الدین بن المطهر عن والده
الشیخ سدید الدین یوسف والمحقق وعن الشیخ رضی الدین علی المزیدی عن الشیخ محمد بن صالح عن المحقق وعن الشیخ
کمال الدین حماد عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید والشیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما والشیخ
الفقیه کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی والشیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح والشیخ الفقیه شمس الدین محمد بن صالح
القسینی بکتبهم وروایاتهم ح وعن الشهید وعن الشیخ جلال الدین محمد بن محمد الکوفی عن المحقق وعن الشیخ نجیب الدین
یحیی بن سعید وکان هذا الشیخ معمراً ح وعن الشهید عن المزیدی عن الشیخ شمس الدین محمد بن صالح عن السید فخار عن
شاذان عن الدوریستی عن ابیه عن الدوریستی عن شیخنا المفید وهذا علی الطرف وذکر محمد بن صالح انه یروی
عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما وجماعة آخرین منهم السید الفقیه المعظم الزاهد رضی الدین محمد بن محمد الآوی
والشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت ابن عصیدة السوراوی والسید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس
وابوه احمد بن صالح روی له عن الفقیهین راشد بن ابراهیم بن اسحق البحرانی وقوام الدین محمد بن محمد البحرانی
والشیخ الفقیه علی بن فرج السوراوی بطرقهم الی الشیخ ابی جعفر الطوسی قال وروی لی ابو البرکات الصنعانی
عن عربی ابن مسافر الفقیه والسید الاعظم جمال الدین احمد بن طاوس ح وعن الشهید عن السید الاجل شمس الدین
محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن ابیه الشیخ نجیب
الدین محمد بن نما عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن جعفر المشهدی الحائری وعن الشیخین العالمین ابی الفرج علی بن الشیخ
قطب الدین ابی الحسین الراوندی وابی الحسن علی بن یحیی بن علی الخیاط عن محمد بن ادریس وابن البطریق و

العالم المقوی ابی عبد الله محمد ابن هرون المعروف والشیخ الفقیه عبد الله بن حمزه الطوسی والشیخ
المقوی جعفر بن محمد ابن محمد بن شفره الحاصی عن قطب الدین والسید الاعظم ضیاء الدین فضل الله ابن علی الراوندی
الحسینی والشیخ الاجل جمال الدین ابو الفتوح الخزاعی الرازی المفسر والشیخ الاعظم السعید سدید الدین محمد بن علی الحمصی و
الشیخ الاجل الاعظم العلامة امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی جمیع کتبهم وعن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخ الزاهد
ابی الحسین ورام بن ابی فراس کتابه المعروف ح وعن محمد بن جعفر عن ابن البطریق بجمیع کتبه وروایاته ح وعن
محمد بن جعفر عن محمد بن هرون بکتبه وروایاته ح وعن الشیخ الفقیه ابی عبد الله الحسین ابن احمد بن لاه وعن الشریف
الاجل شرفشاه بن محمد بن زیاده والشیخ ابی الفضل شاذان بن جبرئیل عن الشریف محمد المعروف بابی الشریف
الجلیل البحری عن البصروی کتاب المفید فی التکلیف ح وعن الشیخ یحیی بن سعید عن السید محیی الدین بن زهره عن عمه السید
الاجل عز الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره ح وعن السید محیی الدین عن ابیه عن عمه ایضاً بالقراءة والسماع
لتصانیف وتصانیف ابیه ح وعن الشیخ شاذان و محمد بن ادریس عن السید ابی المکارم حمزة بن زهرة الحسینی
بتصانیفه ح وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیزه السوراوی جمیع مصنفاته وعن
عن الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی ابن کرم جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن ابیه عن الشیخ علی بن ثابت بن عصیده
السوراوی وجمیع روایاته عن مشایخ الذین هم نجیب الدین بن مکی الاسترآبادی والفقیه الیاس بن هشام
الحایری والعماد الطبرسی و محمد بن طحال المقدادی الحایری وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن
برده عن العلامه نصیر الدین عبد الله ابن حمزه الطوسی بتصانیفه وروایاته ح وعن الشیخ الاجل علی ابن سلیمان
البحرانی بتصانیفه وروایاته ح وعن والده والسیدین ابن الطاوس والشیخ سدید الدین ظهر عن السید صفی الدین
عن الشیخ السعید الفقیه برهان الدین محمد بن علی الهمدانی القزوینی نزیل الری عن الشیخ الاعظم الحافظ منتجب الدین ابی
الحسین علی بن عبید الله بن الحسن المدعو حسکا بن الحسین بن الحسن ابن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی جمیع
روایاته وما اشتمل علیه فهرسته المتضمن لاسیما علمائنا المتاخرین عن الشیخ ابی جعفر الطوسی رحمه الله والمعاصرین له
ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید رضی الدین عن ابیه السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الدین محمد
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد بن یوسف العریضی العلوی
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین رضی الله عنهم ح وعن الشیخ برهان الدین عن الشیخ الاعظم العلامه
امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی والشیخ سدید الدین الحمصی والسید الاجل فضل الله ابن علی الراوندی
جمیع مصنفاتهم وروایاتهم وعن العلامه عن الفضلاء الاربعة السابقة عن السید صفی الدین عن الشیخ نصیر الدین
راشد بن ابراهیم بن اسحق البحرانی عن السید فضل الله عن الشیخ ابی علی الطبرسی بکتبه سیما مجمع البیان وجوامع
الجامع ح وعن العلامه عن ابیه عن السید فخار عن ابن البطریق والشیخ الاعظم الاجل الضابط البارع عمید الرؤساء

هبة الله بن حامد بن احمد بن ایوب جمیع کتبهما و روایاتهما سیما الصحیفة الکاملة وعن السید الاجل ح وعن الشهید عن
المزیدی عن محمد بن صالح عن السید فخار عن عمید الرؤساء عن السید الاجل ماسیاده الی السید الساجدین صلوات الله علیه
وعن العلامة عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن برده عن العاصی احمد بن علی ابن عبد الجبار الطوسی عن الشیخ الفقیه ابی
الحسین قطب الدین الراوندی جمیع مصنفاته و روایاته واجازاته وعن مهذب الدین بن راده ایضا عن الحسن الفضل
بن الحسن الطبرسی عن والده بروایاته و مصنفاته ح وعن السید جمال الدین احمد بن طاوس عن الشیخ السعید سدید الدین
بن ابی علی الحسن بن خسوم جمیع کتب اصحاب السابقین و روایاتهم واجازاتهم و مصنفاتهم وعن والده عن
السید صفی الدین محمد بن معد الموسوی عن الشیخ ابی الحسن ابن یحیی الخیاط عن الشیخ محمد بن ادریس الحلی والشیخ شمس الدین
یحیی بن البطریق والشیخ نصیر الدین عبد الله بن حمزه ابن الحسن الطوسی جمیع روایاتهم و مصنفاتهم وعن الشیخ
الخیاط عن الشیخ المعرمی محمد بن هرون بن الکیال جمیع روایاته ح وعن السید عن شاذان عن الفقیه عبد الله
ابن عمر الطرابلسی عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی
والسید المرتضی ح وعن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکراکی عنهما رضی الله عنهما
ح وعن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل
عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی والسید المرتضی ح وعن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح
محمد بن عثمان بن علی الکراکی عنهما رضی الله عنهما ح وعن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله بن
عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن القاضی سعد الدین عبد العزیز ابن نحریر ابن البراج بکتبه و روایاته
عن السیدین الاجلین المرتضی و رضی الدین بکتبهما و روایاتهما ح وعن الشیخ شاذان عن القاضی ابی الفتح علی
بن عبد الجبار الطوسی عن السید ابی تراب بن الداعی عن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز الدیلمی جمیع مصنفاته
و روایاته عن السیدین والمفید ح وعن الشیخ محمد بن صالح عن السید الاعظم رضی الدین محمد بن محمد الآوی الحسینی
عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی عن الشیخ ابی الصالح والقاضی عبد العزیز بن البراج والشیخ سلار ح
وعن الشهید عن السید شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ
نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن زهره عن الشیخ سدید الدین شاذان عن
عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز ابی الصلاح الحلبی وابن البراج ح عن القاضی عبد العزیز وعن السید
محی الدین بن زهره عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین العلوی البغدادی عن الشیخ الفقیه
قطب الدین الراوندی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی الحسن الحلبی عن القاضی ابی القاسم عبد العزیز بن نحریر
البراج جمیع تصانیفه و روایاته ح وعن السید محی الدین عن شاذان عن الشیخ ابی محمد عبد الله بن عبد الواحد
والشیخ عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الکراجکی کتبه و روایاته ح وعن الشیخ الفقیه

ابی ریحان ابن عبد الله الحلبی عن القاضی عن الکراجکی ح وعن السید محی الدین عن ابراد ریس عن عربی بن مسافر عن السید الاجل بالصحیفة الکاملة ح وعن ابن المسافر العبادی عن الشیخ الیاس هشام الحایری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن بن محمد بن الحسین عن ابیه شیخ الطایفه ح وعن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن حمادی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن والده عن الشیخ ابی العزیز علی بن الشیخ قطب الدین الراوندی عن الشیخ ابی جعفر الحسینی عن ابن البراج ح وعن ابی الفرج عن ابیه عن السید الاعظم الاجل ابی صمصام ذی الفقار بن سعید الحسینی عن النجاشی والطوسی وسلار ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علم الدین المرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن السید العلام شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی عن ابیه عن جده عن ابن ادریس عن الشیخ جمال الدین الحسن بن هبة الله السوراوی جمیع مصنفاته وعنه عن ابیه علی عن والده شیخ الطایفه جمیع مصنفاته ورواياته ح وعن العلامه عن ابیه السید احمد بن یوسف العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله الراوندی عن السید ابی الصمصام عن الشیخ ابی العباس احمد بن علی النجاشی کتابه فی الرجال واسانیده الی الکتب الی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ح وعن الشهید عن الشیخ الفقیه النصاح جلال الدین الحسن بن احمد بن الشیخ نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن طحال المقدادی عن الشیخ ابی علی عن شیخ الطایفه ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علی بن عبد الحمید بن فخار عن ابیه عن جده فخار عن شاذان عن العماد الطبری عن ابی علی عن الطوسی ح وعن الشهید عن المزیدی والمطارابادی عن ابن داود عن الشیخ المحقق نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن ابیه عن ابیه یحیی الاکبر عن عربی بن مسافر عن الشیخ الیاس عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه ح وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله عن السید ذی الفقار عن الشیخ ابی جعفر ح وعنه عن ابن طاوس عن ابن زهره عن ابن البطریق عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن ابیه عن الفقیه علی بن الفرج عن الحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن الشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت عن الفقیه عن ابن مسافر عن السید الاجل والحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه ح وعنه عن محمد بن ابی البرکات الصنعانی عن عربی بن مسافر عنهما عنه عن ابیه ح وعنه عن السید الفقیه نبی الدین محمد الاادی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن ابیه ح وعنه عن ابیه ح وعنه عن ابن زهره عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن الطوسی ح وعن السید غیاث الدین عن سلطان الحکما خواجه نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه

عن فضل الله الراوندی عن السید ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن العلامة وابیه عن السید علی بن طاوس
عن الشیخ حسین بن احمد السوراوی عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامة وابیه عن
السید علی بن طاوس عن الشیخ علی بن الخیاط عن عربی بن مسافر عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن
کمال الدین بن حماد عن السید غیاث الدین ومحمد بن صالح عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الحسین ابن
احمد عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامة عن ابیه عن اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی عن ابی الفرج علی
بن قطب الدین الراوندی عن محمد بن الحلی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین بن زهره عن ابن البطریق
عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین بن زهره عن
ابن البطریق عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین
بن زهره عن الشیخ رشید الدین بن شهرآشوب عن السید ابی فضل الداعی بن علی الحسینی والسید ابی الرضا
فضل الله بن علی الحسینی وعبد الجلیل بن عیسی وابی الفتوح احمد بن علی الرازی ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوری
ومحمد بن الحسن الشوهانی الفقیه الصالح الثقه وابی علی الطبرسی وجماعة غیرهم عن الشیخ ابی علی وعبد الجبار المقری
عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین بن علی
الحسینی عن الفقیه قطب الدین عن محمد بن علی الحسن الحسینی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن شاذان بن
عن الطبری وابی غالب عبد القاهر بن حمویه القمی والطبری عن ابی علی وابن حمویه عن الفقیه حکه بن بابویه القمی عن
شیخ الطایفه وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن والده عن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخین الاجلین الحسین بن هبة الله
بن وطبه وابی البقاء هبة الله بن نما عن ابی علی عن ابیه ح وعن نجم الدین عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن ابیه
قطب الدین عن محمد بن المحسن عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن السید ضیاء الدین فضل الله عن السید
ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن الطبری عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن العلامة عن ابیه والمحقق والسید بن ابی طاوس عن السید فخار عن
عن شاذان عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد الدوریستی عن المفید شیخ الفضلا محمد بن محمد بن نعمان وعن الدور
یستی عن ابیه عن الصدوق ابن بابویه القمی ح وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن
السید صفی الدین المرتضی بن الداعی الحسینی عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدوریستی
عن ابیه عن الصدوق ح وعنه عن ابیه عن ابی الفرج عن السیدین الاجلین ناصح الدین ابی جعفر محمد وسعید
امین الدین ابی القاسم المرزبان بن الحسن بن محمد الدوریستی عن ابیه عن الصدوق ح وعن السید محی الدین
بن زهره عن عربی بن مسافر عن الیاس بن هشام عن السید الموفق ابی طالب بن مهدی السلیقی العلوی
عن شیخ الطایفه ح وعن السید ابی یعلی الجعفری والشیخ ابی جعفر الدوریستی عن الصدوق ح وعن السید

السيد محي الدين بن زهره عن ابي المكارم حمزه بن زهره عن الشيخ المسكين ابي منصور محمد بن الحسن بن المنصور النقاش
عن ابي الوفا الموصلي الحسيني المحمدي عن شيخنا الصدوق محمد بن بابويه وهذا اعلى الاسانيد ح وعن السيد محي الدين
عن الشيخ ابن ادريس عن الشيخ عربي بن مسافر عن الرئيس عميد الرؤسا ابن حيا عن القاضي احمد بن قدامة عن الشيخ ابي
عبد الله المفيد محمد بن محمد بن نعمان ح وعن السيد محي الدين عن السيد عز الدين محمد بن الحسن الحسيني عن الفقيه قطب الدين
عن السيد ابي الصمصام عن المفيد بكتبه ورواياته ح وعن الشيخ نجم الدين عن ابيه عن محمد بن جعفر المشهدي عن النقاش
الموصلي عن السيد ابي الوفا المحمدي عن المفيد ح وعن ابيه عن علي بن يحيا الخياط عن ابن مسافر عن عميد الرؤسا
يحيى بن علي بن حيا عن القاضي احمد بن قدامه عن شيخنا المفيد ح وعن شاذان عن احمد بن محمد الموسوي عن ابن
قدامه عن السيدين الاجلين المرتضى والرضي جميع مصنفاتهما ورواياتهم ح وعن السيد غياث الدين عن خواجه
نصير الدين محمد بن محمد عن ابيه عن السيد فضل الراوندي عن مكي بن احمد المخلطي عن ابي عبد الله بن ابي
غانم العصمي عن السيد المرتضى رضي الله عنه ح وعن السيد قياس الدين عن القاضي عبد الله بن محمود عن السيد
الاعظم العابد الرباني كمال الدين حيدر بن محمد بن زيد الحسيني عن محمد بن علي بن شهرآشوب عن المنتهى بن
ابي زيد عن ابيه عن السيد رضي بكتبه ورواياته سيما كتاب نهج البلاغه ح وبالاسانيد عن ابن شهرآشوب عن
السيد ابي الصمصام عن المفيد والسيدين والطوسي والنجاشي وعنه عن السيد وابي عبد الله محمد بن علي الحلوائي
عن السيد المرتضى جميع تصانيفه ورواياته وعن السيد الرضي بكتبه ورواياته ح وعن السيد محي الدين عن
السيد عز الدين عن الشيخ قطب الدين عن السيدين الاجلين المرتضى والمجتبى بني الداعي عن ابي جعفر الدو
ريستي عن الصدوق والسيدين الرضي والمرتضى رضي الله تعالى عنهما وعن ابن نما عن المشهدي عن المازندراني
عن المنتهى عن ابيه ابي زيد الجرجاني عن السيدين الرضي المرتضى ح وعن ابن نما عن محمد بن جعفر عن عبد الله
ابن جعفر الدوريستي عن جده عن المرتضى والرضي والصدوق ح وعن ابن نما عن الخياط عن السيد
شرفشاه الافطسي عن الشيخ ابي الفتوح الرازي عن القاضي الفاضل حسن الاسترابادي عن ابن قدامه عن
السيدين ح وعن ابن نما عن الشيخ ابي الفرج عن عبد الرحيم بن احمد بن الاخوه البغدادي عن الشيخ ابي
غانم العصمي الهروي الليثي الامامي عنهما ح وعنه عن الخياط عن الشيخ علي بن الهرون الكال عن الحسن بن علي
ابن عبده عن ابي السعادات احمد بن الماطوري العطاردي عن ابن قدامه عنهما ح وعن الشيخ محمد
بن صالح عن رضي الدين الاوى الحسيني عن ابيه محمد عن جده زيد عن جد ابيه الفقيه الداعي
عن الشيخ والسيدين ح وبالاسانيد المتواتره عن المحقق وسديد بن مطهر ونجم الدين بن نما وغيرهم
سند الصحيفه الكامله عن السيد فخار والشيخ نجيب الدين بن نما عن الشيخ محمد بن جعفر المشهدي سماعه عن
السيد بهاء الشرف نقيب الشريف الاجل نظام الشرف ابي الحسن العريضي وقراته على ابيه وعلى الشيخ

الفقیه هبة الله ابن نما والشیخ المعمّر جعفر بن ابی الفضل بن شعرة والشریف ابی القاسم زکی العلوی
والشریف ابی الفتح ابن الجعفریه والشیخ سالم بن قارویه جمیعا عن السید بهاء الشرف بسنده المسطور
فی اول الصحیفة الکاملة زبور آل محمد و انجیل اهل البیت و الدعاء الکامل ح وعن الشیخ الاجل نجیب الدین
بن نما عن الخیاط عن الشیخ عربی بن مسافر عن السید الاجل عن الشهید عن المزیدی عن الشیخ جمال الدین محمد بن
صالح وغیره من الفضلاء الاخیار عن السید فخار عن الشیخ الاجل الاعظم عمید الرؤساء هبة الله بن حامد عن
السید الاجل ح وعن السید فخار عن الشیخ الاجل محمد بن محمد بن هرودینا المعروف بابن الکال عن ابی
طالب حمزه بن شهریار عن السید الاجل ح وعن السید فخار عن ابن ادریس عن ابی علی عن ابیه ح
وعن ابن ادریس عن العماد الطبری و الیاس بن هشام الحایری وابن رطبة السوراوی وغیرهم عن السید
ذی الفقار بن معبد والشیخ ابی علی عن شیخ الطایفه ح وعن ابن ادریس وابن شهرآشوب وشاذان
عن عبد الجبار المقری وابی علی عن شیخ الطایفتین ح وبالاسانید المتواتره عن شیخ الطایفه عن الشیخ
ابی عبد الله الحسین بن عبید الله الغضائری عن ابی المفضل ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن
والده ابی جعفر القاسم عن خاله تاج الدین ابی عبد الله جعفر بن محمد ابن معیة عن ابیه السید مجد الدین محمد بن الحسن
معیه عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن جده عن شیخ الطایفه ح وعن السید تاج الدین
عن السید کمال الدین المرتضی محمد بن الاوی عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه عن السید ابی
الرضا فضل الله الحسینی عن السید ابی الصمصام عن شیخ الطایفه باسانید المتکثره عن الامام سید الساجدین
علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله وسلامه علیهما ح عن السیدین ابنی طاوس عن الشیخ حسین بن احمد
السوراوی وعن العماد الطبری عن ابی علی عن شیخ الطایفه ح وعنهما عن علی بن یحیی الخیاط الحلی عن عربی
بن مسافر العبادی عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه وعنهما عن الشیخ الفاضل اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی
عن الشیخ ابی الفرج الراوندی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن المحسن الحلبی عن شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم بکتبه و روایاته و روایاتهم سیما کتاب تهذیب الاحکام والاستبصار وفیهارسته
عن العلماء والاخبار عن الجماعة کثیرة منهم شیخ الطایفه و رئیسها فی العلوم العقلیه والنقلیه ابو عبد الله محمد
بن محمد بن النعمان المفید وابو عبد الله الحسین بن عبید الله الغضائری وابو الحسین جعفر بن الحسن بن حسکه وابو
ذکریا محمد بن سلیمان الحمدانی وغیرهم عن الصدوق و رئیس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی بکتبه و روایاته سیما کتاب من لا یحضره الفقیه وعن شیخ الطایفه عن جماعة کثیره منهم المفید وابن
الغضائری واحمد بن عبدون عن الشیخ الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی وعن ابیه غالب احمد
بن محمد الرازی وابی عبد الله احمد بن ابراهیم الصیمری المعروف بابن ابی رافع وابی محمد هرون بن موسی

التلعکبری و ابی الفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشیبانی جمیعا عن شیخ علمائنا الربانیین ثقة الاسلام
ورئیس المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب والکلینی الرازی بکتبه سیما الکتاب الکافی المشتمل علی خمسین کتابا
لم یصنف فی الاسلام مثله باسانیده المثبتة فیه الی الائمة المعصومین عن سید الانبیاء والمرسلین واشرف الاولین
والآخرین عن الله تبارک وتعالی رب العالمین ومنهم عنه الصلوات الله علیهم اجمعین عن جبرئیل عن الله تعالی
وعن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن خالق السموات والارض وعن اسرافیل عن اللوح عن القلم عن الله
تعالی رب العالمین فکل کتاب صنفه علماؤنا اوردوه فهو داخل فی هذه اسانید الاما شذ واما کتب
العامة فعن العلامة عن ابیه عن السید صفی الدین بن سعد الموسوی عن الشیخ نصیر الدین ابراهیم ابن اسحق
البحرانی عن السید فضل الله الراوندی عن الشیخ ابی المظفر عبد الوحد بن احمد بن محمد بن رشید السکری باصبهان
فی داره بمحلة شمیکان عن سعد بن ابی سعید عن محمد بن عمر بن شبویه عن محمد بن یوسف بن مطر عن محمد بن اسمعیل البخاری
بصحیحه ح وعن السید رضی الدین بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن رشید الدین بن
شهرآشوب المازندرانی عن ابی عبد الله محمد الفراوی عن عبد الغفار النیشابوری عن ابی احمد الجلودی
عن ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه عن ابی الحسین مسلم بن الحجاج بصحیحه ح وعن العلامة عن ابیه
عن الشیخ علی بن محمد المدائنی الواسطی عن ابیه عن ابن الحصین هبة الله عن ابی علی ابن المذهب عن احمد بن
جعفر بن احمد ابن القطیعی عن ابی عبد الرحمن عن ابیه احمد بن حنبل بمسنده ح وعن ابیه عن علی بن محمد
المدائنی عن القاضی الحسن بن ابراهیم الفارقی عن احمد بن ثابت الخطیب عن القاسم بن جعفر الهاشمی عن
ابی علی اللؤلؤی عن ابی داود السجستانی بمسنده ح وعن العلامة عن ابیه عن المدائنی عن القاضی
ابی طالب الکتانی عن ابی طاهر الباقلانی عن عبد الغفار عن ابی علی الصحاف عن ابی علی الاسدی عن
احمد بن محمد النسائی عن محمد بن الحسن الشیبانی عن مالک بن انس الاصبحی لموطائه ح وعن الشیخ ابی زکریا
یحیی بن البطریق عن سر الاحل عن الشریف الخطیب ابی حیدوة الهاشمی الهاشمی عن الحمید بالجمع بین الصحیحین
للبخاری ومسلم ح وعن ابن البطریق عن عبد الله بن منصور الباقلانی عن الحسن بن زربی بالجمع بین
الصحاح الستة للبخاری ومسلم والترمذی والسجستانی ومالک بن انس ورزین العبدری وعن السید فخار
بن معد الموسوی عن المدائنی عن ابی القاسم ابن الحصین عن القاضی ابی عبد الله القضاعی بکتاب الشهاب
فی الحکم والاداب من کلام سید المرسلین صلی الله علیه وآله والطرق الی هذه الکتب اکثر من ان تحصی
ح واما کتب القراءة فمن الشهید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف ابن حماد عن السید
رضی قتادة عن عمر بن معن عن محمد بن عمر القرطبی عن علی بن محمد المالقی عن عبد الله بن سهل عن الشیخ
ابی عمرو الدانی بکتاب التیسیر فی القراءة السبع ح وعن الشهید عن الشیخ جمال الدین احمد الکوفی

عن الشیخ محمد المصری عن الشیخ زین الدین علی المربعی عن الشیخ عز الدین حسین بن قتاده المدنی عن الشیخ مکین الدین
یوسف بن عبد الرزاق الانصاری عن ناظم الشاطبیه المعروفة بحرز الامانی ح وعن السید فضل الله
الراوندی الحسینی عن ابی الفتح ابن ابی الفضل الاخشیدی عن ابی الحسن علی بن القاسم الخیاط عن عمر بن ابراهیم
الکسائی عن الشیخ جمال الدین احمد بن موسی بن مجاهد فی القرائة السبع ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن
الشیخ جمال الدین یوسف بن حماد عن السید رضی الدین بن قتاده عن ابی حفص التبریزی عن قاضی بهاء الدین
عن ضیاء الدین یحیی بن سعدون القرطبی عن الشیخ عبد الرحمن عتاب بن مکی بن ابی طالب المقری بکتاب
الموجز فی القرائات ورعایت فی التجرید وسایر کتبه فی القرائت ح وعن السید محی الدین بن زهره عن عمه
حمزه زهره عن ابیه عبد الله بن زهره عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن عبد الاحد القیسری بکتاب التهذیب
لا فی القرائات السبع ح وعن السید محی الدین عن الشیخ المقری علم الدین ابی الفتح العلیمی عن الشیخ علی
بن البرکات بن خلیفة الحداد عن الخطیب عبد الواحد بن علی الشیخ ابی الحسن علی ابن احمد المعری المعروف
بابن البنا بکتاب التذکار فی القرائت السبع ولیعقوب الی غیر ذلک من کتب القرائت وغیرها
ذکرنا من الطرق الی الکتب التی ذکرناها واما کتب اللغة فمن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین الحسین
بن برده عن محمد بن الحسین بن علی بن محمد بن الحسن بن علی بن عبد الصمد التمیمی النیشابوری عن ابیه عن الادیب
ابی منصور بن القاسم البیشکی عن ابی النصر اسمعیل بن حماد الجوهری بکتاب الصحاح فی اللغة ح وعن السید
فخار عن ابی الفتح محمد بن المندائی عن ابی منصور موهوب بن احمد بن الخضر الجوالیقی عن الخطیب ابی
ذکریا التبریزی عن محمد بن الجواهری عن ابی بکر بن الجراح عن ابن درید بکتاب الجمهره وسایر مصنفات
وروایات واخبارات ح وعن السید فخار عن ابی الفتح عن الرئیس ابی عبد الله الحسین بن محمد بن
عبد الوهاب المعروف بالبارع عن محمد بن احمد بن مسلم العدل عن ابی القاسم اسمعیل بن اسعد سلیمان
بن سعید عن ابی بکر محمد بن القاسم بن بشار الانباری عن ابیه القاسم عن عبد الله بن محمد الرسمی عن ابی
یوسف یعقوب بن اسحق السکیت الشهید المتشیع بکتاب اصلاح المنطق وکان من خصیص اصحابی
ابی جعفر الجواد وابی الحسن الهادی صلوات الله علیهما روای عنه تغلب ح وعن السید فخار عن عمید الرؤسا
ابی منصور هبة الله بن ایوب عن ابن الغفار عن سعید الخیر عن محمد بن محمد المطری عن جدی ابی نعیم احمد بن عبد الله
الحافظ الاصبهانی المقبول عند الخاصه والعامه وله کتب منها کتاب حلیه الاولیاء عن محمد بن احمد بن کیسان
النحوی عن ابیه القیاس تغلب احمد بن یحیی بکتبه وروایاته منها کتاب الفصیح ح وعن العلامه عن ابیه عن
الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی
عن سلیمان بن ایوب الرازی عن احمد بن فارسی بکتبه سیما کتاب مجمل اللغة له ح وعن ابیه عن السید فخار

عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن الوزیر ابی القاسم المقری عن ابی
عبد الله بن محمد الهروی بکتبه سیما الغریبین له ح وعن السید فخار عن عمید الروسا عن ابن القصار
عن محمد بن محمد عن المبارک بن عبد الجبار عن ابی الحسن احمد بن محمد بن عبدوس عن الحسن بن عبد الغفار النحوی
عن محمد بن السری عن الحسن السکری عن ابی اسحق الزیادی عن ابی سعید عبد الملک الاصمعی بکتبه ح
وعن العلامه عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن الموفق ابی
عبد الله احمد بن شهریار الخازن عن ابی محمد عبد الله بن احمد بن الخشاب النحوی اللغوی المغربی بکتبه
وروایاته ومقروآته من کتب الادب والتفاسیر والاحادیث وغیرها ح وعن ابیه عن السید
فخار عن ابن السدانی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن ابی العلا بن سلیمان المعری بکتبه
وروایاته ح وعن والده عن الشیخ بن کرم بن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن ابی
العلا المعری وابی القاسم عمر بن ثابت الثمانینی وابی الحسن بن عبد الوارث بجمیع کتبهم وروایاتهم ح
وعن الثمانینی عن ابی الفتح بن جنی بجمیع کتبه وروایاته سیما عن الخاصة ح وعن الزجاج بجمیع کتبه
وعنه عن ابی العباس المبرد بجمیع کتبه ح وعنه عن المازنی ابی عثمان بجمیع کتبه ح وعنه عن الجرمی
بمصنفاته ح وکذا عن ابی الحسن الاخفش عنه بتصانیفه ح وعنه عن سیبویه بکتبه سیما الکتاب اللفظ الکتاب
اسم الکتاب سیبویه منه ح وعنه عن الشیخ الاعظم الخلیل بن احمد بکتبه وروایاته ح وبالاسانید المتواترة
عن الصدوق محمد بن بابویه عن الخلیل الامامی الثقة بکتبه وروایاته عن الخاصه عن الائمة المعصومین صلوات الله
علیهم اجمعین ح وعن العلامه عن نجم الدین الکاتبی عن اثیر الدین المفضل عن الابهری جمیع روایاته ومصنفاته
وکذا عن افضل الخونجی ح وعنهما عن فخر الدین محمد بن الخطیب الرازی بمصنفاته وروایاته فلیروالد الاعز
ادام الله تبارک وتعالی تائیداته وتوفیقاته هذا الکتب وغیرها مما لم اذکره ماختصارا من الکتب التی
صنف فی الاسلام سیما کتب التفاسیر والاحادیث عنی واخذ علیه ما اخذ علی من الاحتیاط فی الروایة و
الفتوی من العمل ولا یفتی الا بما لا یجد فانه لا یفیل سالکه سیما الیوم فان السبیل منحصر فیه الا ما یکون واضحا
کصلوة الجمعه فی زمان الغیبة مع انی احتیاط فیها ایضا مع ان وجوبه کالمستیقن عندی واما مثل
وجوب السوره او استحبابه وکذا السلام والقنوت فان الظاهر ان امثالها من المتشابهات والاحتیاط
فیها ان لا یترکها ولا یفتی بالوجوب ولا الاستحباب کما یری من عملی ثم انی اوصیه ونفسی الخاطئة بتقوی الله
تبارک وتعالی فانها وصیة الله تعالی فی الاولین والآخرین وانیاره مراقبة والاخلاص له فی العلم والعمل فان
الناس کلهم هلکی الا العالمین والعالمون کلهم هلکی الا العاملین والعاملون کلهم هلکی الا المخلصین والمخلصون علی
خطر عظیم وان یقرء کل یوم من القرآن العظیم جزوا بالتدبر والتفکر وان یلاحظ فی کل یوم وصیة مولانا

امیر المومنین لابنه ابی محمد الحسن سید شباب اهل الجنة اجمعین التی مذکورة فی نهج البلاغه و ان یعمل بها و بوصایا الآخر و بوصایا باقی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ان لا یترک الریاضیات و المجاهدات کما قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین و علیه ان یتدبر فی الاخبار الواردة فی الاخلاق المرضیة فی الاطوار الزوریة و الاجتناب عنها و علیها بلمدا و مته بالدعوات و ان یسئل منه تعالی ان یجعله من اولیائه الذین لاخوف علیهم ولاهم یحزنون ثم الماسول منه ان لا ینسانی حیاً و میتاً سیّما فی مظان اجابة الدعوات و عقیب الصلواة نمقه بیمناه الداثرة احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد و عترت الطیبین الطاهرین **لله** اخوند ملا محمد صالح مازندرانی ایشان احد از مشاهیر علما بسیار فاضل کامل بوده و از تلامذه اخوند ملا محمد تقی مجلسی و دختر مجلسی عیال او بوده و در بدو امر بغایت فقیر و فاقه داشت بنحوی که اگر چیزی میخواست نوشته باشد کاغذ مقدورش نبوده بلکه بر روی استخوان و چوب می نوشت گویند که فقیر ملا محمد صالح بنحوی بود که از شدت کهنگی لباس بمجلس درس از کثرت حیا حاضر نمی شد بلکه بلکه در بیرون مدرس در گوشه می نشست و صدا را می شنید ـ و آنچه تحقیق میکرد بر برگ چنار می نوشت و مردم مجلس درس را گمان اینکه او فقیر است که برای تکدی و اعانت خلق بدانجا حاضر میشود تا آنکه در یکی از ایام مسئله بر استاد که ملا محمد تقی مجلسی باشد مشکل شد انحلال آن اعضال را بر روز دیگر انداختند روز دوم نیز آن اعضال بر حاضران منحل نگردید بروز سوم انداختند در این اثنا یکی از اهل مجلس درس گذارش بدر مدرسه افتاد و دید که ملا صالح عبا را بر خود پیچیده و برگ چنار بسیار مستوده کرده و در پیش روی او ریخته این شخص براو وارد شد ملا صالح برای اینکه زیر جامه نداشت برای او تواضع نکرد پس این شخص دو سه برگ چنار برداشته دید که در آنها حل این اعضال شده روز سوم بمجلس درس رفتند کسی حل این معضل ننمود آن شخص تحقیق کرد ملا محمد تقی تعجب کرد و اصرار داشت که این تحقیق از تو نیست آخر الامر آن شخص ابراز آنمعنی کرد و کشف حال ملا محمد صالح نمود اخوند مجلسی نگاه کرد و دید که ملا محمد صالح در بیرون نشسته معجلاً فرستاد و لباسی از برای او حاضر ساخت و او را بمجلس خواست و تحقیق آن اشکال را از و شفاها شنید پس برای او رسوم و رزق معینی قرار داد تا اینکه ملا محمد صالح را میل بانقطاع کشید منقطعه خواست روزی آن منقطعه از اخوند کفشی مطالبه کرد اخوند ملا صالح کفش گرفت و بهمراه بمجلس درس برد ملا محمد تقی در اثنار درس نظرش بر گوشه کفش افتاد و دانست که ملا محمد صالح را میل بزواج است بعد از انقضار درس ملا محمد صالح را نگه داشت تا اینکه خلوت شد او را بهمراه خود باندرون خانه برد و دختران خود را براو عرض کرد که هر یکرا که خواهی قبول کن ملا محمد صالح یکی را قبول کرد و ملا محمد تقی در همانساعت

آنزا بزواج او درآورد و او را کتابخانهٔ خود منزل داد رضوان الله علیهما پس طلاب علوم حقه
حقیقیه مبادا که از فاقه و فقر ملول گردند و آنرا عایق تحصیل دانند بلکه خدا تعالی را قدرت تامه است
و فقر را بغنا مبدل می سازد و با اینکه فقر زینت علم است **و دیگر** گویند که بسیار قلیل الحافظ بود
بنحویکه هر روز که بخوانه استادش برای درس میرفت در خانه او را نمیدانسته بر بالای در خانه نوشته بود
که این خانه استاد است زمانی بمنبر بالا میرفت که موعظه کند گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس پس ساکت
شد زمانی بسکوت گذشت فرزند ارجمندش آقا هادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرض کرد که
که والقرآن الحکیم را فراموش کردی از منبر پائین آمد نرا فراموش نمودی پس از منبر بزیر آئید تا من بروم
بر منبر و من موعظه نمایم پس ملا محمد صالح بزیر آمد و آقا محمد هادی بر بالای منبر رفت و موعظه کرد **مجملا**
ملا محمد صالح با آن قلت حافظه از اکامل و افاضل دوران شد از قلت حافظه طالب علم مبادا که مایوس گردد
و بلکه همت را عالی کند و سعی کند چنانکه ملا سعد تفتازانی به پسر خود گفت که تو در تحصیل مرتبه که را در نظر آوردی
گفت مرتبه تو در نظر آوردم ملا سعد گفت که تو چیزی نخواهی شد زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق ع را در
نظر آوردم باین مرتبه رسیدم تو که مرتبه مرا در نظر آوردی چیز نخواهی شد **ایضا** معروف
که سکاکی کارد گر بود پس در مدت یکساله با نهایت استادی یک قبضه کارد خوب ساخت برای سلطان که
سلطان با او صحبت میداشت پس ملائی وارد شد سلطان بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت و از
صحبت سکاکی گذشت چون سکاکی حال را بدان منوال مشاهده نمود فهمید که علم از همه صنایع بهتر است از
کارد گری بر داشت و طلب علم نمود و نزد استادی رفت استاد گفت که عبارتی بتو میگویم امروز
و امشب بسیار مداومت کن و صباح آنرا در نزد من بگذران و آن عبارت این بود قال الشیخ ابو حنیفه
جلد الکلب یطهر بالدباغ سکاکی ان عبارت را دوان شبانه روز تقریبا بقدر هزار دفعه تکرار نمود صباح
نزد اوستاد رفت و برا اوستاد باین عبارت خواند قال الکلب جلد الشیخ ابو حنیفه یطهر بالدباغ اوستاد
بخندید و گفت تو قابل تعلیم نیستی پس سکاکی دست از طلب برداشت و از خود مایوس شد و مدت
یکسال سیاحت کرد پس رسید بجائی که چشمهٔ از بالا قطره قطره از آن آب نزول میکند و میچکید و در
زیر آن سنگی بود که از آن قطرات بمرور دهور سوراخ شده بود پس سکاکی گفت که آب باین نرمی
سنگ باین صلابت را بمرور دهور سوراخ کرده و قلب من صلب تر از سنگ نیست بار دیگر سکاکی
بطلب علم رفت تا اینکه جامع و فاضل و صاحب تالیف شد و این در سن کهولت واقع شد الحاصل آخوند
ملا محمد صالح بن احمد مازندرانی از اعیان علماء است و حاشیه بر معالم الاصول نوشته و شرحی نیز
بر زبدة الاصول شیخ بهائی نوشته و شرح زبده شیخ بهتر از سایر کتب اوست و حواشی بر کافی

کلینی نوشته و خوب هم نوشت **له** آقا محمد هادی پسر ملا صالح مازندرانی سابق الذکر است و او نیز از مشاهیر فضلاست و تالیفات عدیده دارد مانند شرح فارسی معالم و شرح فارسی بر شرح شمسیه و شرح فارسی بر شافیه صرف ابن حاجب و ترجمه قرآن با شأن و نزول و بد و نیک استخاره بآیات قرآنیه و او قاضی بیضاوی را قاضی سودادی نام نهاده و شأن و نزول او نهایت مشهور بین الناس است و فی الحقیقه خوب نوشته است و سبب نوشتن از چنین بود که آقا هادی آزار صرع داشت و یا آزار سکته داشت وقتی غش نمود طول کشید پس مردم را گمان آن شد که او فوت شد او را به قبرستان برده دفن کردند و احتیاطاً قمش بر بالای دهن او گذاشتند و کمیر قمش را از قبر برآوردند که اگر بهوش آید نفس کشی برای او باشد و یا فریاد کند پس او بعد از دفن بهوش آمد دید در میان قبر است پس نذر کرد که اگر بسلامت از قبر برآید قرآن را ترجمه کند و شأن نزول بنویسد پس فریادی کرد و شتربانی در آن قبرستان منزل کرده بود و شتر در حوالی قبر میچرید یکدفعه شتر از آن صدای قبر که از قمش برمی آمدم کرد شتربان نزدیک رفت آواز از قبر شنید پس باهل شهر خبر کرد ایشان آمدند و او را از قبر بیرون آورده در دخانه آوردند پس صحت یافت و قرآن را با شأن نزول و ترجمه نوشت و فی الحقیقه مختصر مفید نوشته و این فقیر نیز در بعضی از مقامات بر شأن نزول او و دقایق او حاشیه نوشته ام و در مقام ایراد برآمدم و از جمله کرامات این بزرگوار چیزیست که از ذیل آیه انما ولیکم الله و رسوله نوشته است باین عبارت مترجم گوید که هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد بگویم تا بشناسد منم هادی بن محمد صالح مازندرانی هر دو چشم کور و هر دو گوشم کر باد که اگر دروغ گویم شبی از شبهای گذشته ایام جوانی در خواب دیدم که بعمارت رفیعی که در آن قبر و صندوقی بود و مرد پیری نشسته بود و برادر اعز امجدم مولانا عبد الباقی کتابی بزرگ در دست داشت و میخواند با فصاحت و بلاغت قرآنی اما قرآن نبود پس گفتم این چه کتابیست آنمرد پیر گفت این مصحف علی است پس من مصحف را گشودم اتفاقا در صفحه دست راست آیه کریمه انما ولیکم الله بود و سطرهای طولانی داشت دو سطر از آن در وصف خانواده رسالت بود و بیدار شدم از آن کلمات هیچ بخاطرم نماند باز همان لحظه خوابم ربوده ناگاه همان مکان شریف و همان مصحف را دیدم با خود گفتم مکرر بخوانم این آیه را شاید بخاطر بماند پس تکرار یازده بار نمودم بیدار شدم همه از خاطرم محو شده بود بجز کلمه زوج البتول در وصف حضرت امیر المؤمنین ع و غریب تر آنکه بعد از چندی بآن برادرم اظهار نمودم که مصحف امیر المؤمنین را در خواب دیدم پیش از ذکر تفصیلی از خواب گفت که پیش از این من این مصحف را در خواب دیدم و در آن اسم مبارک حسنین را مشاهده کردم و مخفی مباد که آقا هادی شارح مفاتیح آقا محمد هادی بن ملا محمد صالح نیست بلکه شارح مفاتیح آقا هادی برادرزاده

ملا محسن فیض است و آن شرح مختصریست از مسالک و مدارک چنانکه متن که کتاب مفاتیح باشد نیز مختصری از آنها
ست و کذا قیل و مسمّاه بمختصر المسالک لکان اولی **لو** آخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی اعلی الله
تعالی مجالس الرضوان از جهابذه فضلاء روزگار و صنادید علماء اخیار و زهد و ورع و تقوی او در اشتهار و از
تلامذه شیخ بهائی زید بهائه میباشد و از مشایخ اجازه پسرش آخوند ملا محمد باقر و میرزا محمد بن حسن شیروانی
و آقا جمال خوانساری و شیخ جعفر قاضی و غیر آنها است و معاصر با آخوند ملا صدری است و از تألیفات او
شرح بر من لا یحضره الفقیه فارسی و شرح دیگر بر همان کتاب عربی و اسم ثانی روضة المتقین است و حواشی
بر اصول کافی که در حل اخبار معلقه فی الحقیقة ید بیضا نموده و کتاب شرح صحیفه کامله سجادیه و رساله رضاع و
رساله اوزان و مقادیر و شیخ اسد الله کاظمینی در مقدمه کتاب مقابیس نوشته است که آن بزرگوار
صاحب کرامات باهره است و آخوند مزبور خود در شرح فقیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار مرا
توفیق زیارت حیدر کرار کرامت فرمود به برکت آن بزرگوار مکاشفات بسیار برایم روی داده که عقول
ضعیفه آنرا متحمل نمیتواند شد و در آن عالم دیدم بلکه اگر بخواهم میگویم که در میان نوم و یقظه بودم ناگاه
دیدم که در سر من رای هستم و مشهد عسکریین را در غایت ارتفاع و زینت دیدم و دیدم بر قبر عسکریین لباس
های بهشت افکنده بودند که در دنیا مثل آن ندیده بودم و دیدم آقای ما حضرت صاحب الامر را که نشسته
و بر قبر تکیه داده و روی آن بزرگوار بجانب در است پس چون آنجناب را دیدم شروع کردم بخواندن
جامعه بصورت بلند مانند مدح گویندگان پس چون تمام کردم آنجناب فرمود که خوب زیارتی است
عرض کردم ای آقای من روحم بفدای تو باد این زیارت جدّ تو است و اشاره بجانب قبر نمودم آنجناب
فرمود بلی داخل شو چون داخل شدم نزدیک بدر ایستادم آنجناب فرمود که پیش بیا عرض کردم
میترسم که بسبب ترک ادب کافر شوم آنجناب فرمود که چون باذن ما باشد باکی نیست پس اندکی
پیش رفتم و حال آنکه ترسناک بودم و میلرزیدم پس آنجناب فرمود پیش بیا پیش بیا پیش رفتم تا نزدیک
آنجناب رسیدم آنجناب فرمود بنشین عرض کردم که میترسم پس فرمود که نترس و بنشین پس چون نشستم مانند نشستن
غلامی در نزد آقای بزرگوار آنجناب فرمود استراحت کن و مربع بنشین پس بدرستیکه تو زحمت کشیدی و پیاده
و پای برهنه آمدی بالجمله از آنجناب بالنسبه باین بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر از آنها فراموش
نمودم پس از خواب بیدار شدم و همان روز اسباب زیارت فراهم آمد بعد از آنکه مدتی بود که راه مسدود بود
پس موانع رفع شده و پای برهنه و پیاده زیارت آنجناب مشرف شدم و شبی در روضه مقدسه مکرر
زیارت را خواندم و در راه و در روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد و حکایت این خواب را
شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه از این جناب حکایت داشتند **اما** مشایخ اجازه آخوند

ملا محمد تقی مجلسی پس شیخ بهائی و ملا عبد الله تستری و قاضی معز الدین محمد و شیخ یونس جزایری و قاضی ابو

و شیخ عبد الله بن شیخ جابر که پسر عمه مادر اخوند ملا محمد تقی است و محمد قاسم که خالوی ملا محمد تقی است و

شیخ ابو البرکات واعظ و امیر شرف الدین علی شولستانی و شیخ جابر بن عباس نجفی و شیخ محمد تبلیغی که آن

شیخ محمد اجازه دارد از چهل نفر و آن چهل نفر از چهل نفر و هکذا تا مشایخ ثلثه که محمدین ثلثه اوایل باشند گویند

که در اوایل حال اخوند ملا محمد تقی مجلسی که هنوز اشتهاری برای او نبود شخصی که باخوند ارادت داشت به

آنجناب عرض نمود که مرا همسایه است که از دست او و سوء سلوک او به تنگ آمده ام شبها فساق و اشرار

را جمع میکند و بمهمانی مینماید و بلهو و لعب و شرب خمر و نخوان مشغولند تا صبح ایامی شود که در این باب علاج

نمائید آنجناب فرمود که امشب ایشان را ضیافت کن و مرا نیز وعده بخواه شاید خداوند عالم ایشان را

باین وسیله براه هدایت آورد پس آمد و ایشان را بضیافت خواست رئیس اشرار گفت که چه قسم شد که

تو نیز داخله در جرگه ما گشتی گفت چنین اتفاق افتاد و اشرار بسیار مسرور گشتند آمد و اخوند ملا محمد تقی را نیز اخبار

کرد اخوند پیش از همه بخانه آمد و رفت و در گوشه نشست ناگاه رئیس اشرار با تابعان او در رسیدند و

نشستند چون اخوند را در مجلس دیدند بر ایشان ناگوار آمد برای اینکه اخوند از غیر جنس و بسبب وجود او

عیش ایشان منغص و منقص گردیده می شد پس ایشان خواستند که اخوند را از میدان بیرون کرده باشد

رو باخوند اورده گفت که شیوه که شما در دست دارید بهتر است یا کاریکه ما پیش گرفته ایم اخوند گفت هر یک

خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم که کدام یک از این دو امر بهتر و خوشتر است رئیس اشرار گفت

که این سخن از راه انصاف و مقرون بصواب است پس رئیس گفت که یکی از اوصاف ما اینست که

چون نمک کسی را خوردیم با او خیانت نمی نمائیم اخوند گفت که این سخن را من قبول ندارم رئیس گفت که این

امر از مسلمیات این طایفه است اخوند گفت که هرگز شما نمک خدا را خورده اید چون رئیس این سخن بشنید

متامل شد و بی اختیار از جای خود برخواست و رفت و تابعان او همه برخواستند و رفتند صاحب خانه

باخوند گفت که کار بدتر شد و ایشان بقهر رفتند اخوند گفت که اکنون کار به نتیجه انجامید تا بعد چه رو دهد

چون صباح شد رئیس فساق بدر خانه اخوند آمد و عرض کرد که کلام دیشب که فرمایش داشتید در من

تاثیر کرده اکنون توبه کرده ام و غسل کرده ام آمده ام که شرایع دین را بمن تعلیم نمائی پس بسبب تاثیر نفس

اخوند و ارشاد او آن شخص از جمله هدایت یافته گان شد و این حکایت را از حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیدم

کربلائے منبر میفرمود و مخفی نماند که مردم وثوقی باخوند ملا محمد تقی نداشته اند و او را داخل در

سلک صوفیه می شمردند تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و بپدرش وثوقی پیدا کردند پس در آنوقت مردم

نیز وثوق پیدا کردند و کذا اخوند ملا محمد باقر مجلسی رساله در اعتقادات و در رد تکشیب تالیف فرمود و در

در اواخر آن نوشته است که مبادا گمان بد کسی بپدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر
با پدرم بودم در سفر و جهاد از احوال و عقاید او مطلع می شدم بلکه پدرم صوفیه را ابد میدانست لیکن در
بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلک ایشان متسلک شد تا باین وسیله دفع و رفع
و قلع و قمع اصول این شجرهٔ خبیثهٔ زقومیه نماید و چون نایرهٔ شقاوت ایشانرا منطفی ساخت آنوقت باطن
خود را ابراز نمود و الّا والدم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و زهادت و ثقاوت و نقاوت
است و از خال مفضال آقا سید ابو جعفر شنیدم که گفت ملا محمد تقی بر ضایت و نحو آن قسمی کرده که قاضی
از قضاة جن تابع و مطیع او شد از قضا مردی در اصفهان عروسی کرده و شب زفاف بعروس گفته که از فلان
فلان او طلاق دغال بیاور پس چون عروس در رفت داماد بر سبیل شوخی اسم غریبی راند اگر که بیا عروس را بگیر پس عروس برگرد
هرچند تفحص کردند نیافتند تا مایوس از او گشتند آنوقت خدمت ملا محمد تقی مجلسی رفتند ایشان قاضی را
حاضر کرده از او عروس را خواستند بعد از فحص قاضی عروس را آورده گفت شخصی از جن فلان طایفه حاضر
و اسمش همان بود که بر زبان داماد جاری شد پس او را برده بود از محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی
العاملی الهمدانی الجبعی همدان بفتح ها و سکون میم است اسم برای قبیله و مراد از حارثی آنکه جناب شیخ منسوب
بحارث همدانی است که معروف بحارث اعور است و از اصحاب امیر المؤمنین است و اشعار یا حار همدان من
من یمت یرنی خطاب باو است یعنی از احفاد حارث است و جبعی نسبتش بسوی جبع بجیم و باء منقطه موحده
در تحت و آن قریه است از قرای جبل عامل آن بزرگوار فقیه نبیه جلیل و اصولی اصیل و ریاضی دان علام
بدلیل و در تفسیر بی عدیل و در علم معقول حکیم نبیل علامهٔ زمان نادرهٔ اوان مشید ارکان دین و مقنن
قوانین و موسس اساس حبل المتین و زبدهٔ متقدمین و متأخرین و مشرف الشمسیتین فلک فقاهت و آیین
و آسمان علوم آخرین ملقب به بهائی بهاء الدین و خاتم المجتهدین قدوهٔ محققین و مقتدای متأخرین مفتاح
فلاح مفلحین شیخ الاسلام و المسلمین افاض الله علی روحه المراحم و الابدیه و اسکنه فی جنانه السرمدیه آنجناب
در تحقیق رئیس محققین و در تدقیق پیشوای مدققین و در تحریر با فصاحت تمام و در تقریر و تدریس اوحد انام و
و نظمش با حسن نظام است و آنجناب از تلامذهٔ پدر بزرگوارش عالم بلا مین شیخ حسین است و شیخ در
حاشیه و بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت آخوند ملا عبد الله یزدی که صاحب حاشیه بر تهذیب منطق است
تلمذ کرده و او را وصف به علامت الیزدی نموده و آخوند ملا عبد الله یزدی در نزد ملا جلال دوانی درس
خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف درس خوانده و ملا جلال نیز حاشیه بر تهذیب منطق نوشته و اسم
آنرا نقطهٔ فولاد گذاشته و ملا عبد الله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقه خوب نوشته و شرحی نیز
بر تهذیب منطق نوشته و از جمله کرامات آخوند ملا عبد الله یزدی اینکه وقتی وارد اصفهان شد چون

قدرے از شب گذشت اخوند بتوجه باطن نظرے بشهر اصفهان نمود بملازمانش فرمود که احمال و اثقال
ما را بار کنید تا از این شهر بتعجیل بیرون رویم زیرا که چندین هزار بساط شراب می بینیم که در این شهر چیده شده
مبادا خدا تعالی عذابی نازل کند و ما هم سوخته شویم پس ملازمان احمال و اثقال را حمل نموده و ملا عبد الله سوار
شده هنوز بیرون شهر نرسیده بود که وقت سحر در رسید اخوند دوباره توجه نظر بشهر اصفهان کرد پس
ملازمان را فرمود که برگردید زیرا که چندین هزار سجاده را می بینیم که پهن شده و نماز شب میخوانند و این خیره
او را می نماید پس بمنزلیکه در شهر داشت مراجعت کرد **و از جمله کرامات شیخ بهائی** اینکه در اواخر
عمر روزی با اصحاب اطیاب بقبرستان اصفهان که آنرا تخته فولاد گویند بزیارت اهل قبور رفته پس از
اصحاب کناره گرفت و بر سر قبرے رفته با صاحب آن قبر بمکالمه در آمد و اصحاب صدای می شنیدند اما
کیفیت مکالمه را نفهمیدند پس شیخ بهائی زید بهایه از سر قبر برخاست و عبای خود را بر سر مبارک
انداخت و با احدی تکلم نمود و بخانه معاودت فرمود و حکم کرد که در خانه را بستند و هیچکس را اذن دخول
ندادند تا تقریباً هفت هشت روز گذشت که شیخ بزرگوار عالم فانی را وداع کرد و بحسب الوصیت جسد
مبارک را در خراسان در جوار امام رضا علیه السلام در گوشهٔ مسجدی مدفون ساختند و این فقیر مولف
کتاب در سالیکه بزیارت امام رضا مشرف شدم در اوقات اقامت در انجا اغلب ایام بزیارت
قبر آنجناب مشرف میشدم گویند که مسجد شاه اصفهان بدستیاری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت
و اتمام ان در زمان شاه عباس شد و چند چیز در آن مسجد دارد که هر یک هفت هزار تومان قیمت
شده یکی یکدانه فیروزه در بالای دیوار نصب شده که هفت هزار تومان قیمت میکرده اند **دوم**
سنگ سماق که در میان دیوار نصب کردند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند **سوم** منبر بلندیست
از یک قطعه سنگ مرمر که مشتمل بر هفده و یا هجده پله تقریباً می شود و آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت
کرده **چهارم** باب مسجد است که آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند **پنجم** زنجیریست که
بر در مسجد آویزان کرده اند آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند و آن مسجد در زمان سلطان
جنت مکان شاه عباس انجام یافت پس سلطان میل آن داشت که مقدس اردبیلی اخوند ملا احمد
افشار ساکن نجف باصفهان بیاید و در آن مسجد نماز جماعت بخواند و سلطان را بهمهٔ علماء میل بے اندازه
بود و بسیار بمقدس اردبیلی بنحویکه در زمانی مقدس مراسلهٔ بسلطان نوشت و در عنوان آن نوشته بود
که اخ اعز شاه عباس پس سلطان آن مراسله را ضبط کرد و وصیت کرد که آنرا در میان کفن او بگذارند
تا با خدا تعالی محاجه کند که نایب امام مرا برادر خوانده اگر من استحقاق عذاب میداشتم چرا بایست
او مرا برادر خوانده باشد مجملاً اعیان دولت بسلطان عرض کردند که مقدس نمی آید پس باید که

شیخ بهائی را فرستاد که او را از نجف بیاورد و او را رضا سازد پس ابرا از ایشانرا نزد شیخ نمودند شیخ راضی
گشت پس سلطان تدارکی برای او دید و تهیه برای مقدس اردبیلی دیدند و شیخ با جمعی لعتبات عالیات
مشرف شدند و در نجف شرف مقدس را ملاقات نمودند و در باب آمدن باصفهان گفتگو داشتند
بهر نحو که بود او را راضی ساختند و تهیه سفر دادند و هر چند سعی کردند که مقدس بر اسب سوار شود نشد و گفت
که مرا حماریست که بر آن سوار میشوم پس مقدس بر حمار خود نشست و شیخ بهائی با اعیان و اشرافیکه از
عجم در رکاب او رفته بودند همه بر مراکب خود سوار شدند چون قدری راه طی کردند حمار مقدس آهسته
راه میرفت شیخ فرمود که حیوانرا تندتر بیاور مقدس از آن معنی امتناع نمود و گفت که حیوان باید بارادهٔ
و اختیار خود راه برود پس قدرے راه که رفتند مقدس پیاده شد از سبب آن استفسار نمودند گفت
که حیوانرا مراعات نمود و در بعضی از مقامات سواره و در بعضی آنکه پیاده خواهم بود تا طریق عدالت
مسلوک شود شیخ فرمود پس بر مال دیگر سوار شوید مقدس امتناع کرد و شیخ فرمود باین قسم طی طریق
نمی شود مقدس گفت من بهمین قسم باید بیایم پس در جای حمار مقدس شروع بچریدن نمود پس شیخ
تازیانه بر حمار زد که تندتر برود مقدس را خوش آیند نشد و گفت چرا حمار مرا اذیت کردی و تو که
از علماے مملکت عجم میباشی و در حضور من که مالک این مالم چنین اذیت و معصیت کنی پس اعیان و
و اشراف و عوام دیار عجم چگونه باشند و من بچنین ولایتی نمی آیم هر چه شیخ و دیگران اصرار کردند تن در
نداد پس مقدس اردبیلی از همان منزل اوّل مراجعت کرد و از شیخ کرامت دیگر معروف است و
آن اینست که روزی شیخ بهائی و میر فندرسک در یکی از قصرهای شاهی نشسته بودند و میر فندرسک
از اهالی استراباد بود و از عرفا بود و معروف آن بود که بدن او کیمیاست و اهن و برنج و مس را
اگر ببدن او میمالیدند طلا می شد و بعد از فوت او اهالی هند خواستند که بدن او را نقب کنده و
بولایت خود برده باشند لهذا قبر او را از اطراف با ساروج چیدند و محکم کردند که مجملاً شیخ بهائی با میر فندرسک
زمانیکه نشسته بودند ناگاه شیرے از شیرخانهٔ شاهی زنجیر خود را گسیخت و رها شد و وارد همان مجلس شد
که شیخ بهائی و میر فندرسک نشسته بودند پس شیخ فی الجمله خود را جمع کرد و عبای خود را با دست نصف
صورت خود را گرفت و میر فندرسک هیچ حرکت نکرد پس شیر در آن مجلس طوف نمود و بیرون رفت
و کسی را اذیت نکرد و صورت آن مجلس و شیر را در عمارت هشت بهشت در اصفهان بهمان کیفیتی
که وقوع یافته بود بر دیوار کشیده اند و شیخ بسیار کم ریش بود و شیخ بهائی در بعضی از تالیفات
خود نوشته است که در وقتیکه از اوقات از من سوال نمودند که صدوق بالاتر است یا زکریا بن آدم
شیخ میگوید در جواب گفتم که زکریا بن آدم قمی بقاعده باید بر صدوق برتری داشته باشد زیرا که

صدوق را علماء رجال توثیق نموده لیکن زکریا بن آدم را در کتب رجالیه توثیق کرده اند و جلالت او را
و قرب او را در خدمت ائمه بیان نموده اند و گفته اند که زکریا بن آدم با حضرت رضا هم کجاوه شدند و بمکه رفتند
و این نیز جلالت است پس مدتی گذشت شبی از شبها صدوق رضی الله عنه را در خواب دیدم و بر او
سلام کردم دیدم از من اعراض نمود پس بعد از طی مکالمات عرض کردم که سبب اعراض شما از من چیست
او در جواب گفت که از کجا بر تو معلوم شد که زکریا بن آدم بر من ترجیح دارد پس شیخ از خواب بیدار شد مولف
کتاب گوید که صدوق را قدماء علماء رجال توثیق ننموده اند ولیکن این دلالت ندارد بر تامل رجالیین در توثیق او
زیرا که غالباً بنای قدمای اهل رجال بر توثیق مشایخ اجازه نبود سیما کسانیکه اشتهاری دارند چنانچه علی بن ابراهیم
از مشایخ اجازه کلینی است و علی اجازه دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم و ارباب رجال توثیق ننموده اند
فلهذا طبقه سابقه از علماء چیزی را که در روایتش ابراهیم بن هاشم داشت حسن میدانسته اند ولیکن اقوی وفاقاً
للمحقق متاخری المتاخرین ان خبر صحیح است بجهت اینکه ابراهیم از مشایخ اجازت است و همین قدر در توثیق کافیست
علاوه علی که پسر او و توثیق او محل تامل نیست اعتماد بر پدرش نموده علاوه کلینی که ثقة الاسلام
و از مشایخ ثلثه است اعتماد بر او داشته و تکثیر روایات از او کرده علاوه اینکه ابراهیم بن هاشم
معتمد قمیین است و همین قدر در توثیق و جلالتش کافیست زیرا که اهل قم نهایت احتیاط در روایت و لوث
می نمودند بنحوی که کسی راوی از ضعفا بود و در روایات مراسیل نقل می نمود او را از قم بیرون مینمودند و کسیکه
فی الجمله از روایتش استشمام غلو در ائمه می شد او را از قم بیرون میکردند پس اعتماد قمیین کافیست و همچنین
صدوق از مشایخ اجازه و معتمد قمیین بلکه معتمد مسلمین بلکه از شیخ ثلثه و کتابش از کتب اربعه معتبره مسلمه شیخ
مفید از شاگرد او بود و انگهی صدوق از دعای حضرت عسکری و یا صاحب الامر بوجود آمد علاوه تکثیر روایات
و کثرت تالیف امارت و توثیق و تعدیل است بلکه کار رجالی رسیده که ترضی صدوق نسبه بکسی اسم کسیرا
ذکر کند و رضی الله عنه بگوید ما آنکس را ثقه میدانیم و همین ترضی صدوق را کافی در توثیق آنکس میدانیم پس توثیق
صدوق محل ریب نیست و ما تفصیل این سخنان را در منظومه درآیه و شرح و جیزه شیخ بهائی در آیه و حواشی
شرح درآیه شهید و غیر آن از تالیفات ما بنحو البسیط بیان نمودیم و شیخ در غالب علوم صاحب سر رشته
و مسلط در ریاضی ماهر و یگانه زمانه معروف است که شیخ بهائی بر سنگی مربعی یا شکلی حک کرده و آنرا در
محال شیراز در سرحد ایران دفن نمود برای اینکه ناخوشی وبا در نیاید و ناخوشی وبا از ایران دفع گردیده از
زمان شیخ تا زمان فتحعلی شاه وبا بایران نیامد و در زمان فتحعلی شاه شاهزاده حسین علی میرزا فرمانفرمائی شیراز بوده
و شاهزادگان هر یک تمنای سلطنت داشتند در فکر جمع درهم و دینار شدند پس انگلیس آن سنگ مدفون را
بدوازده هزار تومان خریدند از فرمانفرما و شاهزاده برای طمع تنخواه از ایران و ایرانیان چشم پوشیده

غافل از آنکه نظر بمضمون آیه قل اللهم مالک الملک پادشاهی در دست خداست بالجمله بعد از فروختن آن ملک
و با بایران آمده و بعد از آن طاعون و الی الحال مدد اکثر سالها ایران خالی از وبا نیست و ایضاً شیخ مربعی
بر گرد و در محال اصفهان دفن کرد برای اینکه طاعون باصفهان نیاید و از آن زمان تا بحال طاعون نیامده
و در سال طاعون بزرگ بهمه بلاد ایران طاعون سرایت کرد مگر اینکه باصفهان نرفت گویند که شیخ
در ایام سیاحت بکوه سراندیب گذارش افتاده در آنجا در پشت سنگی پا بوته نشست ناگاه دید که شخصی
پیدا شده و در جائی نشست و شیخ آنشخص را میدید و او شیخ را نمیدید پس ناگاه آنشخص گفت که غذا حاضر کنید
شیخ هرچه نگاه کرد و در سر آنکوه مخاطبی را ندید پس ناگاه دید که از هوا سفره فرود آمد و در نزد آنشخص پهن
شد و غذاهای متعدد از هوا نازل و بر روی آن سفره چیده شد پس آنمرد بصدای بلند گفت که ای آنکسی که
از من غایبی بیا و در نزد من با من غذا بخور شیخ هرچه ملاحظه کرد و بغیر از خود کسی را ندید پس دانست که آنشخص
او را اراده نموده از جای برخواست و بنزد آنمرد حاضر شد و نشست با او غذا خوردند پس چون هر دو
سیر شدند آنمرد بقیه آنچه را که در سفره مانده بر زمین ریخت شیخ گفت که نعمت خدا را چرا کفران نمودی
و بر زمین ریختی آنمرد گفت فیض باید عام باشد و در این زمین حیواناتی هستند که باید روزی خدا را بخورند
پس از آن گفت بردارید یکدفعه سفره و آنچه در او بود پیچیده و برچیده شد و بهوا رفت مولف گوید که
معروف در السنه عوام بلکه خواص آنست که شیخ مدتی سیاحت کرده این سخن باعتقاد من مقرون
بصواب نیست بلی شیخ بسفر مکه رفت و آن سفر مدت چهار سال بطول انجامید و دو سال در شهر مصر اقامت
نمود و بهمراه پدرش بخراسان در بدایت امر نیز رفته و همچنین اطراف خراسان چه انتخاب منظومه در وصف
بلده هرات ساخته و آنرا در کتاب کشکول ذکر فرموده و ولادتش در عربستان بود از آن پس پدرش
او را بهمراه آورده و بخراسان رفته چنانکه در ترجمه شیخ حسین والد ماجد شیخ خواهد مذکور گشت.
زیاده از این سیاحت بر ما معلوم نیست و شیخ در کتاب کشکول عبارتی میفرماید که اگر پدرم مرا بدیار عجم
نمی آورد هرآینه امروز من زاهد اهل زمان بودم لیکن بعجم آمدم و از اغذیه سلاطین و ملوک و اعاظم اکل
نمودم و از البسه ایشان پوشیدم و با مردمان عجم معاشرت نمودم پس آن زهد و تقوی برایم حاصل نگشت
و در حدیث وارد است که در بعضی از اسفار اصحاب کبار رسید ایرا پیغمبر تاجدار محتاج بآب شدند
و آب نایاب بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت سبابه مبارک را بلند کرد و از آن آب خوشگوار بسیار
مانند نهر جاری فرو ریخت و اصحاب و مواشی و حیوانات ایشان از آن آب سیراب گشتند چون
شیخ بهائی این حدیث را ملاحظه فرمود گفت که اگر آب از خنصر و ما بنصر رسولخدا بیرون می آمد هرآینه
من احتمال سحر در آن میدادم لیکن چون از سبابه مبارک جریان یافت لهذا یقین قطع نمودم که

او پیغمبر جدا است و این کلام شیخ را از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که چه نسبت میان اینکه آب از سبابه پیغمبر بیرون آید و اینکه از خنصر بنصر . آید تا حکم شود که اول معجزه است و ثانی احتمال سحر را دارد و اخوند ملا علی نوری بسیار فکر و تأمل کرد و از آن پس گفت که من در این باب هرچه فکر کردم چیزی بخیالم نیامد و شیخ ازین قبیل کلمات مشکل بسیار دارد و گویند نماز جمعه را در اصفهان میرداماد ادا می نمود روزی سلطان بنماز جمعه آمد و میر محمد باقر داماد دیر کرد ترسیدند که نماز جمعه فوت شود سلطان شیخ بهائی را امر کرد . که نماز جمعه کنند شیخ مشغول شد چون شروع کرد میر در رسید و با عصا اشاره کرد که پس بایست شیخ بعقب رفت و میر نماز جمعه را ادا کرد بس تعریضی که شیخ در رساله نان حلوا دارد بالنسبه بمیرداماد است یعنی بعضی از کنایاتیکه بعلماء اهل دین دارد مرادش میر است و بنظرم اینکه چنین نیست بلکه شیخ و میر هردو عالم زاهدند مخفی نماند که رساله نان و حلوا مسمّی است بسوانح سفر حجاز است و آنرا در راه مکه ساخته فلذا او را سوانح سفر حجاز نام نهاده و بعضی از علماء شیخ بهائی را طعن زده و بعضی نسبت تصوف باو داده نهایت آنچه مایه اشتباه ایشان شده چند چیز است اوّل اینکه تجدد رای در مسایل برای شیخ روی نداده با اینکه فقه را چند دفعه نوشته و تجدد رای حسن اجتهاد مجتهد است دوّم اینکه اجتناب ترک اشتغال بتعلیم و تعلم نموده و بسیاحت پرداخت و بسیاری از عمر را صرف در اسفار می نمود سوم اینکه کلماتی گفته که اشاره بر تصوف دارد مانند شعری که در نان حلوا گفته کاکل مشکین بدوش انداخته وز نگاهی کار عالم ساخته چه مراد از کاکل مشکین تعیّنات است که عارض ذات وجود حق گشته و این وحدت وجود است و مفاسد آن ظاهر است و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آخر کتاب مفتاح الفلاح تفسیر سوره حمد کرده و در انجا گفته که حضرت صادق عم یا امام دیگر آیا ک نعبد را بسیار مکرر نمود و از آن حضرت از سبب آن سوال کردند فرمود که من آن القدر اینرا گفتم تا اینکه این کلام را از قائلش که خدا باشد شنیدم و این بر طبق شعریست که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک بختی با اینجا محصول کلام او در کتاب مفتاح الفلاح است و این صریح در وحدت وجود است چهارم اینکه شیخ در کتب خود صوفیه و کسانیرا که کفر ایشان یقینی است به نهایت تعظیم اسم برده از انجمله در رساله سوانح سفر حجاز گفته که و ابتدء منها نظم المثنوی للحکیم المولوی المعنوی . بشنو از نی چون حکایت میکند — از جدائیها شکایت میکند . و همچنین در کتاب کشکول در بعضی مقامات گفته قال العارف الربانی و الفاضل الذی لیس له ثانی محی الدین عربی و غیر ذالک من العبایر . پنجم اینکه معروف است که چون شیخ بهائی این شعر را گفت . کاکل مشکین بدوش انداخته الخ این شعر بنظر شیخ حسین والد شیخ بهائی رسید به پسرش عتاب کرده و او را چوب زد . ششم آنکه اجتناب بعضی از اعتقادات ضعیفه داشته مانند اینکه گفته که مکلف اگر بذل جهد کند در تحصیل دلیل پس حرجی بر او نیست اگرچه مخطی در اعتقاد خود باشد و مخلد در نار نخواهد بود اگرچه بخلاف

اہل حق باشند و حال اینکه این سخن لازم دارد اینکه علماء ضلال و روساء کفار و غیر مخلد در نار باشند در وقتیکه
شبهه داشته باشند و آن شبهه مایهٔ ضلالت باشد مانند ابو حنیفه و امثال او تا اینجا نهایت بیان شبهات طاعنین
بر شیخ است و حق اینکه این وجوه از درجهٔ اعتبار ساقط است و دامن شیخ منزه از لوث این مطاعن است و
او ازهد و افضل و اعلم و اورع و اتقی اهل زمان بود و جواب از دلیل اوّل اینکه تجدد رای دلالت بر
حسن اجتهاد مجتهد و قوهٔ تصرف او می نماید نه اینکه عدم تجدد رای دلالت بر سبب اجتهاد یا دلالت بر تصوّف
او العیاذ بالله نماید علاوه بر این همازید اجتهاد و یکه کرده سرامد اجتهاد سایر مجتهدین است علاوه چه کس جمیع
فتوای آنجناب را دیده و جمع کرده تا اینکه یقین بر عدم تجدد رای او نمود چه آنجناب اثنی عشریه و مشرق
الشمسین و حبل المتین و جامع عباسی را نوشته و چه کس همه را مطالعه نموده و دیده که در یک مسئله در همه جا
یک فتوای داده علاوه استفتاء مسایل از او بسیار می نمودند و چه کس از فتاوی را جمع کرده و دیده که هیچیک
از فتاوای او با هم اختلاف ندارد و از اینها گذشته که گفته است که تجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد
می کند بلکه عدم تجدد رای دلالت دارد که او در مقام استدلال نهایت جد و جهد نموده که دوباره از آن
اجتهاد بر نگردد و بلکه مسئله در نزد او بدیهی شده و اما تجدد رای برای اوردی داده انحاء حل شان و اجل
از اینگونه سخنان است و کذا او را خاتم المجتهدین خطا نکردند و اما جواب از دلیل دوم آنست که این
ایراد بالکلیه از درجهٔ اعتبار ساقط است زیرا که شیخ سیاحت نکرده و این امر غلط مشهور است بلکه سابقاً
گذشت که شیخ بمکه بیشتر نرفته و همراه پدرش تا هرات رفته سیاحت دیگر بر ما معلوم نگشته علاوه سیاحت
موجب فساد عقیده و کفر و فسق نخواهد بود و لازم نیست که مؤمن یا عالم مجتهد روز و شب در خانه خود باشد
و تالیف و تصنیف و تدریس کند مجملاً این ایراد یکسر از درجه اعتبار ساقط است و اما جواب از ایراد سوّم اینکه
از شیخ کسی مشافهة از کجا که این کلمات را شنیده باشد و کتب هم که دلیل نمی شود بر فساد عقیده زیرا که
کتب حجت نیست چنانکه در محاجه شیخ حسن ابن شیخ جعفر نجفی با علما عامه تفصیلی در این باب ذکر شد علاوه کاکل
مشکین و خطی بوحدت وجود ندارد چه طریقه شعراء بر آن جریان یافته است که در اول قصاید ذکر محبوب
میکنند از آن پس بمطلب میروند چنانکه قصیده لام و باللّوی مربع قصیده حسنه است دال بر مدح امیر
المومنین است و کذا حضرت رضا پیغمبر را در خواب دید و پیغمبر باو فرمود که این قصیده را حفظ کن و
هر که او را حفظ کند در قیامت حاجب میان او و جهنم خواهد بود پس بایستی که گفت که سید اسمعیل
حمیری در این قصیده تشبیب کرده و بیان عشقبازی خود را با آن مراة بیان کرده پس او زانی
بوده و کاکل مشکین شیخ نیز از این قبیل است از اینها گذشته که سید نعمت الله جزایری گفته که شیخ
بهائی معاشرت با هر فرقه میکرد و با هر ملّت و دینی بمقتضای طریقه ایشان حرکت می نمود سید گفته

که در مصر یکی از علمای عامه گفته که شیخ بهائی از علمای عامه است پس من کتاب مفتاح الفلاح را باو اظهار کردم
پس از تعجب بسیار نمود که شیخ در نزد ما خود را یکی از علمای ما قرار داده و شیخ چند بیتی در این باب گفته در قصیده
که در مدح حضرت قائم ع گفته وانی امرء لایدرک الدهر غایتی ولا تصل الایدی الی سبر اغواری اخالط
ابناء الزمان بمقتضی عقولهم کی لاینکرون بانکاری واظهر انی مثلهم تستفزنی صروف اللیالی باحلاء وامرار
و از اینجا جواب از ایراد چهارم ظاهر گشت که مقصود شیخ اینکه با هر گروه بر وفق مذهب ایشان گفتگو کند تا کسی
او را انکار نکند علاوه تعظیم ارباب علم قانونی است که دیدن و آداب علما بر آن جریان یافته است فلذا علمای
عامه را خاصه تعظیم بسیار مینمایند و بالعکس و اما جواب از ایراد پنجم پس آنست که این کذب محض است و در جائی
کسی ننوشته و از ثقات شنیده نشده علاوه بر این شیخ را در آن وقت والدش شیخ حسین زنده نبود تا او را
بزند و یا تادیب نماید تادیب نیز دلالت بر فساد عقیده نمیکند چه مضایقه که بیان اصطلاح عرفان وجود را در
سلک عرفا بحسب ظاهر روا داشتن خلاف قاعده بوده است و از مسلک و طریق فقاهت دور بود و اما جواب
از ایراد ششم پس آنست که ممکن است اینکه بگوئیم که بر ما معلوم نیست که شیخ چنین چیزی گفته باشد و یا بفعل
کلامی در این باب بنظرم نیست و ثانیاً میگوئیم که این مذهب موافق قواعد کلیه امامیه و مقتضای لطف
است زیرا که بعد از جد و جهد بقدر مقدور و رسیدن بآنچه واقع است اگر معذب باشد ظلم و تکلیف بمالایطاق
لازم می آید و اما آنچه نقض کرده بمخالفین و کفار میگوئیم شیخ کلامش در کبری است نه صغری یعنی اگر چنین کسی
یافت شود معذب نخواهد بود و اما در صغری سخنی نیست یعنی آیا چنین کسی یافت می شود یا نه پس شیخ نفرموده که چنین کسی
یافت می شود یعنی آیا قاصر یافت می شود یا نه و اگر شیخ در این مقام می گفت که یافت می شود هر آینه نقض
بمخالفین تمام می بود و لیکن شیخ این را نگفته و مقتضای آیه شریفه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا-
دال بر عدم وجود قاصر است و همچنین آیه شریفه فطرة الله التی فطر الناس علیها و همچنین حدیث-
کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه و همچنین قاعده لطف نیز اقتضای
از همین است و مخالفین و کفار مجاهده بنحو حقیقت نکرده اند لیکن جهت دنیا چشم از حق پوشیده اند پس
ایشان مقصرند قاصر و ثالثاً سلمنا که شیخ در صغری این سخن را گفته باشد لیکن مسئله از غوامض مسایل
و محل خلاف است و قاعده لطف در فروع نیز جریان دارد با اینکه درست نیست پس در این
مسئله چنین فتوائی داده باشد طعنی بر او وارد نمی آید و شیخ بهائی با میرداماد معاصر بودند و همیشه
میرداماد میفرمود که بعد از من این عرب بچه که شیخ بهائی باشد در ایران جلوه خواهد نمود گویند
که وقتی پادشاه بشکار رفته بود و میرداماد و شیخ را همراه برده بود و چون مسافتی طی نمودند یکی
از این دو عالم در عقب مانده بود و بسیار آهسته راه می آمد و دیگری پیش افتاده و تند میرفت

در سفر حجاز نوشته

و گاهی اسب تازی مینمود پس سلطان اسب تاخته و نبردان که در پیش بود رفته و گفت آنشخص که در عقب مانده
نهایت پست فطرت است و قابل آن نیست که اسب خود را براند و بهمراه ما باشد آن جناب فرمود که عقب
ماندن او برای آنست که چون منبع و معدن علم است فلذا بر مرکب او گرانست که بار علم را بکشد و ازین
جهت سست می آید پس پادشاه عنان مرکب را بجانب آنکه در عقب مانده منعطف ساخت و گفت که تو کجا بینی آنکه
در پیش است و اسب می دواند هیچ وقار و تمکین ندارد و از هرزه گی و بیمغزی اوست که در پیش است
آنجناب گفت که چون در سینهٔ او علم بسیار است لهذا مرکب او مبتهج و خوشحال است و نمی تواند خودداری
کند و لهذا در جولان آمده و پیش افتاده پس سلطان بعدها همیشه در توقیر و تکریم ایشان کوتاهی نمود بلی علما
اگر توصیف و مدح و تعظیم یکدیگر نکنند هتک همه ایشان میشود پس لازم است که علما هتک حرمت یکدیگر
نکنند و برای جیفهٔ دنیا خود را خوار در نزد ابناء روزگار ننمایند همین که باهم در آویختند هر دو ضایع و
فاسد و متاع ایشان کاسد می شود چنانکه مشهور است که دو عالم مهمان شخصی بودند چون یکی برای حاجت
بیرون رفت صاحب خانه از دیگری پرسید که این رفیق شما فهم و ادراکش چگونه است آن عالم در جوابش
گفت که رفیق من بفهم و بی ادراک خر است پس زمانی گذشت آن که بیرون رفته بود داخل شد و آن
که نشسته بقضاء حاجت بیرون رفت صاحب خانه از ینکه داخل شده پرسید که این رفیق شما فهم
و علم او چگونه است این شخص جواب گفت که رفیق من بفهم و خر است پس چون شب شد صاحب خانه
حکم کرد که دو ظرف را جو پر کرده در پیش هر عالمی یکی از آنها گذاشتند ایشان متعجب شدند که چرا
بعوض شام برای ما جو آوردند پس از آن صاحب خانه استفسار این معنی نمودند صاحب خانه گفت که من از هر یک
از شما پرسیدم که فهم رفیق تو چه پایه دارد در جواب گفتید که او خر است و از بدیهیات است که خر
جو میخورد نه طعام لهذا برای شما جو آوردیم - مجملاً مذمت ابناء جنس خوب نیست سیما آنکه در این
ازمنه اهل دنیا بعضی از بی ادراکان را بجهت پیش رفت بیدینی خود شان مقابل عالمی می اندازند و در پیش
ایشان مذمت دیگری می نمایند ایشان هم متابعت کرده غیبت یکدیگر را میکنند اعاذنا الله تعالے
من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا **گویند** که سلطان آن زمان روزی بعزم شکار و تفرج از
شهر بیرون رفته و شیخ غالباً در عقب آهسته میرفت پس ملازمان سلطان خوکی را صید کردند و به نزد
سلطان آوردند و چون سلطان نظر کرد دید که بر دندان خوک لفظ جلاله یعنی لفظ الله منقش است سلطان
تعجب کرد زیرا که معلوم است که اینکار انسان نیست و لفظ جلاله لفظ طیب پاکیزه است به نحو یکه بدون وضو
انسانی انرا نمی توان مس نمود و آب دهان خوک نجس است و خوک نجس العین است پس این چگونه
خواهد بود پس سلطان فرستاد که شیخ را معجلاً حاضر ساختند و از او استفسار حل

انهی نمود شیخ فرمود که بسا باشد که این حکایت موید قول سید مرتضی باشد که او اجزاء مالاتحله الحیواة را از نجس العین نمیداند و مالاتحله الحیواة مانند استخوان و موو ناخن و سم و امثال اینهاست طبیبی دران محضر حاضر بود آن طبیب گفت شیخ رئیس ابو علی بن سینا دندان را داخل در ماتحله الحیواة میداند و میگوید که روح دران حلول کرده شیخ فرمود که بعد از اینکه اخبار از ائمه علیهم سلام الله الملک الجبار وارد شده باشد که دندان داخل در مالاتحله الحیواة است پس اعتباری بکلام ابن سینا نخواهد بود آن طبیب چون این سخن بشنید سر خود را حرکت داد و بخندید یعنی در مقام تشنیع و سرزنش بود که ایشان فهمی ندارند و جمود بر اخبار می نمایند شیخ از فعل آن طبیب در غضب شد فرمود مرا درین مقام ایرادی بر ابن سیناست که هرگز از ان خلاصی ندارد طبیب گفت که آن چه ایراد است شیخ فرمود که ابن سینا در فلان بحث از قانون گفته است که هیچ استخوانی در حیوان اوانسان حیواة دران حلول نکرده است و این کلام سالبه کلیه است و در جای دیگر گفته است که بعضی استخوانها را حیوة دران حلول کرده و آن دندان و این قضیه موجبه جزئیه است و موجبه جزئیه نقیض سالبه کلیه است پس این دو کلام قانون باهم مناقضه دارند آن طبیب گفت که لابد است که من بکتاب قانون رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم شیخ فرمود که برو و هزار دفعه رجوع کن که رجوع کردن تو نفعی ندارد گویند که پس از رجوع شیخ از اسفار دارای علوم غریبه شد و بصفای نفس اموری از او صادر می شد و تصرفاتی می نمود پس قاسم نامی خدمت شیخ رسید و آنچه تصرفاتی که از شیخ از روی صفائی نفس می نمود قاسم هم اظهار آنها میکرد شیخ از همین زیاده متعجب شد پس قاسم عرض کرد که شما درین با تعجب بدارید اینها که تماشا میکنید حقیقة از صفای نفس است و آنچه من میکنیم همه آنها از سحر و شعبده است و چشم بندی است شیخ فرمود که اکنون که حال بر این منوال است پس اینها را شایع مگردان و اگر بخواهی که اینها را در کتاب نوشته باشی با قلم اسرار بنویس یعنی بخطوط غریبه که غیر اهل نتوانند ادراک کرد چه شیوع این امور باعث افتتان است پس قاسم کتابی نوشت و این اسرار را بخطوط غریبه نوشت و آن کتاب در السنه اصحاب معروف باسرار قاسمی است.

ایضاً گویند که یکی از شاگردان شیخ استدعا نمود که باو سرمه خفا تعلیم کند و چون آن سرمه را بچشم میکشید کسی او را نمیدید شیخ امتناع از همین نمود پس از اصرار ارباب شیخ سرمه خفا را باو داد ولیکن سفارش بسیار باو نمود که در اخفاء آن کوشیده و کاری نکند که متضمن مفسده از مفاسد شود پس چند روزی گذشت پادشاه روزی بطعام خوردن مشغول شد ناگاه دید که از یک طرف خوان لقمه بهوا رفت و همچنین خورش و چیزهای دیگر کم کم می شد مانند آنکه کسی دیگر نشسته باشد غذا بخورد و سلطان حیران بماند و چند روز مکرر این حکایت اتفاق می افتاد پادشاه کیفیت احوال را بشیخ معروض داشت شیخ فهمید که اینکار صاحب سرمه خفاست پس شیخ فرمود که این دفعه که بطعام خوردن مشغول شدی بعذری

ازاعذار شما از مجلس برخاسته بعد از بیرون رفتن حکم کن که در خانه را ببندند و از روزن قدری کاه
دران خانه ریزند و آتشی بران افگنند که دود بلند شود پس از ساعتی در را باز کنند شخصی در انجا خواهد بود
بدون آنکه آسیبی باو برسانید او را نزد من فرستید چون چنین کردند که اخوندی در انجا نشسته زیرا که دود
بچشم او رفته و اشک آمده و سرمه از اشک شسته پس او را برداشتند نزد شیخ بردند پس شیخ باو تغیر
فرمود و او را ازین عمل توبه داد که بعد ها نکند و معروف است که حصار صحن نجف از طراحی شیخ بهائی است
و بنحویکه قرار داده که در هر فصلی از فصول سال چون آفتاب بر دیوار برسد اول ظهر است و این غرایب است
و ولادت شیخ بهائی در شهر بعلبک واقع شد در وقت غروب روز پنجشنبه هفدهم شهر محرم الحرام از سنه
نهصد و پنجاه و سه و وفات ان فاضل نادر روزگار در دوازدهم شهر شوال از سنه هزار و سی و یک
پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریبا می شود و آن بزرگوار را تالیفات رشیقه دقیقه است که همه
انها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و براعت و متانت است ازانجمله کتاب
جامع عباسی که مشتمل بر فتاوی است با فروع بی اندازه و انرا برای شاه عباس تالیف کرده و چون
عبادات را انجام داد بجوار رحمت ایزدی پیوست پس بامر سلطان یکی از تلامذه شیخ آنرا انجام داد و
کتاب را تمام نمود الحق که آن کتاب فایق بر کتب اتراب است و مفید برای مبتدی و متوسط و منتهی از
اطلاب است و کتاب زبده در علم اصول که بعبارات مختصره با نهایت محسنات نوشته و حواشی منه بر آن
زبده که علیحده در یک مجلد مدون گشته و محقق جواد کاظمینی که از شاگردان شیخ بر زبده شرحی نوشته و کتاب
مفتاح الفلاح که در ادعیه وارده در نماز است با بیان الغات و بعضی از علماء بر آن شرحی نوشته اند و
آقا جمال خوانساری آنرا فارسی کرده و خود هم تصرفاتی کرده و این فقیر مولف کتاب را بر مفتاح الفلاح
حواشی غیر مدونه است و رسائل خمس اثنی عشریه در طهارت و صلواة و صوم و زکوة و حج و بعضی از علماء
را بران شرحی است و رساله در علم درایه مسماة بوجیزه و این فقیر مولف کتاب را بران شرحی است
مفصل در یک مجلد با دقایق بسیار و رساله در لغز زبده که اسم زبده را به لغز درآورده و احکام نحو را
اجمالا در آن مندرج ساخته و این فقیر مولف کتاب شرحی مفصل بران نوشته ام و رساله تشریح الافلاک
در علم هیئت و این فقیر را بر آن حواشی غیر مدونه است و حواشی منه بر تشریح الافلاک که مدون است و
رساله در قبله و رساله در اسطرلاب که بزبان فارسی است و خلاصة الحساب در علم حساب و این فقیر
مولف کتاب بران شرحی فارسی نوشته ام ولی تمام نیست و ایضا حواشی غیر مدونه بر هامش آن کتاب
کشکول که مشتمل بر مجلدات متعدده است و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقاید و معقول و تفسیر و
اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احادیث ولی نسخه صحیح از کتاب کشکول نایاب است و کتاب

مخلات که آن نیز نظیر کشکول است و حدیقهٔ هلالیه در شرح دعاء رویت هلال که در صحیفهٔ کامله مذکور است و
کتاب اربعین که چهل حدیث در آن باشند ذکر شده و بیانات از احادیث نموده و ابن خاتون رضی الله عنه
بر آن شرح فارسی نوشته و بسیار شرح خوبیست و سبب تالیف اربعین آنست که در حدیث وارد است که
چیزے قریب باین مضمون است که هر که چهل حدیث فراگیرد که بکار امت پیغمبر آید پس آنچهل حدیث پرده
می شود میان آنشخص و آتش جهنم در روز قیامت پس قدما از علما اربعین می نوشتند مانند شهید اول
و شیخ بهائی و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و مانند ایشان و کتاب حبل المتین در علم فقه و بیرون نیامد از آن
کتاب مگر طهارت و صلواة و کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن و بیرون نیامد از آن کتاب مگر تفسیر سورهٔ
فاتحه و کتاب بر شرح عضدی بر مختصر اصول و رسالهٔ مواریث و رساله در ذبایح اهل کتاب و رسالهٔ صمدیه
که آنرا برای خود برادرزادهٔ شیخ عبد الصمد نوشته و این خطاست بلکه شیخ عبد الصمد برادرزادهٔ آنجناب
آنجناب است و گویا خط شیخ یوسف از آن باب باشد که شیخ در دیباچهٔ صمدیه میگوید که این رساله را برای
برادر اعز شیخ عبد الصمد نوشته ام و شاید که شیخ یوسف نیز از برادر برادرزاده را قصد کرده باشد
و بر صمدیه شروح بسیار نوشته اند از انجمله اینفقیر مولف کتاب شرحے فارسی بر آن نوشته ام مشتمل بر
ذکر ادار و اقوال و سید علیخان که حاکم شوشتر و دزفول و هویزه بود در زمان شاه سلطان حسین
دو شرح بر ان نوشت صغیر و کبیر شرح کبیرش مشتمل بر نقل اقوال و ذکر استدلال و تحقیق حال و شرح
صغیرش نیز خالی از دقایق نیست و مشتمل بر الغاز نحویه بسیار است و سید علیخان حاکم بود با شجاعت و
سخاوت و فضیلت و جامعیت و اجازه از علما، نیز دارد و اجدادش همه فضلا بودند و آنجناب صاحب
کرامت بود و سید نعمت الله جزایری گفته که در وقتی بخدمتش رسیدم دیدم محاسن مبارکش سفید است
پرسیدم که شما چرا محاسن شریف را خضاب نفرمودید گفت که من خواستم که تفسیرے بر قرآن نوشته باشم
بکلام خدا استخاره نمودم این آیه آمد وان له عندنا لزلفی و حسن مآب دانستم که اجلم نزدیک
است و شروع بتفسیرے مختصر نمودم و ترک خضاب کردم تا با ریش سفید خدا را ملاقات نمایم لیس بعد از
یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود و این از غرایب کرامات است و سید علیخان را شرحیست
بر صحیفهٔ کامله در نهایت دقت و متانت و از جمله تالیفات شیخ بهائی حاشیه است بر من لا یحضره الفقیه
که تمام نیست و کتاب تهذیب در نحو و کتاب بحر الحساب و توشیح المقاصد در ایام سنه و جواب مسایل
شیخ صالح جزایرے و آن بیست و دو مسئله است و جواب سه مسئلهٔ دیگر که نهایت مستحسن و مرغوب
است و در نزد مولف کتاب است و جواب مسئله مدنیات و شرح فرایض نصیریه که از محقق طوسی است
و تمام نیست و رساله نسبت اعظم جبال بسوی قطر ارض و تفسیر موسوم بعین الحیواة و کتاب مشرقین

الشمسین در فقه طهارت از کتاب در نزد منست و رساله کر و رساله اسطرلاب که عربیست و شرح صحیفه
علویه که مسما است بحدایق الصالحین و حاشیه مفصله بر تفسیر قاضی بیضاوی که نا تمام است و شرح بر تفسیر
قاضی و حاشیه مطول که نا تمام است و رساله در معرفت قبله و رساله سوانح سفر حجاز که معروفست بـ
نان حلوا و نظمست و حواشی کشاف و حاشیه خلاصه در علم رجال و شرح رساله اثنی عشریه شیخ حسن صاحب
معالم و حاشیه قواعد شهیدیه و رساله قصر و تخییر در سفر و رساله در بیان اینکه انوار سایر کواکب مستفاد
از شمس باشند و رساله در حل اشکال عطارد و قمر و رساله در احکام سجود تلاوت و رساله در استحباب سوره
و جوشن و شرح رومی بر ملخص که آنرا در حدیقه بابیست ذکر کرده لح شیخ عز الدین حسین بن
عبد الصمد بن محمد حارثی همدانی جبعی عالم محقق مدقق موثق معتمد مستند عماد ارباب سنا و محل اعتماد مشایخ
امجاد و انجاد و نسبت آنجناب بحارث همدانی منتهی و ترجمه خلف باشرف آن بزرگوار شیخ بهائی مذکور
گردید و او از تلامذه جمعیست و بیشتر در نزد شهید ثانی تلمذ کرده و شهید ثانی در اجازه شیخ حسین
که اجازه طویله مفصله است و در اول اجازه فرموده که اخ در راه خدا که مختار است در اخوت
و مختار در دین و ترقی یافته از پستی تقلید بسوی اوج یقین شیخ عالم اوحد صاحب نفس طاهره زکیه
و همت باهره علیه و اخلاق زاهره انسیه بازوی اسلام و مسلمین و عز دنیا و دین حسین بن شیخ صالح
عالم عامل تقی خلاصه اخوان شیخ عبد الصمد بن شیخ امام شمس الدین محمد شهیر بجبعی حارثی همدانی سعید کند
خدا سعی او را و نیکو گرداند ثمن و ضد او را تا آخر اجازه و شیخ محدث محمد بن حسن حر عاملی در کتاب
امل الآمل در ترجمه این بزرگوار فرموده که عالم ماهر محقق مدقق متبحر جامع ادیب منشی عظیم الشان جلیل
القدر ثقة ثقة فقیه از فضلای تلامذه شیخ ما شهید ثانیست و چند کتاب از تالیفات اوست کتاب چهل
حدیث و رساله در رد بر اهل وسواس که آنرا عقد حسینی نام نهاده و حاشیه ارشاد و رساله تحفه
اهل الایمان در قبله عراق عجم و خراسان و در آن رساله رد بر شیخ علی بن عبد العالی کرکی کرده چه
شیخ علی ایشانرا امر کرده که جدی را در میان دو کتف قرار دهند و تغییر داد محراب بسیار با
اینکه طول این بلاد زیاده بر طول مکه است بزیادتی بسیار همچنین است عرض آن بلاد پس لازم
آید انحراف ایشان از جنوب بسوی مغرب بانحراف بسیار و سفر بسوی خراسان کرده و مدتی
در هرات ماند و در انجا شیخ الاسلام بود و پس بسوی بحرین آمد و در انجا رحلت کرد و عمر او شصت و
شش سال بود تا اینجا کلام امل الآمل بود و از تالیف او کتاب عقد طهماسبیه است که برای شاه
طهماسب نوشته بود و شرح بر الفیه شهید اول و رساله در صلوة جمعه و آنرا در شرح الفیه ذکر کرده و چون آن
جناب از بلاد جبل به بلاد عجم آمد پسرش شیخ بهائی هفت ساله بود و شیخ مرقوم بمکه رفته و قصدش آن بود که

ایام وفات در مکه اقامت کرده باشد پس در عالم رؤیا دید که قیامت قائم شده امر خداوند عالم تعلق
یافت باینکه زمین بحرین و ما فیها بلند شود بسوی عرض جنت پس چون آنخواب را دید اختیار مجاورت
بحرین نمود که در انجا تا زمان وفات اقامت کند پس از مکه مراجعت کرد ببحرین آمد و علماء بحرین از
آمدنش مسرور و برای علماء بحرین شیخ درسی بود که در آن جمع میشدند از جمله فضلاء بحرین شیخ داود بن ابی شافر
بود و برای او در علم جدل ید طولی بود و میان او و علماء بحرین مناقرتی بود که موجب آن شده بود که
مدتی بود که در آن مجمع حضور نمی یافت و چون قدوم شیخ حسین را شنیدند علماء بحرین نزد شیخ داود
فرستادند که در آن مجمع حاضر کردد چنانکه در سابق ایام حاضر می شد پس چنان اتفاق افتاد که شیخ حسین
حاضر شد پس او را دیدند و تعظیم نمودند چونکه مسند آرا آنجناب بود و چون شیخ حسین شنید که علماء
آن سامان چنین مجمعی دارند پس شیخ نیز روزی در آن مجمع حاضر شد و در آن وقت در آن مجمع کسی نبود که
در مرتبه شیخ حسین باشد بلکه او فایق بر اقران بود پس شروع در منازعه چنان که دیدن علماء او در
اصغار چنین است و شیخ داود در منازعه شیخ حسین مبادرت کرد با اینکه او در آن رتبه نبود که با شیخ
مباحثه و مشاجره نماید پس چون مجلس منقضی گشت و شیخ رفت پس این دو بیت را نوشت —

اناس فی زمان قد تصدوا لمحو العلم فاشتغلوا بلم لم
فان باحثتهم لم تلق منهم سوی حرفین
لم لم لا نسلم

و شیخ حسین در بحرین آنقدر اقامت داشت تا در انجا وفات یافت و قبرش در قریه
مصلی از بلاد بحرین است و پسرش شیخ بهائی برای او مرثیه گفته و صاحب معالم و شیخ بهائی از این
بزرگوار اجازه دارند و وفات شیخ در هشتم شهر ربیع الاول از شهور سنه ۹۸۴ نهصد و هشتاد و چهار از هجرت
بوده و ولادتش در غره شهر محرم الحرام از شهور سنه ۹۱۲ نهصد و دوازده از هجرت است و در کتاب
لؤلؤ بعد از ذکر این دو تاریخ گفته که بنابراین عمرش شصت و پنج سال سه ماه و چند روز خواهد بود تا اینجا
کلام لؤلؤ بود و لیکن مخفی نیست که اگر تاریخ ولادت و وفات بدین نحو باشد که ذکر شد پس عمر مبارکش هفتاد
و دو سال خواهد بود نه آن چیزیکه صاحب لؤلؤ فرموده **لط** شیخ زین الدین بن شیخ نور الدین
علی شیخ فاضل احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح تلمیذ علامه بن مشرف العاملی و شیخ نواده آنجناب
در حاشیه در المنثور و المنظوم نوشته است که مکرر واقع شد بخط جدم طاب ثراه صالح بن مشرف و
واقع شد بخط جدم شیخ که ذکر کرد تقی الدین با سید علی بن عبد الحمید در کتاب رجال و بخط خود نوشته
که این جد ماست و نقل کردند از جماعتی از فضلاء این زمان از کتاب مذکور انتهی کلامه و شهید ثانی
معروف بابن الحجة و مشهور بشهید ثانی محور دائره علوم و تحقیق و مرکز کره آداب و رسوم تدقیق
و رئیس افاضل اکامل و قدوه ارباب فضیلت و تالیف و تصنیف بحر تیار ذخار نادر فلک دوار عجم

روزگار طور فطانت و فقاهت و رزانت و مستعد بسعادت شهادت ممهد قواعد دین و سالک مسالک رضیه متقین دارای مقاصد علیه سابقین است و اورا اجازات از جمع بسیار است چنانکه بیاید **در تلمذ شهید ثانی** صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل القامت و سرش معتدل و در آخر امر بسمن و چاقی و فربهی مائل تر و روی مبارکش با صباحت و مدور و مویش نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دو ابرو بود و بر او بود دو خال یکی بر یکی از دو رو و دیگری بر یکی از دو جبین و رنگش سفید و جسمش لطیف و درشت ذراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش مانند قلمهای نقره بود و اگر کسی بر روی او مینگریست و عذوبت لفظ او را می شنید راضی بمفارقت او نمی شد و از مخاطبه مرا بمکتب بردند و محمد بن علی بن حسن عودی جزینی که از تلامذه او بود گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من زمان فرستادن مرا بمکتبان بود که بسیار صغیر بودم و پدرش بسیار عطوف بود با و تفرس خیر در او مینمود و هرگز او را نمیزد و معلم می گفت که او را مزن و بحال او واگذار چه من میدانم که او محتاج بضرب نیست و آنجناب همان نحو بود چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون آنچه باو نفع داشت میگردید و هرگز میل ببازی نمی نمود و چون کتاب تصریف زنجانی را در نزد یکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر از درهم بتو خواهم داد و آن وجه موعود را میداد **در کرامت شهید ثانی** و شیخ زین الدین فقعانی در قریه جبعه که بساحل بحر واقعست در خواب دید که مردی صاحب هیئت نیکو بر ایشان داخل شد و با او کوزه آب بود و پس دهان کوزه را بدهان شهید ثانی گذاشت و کوزه را نگهداشت و شهید از آن آب جرعه جرعه می نوشید پس بیننده خواب سوال نمود از آن شخص دهنده پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی بن عبد العالی کرکیست و از جمله کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودی را بان خبر داد اینکه گفت که در شب چهارشنبه دهم ربیع الاول از نهصد و شصت در بلده رمله بمسجد معروف بجامع ابیض رفتم که معروف بجامع ابیض است برای زیارت انبیائی که در غار مدفون بودند پس دیدم که در مقفل است و هیچکس در مسجد نیست پس دست خود را در قفل گذاشتم و آن را کشیدم پس در گشوده گشت پس بغار رفتم و بنماز و دعا ایستادم و از قافله فراموش نمودم تا اینکه بشهر درآمدم و از قافله سوال کردم گفتند که آن قافله همه رفتند پس متحیر ماندم پس تنهائی رفتم تا اینکه خسته شدم و بقافله ملحق نشدم پس درین هنگام مردی بر استر سوار آمد چون بنزدیک رسید بمن گفت که بر دیف من سوار شو پس سوار شدم

و آن سوار راند برق سیر رفت پس اندکی تا آنکه بقافله رسیدیم آن وقت مرا بزیر آورد و گفت برفقاء
خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هر چه در میان قافله گردیدم که او را بار دیگر دیده باشم پس هیچ
او را ندیدم و پیش از آن هم او را ندیدم **کرامت شهید ثانی** چون آن جناب بغزه رسید و با شیخ
محی الدین عبد القادر بن ابی الخیر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات و احتجاجات واقع گردید
و اجازه داد شهید ثانی را اجازهٔ عامه و میان ایشان مواده زائد تحقق یافت پس شیخ محی الدین او را
بکتابخانه خود داخل کرد که تفرج کند پس حین خواست که بیرون آید محی الدین بشهید گفت که کتابی
را برای نفس خود اختیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را
بر کتابی گذاشت پس دست آنجناب بر کتابی از کتب شیعه که از مصنفات مرحوم علامه بود واقعشد
و آنرا گرفت **ایضا کرامات شهید در دفع شر شامی** آنکه حاج شمس الدین محمد بن هلال همیشه
اعانت بشهید در اموال مینمود و در ایام تحصیل تهیهٔ مخارج او و عیال او مینمود و شهید سفر مینمود که با قافله
مردی بود از اهل شام و حاجی محمد مذکور شهید را از آن مرد می ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر
در میان قافله باشد و من خواسته باشم که بسفر روم هر آینه بر آن قافله نیروم و آن سفر را ترک میکنم
پس شهید مرتکب مسافرت شد چون ببلدهٔ قطبیه رسید و با شهید سرمایه بود و پس حاکم بلد مطالبه خراج
از قافله مینمود پس اهل قافله را با شهید بنزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاج محمد
سابق شهید را از شر او تحذیر مینمود آن مرد در نزد در خانه والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بجلوازان
گفت که این مردیست که من شما را بآن خبر دادم پس شهید بآن فرمود که چه خبر از من بایشان دادی آنمرد
گفت که بایشان گفتم که تو بمصر میبردی برای طلب علم و حاج محمد ترا فرستاده و ترا امداد نموده
پس در خواطر شهید از این سخنها هراس و رعب ظاهر گردید چون بر والی داخل شدند پس بحساب
تجار پرداخت و چون نوبت بشهید رسید با دیگریست تعرض نکرد و جه شهید نمود و رقعه بخط
خود بشهید داد که جمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج رها می باشند پس چون از نزد والی
بیرون آمدند و شهید بنزد آن شامی رسید آن ملعون گفت که شکی نیست که با تو لجامیست که با آن مردمان
را الجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغییر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود
و سرمایه شهید در آنجا نصف یک حمل بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را از مال خود محسوب داشته
و از خراج گذرانید **کرامت رابعه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را** محمد بن علی بن حسن
عودی که تلمیذ شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصر پیغمبر خدا
را در خواب دید که شهید را وعده بخیر داده بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظرم

باقی نماند **کرامت خامسه** محمد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب با جمعی از اصحاب
اطیاب در سفر بودیم و مردی از سلاطین ازبک از حج آمده بود و با او جماعتی بودند که از انجمله مردی بود
شیعی عجمی و مردی دیگر بود نیز که ملا بود و سلطان با او نماز را بجماعت میگذارد و آن مرد پیر از شهید و
رفقائے او نهایت دوری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید ثانی الفت انداخت
بنحویکه بقیهٔ ایام را سلطان با شهید نماز جماعت میگذارد و هر وقتیکه قافله نزول میکردند سلطان
بنزد شهید می آمد و خدا تعالے دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملا
دیگر نماز نکرد و آن ملا را ملازم سگان خویش نمود که آن سگها را همراه داشت پس آن مرد پیر حسد و بغض
شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر با آن ملا عزم کردند که بعد از ورود بغداد بالنسبه بشهید سعایت کنند
و شهید از عزم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه بجانب
بوطن رجوع کند پس چون بموصل رسیدیم آن مرد پیر سنی را ضعف حاصل شد بنحویکه قدرت سفر
از او رفت و از قافله باز ماند و در موصل اقامه کرد و خدا تعالے شر او را کفایت نمود و شهید
بزیارت ائمه فائز شد **کرامت سادسه در استخاره شهید از قران و ظهور کرامت**
شهید ثانی چون بحلب رسید عزم او آن بود که در حلب تخفیف در اقامه نماید پس قافله بجانب روم
میرفتند بر طریق معهود پس شهید استخاره نمود که همراه آن قافله رود استخاره خوب نیامد و بعضی از طلاب
علم از غیر طریق معهود بسفر روم میرفتند و آن راهی بود که بندرت مردم از آن راه میرفتند پس شهید
استخاره کرد که از آن راه رفته باشد استخاره خوب آمد اما سفر آن طلبه و قافله بتاخیر افتاد پس
شهید بکتاب خدا تفأل نمود که صبر کند و از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد واصبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم پس اطمینان نفس
حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخاره نمود برانکه همراه
ایشان رفته باشد پس خوب نیامد و بکتاب خدا تفأل نمود برا انتظار رفقائے که از راه غیر مشهور
میخواستند که رفته باشند این آیه آمد و من یولهم یومئذ دبره الی قوله تعالی فقد باء بغضب
من الله پس قافله دیگر بطریق مشهور مرور می نمودند پس شهید استخاره نمود که همراه ایشان رود
خوب نیامد پس بکتاب خدا تفأل نمود این آیه آمد واتبع ما یوحی الیک من ربک واصبر حتی یحکم الله
وهو خیر الحاکمین پس قافله چهارم براه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را طالب شد
و در این باب استخاره نمود خوب نیامد و آن قافله که می خواستند که همراه ایشان رفته باشند
از راه غیر مشهور مسافره می نمودند و تاخیر می انداختند و با مرو زفرد اسامحه و مسامله داشتند

شهید میفرماید که صبح روز سه شنبه بکتاب خدا تفأل نمودم این آیه آمد و تتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون پس نهایت تعجب کردیم و گفتیم که این قافله اگر امروز رفتند پس این اعجب امور است پس معلوم شد که درهمان روز ارادۀ حرکت دارند پس نهایت حمد و شکر کردیم خدا را براین نعمت پس از آن ظاهر شد که در اقامت ما بحلب درین مدت حکمتها و سرهای بسیار در میان آمد و اقل آنها آن بود که در راه مشهور گرانی و قحطی بود بنحویکه چهار منزل هیچ آذوقه نبود و در این راه که ما رفتیم در هر منزل وفور نعمت و نهایت ارزانی بود بنحویکه یکدسته علف در راه مشهور بده درهم عثمانی بود و در راه ما بیکدرهم بود **در کرامت شهید در باب تولد مولود** کرامت رابعه شهید ثانی در رساله خود در احوال خود نوشته که از غریب آنچه از نعمت خدا برایم اتفاق افتاد در زمانیکه در قسطنطنیه بودم پس روزی با اصحاب بزیارت مشهد ابو ایوب انصاری رفتیم که در خارج بلد بود و سلطان محمد بر آن قبه بنا کرده بود و این روز جمادی الاولی بود پس چون بدان مشهد رفتیم خلوت کردم و قدری از قرآن تلاوت کردم و مصحف را گرفتم و بآن تفأل نمودم برای آنکه زوجه ام در حال مفارقت درین سفر حامله بود و عدۀ ولادتش اوائل شهر جمادی الاولی بود پس قرآن را گشودم در ابتداء صفحه این آیه بود و بشرناه بغلام حلیم پس سجدۀ شکر کردم و از خدا خواستم که مراولد مذکر مبارک میمون روزی کند پس در روز دهم شهر رجب که یوم سه شنبه بود مراسلجات از وطن آمد و مرا مژده دادند بآنکه ولد مذکری عطا فرموده درهمان وقت که میعاد ولادت بود پس این دو بیت را انشا کردم ؂ وقد من مولانا الکریم بفضله علیکم بمولود غلام من البشر ؂ فیا رب متعنا بطول بقائه واحی به قلبا له الوصل قد هجر **خواب دیدن شهید کلینی را** تا اینجا کلام شهید ثانی بود و محمد بن علی بن حسن گفت که این مولود از زوجۀ بزرگ او بود که دختر شیخ علی عیسی و دختر خالۀ شهید بود و اسم آن ولد محمد بود و در حالت صغر در غیبت پدرش وفات یافت **کرامت ثامنه** شهید میفرماید که در یکی از اسفار برف آمد در شب دوشنبه بربالائی برف خوابیدم و بسیار سرد بود و از غرائب آنکه دران شب اندکی خوابیدم که در خواب دیدم که گویا در خدمت شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نشسته ام و او شیخی بود نیکو صورت با زینت و بزرگواری علم از صورتش ظاهر بود و با من جماعتی از اصحاب من بودند که از انجمله رفیق من و صدیق من شیخ حسین بن عبد الصمد بود پس از کلینی مطالبه کردیم نسخۀ اصل کتاب کافی را که آن را نسخه کنیم پس داخل خانه شد و جزء اول از کتاب کافی را آورد که در قالب نصف ورق شامی بود پس آنرا گشود و آن بخط نیکو معرب بود و مصحح بود و رموز آن

بآب طلا مکتوب بود پس ما متعجب نمودیم از نسخهٔ اصل با این صورت پس بنهایت مسرور شدیم و سابقاً
از نسخهٔ بد نهایت دلگیر بودیم پس طلب کردم از او بقیهٔ اجزاء را پس کلینی متألم بود از تقصیر مردم
در انتساخ آن کتاب و فرمود که من نمیدانم که بقیه اجزا در کجا است و گفت که شما مشغول این باشید
تا من بقیهٔ اجزا را پیدا کنم پس داخل خانه خود شد که باقی اجزا را تحصیل کند پس از خانهٔ خود بیرون آمد و در
دستش جزوی بود بخط غیر او و بر قالب ورق شامی کامل بود و ضخیم بود و خط خوبی نداشت پس آن را بمن
داد و بسوی ما شکایت کرد که کتاب او را بدین صورت نوشته اند و متألم از آن بود و بود در مجلس برادر
صالح شیخ زین الدین فقعانی پس او گفت که در نزد من جزوی از نسخهٔ اصل است با وصف متقدم و آن
را بمن داد پس من بسیار مسرور شدم پس از آن تفتیش کرد خوانه را و اجزاء بیرون آورد تا تمام چهار جزو
و یا اکثر بهمان وصف متقدم پس خوشحال شدیم ما و بیرون رفتیم با اجزا بسوی شیخ جلیل مصنف و او در
همان مکان اوّل بود پس چون در نزد او نشستیم عود کردیم بسوی آنچه در او صحبت میداشتیم از ذکر نسخ
کتاب و تقصیر مردم در آن پس من گفتم که ای آقای ما در مدینهٔ دمشق مردی از اصحاب ما است که اسم
او زین العابدین غرابیلی است که نسخه گرفت کتاب تو را در نهایت جودت در ورق خوب و آن کتاب را
در دو مجلد کرده هر یک جلد بقدر کتاب شرایع نسخهٔ فخر است بر مخالف و مؤالف پس روی شیخ از سرور شگفته
شد و اظهار فرح نمود و هر دو دستش را گشود و برای او دعا کرد بدعائی خفی که لفظ آن را حفظ
نکردم پس از خواب بیدار شدم در رؤیا شخص پیغمبر را کرامت تاسعه محمد بن علی بن حسن عودی نوشته
که خبر داد مرا شهید بعد از رجوع از زیارت عراق از کرامات از زیارات سفر سنه نهصد و پنجاه و
شش که چون محرر کردم اجتهاد در قبلهٔ عراق را و اعتبار نمودم محراب جامع کوفه را که امیرالمؤمنین
در آن نماز گذارده یافتم اینکه محراب حضرت مقدسه مخالف است محراب جامع را و بر آن برهان
اقامه نمودم و در آن جا منحرف بسوی مغرب نماز گذاردم و طلبهٔ علم تصدیق بآن اجتهاد نمودند پس
شیخ موسی نام اعجمی تسلیم نه نمود و سه روز با من ملاقات نکرد و نهایت در این امر انکار داشت
زیرا که فضلاء بسیار در آن محراب نماز گذارده اند خصوصاً مرحوم شیخ علی محقق ثانی و غیر آن پس شیخ موسی
در خواب دید که پیغمبر خدا داخل حضرت مشرفه شد و نماز جماعت گذارد و بنحو انحراف ما مانند انحراف
من پس جماعتی منحرفاً نماز کردند و بعضی تخلف کردند پس چون پیغمبر فارغ از نماز شد و بسوی آن جماعت
گردید فرمود هر که نماز کند و انحراف ننماید پس نماز او باطل است پس چون شیخ موسی بیدار شد نزد من آمد
دست مرا بوسید و از انکار اعتذار نمود پس من از سبب آن از او سؤال کردم پس او قضیهٔ خواب
را برایم مذکور داشت **کرامت عاشره در تفأل شهید بقرآن** شهید ثانی در بالای سر

ضریح مقدس در شب جمعه نشست و قدری از قرآن تلاوت نمود و توجه کردن و خواند خدا را که بیرون آید انچه را که بمن میرسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان پس قرآن را گشودم و در اول صفحهٔ دست راست این آیه آمد ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین پس برای این بشارت و این تفضل و نعمت خدا را سجده نمودم و شکر کردم **یازدهم** **در روایت محمد ابن علی** **شهید** را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته انیکه آنجناب اول تالیفا و کتاب شرح ارشاد بود و مینوشت آن را و برای احدی ابراز نمی نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبهٔ میخواند که مثل آن شنیده نشد در بلاغت و فصاحت پس آن خواب را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخانه داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که آن شرح ارشاد است و مشتمل است بر خطبهٔ معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت و حسن ترصیع و بلاغت است خصوصًا براعت استهلال است که موضوع کتاب را می فهماند و در آن تعداد فرمود اسامی کتب فقه را با وجز عبارت و ارشق اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم **کرامت دوازدهم** شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین در حواشی در المنثور نوشته که شنیدم از کسانیکه با ایشان وثوق داشتم در بلاد ما انیکه شهید ثانی در خواب دید که در بهشت سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی مردی از علمای مشهورین نشسته بود و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جالس بود و بر آن کسی نشسته بود پس من سؤال کردم که این کرسی از کیست در جواب من گفتند که این کرسی برای تو مهیا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد دراک نمود پس بنای تتبع گذاشت در تالیفات شهید اول اعلی الله مقامهما **کرامت سیزدهم** پس از این مذکور میسازیم که آنجناب اخبار بشهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب در المنثور نوشته که از شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی والد شیخ بهائی سوال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام در انچه روایت شد از شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در اسلامبول مرور میکرد و مولای ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود پس آنجناب فرمود که نزدیک است انیکه در این مکان کشته شود شخصی که برای او شان است و یا چیزیکه قریب باین مضمون بود فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و شکی نیست که این از کرامات اوست رحمه الله تعالی و اسکنه جنان الخلد پس شیخ حسین در جواب نوشت که بلی چنین چیزی از آنجناب صدور یافت و خطاب بمن نمود و بما رسیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برای نفس زکیه اش منکشف شد حشر کند خدا او را با ائمه طاهرین نوشت این را حسین بن عبد الصمد حارثی

در دوازدهم ذالحجة الحرام سنه ۹۵۳ در مکه مشرفه زادها الله شرفا و تعظیما **کرامت چهاردهم** در رؤیای محمد بن حسن عودی بهشت را گفته که در خواب دیدم که گویا گوینده بمن گفت که چرا ملول هستی پس گفتم چگونه چنان نباشم و حال اینکه من بر اینحالت میباشم در بلاد غربت پس گفت که مترس پس بدرستیکه تو در میان دوازده خانه سکنا داری که در هر یکی از انها آب جاریست پس گشودم دو چشم خود را در خواب پس دیدم که همان نحوست که آنشخص گفته بیدار شدم پس خدایرا حمد نمودم و تخفیف در مرض خود دیدم ازان پس در شب سه شنبه خواب عجیبی دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر مینمودم و گفتم اگر در این مرض بمیرم آیا عاقبت امرم چون خواهد بود از اهل بهشت خواهم بود یا از اهل آتش پس بنفس خود ملتفت شدم و او را عیب مینمودم و گفتم که بچه عمل خواهی مستحق بهشت بود و حال اینکه اکثر عمر تو در سفرها صرف شد با طهارتی که نیکو نبود و عملی نداری که بآن مستحق جنت شوی مگر ایمان و حب اهلبیت پس بخود گفتم که اینها علت تامه در دخول بهشت است و من بحمد الله مؤمن میباشم و برایم گناهان بسیار است پس بر آنها عقاب می شوم پس ازان داخل بهشت میشوم و لیکن عذاب در مقابل گناهان خطری بزرگ است اگر مسقطی از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس درین هنگام مرا خواب ربود در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف با نهایت وحشت ایستاده‌ام و لباسی ندارم و بر من ثیابی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است مانند دملها بر آن بر آمده پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفتم که خبر چیست گفت که این روز قیامت است و ترا برای حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مرا در زمین بیگیاه برگذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفت که سیر کن گفتم بکجا گفت که مامور شدی که باتش در آیی پس من حزین القلب منکسر الخواطر بجانب شمال راهی شدم پس با ایشان گفتم که آیا مرا به نزد پیغمبر خدا نمی برید که شاید شفاعت نماید پس گفتند که ما مامور بآن نشدیم پس گفتم که مرا قریب مکان ایشان مرور بدهید بنحویکه صدق کند که شما قاصد آن مکان میباشید پس من با ایشان بودم ناگاه دیدم که پیغمبر و امیر المؤمنین از طرف راست ما نشسته اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته اند که در مجلس متاخر تر از ایشان نشسته اند پس چون ما را دیدند ما را طلب نمودند پس چون به نزدیک ایشان رسیدیم پس من سلام کردم بر ایشان با قلب منکسر و سر بزیر انداخته از حیا و بدی منظر و از اینکه مامور باتش جهنم شده ایم پس پیغمبر بمن نظر کرد در حالتیکه سر بزیر انداخته بودم و پیغمبر زمانی در ما تامل کرد و بعد فرمود که او را بهشت برید ایشان عرض کردند که یا رسول الله در صحیفهٔ حسنات او چیزی نیست و صحیفهٔ سیئات او مملو است پس پیغمبر بایشان کرد و با من صحیفه بود پس صحیفهٔ حسنات را باو دادم و در آن صحیفه در ورق اول مکتوب بود بیک سطر بخط واضح الایمان و حب اهل البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته نبود پس اشاره نمود بصحیفهٔ دیگر پس آن را باو دادم و آن پر بود و جای یک کلمه خالی نبود پس
آنجناب هر دو را بزیر زانوی مبارک گذاشت پس از آن فرمود که او را به بهشت برید عرض کردند که یا رسول الله
صحیفهٔ او را دیدی پس آن جناب آن صحیفه را بیرون آورد و آنرا نشر کرد ناگاه مملو از حسنات بود از اول
تا باخر پس آن صحیفهٔ سیئات را باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیئات پس پیغمبر بایشان گفت که نظر کنید پس
ایشان عرض کردند که امر بسوی تو است پس پیغمبر اشاره کرد بجانب راست و فرمود که او را به بهشت برید پس
ایشان عرض کردند که ای پیغمبر خدا ما از آنها نیستیم که کسی را به بهشت بریم آنجناب بمن فرمود که تو خود به بهشت برو
عرض کردم که ای پیغمبر بهشت کجاست پس فرمود که ازین جانب برو و بدست راست اشاره کرد و فرمود
که خواهی دید دری بلند نورانی پس داخل شو عرض کردم که ای پیغمبر خدا در باز خواهد بود پس فرمودند
که باز است انشاء الله تعالی پس گفتم که ای پیغمبر چگونه داخل بهشت شوم باین خلقت بد قبیح آن جناب
فرمود که چون داخل شدی می یابی نهر کوثر را در نزد در بهشت پس از آن نهر غسل کن که زائل میشود آن چیز
که بتو است از سوء منظر پس بجانب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس مهیا شده پس بقدر حاجت
از آن بپوش پس بنشین و استراحت کن و بخور از آنچه در آنجا است پس عرض کردم که در آن جا چیست آن
جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال ملیح است در آنجا رطب و انگور و لبن است پس عرض کردم که قسم بحق
تو ای پیغمبر که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خوراک بلد شما است پس عرض
کردم که پس از آن چکار کنم ای پیغمبر خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی بنزد تو می آید و تو را بمکان تو میرساند
آن مکانیکه خدا برای تو مهیا کرده است پس از نزد پیغمبر برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که دری عالی نورانی
ظاهر شد و آن گشوده است و هیچکس در آنجا نیست پس داخل شدم و به نهر کوثر رسیدم دیدم که جاریست پس
در آن غسل نمودم و آن سوء منظر که در بدنم بود رفع شد و عبور کردم بجانب دیگر و در آنجا جامه چندی دیدم
که بعضی در صندوق بزرگ و بعضی در سفطهائی کوچک بودند پس بعضی از آنها را پوشیدم و نگاه کردم
پس ناگاه درختان بسیار و زمین نیکو و میوه که دسترس بود و رطب و لبن و عنب دیدم چنانکه پیغمبر خبر
داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم از آنچه در آن بودم از محنتهای فراوان
و [آ]ن رعبی و ترسی که در دلم بود پس ناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند برخیز تا ببینی آنچه را
[که خ]دا وعده داده پس با ایشان کمی راه طی کردم پس مرا داخل دری کردند که نیکو بود پس گفتند
[ا]ین ابتداء مقام و محل تو است و اندکی سیر کردیم پس بقبه رسیدیم که بر بالای ستونها بود و بدون دیوار
[و د]ر حوالی آن نهرهای جاری داشت پس گفتند که بنشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی نمیخوری گفتم بلی
[illegible] گفتند که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش از آن می آمد و آن مائده بر جوانان نیکو با روی

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط بود پس مائده را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من میخورید پس
گفتند که ما ملائکه میباشیم و ایشان خدمه باشند پس بآن زن گفتم که آیا تو با من نمیخوری گفت بلی دوست که بیاید بسوی
تو کسی که با تو بخورد و او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم بناگاه زنی جمیله آمد که بینندگان مثل آن
ندیده بودند چون به نزدیک رسید سلام کرد و زانوی مرا بوسید و از طرف راست من نشست پس
با او گفتم که بسم الله بخور پس از زن اول سؤال کردم که این زن کیست گفت که از حور العین است خدا برای تو مهیا
کرده پس ما آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من با آن زن نظر مینمودم و متحیر در حسن منظر آن بودم پس از آن آن
دو ملک که در اول با من بودند گفتند که برخیز تا نگاه کنی در آنچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان
سیر کردم بناگاه سه یا چهار نفر از نیکورویان آمدند و با ایشان دابه بود که در میان فرس و بغل بود و نیکو
منظر و بر آن زین بود پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روی من بودند در آن
بستانها و نهرها ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم نمیدانم گفتند که صد فرسخ تقریبا بوده
و باقی مانده است برای تو چندین برابر آن در آنجهتی که ما در آن هستیم پس مرا بدست راست بردند و ساعتی
درازی سیر کردیم تا بدیواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که این حد ملک شیخ زین الدین
است گفتم الکنون کجا است گفتند که او در موضعیست که عطا کرده آنرا خدای تعالی باو پس گفتم که آن جراحاتی که
در بدن او بود از اهل بغی و عدوان آیا مندمل شد یا نه گفتند بلی از جراحات چیزی باقی نماند مگر یکی
از بالای دوش او که مانند ستاره درخشان است و آن علامتی است که باقی مانده است پس گفتم
که در نزد شهید ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او می باشند و ذکر کردند مخصوصا اسامی کسانی
را چون شیخ محمد حر و سید علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمای ایشان در نظرم نیست پس گفتم که اراده
دارم که ببینم سید علی بن صایغ را گفتند که اکنون آدمی آید پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم
دو مرد را که نشسته اند و بر ایشان هیبت و وقار است پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم
و دیگری حضرت امام رضا است پس من پیش رفتم و سلام کردم بر ایشان پس جواب سلام را گفتند
و مبارکباد میگفتند مرا بآنچه خدا انعام فرموده ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس از آن از من مفارقت
کردند پس درین حال سید علی مذکور آمد او را استقبال کردم و هر یک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و سؤال
کردم از شهید ثانی و اصحاب او گفت آنها بخیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانیکه خواهند
آمد تعیین نمائیم پس ذکر سید علی بن صایغ که پسر عم خود سید زین الدین و بعضی را که اسمای ایشان
در حفظ من نماند پس بیدار شدم و عرق کردم و صحت یافتم و مراد از شیخ بهاء الدین غیر از شیخ مشهور است چنانکه
در تفسیر تلامذه او مذکور است و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی

بن عبد العالی میسی دارد بلا واسطه و اما علی بن عبد العالی کرکی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی
از او اجازه دارد بواسطه نه بدون واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی
گویا ریب نباشد و در شرح لمعه در کتاب ظهار یا لعان یا ایلا ریا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرده که عبارتش
دلالت دارد براینکه محقق ثانی استاد او بوده و شیخ بهائی در کتاب اربعین ذکر کرده است اجازه شهید
ثانی از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی کرکی و ملا صدری در کتاب شرح اصول کافی اسناد و اجازات
خود را نوشته و او اجازه از ده نفر دارد یکی شیخ بهائی و دیگر میر داماد و در آن اجازه گفته که شهید ثانی
اجازه دارد از علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی پس در یکی از آن دو اجازه اجازه شهید
از شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی مذکور داشته و از جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط
مبارک او یافت شد صد کتاب غیر آنچه تلف شد و سوخت از کتب کثیره او و این از اعظم کرامات و تاییدات
ربانیه است با اینکه آنجناب با ملال خاطر بسیار و احوال پریشان از روزگار غدار و موانع بیشمار بود
و این حکایت را شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور داشته و لله الحمد که مؤلف
کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیاده از صد و پنجاه کتاب است و از جمله کرامات شهید ثانی
در مداد و قلم شهید ثانی در باب مداد چیزیست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور
داشته که کرامت مشهوره آنجناب آنست که قلم را یکدفعه بدوات فرو میبرد بیست سطر و سی سطر می نوشت
و بسا هست که گفته شده است که چهل سطر و هشتاد سطر از یک فرو بردن قلم بدوات می نوشت
و شاید آن باختلاف سطور و ازمنه و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله بود و شیخ علی در در المنثور
گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ حسن و پدرم شیخ محمد کتاب بسیار جمع شده بود با کتابهای شیخ محی الدین
جد مادری صاحب معالم و آن کتابها وقتی بود بقدر هزار جلد سوخته شد باز نزد ما بقدر هزار جلد
باقی ماند و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه
بوده و محاسن آن جناب زیاده از آن است که بحساب و شمار در آید و کتاب روضه او مرجع طلاب
و معلمین و متعلمین است و مسالک مرجع فقها اطیاب در هر باب است و هر مصنف که بعد از مسالک آمده
بمسلک مسالک رفتار کرده اگر چه بر فروع آن زیاده کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله
گفته که پسر شهید صهر و داماد شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمیذ شهید ثانی محمد بن علی
بن حسن عاملی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته
و گفته که آن جناب جامع مفاخر و محاسن بوده و شیخ امت و مبدء و منتهای فضائل بوده و بحفظ
از عمر را مصروف داشت مگر در اکتساب فضیلتی از فضائل و اوقات خود را تقسیم کرده بود در یوم و لیله

با نچه نفع آن بد و عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تصنیف و مطالعه و مراجعه و اجتهاد در عبادت و نظر
در احوال معیشت و قضاء حوایج محتاجین و مهمانان را تلقی مینمود به بشاشت و کرم و روی خندان دیگر اکثر در شب
هیزم جمع میکرد برای عیالش می آورد و نماز صبح را در مسجد ادا می کرد و بقیه روز را باشتغال تدریس داشت
و نماز عشا را با جماعت میکرد و از ان پس بباغ انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز صبح را
در مسجد ادا مینمود و از ان پس تدریس میکرد و پس از ان ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و
حدیث و معقول و هیئت و هندسه و حساب و غیر اینها به حد کمال رسیده و مولد او سیزدهم شوال سنه ۹۱۱
نهصد و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال اینکه ۹ سال از عمر شریفش گذشته و در خدمت پدر
بزرگوارش مشغول بدرس شد و بفنون عربیه و فقه تا آنکه والدش برحمت ایزدی پیوست و آن در سال
نهصد و بیست و پنج بود پس آن جناب برای طلب علم بسوی قریش هجرت کرد و تلمذ کرد در خدمت علی
بن عبد العالی میسی در او آخر سنه نهصد و سی و سه و از ان پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا
در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتوون تلمذ کرد و بار دیگر در سنه نهصد و سی و چهار بسوی وطنش جبع آمد
از ان پس بدمشق رفت و در آنجا نزد جمعی تحصیل علوم اشتغال نمود مانند شمس الدین محمد بن مکی و شیخ احمد
بن جابر پس باز بسوی جبع آمد و در سنه نهصد و سی و هشت بمصر رفت تا تحصیل کند بعضی از علوم را که ممکن تحصیل آن
و نزد جمعی از علماء عامه تلمذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنها نزد شانزده نفر از علمای مصر تلمذ نمود پس در
سنه نهصد و چهل و چار بمکه مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجانب جبع مراجعت نمود پس در سنه نهصد و
چهل و شش بعراق رفت برای زیارت آئمه و در همان سال مراجعت نمود پس از ان در سنه نهصد و پنجاه
و یک مسافرت نمود بجانب روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه نوریه که در بعلبک بود باو تفویض
شد پس به بعلبک مراجعت کرد و در آنجا اقامت نمود و در مذاهب خمسه در مدت طویله درس گفته تا اینجا
حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلمذ شهید ثانی در نزد علماء عامه مانند شهید اول و علامه و نحو ایشان بعضی
اعتراض از ان نموده اند مانند صاحب معالم و گفتند که غرض ایشان اگر چه صحیح بود و لیکن مفاسدی بر آن مترتب
میشود و لیکن این سخن سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب ضلال داشته باشند تا بتوانند
که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کند و تالیفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ اسد الله
کاظمینی شصت تالیف دانسته از انجمله کتاب مسالک است که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب
قبل از ان از علماء اظهار نرسید معروف است که چون مسالک را باصفهان بردند علماء اصفهان
گفتند که این کتاب برای بچه مکتبی خوب است چون شرح لمعه باصفهان رسید فضلاء اصفهان هم بفضیلت
آنجناب معترف شدند و کتاب شرح ارشاد که مسمی بروضة الجنان است و از ان کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمده و آن اوّل از تالیفات آن جناب است که بعد از ظهور اجتهادش برو رملکه تصنیف فرموده و آن
جناب از عمرش سی و سه سال گذشته بود و شرح الفیه مسمّی بمقاصد علیه و شرح دیگر متوسط و شرح دیگر مختصر
و فوائد ملیه در شرح نفلیه و شرح لمعه در دو جلد و برا و حواشی بسیار نوشته اند از انجمله فاضل هندی صاحب
کشف اللثام بر طهارت و صلوة ان مفصلا تعلیقه نوشته و میرزا محمد دیلماج و شیخ علی بن شیخ محمد بن
شیخ حسین ابن شهید ثانی و تعلیقه او مجلدیست و مسمات است بز هرات رویه و با فضیلت نوشته و
سلطان العلماء او باختصار نوشته مشتمل بر ایرادات و شیخ علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده و آقا
جمال خونساری از اوّل تا آخر دو سه مجلد نوشته و در بعضی از مواضع بالتفصیل و استدلال و در بعض
باختصار و اکثر مواضع را متعرض نشده و شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شهید ثانی طهارت و صلوة این را
تعلیقه نوشته و خالی از دقت نیست و محمد صادق بن عبد الفتاح تنکابنی و میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای
از طهارت تا کتاب زکوة نوشته و آقا محمد علی ابن آقا باقر هزار جریبی دو سه مجلد باکه علاوه تعلیقه بر آن نوشته
و نهایت با فقاهت است و آقا رضی قزوینی که شاگرد ملا خلیل قزوینی است حواشی غیر مدونه بر آن دارد
و شیخ بهائی را حواشی غیر مدونه قلیل بر آن است و ملا محمد علی نوری را بر آن حواشی غیر مدونه است و این فقیر
مؤلف را بر آن حواشی است از طهارت تا دیات دو چند مجلد و ملا میرزای شیروانی را نیز بر آن حواشی
غیر مدونه است و ملا صالح مازندرانی را نیز حواشی غیر مدونه بر آن کتاب و غیر ذلک من الحواشی الصادره
عن اقلام الاعلام و شرح لمعه آخر تالیفات آنجناب است و آنرا در شش ماه و شش روز نوشته زیرا که در ظهر
نسخهٔ اصل تاریخ شروع در تالیف آنرا نوشته و در آخر نیز اتمام آنرا نوشته و این فقیر را حواشی غیر
مدونه بر کتاب مسالک است و آقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر مسالک حواشی مدونه است و از جمله تالیفات او
حاشیه فتوای خلافیات شرائع و حاشیه قواعد و کتاب تمهید القواعد که دویست باب است صد باب در
نحو است و صد باب در اصول هر دو را با قاعده عنوان کرده و بر آن تفریع بسیار نموده و اقوال را
هم غالبا نقل نموده و حاشیه ارشاد و منیة المرید در آداب مفید و مستفید و آن آداب المتعلمین است
و قریب بسه هزار بیت میشود که هر بیتی پنجاه حرف است و از جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا
علماء در سابق ایام محترم بودند و در این ازمنه حرمت از ایشان رفته است و در حل این مطلب
فرموده که در سابق ایام اهل دنیا خود را بعلماء می چسپاندند و طالب معاشرت ایشان بودند علماء
استنکاف و استنکار داشتند و با اهل دنیا معاشرت نداشتند و اهل دنیا گمان ایشان بود که اکسیر اعظم در نزد علماء است
و در این ازمنه علماء خود را باهل دنیا بستند و با ایشان معاشرت کردند و از دنیای ایشان درخواست
مینمودند پس اهل دنیا استنکاف و استنکار نمودند و چنین دانستند که اکسیر اعظم در نزد ایشان است

وعلمائی

و علما رتهی دست میباشند تا اینجا حاصل کلام شهید در آن کتاب بود وفی الحقیقت این سخن کشف از حقیقت
حال بر وجه صواب است و از جمله تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر نافع است و رساله اسرار صلوة و رساله
در نجاست چاه بملاقات و عدم آن و رساله در یقین بطهارت و حدث و شک در متاخر و سابق و رساله
حدث واقع در اثنا رغسل جنابت و رساله در تحریم طلاق حایض حامله که مدخول بها و زوجش حاضر باشد
و رساله در طلاق غائب و رساله در نماز جمعه و رساله در ترغیب بر نماز و رساله در آداب جمعه و رساله
در حکم مقیمین در اسفار و رساله در مناسک حج و رساله صغیر در مناسک حج و رساله در نیات حج و عمره
و رساله در احکام حبو و رساله در میراث زوجه و رساله در جواب سه مسئله و رساله در بیان ده مبحث مشکل
در فن علم و کتاب مسکن الفؤاد در نزد فقدان احبه و اولاد و در آن کتاب صواب صابران را از اخبار و
آیات بیان نمود و سیما صواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گفته که خداوندا در مصیبت اولاد این مثوبات
را معتقدم لیکن مرا بدرد مصیبت اولاد گرفتار مکن که طاقت ندارم و این صوابها را نمی خواهم و عوض آن
صوابهای دیگر مرا مستفیض فرما و کتاب کشف الریبه در احکام غیبت و رساله در عدم جواز تقلید میت
و رساله در اجتهاد و بدایه در روایت و شرح بدایه و این فقیر را بر شرح درایه حواشی بسیار است لیکن تدوین
ینمودم و آن حواشی مشتمل بر قواعد بسیار است و این فقیر در همان حواشی شرح درایه اجازت دو فرزندم
محمد تقی و موسی را نوشته ام و کتاب غنیة القاصدین در اصطلاحات محدثین و کتاب منار القاصدین در اسرار
معالم دین و رساله در شرح حدیث الدنیا مزرعة الآخره و کتاب رجال و نسب و رساله تحقیق ایمان
و اسلام و رساله در تحقیق نیت و رساله در اینکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیرالمؤمنین ع و رساله در
تحقیق اجماع و کتاب اجازات و حاشیه بر عقود ارشاد و منظوم در نحو و شرح آن منظومه و رساله در شرح بسمله
و سوالات شیخ زین الدین و اجوبه آنها و فتوای شرائع و فتوای ارشاد و مختصر منیة المرید و مختصر مسکن
الفواد و مختصر خلاصه و رساله در تفسیر قول خدا تعالی والسابقون السابقون و رساله در تحقیق عدالت
و جواب مسائل خراسانیه و جواب مسائل نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رساله
سطنبولیه در واجبات عینیه و بدایه در سبیل هدایه و فوائد خلاصة الرجال و رساله در ذکر احوال خود و
محمد بن حسن که تلمیذ او بود آنرا زیاد کرده و شیخ علی نواده آن بزرگوار بر هر دو زیاده کرده و غیر آنها
از رسائل و اجازات و حواشی و در باب شهادت آنجناب اختلاف است و این فقیر از اخوند ملا صفرعلی لاهیجی
شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتهار برافراشت عامه عمیا از این معنی دلتنگ گردیده
و بسلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بپای
تخت پادشاه ببرند تا سلطان را از آن واقعه آگاهی حاصل آید این هفت نفر در بین راه دست بی ادبی

باو دراز نمودند و در بین راه کرامات بسیار از آنجناب بمنصه ظهور رسید پس ایشان با خود اندیشیدند که اگر
او نزد سلطان برود خواهد نجات یافت و ما را که دست بی ادبی باو دراز کردیم خواهد بهلاکت انداخت
پس او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و سر او را برای پادشاه بردند پس سید عبد الرحیم عباسی که سید
بوده و از نسل عباس بن عبد المطلب بود و در باطن شیعه و از اخلاص کیشان شهید بود و این واقعه را شنید
و او منصب مستوفی الممالکی داشت پس قلمدان خود را برداشت و نزد پادشاه رفت و قلمدان را نزد پادشاه
گذاشت و عرض کرد که مرا از خدمت گذاری معاف دارید سلطان از سبب استعفا دادن او پرسید سید عبد الرحیم
گفت که ملازمان آستان سلطان از قاعده و قانون اعیان جهان بیرون رفته اند شما میفرستید که
شیخ زین الدین را بیاورند تا به علما مجادله کند و مذهبش معلوم گردد ایشان سر او را برای شما می آورند
و شما هم ایشان را مواخذه نمیکنید پس بسا باشد که شما مرا بخواهید برای مهمی پس ایشان سر مرا خواهند آورد
در چنین دولت خدمت کردن خطا است پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن هفت نفر را
بسید عبد الرحیم بخشید سید امر کرد که آن هفت نفر را گرفتند و آتش بسیار افروختند و این هفت نفر
را با آتش سوختند و در کتاب امل الامل گفته که سبب قتل آن جناب چنانچه از بعضی از مشایخ شنیدم و بخط بعضی
دیدم اینکه دو نفر در خدمت شهید ثانی بمرافعه آمدند پس برای یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیه غضبناک
گردید و بسوی قاضی صیدا که اسم او معروف بود رفت و شهید درین ایام از مسکن دور شده در باغ انگوری
منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعه بوده و هر روزی یک کراس مینوشت که یک جزو باشد پس قاضی
صیدا بسوی جبع کس فرستاد که او را بیاورند و شهید در آن ایام بمکه برای حج بیت الله رفته بود
با اینکه سابقا دفعات متعدده حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود که مخفی باشد که کسی از احوال او
آگاهی نداشته باشد و در اثنای راه در میان محملی نشست و روی محمل را پوشانید پس آن شخصی که بطلب
او رفته بود در جبع او را نیافت و اهل آنجا گفتند که آنجناب مدتیست که سفر کرده است پس قاضی صیدا
بسلطان روم نوشت که در بلاد شام شخص مبدع پیدا شده که از چهار مذهب خارج است پس سلطان
بطلب او کسی را فرستاد که او را زنده بیاورید تا با علما مجادله کند و مطلع بر مذهب او شویم
تا آنچه مذهب ما اقتضاء دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفت او بمکه رفته است
پس بطلب او روان شد پس در اثنای راه مکه باو رسید آنجناب فرمود که با من باش تا حج بجا آوریم
از آن پس هر چه میخواهی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت او را بروم بردند پس
چون ببلاد روم رسید شخصی آمد و از آن شخص که همراه شهید بود سوال کرد که این چه کس است که با تو است
در جواب گفت که او مردی است از علمای شیعه امامیه که من میخواهم او را نزد سلطان برده باشیم

الشخص

آن شخص گفت که تو در اثنای راه یقین بالبسه با و تقصیر خدمت کردی و آزارش نمودی و نمیترسی که او بپادشاه
شکایت از تو کند یارانی هم در انجا دارد آنها هم با او اعانت نمایند بعیش باعث هلاک تو خواهد شد پس صواب
اینکه سرش را جدا کنی نزد سلطان بفرستی آن مطرود طالح چنین کرد و آن فقیه صالح در کنار دریا سر
اطهرش را جدا ساخت و طایفه از ترکان در آنشب دیدند که نورها از آسمان نزول مینماید بان مکان و بالا
میروند پس ترکمان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه بر روی او بنا کردند پس آن
ملعون چون آن سر مبارک را نزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و سید عبد الرحیم عباسی
سعی در قتل او کرد پس سلطان آن ملعون را کشت تا اینجا کلام امل الامل بود و بعضی از ادبا در
تاریخ وفات آن جناب گفته اند تاریخ وفات ذلک لاواه الجنة مستقره والله و در لؤلؤ مذکور است
که این عبارت مشعر بر آنست که وفات او در سال نهصد و هفتاد و شش باشد الجنة باید بها وقف خوانده
نه بتای مثناة فوقانیه والا زیاده از هزار میشود و آنچه من بر آن اطلاع یافته ام در مواضع متعدده
آنست که در سال نهصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنا بر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد
بود و مؤید این مطلب اینکه در کتاب در المنظوم و المنثور که از تالیفات شیخ علی نواده شهید ثانی
است در ترجمه و پسرش شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجه شهادت رسید در سال نهصد و شصت و پنج بود
تا اینجا کلام لؤلؤ بود و سقطات و خبطیات او ظاهر است چه عبارت بعض ادبا غلط بین است زیرا که
آن عبارت متجاوز از هزار است علاوه کلام در المنظوم منافات بسیار با آنچه لؤلؤ در صدر کلامش
فرموده دارد مگر آن عبارت غلط باشد و آنچه مؤلف کتاب برخورده و در تذکرة العلماء نوشته ام
ولادتش در سنه ۹۱۱ سال نهصد و یازده و وفاتش در سنه نهصد و شصت و شش اتفاق افتاده است و صاحب
لؤلؤ گفته است که یافتم بعضی از کتب معتمده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود
که گرفته شد و ماخوذ گردید شهید ثانی در مکه مشرفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول
سنه نهصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آوردند بسوی بعضی از خانهای
مکه و در آنجا یکماه و ده روز محبوس بود پس او را از راه دریا بقسطنطنیه بردند و در آن بلد او را
کشتند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از آن جسدش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل
شده است از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهاء الدین تا اینجا کلام لؤلؤ بود و علامه مجلسی
در کتاب بحار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهائی از والدش شیخ حسین که شاگرد شهید ثانی
بود او گفته که من و استادم شهید ثانی سوار بودیم پس در موضعی از استنبول رسیدیم پس دیدم
که اثر تغیر در بشره مبارکش پدیدار شد و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از

زمانی خون مبارک آن بزرگوار در آن مکان ریخته شد و این از جملهٔ کرامات آنجناب بود کرامت دیگر از آنجناب
آنکه بعد از شهادتش باران عظیم خارج از حد اعتدال در اسلامبول آمد و دریای بیجان آمد بنحویکه نزدیک
بود که اسلامبول غرق شود ملا خلیل قزوینی مقبره‌اش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبره‌اش میباشد
که منسوب باوست و آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که او از که اجازه دارد ولیکن اخباری
مسلک است و صاحب فضل است و شرحی فارسی بر کافی نوشته است و شرح کتاب زکوة در نزد من است
و از جملهٔ تلامذ او آقا رضی قزوینی است که بسیار فاضل بوده و جامع و صاحب تالیفات بوده سیما
انیکه مجموعه نوشته در مسائل عدیده از منقول و معقول و ریاضی و نحو آن و این کشف از آن میکند
که استادش نیز فاضل بوده چه هر تلمیذی غالباً مظهر کمالات استادش میباشد و ملا خلیل قزوینی در دو
مسئله بر خطا رفته بود یکی انیکه ترجیح بلا مرجح جایز است مانند رغیفی جایع که بدون ترجیح یکی را بر میدارد
و مانند قدحی عطشان و مانند انیکه در مکانی که مسطح باشد و آبی بر آن ریزند پس باید آن آب بهیچ
سمت روان نشود و حال انیکه میشود و متکلمین این موارد نقض را متعرض شدند و جواب دو مثال
اول و مانند آن باین نحو است که اراده در امثال این مقامات مرجح است و اگر ترجیح بلا مرجح جایز
باشد انسداد ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفین است یعنی وجود و عدمش بالنسبه
بذاتش مساوی است پس اگر ترجیح بلا مرجح جایز باشد لازم آید که بتواند وجود ممکن بی صانع
متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مسئلهٔ دوم که ملا خلیل بر آن رفته انیکه شکل اول
نتیجه نمیدهد زیرا که مستلزم دور است زیرا که نتیجه موقوف بر کبری است و کبری نیز موقوف بر نتیجه و دور
باطل است پس شکل اول باطلست پس استدلال بشکل اول در هر مقامی باطلست و این شبهه را
شیخ ابوسعید ابوالخیر کرده و شیخ بوعلی سینا فرستاده و نوشته که شما استدلالیان باید هر مطلبی را
بیکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ثلثه موقوف بر تمامیت شکل اول است چه آن سه شکل باید بشکل
اول تمام شوند و شکل اول مستلزم دور است چه نتیجه موقوفست بر اندراج اصغر تحت اکبر بتقریری که متقدم
شد و هر دلیلی با نشکل اول در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شما را این گمانست و شکل اول بدیهی
الانتاج است چنانکه شما میگوئید با انیکه این مستلزم دور و دور باطلست چون این شبهه بشیخ رئیس
رسید در جواب نوشت که دور با جمال و تفصیل مندفع است چه جهة دور مختلف است زیرا که کبری موقوف
بر نتیجه اجمالا و نتیجه موقوف است بر کبری اجمالا الحاصل چون ملا خلیل این دو مسئله را اختیار نمود
اشتهار در امصار یافت و چون بسمع علماء اصفهان رسید مانند آقا حسین و اضراب و اتراب او نهایت
در مقام تخطئه و انکار بر آمدند چون انکار و تشنیع ایشان بگوشش ملا خلیل رسید روانهٔ اصفهان شد که با ایشان

در این باب

درین باب مجادله نماید پس وارد مدرسه شد که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در اندرون خانه بود

در مباحثهٔ ملّا خلیل و ملّا میرزا شیروانی

ملّا میرزا محمد بن حسن شیروانی در مدرسه بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملّا خلیل بحجرهٔ ملّا میرزا وارد شد ملّا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود در جواب گفت که من ملا خلیل قزوینی میباشم و شنیدم که آقا حسین درین دو مسئله معروفه بر من تشنیع و انکار نموده آمدم تا با او مناظره کنم ملا میرزا گفت که شما بگوئید که چرا در شکل اول صغرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای اینکه دور لازم می آید و دور باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اول است و مشتمل است بر صغرا و کبری و مستلزم نتیجه نمیدانی پس دلیل تو بنا بر مذهب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نه کرد تا آقا حسین بیرون آید بلکه بلا فاصله برخواست و بر دراز گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود فاضل معروف بملا سلیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیف است **ما آقا حسین بن محمد الخونساری** از جهابذ جماهیر اکابر و اکارم افاضل اکامل است و آن جناب را تعبیر میکنند به استاد الکل فی الکل و در ابتدا در کار مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود پس شبی با فقیهی بجائی مهمان شد پس در وقت خواب برای فقیه رخت خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاوردند پس فقیه با آقا حسین گفت که تو هیولی را بزیر بلند و از صورت را بالایش بکشی و بخواب جناب آقا حسین صباح زود بخدمت محقق سبزواری آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایه است و از شاگردان شیخ بهائی و اجازه از او دارد حاضر شد و مدت دوازده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را نیز بحبالهٔ نکاح خود درآورده و آقا جمال از دختر او تولد یافت و چون در معقول و منقول تدریس میکرد لهذا او را استاد الکل فی الکل نامیدند و پسرش آقا جمال و ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی از شاگردان او می باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواهش آن کرد که کتابی نوشته باشد و مخارج او را متکفل شد پس آقا حسین شروع نمود بشرح کتاب دروس شهید اول و از ابتدای آن کتاب الطهارت دو ورق آنرا هیجده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمودند آنجناب در جواب فرمود که سلطان آنرا تالیف مینمود نه من و آن کتاب موسوم بمشارق الشموس است فی شرح الدروس و صاحب وسائل اجازه از او دارد **مسب محمد بن حسین خونساری** ملقب بجمال الدین و موصوف بمحقق خونساری و در تحقیق و تدقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اجازه دارد و تالیفات او تعلیقه بر شرح مختصر

** اصول و تعلیقه بر شرح لمعه که در غایت متانت و تدقیق است و تعلیقه بر جعفری بر الهیات شرح تجرید
قوشجی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تانیث بود واو
بتذکیر اداکرده بود و یا بالعکس پس درین باب با او ایراد کردند در جواب گفت که الامر فی التذکیر والتانیث سهلة
پس لفظ سهله را نیز مونث آورد و در سالی ملا محسن فیض خواست که بزیارت بیت الله رود و از کاشان حرکت نمود وارد
اصفهان شد و برآقا حسین مهمان شد پس آقا جمال در مجلس حضور بهم رسانید ملا محسن مسئله از آقا جمال سؤال کرد آقا
جمال از عهدهٔ جواب بر نیامد و تا آنوقت غالب اوقات را ببطالت میگذرانید پس ملا محسن دست بر دست
زد و گفت حیف در خانهٔ آقا حسین بسته شد پس این سخن در آقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس
ملا محسن از مکه مراجعت کرد و بخانهٔ آقا حسین آمد و با آقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت
شده پس گفت که این آقا جمال غیر آن آقا جمال است که پارسال او را دیدیم و در زمانی برای آقا جمال شام
حاضر کردند در حالتیکه آقا مشغول بمطالعه بود پس خوان را در آنجا گذاشتند و آقا هیچ ملتفت نشد تا اینکه یکدفعه
اذان صبح بلند شد آقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت چرا دیر آوردید گفتند که ما از اول شب
آوردیم و شما ملتفت نشدید و هر سالی چهار هزار تومان باقا میدادند که آقا قضاوت کند پس در زمانی
یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسئله از او سوال کرد آن جناب جواب نگفت
وگفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد و همان جواب را شنید تا چهار نفر که چهار مسئله سوال کردند
و جواب لاادری شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از
سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمائید که نمیدانم آقا جمال
در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برای آن چیزهائیکه میدانم میگیرم و اگر برای آنچه
نمیدانم بخواهم تنخواه بگیرم خزینهٔ پادشاه وفا بان نمی کند

** ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

شعلهٔ ذکا و وارث محاسن فضلاء و مقتدای مدققین از علماء ملقب بمدقق شیروانی و معروف بملا میرزای شیروانی
افکار ابکارش نتیجهٔ افکار اسلاف اشراف اولین و اقوال در رنگارش در سطور طروس متاخرین چون خورشید
درخشان تابان و نمایان است ذهن صافیش قریب بجربزه و دقائق نهایت خوش مذاق و از تلامذه استاد الکل
فی الکل آقا حسین و اجازه داش از عالم بلاشین   و بین آقا حسین است و در زمانی انعام زیادتی و فاضل
بلاثانی مشید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزای شیروانی با لباس شیروان و کلاه وارد خدمت آقا حسین
خونساری گردید در حالتیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بوعلی تدریس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

برآو

براو وارد ساخت پس آقا حسین نام ونشان او استفسار فرمود چون او را شناخت گفت که من مطالعهٔ ترا تو نه نموده ام امشب مطالعه تو را نمایم پس در نزد آقا حسین رحل اقامت انداخت و تلمذ نمود واز جملهٔ تفوّهات غریبهٔ ملّا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز تروّی لازم نیست و مؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام قول او را نقل کرده ام ونهایت توهین وتضعیف او نموده ام گویند که ملا میرزا روزی در مدرسه بر سر حوض آب[٢] باید نداشته باشد پس طلاب از جواب آن جناب عاجز ودر حقیقت شبهه باقی ماند پس آنجناب کفی از آب بر داشت و به هوا داد و فرمود که همین در ابطال این براهین کافی است یعنی وجود آب دال است که این براهین شبهات ومغالطاتی باشند مصادم ضرورت و هر شبههٔ که مصادم ضرورت است باطل وعاطل وفاسد وکاسد است ومعروفست که ملا میرزا با آقا جمال همیشه مزاح ومباحثه ومجادله وآزار میکرد بنحویکه غالباً اوقات را بر او تلخ میکرد ــ

در حلّ ملّا میرزا معمای شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد وآقا جمال را برای تعشی وشام ضیافت خواست آقا جمال را در باطن خیال اینکه اگر ملا میرزا را خواسته باشد پس او وعده نه دهد والّا وعده دهد پس آقا جمال سؤال کرد که ملا میرزا را هم وعده گرفته گفت نه آقا جمال گفت که برو ومن امشب خواهم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که آقا جمال میل دارد که ملا میرزا را هم وعده بخواهد پس به نزد ملا میرزا رفت واو را نیز بضیافت خواست چون زمان شام در رسید آقا جمال بخانهٔ آنشخص رفت دید که ملا میرزا هم در آنجا است پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه ومکالمه مسائل علمیه با آقا جمال بنحویکه آقا جمال متغیر گردید پس صاحب خانه بفطانت وکیاست فهمید که منظور آقا جمال آن بود که ملا میرزا نباشد پس صاحب خانه خواست که بوسیله از وسایل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سوال کرد که بعضی گفته اند که شعر اول دیوان خواجه حافظ ٭ الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها ٭ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها معمّی است باسم احمد واین چگونه می شود ومقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر معمّی نیست واز فکر کردن ومعطل شدنش باعث خلاصی آقا جمال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد وفی‌الفور توجیه نمود برای اینکه این شعر معمی است باسم احمد وبار دیگر با آقا جمال درآویخت ومباحثه نمود ــ

در مطایبهٔ ملّا میرزا

وچون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فوق فلک اطلس نه خلا است ونه ملاء ملّا میرزا گفت که چون بفوق فلک اطلس رسیدیم آستین را بالا میزنیم ودست را در آنجا فرو می بریم پس اگر رفت خلا خواهد بود والّا ملا خواهد بود واین سخن از آنجناب بر سبیل مزاح بود وآقا باقر بهبهانی نوشته است که ملّا میرزا گفت که من بیست دفعه شرح جامی را

درس گفتم و در هر دفعه فهمیدم چیز را که دفعهٔ پیش نفهمیده بودم و از خارج مسموع شد که ملا میرزا میگفت که هفتاد دفعه شرح جامی را درس گفتم ـ

درمطایبهٔ ملا میرزا با اقا جمال

گویند که در زمانی اقا جمال و ملا میرزا با هم بجائی میرفتند و یکی از ایشان بر دراز گوش سوار بود و اقا جمال همیشه لباس خوب می پوشید و ملا میرزا سر برهنه می بست و چون دراز گوش بصدوقه ان انکر الاصوات اصوات الحمیر شروع بفریاد انکر خود نمود و ملا میرزا ترک بود و آقا جمال اصفهانی ملا میرزا با قاجمال گفت که این دراز گوش اصفهانی میخواند پس ساعتی نگذشت که آن حیوان شروع باضراط نمود اقا جمال بملا میرزا گفت که این حیوان جسته جسته ترکی هم میگویند ـ ـ

دربیان تالیفات ملا میرزا

و تالیفات این بزرگوار حواشی متفرقه غیر مدونه بر شرح لمعه است و خالی از لطافت نیست و حواشی غیر مدونه بر الهیات شرح تجرید است که با نهایت دقت است و کشف از ان میکنند که آنجناب در فن حکمت ید طولی داشته و شرح فارسی بر کتاب معالم الاصول لیکن چون ترک بوده و فارسی او مشکل تر از عربی است و حاشیه بر معالم الاصول و چون خلیفهٔ سلطان بر معالم حاشیه نوشته و ایرادات بر معالم نموده بود ملا میرزا این حاشیه را در رد ایرادات او نوشته و دران حاشیه هرکجا که قیل علیه میگوید میگوید که منظورش سلطان العلماء است و این فقیر نیز حاشیه سلطان نوشته ام و انرا مسمی ساختم بردو د ایرادات سلطان را که بر معالم فرموده رد نموده ام انصاف اینکه خلیفهٔ سلطان نهایت فاضل و جامع و دقیق داورا حاشیه است بر حفری برالهیات شرح تجرید و حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی و حاشیه بر شرح لمعه اسم سامی او محمود است و سید حسینی نسب است و در اواخر شیخ محمد پسر صاحب معالم و اوائل شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب معالم حاشیه نقل نموده در قول معالم در تقسیم ان کان بوضع واحد ـ

دراحوال خلیفه سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب معالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که دراو وضع اول ملحوظ نباشد و این دلیل است که دراواخر شیخ محمد بوده و شیخ علی بوده و سلطان را بر شرح لمعه رد نموده و این دلیلست که در اوائل شیخ علی بوده گویند که سلطان در سال سفر مکه نموده و درانجا عمل هروله که مستحب بود بعمل نیاورد و چون باصفهان بازگشت و کیفیت هروله نکردن او بشاه عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته و باو گفت که تو در کارخانهٔ خدائی ما نف و استنکاف و استکبار

می ورزی و هروله نمیکنی پس امر کرد که تبرزین بر دوشش گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان و
دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس انجناب در میدان شاه بان حالت هروله نمود ظاهر اینکه
او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برای ان بود که منصبی از جانب پادشاه داشت و از جمله مذاهب غریبه
سلطان اینکه اجنّه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پس پیغمبر بر طایفه جن نفرین کرد همه مردند و در این ازمنه
جن وجود ندارند و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه گفته که شیخ ثقهٔ من برای من نقل کرد که فاضل
قزوینی ادام الله ایام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را
نفرین کرد و همه مردند و باین قول رفته است سلطان العلماء قدس الله سره تا اینجا کلام سید نعمت الله بود
مؤلف کتاب گوید که مراد سید نعمة الله از شیخ ثقه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و مراد از سلطان العلماء که
واضح است و اما فاضل قزوینی پس آن مشتبه است و شاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او در ان عهد
بوده و یا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد و یا مراد میرزا قوام الدین است که متن لمعه و خلاصه را نظم کرده است
و حق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه تبظافر و تسامع دیدن اجنه
بما رسیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند و اگر بر خلاف این خبری وارد شده محمول بطایفه خاصه
و یا مطروح است و اخبار داله بر وجود جن در زمان ائمه تواتر معنوی دارد و سید جزائری در همین
باب گفته که حکایت کرد برایم او حد مقدس عدل که پدرش در شبها در امکنه موحشه مظلمه میرفت که شاید
جن را ببیند پس برایش اتفاق نه افتاد پس ولد او باو گفت که جن ظاهر نمیشوند بر کسانیکه برای ایشان
قوت قلب است بلکه ظاهر میشوند بر ضعفاء القلوب تا اینجا کلام سید نعمة الله بود مؤلف کتاب گوید که شاید
مرادش از او حد مقدس عدل بقرینهٔ صدر کلام اخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد و الله العالم مؤلف کتاب گوید
که برایم حکایت نمود والدم که در روزی در جنگل تنکابن که قریب بمسقط الرأس من بود سیر میکردم پس در نزد
درختی دیدم که دختر بچه استاده با موی افشان و پنجه بعقب و پاشنه پا به پیش پس من سوره قدر را تلاوت
کردم از نظرم غائب شد و هیچ خوف هم نداشتم ــ

مد ملا عبد الله تونی

وتون در بلاد خراسان نزدیک قاین و ملا عبد الله از معاریف چهار نفر می باشند یکی ملا عبد الله بن حسین
تستری که بعد از این بیاید دوم میرزا عبد الله صاحب ریاض العلماء که از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی است
و ریاض العلماء کتابیست که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم اخوند ملا عبد الله یزدی صاحب
شرح تهذیب منطق و حاشیهٔ معروف بران و حاشیه بر حاشیه ملا جلال بر تهذیب و کرامات او سابقاً بیان شد و او

و اُو حکیم بوده و شیخ بهائی او را توصیف بعلامه نموده و شیخ بهائی در نزد اُو تلمذ نموده و صاحب مدارک
نیز در نزد او تلمذ کرده و ملا عبدالله در نزد ملا جلال دوانی درس خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف
درس خوانده چهارم اخوند ملا عبدالله تونی است که اخباری مسلک بوده و اُو در اواخر زمان شیخ بهائی
و میرداماد بوده و از تالیفات او کتاب وافیه الاصول است که بر او شرح نوشته اند مانند سید صدرالدین
همدانی و سید محسن کاظمینی که شرح او چهل پنجاه هزار بیت میشود تقریبا و سید بحر العلوم نیز قدری از اوائل آن
کتاب را شرح نوشته و در وقتی از اوقات ملا عبدالله بدیدن میرداماد رفته و میان ایشان مباحثه
و گفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبدالله خواست که از مجلس رفته باشد میرداماد فرمود که ای اخوند
ملا عبدالله چون از اینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی که با میرداماد مناظره نمودم بلکه بر علما فخر کن که امروز
که امروز کلام میرداماد را فهمیدم انصاف اینکه موافق حق و مطابق واقع فرمود چه ملا عبدالله را پایه
به میرداماد مقام شاگردی است بلکه بسیاری از تالیفات میرداماد را نفهمید

در مکالمه شاه عباس با ملا عبدالله

گویند که شاه عباس روزی بدیدن اخوند ملا عبدالله تونی آمد و اخوند مدرسه ساخته بود و خالی
از جماعت طلاب بود پس سلطان مدرسه را سیر کرد و از ملا عبدالله سوال کرد که مدرسه شما چرا خالیست
و مجمع طلاب نیست ملا عبدالله در جواب گفت که جواب این سوال را بعد از زمانی خواهم بشما عرضه داشت
پس روزی اخوند ملا عبدالله باز دید پادشاه رفت پس از طی تعارفات و گفتگوها پادشاه بملا عبدالله گفت
که چیزی از من خواهش کن اخوند گفت که من مطلبی ندارم سلطان درین باب اصرار کرد اخوند گفت
اکنون که شما اصرار دارید مرا یک حاجت است و آن اینست که من سوار شوم و شما در پیش روی من پیاده در
میدان شاه قدری راه رفته باشید سلطان گفت که حکمت و سبب این چه باشد اخوند گفت که جواب او را
بعد از چندی خواهم عرضه داشت پس انجائیکه سلطان صفویه رحمهم الله تعالی از مروجین دین
حضرت سید المرسلین سلام الله علیه و آله اجمعین بودند و در احترام علما اعلام غایت کوشش داشتند
لذا اخوند سوار شدند و شاه عباس در پیش روی او روان شد و قدری رفتند و همه اهل شهر وغیره دیدند
پس اخوند سلطان را وداع کرده بمکان خویش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدیدن
اخوند ملا عبدالله آمد دید که مدرسه اخوند مملو از جماعت طلاب است پس اخوند استفسار نمود که سابقا
مدرسه شما خالی از طلاب بود و اکنون مدرسه مملو از طلبه گردیده وجه آن چه باشد اخوند گفت که وجه
این با وجه اینکه از شما خواهش کردم که شما پیاده و من سوار براه رفته باشیم آنست که چه مردم در ابتدای

امر تحصیلات

امر فضیلت علم را و فضیلت عالم را ندانسته اند و ظاهر بین میباشند و معرفت ندارند لهذا در بدو امر در مدرسه من کسی جمع نشد و دران زمان که من سوار شدم و شما پیاده در جلو راه رفتید مردم دانستند که بحسب دنیا علما را این قدر مقدار هست که پادشاه پیاده در پیش روی عالم راه میرود و لهذا بجهة عزت دنیا و طلب جاه و جلال و حطام دنیوی سریع الزوال در مدرسه جمع شده مشغول تحصیل گشته اند و چون بعضی از مراتب علم را طی نمایند خواهد نیت ایشان خالص شد و نیت قربتی که مقصود اصلی در علم و جمیع عبادات است خواهد حاصل شد کما ورد فی الخبر اطلبوا العلم و لو لغیر الله فانه یجر الی الله —

یوسف بن احمد بحرانی

یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی حائری صاحب حدائق از طبقه اخباریین است و لیکن متعصب نبود و بسیار فاضل بوده و ترجمه خود را در اخر لولوء بحرین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار و صد و هفت بود و مولد پدرم شیخ محمد در سنه هزار و صد و دوازده بوده در قریه ماحوز زیرا که پدرم برای تحصیل علم در آن قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی رفته بود و من پنج ساله بودم و دران سال فسادی در بحرین روی داده و دو قبیله با یکدیگر در آویختند و من در حجر تربیت جدم بوده ام و جدم با مر غوص و تجارت اشتغال داشته و کریم و رحیم و با دیانت و خیر بوده و هر چه بدستش می آمد بر مهمان و خویشان و دیگرا انفاق میکرد و چیزی بذخیره نمیگذاشت و حریص نبود و مرا تربیت نمود زیرا که برای پدرم بزرگتر از من اولادی نبود و برائی من معلمی گرفت که قرآن بمن تعلیم میکرد و جدم کتابت بمن تعلیم کرد و خط پدرم در نهایت جودت بود و از ان پس نزد پدرم درس میخواندم و مرا در آن زمان رغبت تحصیل علم نبود بجهة غلبه جهالت کودکی و نزد پدرم کتاب قطر الندا خواندم و اکثر ابن ناظم در صرف و اول قطبی را میخواندم تا اینکه خوارج برائی گرفتن بحرین هجوم آور شدند و سه سال جنگ میکردند تا اینکه بعبا نیز حمایت کردند و بحرین را گرفتند و نهب و سلب و هتک و فتک نمودند و اکابر بقطیف و بلاد دیگر گریختند و پدرم با عیال و اولاد بقطیف رفت و مرا در بحرین در خانه که در قریه شاخورداشتیم گذاشت که بعضی از کتب و اسباب را مخفی و دفن کرده بود و بمن امر کرد که آن کتبی که بغارت برده بودند اگر پیدا کردم گرفته باشم پس بعضی از آنها را پیدا کردم و بعضی از اسباب مخفیه مخزونه و مدفونه را بامر در نزد والد فرستادم و این چند سال کار بتعطیل انجامید پس برائی زیارت پدرم بقطیف رفتم و در انجا دو سال ماندم پس پدرم بجهة کثرت عیال و ضعف حال و قلت مال عزم مراجعت بسوی بحرین نمود لیکن عجم را نوائی افغه بحرین بر سر آمد پس ما صبر کردیم که چه واقعه روی میدهد پس عجم مغلوب شدند

شدند و بلاد آتش سوز شد و خانهٔ ما که در انجا بود سوخته شد پس حزن پدرم زیان شد زیرا که در بنای
انخانه مبلغ خطیری مخارج بود و همان سبب مرض او شد و دو ماه مریض بود پس وفات نمود و در
وقت وفات گفت که من ذمهٔ تو را بری نمیکنم اگر بر سر سفره بنشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند
و برادرانم هر یک از مادری بودند و اکثر از ایشان اطفال بودند و مادران ایشان هم وفات یافته
بود و برای ایشان مرجعی نبود پس مبتلا شدم بعیال داری و دو سال در قطیف بعد از موت والد اقامت
نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوزی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شرح تجرید قدیم را میخواندم
و گاهی بحرین میرفتم برای اصلاح درختان خرما که در انجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم
و بقطیف می آمدم و بدرس اشتغال میداشتم تا انیکه عجم بر سبیل صلح و دادن مال مخارج بحرین را
گرفتند زیرا که پادشاه عجم بسبب سوء تدبیر کارش پست و بعجز منجر شده بود پس بحرین برگشتم و مدت
پنج سال در انجا ماندم و در نزد شیخ او حد شیخ احمد بن عبد الله بلادی درس خواندم و از ان پس
در نزد شیخ عبد الله بن علی درس میخواندم و در ضمن استجدت بمکه رفتم و بزیارت پیغمبر خدا مشرف
شدم و ائمه را زیارت نمودم پس بقطیف برای اخذ حدیث رفتم و نزد شیخ حسین از اول تهذیب قرائت
میکردم پس بسوی بحرین مراجعت نمودم و کار بر من تنگ شد و دیون من بسیار گردید و این بعد از استیلاء
افاغنه بود بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدتی در کرمان ماندم پس از ان بسوی شیراز مراجعت
کردم پس در انجا خدای تعالی اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود
و ترقی کرد و میرزا محمد تقی خان شد پس مرا اکرام و احسان بسیار نمود و خدای تعالی محبت من بر دل او انداخت
و مدتی در سایهٔ دولت او در مدرسهٔ او اشتغال تدریس داشتم و نماز جمعه و جماعت در ان بلاد می نمودم
و در انجا بسیاری از رسائل و اجوبهٔ مسائل نوشتم و بمطالعه اشتغال داشتم تا انیکه خرابی در ان بلاد روی داد
از انجا به بعضی از دیهات رفتم و در قصبهٔ فسا منزل نمودم و عیال را ببحرین فرستادم و عیال تا زمانی از ان
بلاد گرفتم و در انجا مشغول بمطالعه شدم و کتاب حدائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و با اینحال بزراعت
اشتغال داشتم برای اینکه بمردمان محتاج نباشم و متولی ان قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبت با من
داشت و احسان بمن مینمود و در ان مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد بالا گرفت و میرزا محمد علی
کشته شد و کتاب حدائق را غناکب نسیان تنید و وقایعی روی داده که اکثر کتب من از دست من رفت
پس از انجا باصفهان رفتم و آرزوی مشرف شدن بعتبات عالیات داشتم پس بکربلا رفتم و عازم گردیدم
براقامه انجا کائنا تا وقت وفات و صابر بر فقرم و مشغولم بمطالعه و تصنیف و تدریس و شروع در اتمام

کتاب حدائق نمودم پنج مجلد از آن بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد و کتاب صلوة مشتمل بر دو جلد
و کتاب زکوة و کتاب صوم در یک مجلد و کتاب حج دریک مجلد و این کتاب ما بحمد الله تعالے مانند آن
عمل نشده در کتب اصحاب و سابقین مرا بران سبقت نگرفت درین باب زیراکه این کتاب مشتمل است بر جمیع
نصوصے که متعلق بهر مسئله است و ذکر ائی جمیع اقوال است و مشتمل بر بسیاری از فروع است و این
از برکت این مکان شریف است و از انچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیست زیراکه همه
نصوص و همه اقوال دران ذکر نشده و مقصود ما آنست که کسی که دارندهٔ این کتاب است محتاج بکتاب
اخبار و کتب استدلال نیست و در اثنائے کتابت آن کتاب رسائل بسیار در اجوبه مسائل نوشته شده
چنانکه بیاید —

در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از انجمله کتاب حدائق است تا کتاب حج و من الان اشتغال دارم بکتاب متاجر و اعراض
از کتاب جهاد نمودم و انچه متعلق بجهاد است زیراکه آن قلیل النفع بود درین زمان بحسب متابعت بعضی
از علمائے اعیان و صرف کردن وقت را در چیزے که انفع است و از انجمله کتاب سلاسل الحدید
در تقیید ابن ابی الحدید است و رد بر او در شرح نهج البلاغة که آن را بقول خود بر مذهب معتزله نوشته است
و در اول ان کتاب مقدمه نوشته ام که شافی در امامت است و صلاحیت دارد که کتاب مستقلی باشد از ان
پس نقل کردم کلام او را در شرح از جاهائیکه متعلق بامامت و احوال خلفا است از ان یک جلد بیرون آمد
و از جلد ثانی نیز ثلثی بیرون آمد و اشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آن شده و کتاب شهاب ثاقب در
بیان معنی ناصب و انچه از مطالب که بر آن ترتیب دارد و کتاب درر نجفیه از ملتقطات یوسفیه و ان کتابیست
که در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل است بر تحقیقات رائقه و ابحاث فائقه و کتاب عقد جواهر نوریه
در اجوبه مسائل بحرانیه و صلوة متنا و شرحا و رساله دیگر در صلوة که منتخب از ان است بعباراتیکه برائے
مردمان وضوح دارد و رساله محمدیه در احکام میراث ابدیه و کتاب جلیس الحاضر و انیس المسافر
که جاری مجرائے کشکول است و رساله میزان الترجیح و رساله در تحقیق معنی اسلام و ایمان و رساله
لؤالی الزواهر در تتمهٔ عقد جواهر که مشتمل است بر اجوبه مسائل ان سائل و کتاب نفحات ملکوتیه در رد بر صوفیه
و کتاب تدارک المدارک که مشتمل است بر بحث با صاحب مدارک در مواضعے که قلم او دران مواضع خطا
کرده و در تحقیق آن مسامحه فرموده و یک مجلد از ان بیرون آمده که مشتملست بر کتاب طهارت و صلوة
و از ان پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شده زیراکه در حدائق بحث با صاحب مدارک

٭٭ در آن موضع نموده ایم و کتاب مسائل شیرازیه و کتاب اعلام القاصدین بسوی مناهج اصول
٭٭ دین و از آن بیرون آمد باب اول در توحید لیکن این کتاب و کتاب مقدمه در واقعه داهیه
قریه فسا مفقود شد و رساله قاطعة القال و القیل در نجاست ماء قلیل و در آن تعریض است بمحدث کاشانی
ملا محسن که قائل بطهارت شده و رساله کشف القناع عن صریح الدلیل در رد بر کسیکه در رضاع قائل
بتنزیل شده یعنی عموم منزله را اختیار کرده متضمن است آن رساله تحقیقات را بر مولانا عماد میرداماد
که قائل بعموم منزله است و رساله در آن نوشته که همه آنرا در رساله ما نقل کردیم و ابطال مطالب
آنرا نیز ساختیم و رساله کنوز مودعه در اتمام صلوة در اماکن اربعه و رساله صوارم القاصمه برای
جامع بین ولد فاطمه که مشتملست بر تحریم جمع میان دو فاطمیه در نکاح و کتاب معراج النبیه در
شرح من لا یحضره الفقیه و کمی از آن کتاب از اولش بیرون آمد و تمام نیست و کتاب مسائل بهبهانیه
در مسائلی که وارد شد از مرحوم مقدس سید عبدالله بن سید علوی بحرانی که قاطن در بهبهان بود حیاً و میتاً
و اجوبه مسائل کازرونیه که ورود یافت از شیخ ابراهیم بن شیخ عبد النبی بحرانی و اجوبه مسائل
خشتیه که وارد شد از ملا ابراهیم خشتی و اجوبه مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بحرانی
و اجوبه مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بحرانی و اجوبه مسائل سید عبدالله
بن سید حسین شباخوری و کتاب که مشتملست بر خطبه نماز جمعه از اول سال تا آخرش و کتاب انوار
حیریه و اقمار بدریه در اجوبه مسائل احمدیه و آن را بدین اسم نامیدیم برای اینکه آن اجوبه در جوار
حضرت سید الشهداء وقوع یافت پس منسوب بحائر شد و حائر در اخبار به حیر تعبیر شده و آن
قریب از صد مسئله است و اجوبه مسائل شیخ محمد بن شیخ حیدر نعیمی و غیر این کتب تا اینجا کلام صاحب
حدائق بود در لؤلؤه و غرض از این تطویل اینکه طالب علم نباید که بسبب فقر و فاقه و ظلم ظلمه و ورود
بلیه ترک تحصیل کند و یا از تصنیف و تالیف دست بکشد و صاحب حدائق در آن کتاب غالباً بطریق
اصحاب اجتهاد مشی کرده و اقوال ایشان را ذکر کرده و ایشان را بتعظیم تام برده و در اجازات خود
ایشان را مدح کرده و شناعت و طعن و رد بر ملا محمد امین استرابادی داشته و همچنین بر ملا محسن فیض
قدح نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیه ملا محسن فیض را فاسد العقیده دانسته اگرچه شیخ یوسف در اصول
و فقه بعضی از فتاوای غریبه دارد لیکن در آن تعبی نیست ولیکن مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام
کلمات و اقوال او را هیچ ذکر ننموده و او را بتعظیم ذکر کرده و از ذکر اسم و کتاب او نیز احتراز داشته
و شاید که برای آن بودی که او از تلامذه آقا باقر بود ولو مع الواسطه و آقا باقر منع کرده بود تلامذه

خود را

خود را از معاشرت با اخباریین و کتاب حدائق را تا بکتاب طلاق نوشته وفات او در سال یکهزار
وصد و هشتاد و شش در شهر ربیع الاول واقع شده پس عمرش تقریبا هفتاد و نه سال خواهد بود
و آقا محمد باقر بهبهانی برا و نماز کرده و در کربلا مدفون گشته و برادرش شیخ عبد العلی از جمله مشایخ
اجازه است و صاحب حدائق او را وصف بیقدس نموده و او اول کسی است که واجب دانسته است
جهر به تسبیح را در دو رکعت اخیره تین و برادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجازه است و شیخ خلف
پسر شیخ عبد العلی مذکور نیز از مشایخ اجازه است و شیخ حسین پسر شیخ محمد مذکور نیز چنین است ۔

داحوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بحرانی ماحوزی جامع معقول و منقول و عمل و علم بوده و از مشایخ اجازه صاحب حدائق است
و ماحوزی نسبت بماحوز است وان قریه است در بحرین بجیم بعد از نون و آن مسکن این شیخ من
بوره است و بلتا بتاء مثناة فوقانیه بعد از لام و در آن قبر محقق علامه فیلسوف شیخ میثم بحرانی است
که صاحب شروح ثلثه بر نهج البلاغه است صغیر و کبیر و متوسط و غریقه بغین معجمه و راے مهمله و یاء مثناة
تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه مصغره و این شیخ اجازه دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبد الله
ماحوزی و این شیخ قریب به نود سال عمر کرده و با این حال ذهن او متغیر نشد و هیچیک از حواس
او را اختلال راه نیافت مگر آنکه از کبر سن ضعفی باو دست داده و عجب آنکه این شیخ با این فضل
ملکه تصنیف نداشته و چیزی در قالب تالیف نریخته ۔

مزشیخ سلیمان بن شیخ عبد الله

شیخ عبد الله بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بحرانی نادرهٔ زمان و علامهٔ دوران بوده و ریاست
بلاد بحرین در آن وقت باو منتهی شده و شاگردش شیخ عبد الله بن صالح بحرانی در ذکر او گفته که این
شیخ اعجوبه در حفظ بوده و بسیار دقیق و سریع الانتقال در جواب و مناظرات و طلاقت لسان و من
مثل او هرگز ندیدم و ثقه بود در نقل و ضابط بود و امام در عصر خود بود و وحید در دهر بود اذعان
کردند براے او جمیع علماء و اقرار بفضلش جمیع حکما و جامع جمیع علوم و علامه در جمیع فنون بود
و حسن التقریر عجیب التحریر و خطیب و شاعر و در غایه انصاف و اعظم علوم او حدیث و رجال و تواریخ
بود و مرا تربیت کرد و مقرب داشت و تخصیص در میان اماثل و اقران داد خداتعالے بحق پیغمبر
و آل پیغمبر که او را از من نیکوترین جزاء دهاد و عمر آنجناب قریب پنجاه بود و وفاتش در هفدهم شهر رجب
از سال هزار و صد و بست و یک بوده و دفن شد در مقبرهٔ شیخ میثم بن معلا جد شیخ میثم علامه مشهور

درقریه دونیج از قرائی ماحوز تا اینجا کلام تلمیذش عبدالله بن صالح بود۔

در ولادت و وفات سلیمان

و در لولو گفته که من یافتم بخط او که نقل از والدش کرده که مولد من در نیمهٔ ماه رمضان از سال هزار و هفتاد و پنج بود بطالع عطارد و حفظ نمودم قرآن را و حال آنکه تقریباً هفت ساله بودم با چند ماه بالا و شروع در کتب علوم نمودم و حال آنکه ده ساله بودم و همیشه مشغول بتحصیل بودم تا این زمان که سال هزار و نود و نه است تا اینجا کلام شیخ سلیمان بود و صاحب لولو گفته که نظر بتاریخ مزبور بان تاریخ وفات که عبدالله بن حاج صالح گفته بود باید عمر شیخ سلیمان تقریباً چهل و چهار سال و ده ماه خواهد بود پس قول تلمیذش عبدالله بن حاج صالح که عمرش قریب به پنجاه سال بود سهو است و ناشی از عدم اطلاع بر تاریخ مولد او ست و شیخ سلیمان شاعر خوب بود و شعر بسیار گفته و مراثی خوب برای امام حسین علیه السلام گفته است

در تلامذهٔ شیخ سلیمان

و به نزد این شیخ تلمذ کردند جماعتی از علماء مانند پدر صاحب حدائق و او اشهر تلامذهٔ شیخ سلیمان ابن عبدالله حاج صالح متقدم است و همچنین شیخ حسین متقدم است و همچنین شیخ احمد بن شیخ عبدالله بن حسن بلادیست که او در نهایت فضل و غایت انصاف بحسن اوصاف و ذلت و ورع و تقوی و مسکنت بود و وفات شیخ احمد مذکور روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه هزار و صد و سی و هفت بوده و از جملهٔ تلامذهٔ شیخ سلیمان شیخ عبدالله بن شیخ علی بن احمد بلادیست و اینها هر یک کسانی بودند که نوبت ریاست علمیه باینها منتهی شد هر یک در وقتش و شیخ سلیمان در روز جمعه در مسجد بعد از نماز صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه را درس میگفت و مجلس او مملو از فضلاء بود و در سائر اوقات در خانهٔ خود درس میگفت۔

در تالیفات شیخ حسین

و از برای شیخ سلیمان تالیفات چند است که اکثر آنها رسائل میباشند و بعضی از آنها تمام و بعضی ناتمام است از آنجمله کتاب چهل حدیث است در امامت از طریق عامه و این کتاب از احسن مصنفات او ست و آن کتاب را هدیه برای شاه سلطان حسین فرستاد و باسم او تصنیف نمود پس او را دو هزار درهم داد که بقیمت آن زمان بست تومان میشد و با او بانصاف عمل نکرد زیرا که شان او زیاده از آن بوده و کتاب ازهار الریاض که جاری مجرای کشکول است و سه مجلد است و کتاب فوائد نجفیه و کتاب

وکتاب عشره کامله که متضمن ده مسئله است از مسائل اصول و فقه و در آن کتاب دلالت است بر اینکه
آنجناب متصلب در اجتهاد بود اما از بعضی از فوائد متاخر از این کتاب مفهوم میشود که رجوع کرده است
بنحوی که قریب بطریقهٔ اخباریین است وکتاب شفاء در حکمت نظریه و رسالهٔ صلوة و رساله در مناسک
حج که مختصر است و او را نوشته است بالتماس سید اکمل امجد سید احمد بن سید عبد الرءوف جد حفصی بحرانی
و رسالهٔ نفحة العبیر در طهارت بئر و رسالهٔ ثانیه در مناسک حج نیز مختصره است و رسالهٔ اقامه دلیل
بر نصرت حسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آب قلیل و در او گفته که بخط شیخ سلیمان یافتم اینکه
چیزی که خلاصهٔ مضمونش این بود که در خواب می بینم کتابی را که گویا ذکری است و در او نوشته بود که
چون حسن ابن عقیل ظاهر ساخت قول بعدم نجاست آب قلیل را لذا اصحاب ما امامیه او را هجر کردند و در
کمه استخفاف باو نمودند و رساله در مسئله وجوب نماز جمعه بر ما و آن رساله نقض است بر رساله که بعضی
از فضلاء در تحریم نماز جمعه نوشته اند و کتاب معراج در شرح فهرست شیخ طوسی لیکن آن کتاب
ناتمام است و بیرون آمد از آن کتاب باب همزه و باب باء موحده و باب تاء مثناة فوقانیه و رساله
بلغه که بر وزن رساله وجیزه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است در آنچه مختار احوال رجال و رسالهٔ محمدیه و رساله
در علم منطق و شرح آن و رسالهٔ تحریم ارتماس بر صایم و رساله نجاست ابوال دواب ثلاثه و رساله
در وجوب طهارات بوجوب غیری خصوصاً جنابت و رسالهٔ افضلیت تسبیح بر حمد در ثلاثه ثلثیه و دو رکعت
آخر رباعیه و رساله در شرح خطبه استسقاء و رساله در تعریب رسالهٔ فارسیه در چهار مسئله در رد
بر عامه و رساله در تحقیق اینکه موضوع جزء از سجود است در معارضهٔ شیخ محمد بن ماجد و رساله
در طلاق غائب و رساله در شرح حدیث نیة المومن خیر من عمله و رساله در سبب تساهل اصحاب در ادله
سنن و رساله صواب النداء در مسئله بداء که تمام نیست و رساله در استقلال اب بولایت بر بکر بالغ رشید
در تزویج و رساله در مسئله بداء مسماة باعلام الهدای در مسئله بداء و رساله در جواز تقلید
و رساله ذخیره در محشر در فساد نسبت عمل و رساله نکت بدیعه در فرق شیعه و رساله در اعراب تبارک الله احسن
الخالقین و رساله در اسرار صلوة و رساله در استخاره و رساله در قرعه و رساله صومیه و کتاب شرح
باب حادی عشر که تمام نیست و رساله در وجوب غسل جمعه و رساله در مسئله بئر و بالوعه و رساله در نحو و رساله
در مقدمه واجب و رساله موسومه بنخایل الاعجاز در معمیات والغاز و رساله دیگر در نحو و رسالهٔ ناظمة
الشتات در آنچه مستحب است تاخیرش از اوقات نهایت خوب و با دقت است و رساله در آداب
بحث و رساله دیگر در علم مناظره و رسالهٔ ایقاظ الغافلین در وعظ و رسالهٔ شمسیه در رد شمس

برای مولای ما امیرالمؤمنین و رساله در حکم حدث در اثنای غسل و رساله در تحریم تسمیه حضرت صاحب الامر و رساله موسومه بسر مکتوم در بیان حکم تعلم علم نحو و رساله موسومه بفصل الخطاب در کفر اهل کتاب و انصاب و تمام نیست و کتاب هدایة القاصدین بسوی عقاید دین و رساله موسومه بضوء النهار و کتاب شرح مفتاح الفلاح و کتاب شرح اثنا عشریه بهائیه که تمام نیست و رساله موسومه بسلافة البهیه در ترجمه میثمیه که در ان ذکر کرده است احوال شیخ میثم بحرانی را و بسیاری از ان رسائل تمام نیست و بعضی از ان از مسوده خارج نشده است و این بزرگوار اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی و غیر او دارد —

شیخ سلیمان بن علی

شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بضاد مثلثه الحرکات پس بای موحده پس بای مثناة از تحت و بحرانی و اصبعی الاصل و شاخوزی المسکن و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن عبد الله و این شیخ مجتهد صرف است و اجازه دارد از شیخ احمد بن شیخ محمد بن علی مقناعی و این شیخ سلیمان در سنه هزار و صد و یک وفات یافت و سید اجل سید عبد الرؤف جد حفصی مرثیه برای او ساخته که متضمن تاریخ وفات اوست و از تالیفات اوست رساله در تحریم نماز جمعه در زمان غیبت نوشته و شیخ احمد بن محمد بحرانی انرا نقض کرده و رساله در حلال بودن تتن و قهوه و در ان رد بعضی از علما را خبار بین کرده که قائل بتحریم ان شده اند و رساله در علم کلام در اصول دین و رساله حلیت جمیع اقسام سمک —

شیخ علی بن سلیمان

مط شیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بحرانی قدمی ملقب بزین الدین و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن علی متقدم است و او اول کسی است که نشر کرد علم حدیث را در بلاد بحرین و تهذیب و ترویج کرد حدیث را و بیش از او اثری از ان نبود و حواشی و قیود بر کتاب تهذیب و استبصار نوشت برای اینکه ملازمت او بحدیث شدید بود و در دیار عجم مشهور بام الحدیث بود و در بلاد بحرین رئیس بود و متولی امور حسبیه بود و قلع و قمع ظلم و فساد نمود و بدعتها را رفع کرد و بساط عدل را منبسط نمود و وفاتش در سنه هزار و شصت و چهار بود و از جمله مصنفات او رساله صلوة است و رساله در جواز تقلید و حاشیه بر کتاب مختصر نافع که نهایت صغیره و مختصره است و قبر او مزار معروفست در قریه قدم و او تلمذ کرد در نزد محمد بن حسن پس بعجم مسافرت کرد و خدمت شیخ بهائی

رسید

رسید و علم حدیث را ازاو فرا گرفت پس به بحرین مراجعت نمود و نشر حدیث درانجا کرد و محمد بن حسن
سابق بمجلس درس او حاضر میشد پس محمد را مردم عتاب کردند که او دیروز در نزد تو تلمذ مینمود امروز
تو در نزد او تلمذ مینمائی او در جواب میگفت که شیخ علی امروز بسبب اخذ علم حدیث بر من و غیر
من فائق است و این شیخ علی را سه اولاد بود یکی شیخ صلاح الدین که بسیار فاضل بود سیما
در علم حدیث و علم ادب و او را بعضی از حواشی است بر تهذیب حدیث و بعد از پدرش متولی امور
حسبیه شد و بجای پدر در مجلس قضا نشست و در مجلس درس نشست و نماز جمعه و جماعت مینمود لیکن بعد
از پدر زیر باقی نماند بلکه طولی نکشید که وفات یافت دوم شیخ حاتم بن شیخ علی و او هم فقیه فاضلی بود
سوم شیخ جعفر بن علی و او در امر معروف و نهی از منکر نهایت شدت داشت و بعد از برادرش امام
جمعه و جماعت بود و شیخ جعفر مذکور را پسر فقیه فاضلی بود مسمی بشیخ علی بن جعفر و او زاهد و صاحب ورع
بود و در امر معروف و نهی از منکر متصلب بود و بعضی از امرا ء بلاد او را در نزد شاه سلیمان متهم ساختند
و حال آنکه آنجناب بری بود از آنچه باو نسبت دادند پس سلطان کس فرستاد و او را مقید
کردند تا بکازران رسیدند پس سلطان از حقیقت امر مطلع شد و بتعجیل فرستاد که زنجیر از و بردارند پس
آنجناب در کازران نشست و مدتی درانجا ماند و بسا بود که به بحرین می آمد و باز هم برگشت و وفات
او در کازران بود در سال هزار و صد و سی یک ـ

شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ یوسف

شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی الاصل بحرانی مقابی و این شیخ علامه فهامه و زاهد و عابد و
ورع و کریم و پرهیزگار بود و مسلط در معقول و منقول و فروع و اصول و دقت نظر و حدت خواطر
با زیادت بلاغت و فصاحت در تعبیر و تحبیر و تحریر و صاحب حدائق گفته که اعتقادم آنکه او افضل علما
بحرین بود از کسانیکه معاصر آن بودند و متاخر ازاو بودند بلکه غیر ایشان نیز افضل بوده
و شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی متقدم از شیخ احمد بن شیخ محمد مذکور را اجازه دارد و بعضی از
تلامذه شیخ احمد مذکور در رساله خود چنین نوشته که آنجناب باصفهان رفت و آقا محمد باقر صاحب
کفایه و ذخیره با او خلوت میکرد در هر هفته دو روز با او مذاکره میکرد و ازاو استفاده میکرد و علامه
مجلسی آخوند ملا محمد باقر بشیخ احمد مزبور اجازه داد و در آن اجازه نوشت که از غرائب زمان و غلط دهر
خوان بلکه از فضل خدا تعالی بر من و نعم بالغه اش در نزد من اتفاق افتادن است صحبت مولائی
او سلے فاضل کامل و ورع بارع تقی زکی جامع فنون فضائل و کمالات حایز قصب سبق در میدانی

سعادات صاحب خلقهای پسندیده واصل طیب بھی علم تحقیق وطور تدقیق عالم نحریر دفایق در تحریر وتقریر کشاف دقایق معانی شیخ احمد بحرانی خداتیعالے ایام او را بدوام موصول دارد و شهور واعوامش رامقرون بسعادت دارد بس یافتم اورا دریائے پر از علم که برای اوکنار نیست ویافتم او را دانشمند ماهر در فضل تا آخر اجازه وشعر شیخ احمد مذکور در نهایت جودت ونیکوئی وجزالت ست واز جمله مصنفات او کتاب ریاض الدلائل وحیاض المسائل ست وصاحب لؤلؤه گفته که نیافتم از ان کتاب مگر قطعه از طهارت ورساله در وجوب عینی نماز جمعه ورد نمود در ان رساله شیخ سلیمان بن علی شاخوری راچنانکه گذشت ورساله در استقلال پدر بولایت بکر بالغ رشید ورساله در منطق که نامیدانرا بمشکوة مضیئه ورساله رموز الحقیقت ورساله منطقیه ورساله صغیره در مسئله بدا وان جناب بطاعون وفات یافت با برادرش شیخ یوسف و در جوار کاظمین مدفون شدند درسال هزار وصد وپدرایشان زنده بود ودرسال هزار وصد وسه پدرایشان وفات یافت در قریه مقابا دولین جناب اجازه از پدرخود نیز دارد که شیخ محمد بن یوسف ست وشیخ محمد بن یوسف ماهر بود در علوم عقلیه وفلکیه وریاضیه وهیئت وهندسه وحساب وعربیت وصاحب لؤلؤه گفته که پدرم براو قرأت کرد اکثر علوم عربیه وریاضیه را وقرأت کرد براو خلاصة الحساب را واکثر شرح مطالع را وباقی از مطالع راتمام کرد بعد از این شیخ براستادش شیخ سلیمان بن عبدالله متقدم واز شیخ محمد مذکور چیزے از مصنفات نقل نه شده

دراحوال آقا سید علی ملقب بسید نور الدین

سید علی بن سید علی بن ابی الحسن الحسینی الابراهیمی الموسوی ملقب بسید نور الدین مشتعله زکاوت وفطانت وفضیلت وتقاوت ونقاوت وزهادت وعبادت ورزانت ست ومیر محمد مؤمن استرابادی صاحب کتاب رجعت از این بزرگوار اجازه دارد واین بزرگوار اجازه دارد از برادر وپدر خود سید او خدمش الدین سید محمد صاحب مدارک واز برادری خود جمال الدین ابو منصور شیخ حسن بن شهید ثانی وسید نور الدین فاضل ومحقق ومدقق بوده ودر زمانش از مسلمین بود ومتوطن بمکه شد وتالیفات او در نهایت جودت ودر بدوامر در بلاد شام بود وصاحب شام را بالنسبه باو احترام تمام بود پس بمکه معظمه رفت وعمرش از نود تجاوز کرد وحال انیکه استعانت باحدی نمیکرد بلکه مردمان باو استعانت میجستند ووفات او درسال هزار شصت ودو وقوع یافت ودر شعر ید طولے داشت — ومشهور بهر دیار بود

درنسب صاحب معالم ومدارک سید نور الدین

ومخفی نماناد که سید علی والد سید نورالدین دختر شهید ثانی را بزواج خود درآورد و از و صاحب مدارک سید محمد تولد شد و پس از شهادت شهید ثانی والده صاحب عالم راکه زوجه شهید ثانی بود بزواج خود درآورد و از او سید نورالدین متولد شد پس سید محمد صاحب مدارک برادر پدری سید نورالدین است و شیخ حسن صاحب معالم برادر مادری سید نورالدین است و صاحب معالم خال سید محمد است و سید محمد صاحب مدارک همشیره زاده صاحب معالم است و لیکن بعقول ناقصه ضعیفه تلمیذ زوجه استاد را گرفتن خلاف قانون ادب است و در فقره پدر سید نورالدین نهایت خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد آقا سید ابراهیم زوجه شریف العلماء را بزواج خود درآورد با اینکه سابقا دختر استاد را نیز بزواج خود درآورده بود پس بحسب عقل ظنی چنین امر استحسانی ندارد لیکن چون شرعا مجوز است پس این کاشف از خطاء عقل است سیما اینکه زواج سید علی بزوجه شهید ثانی حکمتش در متن واقع آن بود که مانند سید نورالدین فاضلی که محیی شریعت پیغمبر است از او تولد یافت و این سید نورالدین در خدمت پدرش و برادر پدری او صاحب مدارک و برادر مادری او صاحب معالم درس خواند –

در تالیفات سید نورالدین

و از تالیفات سید نورالدین است کتاب شرح مختصر نافع که بسیار خوب نوشته و تطویل در بحث و استدلال نموده لیکن تمام نیست و کتاب فوائد مکیه در رد فوائد مدنیه ملا محمد امین استرابادی و صاحب حدائق در لؤلؤ گفته که کتاب فوائد مکیه شافی و وافی نیست مولف کتاب گوید که چون ملا امین که امین اخباریین است با صاحب حدائق هم مشرب است لهذا بان واسطه کلمات او را دوست داشته و مسلم و معروفست که حب الشیء یعمی و یصم دوستی چیزی آدمی را کور و کر می کند و عیوب محبوب را نمی بیند و نمی شنود والا کتاب فوائد مکیه چنانکه بعضی از فضلا گفته اند در نهایت دقت و متانت است و این فقیر مفاسد مذهب اخباریین را که چند فرقه اند و بطلان مذهب ایشان را در حواشی قوانین و منظومه الفیه اصولیه و شرح ان بتفصیل که رافع قال و قیل باشد بیان کردیم و از جمله کتب مولفه سید نورالدین است کتاب شرح اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوه و غیر آنها از رسائل و سید نورالدین در اجازه شیخ فاضل شیخ صالح بن عبد الکریم گفته که اجازه دادم او را که روایت کند از من هر چه روایت آن برایم صحیح است و هر چه را که تالیف کردم انشاء و افاده نمودم انرا پس از انجمله است شرح مسمی بغرر الجامع بر مختصر نافع که تالیف کردم از ان جزئی بر اوائل فقه و سوال میکنم خدا را که مرا توفیق اتمام و انجام ان کرامت فرماید و همچنین شرح موسوم بالفوائد البهیه بر اثنا عشریه صلوتیه که ان از تالیف مرحوم مبرور شیخ بهاءالدین محمد

عالمیت و رسالهٔ انیقه در تفسیر کلام خدا تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و کتاب
مجموعه معروف بغنیه مسافر از نادم و سامر که مشتمل بر فوائید و اخبار و نوادر و اشعار همچنین است
فوائید و شواید مکیه در مباحث حج خیالات مدنیه که برائے ملا محمد امین است و بعضے از حواشی بر کتب
فقه و اصول و حدیث و اجوبه سوالات تا اینجا اجازۂ سید نورالدین بود و تاریخ اجازۂ نهار شنبه
دوازدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار و پنجاه و پنج و مولد این بزرگوار سال نهصد و هفتاد بود
و وفات ان در سال هزار و هشت و هشت بود بنا برین عمرش نود و هشت سال بود دگر چند روز
و برای سید نورالدین مذکور پسری بود عالم و فاضل و محقق و مدقق و ماهر و ادیب و شاعر و در کتاب
امل الامل گفته که او شریک ما در درس بود در نزد جماعتے از مشایخ ما و اسم او سید جلال الدین
بود و بمکه رفت و در انجا مجاور شد پس از ان بمشهد رضا رفت پس از ان به حیدرآباد و او الآن
ساکن حیدرآباد و مرجع اکابر و فضلاء انجاست تا اینجا کلام امل الامل بود و برای سید نورالدین
پسر دگیر بود که او سید حیدر بن سید نورالدین بن علی بن ابی الحسن موسوے عالم جبعی است
و ساکن اصفهان بود —

دراحوال سید محمد صاحب مدارک

نسب سید محمد بن سید علی بن ابی الحسن موسوی برادر سید نورالدین سابق است از جانب پدر و او
صاحب مدارک و ملقب بشمس الدین و تقدس و علم او اشهر از ان است که محل انکار باشد و اما صاحب
معالم پس همیشه انکار داشت کثرت تالیف را با عدم تحریر و همیشه بذل وجهد نمود در تحقیق انچه را که تالیف
کرده بود و صاحب مدارک نیز قلیل التالیف بود و صاحب معالم و صاحب مدارک در سن قریب
بیکدیگر بودند و هر دو در نزد اردبیلی درس خواندند و مقدس محقق ملا احمد اردبیلی دران زمان
شرح ارشاد می نوشت و اجزاء را بصاحب مدارک و معالم میداد و میگفت که شما نظر کنید در عبارات ان
و اصلاح کنید زیرا که من میدانم که بعضے از عبارات ان غیر فصیح است و چون خواستند که از خدمت
اردبیلی به جانب بلاد خود مراجعت کنند شیخ حسن صاحب معالم از خط ملا احمد اردبیلی چیزی خواست
که در نزد او باشد و باعث تذکار او باشد پس محقق اردبیلی بعضے از احادیث برای صاحب معالم
نوشت و در آخر انها نوشت که این را عبد برای مولای خود نوشته است بجهة امتثال امر مولا و برائی اینکه
متذکر او باشد و او را فراموش نکند در خلوات خود و عقب صلوة خود و خدای تعالے توفیق دهد
او را برای انچه محبوب اوست و از او راضی باد من او و کرم او محمد و آل او و صلوة خدا برایشان باد

تا اینجا

تا اینجا کلام اردبیلی بود و سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که صاحب معالم و صاحب مدارک در نجف بودند میخواستند که بزیارت خراسان روند از خوف اینکه شاه عباس ایشان را نزد خود می طلبید نرفتند برای اینکه با سلطان معاشرت نکنند و در نجف ماندند و صاحب مدارک و صاحب معالم در اخبار طریق خاصی را اختیار کردند و بصحیح اعلائی قائل شدند و ان عبارت است از انیکه رواة حدیث اثنی عشری مذهب و عادل و هر یک راوی را دو معدل تعدیل کرده باشد و شکی نیست که بنا براین اخبار را کفایت در فقه نخواهد بود و صاحب مدارک را در مدارک اضطراب زیاد است زیرا که گاهی موثقات را طرح کرده و گاهی عمل با نها کرده و در بسیاری از رجال نیز اضطراب دارد مانند ابراهیم بن هاشم و مسمع ابی عبد الملک بسر بها باشد که اخبار ایشان را موصوف بصحت داشته و گاهی اخبار ایشان را حسن دانسته و گاهی طعن در ایشان کرده و اخبار ایشان را رد کرده و شاید که تجدید رای برائش حاصل شده بوده و تجدید رای حسن فطانت مجتهد است و اما گاهی عمل بموثق نمودند پس گاه است که در مقامات چندی است که قرائن خارجیه بر ان معاضدت کرده اند مانند شهرت و یا عدم خلاف و نحو ان ـــ

دراحوال شیخ حسن صاحب مدارک

شیخ شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی صاحب معالم است و در نزد اصحاب معروف بتوصیف تحقیق است و تصانیف او در نهایت تنقیح و تهذیب است و از ورع ان بزرگوار اینکه هرگز بیش از قوت یکهفته و یا یکماه جمع نمیکرد برای اینکه مواسات با فقرا نماید و فقرا از فعل او تسلی جویند و بجهة عدم تشبه باغنیا و مذهبش انکه امر در مذهب مجانه مشهور است و علم با جماع در این ازمنه در غایت ندرت است و بصحیح اعلائی عمل میکرد و سایر اخبار را طرح میکرد و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن که نواده شهید ثانیست در کتاب در المنظوم والمنثور ذکر فرموده که جدم صاحب معالم درس خواند در نزد ملا عبد الله یزدی تهذیب و مطول و حاشیه خطائی و حاشیه ملا عبد الله بر خطائی و این در زمانی بود که ملا عبد الله بر تهذیب حاشیه مشهور را مینوشت و بخط جدم ان حاشیه موجود است و ملا عبد الله نیز نزد جدم و نزد صاحب مدارک در فقه و حدیث درس میخواند و صفحه یافت شد بخط شیخ بهائی که بعد از ذکر کلمات حکمیه نوشته بود که کتب هذا الکلمات امتثالا لامر سیده صاحب الکتاب حرس مجده و کتبه ضده اقل العباد بهاء الدین العاملی الجبائی اصلح الله شانه سائلا منه اجرائه علی خاطره الخطیر و عدم محوه عن لوح ضمیره المنیر سیما فی مظان الامانات و مظان الاجابات و ذلک سنه ۹۸۳ انتهی و این صفحه در پهلوی صفحه بود که ملا احمد اردبیلی برای او

نوشته بوده در ترجمه صاحب مدارک گذشت و جدم شیخ حسن و خواهرزاده اش سید محمد صاحب مدارک مانند دو
فرس رهان و دو رضیع یک لبان و متقارب در سن بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از سید محمد
بعد تفاوتی که میان ایشان در سن بود تقریبا این بنا بر روایت شیخ علی بود لیکن در رجال شیخ ابوعلی
نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکرة العلما
نوشته بودم لیکن الحال نظرم می آید که آن خبط باشد چه شیخ علی نواده صاحب معالم است و او بتاریخ انها دانا
تر است و اهل البیت ادری بما فیه و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نوشت
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا و صاحب معالم برائے
صاحب مدارک مرثیه گفت وان را بر سر قبرش نوشت لهفی لرهن ضریح صار کالعلم للجود والمجد والمعروف
والکرم قد کان للدین شمسا یستضاء بها محمد ذو المزایا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب
طاهر الشیم دارد سقی ثراه وحیاه الکرامة والریحان والروح طرا بارئ النسم و خلیفه سلطان
گفته که شنیدم که شیخ حسن در اثنای تصنیف منتقی و معالم وفات نمود و کسیکه فکرش چنین باشد
وتحقیقش باین حد باشد عجب نیست که وفاتش در اثنای چنین تصنیف واقع شود ـ

در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر

و شیخ علی گفته که شنیدم از بعضی مشایخ ما و غیر ایشان که شیخ حسن چون حج بجا آورد با صحاب خود گفت
که از خدا امید دارم که صاحب الامر را به بینم زیرا که او در هر سال حج بجا آورد پس چون روز عرفه اقامه نمود
باصحاب خود گفت که از خیمه بیرون روند برائے دعائی عرفه پس او خود نشست ناگاه مردی غیر معروف
آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت که من مبهوت شدم و قدرت بر کلامی نداشتم پس سخن با من
گفت پس برخواست و رفت پس من خیال کردم که آنحضرت است و بشتاب قدم ولی او را ندیدم و از
اصحاب خود سوال کردم گفتند که ما کسی را ندیدیم که آمده یا رفته باشد و از ان پس شیخ علی گفته
که میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرقی در دقت نظر است چه شیخ حسن نظرش ادق و جامعیت
او در علوم بیشتر بود و با این دو بزرگوار زنده بودند هر یک که زودتر بمسجد میرفتند ان دیگر
با واقتدا میکرد و اگر کسی از احدهما مسئله سوال میکرد و اگر ان مسئله را استخراج کرده بود فتوا میگفت
و اگر استخراج نکرده بود حواله بان دیگر میکرد و هر دو مرا ترغیب بان دیگر میکرد و در مجلس درس ان دیگر
حاضر میشدند و شیخ علی گفته که بخط شریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او انیست ـ

تاریخ ولادت صاحب معالم

که مولد عبد فقیر بسوی عفو پروردگارش که خداست حسن بن زین الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن تقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضاعف کند حسنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر رمضان است سنه نهصد و پنجاه و نه بخط او ایضًا موجود است چیزی که لفظا و آنست که بخط والدم رحمه الله بعد از ذکر تاریخ اخوان من خیر یست که لفظا و اینست که زائیده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شب جمعه بیست هفتم شهر رمضان المعظم سنه نهصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثالثه میزان بود تا اینجا کلام شیخ علی بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلافه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش کشته شده بود دوازده ساله بود و همچنین است بدون شک زیرا که اولاد اعرف بتاریخ ابا رمی باشند و مادر صاحب معالم دختر عالم فاضل شیخ محی الدین بوده و در کتاب امل الامل بعد از اینکه از او نقل کرده که روز قتل پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافتم تاریخ را و ظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش چیزی که منافات با و دارد و اینکه عمرش در ان وقت هفت سال بود و شیخ حسن با سید محمد صاحب مدارک شریک بودند در قرائت بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجازه ایشان سید علی بن ابی الحسن است که والد صاحب مدارک است و سید علی صائغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بهائیست و ایشان همه روایت میکنند از شهید ثانی از جمله اسانید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و نزد ملا احمد قرائت میکردند و درست تدقیق و بحث میکردند و گاهی شرح شمسیه را نزد او میخواندند و بحثی را تمام نکرده مبحث دیگر رجوع میکردند و شاگردان ملا احمد ایشان را استهزا مینمودند پس ملا احمد گفت که زود است که می بینید مصنفات ایشان را پس بعد ایشان ببلاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و منتقی نوشت و بعضی از این کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در در المنثور نوشته که صاحب معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هرچه را که از مطالعه فهمیدیم عبارت را خوانده باشیم بدون اینکه معنی ان را بیان کنید و هرچه را که از مطالعه نفهمیدیم درس گفته باشید پس باین نحو خواندند شرح مختصر عضدی و شرح شمسیه با حاشیه و شرح مطالع و علم کلام و شیخ حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازه دارد و ظاهر اینکه ان اجازه را در صغر سن او نوشته است و شیخ حسن را اشعار رائقه و قصاید فائقه است و صاحب لؤلؤ گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و جلیس الحاضر بسیاری از انها را در کتاب امل الامل گفته که برای شیخ حسن دیوان شعری است که جمع کرد آنها را شاگردش نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی و از تصانیف اوست کتاب منتقی الجمان

در احادیث صحاح وحسان وان چند مجلد است وازان کتب عبادات بیرون آمده وکتاب معالم الدین وملاذ المجتهدین وازان مقدمه در اصول ظاهر شد ویک مجلد در فروع در طهارت ومعالم اصول مختصریست از کتاب شرح مختصر اصول عضدی و بر معالم الاصول شرح وحواشی بسیار نوشته اند مانند حاشیه ملا صالح مازندرانی و حاشیه پسرش شیخ محمد و حاشیه سلطان العلما رواین فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه است و حاشیه ملا میرزای شیروانی و حاشیه آقا باقر بهبهانی که برای پسرش شیخ عبد الحسین نوشته و حاشیه شیخ محمد تقی اصفهانی و حاشیه حاجی شیخ رفیع لاهیجانی وشرح اخوند ملا صفر لاهیجانی وشرح فارسی ملا میرزای شیروانی واین کتاب که معالم الاصول باشد کالشمس فی رابعة النهار بدرجه اشتهار ومحل تدریس وتدرس فضلا ونامدار وطلاب است واین فقیر را دو حاشیه مدونه بر معالم الاصول است وازجمله تالیفات شیخ حسن حاشیه بر مختلف است وکتاب مشکوة القول السدید در تحقیق معنی اجتهاد وتقلید وکتاب اجازات وتحریر طاوس در رجال یک مجلد است که کتاب رجال سید بن طاوس را ملخص ومهذب نموده ورساله اثنی عشریه در طهارت وصلوة وکتاب مسائل حج وجواب مسائل مدنیات اولی وجواب مسائل مدنیات ثانیه وجواب مسائل ثالثه۔

در وفات صاحب معالم

ووفات ان بزرگوار چنانچه سبط او در در المنظوم گفته در سال هزار ویازده واقع شد وخصوص شهر ویوم در نظرم نیست وعمرش بالنسبه بتاریخ ولادتش که مذکور شد پنجاه ودو سال وسه ماه میشود واما سید محمد صاحب مدارک پس ولادتش در سال نهصد وچهل وشش است ووفاتش در شب شنبه هیجدهم شهر ربیع الاول از سال هزار ونه بود وعمرش بنابراین شصت ودو سال چند ماه خواهد بود واما تالیفات سید محمد ازانجمله کتاب مدارک است وانچه ازان ظاهر شد همان قدریست که متعلق بعبادات و حاشیه تهذیب وحاشیه بر الفیه شهید وشرح مختصر نافع لیکن ازان شرح انچه ظهور وبروز یافت از اول نکاح تا اخر است وکتاب شواهد ابن ناظم است وشرح قصیده ابن ابی الحدید در مدح امیر المومنین علی بن ابیطالب ع

در وفات ومولد صاحب مدارک

واین صاحب مدارک را فرزندیست که او را سید حسین گویند عالم وفاضل وفقیه وماهر وجلیل القدر وعظیم الشان بوده ودر نزد پدرش صاحب مدارک وشیخ بهائی درس خوانده وبخراسان رفت ودر انجا ساکن شد واقضی القضاة در مشهد بوده است ودر حضرت شریفه مدرس بوده ودر امل الامل گفته

المنظوم د

که شواهد

که شواهد ابن ناظم بسید حسین نسبت داده شد ولیکن چنانچه من دیده ام ان شواهد از تصنیف پدرش
صاحب مدارک است و سید حسین را حاشیه بر الفیه شهید است و وفات او در سال هزار و شصت و نه بوده
و اما پدر صاحب مدارک پس سید علی بن ابی الحسین موسوی عاملی جبعی است و او از اعیان فضلای
ان عصر است و از شاگردان شهید ثانی است و اما سید علی صایغ حسینی عاملی جزینی پس فاضل
و عابد و محدث و محقق بود و او از شاگردان شهید ثانی است و شرح لمعه را در خدمت شهید درس
خونده و از تالیفات او شرح شرایع و کتاب شرح ارشاد و غیر آنست و شیخ علی نواده شهید ثانی
در کتاب در المنظوم و منثور نوشته است که شهید ثانی را اعتقاد تام در مرحوم عالم سید علی صایغ
بوده و از خدا امیدان داشت که اورا فرزندی کرامت کند که معلم و مربی او سید علی صایغ
باشد پس خدا آرزوی او را روا نمود و شیخ حسن را باو کرامت نمود و او نزد سید علی صایغ و
سید علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قرائت کردند اکثر علومی را که ایشان از شهید ثانی استفاده
کرده بودند از معقول و منقول و فروع و اصول و عربیه و ریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود
و از جمله اشعار صاحب معالم اینست ❊ مشغوفی فی الهوی کاسا ❊ معانی حسنهم راحة فلی فی محبتی اصل
لوجد این شراهه ایضا از اشعار او ❊ صد دلا الا وانثنی معرضا ❊ فارسل الصدغ علی خاله لئن ابی
عن ان نراه فقد ❊ ابنا نا المرسل عن حاله —

شیخ محمد بن ماجد بحرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماخوری فقیه و مجتهد و محقق و دقیق النظر و از اعیان علمای ان بلاد بود
و امام جمعه و جماعت بوده و از تالیفات اوست رساله شیراز از برای میرزا صفی بن میرزا محمد مهدی نوشته
و ان را مسمی نمود بروضه صفویه در صلوة یومیه و ایضا کتابی در منطق تالیف نموده و شیخ صالح بن عبد الله
گفته که من در آخر عمر او را دیدم و دو دفعه باو در نماز اقتدا نمودم و استاد علامه شیخ سلیمان بن عبد الله
نیز همراه من بود و شیخ سلیمان داماد او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در حباله نکاح شیخ سلیمان بود
و در آن روز مسئله محل بحث شد میان شیخ سلیمان و شیخ محمد بن ماجد و ان مسئله این بود که وضع
جبهه جزء است پس اگر کسی در سجده باشد و آیه سجده را بشنود آیا همان استمرار بر سجده کافیست در برائت
ذمه از سجود برای استماع آیه سجده حاصل است و یا اینکه لازم است که سر از سجده بردارد و دوباره
وضع راس بر سجده گاه نماید —

در مباحثه شیخ سنابادی و محمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجد ادعاء ان میکرد که وضع راس جز نیست و استمرار کافیست و بران ادعاء اجماع مینمود
شیخ سلیمان بن عبدالله با و مخالفت داشته و میگفت که وضع راس جزء است و واجب است که چنین
شخص رفع راس کند و دوباره سرش را بر محل سجده گذارد پس درمیان مشاجره بزرگی اتفاق افتاد
تا امر بانجا کشید که شیخ سلیمان گفت لکم دینکم ولی دین و مرادش این بود که تو مجتهدی و اعتقادی
داری و برای تو تقلید کردن من جائز نیست و من نیز مجتهدم و اعتقادی دارم و مرا تقلید تو جائز
نیست شیخ محمد ناظر با صل نزول آیه شد و تغیر کرد و کلامی گفت که دران نفرت و وحشت بود پس شیخ سلیمان
گفت که اتمام مسئله بحجت و دلیل است نه بسرزنش و زیاده این نمیتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم
بود و مطاع بود و شیخ سلیمان راهنوز اشتهاری نبود پس از مجلس متفرق شدند و هردو در نهایت
غیظ بودند پس شیخ محمد ازان پس قریب چهل روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین مسئله در رد
بر شیخ محمد تصنیف کرد مولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بودن زیرا که سجده حقیقت شرعیه و متشرعه
ندا... د بلکه مناظره و ملال دران لغت است و در لغت و عرف تا وضع راس نکند نمیگویند که سجده کرد علاوه
کلمات علماء اطلاق دارد در انیکه گفته اند واجب است در سجده وضع راس بر محل سجده الحاصل شیخ
را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و درهمان مرض شیخ محمد وفات نموده
و عمرش قریب بهفتاد سال بود و ان در سال هزار و صد و پنج بود و ان سال جلوس سلطان
انعصر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و بر قبر او قبه بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد
شیخ سلیمان مرثیه در مصیبت او گفته و دران مرثیه بسیار مدح او نموده و شیخ مذکور اجازه از خوند ملا محمد باقر
مجلسی داشته است —

سید هاشم ابن سید سلیمان

سید هاشم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبدالجواد کتکانی نسبتش بسوی
کتکانست بفتح دو کاف و تاء مثناة فوقانی میان دو کاف و ان قریه است از قراء توبلی بتاء مثناة
فوقانیه پس ازان واو ساکنه پس ازان باء موحده پس ازان لام و یاء مثناة تحتانیه در اخر که اعمال بحرین است
و این سید هاشم فاضل محدث جامع متتبع در اخبار بوده بنحوی که سوای مجلسی در اخبار گو یا کسی براو
سبقت نگرفته و کتب عدیده تالیف کرده و در فتاوی کتابی ازاو بیرون نکرده و استدلالی در احکام
ازاو شنیده نگردیده و این یا بجهت قصور او بود از درجه اجتهاد و یا برای نهایت ورع و تقوی
بوده چنانچه سید عابد و زاهد رضی الدین بن طاوس نیز چنین بودن و روایت بلد لعبد از شیخ محمد بن ماجد

سید ہاشم ابن سید سلیمان

بد و انتقال یافته و قمع ابدی ظلمه و حکام نمود و درامر بمعروف و نهی از منکر نهایت تصلب داشت
وفات او در سال هزار و نه واقع شد و شیخ سلیمان ابن عبدالله ماخوری از این سید اجازه داشت

در تالیفات سید ہاشم

واز مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر شش مجلد و جمع کرد دران اخبار یرا که وارد در
تفسیر شده و از کتب قدیمه و کتاب الهادی و ضیاء النادی در تفسیر قرآن دو چند مجلد و کتاب معالم الزلفی
در نشأة اخری مجلد بزرگیست و کتاب مدینة المعجزات در نص برائمه بداه در چند مجلد و کتاب در النضید
در فضائل حسین شهید ع در یک جلد و کتاب تفضیل ائمه بر انبیاء سوائے پیغمبر ما و کتاب وفات زهرا
و کتاب سلاسل الحدید که منتخب از شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید است در فضائل امیرالمومنین و ائمه علیهم
السلام و کتاب ایضاح و کتاب نهایة الاعمال درانچه تمام میشود بان اعمال و کتاب ترتیب التهذیب
در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را و بعضے از معاصرین او از علماء بحرین
ان کتاب را تخریب التهذیب مینامیدند چنانکه شان معاصرین چنین بوده است و کتاب تنبیهات الادیب
در رجال تهذیب و دران جا تنبیه کرد بر اغلاط بسیار که برای شیخ واقع شد در رجال و اسانید اخبار که
در کتاب تهذیب ذکر کرده و کتاب رجال علمائی که بحق رجوع کردند و کتاب حلیة الابرار و کتاب
حلیة النظر در فضل ائمه اثنی عشر و کتاب بهجة المرضیه در اثبات خلافت و وصیت و کتاب مناقب الشیعه ائمه
و کتاب میمیه و کتاب نسب عمر و کتاب تعریف رجال من لا یحضره الفقیه و کتاب سواد قائمه و کتاب هبة الافکار
و منار الافکار در خلق جنت و نار و کتاب المحجة دراانچه نازل شد بحجة و کتاب تبصرة الولی در کسانیکه حضرت
مهدی را دیده اند و کتاب عمدة النظر در ائمه اثنا عشر و کتاب معجزات النبی و کتاب غایة المرام
در تعیین امام مشتمل بر دو مجلد و نقل کرد دران اخبار عامه و خاصه را با سانید انها در تعیین امیرالمومنین
و اولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این سید اجازه داشت از سید عبدالعظیم بن سید عباس استرابادی
و سید عبدالعظیم اخباری است و رساله در وجوب جمعه عینا تالیف کرده —

در احوال شیخ فخرالدین

شیخ فخرالدین بن طریح نجفی و این شیخ فاضل و محدث و لغوی و عابد و زاهد بوده و از مصنفات او
کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین در تفسیر غریب قران و احادیث که از طرق شیعه است و کتاب شرح
مختصر نافع و کتاب تمییز متشابه از اسماء رجال و کتاب اربعین و کتاب منتخب در مراثی و خطب
و اخبار مصیبت حضرت سید الشهداء و این شیخ اجازه دار داز شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود

بن حسام الدین جزایری از شیخ بهائی و مخفی نماند که اخبار مصیبت که در منتخب ذکر کرده اکثر آن از اخبار مراسل است و شیخ فخر الدین را پسری بود که آن را شیخ صفی الدین میگویند و او هم فاضل و از مشایخ اجازه است و صاحب تالیفات است —

شیخ صالح بن عبد الکریم

شیخ صالح بن عبد الکریم کرزکانی بحرانی متوطن در بلاد شیراز و در انجا وفات یافته و مدفون شد در جوار سید علاء الدین حسین و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان ابن عبد الله ماخوری است و فاضل و متورع بود با مرشاه سلیمان متولی امر قضا و مرافعات شد و چون خلعت و رقم قضا برایش از جانب پادشاه آوردند انجناب امتناع نمود از پوشیدن آن و بعد از التماس و تخویف از سطوت سلطان آن خلعت را از پشت انداخت و از تالیفات اوست تفسیر اسماء الله الحسنی و رسالهٔ خمریه و رسالهٔ در جبایر و این شیخ اجازه از سید نور الدین سابق دارد —

شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدین

شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی از مشایخ اجازه شیخ سلیمان ابن ابی ظبیه متقدم است و او با شیخ صالح بن عبد الکریم بجهت ضیق امر معیشت از بحرین ببلاد شیراز آمدند و در انجا نیز مملو فضلاء بود پس شیخ جعفر بجانب هند رفت و در حیدرآباد متوطن گشت و شیخ صالح سکنی نمود و هر یک که در آن بلد اقامت نمودند مرجع گردیدند فقط احمد بن صالح درازی بحرانی عالم و زاهد و ورع بود و از تالیفات او کتاب حلب احمدی و رسالهٔ در استخاره در هزار و صد و بست و چهار وفات یافت س علی ابن عبد الله بن احمد بحرانی بلادی از مشایخ اجازه صاحب حدایق است و فاضل بود در حکمت و معقولات و قلیل الرغبه بود در تدوین و مطالعه و از تالیفات او است رسالهٔ در علم کلام و رسالهٔ دیگر در علم کلام و رسالهٔ در نفی جزء لایتجزی و رسالهٔ در تقسیم کلمه بسوی اسم و فعل و حرف و شرح رسالهٔ سلیمان در منطق و رسالهٔ در وجوب جهاد در زمن غیبت و رسالهٔ در عدم ثبوت دعوی بر میت بشاهد واحد و یمین و او اجازه دارد از شیخ سلیمان بن عبد الله بن متقدم —

علی بن حسن علی بن احمد

س علی بن حسن بن یوسف اجازه دارد از شیخ محمد بن ماجد متقدم و او و پدرش و جدش از مشاهیر فضلاء او معاصر با شیخ سلیمان بن عبد الله بوده س شیخ محمود بن عبد السلام از مشایخ اجازه پدر صاحب حدایق و قریب بصد سال عمر کرده —

شیخ محمد ابن حسن ابن علی ابن الحسین الحر عاملی مشغری نسبتش بسوی مشغره است بمیم مفتوحه پس ازان شین معجمه مفتوحه پس غین معجمه ساکنه پس ازان رائی مهمله و هائی در آخر قریه ایست از قرائی جبل عامل و او عالم فاضل محدث بود و اخباری بود و او از محمدین ثلثه او اخر است که جمع کردند اخبار کتب اربعه را و مولدش چنانکه خود در کتاب امل الامل نوشته در قریه مشغره در شب جمعه ثامن رجب از سال هزار وسی و سه بود و در نزد پدرش تلمذ نمود و همچنین در نزد عمش شیخ محمد حر و در نزد جد مادرش شیخ عبد السلام بن محمد حر و در نزد خال پدرش شیخ علی بن محمود و غیر ایشان و در قریه جبع درس خواند در نزد عم خود ایضا و شیخ حسن ظهیری و شیخ زین الدین محمد بن شیخ زین الدین شهید ثانی و چهل سال در بلاد خود ماند و دران مدت دو دفعه حج بعمل آورد و پس ازان سفر عراق کرد و ائمه را زیارت نمود ازان پس بزیارت طوس رفت و درانجا مجاور شد و دو دفعه از طوس بزیارت مکه رفت و برائی او کتب متعدده است

اجازهٔ صاحب وسائل

از تالیفات از انجمله کتاب وسائل است که اخبار کتب اربعه را نیز جمع کرده و در مدت هیجده سال ان را تالیف کرده و ان شش مجلد است و اخبار اصول کافی را جمع نکرده بلکه بهان اقتصار بر فروع نموده و در اخر کتاب مذهب خود را در اخبار بطریقه اخباریین ذکر نموده و ادلهٔ بسیار بران اقامه کرده که اوهن من بیت العنکبوت می باشند و مناسب اینکه اجازات صاحب وسائل که در اواخر کتابش گفته درانیجا ذکر شود از بابت تیمن و تبرک و کثرت مهارت در علماء مشایخ نیز اجازه چنین گفته است در اواخر کتاب وسائل الفائدة الخامسه فی بیان بعض الطرق التی نروی بها الکتب المذکور عن مولفیها وانما ذکرنا ذالک تیمنا و تبرکا باتصال السلسلة باصحاب العصمة لا لتوقف العمل علیه لتواتر تلک الکتب و قیام القراین علی صحتها و ثبوتها کما یاتی انشاء الله تعالی فنقول انا نروی الکتب المذکورة و غیرها عن جماعة منهم الشیخ الجلیل الثقة الورع ابو عبد الله الحسین ابن الحسن بن یونس بن ظهیر الدین العاملی اجازة و هو اول من اجازنی سنة احدی و خمسین و الف عن الشیخ الفاضل نجیب الدین علی ابن محمد بن مکی العاملی عن الشیخ الکامل الاوحد بهاء الدین محمد ابن الحسین بن عبد الصمد العاملی عن والده عن الشهید الثانی الشیخ الافضل الاکمل زین الدین علی بن احمد العاملی و نرویها ایضا عن الشیخ الاجل الاکمل الشیخ زین الدین بن الشیخ محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی الشهید الثانی عن الشیخ الاکمل الشیخ بهاء الدین عن ابیه عن الشهید الثانی و عن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین الاسترابادی عن السید محمد بن علی بن ابی الحسن الحسینی العاملی بالسند الآتی عن الشهید الثانی و عن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین

عن مولانا میرزا محمد بن علی الاستر ابادی عن الشیخ الجلیل ابراہیم بن علی بن عبد العالی العاملی عن والدہ
عن الشیخ شمس الدین محمد بن داوٗد العاملی بالسند الآتی و نرویہا ایضاً عن ابی عبد اللہ الحسین
بن الحسن عن الشیخ نجیب الدین والسید الجلیل نور الدین علی بن علی بن ابی الحسن الموسوی العاملی جمیعاً
عن الاستاد المحقق المدقق الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی والسید الجلیل السید محمد بن السید علی بن ابی
الحسن الموسوی العاملی جمیعاً عن السید علی بن ابی الحسن العاملی والشیخ حسین بن عبد الصمد العاملی
والسید علی بن السید فخر الدین الہاشمی العاملی والشیخ احمد بن سلیمان العاملی کلہم عن الشہید الثانی
و نرویہا ایضاً عن الشیخ نجیب الدین عن ابیہ عن جدہ عن الشہید الثانی و نرویہا ایضاً عن خال والدی
الشیخ علی بن محمود العاملی عن الشیخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین عن والدہ عن المذکورین
عن جدہ عن الشہید الثانی وعن خال والدی عن السید نور الدین العاملی بالسند سابق عن الشہید الثانی
و نرویہا ایضاً عن المولی الاجل الاکمل الورع المدقق مولانا محمد باقر ابن الافضل الاکمل مولانا محمد تقی المجلسی
ابدہ اللہ تعالی وہو آخر من اجازنی عن ابیہ وشیخہ مولانا حسن علی التستری والمولی الجلیل میرزا
رفیع الدین محمد النائینی والفاضل الصالح شریف الدین محمد الرویدشتی کلہم عن الشیخ الاجل الاکمل
بہاء الدین محمد العاملی عن ابیہ الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشہید الثانی وعن المولی الاجل
مولینا محمد باقر سلمہ اللہ عن العدۃ المتقدم ذکرہم عن المولی الاورع الاتقی عبد اللہ بن الحسین التستری
عن الشیخ الاجل نعمۃ اللہ بن احمد بن محمد بن خاتون العاملی عن الشیخ المحقق المدقق الشیخ علی بن عبد العالی
العاملی الکرکی والفقیہ ابی العباس احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی
عن الشیخ الجلیل جمال الدین احمد بن الحاج علی العاملی العیناثی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام العاملی
عن السید الجلیل الحسن بن ایوب الشہیر بابن نجم الدین العاملی عن العلامۃ السعید الشہید محمد بن مکی العاملی
وعن مولینا محمد باقر المجلسی دام ظلہ عن ابیہ عن الشیخ اجل بہاء الدین محمد العاملی والمدقق النحریر القاضی
معز الدین محمد والشیخ یونس الجزائری عن شیخہم المحقق عبد العالی العاملی عن والدہ العلامۃ نور الدین علی
بن عبد العالی العاملی الکرکی عن شیخہ الاجل علی بن ہلال الجزائری عن الشیخ الجلیل ابی العباس
احمد بن فہد عن شیخ زین الدین علی بن خازن الحائری عن الشہید محمد بن مکی العاملی وعن
مولینا محمد باقر المجلسی عن ابیہ عن القاضی ابی الشرف الاصفہانی والشیخ عبد اللہ بن الشیخ جابر العاملی
عن مولینا درویش محمد بن الحسن العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی العاملی الکرکی
بالاسناد السابق وعنہ عن ابیہ عن الشیخ جابر بن عباس النجفی عن الشیخ عبد النبی الجزائری عن علی بن

عبدالعالی العاملی وعنہ عن السید الفاضل امیر شرف الدین علی الحسینی الشولستانی عن الامیر فیض اللہ
بن عبدالقاهر الحسینی التفریشی عن الشیخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین العاملی عن ابیہ عن الشیخ الجلیل
الحسین بن عبدالصمد العاملی عن الشهید الثانی وعنہ عن امیر شرف الدین علی عن الامیر فیض اللہ عن
السید الجلیل السید علی بن ابی الحسن العاملی عن الشهید الثانی وعنہ عن امیر شرف الدین علی عن مولینا الاجل
میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن شیخہ الشیخ ابراهیم بن علی بن عبدالعالی العاملی المیسی عن ابیہ وبالاسانید
السابقہ کلها عن الشهید الثانی العاملی عن الشیخ احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ علی بن عبدالعالی العاملی
الکرکی وبالاسانید عن الشهید الثانی عن شیخہ الفاضل علی بن عبدالعالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد
بن داود الجزینی عن الشیخ ضیاء الدین علی ابن الشهید محمد بن مکی العاملی عن والده عن الشیخ فخر الدین محمد
ولد الشیخ العلامہ جمال الدین الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی عن والده عن شیخہ المحقق نجم الدین ابی القسم
جعفر بن الحسن بن سعید الحلی عن السید الجلیل شمس الدین فخار بن معد الموسوی عن الشیخ الفقیہ ابی الفضل
شاذان بن جبرئیل القمی عن الشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی علی الحسن بن الشیخ
الجلیل ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی عن والده وبالاسناد السابق عن الشهید محمد بن مکی العاملی عن السید
شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبداللہ
بن علی بن زهرة الحسینی الحلبی عن الشیخ السعید رشید الدین محمد بن علی بن شهر اشوب المازندرانی عن
ابیہ والداعی بن علی الحسینی وفضل اللہ ابن علی الحسنی الراوندی وعبدالجلیل بن عیسی الرازی
ومحمد وعلی ابنی عبدالصمد النیشابوری واحمد بن علی الرازی ومحمد بن الحسن الشوهانی وابی علی الفضل
بن الحسن الطبرسی ومحمد بن علی بن الحسن الحلبی ومسعود بن علی الصوابی والحسین بن احمد بن طحال
المقدادی کلهم عن الشیخین ابی علی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی وابی الوفا عبدالجبار بن علی المقری
عن الشیخ ابی جعفر بن الحسن الطوسی قدس اللہ ارواحهم باسانیده المذکورة سابقا الی کل من روی
عنہ وقد عرف من ذلک الطریق الی الکلینی والصدوق والحسن بن محمد الطوسی واحمد بن ابی عبداللہ
البرقی ومحمد بن الحسن الصفار وعبداللہ بن جعفر الحمیری وسعد بن عبداللہ والفضل بن شاذان ومحمد
بن مسعود العیاشی وعلی بن جعفر والحسن بن سعید ومحمد بن ابی القاسم الطبری وجعفر بن محمد قولویہ
وعلی بن ابراهیم والشیخ المفید والمحقق جعفر والحسن بن سعید وغیرهم ممن تقدم علی الشیخ اوتاخر عنہ و
قد ذکر فی هذا السند فانا نروی کتبهم وروایاتهم بالسند المذکور الیهم او الی الشیخ باسانیده السابقہ
فی طرق التهذیب والاستبصار وفی الفهرست وفی طرق الصدوق السابقہ وغیر ذلک من المشایخ المذکورین

کلهم بطرقهم الی الائمة علیهم السلام از ان پس بعض از کتب مخصوصه را باسانید خاصه مذکور داشته برای عدم اطاله همین قدر کفایت شد

در مناظره با شیخ سلطان

گویند که در زمانیکه صاحب وسایل وارد اصفهان شد آخوند ملا محمد باقر بجهت احترام شخصی و نوعی شیخ حر را نهایت احترام نمود و بسلطان تکلیف دیدن نمود شاه سلیمان با نهایت احترام دیدن از او نمود صاحب وسائل نظر بمقتضای سادگی خویش صباح ان روز را خواست که بازدید سلطان نماید و بسلطان اعلام داد سلطان فهمید که این مرحله از سادگی شیخ است جواب داد که شیخ بعد از دو یوم دیگر بازدید نماید پس بعد از دو روز دیگر شیخ با مصاحبت مجلسی و علمای دیگر بمحضر سلطان رفتند و قاعده ان بود که علما برای احترام سلطان بر فرش خاص سلطان نمی نشستند و سلطان هم در حضور علما احتراما لهم بران فرش نمی نشست پس مجلسی و دیگران در مقام خود نشستند و شیخ بر بالای ان فرش نشست سلطان از ان دلگیر شد و از شیخ پرسید که خر با سگ چه قدر فاصله است شیخ گفت فاصله میان ایشان یک مسند است سلطان سکوت کرد پس آنگاه مقتضای مجلس مجلسی بشیخ در مقام اعتراض برآمد که این گونه افعال و اقوال شائسته سلطان نیست شیخ در جواب گفت که شما چرا از خدای تعالی چشم پوشیده آید با انکه زمام مهام امور مملکت و سلطنت در دست خدا است و از جمله تالیفات او کتاب جواهر السنیه در احادیث قدسیه و ان اول کتابیست که او را تالیف کرده و بیش از او کسی احادیث قدسیه را جمع نکرده و کتاب صحیفه ثانیه از ادعیه علی بن الحسین که خارج از صحیفه کامله سجادیه است و کتاب بدایة الامه الی احکام الائمة که سه مجلد است و منتخب از بدایة الامة با حذف اسناد و مکررات از اول فقه تا اخر ان و کتاب فهرست وسائل الشیعه که مشتمل است بر عنوان ابواب و شماره احادیث هر باب و مضمون احادیث و ان یک مجلد است و کتاب فوائد طوسیه که یک مجلد از ان بیرون آمد و مشتمل است بر صد فائده در مطالب متفرقه و کتاب اثبات الهداة بالنصوص و معجزات خبیه مجلد است که مشتمل است بر بیست هزار حدیث از کتب خاصه و عامه و کتاب امل الامل در علمای جبل عامل و در ان اسماء علماء متاخرین نیز می باشد و رساله در رجعت که ان را نامیده است بالایقاظ از هجعت به برهان بر رجعت و رساله رد بر صوفیه و رساله در خلق کافر و انچه مناسب ان است و رساله در تسمیه مهدی صلوات الله و سلامه علیه و نامیده از ان بکشف التعمیه در حکم تسمیه و رساله جمعه و رساله در اجماع و نامیده ان را به نزهة الاسماع در حکم اجماع و رساله در تواتر قرآن و رساله در رجال و رساله در احوال صحابه و رساله در تنزیه معصوم از سهو و نسیان و رساله در واجبات و محرمات منصوصه از اول فقه تا اخر ان و در اخر ان گفته که واجبات عدد انها یکهزار و پانصد و سی و پنج شد و محرمات یکهزار چهار صد و چهل و هشت شد و کتاب فصول المهمه در اصول ائمه مشتمل بر قواعد کلیه منصوصه در اصول دین و اصول فقه و فروع

فقه در طب و از جمله تالیفات او دیوان شعری است که قریب به بیست هزار بیت است و اکثر آن در مدح پیغمبر و ائمه است و تالیف آن جناب اگرچه بسیار است لیکن خالی از تحقیق است بلکه همان جمع کردنست و از جمله تالیفات او کتاب بدایة الهدایه است ـ

شیخ زین الدین نواده شهید ثانی

شیخ زین الدین ابن شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شیخ زین الدین شهید ثانی عالم فاضل متبحر مدقق محقق بوده و در لؤلؤه که حاکی از امل الامل است دو دفعه او را توصیف در فقه نموده و آن کمال توثیق است و صالح و ورع و شاعر و منشی و ادیب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و جلیل القدر و عظیم المنزلة بوده و در زمان او برای او نظیری نبوده و تلمذ کرد در نزد پدرش شیخ محمد و شیخ بهائی و محمد امین استرابادی و جماعتی از از علمای عرب و عجم و مجاور مکه بود و در انجا وفات کرد و در نزد خدیجه کبری مدفون شده و صاحب وسائل در نزد او کتب عربیت و ریاضی و حدیث و فقه و غیر انها را قرات کرد و شعر را خوب میگفت و فوائد و حواشی بسیار دارد و دیوان شعر کوچکی دارد و کتابی تالیف نکرد بجهت شدت ورع و خوف شهرت و صاحب امل الامل گفته که متاخرین کثیر التالیف شدند و در مولفات ایشان سقطات بسیار است خدا تعالی از ما و از ایشان عفو کند و این باعث قتل ایشان شد و شیخ زین الدین تعجب میکرد از جدش شهید ثانی و از شهید اول و علامه از اینکه بر مخالفین بسیار قرات میکردند و کتب فقه و حدیث و اصول ایشانرا بسیار تتبع میکردند و در نزد ایشان درس میخواندند و شیخ زین الدین این امر را بر ایشان انکار میکرد که بر این مرتب شد انچه ذکر شد از قتل ایشان خدا عفو کند از ایشان و صاحب لؤلؤه بعد از ذکر اینکلام گفته که برای خدا با دخیر کثیر او در انچه ذکر کرد از کثرت تعجب و انکار بر این فضلا و امثال ایشان و انچه او گفته حق و حقیق بمتابعت نمودن است اگرچه تابعان ان کم می باشند اما اولا بجهت اخبار مستفیضه از ائمه اطهار از منع از جلوس در مجالس ایشان و حضور در نزد ایشان و فرو رفتن در علوم و احادیث ایشان و اما ثانیا پس بجهت انچه در صدر کتاب متاجر عنوان کردند از حرام بودن حفظ کتب ضلال و نسخ ان و درس ان و اینکه واجب است اتلاف ان کتب و ایشان اصل هر ضلال و گمراهی می باشند چنانکه اخبار از ال پیغمبر بدان مستفیض شده است و اما ثالثا پس مترتب شد بر این معاشرت کردن که داخل نمودند این اصولیرا که باصول فقه می نامند در شریعت پیغمبر برای متابعت کردن با اینکه این اصول را اصلی نیست در اخبار اهلبیت با اینکه اهلبیت حریص بودند بر بیان هر حقیر و بسیر از احکام شرعیه پس چگونه اصول انرا ذکر نمی کردند اگر این اصول را صحتی بود تا اینجا کلام صاحب حدائق بود

در رد شیخ زین الدین بر صاحب حدائق است

مولف کتاب گوید که در بد و امر از این تعریف و توصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعتماد و اعتقاد
بر فقاهت و فطانت و فهم و زکا او بوده لیکن از این کلمات واهیه ظاهر شد که او و صاحب حدایق
را چندان فهمی نبوده پس میگوئیم اما جواب از دلیل اول پس باین نحو است که مراد از اخبار مانعه در ان صورت
که از مجالست ایشان خوف اعتقاد ظاهر شود و اما اگر از باب تقیه باشد و از بابت رفع شر ایشان و دفع
فتنه و فساد ایشان باشد پس در ان صورت مجالست لازم است چنانکه ایمه با مخالفین می نشستند و بنماز
جماعت و جمعه ایشان حاضر می شدند و حضرت امیر المومنین دائما با متخلفین می نشست و صحبت میداشت
و در مقام استشهاد انچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضا حضرت صادق ع فرمود که با مخالفین
بحسن معاشرت رفتار کنید تا اینکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را نیکو ادب داده و
و باین مشعر است آیه شریفه و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آیه یعنی شما کفار را
دشنام ندهید که این موجب آن میشود که انها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که درس خواندن
و بکتب ایشان رجوع کردن برای اینکه طریق ایشان را انسانی مطلع شود و ادله ایشان را به بیند و انها
را رد کند و جواب از انها گوید و اعتقاد عوام کالانعام را از تزلزل نگاه دارد واجب کفائی خواهد بود
چه بجای اینکه حرام باشد سیما اینکه از کتب ایشان اخبار را به بیند که دلالت بر مدعا داشته باشد و بان
الزام کند انها را و این مجادله بر نحو احسن است و پسندیده و مطابق عقل است و طریقه اصحاب ایمه
همچنین طریقه ایمه همین بوده چنانچه بر متتبع ظاهر است و همین وجوه جواب داده میشود از دلیل دوم
چنانکه فقها در همان کتاب متاجر استثنا کرده اند حفظ کتب ضلال را برائی الزام و اتمام حجت بر ایشان چنانکه
بر متتبع مخفی نیست و بجهت تضعیف ادله ایشان است و این مطلب در موضوع مشابه است که منکران مباهت و
مکابرت و اما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول فقه کرامور مبتدعه دادن نهایت ناشی غباوت
و عدم فطانت است چه اصول را مباحث الفاظ است و غیر الفاظ انچه مباحث الفاظ است چگونه میشود که فقیه
بحث از ان نماید مثلا امر برای وجوب است یا ندب فرض کن که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم
شما اخباریین چه میکنید یا حمل بر وجوب میکنید یا ندب و بر هر تقدیر ایا دلیلی باید اقامه نمائید که در عرف
ایمه امر برای وجوب بوده یا بدون دلیل باید یکقول را اختیار کنید البته راضی نمیشوید که بدون دلیل
سخنی گوئید پس شما هم مسئله امر را باید عنوان کنید و سخن گوئید علاوه مگر شما آیه ما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه را انکار میکنید البته تکالیف بلسان عرب بیان شده و لسان پیغمبر و آل او را باید بفهمیم تا تکلیف
را فهمیده باشیم و ایا لسان ایشان همان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از حقیقت

شرعیه و حقیقت و مجاز و تصحیح و اعم و امر و نهی و عام و خاص و حمل عام بر خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین
نمائیم تا علم به تکلیف و باطن آن نمائیم در نزد انسداد باب علم علاوه در حدیث نیز وارد است که زراره خدمت
حضرت صادق ع عرض کرد که چرا واجب است نماز را قصر کنیم و حال آنکه خدا تعالی اقصروا نگفته بلکه لاجناح گفته
آنجناب تمسک به بیان نمود حسب اقتضاء زبان ایراد کرده که چرا باید بعضی از سر را مسح کردند تمام را حضرت فرمود
لمکان الباء یعنی باء برؤسکم برای تبعیض است پس ائمه بیان آنرا بر وجه اجمال فرموده اند و قوله اذا امرتکم بشیء
فاتوا منه ما استطعتم برآن دال است و قوله علینا بالقاء الاصول و علیکم بالفروع اقوی شاهد بر اجتهاد است و اما حجیت
کتاب و اجماع و خبر و نحو آن پس در کلام امام نیز بسیار باشد که ایمائی بدان شده و حجیت رؤیت حدیثی روایت است
که معصوم متمسک باجماع شده علاوه اجماع دلیل قطعی است و بعد از حصول قطع نمی توان دلیل بر حجیت قطع آورد
چه آن دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است و اگر ظنی است پس آن ثبت قطعی ببداهت عقلیه نخواهد بود علاوه
فان المجمع علیه لا ریب فیه دال بر حجیت اجماع است و اصل برائت و استصحاب همه از اخبار برداشته شده است
و ما حجب الله علمه عن العباد و امثال آن دلیل اصل برائت است و لا تنقض الیقین الا بالیقین مدرک استصحاب
غایة الامر آنکه در نامیدن آن باصل برائت و استصحاب اصطلاحی است که کرده اند و لا مشاحة فی الاصطلاح
پس این اصول چه بدعتی است که مجتهدین داخل دین نموده اند و کدام مسئله است که شما اخباریین را بآن
احتیاج نیست و اما حجیت عقل پس اخبار بسیار بر آن دال است و عبارت حدیث بک اثیب و بک اعاقب
شاهد صدق است و اما قطعیت اخبار چنانکه اخباریین ادعا میکنند پس آن غلط صرف است با وجود تعارض
میان اخبار و عروض وجوه اختلال و خفاء قرائن حال و مقال برای تمادی اعصار و ما جواب این
سخن را در منظومه الفیه در اصول و در شرح آن و در حواشی قوانین بنحو تطویل و فصل تفصیل و بسط جزیل بیان
نمودیم بنحوی که قابل انکار نیست و تکلم در این مقام زیاده از این خارج از مخل کلام و مقصد و مرام است
ولیکن ذکر اجمال لازم است پس میگوئیم که قول صاحب وسائل که گفت که محمدین ثلث شهادت داده اند بر آنکه
این اخبار که مذکور شده است در کتب اربعه بیننا و بین الله حجت است کلامی است که از عقل دور است چه محمدین
برای عمل خود شهادت داده اند و این دخلی بدیگران ندارد بنده نیز میگویم که فتوائی که من گفته ام در میان
من و خدا برایم و برای مقلدم حجت است علاوه روایات محمدین با یکدیگر اختلاف دارند چه بسیاری از اخبار
تهذیب و اخبار کافی با هم تناقض دارند و هر دو با من لا یحضره الفقیه همین صورت را دارند بلکه در
یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست و از شما اخباریین سؤال میکنیم که آیا ما چه عمل کنیم کدام
یک از متعارضین را اخذ کنیم اگر بگوئید که رجوع باخبار علاجیه که در مقام علاج تعارض اخبار که صاحب وسائل

در باب قضا ذکر کرده تمسک میکنیم جواب میگوئیم که اخبار علاجیه نیز با هم تعارض دارند و در بعضی موافق قرآن را
مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض اینکه اینها هم خالی از تعارض نیستند
علاوه شهادت در احکام شرعیه مسموع نیست و دلیلی بر حجیت آن قائم نشده است اگر بگوئی که عمل میکنیم
بهمین اخبار برای اجماع گوئیم اولاً این اجماع تقییدی است مثل اینکه مائع موجودیرا همه حلال می دانند
و حلال دیگری شراب می داند یعنی عصیر عنبی و حلال دیگری آب قلیل ملاقی نجاست میداند و پاک و حلال
چنین اجماع چه ثمر دارد و همچنین این اخبار را مانند مرتضی مے دانند و حجت دیگری واحد می داند و حجت و هکذا
علاوه آیا اجماع عمل بر صحیح اعلائیست یا صحیح قدمائی یا مشهوری و آیا موثق را هم عمل میکردند و آیا حسن هم داخل
در اجماع است یا نه و آیا ضعیف هم معمول به است یا نه پس چه اجماعی در میان خواهد بود بلکه این دعوی
سخنی است بی پا و اما آنچه امین اخباریین ملا محمد امین استرابادی گفته که شریعت پیغمبر دو دفعه خراب شد
یکی روز سقیفهٔ بنی ساعده و یکی روزیکه علامه حدیث را بر حسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در
غایت عناوت و عدم فطانت و ناشی از لج و عناد است چه صحیح در اصطلاح قدما هر خبری را مے گفتند
که محل اعتماد باشد و قرائن بر آن موجود باشد و معاضد داشته باشد و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان
رفته و نمی دانیم کدام خبر قرینه داشته بود و یا نه پس باید احادیث را تقسیم کنیم و جستجو نمائیم و ببینیم کدام
یک بهتر است و ظنون اجتهادیه با آن منضم سازیم آنوقت عمل کنیم و بغیر این چاره نداریم و شما اخباریین اگر
اگر قرائن در دست دارید پس بما بنمائید و ما را خاطر جمع کنید و الا باین هفوات و این سخنهای بی پا و این
اغلاط حکم الله را نمیتوان ثابت کرد علاوه ملا محمد امین را ببین که چه قدر از اقوال علما بیخبر است و نفهمیده که این
تقسیم از علامه نیست بلکه سید بن طاوس که از صاحبان کرامت است و صدای صاحب الامر را شنیده او
این تقسیم نموده همچنین محقق اول صاحب شرایع و ایشان در طبقهٔ سابقه از علامه باشند و علامه که او نیز صاحب
کرامات بوده متابعت ایشان نموده پس ببین که این مرد با وجود اینکه خبر از جائی ندارد چه اغلاط از
قلم او صادر شده است و اما اینکه بعضی از اخباریین علم رجال را بدعت دانسته اند نهایت نامربوط است
چه بعضی از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضی از غلاة و بعضی کذاب و این مقدمه
قطعیه است پس بدون علم رجال و انضمام ظنون رجالیه چگونه عمل بحدیث کنیم با اینکه معصوم هم گاهی تضعیف
می کرده اند و از غیبت ندانستند و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب در المنظوم و المنثور نوشته
بعد از اینکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از اینکه برا و ثنا فرستاده است اینکه شیخ زین الدین
مسافرت نمود بدیار عجم و وارد منزل شیخ بهائی شد و شیخ بهائی او را اکرام تمام کرد و او در خدمت شیخ

مدتی دراز ماند و دران مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدرس خواندن و قرائت مصنفات شیخ وغیر انها
و در نزد غیر شیخ هم درس میخوانده چون منتقل شد شیخ بهائی الدین در همان سال که والد من وفات یافت
و ان سال هزار و سی و یک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بمکهٔ مشرفه و در انجا بمطالعه اشتغال داشته
پس من بمکه مشرف شدم و با او ببلاد ما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول و فقه و هیئت
پس بار دوم بعجم رفت و بزودی برگشت و سولد شش در سال هزار و نه بود و منتقل شد بسوی رحمت خدا
و رضوانش در روز بست و نهم ذی الحجه از سال هزار و شست و چهار و من در مکه مشرفه بودم و با او در روز
عرفه مجمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدفون شد با پدرش در معلی در مقابر مکه مشرفه تا اینجا
کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اجازه دارد از پدرش شیخ محمد و از شیخ بهاء الدین –

شیخ محمد بن شیخ حسن

سه شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی فاضل و مدقق و ورع و فقیه متبحر رجالی
بوده و در ابتداء امر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک درس میخواند
و از ایشان حدیث و اصول وغیر انها اخذ کرد و مصنفات ایشان را قرائت بسیار کرد از منتقی و معالم
و مدارک و انچه سید محمد بر کتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول بمطالعه بود.
پس از ان بمکه مشرفه مشرف شد و در انجا بخدمت میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی صاحب رجال
مشرف شد و در خدمت او حدیث قرائت کرد پس از ان ببلاد خود مراجعت کرد و مدت قلیله در انجا
اقامه نمود پس از ان بعراق مسافرت کرد بجهت خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند
و بتدریس اشتغال داشت تا انیکه روزی در کربلا نماز میکرد پس مردی بجانب انجناب تیری انداخت
ان تیر از پهلوی سینه او گذشت و خدا او را حفظ نمود پس از ان بمکه مشرف شد و باز از انجا بعراق رجوع
نمود و مدتی در انجا اقامه داشت پس از ان سببی روی داده که از عراق بیرون رفت و بسوی مکه مسافرت
کرد و در مکه بقدری ماند که وفات کرد و کنیت او ابوجعفر و لقبش فخر الدین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث
و متکلم و حافظ و ادیب و جلیل الشان بود –

در کرامات شیخ محمد

و در مکه مشرفه خبر داد بقرب اجلش قبل از موت و این از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر انجناب
انیکه در ان شب که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صدای قرآن در نزد نعش او شنیده
می شد و کسیکه اطلاع یافت گفته که ان قرائت کننده بلها ران کرد که من قایم مهدی می باشم

روحی و روح العالمین فداه و حکایت قرآن خواندنرا از زوجه شیخ محمد که دختر صاحب مدارک بود نقل نمود
واین دو کرامت را شیخ اسد الله کاظمینی رفع الله قدره در کتاب مقابیس کرده و فرمود که حضرت صاحب الامر
در شب وفات شیخ محمد او را دیدند میخواند که دران زمان و دران بلاد یافت نمیشد و از احتیاط و تقوی
شیخ محمد اینکه باو گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد دست زکوة نمی دهد پس شیخ محمد هر چیز کوی که برای
قوت عیالش میگرفت اول زکوة از امی داد از ان پس از ان تصرف مینمود و امیر یونس بن حرفوس حرایری
برای شیخ محمد با نصد قروش فرستاد دران زمانیکه شیخ محمد در مکه بود امیر یونس صاحب مزارع و باغهای
بسیار و املاک بیشمار بود و همیشه احتراز مینمود از انیکه مال حرامی داخل مال او شود و مراسله بشیخ نوشت
که مشتمل بر آداب و تواضع بود و بسیار معتقد بشیخ بود و دران مراسله التماس نموده بود که این هدیه
را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است و زکوة و خمس انرا داده ام پس شیخ محمد امتناع از قبول
ان نمود و ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلد انیمر دست و صلاح در عدم قبول نیست زیرا که اورا
خلوص عقیدت در شما است و بر اهل و عیال شما بر نهایت شفقت است شیخ محمد فرمود الحال که چنین است
آن وجه را ضبط کرده و هرسالی از ان صد قروش از قماش و عود خریده تا ان وجه تمام شود —

درخواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از مکه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسله از روی
تواضع باو نوشت پس شیخ اجابت نکرد و بشیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدون
دعا لائق سلطان نیست و از دعا نیز نهی داریم پس چون براو الحاح کردند بعد از تامل فرمود که حدیث
وارد شده برانیکه از برای امثال او دعا هدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا را بلفظ هداه الله نوشت

در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در درالمنثور اورده و ان مشهور است انیکه انجناب طواف می کرد پس مردی با و دسته
گلی داد از گلهای متفرقه که در مکه و حوالی ان وجود نداشت سیما ان فصل و زمان فصل گل
نبود پس شیخ بان مرد گفت که این گل از کجا ست فرمود که از خرابات است
شیخ خواست که بعد از آن جواب سوال از او داشته باشد هر چند فحص کرد او را ندید تا اینجا کلام شیخ علی بود
البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضی از اصحاب شیخ مذبور با و گفتند که سلطان
خواهد تو را خواست بنحویکه تو را ممکن نیست که جواب کنی باید ببلد سلطان رفته باشی پس شیخ محمد دعائی
کرد که خداوندا اگر در علم تو چنین چیزی گذشته است پس اجل مرا برسان و پس از ان می گفت

که عنقریب

که عنقریب من خواهم و وفاتش و تعداد مصنفات او را خلف با شرف مقدس او شیخ علی در کتاب در المنثور ذکر فرموده ازان بدین نحوست شرح استبصار که سه مجلد ازان بروز یافت و شیخ اسد الله در مقابیس گفته که ان شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیه شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیه بر معالم الاصول بدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عبادات من لایحضره الفقیه و شرح اثنا عشریه والدش و حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سوای حواشی که متعلق بر مدارک کرده و حاشیه بر مطول و کتاب روضة الخواطر و نزهة النواظر و ان کتاب مشتمل است بر نوادر و مسائل و اشعار غیر او و حکم و غیران که از چند کتاب التقاط کرده و رساله در مفاخرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی و رساله در تسلیم در صلوة و تحقیق کرده دران رساله انچه را که در نزد او ترجیح داشت و رساله در تسبیح فاتحه در سوای رکعتین اولیین و ترجیح داده دران انچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر مواعظ و نصایح و حکم و مراثی والغاز و مدیح و مراسلات شعریه میان او و میان شعرا اهل عصر و جوابهای ایشان برای او در مدیح والغاز و کتاب شرح تهذیب الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منهج المقال استادش میرزا محمد و انجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لولوه گفته که من واقف شدم بر جمله مصنفات شیخ محمد که از انجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بود و در کلام او تامل کردم پس یافتم او را که مرد فاضلی است لیکن عبارات او معقده و غیر مسلسله و تصنیف او غیر مهذب و غیر محرر است و می بینی او را که بحث می کند در مسئله تا انیکه بوضع مطلوب ان مسئله میرسد حواله میکند بیانش را بحواشی او بر کتابهای دیگر یا تصنیف دیگر و این یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت ملکه تصنیف تا اینجا کلام لولوه بود مؤلف کتاب گوید که حواله کردن تحقیق را بکتاب دیگر ضرر بفهم و علم او ندارد بسا باشد که مسئله را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا باختصارش می پردازد و حواله بموضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوة حاشیه او را بر شرح لمعه دیده ام و همچنین حاشیه او را بر معالم انصاف انیکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد هر اینه صاحب حدائق در توصیف او غایت مبالغه مینمود چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ مجتهد بود لذا این دقائق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبد الله بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دیده و ذکر کرده که برای او رتبه اجتهاد نبود زیرا که از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این دقت را جربزه میگویند و هر که مطلع شود بر مصنفات او مانند شرح استبصار و حاشیه فقیه می داند که جربزه داشت و ذکر کرده پسرش شیخ علی

در کتاب درالمنثور که در نزد من است بخط جد مبرور مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولد این
زین الدین علی انیکه متولد شد برادرش فخر الدین محمد ابوجعفر وفقهم الله لطاعته وهداهما الی الخیر وایدهما بالسعد
والاقبال فی جمیع الامور وجعلنی الله فداهما من کل محذور در دو چاشتگاه روز دوشنبه وهم شهر شعبان سال
هفصد و هشتاد و من نظم کردم در شب پنجشنبه نهم شهر رجب سال هفصد و هشتاد و یک در مشهد حسین این دو بیت را
احمد ربی الله از جا ئنی + محمد من فیض نعماه + تاد یحرکا نزال مشلما سمه + بجوده لیسعد الله
پس ظاهر شد از تاریخ مولد و وفاتش انیکه عمرش پنج سال و سه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده و تاریخ وفات او هزار و سی بوده

سو دراحوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد متقدم فاضل وجلیل القدر و متبحر بود تالیفات او حواشی بر شرح لمعه جدش شهید ثانی
در چند مجلد و فاضلانه نوشته واسم ان زهراة الذویه است و شرح کتاب اصول کافی واز ان بیرون آمد شرح
کتاب عقل و علم در یک مجلد و کتاب درالمنثور و رساله در رد بر صوفیه و نامیده انرا السهام المارقه از اغراض
زنادقه و رساله در رد کسیکه غنا را مباح میداند و درین دو رساله تعریض بر ملا محسن فیض کاشانی کرده و حواشی
فواید مدنیه و در رد بر ملا محمد امین و حواشی بر معالم و حواشی بر من لا یحضر و کتابیکه قریب بچهل هزار بیت است
از فنون متفرقه و فواید و اشعار و کتاب دیگر که مثل آنست دوازده هزار بیت است و کتاب دیگر نظیر ان که پنجهزار
بیت است و غیر اینها از رسائل و ذکر نمود احوال خود را در مجلد دوم از کتاب درالمنثور و ذکر کرد که ولادتش
در هزار و سیزده یا چهارده شده ولیکن عمر طولانی کرده و بر ملا محسن زیاد طعنه داشته برای انیکه ملا محسن
طعن بر علما داشته و در دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین
ای المجتهدین وطعن بر علما در کتاب سفینة النجاة نوشته ومیل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد احسائی
در کتاب خود ملا محسن را ملا مسیئ نام نهاده و همچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده و رساله
در مذمت او نوشته و فسق با و داده و گفته که در بازار زنجان او نان ذر دیده نعوذ بالله مولف کتاب را
عقیده انست که محقق سبزواری از اعیان علمای امامیه بوده و در نهایت زهد و ورع و تقوی و از جمله
مشایخ اجازه است و امر بر شیخ علی مشتبه شده که او را باین گونه امور نسبت داده است و جده مادر شیخ علی
مذبور دختر شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانیست و در حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من جدام دختر
محقق ثانی را ادراک کردم و حال انیکه او از نوادتیا و ذکر کرده و من صغیر بودم و شیخ علی در کتاب درالمنثور
ذکر کرده که چون پدرم بعراق رفت سن شش ساله بودم و در بلد ما فتور بزرگ واقع شد که هزار کتاب
از کتب ما سوخته شد پس بقریه کرک نوح رفتیم و در انجا مدتی اقامه نمودیم پس من با برادرم مسافرت کردیم

بسوی عراق درحالیکه دوازده ساله بودم وقرآن را ختم کردم وحال اینکه سن من نه سال رسیده بود ووالدهٔ
من بسیار رافت بمن داشت وهمیشه بمعلم وصیت داشت که مرا نزنند واهانت ننماید ودر هر روز چند دفعه تفقد
احوالم مینمود پس مشغول تعلم شدم در خدمت شاگردان جدم وپدرم وغیر ایشان وانها شیخ جلیل فاضل
شیخ نجیب الدین بود وبرادرم شیخ زین الدین وسید نور الدین وشیخ حسین بن ظهیر وشیخ محمد حر توشتی
رحمهم الله تعالی وچون برادرم از نزد من رفت مشغول باطفال وعیال بودم وباین حال مشغول
بطلب علم بودم وکتب متعدده نوشتم وحریص بودم بر محافظت کتبی که باقی ماند پس مسافرت نمودم
بسوی مکه بعد از وفات والدم وان در سال هزار وسی ودو یا سه بود ومن شانزده ساله بودم و
با صغر سن وحدت خودم عنایت ولطف خدا را بالبته بخود می دیدم ودر این سفر اموری اتفاق افتاد که از غرایب

در کرامات شیخ علی بن شیخ محمد

ازانجمله **کرامت اولی** اینکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اول من با شتری سوار بودم وبا جماعتی
از حاجیان در پیش افتادم وشتران ما در دنبال بودند وبا ما رفیقی بود که غلام صغیر هندی داشت وهمراه
من کاردی بود که از من افتاد واتفاق چنین افتاد که غلام ان مرد بر پشت شتر خوابید پس بزمین افتاد
پس ان کارد را دران مکان دید پس ان بمنزل آورد وانکارد را می شناخت وقصه را نقل کرد **کرامت ثانیه**
اینکه چون بمکانی رسیدیم که برکه ناقه میگویند ودر میان دو کوه واقعشده ودر انجا مکان تنگی رسیدیم که
ممکن نبود مرور از انجا مگر یک قطار یا دو قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش افتادیم
ونازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم اینکه حاج ازان راه عبور نمایند پس طول کشید وبعضی از رفقای
ما عزم نمودند که از پیش بمنزلی رفته باشند که انرا علاء میگفتند پس من با ایشان رفتم وبعضی از اسباب
را دران مکان گذاشتم وقاعده قوافل ان بود که هر وقت که ازان معبری گذشتند شتران را بخوابانند
تا همه جمع شوند پس ازان میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که مناخ وخوابانیدن شتران ما در شب اتفاق
افتاد چون ایشان بما رسیدند وبمنزل ما آمدند اسبابیکه درانجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند
کرامت ثالثه اینکه شیخ محمد حر سلمه الله تعالی دران سال حج بجا می آورد وحاج بر دو قسم بودند مقاطره وشعاره وقاعده
ان بود که شعاره از طرف دست چپ پشت سر حاجیان میرفتند پس در شب چیزی از الات سفر از من گم شد وشیخ محمد پیاده شد
وبا شعاره میرفت پس ملاقات کرد انچه را که از من ضایع شده بود وگم شده بود وانرا برای ما آورد
کرامت رابعه اینکه چون نزدیک بمکه مشرفه رسیدیم من با دو نفر که استر سوار بودیم از عسفان پیش
افتادیم پس چون بمکه مشرفه رسیدیم من بحرم رفتم برای طواف عمره ومن تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام کردیدیم تا انیکه اماکن معهوده را که شناختن انها را سزاوار بود در وقت طواف انها را شناختم
پس اراده کردم که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف مردم تعلیم میکرد به نزد من آمد و گفت که باید تورا طواف
دهم پس گفتم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به پس افتادم و با من دراهمی نیست که بتو داد
باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی مے شوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده
دلا مرا واگذار پس آن مرد با من منازعه نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و آن مرد
را بعقب کشید و با و گفت که این شخص را واگذار که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش او صد نفر مثل
تو را طواف تعلیم نموده اند واگذار او را که طواف کند پس او مرا واگذاشت و من بنحویکه خود می دانستم و میخواستم
طواف نمودم کرامت خامسه انیکه چون از مکه مراجعت کردیم و منزل ما بدر بود و ان میان مکه و مدینه است
پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیقی که بر دراز گوشی سوار بود در مکان وسیعی در میان قطارات
حاج وضو گرفتیم و نماز گذاردیم و با من شمشیری بود که در حال نماز در انجا گذاردم و فراموش نمودم که برداریم
و حاج از این وسیار ان موضع براه میرفتند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه
نمودیم در ان زمان بخواطرم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که راکب حمار بود گفتم که رفاقت کن که بان
موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر بگیر آمد فهو المطلوب و الا تفرجی خواهد بود و ان رفیق گفت که این
عبث است من گفتم که برخیز برویم آن مرد با من آمد چون نزدیک ان مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم
که شمشیر در ان موضع است و حاج از راست و چپ مرور مینمایند پس رفیق خود گفتم که تند برویم که شمشیر را دیگری
بر ندارد پس شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب مینمودند کرامت سادسه انیکه برایم اتفاق
افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس بعبارتی رسیدم که در انجا لفظ صدوقان را داشته پس
تلمیذ از من سوال کرد که صدوقان کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چون در ان شب خوابیدم
جدم شهید ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صدوقان محمد و پدرش میباشند
کرامت سابعه انیکه همیشه سعی زیادی داشتم که انچه کتب ملاقی مانده بمن برسد پس بسبب انقطاع
حاج طولی کشید پس بمردی انچه خواست بذل نمودم و در انتظار ان بودم که ان کتب را بمن برساند
چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او
طبقی است که در ان سینه آدمیست با اضلاع او پس از ان مرد سوال کردم که این چیست در جواب
گفت که این سینه جد تو زین الدین است پس در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند
و بسیاری از ان کتب بے جلد شده بود و بعضے تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل کرامت ثامنه

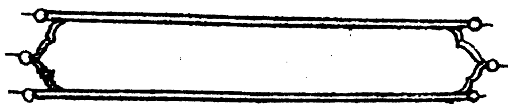
گفتند

در وقت دیگر در خواب دیدم که جدم شهید ثانی را جماعتی گرفته گفتم که چرا او را گرفته اند برای آنکه
وی را بکشند من گفتم که آیا کافی نبود بشان را کشتن اول که بار دیگر میخواهند او را بکشند پس بعد از چند
وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی مانده در بلاد تلف شد و بغارت رفت و این از کرامات شهید ثانی
بود و چون سفر کردم ببلاد معلوم برای مصالحه که اقتضا ران نمود و از ماکل مشتبه انها خوردم و تغییر
مسلک آبا خود رفتار کردم این فیض و صلاح را که در اوائل سن داشتم از من دور شد و چون در دفعه
دوم از ان بلاد توجه نمودم و بسوی مکه مشرفه آمدم اتفاق افتاد برای من اشتیاقی ببرکت
حج و زیارت و مؤلف این کتاب انها را در ضمن کرامات سابقه و عدادانها مندرج ساخته پس میگوییم
کرامت تاسعه اینکه بمن رسید در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد باجاج می باشد و گفته
که من بمکه سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذبور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین و
چنان کرد و چون خبر بمن رسید دلتنگ شدم پس چون وارد بلد قورق شدیم من در خیمه نشسته بودم
که آن مرد بر من گذشت پس او را ندا کردم که تو چنین و چنان گفتی گفت بلی و زود است که به بینی که من
چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیالی را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی بمن ندادی
و من تلافی مینمایم پس من گفتم که من از خدا سوال مینمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون بمکان
خود رفت به آزاری مبتلا شد و بعد از چند روز به بصره رسید و در آنجا وفات کرد و خداوند عالم شر او را
از من دفع کرد کرامت عاشره و مثل آن از دو مرد در مکه و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را
از من دفع نمی نمود هر آئینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذشت و خدا شر ایشان را از من دفع نمود و
نقل محتاج بر طویل است و آن از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است کرامت
یازدهم اینکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتیم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتیم
پس بنهری رسیدیم که آن را یعقوبیه می نامند و در آنجا مرد لئیم معاندی از جانب حاکم بود و بر کنار نهر نشسته
و از هر جاریه و عبد دو اشرفی میگرفت و بر هر شتر دو عباسی میگرفت . بهوای اهانت و ضربی
که بجا می آورد پس ما از نهر عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می آمد بدست آن زن نگاه می کرد که بفهمد
که او کنیز است یا نه پس ما در کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد آن شخص معاند آمد
و با او چیزی تکلم نمود پس او با غضب برخاست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس ما از کشتی
بیرون آمدیم و خیمه را بر پا کردیم و کنیزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خیمه ها تفحص
نماید و من بیرون بودم چون آمدم خبر دادن که زنی طرف خیمه را کشف کرد و یک کنیز را دید پس بعد از

ساعتی ان ملعون آمد وگفت که چند کنیز دارید گفتم که یک داریم پس بخیمه دیگر رفت و درانجا
زنی بود و غلامی در نزد او بود پس ان زن گفت که اگر من تورا دلالت کنم بر سه جاریه آیا از غلام من
میگذری گفت بلی ان زن گفت که درین خیمه سه کنیز باشد و اشاره بخیمه ما نمود و شوهر خود را بهمراه ان معاند
روانه نمود که او را بخیمه ما رهنمائی نماید و چون سابقًا ما با و گفته بودیم که ما یک کنیز بیشتر نداریم ترسیدیم
که اگر خلاف ظاهر شود از او اهانت بزرگی بما برسد پس من بجمال گفتم که دو کجاوه را بر شتریه ببندد
و با هر یک از ما جاریه بنشان و الا بما و تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دو زن
نشاندیم پس ان معاند با شوهران زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهران زن را چوب شدید
زد و مراجعت کرد و ان غلام را اخذ کرد و گفت که دروغ گفتی ان زن گفت که ایشان دو کنیز را
با دو زن سوار کردند و ان شتر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند در تحمیل باقی مانده
پس ان معاند در غضب شد و بر اسب خود سوار شد و خود را با ان شتر رسانید پس خدای تعالے او را
از دیدن آن شتر کور کرد پس نزد ان زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از مشقت بسیار رده فروش
ان زن با و داد تا انیکه غلام را استرداد نمود و ان مکانهائی که اخذ مینمود در هر منزلی در حد و نعدد
چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیانے نرسید **کرامت دوازدهم** انیکه منزل شیروان
رسیدیم باز امدند که از کنیزکان خراج بستانند پس مردی همراه زنی متفحص آمد و ان زن داخل
خیام می شد پس چون بخیمه ما رسید نگفتند که این اول خیمه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال انیکه هیچکس
داخل ان خیمه نشد و اگثر اوقات در بلاد غربت بودم با دل شکسته و مع هذا بمطالعه درس بحث اشتغال
داشتم و کتبی که مرا بانها احتیاج بود نداشتم پس نوشتم زیاده از هفتاد کتاب را بخط خود از کتابهائیکه
بان احتیاج داشتم **کرامت سیزدهم** بطریقه شمار لفظ جلاله برای شخصی استخاره نمودم پس
این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سؤال کردم گفت که اسم من ابراهیم است **کرامت
چهاردهم** شخصی دیگر امد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد وما انت علینا بعزیز پس از من
سؤال کرد که چه آیه آمد من آیه را برای او تلاوت نمودم ان مرد تبسم نمود و تعجب کردم من از سبب تعجب و
تبسم او سؤال کردم گفت که این استخاره برای مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او را
وکیل در امر خود نمایم **کرامت پانزدهم** شخصی از اعیان از من استخاره طلب کرد مکرر او رقعه فرستاد
و نوشت که استخاره کن و آیه را بنویس و یا رسول الله فرست پس من استخاره نمودم این آیه آمد وما کان
لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله **کرامت شانزدهم** شخصی میخواست که از جانب سلطان متولی

حکومت شود پس نزد من استخاره خواست پس من گفتم که من استخاره برای امر غیر مشروع نمی نمایم آن مرد در جواب گفت که من بر خود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخاره کردم این آیه آمد و ان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط **کرامت هفدهم** شخصی برای تزویج استخاره نمود در نزد من پس این آیه آمد و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا **کرامت هیجدهم** چند دفعه در امر تزویج استخاره نمودند این آیه آمد کلتا الجنتین آتت اکلها و لم تظلم منه شیئا و فجرنا خلالهما نهرا و کان له ثمر **کرامت نوزدهم** دو برادر اراده داشتند که بسفر هند روند و خال ایشان در هند بود و او مشهور بفسق بود و شراب میخورد و این دو برادر اراده داشتند که نزد او بروند پس استخاره کردم این آیه آمد اما احدکما فیسقی ربه خمرا و اما الاخر فیصلب الایه **کرامت بیستم** مردی را حکومت بود میخواستند که داده باشند و آن مرد مکرر نزد من استخاره نمود همیشه آیات موسی و هرون و بنی اسرائیل می آمد **کرامت بیست و یکم** شخصی اراده داشت که نزد سلطان رود برای مطلب و مهم عظیم پس استخاره نمودم این آیه آمد فاووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته و یهیئ لکم من امرکم مرفقا **کرامت بیست و دوم** برای شخص در همین مطلب سابق استخاره کردم این آیه آمد رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی **کرامت بیست و سوم** اینکه شخصی را با زوجه اش مخاصمه بود در باب جاریه پس نزد من آمدند استخاره نمود بر شراء جاریه پس این آیه آمد اسکن انت و زوجک الجنة الی قوله تعالی لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین **کرامت بیست و چهارم** اینکه در هند فتوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره نمود که بسفر هند رفته باشد پس این آیه آمد اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب غیر مردود و بعد از مدت قلیله خبر خرابی هند رسید **کرامت بیست و پنجم** کسیکه اراده خروج را داشت در ظاهر پس استخاره نمود نزد من پس این آیه آمد و لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة و لکن کره الله انبعاثهم فثبطهم و قیل اقعدوا مع القاعدین **کرامت بیست و ششم** اینکه برای خود استخاره کرده که در آن بلدیکه اقامت داشتم از آنجا بیرون رفته باشم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها و از جمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت ولدی است که بنهایت کمالات آراسته بود و ذکر این قضیه را در اینجا برای اینکه خالی از موعظه نیست مذکور داشتم برای تنبیه غافلین و موعظه جهابرین و تشویق طلاب علم دین و شیخ علی مرحوم در کتاب در المنثور فرموده که چگونه دلم نسوزد و مشتعل نشود از آتش فراقش جگر من و دل من و حال اینکه ندیدیم آن فرزندم را از اول عمرش تا باخر اینکه میل کند بلهو و یا بلعب یا نظر کند بغیر ادب و هرگز چشم خود را بمن نمی انداخت در زمان تکلم کردن من

وهر وقت که با من تکلم مینمود مضطرب میشد بانش نحویکه نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهمم وهرگز
بدون واسطه از من چیزی طلب ننمود وچون سن او بده سال رسید عادت بنماز شب نمود ودر این مدت
قصیر که مجموع آن بیست و دو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفیه را ومختصر نافع
وشرایع ومختصر نافع وشرایع را بخط خود نوشت ودر نزد من خواند شرح لمعه را ونوشت حواشی مرا بر شرح لمعه
در حواشی کتاب وان حواشی را نیز علیحده نوشت ودر همه شبهای ماه مبارک رمضان احیا می کرد
بعبادت وتلاوت ودعا وشکایت نمیکرد بسوی احدی با کثرت عیالش با اینکه من براو فی الجمله تنگ
میگرفتم در مخارج تا عادت بقناعت کند ودر هیچ مجلس باکسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا میکرد او را بسخن
گفتن از روی حیا وحجاباً و مدت بیست و دو سال عمر نمود ودر نحو شرح اجرومیه وشرح قطر وشرح الفیه
ابن مالک را وشرح قطر را بخط خود نوشت وکتاب مغنی اللبیب را در نزد غیر من تلاوت نمود ودر نزد من خواند
از حدیث من لایحضره الفقیه وتمام آن کتاب وبراو نوشت حواشی را که من بران کتاب نوشتم وچندی
شنید قدری از تهذیب را وبر من قرائت کرد از رجال خلاصه علامه را وکتاب درایه را وهر دو را بخط خود
نوشت وبعضی از کتاب معالم را نیز در نزد من وبعضی دیگر در نزد غیر من خواند وانرا در نزد غیر من خواند بخط خود
نوشت وخواند شرح شمسیه ومختصر تلخیص واکثر مطول وشرح تجرید وخلاصة الحساب ورسایل دیگر در حساب
وتشریح الافلاک وقدری از شرح چغمینی در علم هیئت وقرائت نمود اکثر از تحریر اقلیدس را وانرا بخط نیکو
نوشت ودر اول اشکال انرا ثبت میکرد وشروع کرد در تفسیر قاضی با کتابت آن وقرائت کرد حاشیه
خطائی را ودر حسن خط بمرتبه بلندی رسید وبدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم
میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را مینمائی در جواب میگفت که من او را جلد کردم وجدول کشیدم
وچون میدیدم که من عملی در تصحیح کتب در وقتی کردم خسته شدم پس یکساعت و دو ساعت وسه ساعت
وچهار ساعت وهشت ساعت آن عمل را میکرد وچون چیزی را میدید اسباب عمل انرا مهیا میکرد وانرا عمل میکرد
وچون هشت ساله بود از من سوال کرد که آیا کودک قبل از بلوغ به بهشت میرود من گفتم بلی گفت که دعا کن
که خدای تعالی در حال طفولیت اجل مرا برساند که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که کبیر نیز اگر عمل صالح کند
داخل بهشت میشود واو اخرس جرات نکرد که در اثنای درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم
که تقریر کرده ام که روی او منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعه میکردم مسئله را پس میدیدم آن مسئله
را بغیر وجه آن وا نفهمید پس تقریر را اعاده میکردم بغیر وجه سابق یا بر درس سابق پس چون مسئله را می فهمید صورت
او گشوده میشد ومن در اوائل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن



پس چون شروع میکرد در قرائت درس یا مقابله میبود زبانش گذرکننده تر از شمشیر قاطع و هرگز نشنیدم
از او که غیبت کند احدی را و چون ایام ماه مبارک رمضان در شبها میرفتم که او را به بینم و صدای گریه می‌شنید
کتاب و قرائت و سجاده اش را برمیداشت من باو میگفتم که ای فرزند این شبها شبهائی تلاوت و قرا
ئت است چرا بیکار نشسته پس از روی حیا سر خود را بزیر می‌انداخت و جواب نمی گفت از ان پس زوجه اش
مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود و در اول خدا تعالی باو پسری روزی کرد و ان کودک بعد
از چند روز وفات یافت و من برای کودک بسیار میگریستم لیکن او کم گریه میکرد و اثر رضا بحکم خدا بر او
ظاهر بود از ان پس خدا تعالی او را سه دختر عطا فرمود هر وقت که یکی از انها تولد می یافت اظهار
بشاشت و سرور میکرد و به زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر است و اگر یکی از ان دخترها چیزی از و
میخواست باشتاب ببازار میرفت و انمطلوب را تعجیل می آورد و هرگز از من خواهش ننمود که سواری
را با انکه اسپها داشتم و خود هم احتیاجی بان نداشتم و هرگز مخارج خود را خود از من نمیخواست
بلکه کنیزی و یا کودکی را میفرستاد و اگر او را وصیت میکردم که اسراف نکند ساکت میشد و اگر هم جواب
میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید و من هم عیال پس این دو امر را بهمدیگر قیاس کنید و چون
زمان ان رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضا ع خواست گفتم که من
طاقت مفارقت تو ندارم و اگر خدا بخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنیم بعد از ان گفته که من تفال بکتاب
خدا نمودم این آیه آمد فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله و هو خیر الحاکمین من گفتم که تورا
اذن میدهم و بعد از چند روز مریض شد و بعالم اخرت انتقال نمود و هشت روز ایام مرض او بود پس
او را بمشهد مقدس فرستادیم و بعد از چند مدت پسر عم او در خوابش دید که بدر خانه ایشان آمد پسر
عمش میگوید که دیدم انکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار است بر اسب نیکوئی
پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما مرا خوش نمیاید و من مسکنی دارم و در خانه
از مروارید و جواهر و لیکن آمدم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عاریه از مردیست که اسم او
ملا افضل است و من بان وصیت نه کرده ام و شانزده عدد هزار است در صندوق من شیخ علی میگوید
که من فرستادم و ان صندوق را کشودند و ان اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در انجا یافتیم و این دلالت
بر صحت ان خواب داشت و مولد ان پسر در اخر ساعت از روز سه شنبه هیجدهم ذی الحجه سنه هزار و پنجاه
و شش بود و وفات او در بیست و یکم و یا بیست و دوم شهر ذی الحجه از سال هزار و هفتاد و هشت بود و
پیش از او بدو سال پسر دیگرم محمد از دنیا رفت و او هشت ساله بود -

در احوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درازی بحرانی فاضل و محدث و فقیه و ورع بوده و او عم جد صاحب حدائق شیخ ابراهیم بن حاجی احمد بن صالح بوده و حاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده کشتیها برای غوص داشت پس حاج احمد امر کشتی را ببرادرش شیخ سلیمان برگذار کرده بود شیخ سلیمان را مرضی عارض شد بود حاج احمد او را از امر کشتی معاف داشته و او را در خانه گذاشت و شیخ محمد بن سلیمان مقابی بحرانی را نجانه آورد که شیخ سلیمان را تعلیم کند و شیخ سلیمان با شیخ محمد بن سلیمان بعد از چندی هر دو در نزد شیخ علی بن سلیمان تلمذ کردند و هر دو بمرتبه بلند رسیدند و شیخ سلیمان بن صالح با آنکه فقیه بود بامر تجارت کشتی و غوص اشتغال داشت و مرجع ان بلاد بود و اهل غوص اول جواهر را باو میفروختند و او بمرابحه تقسیم مینمود و از حکایات عجیبه آنکه شخصی از قریه بنی جمره که قرب قریه دراز بود لولو بسیاری که معلوم نبود بشیخ سلیمان مذبور فروخت بقیمت کمی و شیخ آنها را بکسی داد که اصلاح کرد آنها را پس همه خوب شدند و قریب به پنجاه تومان از زمان قیمت شد پس شیخ بایع را گفت که این لولو بفلان قیمت فروخته شده و زیادتی آن از تو است و من همان راس المال خود را میگیریم باقی مال تو باشد بایع از آن امتناع نمود و گفت که مال مالیست که من او را فروخته ام و اگر فاسد بر میآمد از کیسه تو رفته بود پس الحال که زائد بر آمد آن هم از تو است پس بایع از قبول امتناع نمود و شیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد و در میان ایشان اصلاح نمود باین نحو یکه بعضی از آن مال بایع باشد و بعضی از آن مال مشتری باشد و این شیخ در کربلای معلا وفات نمود در سال هزار و هشتاد و پنج —

در احوال شیخ محمد بن سلیمان

و اما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بمرتبه بلندی از علم و ریاست عامه رسید و او را سه فرزند بود که همه فضلا بودند و افضل ایشان شیخ عبد الغنی بود که مجتهد و فقیه و ورع و صالح بود و بر اطلاع فقه و فروع ثانی نداشته دوم شیخ سلیمان بود او نیز فاضل بود و سوم ایشان شیخ زین الدین مزبور برا پسری بود که در ورع و تقوی ثانی نداشته و اسم او شیخ علی بود —

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن حاج صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبد الحسین بن عطیه بن شبته و او شخصی بود فاضل و مجتهد و فقیه و هرگز از مباحثه ملول نمی گشت و در غضب نمی آمد و اظهار تعب و انقباض نمی نمود و قاعده کسانیکه ملکه مباحثه ندارند تغیر و انقباض است

و شیخ مزبور اند و وقتی از اوقات ضبله کتاب کافی را درس میگفت و در حلقه درس از جا عتی نشسته بودند
که از انجمله علی بن عبد الصمد اصبعی بوده و او نیز فاضل و دقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صاحب
کافی احتجب بغیر حجاب پس بحث درین فقره استمرار یافت از اول درس از صبح تا بظهر و شیخ احمد و شیخ علی
بحث رامیفرمودند از علمی بعلمی دیگر و از مسئله بمسئله دیگر تا اینکه وقت ظهر داخل شد و مجلس منقضی شد
و متفرق شدند و بعد از عصر نیز بدرس نشستند پس شیخ علی مذبور غور نمود در بحث تا زمان غروب

در تالیفات شیخ احمد

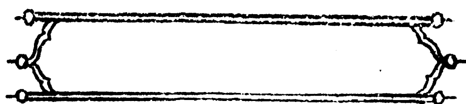
شیخ احمد را مصنفاتیست از انجمله رسالهٔ در قول بحیوة اموات بعد از موت و رسالهٔ در جبر الکسر
و در انجا مذهب حکما را اختیار نموده و رساله در اوزان و رسالهٔ استثنائیه در اقرار و شرح حمدیه شیخ
شیخ سلیمان بن عبد الله متقدم در صدر اندرج نموده است او را و دران بعضی از اعتراضات بر شیخ سلیمان
بود و چون انشرح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اعتراضات را
گوید من او را غنی گردانم شیخ احمد گفت اگر شما غور کنید ما هم خواهیم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبهٔ ان اعتراضات
گوید من بار دیگر خواهیم ان اجوبه را فاسد ساخت و رساله در بیان ثبوت ولایت بر بالغه رشیده و رساله
در هدم طلقه یا طلقتین بتحلیل محلل و عدم ان و دران رساله عدم هدم اختیار کرده و این خلاف قول
مشهور است و منظورش از این دو رسالهٔ رد بر شیخ عبد الله بن صالح بوده و رساله در قرعه که نهایت
خوب است و رساله در تقیه که عجیب و غریب است و رساله در شرح عبارت لمعه در مبحث زوال و رسالهٔ
در مسئله موت زوج و زوجه قبل از دخول که ایا موجب تمام مهر است یا نه و رساله در دعوای بر میت که ایا
بشاهدین ثابت میشود یا نه و در انجا اختیار نمود ثبوت را و رد کرد بعض المعاصرین را که شیخ عبد الله بن علی بلادی
باشد و رساله در صلح و رساله در تحقیق غساله نجاست و رساله در عدول انکور دبسوره دیگر و رساله
در اجوبه مسایل شیخ ناصر خطی جاپرودی که حسنه و جیده است و مشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه و اینکه
طلاق عدیه افاده میکند فایدهٔ خلع را یا نه و رساله عطاریه و ان اجوبه مسایل شیخ علی بن لطف الله
جد حفصی است که متعلق بعطاره می باشد و در سلک کتاب تجارت منتظم است و رساله در اجوبه مسائل سید یحیی
بن سید حسین احسائی و رساله در مسئله متنجس که بعد از زوال عین نجاست نجس میشود یا نه و ان مسئله محمد
کاشانیست که بان متفرد است و دران رساله رد بر ملا محسن نموده است و رساله در اجوبه مسایل شیخ عبد الامام
احسائیست و رساله در دخول قبه در راس در غسل و شیخ عبد الله بن صالح رساله در عدم دخول ان نوشته است

در وفات شیخ احمد

وفات شیخ احمد مذبور در بلده قطیف اتفاق افتاد در چاشتگاه بیست و دوم شهر صفر از سال هزار و صد و
سی و یک و در مقبره معروفه بحباکه مدفون شد و عمرش قریب چهل و هفت سال بود مولف کتاب گوید که سبب
تعداد رسائل و مولفات در این کتاب بجهة چند چیز است یکی انکه مرتبه مولفین انها ظاهر شود دوم انکه ان کتب
و رسائل اگر بنظر کسی برسد معرفت بمولفین انها پیدا کند و بداند که چه پایه و مایه داشته اند سوم انکه مذکره
این کتب و رسائل باعث شوق تحصیل شود و طالب علم را بتالیف اشتیاق پدید آید چهارم انکه طالب این
کتب شود تا باعث تذکر و تذکار علما شود و هم اسباب کار شود خصوصا رسائل که مولفین در رساله منفرده
بیشتر سعی و کوشش مینمایند و زیاد تر تدقیق و تحقیق میفرمایند و مقدمات و مبانی خارجه بیشتر ذکر می نمایند
پس از رسائل انفع است برای اسباب کار و اعمال فکر ایضا مولف کتاب گوید که چون ذکری از فقره
احتجب بغیر حجاب گذشته بود پس باکی نیست که اجمالا انرا توجیه و توضیح کرده باشیم پس میگوئیم که مراد آنست
که ایزد تعالی پرده گرفت بدون پرده یعنی ذات او اقدس از ابصار و انظار و بصایر و افکار و اذهان
و اوهام در پرده شد و هیچیک از امور مذکوره ادراک ان ذات اقدس نتوانند نمود و ان ذات از ایشان حجاب
گرفته بدون انکه حجابی درمیان باشد و مراد انست که ان ذات از بسکه در مقام صفا و ضیا و نور و
نور است ممکنات را قوه ادراک ان نیست و ان ذات محجوب از ممکنات شد مانند کسی که حجابی بروی
خود انداخته باشد همچنانکه که اگر برروی خود کسی حجاب انداخته باشد مدرک نخواهد بود و یا انکه اگر ان حجاب
انداختن از خدا باشد همچنین خدای تعالی حجاب کرده است بدون حجابی مانند ختم الله علی قلوبهم که از بسکه منافقین
جهل را بر عقل غلبه دادند مانند ان شد که خدا بدلهای انها مهر زده باشد و همچنانکه مهر زده خدا را بهیچ نوع نتوان
شکست همچنین دلهای ایشان بنوعی شد که حق مرادر ان هیچ تاثیری نیست و بعبارت اخری امثال این
عبارات از باب تمثیل است که تشبیه هیئت بهیئت باشد مانند ادراک تقدم رجلا و توخر اخری که تقدیم و تاخیر
در رجل حاصل نه شد بلکه مراد تردد داشتن در ارتکاب امری است و همچنین است کلام در ما نحن فیه که محجوب
بودن خدا مانند انست که خدا حجابی برخود انداخته باشد و حال انکه حجابی درمیان نیست و ضعف
از مواد امکانیه است والله اعلم

در احوال شیخ عبدالله بن حاج صالح

شیخ عبدالله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبدالله سماهیجی الاصل که نسبت
او بسوی سماهیج است بیا مثناة تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرای جزیره صغیره و این
شیخ اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است از انجمله کتاب جواهر البحرین



سط شیخ عبد الله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبد الله سماهیجی الاصل که نسبت او بسوی سماهیج است بیاء مثناه تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرای جزیرهٔ صغیره و این شیخ اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است —

تالیفات شیخ عبد الله بن حاجی صالح

ازانجمله کتاب جواهر البحرین در احکام ثقلین که ترتیب داد در ان اخبار را و تبویب کرد به غیر نهج وافی و وسائل و اقتصار بر کتب اربعه نمود و از ان یک جلد بیرون آمد با بعضی از جلد ثانی و کتاب محمدیه در انچه لابد است از مسائل دینیه کتاب صحیفه علویه و تحفهٔ مرتضویه رساله تحریر مسائل دیباج و حریر و رساله عیوب المسائل الخلافیه در انچه لابد است از ان مسائل طهارت و صلوة ابدیه و اینها برای سید عبد الله بن سید علوی تالیف کرده و این سید عبد الله از مشایخ اجازه صاحب حدائق است و رساله علویه در مسئله کلامیه که در جواب شیخ علی بن سلیمان بن علی شاخوری نوشته و رساله موسومه بمسائل ابجد اول و بداول المسائل و رساله که برای پدرش نوشت بندر کنگ و رساله در احقیت زوج بمراه در تغسیل ان و صلوة بران از پدر و برادر و غیر اینها و در ان رد بر صاحب مدارک نموده و رساله در اثبات توحید و رساله در مسائل مضمرات در علم نحو که نود مسئله است و رساله در تغسیل غیر و رساله بهبهانیه در احکام اموات که بیست و دو مسئله است و رساله دیگر که منتخب از سابق و فارسیه است و رساله در جواب دو مسئله که یکی جواز تنفل در میان نماز صبح و طلوع شمس است و مسئله دیگر در افضلیه صلوة راتبه است اگر قضا باشد بر تعقیب و رساله در اثبات لذت فعلیه عقلا و ان منع شرعا و رساله در مسئله از مسائل حیض و رساله موسومه بحقیقة تعبد در وجوب تشهد و رساله در ضمان ما اکلته لیلا لا نهارا و رساله موسومه بکفایه در علم نجوم که تمام نیست و رساله در انفاق زوج بر زوجه و کسوه آن منظومه موسومه بتحفة الرجال و زبدة المقال در علم رجال و رساله بلغه صافیه و تحفه وافیه و کتاب شرح اسناد من لا یحضره الفقیه و کتاب من لا یحضره النبیه در شرح من لا یحضره الفقیه و این دو کتاب ناتمام است و رساله مسئله سلمانیه در مسئله لا ضرر و لا ضرار و رساله در انتصار صاحب مدارک در این که ازار از کفن است و مخالفت با اصحاب در انیکه ازار واجب نیست و رساله در شرح حدیث مشکل از اصول کافی از اسماء الله و منظومه رساله اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوة و رساله در انیکه متصرف بملک شرعی از او گرفته نمی شود مگر به بینه قاطعه بانیکه از غاصب است یا شهادت دهد بانیکه ملک لان ملک مدعی است و رساله در خراسان نوشته در رد بر ملا سلیمان بن ملا خلیل قزوینی در تحقیق مقدم راس که مسح ان واجب است و ناتمام است و رساله در انچه از اوقاف بیع جایز است و انچه جایز نیست در انچه و کتاب مصائب الشهداء و مناقب السعداء و ان پنج مجلد است و رساله در جواز اکل مختلط بحرام در زمانیکه غیر محصور باشد

و رساله توجیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است و کتاب ریاض الجنان که مشهور است
بلولو و مرجان و آن بمنزله کشکول است و کتاب خطب که از انشا کرده برای جمعه و اعیاد و کتاب منبهة الممارسین
در اجوبه شیخ یسین و وفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار و صد و سی و پنج اتفاق افتاد

ع میر محمد مومن

میر محمد مومن حسینی استرابادی از شاگردان سید نور الدین متقدم و از او اجازه دارد –

عا میر محمد صالح بن عبد الواسع الحسینی در لولو گفته که او افضل اهل زمان و اورع صاحبان ایمان
عالم علامه و محقق فهامه سید اجل افضل اکمل است و اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد –

عب محمد قاسم بن محمد صادق الاسترابادی اجازه از ملا محمد باقر مجلسی دارد –

عج محمد بن حسن اصفهانی عالم باذل فاضل کامل مدقق تحریر فقیه متکلم حکیم جامع مجامع فضل و ماثر و بدیع
مکارم و مفاخر لمعی لوذعی برزعی اوحدی مؤید و مسدد بلطف خدای صمدی ملقب بهاء الدین و
مشتهر بفاضل هندیست و زمان ولادتش سال هزار و شصت و دو میباشد و او از تلامذه علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر است
و مولف کتاب در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام که او در سن هیجده سالگی باجتهاد رسید لیکن این سخن از مسموعات
خارجیه بود و انچه خود نوشته است در کشف اللثام قبل از بلوغ بمرتبه اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد –

رفتن فاضل هندی بحرم سرای پادشاه

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم و غیر مکلف باشد و به حرم سرای پادشاهی در اید و نسوان
را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود فرستاد و او بتعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی
ناگاه چشمش خود را گرفته که زنان را نه بیند و بیرون آمد[2] و او بسیار فقر داشت و بکتابت امر معیشت را میگذراند
و اگر در نزد او بمرافعه می آمدند میگفت که من عیال و فقر دارم باید بکسب امر معاش را بگذرانم اگر مرافعه
میخواهید طرفین اجرت کسب امروز مرا بدهید تا من برای شما مرافعه کنم و انجناب فارغ شد از معقول و
منقول و حال اینکه سیزده سال را تمام نکرده بود و شیخ اسد الله کاظمینی که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی و ذکر
ان متقدم شد در کتاب مقابیس الانوار گفته که فاضل هندی دو بد و امر در حال صغر نشو و نما او در هند شده بود
از این بابت او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علماء هند مباحثات و مناظرات عجیبه داشته و ایشان را ملزم نموده

تالیفات فاضل هندی

و چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب و رسایل و تعلقات در علوم ادبیه و اصولیه دینیه و فقهیه
تصنیف کرد که از انجمله است ملخص التلخیص و شرح ان و مناهج السویه در شرح روضة البهیه که شرح لمعه است تصنیف کرده

[2] در کتاب قصص العلماء ... [حاشیه: و در این زمان ... — illegible]

و آن کتاب

و ان کتاب مبسوطیست و مشحون بفواید و تحقیقات است و تاریخ ختام ان کتاب در سال هزار و هشتاد و هشت شده
پس عمرش دران زمان بست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف اللثام که شرح قواید
علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا اخر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوة را نوشته بنمط اوسط
که اقرب باختصار است باستیفا رمهم از اقوال و ادله و زیاده ازاین از کشف اللثام بروز نیافت و کتاب مخص الشفا
که شفا رت از شیخ بو علی بن سینا است و گویا انرا تمام نکرده بس از ان شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مبادی
حال همین احوال اتفاق افتاد قریب انچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد ولے صوارف ایام مرا از بلوغ مرام
عایق شد و ان صوارف زمان و حوادث دهر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زماد
وقت خدا استعاذ و مستعان است و بسوی اوست شکایت و بر اوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل
هندی در اول کشف اللثام در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را
در نزد والد خود علامه خوانده و خواهشمند تالیف کتاب قواید شد و گفته است که از فضل خدا مستبعد نیست چه من فارغ
التحصیل شدم از معقول و منقول و حال انیکه سیزده سال نشده بودم و شروع کردم در تصنیف و حال انیکه به ده
سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم منیة الحریص را در فهم شرح تلخیص و حال انیکه پانزده سال نرسیده بودم
و تصنیف کردم بیش از ان زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع ان و
زبدة در اصول دین و جوهر بدیعه در اصول شریعت و شروح ان و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله
بودم که مطول و مختصر تلخیص تفتازانی را درس میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود مولف کتاب گوید که عجب ازین
امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با علما
آن عصر در قیاس و استدلال مناظره مینمود و او را بدوش میکشیدند و میبردند و می آوردند و چون گرسنه می شد
برائی طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدایق است که در باب سید بن طاوس و فخر المحققین مراتب مذکوره را
انکار نمود با انیکه محل انکار نیست -

حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاهد بر مدعیست پس باکی نیست که بعضی از غرائیب احوال او مذکور شود اگرچه داخل
در مشایخ اجازه نیست و داخل در حکما است بلکه در تشیع او خلاف است پس میگوئیم که ابو علی عبد الله بن سینا
در زمانیکه در دار السلطنة اصفهان تحصیل مینمود و روزی نزد پادشاه رفت و معروض داشت که مس گران
کاشان در اوقات سحر مس میکوبند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان
تا کاشان مسافت چهار منزل است و چگونه از چهار منزل راه صدا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنیم که مس را

در شبها نگویند پس پادشاه قاصدی را فرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح عسکران بکار اشتغال
داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح عسکران کاشان
را از مطالعه باز داشتند پس سلطان صدق قول او را دریافت از ان پس حکم نمود که عسکران شب کار نکنند۔

در قوت باصرهٔ او

و قوت باصره اش بحدی بود که در مسافت چهار فرسخ کس را میدید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزے
وارد مجلس سلطان شد دید که سلطان دوربین انداخته شیخ گفت که برائی چه دوربین انداخته اید سلطان
گفت که چهار فرسخی سوارے می آید میخواهم او را تمیز داده باشم ابو علی گفت که درین مسافت قلیل حاجت
بدوربین نیست پس شیخ ابو علی بدانجانب نگاه کرد و گفت سواری می آید که بفلان شکل و فلان لباس است و اسپ او
بفلان رنگ است و شیرینی میخورد سلطان گفت شیرینی داخل در علم است نه مری پس او را چگونه دانستی شیخ ابو علی
در جواب گفت که از انجا دانستم که مگسهای چندی در دور دهانش پرواز میکنند و این علامت آنست که شیرینی میخورد

دیدن ابو علی عطارد را بروی شمس

ابو علی میگوید که در روز ستارهٔ عطارد را دیدم در وقت مقارنه با آفتاب که بر روئی آفتاب بود مانند خالیکه
که بر روی کسی باشد اگرچه عطارد در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم است لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک
برج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع گشته بودند چنان بنظر می آمد که خالے بر روی آفتاب است ۔ ایضاً
شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که آسمان مشبک و سوراخ سوراخ است پس از مادرش سوال
کردند گفت که چون ابو علی متولد شد غربال یعنی پرچن را بر روی او بجهت مگس گذاشته بودند و در زیر آن پرچن آسمان را
دید که سوراخ بسیار دارد و ان سوراخهای پرچن بود که شعاع بصرش در آن متفرق و آسمان را بدان گونه دید ۔

در معالجهٔ دختر پادشاه

و قوت ذکاوتش بحدی بود که در زمانیکه نه ساله بود دختر پادشاه از زمان را مرض صعب روی داده تا اینکه
که پادشاه هفتاد نفر طبیب جمع کرد که باهم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه آن پس شیخ علی نیز در آن مجلس
داخل شد و اطبا بایکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضے خاص و پس از آن در علاج اختلاف کردند
تا اینکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرض خاص از ان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بمجادله نمود و هفتاد
برهان آورد بعد هر طبیبی برهانے اقامه کرد که این مرض که شما تشخیص داده اید باطل است پس از آن هفتاد برهان اقامه
کرد که این مرض خلاف نیست و علاج آن بفلان نحو است پس آن هفتاد نفر طبیب به عجز اقرار کردند و سلطان
امر معالجه را به او مفوض داشت و او در اندک زمانی آن مرض را معالجه نمود و در مدت سه و چهار سال تکمیل جمیع علوم نمود

در قوة حافظه ابو علی سینا

بود در قوة حافظه او حد اهل زمان بود و حاجی ملا احمد نراقی در کتاب سیف الامه نوشته است که شیخ ابو علی از روی فر
باصفهان آمده بود و کتاب قانون را همراه نیاورده بود پس طلاب و علماء از او درخواست آن نسخه را نمودند شیخ
رئیس گفت که من کتاب قانون را همراه نیاورده ام لیکن از حفظ می دانم پس من میخوانم شما بنویسید و قانون
شصت هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از ان پس
از خراسان آوردند و مقابله با ان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط در ان نیافتند بلکه همان مطابق با اصل
نسخه بوده **وایضاً** در وقتی در کشتی نشسته بود ملای لغوی نیز در ان کشتی با او رفیق شد و شیخ را نمی شناخت شیخ
از او سوال نمود که برای چه امر آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام میخواهم که بنظر پادشاه برسانم شیخ ابو علی گفت
که می شود اینکه در ایامیکه در کشتی میباشیم از او ده تا مطالعه کنم گفت باکی نیست پس ان کتاب را نزد شیخ رئیس
گذاشت شیخ در ان چند روز ان کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس بمنزل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در
صباح آن روز اخوند لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است
با خود گفت که اگر میدانستم که او را قرب سلطان نیست هر آینه او را واسطه میگرفتم پس ان کتاب را نزد سلطان گذاشت
سلطان کتاب را گرفت نزد ابو علی گذاشت و گفت که ببین اگر سزاوار جایزه است باو جایزه داده باشیم شیخ
رئیس ان کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب را پیش ازین تالیف کرده اند اخوند
لغوی مؤلف منکر این معنی شد که این کتاب را من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصدق قول من انست که من این
کتاب را از حفظ دارم و تو ان را بگیر تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خوانده
و از اخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس اخوند لغوی مولف کتاب در میان مجلس
نهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بسیار کرده که این کتاب از تالیف من است و چگونه شد که این شخص ادا
حفظ دارد و نسبت بسابقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و مستحق
جایزه است و من چند روزی در میان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم
حفظ نمودم پس سلطان جایزه باو داد و حاضران از قوة حافظه او در تعجب شدند از بعضی مسموع شد که ان شخص
صاحب قاموس و ان کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابو علی در سال چهارصد هجری
بود و صاحب قاموس در سال هشتصد بوده و فاصله میان ایشان بسیار است — **ایضاً** گویند که درویشی
بر پدر شیخ ابو علی مهمان شد و پس از صرف غذا درویش بپدر شیخ گفت که من میخوابم و تو بیدار باش که هر شب
ستاره طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا شغلیست پس درویش در خواب شد و پدر شیخ ابو علی نشست

چون دید که ستاره بدان محل موعود آمده است فوت او بیجان آمد در اول بازو چه خود موافقه نمود از ان پس
غسل کرده پس درویش را بیدار کرد درویش دید که ستاره از محل موعود گذشته است به پدر شیخ ابراز کرده
که مرا دیر بیدار کردے و وقت گذشته است پدر شیخ کیفیت واقعه را با درویش در میان نهاد درویش
گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدا شد که او به زمان و وحید دوران باشد پس شیخ بوجود آمد –

در مباحثه شیخ با علمای هر فن

و چون شیخ رئیس سرآمد علماء زمان شد به نزد سلطان رفت و ادعا تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اول
افلاطون یا ارسطو و یا ذی مقراطیس علی الاختلاف و معلم ثانی ابونصر فارابی بود که حکمت را از زبان
یونان بزبان عرب نقل نمود و معلم ... چنان کسی باشد که اگر با هر صاحب علم یک علم مباحثه کند براو غلبه
کند چون شیخ ادعاء تعلیم نمود صاحبان هر علم را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده

معارضه شیخ با کیمیاگر در علم کیمیا

جز اینکه در دو علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا بر هان اقامه مینمود بر استحاله کیمیا پس جندکی که یکی از
صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد شیخ برهان اقامه نمود بر استحاله کیمیا برای اینکه انقلاب هیئت لازم
میاید و انقلاب ماهیت نظر بقوانین حکمت باطل و محال است جندکی گفت که من از رد جواب برهان عجز دارم لیکن
من در برابر تو صنعت کیمیا میکنم شیخ گفت که بان اعتباری نخواهد بود چه شاید که بر حس من شعبده کنی و شعبده نمائی
جندگی گفت که من اجزائی چند بتو میدهم و خود دو چهار فرسخے می نشینم و تو خود آنرا بقسمے که بتو تعلیم میکنم بعمل آور
خواهد کیمیا شد شیخ قبول کرد جندکی آن اجزاء را بدو تسلیم کرد و دستور العمل داده و خود دو چهار فرسخے رفت
و شیخ آن را بعمل آورد بنحویکه گفته بود و کیمیا بعمل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار بعجز خود آورد و از ان پس برهان
بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقے و کیمیا مغلوب شد گفت که من این دو علم را نیز تحصیل میکنم
و معلم میشوم پس کتابخانهٔ شیخ را آتش گرفت و یا دشمنانش آتش زدند چنانچه بعضے گفته اند پس شیخ دماغ خسته
گردید و از ادعای تعلیم گذشت فلذا او را یعنی شیخ رئیس لقب دادند –

در احوال زلال شتران و در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل التسابیع را پس گفت که نقارخانهٔ شاهی را کوبیدند از ان جائیکه یرقان
قبل التسابیع عسر العلاج است و دران زمان اطباء از معالجهٔ آن عاجز بودند و گویند که در وقتیکه شیخ با قافلهٔ
همراه بود اهل آن قافله او را نمی شناختند و پاس احترام از او نمی داشتند و در بین راه بلهو و لعب اشتغال داشتند
او قات بر شیخ تلخ و از افعال ایشان منزجر گردیده بشبی که قافله در خواب بودند شیخ زلال شتر را بنحوی بست و تر...

داد چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلازل شترها بلند شد بهاران صدا در خواب شدند تا بمنزل رسیدند و شیخ در ان منزل از شنایع و قطایع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله در خواب شدند شیخ انها را بر وجه دیگر ترتیب داد چون بیدار شدند و راهی گشتند و از ان زلازل بلند شد همه در خنده شدند و متصل در خنده بودند تا انیکه بمنزل رسیدند و در شب سوم باز قافله در خواب شدند شیخ ان زلازل را نحو دیگر مرتب ساخت چون قافله بیدار شدند و براه افتادند و صدای زلازل بلند شد همه اهل قافله بگریه افتادند و اینقدر گریستند تا بمنزل رسیدند و چون شب دیگر شد باز شیخ رئیس خواست که انها را بقسم دیگر ترتیب دهد پس همه اهل قافله در کمین شدند و دست شیخ را گرفتند پس او را شناختند و باس احترام از او نگه داشتند —

در ذاتیت دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب وانیکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع نمیدانست و این مذهب سلیمان بن عباد صمیری ست و همچنین از متاخرین مرحوم مبرور مغفور اخوند ملا عبد الکریم ایروانی متقدم الذکر نیز همین مذهب را اختیار کرده و این فقیر مولف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومه الفیه اصولیه و شرح ان بطلان این مذهب را بنحو استیفا بیان کرده‌ام

در معارضه شیخ ابو سعید با شیخ ابو علی

از بعض فضلا مسموع شد که شیخ ابو سعید ابو الخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر با شیخ رئیس بود و میان ایشان معارضه و مکاتبات میرفت روزی در حمام رفت و شیخ رئیس نیز در حمام بود پس شیخ ابو سعید از شیخ ابو علی سوال کرد که شما میگوئید که جسم ثقیل میل بمرکز خود میکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جمله مسلمات است شیخ ابو سعید طاس حمام را بهوا انداخت پس طاس در هوا ماند و بشیخ گفت که چرا جسم ثقیل میل بمرکز نکرد شیخ تاملی کرد و گفت که این طاس قاسری دارد که او را از میل بمرکز و نزول مانع است شیخ ابو سعید گفت که قاسر در اینجا چیست شیخ ابو علی در جواب گفت که قاسر نفس تست شیخ ابو سعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن تا این مرتبه برایت حاصل اید شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل و اجیری هستی که کاری کردی و مزدی بتو دادند و من بقوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابو سعید ابو الخیر است که من در عالم کشف و شهود بهر دیاری که قدم زدم دیدم که چاغی چراغ شیخ رئیس کورکورانه در انجا بود —

در خواب دیدن شخص همدانی

گویند که شخصی از اهل همدان همیشه از قبرستانی میگذشت که قبر شیخ ابو علی در انجا بود و براو فاتحه نمیخواند و او زیدی مذهب میدانست تا انیکه شبی در عالم رویا دید که جناب ختمی مآب نشسته و شیخ رئیس در پهلوی او نشسته این شخص همدانی از جناب رسولخدا سوال نمود که ابو علی با انیکه زیدی مذهب بود چرا انقدر تقرب یافت

که در پهلوی شما نشسته بود پس رسول خدا صلعم در جواب گفت که تو با این عقل منکسره فهمیدی
که زیدی مذهب بد است و شیخ ابو علی با این فهم و فطانت نفهمید پس آن شخص همدانی به شیخ معتقد گشت
و همیشه بمزارش حاضر میشد و بفاتحه او را یاد آوری مینمود و شیخ بهائی طیب رمسه در کتاب کشکول میفرماید که شیخ
مجد الدین بغدادی گوید که شبی در واقعه رسول خدا را دیدم پس از آن جناب سوال نمودم از حالت ابن سینا
با اینکه او ناجی است و یا هالک آنجناب در جواب فرمود که او مردیست که خواست بخدا برسد بدون واسطهٔ
من پس من مانع شدم او را و دستی بر سینه اش زدم پس او در آتش جهنم افتاد —

در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اول

و در وقتی شیخ ابو سعید ابو الخیر مراسله بشیخ نوشت که مشتمل بر مذمت علوم رسمیه بود و نوشت که مستحکم ترین
اشکال اربعه شکل اول است و سایر اشکال تا بشکل اول نروند تمام نخواهند بود و همه استدلالات بشکل اول
راجع باشند و شکل اول را ارباب معقول بدیهی الانتاج دانند شکل اول مستلزم دور است زیراکه شناختن نتیجه
موقوف است بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه و این دور است و دور بالبدیهه
باطل است زیراکه دور لازم دارد و تقدم شئی را بر نفس خود و این باطل است پس هیچ مطلبی از مطالب عقلیه تمام نخواهد
بود شیخ در جواب نوشت که جهت دور با جمال و تفصیل مختلف است باین نحو که نتیجه موقوفست بر معرفت کبری
تفصیلاً ولیکن معرفت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه اجمالاً پس دور مندفع است و این سخن در ترجمه ملا خلیل
قزوینی با ملا میرزای شیروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آورده و جواب
آن نیز بدین نحو در کتب اصولیه مذکور است —

در مناظرهٔ بهمنیار با شیخ رئیس

و چون رئیس سرآمد علماء آن عهد و عصر بود و فضلاء آن زمان طوق ارادت او را بگردن انداخته و اذعان
بفضیلت او کرده و در مجلس درس او حاضر میشدند و بهمنیار که یکی از فضلاء حکماء آن عصر بود او نیز در مجلس
شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید روزی بهمنیار بشیخ گفت که چرا ادعا نبوت
نمیکنی و اگر این ادعا کنی منکر این امر علماء خواهند بود و علماء ازمنه و امکنه را یارای مجادله و قوت مناظره
تو نیست شیخ رئیس در جواب گفت که سوال تو را زمانی دیگر جواب خواهم گفت پس از آن مکالمه زمانی
گذشت تا اینکه شبی بهمنیار و شیخ رئیس در همدان در میان یک اطاق خوابیده بودند و زمستان بود و یخ
بندهای و سردی زمستان آن معروف است پس مؤذن در وقت سحر بر بالای گلدستهٔ مسجد رفت و مشغول
ثنای خدا تعالی و مدح پیغمبر گردید شیخ ابو علی به بهمنیار گفت که برخیز و از بیرون خانه آب خوردن برایم

بیاور بهمنیار گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چه تازه از خواب بیدار شده اید و آب سرد در این
وقت مضر باعصاب و عروق است شیخ رئیس گفت که طبیب وحید عصر من میباشم و تو مرا از نوشیدن
آب منع مینمائی با آنکه ضرورت اقتضائی آن مینماید بهمنیار در جواب گفت که اکنون من در میان عرق
می باشم اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ می کند و مریض میگردم شیخ گفت که اکنون جواب
مسئله ترا بگویم درباب دعوائی نبوت پس بدانکه پیغمبر کسی است که چهار صد سال از بعثت او میگذرد
و نفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر با شدت سرما در بالائی گلدسته ثنا و مدح او می نمایند
و من هنوز در بستر تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و بتو امر میکنم که شربت آبی بمن دهی نفس من القدر
تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوائے پیغمبری کنم ۔

درحکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد است و مریض را خبر میدهد که مرض تو بواسطه اکل و شرب
فلان چیز است شیخ تعجب کرد زیرا که از نبض نمیتوان فهمید که ماکول و مشروب چه بود پس شیخ بآن دیار
رفته و بمجلس مطب آن طبیب حاضر آمد و در آن جا نشست و آن طبیب شیخ را نشناخت پس مریضی آمد و آن طبیب
نبض او را گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی آن مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند
همه را بدان سیاق گفته شیخ از این معنی متعجب گشته بعد از آنکه مجلس خالی و طبیب فارغ شد شیخ از آن طبیب سوال
کرد که این اخبار شما بماکول و مشروب موافق بهیچ قائده از قواعد طبیه نیست و من در اول شنیده بودم
لیکن اذعان نمی نمودم تا آنکه برای العین مشاهده نمودم پس آن طبیب از حال او تفتیش و تجسس نمود تا آنکه
شیخ رئیس را شناخت و با عزاز و اکرام او پرداخت و از آن پس گفت که شما زحمت کشیدید و از راه دور آمدید
و آن اخبار من بماکول و مشروب نه از روی قوانین طبابت است بلکه از روی فراست است چون اهالی
این بلد اکثر یهود و بسیار بی سلیقه اند چیزیرا که میخورند بر لباس و بدن ایشان غالبا قدری از آن
بوده است و من از آن می بینم و حکم میکنم که فلان چیز خورده و این شخص را که اول گفتم قلیلی از تخم خربزه بر آن
چسپیده بود لهذا گفتم که خربزه خوردی او هم تصدیق این معنی نموده ۔

در تالیفات شیخ رئیس

هذا تالیفات شیخ رئیس بسیار است از آن جمله کتاب اشارات که در حکمت مشهور است و امام فخر رازی بر آن
شرح نوشته و محقق طوسی خواجه نصیرالدین نیز بر آن شرح نوشته است و علامه حلی محاکمات میان شراح اشارات
نوشته همچنین قطب المحققین نیز محاکمات نوشته است و کتاب شفا و کتاب قانون که مثل آن کتابی در طب نوشته

نشد و شیخ بهائی در کتاب کشکول نوشته است که شراح قانون نه نفر می باشند اول عز الدین رازی
دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد جوینی چهارم ربیع الدین عبد العزیز ابن عبد الجبار جیلی پنجم
علاء الدین قرشی که معروف با بن نفیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری که طبیب مصر بوده است هفتم یعقوب
بن اسحق مسیحی که معروف با بن القف می باشد هشتم هبة الله بن جمیع یهودی مصری نهم قطب الدین علامه
شیرازی و از جملهٔ معارضات محاضرات شیخ رئیس با بهمنیار آنکه بهمنیار زمان را از جملهٔ متشخصات میدانست
و درین باب با شیخ بسیار مجادله نموده اخر الامر شیخ گفت که تو استحقاق جواب بر من نداری زیرا که ان زمان
که تو سوال کردی غیر این زمان است پس تو الان غیر ان شخص میباشی که از من سوال کرده است پس بهمنیار
ملزم شد و معروفست که شیخ هر مطلبی را بصغری و کبری و نتیجه در می آورد و اگر شرائط انتاج اشکال را دران
تمام نمیدید بان حکم نمیکرد والا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافست مشهور حسین ابن عبد الله بن سیناست و از
جملهٔ تالیفات او نجات است و رساله سلامات و ابسال و رساله طیر و زمان ولادت شیخ رئیس طالع سرطان
بود و درجه شرف مشتری و قمر بر درجه شرف خود بود و زهره نیز بر درجهٔ شرف خود و سهم السعاده در بیت و نه
از سرطان بود و سهم الغیب در اول سرطان بود با سهیل و شعری یمانیه و شیخ ظهیر الدین بیهقی گفته که شیخ
چون ده ساله بود حفظ کرد اصول ادب را پس از ان بقرائت کتاب ایساغوجی نزد ناتلی شروع نمود —

معارضه شیخ ابو علی با مسکویه

روزی شیخ ابو علی سینا بمجلس درس ابو علی بن مسکویه در امد و تلامذه او در حوالی او نشسته دید چون
شیوه او امتحان فضلا و اظهار مرتبت با اکابر علما بود لذا شیخ رئیس جوزی با بو علی بن مسکویه داد
و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید ابن مسکویه جزوی را که در علم اخلاق بود بدو داد
و گفت که تو اصلاح خود بکن تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبد الله جرجانی که تلمیذ او بود احوال
او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حسب و در رساله علیحده نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ
مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعه اسماعیلیه بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی
از انجا به بخارا آمد و ملازم امیر مذکور شد و ابو علی دران دیار بوجود امد و در ده سالگی حفظ قرآن و ضبط
بسیاری از علوم دینیه و فنون ادبیه نموده و بعد از ان ظواهر منطق را بر ابو عبد الله ناتلی که یکی
از فضلاء زمان بود خواند و باندک زمانی از او مستغنی شده بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نموده
و در هیجده سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که او در دوازده
سالگی با علماء بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساختی و در کتاب تاریخ الوزراء و غیره مسطور است

که درانولاکه شیخ در بخارا بمطالعه اشتغال داشت امیر نوح را مرض صعب روی داد جمیع اطباء از معالجه
ان عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند باندک زمانی امیر نوح صحت یافت وابو علی را ملازم گردید
و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مرخص گشته بکتاب خانه بخارا که دران زمان از کتب اولین وآخرین
درانجا جمع بود رفت ومجموع ان کتب نفیسه غریبه را بنظر درآورده دقایق حقایق انرا بر صفحه خواطر نگاشت
اتفاقاً دران اوان آتشی دران کتب خانه افتاد وجمعی از خصما ابو علی گفتند که شیخ عمداً آتش دران دار الکتب
زدتا ان علوم را بخود نسبت نماید ازان پس بتصنیف مشغول گشت مجملاً شیخ بایران آمد وبهمدان رفت ودر نزد سلطان
همدان مقصر آمد و شیخ درانجا مخفی شد وباتمام کتاب شفا اشتغال نمود هر روز پنجاه ورق برجوع باصل
وکتابی مینوشت تا جمیع طبعیات والهیات ان کتاب نوشته شد پس سلطان بمقام شیخ اطلاع یافت اورا
در قلعه از قلاع همدان محبوس ساخت وشیخ درانجا قصیدهٔ انشا کرده که یک بیت ان اینست ؎ دخولی فی الیقین کما تراه
وکل الشک فی امر الخروج ؛ ومدت چهار ماه شیخ درانجا محبوس بود وکتاب هدایه ورساله حی بن یقظان را
وکتاب قولنج را درانجا تالیف کرد ازان پس از حبس خلاص وتصنیف منطق شفا مشغول شد پس باصفهان آمد
واز جانب امیر علاء الدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ وعلماء اصفهان بمجلس خاص حاضر ومباحثات علمیه نمایند
ودرانجا باتمام کتاب شفا مشغول شد ودران اثنا کتاب حکمت علائیه را بنام امیر علاء الدوله نوشت وچون شیخ
را بمباشرت رغبتی تمام بود باعتقاد قوت مزاج خود دران باب اکثار مینمود لذا در مزاج او فتوری بهم رسید
پس شیخ را قولنجی عارض شد وجهت حرص بر صحت یکروز خود را هشت مرتبه حقنه نمود بسبب ان بعضی از امعاء
او مجروح گشت وسحج بهم رسید وازان پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد اورا عارض شد ودر
اثناء معالجات بعضی از غلامان او که در خزانه نقود او خیانت بسیار کرده بودند مثرودیطوس که شیخ بجهت صرع
تناول مینمود دران قدری افیون انداختند وشیخ را از خوردن ان حال متغیر شد وبا انکه حال او از
ضعف بجائی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر مشی او را حاصل شد ومجلس امیر
علاء الدوله درآمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نشده بود اتفاقاً دران ایام بتکلیف علاء الدوله مصاحبت
او بجانب همدان روانه شد ودر راه مرض عود نمود وچون بهمدان رسید دید که قوت ساقط شده ومعالجه
نفع نمیرساند دست از مداوای خود کشید وبران حال چندگاه بود تا وفات کرد واکثر فقهاء سنت وجماعت
دران عهد او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته ؎ کفر چو منی گزاف آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی وان هم کافر ؛ پس در همه دهر یک مسلمان نبود ودر مذهب شیخ رئیس اختلاف است
بعضی او را زیدی مذهب می دانند وظاهر کتب او اینست که بر مذهب سنت وجماعت باشند زیرا که اثبات خلافت

ابو بکر کرده و شخصی در رساله در تشیع او نوشته و تمسک بان جسته که شیخ در جائی گفته که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله المرکز دایرة الحکمة و کرة العقل علی الذی هو فی الصحابه بمنزلة المحسوس من المعقول و در جائی دیگر گفته
که و الخلافة بالنص اصوب فان ذلک لا یودی الی التشعب و التشغب و الاختلاف چون سنیان خلافت را باجماع
و بیعت می دانند و شیعه بنص میدانند و این رباعی از او ست که دال فی الجمله بر تشیع او است + بر صفحهٔ
چهره ها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی یک لام و دو عین با دو یا معکوس از حاجب و عین و انف
با خط جلی و رباعی دیگر گفته تا باده عشق در گلو ریخته اند و اندر پی عشق عاشق انگیخته اند در جان روان
بو علی مهر علی چون شیر و شکر بهم بر امیخته اند و بعضی گویند در بدایت شراب میخورد اما نه انقدر که مست کند
و در اخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقرا تصدق کرد و رد مظالم بجائی آورد و در هر سه روز یک قران ختم مینمود

در وفات ابو علی سینا

تا در جمعه اول ماه رمضان سنه چهارصد و بست و هشت در همدان وفات یافت و ولادتش چنانچه در فصل
الخطاب است در سال سیصد و هفتاد بود پس تمام عمرش پنجاه هشت سال بود و در تاریخ گزیده گفته حجة الحق ابو علی
در شجع آمد از عدم بوجود در شصا کسب کرد کل علوم در تکز کرد اینجهان بدرود -

۱۰ در احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرابادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانیست و اخباری صرفست
و اول کسی است که باب طعن بر ارباب اجتهاد را باز و به تشنیع مجتهدین دمساز است و این ناشی از غباوت او است
تالیفات او فواید مدنیة و شرح اصول کافی و شرح تهذیب الاحکام و رد آنچه احداث کرده اند فاضلان ملا
جلال الدین و میر صدر الدین در حواشی شرح جدید تجرید و کتاب فواید دقایق العلوم و حقایق علوم و شرح استبصار
که تمام نیست و رساله در بدا و جواب مسائل شیخ حسین طبری و رساله در طهارت خمر و نجاست ان و حاشیه بر مدارک
که تمام نیست مجاور مکه و مدینه بود وفاتش در سال هزار و سی و سه بوده و او اجازه دارد از صاحب مدارک

۱۱ میرزا محمد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و ورع عارف بحدیث و رجال
بوده تالیفات او کتاب رجال کبیر و کتاب رجال متوسط و کتاب رجال صغیر و کتاب تفسیر ایات احکام و حاشیه
بر تهذیب و رسائل متعدده و وفات او در مکه معظمه سیزدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار و بست و هشت و
و از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق است و او از شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی اجازه دارد و اسم
جدش کمیں است چنانکه بعضی گفته اند و ابراهیم است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و علامه مجلسی در کتاب بحار در ذکر کسانی

که در غیبت کبری حضرت صاحب الامر را دیده اند که خبر داده اند مرا جماعتی از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرابادی نور الله مرقده که من شب طواف بیت الله الحرام مینمودم دیدم جوانی خوشرو نیز طواف میکرد چون نیز دمن رسید دسته از گل سرخ بمن داد و حال اینکه زمان گل سرخ نبود پس من از او بوئیدم و گفتم که ای سید من این گل از کجا است گفت از خرابات است پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم و انجناب اعبد عباد و ازهد زهاد و در کلام تفسیر و رجال گوی سبق از میدان رجال ربوده —

مناظره با فرنگی

عو محمد بن مرتضی مدعو و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده و بسلطان صفوی نوشته که علمای مذهب شما را بگوئید که با فرستاده من در امر دین و مذهب مناظره کنند اگر او را مجاب ساختند ما هم با شما هم دین شویم و اگر او ایشان را جواب دهد پس شما بدین ما درائید و ان رسول کارش ان بود که هر که چیزی در دست میگرفت میگفت و اوصاف ان شی را بیان میکرد پس سلطان علما را جمع کرده و سرامد اهل ان مجلس اخوند ملا محسن بود پس ملا محسن با ان سفیر فرنگی گفت که سلطان شما مگر عالمی نداشت که فرستاده باشد و مثل شما عوامی را فرستاد که با علماء ملت مناظره کند ان فرنگی گفت که شما از عهده من نمیتوانید که بدر ائید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم ملا محسن تسبیح از تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام بدست گرفت فرنگی در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر کرد ملا محسن گفت که چرا عاجز ماندی فرنگی گفت عاجز نماندم ولی بقاعده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بهشت است و الان فکر گردون من از این باب است که خاک بهشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی و در دست من قطعه از خاک بهشت هست و ان تسبیحی است که از قبر مطهر دختر زاده پیغمبر ما ست که امام است پس حقیت دین ما و بطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنا را جایز می دانست و این از فتوای غریبه اوست و او را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از انها بحسب اقتضاء مقامات مذکور شوند و سببش ان بود که او را ذوق فقاهت نبود و جنبه معقول او غلبه داشت —

در تعین کنیز برای ملا محسن

گویند که ملا محسن در ناحیه از باغهای خود در وقت سحر مشغول نماز شب بود که کنیزی برای او غنا میخواند و او در رکوع بود میگریست و بسیار زاهد بود که گویند قبضه چاقو از دو درمیان بازار افتاده بود و بعد از یکسال بخواطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاورد با و گفتند که درین مدت طویله چاقو در انجائی ماند البته برداشتند ملا محسن گفت که مردم مسلمانی با چگونه می شود

که چاقوی مرا بی اذن من بردارند —

در زهد و ورع ملا محسن فیض

و از زهد و تقوی و ورع او اینکه ملا محمد نامی از مشاهیر ملاهای ان دیار بود و ملا محمد نامی هم مؤذن و خادم مسجد ملا محمد بود پس ملا محمد مشهور نیز د ملا محسن کس فرستاد و صبیه ملا محسن را خواستگاری نمود ملا محسن اجابت کرد پس در همان روز ملا محسن نیز د ملا محمد خادم فرستاد که امشب زن خود را بخانه خود ببر پس ملا محمد مشهور از کیفیت این قضیه با خبر شد پس نیز د ملا محسن کس فرستاد که من بخواستگاری به نزد شما فرستادم و شما اجابت نمودید نه ملا محمد خادم اخوند ملا محسن در جواب گفت که مرا انجیال اینکه ملا محمد خادم است و من صبیه خود را باو دادم و از سخن خود بر نیگردم و ملا محسن اخباری صرف بوده و با اینکه کتاب مفاتیح را بمذاق مجتهدین نوشته و بسیار طعن بر مجتهدین رضی الله عنهم زده است خصوص در رساله سفینة النجاة سیما اینکه درانجا فهمیده می شود که نسبت داده است جمیع از علما را بکفر بجائی فسق مثل اینکه این آیه را ایراد کرد یا بنیّ ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین با اینکه او را مقالاتیست بسیار بر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایه کفر است و بعقاید محی الدین عربی زندیق اعتقاد داشته مثل وحدت وجود و نحوان و از تلامذه ملا صدری است و دختر او را نیز در حباله نکاح خود در آورده و ملا صدری او را الفیض لقب داده و ملا عبد الرزاق صاحب شوارق را به فیاض لقب گذاشته و چون ملا محسن مسلم زبان بود لهذا قواعد صوفیه دران اعصار در نهایت اشتهار گردیده تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و اطفار نائره ان جماعت نمود و شیخ احمد لحسائی او را مسئی نام نهاده و بسیار میگوید که قال المسیئ القاشانی تبعًا للامام ممیت الدین العربی مجملًا که کسی محی الدین را خوب بداند و بعقاید او معتقد شود البته فقها را خواهد کافر دانست و ملا محسن فی الحقیقة فاضل و جامع و محقق و مدقق و ماهر است و کتاب مفاتیح او اگر مختصر از مسالک است و مدارک اما ترتیب داده و غالبًا مسائل رانجو کلیت عنوان کرده است و تالیفات او بسیار است بلکه از ان عصر تا بحال بلکه اغلب از اعصار سابقه کسی تالیفش بقدر تالیف ملا محسن یا بیشتر از تالیف او تالیف و تصنیف نداشته مگر اخوند ملا محمد باقر مجلسی رضی الله عنه در کتاب روضة البهیة تالیف آقا سید محمد شفیع بروجردی نوشته که شنیدم از استاد عالم کامل خودم حاج ملا احمد نراقی که او از پدرش —

احوال رویای ملا مهدی نراقی

اخوند ملا مهدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که میگفت که انچه گویند مردمان در حق من پس من ازان بری می باشم از عقاید فاسدهٔ باطله و اعتقاد من ان چیزیست که انرا در اواخر عمر نوشته ام و ان رساله را ملا محسن برای من اسم انرا گفت پس از خواب بیدار شدم و دران رساله نظر کردم پس دیدم که اعتقاد اشان

مطابق و موافق با عتقادات حقه حقیقه عدلیه است الحاصل چون ملا محسن را ندیده ایم و سخن از او نه شنیده ایم واز قرائن هم علم نه هیش حاصل نمیشو انشاء الله تعالی این رویا از رویای صادقه است -

در تالیفات ملا محسن

و ملا محسن را قریب بدویست تالیفات است و رساله ملا محسن در فهرست تالیفات خود نوشته و ملخص ان این است اول کتاب صافی در تفسیر قران دو مجلد است قریب بهفتاد هزار بیت است و فارغ شد از تالیف ان در سال هزار و هفتاد و پنج وکتاب تفسیر آصفی منتخب از تفسیر صافیست وان بست یکهزار بیت است تقریبا ۳ کتاب وافی که شرح بر کافیست و در پانزده مجلد است و مجموع ان صد و پنجاه هزار بیت است و از ان فارغ شد در سال هزار شصت و هشت ۴ کتاب شافی وان منتخب از وافیست وان دو مجلد است یک مجلد در عقاید و اخلاق است و مجلد دیگر از قبیل شرایع و احکام است در هر یکی دوازده کتاب است و قریب به بست و شش هزار بیت است و واقع شد فراغ ازان در سال هزار هشتاد و دو ۵ کتاب نوادر در جمع احادیث غیر مذکوره در کتب اربعه مشهوره وان هفت هزار بیت است ۶ کتاب معتصم الشیعه در احکام شریعه و از ان کتاب صلوة و مقدمات ان بیرون آمد در یک مجلد که قریب بچهارده هزار بیت است و واقع گردید فراغ ازان در سال هزار و چهل و دو کتاب نخبه که مشتمل است بر خلاصه ابواب فقه در سه هزار و سیصد بیت تقریبا و فراغ ازان در سال هزار و پنجاه شده ۸ کتاب تطهیر وان نخبه ایست برائے بیان علم اخلاق و قریب به پانصد بیت است ۹ کتاب علم الیقین در اصول دین که چهارده هزار و پانصد بیت تقریبا میشود و ختم ان در سال هزار و چهل و دو شد ۱۰ کتاب معارف وان ملخص از کتاب علم الیقین و لباب ان است در شش هزار بیت تقریبا و فراغ ازان در سال هزار و سی و شش شد عجب انیکه این کتاب بحسب تاخر و ملخص ان متقدم است اگرچه خالی از توجیه نیست ۱۱ کتاب اصول المعارف وان ملخص مهمات عین الیقین است وان قریب بچهار هزار بیت است و در سال هزار و هشتاد و نه تصنیف شد ۱۲ کتاب محجة البیضاء در احیاء احیاء و مجموع ان تقریبا هفتاد و سه هزار بیت است و فراغ ازان در سال هزار و چهل و شش ۱۳ کتاب حقایق در اسرار دین که ملخص کتاب محجة و لباب ان است در هفت هزار بیت و فراغ ازان در سال هزار و نود شد ۱۴ کتاب قرة العیون که سه هزار و پانصد بیت است و فراغ ازان در سال هزار و سی و هشت شد ۱۵ کتاب کلمات مکنونه در توحید در هشت صد بیت و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و نود شد ۱۶ کتاب جلاء العیون در بیان اکر قلب در دویست و بست ۱۷ کتاب تشریح عالم در بیان هیئت عالم و اجسام ان و ارواح ان و کیفیت ان و حرکات افلاک و عناصر و انواع بسایط و مرکبات در سه هزار بیت ۱۸ کتاب انوار الحکمة وان مختصر از کتاب

در احوال ملا محسن

علم الیقین است با فوائد حکمیه که انوار الحکمة مختص بانست و قریب بشش هزار بیت است تالیف ان در سال هزار
وچهل وسه شد ١٩ کتاب لباب وان لباب قولست در اشاره بسوی کیفیت علم خدا تعالی باشیاء و ان
ویست بیت است ٢٠ کتاب لب وان لب قول است در معنی حدوث عالم در سیصد و هفتاد بیت ٢١ کتاب
میزان القیمة که ذکر شد در او تحقیق قول در کیفیت میزان روز قیامت قریب بشش صد بیت و فراغ ازان در
سال و هزار وچهل شد ٢٢ کتاب مرآت الاخره که منکشف میشود دران حقیقت جنت و نار و وجود ایشان
الان ومحل ایشان از دنیا در صد و بیست وان تصنیف شد در سال هزار وچهل وچهار ٢٣ کتاب ضیاء القلب
وتحقیق حقیقت احکام خمسه که حکم میشود بر انسان در باطن او قریب به پانصد بیت است و فراغ ازان در سال
هزار وپنجاه وهفت شد ٢٤ کتاب تنویر المذاهب وان تالیقات است بر تفسیر قرآن که منسوب بسوی کاشفی است
که موسوم بمواهب است قریب بیست هزار بیت است ٢٥ کتاب شرح صحیفه سجادیه وشرح انچه شاید محتاج بشرح
باشد با ایجاز واختصار قریب بیست هزار بیت است ٢٦ کتاب سفینة النجاة در اینکه ماخذ احکام شرعیه نیست مگر محکمات
وسنت قریب بهزار و پانصد بیت و در سال هزار و پنجاه و هشت تصنیف شد ٢٧ کتاب رساله موسومه بحق المبین
در تحقیق کیفیت تفقه از دین قریب بدویست و پنجاه بیت است و تصنیف شد در سال هزار و شصت و هشت ٢٨ کتاب
اصول اصلیه که مشتمل است بر ده اصل که استفاده شده اند از کتاب و سنت و قریب بهزار هشت بیت است و تالیف
ان در سال هزار وچهل وچهار شده ٢٩ کتاب تسهیل السبیل در حجت در انتخاب کشف المحجة که از سید بن طاوس
علویست و قریب به هفصد بیت است و در سال هزار وچهل تصنیف شد ٣١ کتاب نقد الاصول الفقهیه
که مشتمل است بر خلاصه علم اصول فقه و تصنیف ان در زمان اول جوانی شد وان اول تصنیف است و قریب
بدو هزار و سیصد بیت است و در سنه هزار سی وشش تصنیف شده است ٣٢ کتاب منهاج النجاة در بیان
علمی که طلب آن بر مسلم فریضه است و قریب بدو هزار بیت است تصنیف آن در سال هزار وچهل و دو شد ٣٣
کتاب خلاصة الاذکار که قریب بدو هزار و سیصد بیت است و تصنیف ان در سال هزار و سی و سه شد ٣٤
کتاب ذریعة الضراعة که متضمن است مناجات منقوله از ائمه را وآن قریب به پانصد هزار بیت است و تصنیف
شد در سال هزار و پنجاه و چند سال بالا ٣٥ کتاب مختصر الاوراد که مشتملست بر اذکار و دعوات مکرره در یوم
ولیله و اسبوع وسنه وان قریب به پانصد بیت است و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و شصت و هفت
شد ٣٦ کتاب اهم انچه عمل میشود که مشتملست بر مهمات انچه در شریعت مطهر وارد شده است از عمل وان
قریب به پانصد بیت است ٣٧ کتاب خطبه که مشتملست بر صد و چند خطبه برای نماز سنه و عیدین وان قریب
به چهار هزار بیت است و تمام شد جمع ان در سال هزار شصت و هفت ٣٨ کتاب شهاب ثاقب است در تحقیق

عینیت

عینیت وجوب صلوة جمعه در زمان غیبت وتصنیف ان واقع شد در سال هزار وپنجاه وهفت ۳۹ کتاب
ابواب الجنان در بیان وجوب صلوة جمعه وشرائط ان وآداب آن واحکام آن وبلغت فارسیه است
ومفید برای عامهٔ ناس است در پانصد بیت وتصنیف شد در سال هزار وپنجاه وپنج ۴۰ کتاب ترجمة الصلوة
که دران ترجمه شد اذکار نماز بفارسیه وتقریبا چهار صد وپنجاه بیت است وان تصنیف شد در سال هزار وچهل
وسه ۴۱ کتاب مفاتیح الخیر از انچه متعلق بفقه صلوة ولواحق ان است وبلغت فارسیه است وقریب بدویست و
پنجاه بیت است ۴۲ کتاب ترجمهٔ طهارت در فقه متعلق بطهارت است بلغت فارسیه در دویست وهشتاد بیت
۴۳ کتاب اذکار الطهارت از اذکار متعلق بطهارت در پنجاه بیت ۴۴ کتاب ترجمة الزکوة که بلغت فارسیه است
قریب بدویست وشصت بیت است ۴۵ کتاب ترجمة العقاید که بلغت فارسیه است ۴۶ کتاب الصیام وان مانند ترجمهٔ
زکوة است قریب بسی صد بیت است ۴۷ کتاب ترجمه ورساله موسومه بسانح غیبی در تحقیق معنی ایمان وکفر ومراتب
ایمان وکفر ۴۸ رساله موسومه براه صواب که ذکر میشود دران سبب اختلاف اهل اسلام در مذاهب وباعث
انشعاب ایشان بر تدوین اصولین وتحقیق معنی اجماع وان بلغت فارسیه است ودر پانصد بیت است وتصنیف شد
در سال هزار وچهل وچند سال بالا ۴۹ رساله موسومه بشرائط ایمان که منتخب از رساله راه صواب است ۵۰
کتاب ترجمة الشریعة بفارسیه ودر او است معنی شریعت وفائده ان وکیفیت سلوک ان وبیان اقسام هر یک
از حسنات وسیئات ۵۱ کتاب اذکار مهمه که مختصر از خلاصة الاذکار است وفارسی است وسیصد وچهل بیت است
۵۲ کتاب دفع ... ودفع درد قرع آفات ودفع بلیات بقران ودعا وتعوذ ورقی ودواوان
فارسیه وچهارصد وبیست بیت است ۵۳ رساله موسومه بآئینهٔ شاهی وان منتخب از ضیاء القلب است وفارسی است
وقریب بسیصد بیت است وتصنیف ان شد در سال هزار وشصت وشش ۵۴ رساله موسومه بوصف خیل
وذکر انچه وارد شد از انجا ذخیل ومعرفت ان وعلامت ان از ائمه معصومین علیهم السلام که فارسیه است
وقریب بدویست است وتصنیف ان واقع شد در هزار وشصت وهفت ۵۵ رساله موسومه بزاد السالک که
ذکر شد دران کیفیت سلوک طریق حق وشروط ان وآداب ان ۵۶ رساله موسومه بنخبه صغری که مشتملست
بر ابواب فقه طهارت وصلوة وصیام بالفظ مختصر ۵۷ متعلقات نخبه صغری ودران تفصیل انچه در نخبه صغری
با بهام واجمال ذکر شد ۵۸ رساله موسوم بضوابط خمس در احکام شک وسهو ونسیان در صلواة ۵۹ رساله
موسومه بهون اموات که مشتمل است بر امهات مسائل شرعیه که متعلق آن است ۶۰ رساله در بیان اخذ اجرت
بر عبادات قریب بصد وپنجاه بیت است ۶۱ رساله در تحقیق نبوت وولایت بر یکدیگر در ترویج وانچه متعلق
بدانست وصد وهشتاد بیت است ۶۲ رساله موسومه بغنیة الانام در معرفت ایام وساعات از انچه

مستفاد است از اخبار اہل بیت ۶۳ رسالہ موسومہ معیار الساعات کہ غرائب دارد و قریب نعمیہ است لیکن فارسیہ است ۶۴ رسالہ موسومہ بمحاکمہ کہ مشتمل است بر محاکمہ میان دو فاضل از مجتہدین اصحاب با معنی تقیہ در دین ۶۵ رسالہ موسومہ برفع فتنہ در بیان تتمہ از حقیقت علم و علما و اصناف ایشان و چیزی از معنے زہد و عبادت و اصحاب زہد و عبادت ۶۶ کتاب فہرست العلوم کہ شرح کرده در ان انواع علوم و اصناف انہارا ۶۸ رسالہ کتاب فہرست در اجوبہ مکتوبات و سوال ایشان کہ منتزع از کتب علما و اہل معرفت است و اشعار ایشان ۶۹ رسالہ موسومہ بشرح صور کہ مشتمل است بر مجمل انچہ گذشت و از حالات و مصیبات در ایام عمرش از اقامہ و سفر و افادہ و استفادہ و مکارم و مقامات و خمول و شہرت و مفارقت اخوان محبوبین و محافظت اصحاب مکروبین و انرا تصنیف نمود —

در مسافرت ملا محسن فیض

در سال ہزار و سی و پنج از کاشان بشیراز رفت برای تحصیل در نزد سید ماجد بن ہاشم صادقی بحرانی و ملا صدری شیرازی و سید نعمۃ اللہ بن سید عبد اللہ جزائری شستری گفتہ کہ استاد محقق مولے محمد محسن کاشانی صاحب وافی قریب بہ دویست کتاب و رسالہ دارد و متولد در بلدۂ قم شد پس شنید بقدوم شیخ اجل محقق و مدقق امام ہمام سید ماجد بحرانی صادقی بشیراز پس ارادہ کرد ارتحال بسوی سید ماجد برای اخذ علوم از او پس پدرش مردد بود کہ اورا رخصت دہد بسوی سفر یا نہ پس بنا را بر استخارہ گذاشتند چون قران را گشودند این آیہ آمد — فلولا نفر من کل فرقۃ منہم طائفۃ لیتفقہوا فی الدین ولینذروا قومہم اذا رجعوا الیہم لعلہم یحذرون — و ہیچ آیہ صریح تر و ادل بر مطلوب مذکور از این آیہ نبود پس از ان بدیوان بلاغت بنیان سر منسوب بسپہر حلقۂ ارباب عرفان امیر مؤمنان تفال کردند این ابیات آمد تغرب عن الاوطان فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج ہم واکتساب معیشۃ وعلم وآداب وصحبۃ ماجد فان قیل فی الاسفار ذل ومحنۃ وقطع الفیافی وارتکاب الشدائد فموت الفتی خیر لہ من قیامہ بدار ہوان بین واش وحاسد و این ابیات نیز مطلوب اول بود خصوصاً صحبت ماجد کہ صریح در مطلوب بود پس بشیراز رفت و علوم شرعیہ را از سید ماجد اخذ کرد و علوم عقلیہ را از ملا صدری اخذ نمود و دختر ملا صدری را نیز تزویج نمود و از سید ماجد اجازہ دارد و سید ماجد از شیخ بہائی اجازہ دارد و ملا محسن از شیخ بہائی بلا واسطہ نیز اجازہ دارد —

در مشایخ اجازہ ملا صدری

و ہمچنین اجازہ دارد از ملا صدری و ملا صدری اجازہ دارد از شیخ بہائی و میرداماد و ملا محسن از مشایخ

اجازہ

اجازهٔ علامهٔ مجلسی اخوند ملا محمد باقر است و سید نعمة الله جزایری موسوی گفته که من چون وارد شیراز
شدم بخدمت ملا صدری و میرزا ابراهیم رسیده و در نزد او حکمت و کلام دیدم و حاشیه او را بر حاشیه
شمس الدین خفری بر شرح تجرید جدید درس خواندم و او جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و اعتقادش
در اصول دین بهتر از اعتقاد پدرش بود و همیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقادم مثل اعتقاد
عوام است و همشیرش میرزا ابراهیم بود تا اینجا کلام نعمة الله بود و اخوند ملا علی نوری حکیم الهی همیشه
میگفت که خداوندا مرا با اعتقاد عوام بمیران و مرزا ابراهیم را حاشیه است بر اول شرح لمعه تا کتاب
زکوة و ملا محسن را تالیف دیگر است مانند کلمات مکنونه و کتاب تنقل ابو بکر و عمر و عثمان و کتاب مفاتیح
در فقه از طهارت تا دیات و بر او شرح نوشته اند مانند شرح آقا باقر بهبهانی و شرح بحر العلوم آقا سید مهدی
طباطبائی و شرح برادرزاده ملا محسن ملا محمد هادی و این فقیر مؤلف کتاب را نیز بر آن حواشی غیر مدونه است
و از جمله تالیفات او است کتاب عوامل ملا محسن در علم نحو و این کتاب در میان طلاب دائر است که بآن
تدریس و تدرس میکنند و ملا محسن ابن محمد طاهر قزوینی که مولف کتاب زینة السالک است و شرح الفیه
ابن مالک در چهار مجلد شرحی بر عوامل سماعیهٔ عوامل ملا محسن نوشته است و این شواهد اشعار عوامل
ملا محسن را بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر فقرات تمامًا بعد ما جاوزت الاثنین با ترکیب انها
بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر مجموع کتاب عوامل ملا محسن در مدت نه روز نوشته ام و ملا
محسن از شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازه دارد و سید نعمت الله در کتاب زهر الربیع نوشته که واقعه
در زمان بعضی از اکاسره از ملوک شیعه از سلاطین که معاصر انها بودیم زلزلهٔ عظیمی در نواحی
شیراز و اطراف آن آمد بحدیکه بسیار هلاک شدند و حکایت کردند برامین جماعتی از ثقات که بعضی
از قری از اماکن انها نقل شد چون خبر بپادشاه رسید و استاد علامه ما محقق کاشانی که صاحب
کتاب وافی و نحو از مصنفات که عدد آن دویست کتاب بلکه زیاده تر است در مجلس حضور داشت سلطان
از ملا محسن از سبب آن سؤال کرد در جواب گفت که از حیف و میل و رشوه قاضیان است که حکم باطل
میکنند سلطان گفت که چون از این سفر برگشتم در هر بلدی مجتهدی تعیین کنیم که باو رجوع کنند و در آن
وقت سلطان در محال خراسان بود و عزم کرد که اگر برگشت اقا محمد باقر سبزواری را قاضی اصفهان کند
زیرا که او فقیه عادل بود پس سلطان بملا محسن گفت که اگر اقا محمد باقر سبزواری قبول نکند چه باید کرد
آن جناب در جواب گفت که بر او واجب است که او را جبر کنی بر قبول کردن پس سلطان باصفهان رسیده
وفات کرد و این کار برای او اتفاق نافتاد بلی پسرش شاه سلیمان استاد ما صاحب بحار الانوار را که

بستی مجلد ہست در این وقت تعین نمود و او را شیخ الاسلام نمود و انجناب با مر معروف و نهی از منکر قیام نمود
پس شکست تبها ئیرا که انها را می پرستیدند و ریخت شرابها را و سوزانید گیاه ہا را از محرمات و نخوان را پس حمد
خدائیرا که برگشت امر بسوی اہلش بعد از نماز سنن و اعوام تا اینجا کلام سید نعمت اللہ بود و ملا ابراہیم بن ملا
صدری تفسیری نوشتہ ہست و ان را بعروة الوثقی نامیده و بعضے گفتہ اند کہ مصداق یخرج الحی من المیت
می باشد و از میرزا ابراہیم نقل کنند کہ پدرم در زمان وفات گفت کہ افسوس انچہ در خیالم بود متحقق نشد گفتند
چہ در خیال تو بود گفت در خیالم بود کہ من داخل در مقربین باشم اکنون ظاہر بر من شد کہ داخل بر مقربین نیستم
بلکہ داخل در اصحاب یمین میباشم و ملا صدری لقبش صدر الدین محمد بن ابراہیم شیرازی ہست و صدر المتالہین نیز
از القاب او ہست گویند کہ پدرش از وزرای بود و اولاد ذکور برائے او ہیچ نشد پس بنذر و نخوان بر
خود لازم نمود کہ مال خطیری بفقرا بذل کند خدا تعالے ولد ذکر صالح موحد باو کرامت کند پس نذرش
منعقد شد پس خدا تعالے ملا صدری را باو عطا کرد و چون پدرش باخرت شتافت ملا صدری از شیراز
باصفهان آمد و در نزد شیخ بہائی در علم منقول تلمذ نمود از ان پس بمجلس میر محمد باقر داماد رفت و علم منقول را
در نزد او درس خواند و از ہر دو اجازہ گرفت و از انجا بہ بعضے از قرای قم رفت و بریاضت مشغول شد
و ہفت دفعہ پیادہ بزیارت بیت اللہ رفت و در دفعہ ہفتم در زمان مراجعت در بصرہ وفات یافت و تالیفات
او شرح بر کافی در مجلد کہ اخران ہا قدری از کتاب حجہ ہست و کتاب تفسیر سورہ ال عمران و تفسیر فاتحہ
و بقرہ و تفسیر آیة الکرسی و تفسیر سورہ اخلاص و تفسیر سورہ حدید و تفسیر سورہ جاثیہ و کتاب اسفار اربعہ در چہار
مجلد اوّل در سفر امور عامہ دوم جواہر و اعراض سوم سفر نفس چہارم الہیات و کتاب شواہد ربوبیہ و مشاعر
و مبدء و معاد و مفاتیح الغیب و کسر الاصنام و اسرار الایات و شرح ہدایہ و او در شرح حدیث اول باب
عقل و جہل اجازہ خود را بدین نحو نوشتہ حدیثی شیخی و استادی و من علیہ فی العلوم النقلیہ استادی عالم عصرہ
و شیخ دہرہ بہاء الحق والدین محمد العاملی الحارثی الہمدانی نور اللہ قلبہ بالانوار القدسیہ عن والدہ الماجد
المکرم و شیخہ المجید المعظم الشیخ الفاضل الکامل حسین بن عبد الصمد افاض اللہ علی درجہ الرحمہ والرضوان و اسکنہ
دار الجنان عن شیخ الجلیل و استادہ النبیل عماد الاسلام و فخر المسلمین الشیخ زین الملة والدین العاملی
طاب ثراہ و جعل الجنة مثواہ عن الشیخ المعظم المفخم والمطاع المؤید المکرم عالی النسب سامی القلب المجدد
للمذہب علی بن عبد العالی الکرکی قدس اللہ سرہ عن الشیخ الورع الجلیل علی بن ہلال الجزایری
عن الشیخ القائم القائد احمد بن فہد الحلی عن الشیخ علی بن خازن الجزایری عن الشیخ الفاضل والنحریر الکامل
السعید الشہید محمد بن مکی اعلی اللہ رتبتہ —

ح وعن الشیخ زین الملة والدین عن الشیخ الفاضل التقی علی بن عبدالعالی المیسی روح الله روحه بالفیض القدسی عن الشیخ السعید محمد بن داود المؤذن الجزینی عن الشیخ الکامل ضیاء الدین علی عن والده الافضل الاکمل المحقق المدقق الجامع بین الفضیلتین الحاوی للمنقبتین رتبة العلماء و درجة الشهداء الشیخ شمس الدین محمد بن مکی رفع الله قدره واکمل فی اسماء الرضوان بدره —

ح سیدی وسندی واستادی واستنادی فی المعالم الدینیه والعلوم الالهیه والمعارف الحقیقیه والاصول الیقینیه السید الاجل الانور العالم المقدس الاطهر الحکیم الالٰهی والفقیه الربانی سید عصره وصفوة دهره الامیر الکبیر والبدر المنیر علامة الزمان اعجوبة الدوران المسمی بمحمد الملقب بباقر الداماد الحسینی قدس الله عقله بالنور الربانی عن استاده وخاله المکرم المعظم الشیخ عبدالعالی رحمه الله عن والده السامی المطاع المشهور اسمه فی الآفاق والاصقاع الشیخ علی بن عبدالعالی المذکور مسنداً بالسند المذکور وغیره الی الشیخ الشهید محمد بن مکی قدس سره عن جماعة من مشائخه منهم الشیخ عمید الدین عبدالمطلب الحسینی والشیخ الاجل الافضل فخر المحققین ابو طالب محمد الحلی والمولی العلامه مولینا قطب الدین الرازی عن الشیخ الاجل العلامه آیة الله فی ارضه جمال الدین ابی المنصور الحسن مطهر الحلی قدس الله روحه عن شیخه المحقق رئیس الفقهاء والاصولیین نجم الملة والدین ابو القاسم جعفر بن الحسن السعید الحلی عن السید الجلیل النسابه فخار بن معد الموسوی عن شاذان بن جبرئیل القمی عن محمد ابی القاسم الطبری عن الشیخ الفقیه ابی علی الحسن عن والده الاجل الاکمل شیخ الطائفه محمد بن حسن الطوسی نور الله مرقده —

ح وعن العلامه جمال الملة والدین عن استاده افضل المحققین سلطان الحکماء والمتکلمین خواجه نصیر الملة والحکمة والحقیقة والدین محمد الطوسی روح روحه بالنور القدسی عن والده محمد بن الحسن الطوسی عن السید الجلیل فضل الله الراوندی عن سید المجتبی بن الداعی الحسینی و بدل الحسنی عن الشیخ الطوسی عن الشیخ الاعظم الاکمل المفید محمد بن محمد بن نعمان الحارثی سقی الله ثراه عن الشیخ الاجل ثقة الاسلام وقدوة الانام محمد بن علی بن بابویه القمی اعلی الله مقامه عن ابی القاسم جعفر بن قولویه عن الشیخ الجلیل ثقة الاسلام سند المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی تا اینجا کلام ملا صدری بود و ملا صدری شاگردان بسیار داشته از انجمله ملا محسن فیض و از انجمله شیخ حسین تنکابنی که حاشیه بر خفری بر الهیات شرح تجرید نوشته

احوال ملا عبدالرزاق

از انجمله ملا عبدالرزاق لاهیجیست که ملقب بفیاض است و صاحب کتاب شوارق شرح تجرید است و کتاب گوهر مراد نیز از اوست و سرمایه ایمان در اصول دین از اوست و حواشی بر شرح جدید تجرید نوشته

و مذهبش نزدیک تر با ظواهر شرع است چنانکه از کتاب گوهر مرادش برآید و آیا بجهته تقیه بود یا
غیر آن خدا می داند گویند که از ملا عبد الرزاق پرسیدند که اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو باید
کشید اخوند ملا عبد الرزاق در جواب گفت که کلاغ مرغ زیرکی است و در چاه نمی افتد و نظیر این است
که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند تاملی کرد و گفت
من این مسئله را نمی دانم و ملا عبد الرزاق را پسری بود مسمی بمیرزا حسن او از فقها و متقدمین بوده
و کتاب جمال الصالحین در ادعیه از تالیفات میرزا حسن است و در مذهب ملا صدری خلافست پس جمعی
از فقها او را کافر میدانند و در چند مسئله برخلاف ظواهر حقه شرعیه سخن رانده یکی وحدت وجود و آن را
بجائی رسانیده که در تفسیرش میگوید که قال محی الدین بن العربی فرعون مات مومنا موحدا و بعد
از نقل این کلام گفته و هذا کلام یشم منه رائحة التحقیق و همین مفاد شعر ملای روم است که گفته چون
که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و در حکایت امیر المومنین و ابن ملجم گفته غم مخور
فردا شفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم و این جمله از واضحات است که هیچ عاقلی نمیگوید که امیر المومنین
و ابن ملجم هر دو خوب اند بلکه حسب عقل باید یا ابن ملجم خوب باشد یا امیر المومنین خوب باشد و همچنین موسی
و فرعون هر دو خوب نمی باشند یا باید موسی خوب باشد و فرعون بد یا بالعکس و سید داماد که استاد
ملا صدری است یک رباعی خوب در توصیف و مدح ملا صدری گفته * صدری گرفته جا است با جزا گردون
در فضل تو داد دست خراج افلاطون * در مسند تحقیق نیامد مثلت * یکسر زگریبان طبیعت بیرون
مجملا مسئله دیگر که محل لغزش اخوند ملا صدری است آنست که او در شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقر
و اسفار قائل بانقطاع عذاب شده و خلود را در جهنم منکر است و ضرورت اسلام برخلاف آنست که لیکن مولف
کتاب از یکی از فضلا تلامذ اخوند ملا علی نوری شنیده ام که میگفت که اخوند ملا علی گفته است که ملا
صدری در اخر عمر از این مذهب برگشته و بخلود عذاب جهنم قائل شده و رساله در باب خلود و عدم انقطاع
عذاب نوشته است و دیگر اینکه در کتاب اسفار در بیان مراتب عشق نوشته است که تعشق و محبت امارد عشق
مجازی است که فی الحقیقة تعشق بخدا است نظر بقاعده المجاز قنطرة الحقیقة -

در مطایبه خوش مزه

و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی حکایت مضحکه ذکر نموده و آنست که شخصی از علمای مالکیه بسفر
میرفت و چون مالک وطی بر غلام را در سفر برای کسیکه زن همراه ندارد جایز می داند و لذا در منظومه که نوشته
و حللوا وطی الغلام الامرد للرجل المسافر المجرد و ایضا گفته ولیس فی لواطة من حد و لا لوطی الاخت بعد العقد

برگشتیم بحکایت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی در خانه کسی شد و شب در انجا ماند صاحب خانه
اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحب خانه را فرزندا مرد خوش صورتی بوده افندی بسیار
بصورت ان پسر نگاه کرد و چشم از رخسار او بر نمیداشت صاحب خانه که پدر ان پسر بود از افندی سوال
کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید وجه ان از چه رهگذرست افندی گفت که من نظر بعجیب
خلقت خدای میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود در آورده صاحب خانه
گفت که اگر تورا منظور نظر کردن در عجیب صنع خداوندی من اعجب ازان نشان دارم دران ملاحظه
فرمائید و عبرت گرفته باشید چه خداوند عالم چیزی درمیان دوران من خلق فرموده که شکل ان مخروطی
است و سران ترکیده گاهی مانند درخت قایم و گاهی مانند مار خوابیده گاهی متحرک و گاهی ساکن و در زیر
ان دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کره می باشند و ان دو دانه در میان کیسه از پوست
گذاشت گاهی جمع میشوند و ان کیسه بهم میاید و گاهی ان کیسه اویخته و ان دانه ها در ته و پیچ آن
کیسه میباشند فتبارک الله احسن الخالقین پس شما را اگر نظر نمودن بعجایب صنع خدای منظور است
دران نگاه کنید که اعجب از صنع صورت فرزند من است ـ

فی مذمت العشق

مجملاً از عالم این گونه سخنان یعنی اظهار تعشق با مردان و ان را قنطره برای عشق خلاق عالمیان
قرار دادن از اعجب اعاجیب است بلی وحدت وجود را این گونه لوازم باطله بسیارست بلکه لفظ
عشق در اخبار ائمه هیچ وقوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق سوال
کردند از عشق و عبارت حدیث گویا بدین نحوست سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال ع
قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله محبة غیره یعنی از جناب کاشف الاسرار والدقایق حضرت
صادق ع از عشق سوال کردند انجناب فرمود که قلوب و دلهائی باشند که خالی از ذکر خدا بودند
پس خدا تعالی بانها محبت غیر خود را چشانید و شیخ احمد لحسائی در شرح زیارت جامعه کبیره بعد از ذکر این
حدیث گفته که ببین و تامل کن که حضرت صادق را چه قدر عشق مکروه و ناخوش آمد که در جواب این سوال
نحوست که لفظ عشق بزبان مبارکش جاری شود و نه گفت العشق قلوب خلت عن ذکر الله مسئله دیگر
در معاد هست اگرچه ملا صدری در شواهد ربوبیه گفته که حق انست که معاد در معاد جسم عنصریست لیکن بعد از
انکه این مطلب را در مقام تشقیق و تحقیق برآمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذار نه کرده
ایضاً جنت را بر چند قسم کرده اول ان را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که انها جنت

عوام است که جز خیال خود در قصور و اشجار و انهار چیزی دیگر نداشتند لهذا اسمعیل استعاذ بو قوع بیوت
و باقی اقسام را نجوی دانسته که از شعر ملای رومی در مثنوی بار میدهد که گفته؛ هشت جنت چیست اعمال خوب
هفت دوزخ چیست اخلاق خودت الحاصل ظواهر کلماتش خوب نیست و لیکن حکم بکفر با اینکه او مدتی
گذشته با جمال کلام مشکل است پس تامل کن و مرا در این مقام توقف است و وفات میرزا ابراهیم
پسر ملا صدری در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد و واقع شد۔

در احوال محمد بن محمد

که مدعو است بباقر داماد و این بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرابادی
الاصل و اصفهانی المسکن است و در خارج معروف بمیر داماد و میر محمد باقر داماد و داماد از القاب
پدر اوست چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ علی بن محقق عبد العالی کرکیست و دختر محقق ثانی مادر میر محمد
باقر است لهذا پدر میر محمد باقر را داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پسرش مانده است و این
سید امام انام و فاضل همام و عالم قمقام عین اماثل اکامل افاضل و معدوم المماثل و منار فضائل و فواضل
و دریای بی ساحل علامه فهام است و در علم لغت گوی سبق از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده و در
علوم عربیت حیازت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاد و نظم و نثر
سرآمد اهل زمان و منطق و حکمت و کلام مسلم علما و اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگنان و در علم
رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بجمیع اقسام آن متفرد وحید در مقال و در اصول حلال عویصات
و اعضال و در علم تفسیر قرآن اعجوبه زمان و او از شاگردان خال مفضال مرکز کره افضال شیخ عبد العالی
بن عبد العالی کرکیست و از او اجازه داشته و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابیس گفته که او اجازه از شیخ
حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازهٔ ملا صدریست و در مفاخرت او
همین بس که مانند ملا صدری فاضل فرید و وحید ابجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت آن بزرگوار است
و در علم حروف و نجوم آن در غایت اشتهار بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعة النهار است و آنجناب خود را
معلم میدانست و لذا در بعضی از تالیفات خود میگوید قال شریکنا فی التعلیم ابو نصر فارابی و اگر از
فو . بهمنیار میرانکسی است که بملا عبد الله تونی گفته که امروز بر علما فخر کن و بگو کلام میر را فهمیدم
و همیشه میگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد میدانی و اگر مسموع شد که شاه
عباس از میر داماد خواهشمند شد که فکری کرده که طریق موم و عسل نمودن زنبور عسل محسوس شود
و میر گفت که برای مگس هیئتی آن شیشه بنا کردند و مگس را بران شیشه ریختند و در میان مجلس گذاشتند

تا به بنبید که چه می کنند ناگاه مگس آن شیشه را تار کرد پس مشغول به بیوت وعسل کرد واین محبوبیت بالبیت با قصاید

گویند که روزی ملا صدری برای درس بمدرس میرداماد حاضر شد وهنوز میر از خانه بیرون نیامده بود پس تاجری بجهتی مهمی بمدرس حاضر شده وان تاجر از ملا صدری سؤال کرد که میر افضل ست یا فلان ملا پس ملا صدری در جواب گفت که میر افضل ست و درین وقت میر آمد دید که این حکایت درمیان ست میر در پشت درهٔ دیوار توقف نموده واستماع مینمود ان شخص تاجر یک یک از علما را اسم برد و ملا صدری میگفت که میر افضل ست پس ان تاجر از ملا صدری سؤال کرد که میر افضل ست یا شیخ رئیس ابو علی سینا ملا صدری گفت که میر افضل ست ان شخص پرسید که میر افضل ست و یا معلم ثانی پس ملا صدری توقف وسکوت کرد میر ناگاه از پشت دیوار ندا داد و میگفت که صدری مترس بگو میر افضل ست وانجناب در صانع بعموم منزله قائل بوده چنانکه مذهب شیخ طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان ست و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میر را دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود ایشان بمیر گفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمائید که معنی فسک وپسک چیست میر بمدت سه روز فکر کرد ازان پس گفت گویا یکی مخرج بول باشد ویکی مخرج غایط باشد ایشان تصدیق کردند پس در حق ایشان دعائی بد کرد که مرا باین لفظ که در نهایت کثافت بود ندا آزردید ومعطل گردید پس ان دو نفر در همان ایام وفات کردند۔

گویند که میرداماد در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و مدت بست سال فعل مباح ازاو صادر نگردید وبعضی این را نسبت بقدس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند وشاید هردو صواب باشد وبسیاری از علماء سلف را نسبت بعدم صدور مباح ما دام العمر داده اند مانند شهید اول ونحو آن باین نحو میشود که هر عملی که ازاو سر میزد غرض ومقصد او نیت قربت ومحض رضای خدا بوده مثلاً میخوابید باین نیت که بدن را خفتی عارض شود تا مهیا شود که عبادات را بر نحو اتم واقع سازد وهکذا حرکت وسکون واکل ونحو آنها وتالیفات ان بزرگوار بسیار ست۔

در تالیفات میرداماد

ازانجمله صراط المستقیم وشاعری در وصف ان گفته صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود کافر مبیناد وقبسات وحبل المتین در حکمت وفقه وشرح نجات وحواشی بر کافی وحواشی بر فقیه وحواشی بر صحیفهٔ کامله

سجادیه و رساله در نفی از تسمیه مهدی عج و کتاب عیون المسائل و کتاب خلسة الملوک و کتاب تقویم الاعیان
و کتاب افق المبین و کتاب رد اشبح بساویه و کتاب سبع شداد و کتاب ضوابط الرضاع و کتاب ایماضات
و تشریفات و کتاب شرح استبصار و رساله در آنکه منتسب بام نسوی هاشم از سادات محسوب است و بعنوان
باو خمس داد

در بیان وفات میر داماد

ایضاً در سلسله بدا و وفات آن بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً
ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملا صدری میر را در خواب دید و از او سوال کرد که مردم
مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نه نمودند با آنکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میر داماد در جواب
گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت
کسی انها را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملا مکتبی
کتابهای تو را به بیند مطالب آن را می فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا تکفیر نه نمودند -

در احوال شیخ عبد العالی پسر محقق ثانی

عج شیخ عبد العالی بن علی بن عبد العالی کرکی پسر محقق ثانی و خال میر داماد و خال قاضی
میر حسین بن سید حیدر کرکی است و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجلاء است
و اجازه از والد بزرگوارش دارد و تالیفش رساله در قبله عموماً و در قبله خراسان خصوصاً و کتاب
تعلیق الارشاد و سید مصطفی تفریشی در کتاب خود نوشته که شیخ عبد العالی جلیل القدر عظیم المنزلة
رفیع الشان نقی الکلام کثیر الحفظ بوده و من بخدمت او مشرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفی بود -

در احوال سید ماجد

عط سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن الحسین البحرانی الجد حفصی بتشدید دال
و یه از قرای بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لؤلؤ گفته محقق و مدقق و شاعر
و ادیب بوده و برای او نظیری در جودت تصنیف و بلاغت تحریر و فصاحت تعبیر و دقت نظر نبوده
و شعرش فایق در بلاغت است و خطبه اش جمعه عجیبه بلاغتش و حسن تعبیرش عقلها را میگداخت او
اول کسی است که نشر حدیث از شیراز نموده و برای مصنفات است از انجمله کتاب سلاسل الحدید و رساله
یوسفیه که وجیزه در بدیعه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار و قصیده مشهوره در مرثیه حسین است
و اولش انیست ... بکی و لیس علی صبت بمعذر در و وفات او در شیراز در سال هزار و بیست و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم ع مدفون شد و از جملهٔ تلامذه اش شیخ محمد بن حسن مقابی الاصل رویسی المنزل بوده است و رویس بتصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین اقامهٔ نماز جمعه نمود پس از افتتاح ان در دولت صفویه و از جملهٔ تلامذه سید ماجد ملا محسن فیض است و از جملهٔ تلامذه اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصبعی مسکن است و این شیخ فاضل جلیل بوده و شرح در باب حادیعشر نوشته و تمام نیست و از حسن شروح باب حادی عشر و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود۔

در احوال شیخ احمد بن محمد

و اسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدمی است و شیخ علی مذکور او را متولی قضا بحرین نمود پس از ان بجهة قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود و ان قضیه مسئله بود که در ان بلد در میان ایشان وقوع یافت در زنیکه طلاق داده شد و تزویج شد بعد از انقضای عده و شوهر ان زن غایب بود پس زوج حاضر شد ادعا نمود که من در عده رجوع کردم و شاهد براین مدعا گذرانید لیکن زوجه را اعلام برجوع ننمود و بزوجه خبر رجوع نرسید تا اینکه از عده بیرون رفت و زوجهٔ غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که ان زن زوجهٔ زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد که ان زن زوجهٔ زوج اول است و این مسئله را از علماء شیراز و اصفهان سؤال کردند و استفتا نمودند ایشان هم در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تخطئه کردند و شیخ احمد مزبور را برادری بود مسمی به شیخ عبد الصمد و شیخ عبد الصمد را نوادهٔ فاضلی بود که علی بن عبد الله ابن عبد الصمد باشد و او از شاگردان شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی است و در پیش شیخ علی بن عبد الله جد حاجی نیز درس خوانده و او نیز فاضل و اعجوبه در حفظ بوده و این شیخ علی جد حاجی از تلامذه شیخ محمد بن یوسف مقابی و شیخ محمد بن ناصر حجری نجرانی است و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده۔

در احوال ملا عبد الله شستری

ف عبد الله بن حسین شستری اصفهانی و در وصف او شیخ اسد الله کاظمینی گفته که او صاحب ریاضات و مجاهدات و کرامات و مقامات است و تلامذه اش ملا محمد تقی مجلسی و میر مصطفی تفرشی و پسر ملا عبد الله حسن علی که اخوند ملا محمد باقر مجلسی از ان حسن علی اجازه دارد و ایضا از تلامذهٔ اوست خداویردی ابن قاسم افشار و خداویردی کتابی در موثقین رجال نوشته که نیکو است و ان کتاب در نزد من است و صاحب کتاب امل الامل او را وصف بشهید نموده و شهادتش نیز بر السنه شهرتی دارد و تفصیل شهادتش معلوم نشد

و از اینجا است که بعضی از او بشهید ثالث تعبیر میکنند و ملا محمد تقی مجلسی در وصف ملا عبدالله گفته که او است شیخ جلیل و امام نبیل صاحب اخلاق طاهره زکیه و نفس زاهره ملکیه و سید مصطفی تفریشی در کتاب رجال گفته که عبدالله بن حسین بن تستری مدظله العالی شیخ و استاد ما است و علامه و محقق و مدقق و جلیل القدر و عظیم المنزله و وحید عصر و اورع اهل زمان بوده است و موثق تر از او کسی را ندیدم مناقب و فضایل او محصور نیست صائم النهار و قایم اللیل است و اکثر فواید و تحقیقات این کتاب از او است تا اینجا کلام میر مصطفی است و تالیفات این بزرگوار کتاب شرح قواعد و شرح الفیه و شرح قواعد کرکی که مسمی بجامع الفوائد است در هفت جلد و غیر اینها و وفات ان بزرگوار در سال هزار و بست و یک بود —

در احوال شیخ نعمت الله

قا شیخ نعمة الله ابن احمد بن محمد بن خاتون از مشایخ اجازه ملا عبدالله تستری متقدم است و شرح فارسی اربعین شیخ بهائی نوشته و خوب هم نوشته و شیخ نعمة الله از شاگردان شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی است و پدرش شیخ احمد و شیخ محمد بن خاتون اجازه دارد و از جمال الدین احمد بن حاج علی عینانی و او اجازه دارد از شیخ زین الدین جعفر بن حسام و او اجازه دارد از سید اجل حسن ابن ایوب شهریار ابن یوسف نجم الدین و او اجازه دارد از شهید اول

در احوال شیخ شمس الدین شهید ثانی

قب شیخ شهید سعید سدید شمس الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی معروف بشهید اول قطب کره فضل و جلالت مهر سپهر فقاهت بدر فلک رفعت و سعادت و جلالت و نباهت و فطانت و ذکاوت و نقاوت و عبادت و زهادت و نبالت و شهادت است و مانند ان بزرگوار در جمیع اعصار در میان فقهائی نامدار پای در نهاره وجود و شهود نگذاشت و در احاطه ابواب فقه کسی چون ان عالیمقدار در روزگار پدیدار نیامد مگر شیخ جعفر نجفی و پسرانش شیخ موسی و شیخ علی و مشهور است که شیخ جعفر میگفت که به بکارت خود دفعة باقیست و کسی او را مس نمود مگر من و شهید اول و فرزندم موسی و باز شیخ جعفر میفرمود که اگر کتاب بهائی فقه را از طهارت تا دیات بشویند هر آینه من از اول تا باخر همه را از حفظ مینویسم چنانکه شریف العلما میگفت که اگر فقه را بشویند من همه مسائل را از روی قواعد خواهم استخراج نمود و همچنین از طهارت تا دیات در نزد شهید مانند حلقه انگشتری بود در دست او و شیخ جعفر در فقاهت برتر از شهید است و فقاهت شهید از کتاب قواعد او ظاهر مشود و قاضی میر حسین ابن سید حیدر کرکی که دختر زاده محقق علی بن عبد العالی کرکی و پسر خاله میرداماد رساله در نماز جمعه نوشته است و در ان رساله گفته است که شهید اول از هزار نفر از فقها اجازه داشته

و این هم

واین مرتبه در احدی از فقها تحقق نیافته و چون شهید او صاف علامه حلی را شنیده بود خواست در خدمت
ان بزرگوار نیز تلمذ نماید پس بحله آمد ویکروز در مجلس درس علامه نشست پس خواست بکربلا و نجف و کاظمین
و سامره زیارت دوره ائمه علیهم السلام نماید و از ان پس باز بحله آید و در خدمت علامه تلمذ نماید پس بزیارت
ائمه عراق مشرف شد و خاتمه ان بنجف انجامید و پس از زیارت نجف بجانب حله می آمد که در خدمت علامه تلمذ
نماید در اثنای راه دید که جنازه علامه اعلی الله مقامه را بجانب نجف می آورند پس شهید برای متابعت جنازه
مراجعت بنجف نموده و علامه را در جوار امیر المؤمنین مدفون ساختند پس شهید بحله مراجعت کرد و در خدمت
فخر المحققین پسر علامه و سایر تلامذه علامه هفت ماه تحصیل کردند مانند سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از
همه ایشان اجازه گرفت و به بلد خود مراجعت نمود و از جمله کرامات شهید چند چیز مذکور میگردد ـ

در حالات کرامات شهید اوّل

اوّل انکه ان جناب از هزار نفر از فقهاء نامدار اجازه داشت و این خارق عادت است زیرا که چنین چیزی
برای احدی از فقهاء اتفاق نیفتاده دوم انکه چون انجناب را برای شهادت می بردند در بین راه
رقعه نوشت باین عبارت ربّ انّی مغلوب فانتصر پس ناگاه ان رقعه برگشت و بر پشت ان نوشته بود
ان کنت عبدی فاصطبر واین قضیه را در جائی نوشته ندیدم لیکن در السنه و افواه شهرتی تمام دارد
سوم انکه لمعه را در مدت هفت روز تالیف فرمود و این از جمله اجلّ کرامات است چه تنها مسائل مهمه عبادات
را بحسب فتوا نتوان در هفت روز نوشت بلکه مسئله طهارت و صلوة را در هفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب
لمعه را در هفت روز مشکل است چه رسد بتصنیف ان چهارم انکه صاحب امل الامل گفته که کتاب لمعه را در حبس نوشت
چنانکه بباید و این نیز از اجلّ کرامات است که کسی را برای قتل حبس نمایند و او در مجلس از طهارت تا دیات به تنقیح
و تهذیب تصنیف نماید با کمال اغتشاش حواس پنجم انکه علماء نوشته اند که در حین تالیف لمعه جز کتاب مختصر نافع
کتابی دیگر در نزد او وجود نداشت و این نیز از اجلّ کرامات است چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و
کرامت بودن ان در نزد فقیه از واضحات است ششم انکه علما نوشته اند که علماء عامه
هر روز در دمشق در خدمت شهید تردد مینمودند پس چون شروع بلمعه نمود ترسید که مبادا علماء عامه
نزد او ایند و از اعتقاد او مطلع کردند پس چنان اتفاق افتاد که در آن روز که به تصنیف
لمعه اشتغال داشت احدی از عامه نزد ان بزرگوار تردد ننمود و این از الطاف خفیه حضرت
رب الارباب و از کرامات ان جناب شهادت مابست و گویند که شهید اول در ایام تحصیل جامی
از مس شبها در نزد خود نهاده و مطالعه میکرد و ان جام در پیش آتش بود و گرم بود چون شهید را خواب

میگرفت آن جام را بربالای سر خود میگذاشت بنحویکه سرش احساس الم میکرد پس خواب از
سر بدر میرفت اغر بخوی شده بود که سرش از شعر صاف و دیگر مو بر نیاورد و این فقیر در سابق ایام
در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام در باب شهادت آنجناب که او با ابن الجماعه که از مشاهیر علماء عامه
بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و آنجناب در میان عامه اشتهار یافت و برای ایشان امامت
میکرد و مرافعه مینمود و بر چهار مذهب را فتوا میداد چون ابن الجماعه دید که آن بزرگوار شهره هر دیار
شده عرق حسدش بحرکت در آمد و قضاء دمشق را متولی شد دید که از آن فایده حاصل نشد پس نزد
والی شام رفت و شهید را برفض و تشیع متهم داشت پس آن ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود
که یک پای او را بشتری ببستند و پای دیگرش را بشتری دیگر و هر یک را بجانب غیر جانب دیگر راندند
و تاریخ شهادتش نهم شهر جمادی الاولی از سال هفتصد و هشتاد و شش هجری بود و شهادتش را باین
نحو از جمعی شنیدم که از آن جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نور الله شستری در کتاب مجالس گفته
که ریاست طائفه امامیه در آن زمان بشیخ مذکور منتهی شد تا آنکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه
بود شمس الدین محمد آوی را که از صالحان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس قدوم شیخ نمود
شیخ از رفتن بخراسان عذر گفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته باو فرستاد و قاضی دمشق ابن
جماعه نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس با و شریک و چون دید که او سرآمد علماء
زمان و بر پنج مذهب که در شام بودند از او استفاده داشتند حسد برده سعی کرده تا منصب قضاء
دمشق براو برگذارند و با وجود آن اعتبار شهید بیشتر از او بود پس نسبت رفض بجناب شیخ نمود و
فرمان قتل شیخ از بیدر نام که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می کشتند ابن جماعه
حاضر شد و در آن اثنا که جلاد مهیای قتل شیخ شد آن ولد الزنا صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در
ایام مشارکت تحصیل با او اتفاق افتاده بود بخاطر گذرانید و به گریه در آمد جناب شیخ چون گریه زیاد
آن ولد الزنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذبت امک اذ سمتک یا ابن جماعت یعنی دروغ
نگفت مادر تو که ترا ابن جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعه دمشق که در پهلوی بازار است بود در
وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاول از سال هفتصد و هشتاد و شش شهید کردند و بر دار آویختند
و در وقت عصر آن بزیر آوردند و سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نور الله بود و صاحب لؤلؤه گفته
که آنجناب کشته شد بشمشیر در سال هفتصد و هشتاد پس از آن بدار آویخته شد پس از آن سنگسار شده
پس از آن سوخته شد بدمشق در دولت بیدر و سلطنت برقوق بفتوای قاضی برهان الدین مالکی

وعبادین جماعت شافعی بعد از انیکه در مدت یکسال کامل در قلعه شام محبوس بود و در حبس تالیف کرد لمعه را
در مدت هفت روز در نزد او بغیر از کتاب مختصر نافع چیزی دیگر نبود چنانکه در کتاب امل الامل مذکور است و شیخ ما
شهید ثانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابة لبعض الدیانین ان بعض شمس الدین محمد آوی بود که
که از اصحاب سلطان علی بن مؤیّد ملک خراسان و ما والاها در ان وقت بوده تا انیکه تیمور لنگ ببلاد او
مستولی شد او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفتصد و نود و پنج بعد از نُه
سال از شهادت مصنف گذشته و با ان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه
زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبه اخر از شهید درخواست ان نمود که تو سوی
خراسان شود و در مراسله شریفه که در ان تلطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود شهید را بسوی خراسان
پس شهید اباء و عذر خواسته و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه بیشتر خبرانکه
نقل کرد از شهید بسر پسرش ابوطالب محمد پس شمس الدین آوی ان نسخه اصل را گرفت و هیچکس قدرت نداشت
که ان نسخه کند زیرا که رسول با ان بخل میورزید و ان را نسخه گرفت بعضی از طلبه و حال انیکه ان نسخه در دست
رسول بود از بابت تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از انکه مقابله شود پس بسبب ان خلل در ان
نسخه حاصل گشت پس از ان مصنف انرا بحسب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر
نسخه اصل شد که این امر وقوع یافت در سال هفتصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس
او بدمشق در ان ایام غالباً خالی از علماء جمهور نبوده زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم
صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علماء عامه برمن
داخل شده وانرا ببیند پس از ان وقتی شروع کردم هیچ کس برمن داخل نشد تا از ان فراغت
یافتم و این از الطاف خفیه وکرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لؤلؤه
گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر انیکه انچه در کتاب امل الامل گفته که تصنیف
لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعه دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد از ین صاحب لؤلؤه گفته
که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی متقدم که او نوشته بود که یافتم در بعضی
از مجموعات بخط کسی که باو وثوق داشتم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او
نوشته بود که یافتم بخط شیخ ما مرحوم مبرور عالم عامل ابی عبدالله مقداد سیوری که او نوشته بود
که وفات شیخ اعظم شمس الدین محمد بن مکی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر
جمادی الاولی نوشته از سال هفتصد و هشتاد و دو کشته شد بشمشیر پس از ان مصلوب شد پس از ان

سنگسار شد پس ازان سوزانیده شد باتش در بلدهٔ دمشق خدایتعالی لعنت کند ناعلین و راضیین باین
را در دولت بیدمر و سلطنت برقوق به فتوای مالکی لعنه الله که مسمی برهان الدین بود و عباد بن
جماعهٔ شافعی باتعصب جمعی بسیار بعد از انکه حبس شد در قلعهٔ دمشقیه در … لاکامل و سبب حبس ان بود
که تقی الدین جبلی بعد از ارتداد ش از مذهب امامیه محضری نوشت که دران سرزنش میکرد ان بزرگوار
با قاویل شنیعه و معتقدات فظیعه و انیکه انجناب بانها فتوائی داد پس ان را هفتاد نفر از کسانیکه از دین
شیعه مرتد شده بودند از اهل جبل شهادت نوشتند و خطوط خود شانرا با یوسف ابن یحیی از بابت تعصب
بران ثبت نمودند با قاضی صید وان محضر را نزد قاضی عباد بن جماعه بدمشق آوردند پس قاضی جبار ازرا
بجانب قاضی مالکی فرستاده و گفت که تو این را بمذهب خود حکم کن والا تورا عزل میکنم پس بیدمر جمع
کرد امرا و قضاة را و شیوخ را پس همه جمع شدند و شهید را بدان محضر حاضر ساختند و ان محضر را
براو قرائت کردند پس شهید ازان ها منکر شد و مراعات تقیه نمود و گفت که من معتقد باین امور نیستم پس
از او انکار را قبول نه کردند و گفتند که بر ما بحسب شرع ثابت شد و حکم قضا نقض برنمی دارد و شهید فرمود
که غایب بر حجت خود باقیست پس اگر ان غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد ان حکم منقوض میشود
والا فلا و من باطل میکنم شهادت هرکه بجرح شهادت داد و بر هر یک اقامه حجت بیّنه مینمایم پس این سخن
را از او قبول نکردند پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم و تو الان امام
مذهب میباشی و قاضی این مذهب هستی پس حکم کن در من بمذهب خود و شهید این سخن را برائی ان گفت
که شافعی توبه مرتد را جایز می داند پس ابن جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که یکسال تورا حبس
نمایم پس ازان از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس ان بعمل آمد لیکن بسوئی خدا توبه و استغفار کن تا حکم نمایم
باسلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکرده ام که موجب استغفار باشد تا استغفار نمایم و این سخن
را برائی این گفت و از استغفار برائی این انکار داشت که اگر استغفار کند انها گویند که الان گناه
براو ثابت شد پس ابن جماعت با شهید درشتی نمود که تاکید بر استغفار نمودن کرد پس ان جناب
از استغفار را انکار ورزید پس ابن جماعت گفت که اکنون حق بر تو ثابت شد پس ابن جماعت بمالکی
گفت که الان استغفار کرد و حکم الان بمن رجوع ندارد و این سخن را بجهت عناد اهل پیغمبر گفت پس
حکم بمالک رجوع شد وان منافق مطرود وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود العیاذ بالله
بریختن خون شهید پس قتل و شهادت دراو پوشانیدند و اورا بشمشیر کشتند پس بدن منوران فقیه
اهل بیت را بدار آویختند ازان پس بدن انور و اطهر را از دار بزیر آوردند و انرا سوختند و از جملہ

کسانی

کسانیکه ساعی در سوزانیدن آن بزرگوار شد مردی بود که او را محمد ترمذی میگفتند با آنکه او از اهل علم نبود
بلکه تاجر فاجر بود و کسانی که در نزد شهید تلمذ کرده‌اند و از او اجازه گرفته‌اند بسیار بودند مانند پسرش ابو الحسن
ضیاء الدین علی و پسر دیگرش ابو طالب محمد و سید حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبد الحمید
نیلی و شیخ حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن معروف با بن العشره و شیخ مقداد و غیر اینها که انشاء الله
ذکر میشود و شهید در اغلب اجازات اجازه میگرفت برای دو فرزندش محمد و علی بحدیکه برای طفل شیرخواره
میان گهواره‌اش اجازه میگرفت و همچنین اجازه میگرفت برای دو دخترش و دو دختر او فقیه بودند و اجازه
داشتند یکی از اینها فاطمه نام داشت و او را ست المشایخ میگفتند یعنی سیده مشایخ و بنا بر بعضی از
نسخ بنت المشایخ میگفتند و کنیت او ام الحسن بود و او عالمه و فاضله و فقیه و صالحه و عابده بود و پدرش
برا و ثنا مینموده است و زنان را امر میکرد که با او اقتدا نمایند و در احکام باو رجوع کنند و همچنین شهید ثنا
فرستاد و بر زوجه خود مکناه که بام علی بود و او فاضله و پرهیزگار و فقیه و عابده بود و حکایت زن و دو دخترش
را شیخ اسد الله کاظمینی رحمه الله در مقابیس نوشته و غیر او نیز حکایت دو دخترش را مذکور داشتند و پدرش
مکی نیز فقیه و از مشایخ اجازه است و اجازه دارد از شیخ طومان ابن احمد اند و اما تالیفات شهید اول
پس از آن جمله است کتاب غایة المراد در شرح نکت ارشاد و آن اول تالیف او است و کتاب ذکری
و از آن طهارت و صلوة بیرون آمده و کتاب دروس شرعیه در فقه امامیه و اگر فقه از آن بیرون آمد اما
تمام نیست و کتاب جامع البین در فوائد شرحین که یکی از سید عمید الدین عبد المطلب است و یکی از سید ضیاء الدین
عبد الله است و هر دو شرح تهذیب الاصول علامه میباشند و کتاب بیان در فقه و رساله در تفسیر باقیات
صالحات و کتاب لمعه و کتاب اربعین حدیثا و رساله الفیه و مرا بر آن تعلیقه فارسیه است و رساله نفلیه و رساله
در قصر کسی که سفر کند برای افطار و تقصیر و خلاصة الاعتبار در حج و کتاب قواعد و مرا بر آن تعلیقه است
و رساله تکلیف و کتاب مزار و رساله اجازات و حواشی بر قواعد علامه و لمعه آخر تالیفات او است
و از فتاوای غریبه در الفیه وجوب مسح رجلست از سر انگشتان تا ساق پا و شیخ اسد الله کاظمینی شهید را
بمطلبی وصف کرده و مرادش آنکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف است که برادر زاده هاشم است
چنانکه شافعی نیز مطلبی است چنانکه صاحب قاموس و غیر او تصریح باین نموده‌اند و اگر گویند که شاید
مرادش از مطلبی عبد المطلب باشد چه اگر مرکب ترکیب اضافی را با نسبت داخل کنند جزو اول را حذف
میکنند مثل عبد الصمد را صمدی میگویند پس عبد المطلب را چون با نسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب
جواب گوئیم که اولاد عبد المطلب منسوب به هاشم استعمال میکنند و به عبد المطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بعضهم

ملا احمد مقدس اردبیلی

شیخ احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی و معروف بمحقق اردبیلی از مشاهیر جهابذه محققین از
فضلاء روزگار و از صنادید مدققین فضلاء اعصار و از معاریف مقدسین و متورعین اخیار است
و صاحب معالم و مدارک نزد او درس خوانده اند و ملا عبد الله تستری متقدم از او اجازه دارد و او
اجازه دارد از سید علی بن صایغ از شهید ثانی و وفات آنجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المظفر از
سال نهصد و نود و سه و زهد و ورع و تقوایش اشهر از آنست که خامه کاسر فاتر این قاصر عشری از
معاشر آنرا ظاهر سازد و حماری داشته که سوار میشده و بکربلا و سامره میرفت و هرگز او را تازیانه نمیزد
و نصف مسافت بر او سوار میشد و نصف دیگر را پیاده میرفت و هر وقت که آنرا از گوش میل بچریدن مینمود
او را منع نمینمود و در انوار نعمانیه گفته و چون از بغداد مراسلات بنجف میدادند که ملا احمد برساند آن
مراسلات را میگرفت اگر مرکوب را کرایه نموده بودند دیگر بر او سوار نمی شد و میگفت که این مرکوب را اجاره
کردم که خود سوار شدم اکنون مراسلات زیاده شد و با این قید اجاره نکرده بودم و گاه است که صاحبش حاضر
نباشد و سید نعمت الله جزایری در زهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشهد علوی شخصی از امراء سلطان
عادل شاه عباس اول تقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلطان نویسد و او را
شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسله فارسیه نوشت باین عبارت بانی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این
مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد
کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی جواب بعرض میرساند عباس که خدماتی فرموده بودند بجان منت داشته
بتقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکند کتبه کلب آستان علی عباس ایضاً حکایت نمود بعضی از
کسانی که باو وثوق داشتم که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بشاه طهماسب انار الله برهانه مراسله نوشت
چون آن مراسله باو رسید برای تعظیم آن کتاب از جای برخواست و آنرا بوسید و بر چشم و سر گذاشت و بروجه اکمل
آن حاجت برآورد و چون نظر کرد دید که بعضی از فقرات آن مراسله ایها الاخ بود سلطان آن مراسله را میان کفن
خود گذاشت و بخواص خود گفت که آنرا در کفن نگه دارید و مرا با آن بقبر گذارید تا احتجاج نمایم با آن بر منکر و نکیر که
معذب نشوم خواص و بهمان نحو نمودند تا اینجا کلام سید نعمة الله جزایری بود و قضیه مقدس اردبیلی با شیخ
بهائی مذکور گشت و از اینجا ورع آنجناب ظاهر میشود و از جمله ورع او آنست که زمانیکه در کربلا می بود بول
و غایط را در زمین کربلا نمیریخت بجهة آنکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات تا چهار فرسخ تربت است
بلکه مقدس اردبیلی خرکی ترتیب داده بود و فضلات خود را در آن میریخت و سر آنرا می بست تا یک هفته از آن

پس آن خبیث را بر دوش میگرفت واز چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میریخت واز بعضی مسموع
شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال ازاو فعل مباح صادر نشد چه رسد بحرام و مکروه وسابقا گذشت
که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز نساخت و بعضی این را نسبت به
میرداماد داده اند وشاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت ـ

درکرامات مقدس اردبیلی

وکرامات مقدس اردبیلی بس بسیار و در السنه وافواه علما اعلام درغایت اشتهار و سید نعمة الله جزائری
در انوار نعمانیه و علامه مجلسی در کتاب بحار و صاحب لؤلؤه و شیخ ابو علی در منتهی المقال برخی از آن کرامات
را ذکر فرموده واین فقیر نیز بعضی را ذکر مینماید اوّل آنکه آن بزرگوار در صحن نجف اشرف دلو بچاه انداخت
که آب کشیده باشد چون دلو را بیرون کشید دید که آن دلو پر از اشرفیت و دنیار پس آن دنانیر را دوباره
درچاه انداخت وعرض کرد خدا و ندا احدا از تو آب میخواهد نه طلا و سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته
است که اخوند ملا عبدالله تستری چون از مقدس اردبیلی مسئله سوال میکرد و دران تکلم مینمود پس مقدس
اردبیلی ساکت میشد و می فرمود که باشد تا من این مسئله را مراجعه کنم پس دست اخوند ملا عبدالله تستری
را میگرفت واز نجف اشرف بخارج بلد بیرفتند چون تنها میشدند مقدس اردبیلی میفرمود که آن مسئله را بیا و
پس اردبیلی دران مسئله تکلم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبدالله میگفت ای برادر چرا در همانجا این تحقیق را
نفرمودی درزمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما درمیان مردم اتفاق افتاد
شاید که مانه نقصان من یا شما میشد ومن و یا شما طالب ظفر میشدیم والان جز خدا با ما کسی نیست ـ

کرامت دوم مقدس اردبیلی

دوم آنکه سید نعمة الله در کتاب انوار نعمانیه گفته و منتهی المقال هم مذکور است که درسالهای گرانی و قحطی
مال خود را بر فقرا قسمت مینمود و در نزد خود بقدر سهم یکی از فقرا میگذاشت و بعضی ازسالهای گرانی چنان
اتفاق افتاد که همین عمل را کرد پس زوجه اش بغضب آمد و گفت مال ما را بفقرا اتفاق مینمائی و اولاد ما را
گرسنه میگذاری پس آن بزرگوار متعرض او نگشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز
دوم شد مردی بدر خانه اش آمد باچهارپایانی که بر پشت ایشان بار بود از گندم خوب صاف شده و آرد
طحین یعنی آرد نازک بسیار خوب پس آن مرد بزوجه مقدس گفت که صاحب خانه درمسجد کوفه باعتکاف
اشتغال دارد واین غله و بارها را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود
زوجه اش با و خبر داد که این طعامی را که با عرابی فرستاد بسیار طعامی نیکو بود پس مقدس اردبیلی خدا را

هم فوق د سوم اینکه صاحب حبیب السیر و منتهی المقال و سید جزایری در انوار نعمانیه گفته که خبر داد من او ثق مشایخ من از روی علم و عمل که مقدس اردبیلی را شاگردی بود از اهل تفریش که اسم میر علام بود و سید نعمة الله در انوار نعمانیه اسم او را میر فیض الله تفریشی نوشته و دیگران چون بحار میر علام نوشته صاحب علم و ورع و فضل بود و این میر علام میگوید که برای من حجره در میان صحن مرقد مطهر امیر المؤمنین ع بود پس اتفاق افتاد که شبی از مطالعه فراغت یافتم و مدت بسیاری از شب گذشته بود پس از حجره بیرون آمدم و آن شب بسیار تاریک بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المؤمنین ع میرود پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد و آمده باشد که قنادیل جناب ولایت مآب را سرقت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بان شخص رسیدم بنحویکه من او را میدیدم و او مرا نمیدید پس دیدم که آن مرد بجانب در حرم رفت و ایستاد پس قفل افتاد و در گشوده شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو گشوده شد پس بر قبر مطهر مشرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب سلام او گفته شد پس من صدائی او را شناختم و دانستم که آن استاد من بود پس با امام تکلم در امر مسئله علیه از امام سوال میکرد پس از آنجا بیرون آمد و از بلد نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منهم با او روانه شدم و در پشت سر او بودم بنحویکه مرانمی دید پس چون بمحراب مسجد کوفه رسید شنیدم صدائی او را که با مردی دیگر در آن مسئله تکلم در امر پس از آنجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از عقب او روان شدم چون بدروازه نجف رسیدیم صبح شد و من در پشت سرش بودم و مرا نمیدید پس من خود را بر او آشکار ساختم و با و عرض کردم که من از اول تا باخر همراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در قبه مطهره با شما تکلم کرد او چه کس بود و آنکه در مسجد کوفه با شما تکلم کرد پس آن جناب از من مواثیق و عهود گرفت که تا وفات نکند من این راز بکسی نمایم پس از آن بمن فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس بسا باشد که در شبها بسوی قبر مطهر امیر المؤمنین میروم و از آن جناب سوال میکنم و جواب میشنوم و امشب نیز از آن جناب سوال کردم پس مرا حواله کرد بمولائی ما حضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزندم مهدی صلوات الله علیه و ارواحنا فداه امشب در مسجد کوفه است پس نزد او برو و از این مسئله از او سوال کن و آنشخص آخر حضرت مهدی صلوة الله علیه بود

در کرامت مقدس اردبیلی

و از جمله کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و حال اینکه موسی کلیم الله در خدمت آن بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس مذبور سئوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر محمد از اهل اردبیل و در فلان کوچه و در فلان خانه مسکن من است موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم و این همه تفصیل در جواب برای چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سئوال کرد که این چیست

که در دست تو است پس تو چرا القدر تفصیل در جواب گفتی موسی به پیغمبرما عرض کرد که راست فرمودی
که علما امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیل می باشند ـ

دراحوال سخاوت اردبیلی

و از سخاوت مقدس اردبیلی چیزیست که سید جزایری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی طریقه
اش آن بود که عمامه بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانه بیرون آمدی دو ذرع بیشتر و یا کمتر از آن
عمامه پاره کردی و بفقرا و برهنه کان دادی بنحویکه تا بمنزل مراجعت کردن عمامه او یکسر یا بیشتر تمام میشدی
و میر مصطفی در کتاب نقد الرجال گفته که آن جناب امرش در جلالت و روایت مشهور تر است از این
که ذکر شود و او متکلم و فقیه عظیم الشان جلیل القدر رفیع المنزلت بوده و اورع اهل زمان بوده
و اعبد و اتقی بود و سید نعمة الله جزایری در انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی برای سیدی
از اهل استحقاق مراسله بشاه عباس نوشت و در عنوان آن نوشته بود ایها الاخ چون آن را دید
آن مراسله را ضبط کرد و گفت که آن را در کفن او گذارند تا بجدا احتجاج کند که مقدس بمن اخ نوشته است
و مرا باخوت قبول کرده و اما تالیفات آنجناب پس از آنجمله است کتاب آیات الاحکام که مسمی است
بزبدة البیانات و کتاب مجمع الفائده و برهان که شرح ارشاد علامه است و صاحب لولو نوشته است
که شرح ارشاد از اول تا بحد عبادات نوشته و از متاجر تا اول نکاح نوشته و از کتاب صید و ذباحه تا اخر
کتاب نوشته و اما چه مطلق به نکاح و توابع آنست از ظهار و لعان و ایلاء طلاق و خلع و مبادی
او نجوانها پس ندیدیم انرا و نه شنیدیم و ظاهر انکه همین قدر در قالب تصنیف در امد و از جمله تالیفات
او کتاب حدیقة الشیعه است و انکار مجلسی معلوم نکردیده و جمعی بسیار از اعیان علماء شهادت بر آن
دادند که این کتاب از مقدس اردبیلی است مانند صاحب حدائق و شیخ عبد الله بن صالح و
شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوری و غیر ایشان و از جملهٔ تالیفات او حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی
است فی الحقیقة محقق و مدقق بود و در هر مسئله بدیهیه تشکیک کرده ـ

دراحوال محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی

قد شیخ نور الدین علی بن عبد العالی کرکی معروف محقق ثانی جامع مقاصد پیشینیان و موسس مطالب
پسینیان و مجدد مذهب حق پیغمبر اخر الزمان کشایندهٔ ابواب فکر و تدقیق در فقه منتسب و صادر
از امان شیخ اجازهٔ علماء اعیان مکنی ابو الحسن و ملقب به نور الدین و او اجازه دارد از شیخ علی
بن هلال جزایری و از شیخ محمد بن محمد بن داؤد خزینی مشهور با بن المؤذن که این ابن المؤذن از بنی

اعمام شهید اول است و از محقق ثانی اجازه دارد و شهید ثانی و شیخ علی بن عبد العالی میسی و پسرش
ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی و غیر ایشان و آنجناب در تحقیق و تدقیق و فضل و جودت تحریر و
تنقیح مسائل مشهور تر از آنست که محل انکار شود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذهٔ اوست
و در السنه معروف بمحقق ثانیست همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد در فضیلت او و سعی
و ترویج دادن او مذهب شیعه را در بلاد ایران در مفاخرت آن بزرگوار در میان ابنای روزگار
کفایت دارد و از بعضی از علماء مسموع شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را چند دفعه نوشتم لیکن
دو مبحث از فقه را نفهمیدم یکی مباحثه حیض و دیگری مباحث حج تا اینکه بمکه رفتم و اعمال و مناسک حج
را بجا آوردم و مباحث حج را فهمیدم لیکن حایض نشدم که مسائل حیض را بفهمم مؤلف کتاب گوید که در
حدیث وارد است که زنی بخدمت حضرت صادق ع رسید و چند مسئله از مسائل حیض از آن حضرت پرسید
و جواب کافی و وافی شنید چون از نزد آنحضرت بیرون رفت گفت که پنداری که حضرت صادق ع هفتاد سال حیض
دیده است و شهید ثانی هم که در اجازهٔ کبیره برای شیخ حسین نوشته آنجناب را باین عبارت توصیف فرموده

در احوال علی بن عبد العالی میسی

الامام المحقق نادرة الزمان و یتیمة الاوان الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله روحه
و آنجناب معاصر با شیخ علی بن عبد العالی میسی است و شیخ مذکور از محقق ثانی اجازه خواست برای
خود و برای پسرش شیخ ابراهیم ملقب بظهیر الدین و مکنی بابی اسحق پس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت
و شیخ علی بن عبد العالی میسی از مشایخ اجازه شهید ثانی است و شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین او را باین
عبارت مدح کرده شیخنا الامام الاعظم بل الوالد المعظم شیخ فضلاء الزمان و مربی العلماء الاعیان الشیخ
الجلیل الفاضل المحقق العابد الزاهد الورع التقی نور الدین علی بن عبد العالی المیسی العاملی رفع
الله مکانه فی جنته و جمع بینه و بین احبته انتهی

در تألیفات شیخ علی میسی

و در لؤلؤ گفته که بشیخ علی میسی کسی نسبت تألیف بالکلیه نداده تا اینجا کلام لؤلؤ است و این سخن
خبط است و ناشی از قصور تتبع او است چه این شیخ را حواشی بر قواعد علامه است و فقها اقوال او
در کتب ذکر میکنند و تعبیر از آن حواشی بمیسیه میکنند و همچنین شرح جعفریه و شرح رساله صیغ العقود محقق
ثانی نیز و ایضا نسبت باو داده اند تعلیقه بر شرایع را تاما یا ناقصا و لیکن شیخ اسد الله در مقابیس
بعد از ذکر این سه کتاب گفته که نسبت تعلیق شرایع بآنجناب ثابت نشده و میرزا محمد بن علی استرابادی

صاحب رجال اجازت از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته وفات میسی در سال نهصد و سی و شش

دراحوال محمد بن محمد جزینی

واما محمد بن محمد بن داؤد جزینی پس در بعضی از اجازات اورا ابن عم شهید اول توصیف نموده و حال آنکه در پدر و جد با هم شرکتی ندارند پس مراد ابن عم بعید است و یا مراد ابن عم امی باشد و محمد مزبور اجازه دارد از علی بن شهید اول۔

دراخلاص شاه طهماسب بمحقق ثانی

ومخفی نماناد که شیخ علی بن عبد العالی کرکی از علماء شاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ علی کرکی را از جبل عامل بدیار عجم آورده و دوام اعزاز و اکرام او کوشیده و بهمه ممالک خود نوشته که همه امتثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت از آن بزرگوار است زیرا که نایب امام است پس شیخ بهمه بلدانی که در تحت و تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور رعیت بفلان نحو است و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برای آنکه مخالفت با واقع داشت و سید نعمة الله جزایری در صدر کتابش موسوم بغواص اللئالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب صفوی باصفهان و قزوین آمد سلطان باو گفت که تو بسلطنت از من سزاوار تری زیرا که تو نایب امام میباشی و من از جمله عمال تو میشوم که باوامر و نواهی تو عمل میکنم و شیخ احکام و رسائل بسوی مملکت پادشاه فرستاد نیز بعمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ خراج و مقدار آن و مقدار مدت آن بود و امر کرد که مخالفین را ... ن را بیرون کنند تا مبادا که موافقین را گمراه کنند و امر کرد که در هر بلدی و قریهٔ پیشنمازی مقرر دارند که نماز جماعت کند و شرایع دین را بایشان تعلیم کند و سلطان نیز بعمال نوشت که اطاعت و امتثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است و اصل در اوامر و نواهیست و هرگز شیخ مزبور سوار نمی شد و یا بجائی پیاده نمیرفت مگر آنکه جوانان در رکاب او بودند و مجاهره بسبب متخلفین مینمودند و لعن میکردند هر کسی را که بطریقهٔ متخلفین بود تا اینجا کلام سید نعمة الله بود و گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح آن روز بمسجد رفت و نماز جماعت گذارد و پس از نماز یکی از تلامذهٔ شیخ بر منبر برآمد و تجاهر نمود بسب متخلفین و تا آن زمان در آن بلاد کسی تجاهر بسب نمینمود و سید نعمت الله نوشت که علماء شیعه که در مکه بودند بعلماء اصفهان نوشتند یعنی بارباب محاریب و منابر که شما سب مینمائید متخلفین را در اصفهان و ما در حرمین شریفین می باشیم و مارا عامه بسبب این سب عذاب و سیاست مینمایند و صاحب لؤلؤ بهمین مرحله را قدح در محقق دانسته

اگر این نسبت باو صحیح باشد چه اینخلاف اینچیز نیست که از ائمه اطهار نقل شده از امر تقیه تا اینجا کلام صاحب
نور لوژ بوده مؤلف کتاب گوید که چون سب در ایران هرگز نبود پس شاید محقق ثانی مصلحت را در این دانست
که آن را شایع و رایج کند تا بر مردم بطلان انها محسوس و عیان شود و یا نمی بینی که اگر کفار تترس بمسلمین
نمایند جنگ و قتل حکم آن ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه آن مسلمین باید ندیده انگاشت و یا اینکه محقق ثانی
ندانست که در حرم مکه و مدینه بسبب سب مذکور شیعیان را عذاب مے نمایند و سیاست می کنند

در وفات محقق ثانی

وفات آن بزرگوار در سال نهصد وچهل از هجرت واقع شد و بعضے تاریخ آنرا از این عبارت
نوشته اند مقتدی الشیعه و این در زمان ما درست در می آید که آخر شیعه‌ها حذف شود و الف ولام محسوب نگردد
چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذلک لاواه الجنة مستقره و الله و این تاریخ
ظاهرا درست نیست بلکه زیاده است و بعض در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب بشهید اول است جاء الشهید الثانی

در تالیفات محقق

واما تالیفات محقق ثانی پس از آن جمله است کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه از اولش تا مبحث
تفویض نکاح و آن در شش مجلد است و رساله جعفریه که آنرا در خراسان تالیف فرموده است و رساله رضاع
و رساله خراج و رساله در اقسام ارضین و رساله صیغ عقود و ایقاعات و رساله نفحات اللاهوت در
لعن جبت و طاغوت و حاشیه شرایع و رساله جمعه و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد مشتمل بر
دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در سجود بر تربت و رساله سبحه و رساله در جنایز و رساله در احکام
سلام و تحیة و منصوریه و رساله در تعریف طهارت و بر جعفریه و رساله عقود شروح بسیار نوشته اند

در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

قد شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی الاصل پس از آن ساکن نجف شد پس از آن ساکن حله شد پس او را نسبت
بهریکی از این مواضع ثلثه میدانند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین
بن عبد الحمید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و سید شجاع الدین محمود بن علی مازندرانی اجازه
از شیخ حسین و کریم الدین دارد و سید حسین نیز سید حیدر کرکے که مفتی عصر خود بود باصفهان اجازه
از سید شجاع الدین دارد و سید حسین بن حیدر از شیخ بهائی و میرداماد هم اجازه دارد
و میرداماد پسر خاله قاضی میر حسین بن میر حیدر است مادر میر حسین مزبور دختر شیخ علی بن عبد العالی
کرکی است و سید حسین مزبور رساله در نماز جمعه نوشته و آن در نزد من است و در آن رساله گفته

کو شهید اول

شہید اوّل از ہزار نفر اجازہ داشتہ واخوند ملا محمد تقی مجلسی از سید حسین بن سید حیدر اجازہ دارد
الحاصل شیخ ابراہیم مذبور اجازہ دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالے کرکی وصاحب لؤلؤہ گفتہ
کہ بعضی از فضلا گفتہ است کہ دیدم بخط بعضی از فضلا کہ حکایت نمودند بعضی از اہل بحرین در حق شیخ ابراہیم
قطیفی کہ امام حجت روحنا فداہ وعجل اللہ فرجہ بر او داخل شد در صورت مردی کہ شیخ مزبور او را می شناخت
پس ان مرد از شیخ پرسید کہ کدام آیہ از قران در باب مواعظ اعظم است شیخ ابراہیم در جواب گفت
این آیہ ان الذین یلحدون فی ایاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیمۃ
اعملوا ما شئتم انہ بما تعملون بصیر پس انجناب فرمودند راست گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت
پس شیخ از اہل خانہ سوال کرد کہ چنین مردی از خانہ بیرون رفت یا نہ اہل خانہ گفتند کہ چنین شخصی نہ داخل خانہ شدہ و نہ بیرون رفتہ

در معارضات شیخ ابراہیم با محقق ثانی

وعجب اینکہ شیخ ابراہیم با اینکہ اجازہ از محقق ثانی دارد با وی مناقضات ومعارضات وارد وصاحب
لؤلؤہ گفتہ کہ من دیدم کلام او را در بعضے از کتب او ان چیزی کہ دلالت دارد بر قدح در فضل محقق ثانی
ونسبت دادہ است العیاذ باللہ او را بجہل چنانکہ شان جملہ از معاصرین است بنحویکہ در جملہ از مسائل در مقابل
محقق ثانی تالیف کردہ و در مقام رد بر آمدہ است واز انجملہ در مسئلہ حل خراج است چنانکہ مشہور بر حلیت
آنست پس محقق ثانی رسالہ در حل ان تالیف فرمودہ وانرا نامیدہ بہ قاطعۃ اللجاج در حل خراج پس شیخ
ابراہیم تصنیف کردہ رسالہ کہ نامید انرا بسراج الوہاج در دفع لجاج قاطعۃ اللجاج ومقدس اردبیلی
در این مسئلہ با او موافقت کردہ وتصنیف کرد رسالہ در حرمت نماز جمعہ در زمان غیبت مطلقا و در ان
رد نمود محقق ثانی را کہ در رسالہ خود واجب دانستہ نماز جمعہ را بشرط وجود فقیہ جامع الشرائط وتصنیف
کرد رسالہ را در قول بعموم منزلہ در رضاع و رد نمود محقق ثانی را کہ رسالہ نوشتہ در بطلان قول بعموم منزلہ
و در ہیچیک از ان رسائل بر صواب نرفتہ بلکہ شیخ ابراہیم خطا کردہ —

ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراہیم در رد جایزہ سلطان

واز بعضے از فضائل نقل شدہ است کہ از مشایخ شنیدم کہ شیخ ابراہیم در کربلا بود و شیخ علی بحسب اتفاق بزیارت
آمدہ بود پس ایشان در رواق انجناب در پشت سر قبر مبارک با ہم دیگر جمع شدند وشاہ طہماسب دران اوقات
جایزہ برای شیخ ابراہیم فرستادہ بود و شیخ ان جایزہ را رد نمودہ و عذر خواہی نمودہ بود کہ مرا حاجت
با ان نیست پس محقق ثانی بشیخ گفت کہ تو در رد جایزہ خطا کردی و مرتکب شدی حرامی یا مکروہی
را زیرا کہ امام حسن ؑ جایزہ معاویہ ومتابعان او قبول میکرد وتاسی بامام یا واجب است یا مستحب وترک

تاسّی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول مبرهن است و یا شاه طهماسب که درجه او کمتر از معاویه نیست و تو بالاتر از امام حسن ع نیستی پس شیخ ابراهیم جواب اقناعی گفت و صاحب لؤلؤ گفته که در دست من رساله افتاد که موسوم برساله حائریه بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود در تحقیق مسئله سفریه و در صدر آن رساله ذکر کرده بود که مرا با محقق ثانی سفر بجانب مشهد مقدس رضوی افتاده و اجمالی مسائلی ذکر کرده است که در ان محقق ثانی را نسبت بخطا داد و از انجمله اینکه عشره قاطعه کثرت سفر در ان تتالی شرط است یا نه پس تتالی را نسبت بخود داد و عدم اشتراط تتالی را نسبت بمحقق ثانی داده و در این رساله همین مسئله را نوشته بود و ردّ بر شیخ علی نموده و از انجمله از محقق ثانی نقل کرد که اگر کسی بجز پوست سگ ساتری نیابد و در بیرون آوردن ان از بدن محل تقیه باشد پس فرض اداء صلوة ساقط میشود شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد و گفت که من مبالغه در نفی ان کردم او برگشت و اصرار بر همان قول داشته با اینکه انچه بما رسیدان است که نماز ساقط نمیشود بفقد ساتر و نه بفقد صفت واجبه در حال اختیار باجماع علماء و ان مصرّح به در کلام اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و ان فتوی او را حمل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعه و از انجمله مسئله دیگری میان ما صحبت شد و او اینکه محقق ثانی حکم کرد باستحباب وضو مجدد بر کسی که غسل جنابت نموده و من در مقام انکار برامدم و در این باب مبالغه نمودم و گفتم که مجدد مستحب نیست مگر ما سبق وضوئی پیش از ان پس محقق گفت که در غسل جنابت ضمنا وضو میباشد پس من گفتم که اگر اراده کردی کفایت غسل را از وضوئی پس وضو ضمنی نیست و اگر غیر این اراده کردی پس انرا بیان کن پس محقق ثانی از اقرار بحق ابا کرد و بر همان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از ان شیخ ابراهیم ذکر کرد که روزی داخل شدم در حرم حضرت رضا ع پس اتفاق افتاد که محقق ثانی با بقیه علماء مانند جمال الملة والدین پس محقق ثانی در دفعه اولی در مقام اعتراض بر من برامد که چرا جوایز حکام را قبول نه کردی من گفتم برای اینکه مکروه است محقق گفت که چنین نیست بلکه واجبست یا مستحب و مطالبه دلیل از او کردم پس استدلال نمود بفعل حسن ع با معویه و گفت که تاسّی ما واجبست و یا مندوب بنا بر اختلاف که همین پس من در جواب او گفتم که شهید در کتاب دروس فرموده که ترک اخذ ان از ظالم افضل است و معارضه نمی کند انرا اخذ امام حسن ع جوائز معاویه را زیرا که ان جوایز از حقوق ائمه بالاصالة می باشد پس محقق ثانی منع کرد در اوّل اینکه این کلام در دروس می باشد پس من او را ملزم کردم برجوعیت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد که کلام خود مقصود دارد بر استفاده بسوال ما افاده بجواب و شیخ ابراهیم گفته که اگر کراهت طول دادن نبود هر آینه ذکر میکردم اگر انچه را که میان من و او واقع شد پس از او مفارقت کردم و با حسن حال بنجف برگشتم

پس چون بنجف رسیدم اخبار متواتره از ثقات و غیر ایشان ورود یافت که لایق ذکر نیست پس معامله
کردم او را بقصد پس امر همچنین بود تا اینکه او دعوای علم مینمود پس سعی خود را مبذول داشتم که رضا شود
بمبحث و اجتماع و مذاکره و جمیع انواع ملاطفت را نمودم پس ابا کرد و راضی نشد پس از آن در اخر آن
رساله مذکور داشت که چون من از این رساله فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رساله خراجیه و کشف
اشتباه آنچه من در آن دیدم از مباحث اقناعیه مؤلف کتاب گوید که مبادا فریب این سخنان نظم در دلها راه
یابد چه شیخ ابراهیم را چه پایه و مایه که با طول حبل تحقیق و تدقیق در مقام معارضه آید و یا در دایره قیل و
قال و بحث و جدال با آن فذلکه ارباب کمال گذارد بلکه او در معلم خانه مجلس افاده محقق ثانی چون کودک
ابجد خوانی نماید بلکه اگر تحقیقات آن مهر سپهر فضیلت بعد از استفاده از او فهم نماید لازم که فرق
خود را از فرقدان ساید و امثال انزا این برهان و مزخرفات و هذیانات نشاید خفاش را یارای آن
که در محضر خورشید تابان آید چنانکه تایید این کلام از کلمات منقوله از علامه مجلسی باید اگر کوئی که چنین
کسیرا پس چه مرتبه که حضرت صاحب الامر بخانه اش در آید جواب گوئیم که بر فرض صدق مرحلتین شاید بعد
از این هفوات توبه و انابه کرده و شخص کاملی شده باشد و بعضی از فضلا از تلامذه اخوند ملا محمد باقر مجلسی
مذکور داشته که از استادم شنیدم که میفرمود که شیخ ابراهیم را چندی فضیلتی نبوده و او را رتبه معارضه
معارضه شیخ علی کرکی نبوده بارها این شخص گفته که از استادم مجلسی مشافهةً شنیدم خیری را قدح در فضیلت شیخ
ابراهیم بلکه در تدین او قدح مینمود زیرا که مجلسی فرمود که من مجموعه بخط شیخ ابراهیم دیدم که در آن نوشته بود
که من بر محقق ثانی شیخ علی افترا کردم و مجلسی میگفت که کجا است و چه نسبت دارد فضل شیخ ابراهیم از
فضل شیخ علی و تبحر او و علم او و برای شیخ ابراهیم است -

در تالیفات شیخ ابراهیم

از تالیفات آنچه سابقاً مذکور شد و از انجمله است رساله در شرح عدد محرمات ذبیحه که لطافتی دارد و اختصار هم دارد
و رساله صومیه که فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد آن رساله را با و نسبت داده و بعضی از
فتوای او را نقل کرده و شرح الفیه شهید اول چنانچه شیخ عز الدین حسین بن عبد الصمد عاملی در حواشی
خود بر الفیه ذکر کرده و برای او است تعلیقات بر شرایع و حاشیه بر ارشاد که قاضی نور الله در کتاب
مجالس المؤمنین با و نسبت داده و کتاب فرقه ناجیه و ظاهر آنکه در تحقیق فرقه ناجیه است و آنکه فرقه ناجیه
امامیه میباشند و کتاب نفحات الفوائد و مفردات الزواید و این کتاب در صورت سوال و جواب است
با این نحو مسئل سائل بکذا فنقول کذا و از تالیفات او است شرح اسماء الحسنی که طویل الذیل و جید الفواید است

و از ان فراغت یافت در سنه نهصد و سی و چهار و رساله در تکلیات و اجازه هم نوشته است برای شاگرد خود امیر معزالدین محمد بن تقی الدین حسینی اصفهانی و از ان اجازت ظاهر میشود که شیخ علی بن هلال جزایری عموی شیخ ابراهیم است و ایضاً شیخ ابراهیم اجازه برای شمس الدین محمد بن حسن استرابادی نوشته است و دران اجازه گفته که جماعتی از فضلا ابن اجازه داده اند و اوثق ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شهیر بابن ورافست از شیخ علی بن هلال جزائری و تاریخ ان اجازه سال نهصد و بست بود در ایام مجاورت نجف و از جمله تلامذه شیخ ابراهیم قطیفی است سید شریف الدین حسینی مرعشی تستری که والد قاضی نورالله تستری صاحب کتاب مجالس است و از جمله شاگردان او میر نعمت الله حلی است —

در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

فو فخر المحققین محمد ابن الحسن بن یوسف ابن مطهر الحلی پدرا نور و افتخار ال مطهر و سلطان علما را علام و فضلا رسلا رعظام است و در ذکا و فطانت از اعجوبه روزگار و عجب اینکه او خود مجتهد و پسرش ظهیر الدین نیز مجتهد و پدرش حسن علامه و جدش یوسف از مجتهدین و عم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین و پسر عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین و دو پسر عمه اش از مجتهدین یکی عمید الدین عبد المطلب بن محمد بن علی الاعرج الحسینی و پسر سید عبدالله مزبور را پسری بود مسمی بسید حسن و ایشان همه از مشایخ اجازه اند و خال پدرش محقق نیز از مجتهدین فتبارک الله احسن الخالقین و در خارج اشتهار دارد که در خاندان علامه ده نفر مجتهد بودند و شیخ شهید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

در تالیفات فخر المحققین

در مقام تعداد مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلماء منتهی الفضلاء و النبلاء خاتمة المجتهدین فخر الملة والدین ابو طالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المطهر مد له فی عمره مدا و جعل بینه و بین الحادثات سدا و برای اوست از تالیفات شرح قواعد که ان را ایضاح القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد و شرح خطبه قواعد و اجوبه مسائل حیدریه و رساله فخریه در نیت و حاشیه ارشاد و کافیه در کلام و کتاب ارشاد المسترشدین و هدایة الطالبین و در مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس شاه خدابنده با علما رمخالفین مباحثات داشته و همه را ملزم ساخته —

در اجتهاد فخر المحققین

و اجازه دارد از پدرش علامه و عمش رضی الدین علی بن یوسف و اگرچه در خارج چنان اشتهار یافته که علامه قبل از بلوغ بدرجه اجتهاد رسیده لیکن این سخن غلط مشهور است بلکه پسرش فخر المحققین قبل از

بلوغ بدرجه اجتهاد رسید چنانکه انجناب در شرح خطبه کتاب قواعد فرموده که من در خدمت پدرم مشغول بتحصیل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب مارا در نزد او قرائت نمودم و از او التماس کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظه تولدش و تاریخ تصنیف قواعد علوم میشود که عمرش دران زمان کمتر از ده سال بوده و بتعجب شهید ثانی از آن در حاشیه قواعد در موقع خود نیست چه در ترجمه فاضل هندی سابقا مذکور شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجه علم و کمال و اجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخرالمحققین بنصف شب دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و دو بود و فاتش در شب جمعه پانزدهم شهر جمادی الثانی سنه هفتصد و هفتاد و یک و عمرش بنا براین هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه باو وصیت کرده که کتبی را که ناقص است از تالیفات علامه المحققین انها را تمام کند و شاید بدین سبب فخرالمحققین با این کثیر عمر قلیل التالیف بوده یعنی تالیفات پدرش را تمام میکرد —

در مسئله اختلاف که درمیان فخرالمحققین و علامه

و بعضی از علما رنوشته اند که شخصی بخدمت علامه رسید و بانجناب عرض کرد که من در مدت دوازده سال پیش از دخول وقت بنیت وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز گذاردم و نماز قضائی نیز در ذمه نداشته ام اکنون فهمیدم که رائی شما انست که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه بنماز قصد وجوب نمی توان کرد ایا نمازهائی که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علامه فرمود که انچه نمازهائیکه که درین مدت باچنین وضو ساخته در حیز بطلان است اکنون قضا انها را بعمل بیاور پس ان شخص از خدمت علامه بیرون رفته و در اثنا راه با فخرالمحققین رحمه الله تعالے ملاقات کرده فخرالمحققین از حال او استفسار فرموده انشخص مراتب را بعرض و رسانید فخرالمحققین فرمود که علامه دراین فتوے خبط فرموده بلکه ان نمازیکه با وضوی اول گذاردی قضائی از ابعمل آور و بقیه نمازهائی تو صحیح است زیراکه چون نماز وضوئے اول فاسد گشت پس ذمه تو مشغول بنماز قضا شد پس از ان هر زمانی که دران وضو میساختی این قضائی نماز ذمه تو بود و نیت وجوب عینے نداشت پس ان شخص بار دیگر بخدمت علامه رسید و مراتب را معروض نمائی او داشت علامه اعلی الله مقامه فتوای فخرالمحققین را تحسین و بخطائی خود دران فتوا اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الائمة الطاهرین —

دراحوال قطب المحققین

فر محمد بن محمد الرازی البویهی قطب الدین علامه فهامه قطب وحی فضیلت و دریائی مواج علوم حقیقت و شریعت و طریقت خورشید فضیلتش از مطلع شرح مطالع طالع و محکمات حکمتش از افق

کتاب محاکمات ساطع و قواعد اساس فقه آن بزرگوار از حواشی قواعد ایر و میزان علم او از شرح شمسیه بران
ظاهر شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین بن عبد الصمد ابن عبارتش مداحست سید بحیر عالم نجم الدین سلطان المحققین و اکبر
المدققین قطب الملة و الدین و نسب شریف و چنانکه از بعضے از اجازات محقق ثانی ظاهر میشود بسلسلهٔ شریفهٔ
سلاطین آل بویه منتهی میشود و بعضے از سلاطین فقها قطب المحققین را از احفاد ابن بابویه دانسته اند
و این خبط است و بر متتبع مخفی نیست مولد و منشا او دار المؤمنین ورامین و رسیت بعد از تلمذ و نزد جمعی از
علماء روزگار و اعلاء علام استنهار بشرف تلمذ علامه اد و از شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی
مشرف گردیده و کتاب قواعد الاحکام علامه را بخط خود نوشته و بر او قرائت نموده و بر ظهر نسخه که الحال
در ولایت شام نزد بعضے از فضلا موجود است صورت اجازهٔ بخط علامه برین وجه موجود است که قرر
علے اکثر هذا الکتاب الشیخ العالم الفقیه الفاضل المحقق المدقق زبدة العلماء و الافاضل قطب الملة و الدین محمد
بن محمد الرازی ادام الله ایامه قرائة بحث و تدقیق و تحریر و تحقیق و استبان عن مشکلاته و استوضح معظم شبهاته
فبینت له ذلک بیاناً شافیاً و قد اجزت له روایة هذا الکتاب باجمعه و روایة جمیع مصنفاتی و روایاتی و ما
اجیز لی روایته و جمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان الله تعالے علیهم اجمعین بالطرق المتصلة منی الیهم
فلیرو ذلک لمن شاء و احب علی الشروط المعتبرة فی الاجازة فهو اهل لذلک احسن الله عاقبته و کتب العبد الفقیر
الی الله تعالے حسن بن یوسف بن مطهر الحلی المصنف للکتاب فی ثالث شعبان المبارک من سنة ثلث عشر
و سبع مائة بناحیة ورامین و الحمد لله وحده و صلے الله علی سیدنا محمد النبی و آله الطاهرین و قطب المحققین
بعد از وفات سلطان ابو سعید و وزیر او خواجه غیاث الدین محمد که مربی اهل فضل بود بجانب شام شتافت
و شیخ تقی الدین سبکی که از فقهاء شافعیه بود با او در مقام معارضه برآمد و در توجیه بعضے از احادیث معارضه
میان ایشان منعقد گردید و چون سبکی عیار سبکی خود را در میزان مناظرهٔ او سنجید و دید که در میان اهل شام
سبک خواهد گردید بالضرورة طریق بحیاتے و مکابره پیمود و قطب را بعدم فهم مقاصد شرع و وقوف بر ظواهر
نسبت داد و قطب چون مال حال چنان دید خود را از مناظرهٔ او باز داشت و انتقام او را بجهل او وا
گذاشت و در ظهر قواعد شیخ شهید محمد بن مکی اعلی الله درجته بخط شریف او مذکور است که در دمشق بخدمت
علامی قطب الدین رسیدم او را بحری دیدم بے پایان و اجازهٔ آنچه که او را جایز بود بمن لطف نمود و بیشبهه
امامی مذهب بود و تصریح بان میفرمود و انقطاع و بازگشت او بجمال الدین بن المطهر که فقیه اهل البیت
علیهم السلام بوده معلوم است و تاریخ وفاتش در دوازدهم ذی القعده از سال هفت صد و شصت
و شش اتفاق افتاده و در فضاء قلعه باو نماز گذاردند و بسیار از اعیان دمشق جهت نماز او حاضر شدند

و در صالحیه او را دفن کردند و بعد از ان او را بموضعی دیگر نقل نمودند و عجب است از شهید اول که گفت و دانستن
نمی گونه اما میا مگر احتمال ان میرفت که او رفع شک نماید و ارباب علم همه ازین کلام شهید اول تعجب کردند
و از جمله تالیفات ان بزرگوار است کتاب محاکمات میان شراح اشارات و حاشیه بر اشارات اصغر موسومه بدر
الاصداف الفه حاشیه بر کشاف اکبر موسومه بتحفة الاشراف و رساله تحقیق کلیات و رساله در تحقیق مباحث تصور
و تصدیق و حواشی غیر مدونه بر کتاب قواعد علامه و مسموع شد که بعضی از علماء انرا جمع کرده و تدوین
نموده و کتابی علیحده ساخته و ان موسومه است بحواشیه قطبیه و شرح بر کتاب مطالع در منطق و سید شریف بر
ان حواشی نوشته و از حکیم فاضلی شنیدم که دوازده حاشیه بر حاشیه میر بر شرح مطالع نوشته اند و
کتاب شرح شمسیه در منطق و انرا بنا بخواهش خواجه غیاث الدین نوشته و بران شرح حواشی بسیار نوشته اند
مانند میر سید شریف و عماد و احمد و داود و میر غیاث الدین و ملا خلیل و سید علی رکابی و محی الدین و غیر
ایشان و مولف کتاب نیز بران حواشی غیر مدونه است و چون ملا سعد تفتازانی شرح بر شمسیه
نوشته بود بنا براین شرح قطب الدین متروک شد و طلبه بخواندن شرح تفتازانی اشتغال نمودند
پس سید شریف که از تلامذه قطب الدین بود حاشیه بر شرح شمسیه استاد خود قطب المحققین نوشت
پس دوباره ان کتاب محل اعتماد طلاب و تدریس اصحاب شد و شرح شمسیه سعدیه متروک گردید

در احوال علامه حلی

فخر حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی احله الله دار کرامته ملقب بجمال الدین و معروف
بایة الله فی العالمین مرکز دایره شرع متین و قطب کره دین مبین و منتهای فضایل اولین و آخرین
و مؤسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکره خواطر مومنین و تبصره مهتدین و سالک منهاج الیقین و منهاج
کرامت اکرمین است و سید مصطفی تفریشی در کتاب نقد الرجال گفته که بخاطرم می آید که اینجناب وصف کنم
پس کتابم وسعت وصف علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد و یرای او بیشتر از نقاد کتاب است

در احوال وفات علامه حلی

و میرزا محمد در کتاب رجال گفته که حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابی منصور علامه الحلی المولد و المسکن
محامدش بیش از ان است که احصا شود و مشهورتر از انست که مخفی گردد مولد او نوزدهم شهر رمضان المبارک
از سال چهل و هشت است و وفات او در شب شنبه یازدهم محرم الحرام از سال هفتصد و بست و شش
و بنا براین عمرش هفتاد و هفت سال و سه ماه خواهد بود و لیکن قاضی نور الله در کتاب مجالس نوشته است
که ولادتش در بست و نهم رمضان از شش صد و چهل و هشت است و وفاتش در روز شنبه بست و یکم محرم

از مقصد و بست و شش سه‌صد و ابحاث تحصیل فقه و کلام و اصول و عربیت و سایر علوم شرعیه از فقها
اهل البیت نجم الدین ابو القاسم جعفر بن سعید حلّی ملقب بمحقق اوّل که خال علامه است و در نزد پدر بزرگوارش
شیخ سدید الدین یوسف بن المطهر نمود و مطالب حکمیه را در خدمت استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی
و علی بن عمر کاتبی قزوینی شافعی و محمد بن محمد بن احمد که خواهرزاده ملا قطب علامه شیرازی بود و غیر ایشان از علمای عامه

و در تاریخ حافظ ابرو و غیر آن مذکور است که چون بطلان مذهب خود علی الاجمال در خاطر
سلطان اولجایتو محمد خدابنده قرار گرفت باحضار علمای امامیه فرمان داد چون علامه با دیگر علما حاضر آمدند
مقرر شد از جانب اهل سنت و جماعت خواجه نظام الدین عبد الملک مراغی که افضل علمای شافعیه بلکه افضل
علمای اهل سنت بود با جناب علامه مناظره نمایند و علامه با خواجه مزبور مناظره نمود و اثبات خلافت بلافصل
امیر المؤمنین و ابطال دعوای مذهب او به براهین قاطعه و دلایل ساطعه نمود و
حقیّت مذهب امامیه را بر وجهی ظاهر ساخت که راه تشکیک احدی از حاضران نماند و خواجه نظام الدین عبد الملک
چون ادله و جواب شیخ را شنید گفت که قوت ادله بغایت ظاهر است اما چون سلف بر راهی رفته اند
و خلف جهت الجام عوام و دفع تفرقه کلمه اسلام پرده سکوت بر اظهار لغزش ایشان پوشیده اند
مناسب نیست که هتک آن ستر نمایند و طعن بر ایشان نمایند و حافظ ابرو چون از غایت تعصب
خواسته که تصریح به عجز عبد الملک نماید چنین گفته که میان شیخ جمال الدین و مولانا نظام الدین عبد الملک
مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین در احترام و تعظیم او مبالغه نمودی و آنچه در السنه معروف است
اینکه شاه خدابنده را زوجه بود که بدان نهایت تعلق داشت پس بحسب امری سه او را طلاق در یک مجلس گفت
مفتیان و امثال آنها را خواست ایشان گفتند که محتاج بمحلل است و بی محلل رجوع نتوان کرد پس سلطان گفت
که آیا مذهبی در اسلام هست که این را جایز بدانند گفتند نیست مگر شیعه و رافضه قلیله میباشند پس سلطان نشان ایشان
خواست گفتند چند نفر از علمای ایشان در حله می باشند که رئیس ایشان علامه است پس سلطان باحضار
علامه با نهایت اجلال امر کرد چون حاضر شدند در مجلسی که علما و سلطان حاضر بودند علامه وارد شد
و نعلین خود را در زیر بغل گرفت و بمجلس درآمد و سلام کرد سلطان و حاضران را و نزدیک سلطان نشست پس
بعضی از علمای عامه بجهت اینکه او را ذلیل و رسوا و شرمسار و بی‌اعتبار در نظر سلطان نمایند گفتند
که سجده برای سلطان نکردی و نعلین را بمجلس آوردن خارج از قوانین ادب و رسوم است علامه گفت
که اجماع ما و شماست که سجده برای غیر خدا روا نیست و خدا فرموده اذا دخلتم بیوتا فسلموا الخ و من شنیدم

که رسولخدا در جائی مهمان بوده و هم مذهب نعلین مبارک آن جناب را دزدیدند و در اینجا چو هم مذهب
حضور داشتند من خوف آن نمودم که نعلین مرا هم بدزدند علمائے گفتند که شما عجب بیخبر از مذاهب و
رؤسائی مذاهب هستید هم در زمان رسولخدا نبوده بلکه قریب بصد سال بعد از پیغمبر بوده است
علامه گفت که من سهو کردم ح مذهب این سرقت را نمودند علمائے گفتند که ا بعد او
بوده پس علامه این نسبت را به ش مذهب داد و از آن پس ح مذهب داد و همان جواب را شنید
علامه گفت چون اینها در زمان پیغمبر نبودند پس کجا این مذاهب را احداث کردند و در زمان رسولخدا
این مذاهب نبوده پس در این کار ملزم ساخته و حکایت را بدین نهج آخوند ملا محمد تقی در روضة المتقین این
شرح من لا یحضره نوشته و در باب طلاق در یک مجلس سخن گذشت علامه همه ایشان را ملزم ساخت
و علامه دران ایام مجلس درسی آراسته علمای عامه نیز بدرس او حاضر میشدند و از لطایف کلماتی که علامه
را در جواب سید موصلی که اعظم علمای چنانکه بوده واقعست آنکه روزی در مجلس سلطان بمناظره مخالفان
اشتغال نمودند و بعد از اتمام مطلب خود برسم شکرگذاری خطبه مشتمل بر حمد الهی صلواة حضرت رسالت
پناهی وال ولایت مالی ادا نمود چنانچه در مذهب امامیه جائزست صلواة بر ال بر سبیل انفراد
فرستاد سید موصلی چون دراد که علامه نتوانست دخلی نماید در اینجا بنای فضولی گذاشت و عرض کرد
که شما را چه دلیل هست بر جواز صلواة بر غیر جماعت انبیا علامه در جواب گفت که دلیل این آیه کریمه است
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
انسید از غایت عناد در جواب گفت که علی بن ابی طالب و اولاد او را چه مصیبت رسیده است علامه
مصائب مشهوره اهلبیت را بظهور واگذاشته بجهت زیادتی انفعال او گفت که چه مصیبت بدتر از این
باشد که مانند تو فرزندی از ایشان بهم رسیده که تفضیل بعضی را برایشان میدهی ذ جمعی از
گروهے از جهال را برایشان میدهی حاضران از قوه بدیهه جناب شیخ علامه تعجب نمودند و بر آن سید بخندیدند

و رباعی از شعر علامه

و بعضی از فضلا شعرا که دران مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان آن سید نظم کردند
اذا العلوی تابع ناصبیا   بمذهبه فما هو من ابیه   و کان الکلب خیر امنه طبعا   لان الکلب طبع ابیه فیه
و سید نعمت الله جزائری این رباعی را از علامه نقل کرده   لی فی محبته شهود اربع   و شهود کل قضیة اثنان
خفقان قلبی و اضطراب مفاصلی   و شحوب لونی و اعتقال لسانی   و مراد محبت خدا یتعالی است و در
تذکره شیخ نور الدین علی بن عراق مصری مسطور است که چون شیخ تقی الدین حنبلی که از علما اهل سنت

معاصر علامه و غایبانه با او اظهار انکاری داشت —

در محاجه نمودن با علامه

و بعضی از معقولات میگفت پس علامه این ابیات را نوشته با و فرستاد لو کنت تعلم کلما علم الوری طرا الکنت صدیق کل العالم لکن جهلت فقلت ان جمیع من یهوی خلاف هواک لیس لعالم شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن عبد الکریم موصلی در جواب علامه این قطعه را نوشته یا من یموه فی السوال سفسطا ان الذی الزمت لیس بلازم هذا رسول الله یعلم کلما علموا و قد عاداه جل العالم و جواب شمس الدین واضح است زیراکه علامه خطاب به نفی الدین کرده و موجبه جزئیه ادعا نموده و این مجیب سالبه جزئیه آورده و سالبه جزئیه نقیض موجبه جزئیه نخواهد بود پس این نقض ظاهر الدفع است —

مطائبه علامه با بنا

گویند که روزی بنائی مشغول به بنائی بود و علامه در خدمت پدرش ایستاده بود ناگاه قطره از گل بر روی علامه آمد بنا گفت که ایکاش من انگل بودم پس علامه بالبدیهه بپدر خود گفت که یقول الکافر یالیتنی کنت ترابا

مطائبه علامه با محقق

معروفست که علامه در حال طفولیت در خدمت خال خود محقق درس میخواند و گاهی میگریخت محقق از عقب او روان میشد که او را بگیرد چون نزدیک میرسید علامه آیه سجده را تلاوت میکرد و محقق بسجده میرفت علامه فرصت غنیمت کرده میگریخت و شاید این از بابة تقدس و احتیاط محقق باشد چه سجده برای سمع واجب نیست بلکه در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد نه استماع پس از بابة احتیاط سجده مینمود محقق استماع میفرمود بجهة تحصیل مثوبت و یا اینکه مذهب محقق در ان وجوب سجده بود برای سماع والله العالم —

احوال کرامت علامه در دیدن حضرت صاحب الامر

و کرامت علامه اعلی الله مقامه بسیار است و در اینجا چند کرامت ذکر میشود اول خبریست که در کتاب مجالس قاضی نور الله مذکور و در السنه و افواه مشهور است که یکی از علماء که در بعضی از فنون علی استاد علامه بود کتابی نوشته بود و در مجالس انرا برای مردمان میخواند و ایشان را اضلال میکرد و از بیم اینکه مبادا کسی از علماء رد آن نماید انرا بکسی نمیداد که انتساخ نماید و علامه همیشه حیله می انگیخت که انرا بدست آورد تا رد آن نماید لاجرم علامه استاگردیرا وسیله التماس عاریه کتاب مذکور نمود چون آن شخص نخواست که یکباره دست رد بر سینه التماس او نهد

گفت کہ سوگند یاد کردہ ام کہ این کتاب را زیادہ از یکشب پیش کسی نگذارم علامہ ہمانقدر را نیز غنیمت دانستہ کتاب را گرفت و بخانہ برد کہ دران شب بقدر امکان از انجا نقل نماید و جون بکتابت ان اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب برجناب علامہ غلبہ نمود پس ناگاہ حضرت صاحب الامر پیدا شدہ و بعلامہ فرمود کہ کتاب را بمن گذار و تو خواب کن پس علامہ بخواب شد و چون بیدار شد ان نسخہ بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شدہ بود و مولف کتاب این حکایت را از والد ماجدم بعضی دیگر بدین قسم شنیدم کہ مؤلف ان کتاب یکی از معاصرین علامہ بود از عامہ و علامہ بیکی از تلامذہ خود فرمود کہ در نزد ان عالم تلمذ کرد تا اطمینان از او حاصل شود و یکشب کتاب را باو عاریہ داد و علامہ در انتساخ و یاردان شروع نمود تا وقت سحر بے اختیار او را خواب ربودہ و قلم از دست افتاد و چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد کہ چرا خوابید و کتاب را انجام نداد و چون بکتاب نگاہ کردند کہ مجموع کتاب نوشتہ شدہ و در اخران نوشتہ است کتبہ م ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان۔

در کرامات علامہ

کرامت دوم خبریست کہ شیخ اسد اللہ کاظمینی در کتاب مقابیس بروجہ اجمال نوشتہ و ان انیست کہ در خواب دیدند کہ قیامت برپا شدہ و علامہ حلّی برہمہ علما مقدم است ۔

کرامت سوم خبریست کہ در السنہ و افواہ در نہایت اشتہار است و این فقیر مولف کتاب از اخوند ملّا صفرعلی لاہجی سابق الذکر شنیدہ ام کہ حکایت میکرد از استادش مرحوم مبرور اقا سید محمد بن اقا سید علی صاحب مناہل کہ او میفرمود کہ علامہ در شب جمعہ بزیارت حضرت سید الشہدا میرفت و تنہا بود و بر درازگوشے سوار بود و تازیانہ در دست مبارکش بود در اثناء راہ شخصی غریب پیادہ ہمراہ علامہ افتاد و باہم بمکالمہ مشغول شدند چون قدری باہم سخن گفتند بر علامہ معلوم شد کہ این شخص مرد فاضلیست پس در مسائل علمیہ باہم صحبت داشتند علامہ فہمید کہ ان شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است پس علامہ مشکلاتی کہ برای او در علوم ماندہ بود یک یک را از ان شخص سوال میکرد و ان شخص حل مشاکل و معاضل او مینمود تا انکہ سخن در مسئلہ شد ان شخص فتوائی گفت علامہ منکر ان شدہ و گفت کہ حدیثی بر طبق این فتوا نداریم ان مرد گفت کہ حدیثی درین باب شیخ طوسی در تہذیب ذکر کردہ است و شما از کتاب تہذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صفحہ در فلان سطر این حدیث مذکور است علامہ در حیرت شد کہ این شخص کہ باشد پس از ان مرد پرسید کہ ایا و در این زمان کہ غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نہ در این ہنگام تازیانہ از دست علامہ افتاد پس ان حضرت خم شدہ تازیانہ را از زمین برگرفت

و در میان دست علامه گذاشت و فرمود چگونه صاحب الزمان را نمیتوان دید و حال آنکه دست او در میان دست تو است پس علامه بی اختیار خود را از دراز گوش انداخت که پای آن جناب را ببوسد پس غشی نمود و چون بحواس آمد کسی را ندید پس بعد از آنکه بخانه برگشت رجوع بکتاب تهذیب نمود آن حدیث را در همان ورق و همان صفحه و همان سطر که آن حضرت نشان داده بود یافت و علامه بخط خود در حاشیه کتاب تهذیب در آن مقام نوشت که این حدیث ایست که حضرت صاحب الامر با آن خبر داد و ورق و صفحه و سطر این کتاب را نشان داد و آخوند ملا صفر علی میگفت که استادم مرحوم آقا سید محمد میگفت که من همان کتاب را دیدم و در حاشیه این حدیث خط علامه را دیدم که بمضمون سابق نوشته بود

کرامت چهارم آنکه آنجناب الزام مخالفین در مجلس سلطان نموده و همه علما را الزام کرده و مغلوب ساخته و پادشاه خدابنده با اکثر اعیان و بسیاری از اهالی این را نیز ببرکت علامه شیعه شدند و سلطان حکم کرد که اسامی چهارده معصوم را بر دراهم و دنیار نقش کردند و مساجد را نیز حکم کرد که بنقش اسامی امامان شیعه مزین نمایند گویند که ملا حسن کاشی بهمراه علامه در آن سفر بوده و او مرد ظریف بود پس بپادشاه بغداد بعد قضیه الزام مخالفین معروض داشت که من دو رکعت نماز بمذهب فقهاے میخوانم و دو رکعت نماز هم بمذهب جعفری میخوانم و عقل پادشاه را حاکم میسازم پس ملا حسن گفت که یکی دیگر از فقهائے جایز می دانند که با شراب وضو ساخته شود و همچنین میگویند که پوست سگ بسبب دباغت پاک میشود و جایز دانسته که بسبب حمد و سوره یک آیه خوانده شود اگر نیز حمد باشد و جایز دانسته که بر نجاست سگ سجده کنند و جایز دانسته که بعوض سلام بعد از تشهد ضرطه صادر کنند پس ملا حسن از شراب وضوئی ساخت و پوست سگ پوشیده و سرگین سگ را سجده گاه کرد و تکبیر گفت و بعوض دو برگ سبز که معنی آیه مدهامتان است که یک آیه هست پس رکوع و سجود بر سرگین سگ کرده و رکعت دیگر را نیز بدستور نموده پس تشهد خواند و بعد سلام ضرطه از دبر خارج کرده و گفت که این نماز هست از آن پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذهب خود ادا کرده سلطان گفت که معلوم است آنکه اولے نماز نیست بلکه نماز موافق عقل و ادب همان نماز ثانیست —

کرامت پنجم آنکه مانند علامه کسی کثرت تالیف نداشته با آنکه آنجناب مشغول بتعلم و همیشه اشتغال بتدریس داشت و سفرها کرده و با ملوک و اعیان و اعاظم مصاحبت و مراودت داشته و با جمهور مناظرات و مباحثات بسیار نموده با اینحال تالیفات او را موزوع و تقسیم بر مدت عمر او نمودند هر روزے یک جزو شد و معروف آنکه هر روزی هزار بیت شد و این نهایت کرامت است بلکه بعضی گفته اند

که یافند

که تا پانصد کتاب تالیف کرده و شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که پانصد
کتاب از تالیف بخط علامه دیده شده بغیر از انچه از تالیف انجناب بخط دیگری یافته شد و گفته شد که هزار کتاب
بلکه زیاده از ان از تالیف علامه است و این کرامتی است که بالاترین کرامت هاست و اخوند مجلسی در مجلس
مذکور شد که علامه را روزی هزار بیت تالیف است انجناب فرمود که تالیفات ما هم کمتر نیست یکی از تلامذه
گفت که فرق انست که از شما تالیف است و از علامه تصنیف انجناب تصدیق کرد لیکن انصاف انکه کتب
مجلسی اکثرش تصنیف است مانند بحار و غیره و مسموع شد بلکه در بعضی از کتب مذکور است که علماء ایشان
روزی هزار بیت تالیف را از علامه مستبعد دانسته اند و بدین سبب انکار نموده اند و نفهمیده اند
که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم با انکه اگر امثال این نسبتها باینها دهند
با علم بابدو نوع الشیان بین ایشان انرا قبول مینمایند —

غرائب منطق که از تاریخ خلکان

چنانکه ابن خلکان شافعی در تاریخ خود در ترجمه هشام بن سائب کلبی نسابه از کلبی مذکور نقل کرده که گفت
که قرآن را در مدت سه روز حفظ کردم و ایضا در ترجمه محمد بن قاسم معروف بابن انباری چنین گفته است
که او حفظ داشت صد و بست کتاب در تفسیر قران با سندهای انها و همچنین سیصد هزار شعر شواهد قرآن
و با اینها تصنیف بسیار داشت که از ان جمله است غرائب الحدیث که چهل و پنجهزار ورقست و شرح
کافی در هزار ورق و کتاب هاآت قریب بهزار ورق و احوال ایام جاهلیت در هفتصد ورق
و غیر اینها و در ترجمه عبد الرحمن بن علی مشهور بابو الفرج بن جوزی حنبلی چنین گفته است
که کتبش بیشتر از ان است که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدیکه بعضی گفته اند که اجزای نوشتهای
او را جمع کرده بر عمرش تقسیم نمودند حصه هر روزی نه جزء شد و هر جزوی موافق تصریح بعضی عبارت
از پانصد بیت است بحساب کتاب او این چیزیست که عقل در قبول نمیکند چه نه جزء چهار هزار و پانصد
بیت میشود و اینقدر کتابت کسی را میسر نیست چه رسد بتصنیف اما روزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه
بیشتر هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد انکه روزی هزار بیت کتابت کنم بسیار روزهای بهار
سیما اگر کسی بخواند و من بنویسم پس تصنیف ان هم ممکن است شبها شبها هم وجود دارند و مستبعد نیست
که قدری ازان تصنیفات را علامه در شب کرده باشد سیما بعضی از انها شاید باعانت حضرت قائم باشد
چنانکه در رد کتاب عامه که سابقا گذشت و ابن جوزی را اشعار بسیار است تا اینجا کلام ابن خلکان بود
و فاضلی دیگر گفته است که یحیی بن عدی منطقی بدست خود کتب بسیار نوشت تا در یکشبانه روز صد ورق نوشت

وسهل بن عبدالله تستری قرآن را حفظ نمود در وقتیکه شش ساله بود و با هفت ساله بود و بهرت و بجرون وشب روزه میگرفت درمیان انها هیچ افطار نمینمود و ظاهرا بروزهٔ سهل اشاره کرده است شهید ثانی در کتاب نکاح مسالک و مخفی نماندکه علامه برای استعجال و حرص او در تصنیف و وسعت دایرهٔ او در تالیف طریقه اش ان بود که هرچه بخاطرش مرتسم میشد بها نزا ثبت و درج سفر مود بی انکه مراجعه باقوال وافکار متقدمهٔ خود نماید اگرچه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله مخالفین درانجناب طعن زده اند و این سخن از درجهٔ اعتبار ساقطست چه مناط در حال انسداد باب علم با نواع عنوان ست و تجدید رای حسن ست برای مجتهد چنانچه شیخ الطائفه شیخ محمد بن حسن طوسی به نهج علامه بود در تالیف و تصنیف واختلاف واقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصهٔ رجال در ترجمهٔ خود گفته

در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر بمیم مضمومه و طاء غیر معجمه و هائی مشدده و راء در اخر ابومنصور حلی المولد و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی ست که از انجمله ست کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذهب که مثل ان نشده ست ذکر کردیم درا و جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم انچه را که اعتقاد کردیم بعد از ابطال حجج کسانیکه با ما مخالفت دران نموده اند انشاء الله تعالی خواهد تمام شد عمل کردیم دران تا حال که ماه ربیع الاخر از سال ششصد و نود و سه ست در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام الشرعیه بر مذهب امامیه نیکوست و خوب ست که استخراج کردیم دراو فروعیرا که سبقت نگرفت ما را بسوی ان با اختصار ان مولف گوید که مسائل تحریر بشمار درامد صد و نه هزار مسئله ۴ کتاب مختلف الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم دران اختلاف علماء ما را به تنهائی و ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح انچه ما بدان رفتیم ۵ کتاب تبصرة المتعلمین فی احکام الدین مولف کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی بشماره درآورده اند مشتملست بر هشت هزار مسئله کتاب استقصاء الاعتبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که بما رسیده ست و بحث کردیم ما در هر حدیثی بر صحت سند و ابطال ان و هرچه محکم ست و هرچه متشابه ست و انچه مشتملست بان متن از مباحث اصولیه و ادبیه و انچه استنباط میشود از متن و احکام شرعیه و غیر ان و ان کتابیست که مثل ان عمل نشده ست، کتاب انوار که ذکر کردیم دران هر یک از احادیث علماء ما را و گردانیدیم هر حدیثی را که متعلق ست در بابش و ترتیب دادیم هر فنی را بر ابواب ابتدا کردیم دراو انچه روایت شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از ان انچه روایت شد از امیرالمؤمنین ع و

وهمچنین تا آخر ائمه علیهم السلام ۸ کتاب در و مرجان در احادیث صحاح وحسان ۹ کتاب تناسب میان اشعریه وسوفسطائیه ۱۰ کتاب نهج الایمان در تفسیر قرآن که ذکر کردیم دران ملخص کشاف وتبیان وغیر انها را ۱۱ کتاب السر الوجیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیه فاخره که از عترت طاهره نقل شده اند ۱۳ کتاب نکت بدیعه در تحریر ذریعه در اصول فقه ۱۴ کتاب غایة الوصول در ایضاح السبیل در شرح مختصر منتهی السوال والامل در اصول فقه ۱۵ کتاب مبادی الوصول بسوئے علم کلام و علم اصول ۱۸ کتاب شرح المراد در شرح تجرید الاعتقاد در کلام ۱۹ کتاب انوار الملکوت در شرح فص یاقوت در کلام ۲۰ کتاب نظم البراهین در اصول دین ۲۱ کتاب معارج الفهم در شرح نظم ۲۲ کتاب ابحاث المفیده در تحصیل عقیده ۲۳ کتاب نهایة المرام در علم کلام ۲۴ کتاب کشف الفوائد در شرح قواعد عقائد در کلام ۲۵ کتاب منهاج در مناسک حاج ۲۶ کتاب تذکرة الفقهاء ۲۷ کتاب تهذیب الوصول بسوئی علم اصول ۲۸ کتاب قواعد ومقاصد در منطق وطبیعی والهی ۲۹ کتاب اسرار الخفیه در علوم عقلیه ۳۰ کتاب کاشف الاستار در شرح کشف الاسرار ۳۱ کتاب در المکنون در علم قانون در منطق ۳۲ کتاب مباحثات سنیه ومعارضات نصیریه ۳۳ کتاب مقامات که مباحثه کردیم ما دران کتاب حکما را سابقین را وان تمام نشود با تمام عمر ما ۳۴ کتاب احل المشکلات از تلویحات ۳۵ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس که بحث کردیم دران کتاب شیخ علی بن سینا را ۳۶ کشف المکنون از کتاب قانون وان اختصار شرح جزولیه است در علم نحو ۳۷ کتاب بسط الکافیه وان اختصار شرح کافیه است در نحو ۳۸ کتاب مقاصد الوافیه بفوائد قانون وکافیه که دران جمع کردیم میان جزولیه وکافیه با تمثیل انچه محتاج بسوئی مثال است ۳۹ کتاب مطالب علیه در علم عربیه ۴۰ کتاب قواعد جلیه در شرح رساله شمسیه ۴۱ کتاب جواهر النضید در شرح تجرید در منطق ۴۲ کتاب مختصر شرح نهج البلاغه ۴۳ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ۴۴ کتاب نهج العرفان در علم میزان ۴۵ کتاب ارشاد الاذهان در احکام ایمان در فقه که حسن الترتیب است مولف کتاب گوید که کتاب ارشاد را شمرده اند دوازده هزار مسئله شد ولیکن فخر المحققین ازین را شمرده چهارده هزار مسئله شده و بعضے از فضلا گفته اند که ان پانزده هزار مسئله است وشرایع محقق دوازده هزار مسئله است وارشاد با ان اختصارش بیش از شرایع مسئله داشتن از حسن ترتیب است علاوه نقل اقوالی نکرده وباستدلال نپرداخته وشرایع در بعضے از مقامات اقوالے ذکر کرده بود در بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشته ودلیلی از

مقامات اشارات اجمالیه باستدلال نیز کرده ۴۶ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴۷ کتاب نهایت الوصول بسوی علم اصول ۴۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال وحرام مولف این کتاب گوید که کتاب قواعد مشتمل بر عبایر مشکله است ووصایا ومیراث ان کتاب بسیار محتاج بحساب است زیاده از قواعدیکه در خلاصة الحساب است ۴۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب شفا در حکمت ۵۰ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۵۱ کتاب تشکیک النفس بسوی خطیرهٔ قدس در کلام ۵۲ کتاب نهج الوضاح در احادیث صحاح ۵۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام ۵۴ کتاب محاکمات میان شراح اشارات ۵۵ کتاب نهج الوصول بسوی علم اصول ۵۶ کتاب منهاج الهدایه ومعراج الدرایه در علم کلام ۵۷ کتاب نهج الحق وکشف الصدق ۵۸ کتاب منهاج الکرامة در امامت ۵۹ کتاب استقصاء النظر در قضا وقدر ۶۰ رساله سعدیه ۶۱ رساله واجب الاعتقاد ۶۲ کتاب نهج المسترشدین در اصول دین ۶۳ کتاب الفین که فارق میان حق ومین است ودران دو هزار دلیل بر حقیقت خلافت بلافصل امیرالمومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده است وبسیاری از این کتب تمام نیست تا اینجا کلام خلاصه بود ودر کتاب امل الامل گفته که برای علامه سوای این کتب کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۶۴ کتاب خلاصة الاقوال در معرفت رجال ۶۵ کتاب ایضاح الاشتباه در احوال رواة ۶۶ کتاب تعبیر در رجال ودر مواضع متعدده از کتاب خلاصه ذکری ازان کتاب رجال کرده ۶۷ رساله در بطلان جبر ۶۸ رساله در خلق اعمال ۶۹ کتاب کشف الیقین در فضائل امیرالمومنین ۷۰ کتاب کشکول درانچه جاری شد بر آل رسول وبعضی انکار کرده اند که این کتاب ازاو باشد ۷۱ کتاب ایضاح مخالفة اهل سنت نص کتاب وسنت را ونسخهٔ ازان که قدیم در خزینهٔ موقوفهٔ حضرت امام رضاء ودران مسلک عجیبی رفتار کرده وصاحب امل الامل گفته که انچه بما رسیده همان مجلد دوم است ودران سورهٔ ال عمران به تنهائیست وذکر کرده دران تفسیر که عامه مخالفت کرده اند هر آیه را از وجوه بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۷۲ کتاب اجازهٔ کبیره برای اولاد زهره نوشته است ۷۳ باب حادی عشر در کلام ۷۴ کتاب مختصر مصباح المتهجد واسم ان منهاج الصلاح در اختصار مصباح وان ده باب است وباب یازدهم در خبریست که ملحق بان است زیرا که ان خارج از مصباح است ۷۵ جوابات سید مهنا بن سنان وبعضی کتاب کشکول فیما جری علی ال الرسول را از مصنفات افضل النسابین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند وشیخ بهائی گفته است که از جملهٔ تصنیفات علامه کتاب شرح اشارات است معروفست که علامه ده دفعه یا چهار دفعه نماز تمام عمر خود را احتیاطاً قضا نموده

قط جعفر بن یحیی ابن حسن بن سعید هذلی ملقب به نجم الدّین و محقق اوّل و مکنّی بابو القاسم کشاف شرایع
پیغمبر آخر الزّمان و نافع در انتصار شرع و ابطال ادیان دارائی فقه و کلام و اصول با حسن بیان
نهایت استخراج نکت و دقایق عارج معارج لطایف حقایق است و در شعر و ادب و انشار
او حسنهٔ زمان است و پدرش حسن از فقها و مشایخ اجازه و جدّش یحیی نیز از فقهاء و اجلّهٔ علما است
و حسن از پدرش یحیی اجازه دارد و محقق از پدرش یحیی اجازه دارد و بعضی از اجلاء از تلامذه
آخوند ملا محمد باقر مجلسی گفته است که ولادت باسعادت محقق در سال ششصد و سی و هشت هجری
بوده و وفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال هفتصد و بست و شش و لیکن جمعی گفته اند
که وفاتش در سال ششصد و هفتاد و شش واقع شد مجملاً تاریخ وفات و ولادتش خالی از اغتشاش
و غلط نیست و علّامه در اجازهٔ اولاد زهره گفته که آنجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه
و شیخ حسن بن شیخ زین الدّین شهید ثانی در مقام اعتراض بر علامه در این عبارت برآمده که اگر
ترک میکرد تقیید باهل زمان خود را اصوب بود زیرا که در فقهاء مثل محقق کثیرا ندانستیم و اهل حال
نوشته اند که محقق السن اهل زمان بود و چون جناب خواجه نصیر الدّین محقق طوسی به بغداد آمد و عزم
دیدن فقهاء حلّه نمود پس محقق اراده کرد که باجماع فقهاء حلّه باستقبال او شتابد پس خواجه استماع
این قضیه نمود و حکم کرد که استقبال نکنند و محقق در روز ورود بتدریس اشتغال داشته باشد
پس محقق طوسی وارد مجلس محقق حلّی شد در حالتیکه محقق شرایع را عنوان کرده و درس استدلالی
میفرمود پس محقق درس را بجهت اجلال و تعظیم محقق طوسی ترک کرده پس بعد از طی مراسم اشواق
و احوال پرسی خواجه نصیر الدّین طوسی از محقق خواهش کرد که درس را بفرماید محقق امتناع نمود آخر الامر
پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده و در این مسئله درس میگفت که برائی عراقی مستحب است که
تیاسر و میل بجانب یسار مصلای نماید پس محقق طوسی ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را وجهی
نیست زیرا که اگر تیاسر از قبله بسوی غیر قبله است پس آن حرام است و اگر از غیر قبله بسوی قبله است
پس آن واجب است پس با آنکه خواجه در علوم ریاضیّه فرید اعصار و وحید ادوار بود با این حال
محقق توجیهی برای این عبارت کرد که تیاسر از قبله بسوی قبله است خواجه سکوت کرد و از آن پس
محقق رسالهٔ لطیفه در حلّ آن اشکال بوجوه عدیده ذکر کرده و آنرا به بغداد برای محقق طوسی
فرستاد محقق طوسی آنرا پسندید و آن رساله را احمد بن فهد در کتاب مهذب البارع در شرح
مختصر نافع بتمامها نقل نموده و صاحب مدارک نیز آنرا نقل کرده و علّامه حلّی در اجازهٔ اولاد زهره نوشته

سوال خواجه از محقق که اعلم اینجماعت کیست

که چون خواجه نصیر الدین وزیر هلاکو خان به حله آمد پس فقهاء انجا شرف اندوز محفل خواجه گشتند خواجه از محقق سوال کرد که ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود که این همه فضلا و علماء میباشند اگرچه هر کاپیه بتهر ترد در فنی غیر فن دیگرست خواجه سوال کرد که اعلم این جماعت باصولیین کیست پس محقق اشاره کرو بو بدرم شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر و بسوی فقیه سعید الدین محمد بن جهم پس فرمود که این دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعلم کلام و اصول فقه پس یحیی بن سعید صاحب جامع که پسر عم محقق بود ازین سخن اظهار نکدر کرد و مراسله بپسر عم خود محقق نوشت و درانجا اشعاری نوشت که چرا قدر مرا شکستے و ابن المطهر و ابن جهم را نکو سرو اشتے و مرا ذکر نفرمودی و این ابیات را نوشت لاتهن من عظیم قدیرا وان کنت مشارالیه بالتعظیم فالّلبیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی اللبیب الکریم الی آخره پس محقق در جواب نوشت که اگر اسم تورا میبردم و محقق طوسے از تو در اصولیین مسئله میپرسید تو توقف میکردی از جواب او عاجز میشدی و خجالت و شرمساری برای ما میماند و بعضے از اجلاء اعلام از متاخری متاخرین گفته که دیدم بخط بعضی از افاضل که مضمونش اینست که در صبح روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاخر از سال ششصد و هفتاد و شش شیخ فقیه ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی ره از درجه اعلائی خانه خود افتاد و در همان ساعت وفات یافت بدون حرکت و تنطق پس مردم برای وفاتش بے اندازه گریستند و خلق بسیاری بر جنازه او حاضر شدند و جنازه اش را بمشهد امیر المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت که در سال ششصد و دو بود و بنابراین عمر ان بزرگوار هفتاد و چهار سال خواهد بود و تقریبا و محقق شاعر خوب بوده و اشعارش در غایت جودت است —

در شعر محقق

و ازان قبیل این اشعارات که انرا برای پدرش نوشته لیهنک انی کل یوم الی العلا — اقدم رجلا لاتزل بها النعل الخ ابیات پس چون ان رساله و اشعار بنظر پدر محقق رسید در بالای ان اشعار نوشت اگر در شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی ایا ندانستی که شعر صناعت کسی است که لباس فقه را از خود کنده و خرقه پوشیده و شاعر ملعون است اگرچه صواب گوید و مرتبه اش ناقص است اگرچه شعر عجیبی گوید و تحقیق که می بینم که شعر فضیلت تورا بر باد داده است پس در میان جماعتی خواهی بود که برای تو بجز شعر فضیلت نه بینند پس تورا بشاعر نامند پس چون محقق برین مضمون مطلع شد شعر را طرح کرد گویا که هرگز شاعر نبوده و از جمله اشعار محقق اینست یاراقدا والمنایا غیر راقدة غا

فلاوسهام الموت ترمیه بما عتراک والایام مرصدة والدهر قد طار الاسماع واعیه المدارک اللسالے قبح دخلتها وعذرها بالتی کانت تصافیه برفقا بنفسک یا مغرور لها یوما تشیب النوامی من دواهیه وکسانیکه اجازه از محقق دارند علامه حلی وبرادرش رضی الدین علی بن یوسف وحسن ابن داؤد وانجناب اجازه دارد از پدرش وازشیخ صالح تاج الدین حسن ابن دربے وازسید محی الدین محمد بن عبداللہ بن علی بن زهره وازنجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما وازسید شمس الدین فخار بن معد موسوی ومخفی نماندکه محقق اول متاخر نیست وعلماء پیش انداورا به متقدمین مے نامند وقول صاحب معالم در مبحث مفرد محلی بلام من متقدمی الاصحاب سوی المحقق استثنا یا منقطعے است ویا اینکه چون محقق متصل بمتقدمین بود علامه مجاورت اورا داخل در متقدمین شمرده وتحقیق اینکه در اصطلاح فقها واصولیین متاخرین ابتدا انها محقق است —

در تالیفات محقق اول

واز جمله تالیفات محقق است کتاب شرایع الاسلام در مسائل حلال وحرام در دو مجلد ودر نهایت تنقیح وتحریر است بعضے اورا پانزده هزار مسئله دانسته اند وبرخے سیزده هزار مسئله ومشهور آنکه دوازده هزار مسئله است وبراو شرح بسیار نوشته اند از انجمله شرح ابن فقر است مسمی ببدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام وکتاب نافع مختصر شرایع وان مشتمل بر شش هزار مسئله ست وکتاب معتبر که شرح مختصر است وبیرون آمد از ان عبارات وبعضے از تجارت در چند مجلد وتمام نیست ورساله تیاسر قبله که سبق ذکر یافت وکتاب نکت النهایه که شرح نهایت شیخ طوسے است ومجلد مسائل عزیه ومجلد مسائل مصریه ومسالک در اصول دین یک مجلد وکتاب معارج در اصول فقه وکتاب کنه در منطق وکتاب نهج الاصول وکتاب التنبیه در منطق ومخفی نماند که جلالت محقق اکثر از ان است که برشته تحریر در آید از انجمله جمعے از علماء نوشته اند که بعضے از اهل سفن بجزیرهٔ خضرا رفتند که مقام اولاد حضرت صاحب الامر است وانها مذکور داشتند که از فقها رانچه سامی انها در بلاد اولاد صاحب الامر بتعظیم مذکور می شود محقق اول وشیخ مفید وشیخ طوسے وصدوق است واز بزرگ ان بلاد نقل کرده که مسائل شرایع همه ان برطبق واقع است مگر دو مسئله وانها را بیان نفرمود لهذا بعضے از زکیا گفتند که ان دو مسئله را باید از اول طرح کرد وبعضے گفتند که باید از اخر طرح کرد والله اعلم وشیخ اسد الله کاظمینے حکایت ذکر اسم محقق را در جزیرهٔ خضرا اجمالا در کتاب مقابیس نوشته —

در احوال خواجه نصیر الدین

ص محمد بن محمد بن حسن طوسی رصدی معروف بخواجه نصیر و مشهور بمحقق طوسی و ملقب به نصیرالدین فقیهی است که فقهای همه اعصار طوق اذعان فضیلت و کیاست و فطانت او را بر رقبه خویش قلاده ساخته و برتر از او عالمی را نشناخته عقائد اصلیه و مقاصد فرعیه را بفکر بکر ثاقب و حدس صائب پرداخته حکیمی که رای قویم او صورت شریعت را بمثابه هیولیت علیمی که نظر صائب او در جمیع احوال علت اولیت امامی که ائمه دین بتفضیل و تقدیم او مستفید همامی که اهل یقین به تجر دانش او معترفند تحریری که تحریر او حکمت دانان را بند ساخته و تجرید او فقد محصل افکار علمای کبار را در بوته اعتبار گداخته فیلسوفی که وا ان افلاطون و ارسطو بوجود او مفاخرت جویند و زبان حال بو علی سینا شکر مساعی جمیله او گوید عقل فعال در اشراق طفل راه او است و مشکلات ارباب کمال موقوف بیک نگاه او و معالم تحقیقات ابو علی که بتصادم شبهات ابی البرکات یهودی و تشکیکات فخرالدین رازی نزدیک باندراس رسیده بود از غایت علو حکمت و کمال ادراک استدراک نموده و ذهن ایرادات ایشان که از روی فهم ظاهر خود نمائی و وجود قاصر بود برباد داده در روز وفات امام ف ان گوهر پاک در خطه خاک قدم نهاد و تاریخ آن این آیه شریفه گردید جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً —

تاریخ ولادت خواجه نصیرالدین

و این بزرگوار اصلش از جهرود ساوه بود ولادت باسعادتش در یازدهم شهر جمادی الاولی از سال پانصد و نود و هفت در طوس واقع شد و در شهر صفر از سال ششصد و چهل و چهار از تالیفات شرح اشارات فراغت یافت و در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی از سال ششصد و پنجاه و هفت در مراغه ابتداء رصد نمود و مجموع عمرش هفتاد و پنج سال بود و فاتش در هیجدهم شهر ذی الحجه از سال ششصد و هفتاد و دو و نعشش

در احوال ابن حاجب با خواجه نصیر

و بعضی از حکایات خواجه را از والد ماجدم و خال مفضال آقا سید ابوجعفر ز السنه و افواه استماع نمود و لذا آنها را در کتاب تذکرة العلماء قبل از بیست سال نوشتم اکنون از تتبع بسیار بعضی از فقرات خبط و السنهم لذا همچو حکایت را استبعادی بود آنها را ذکر کردیم و از آن پس آنچه در کتب معتبره و علمای مهره ذکر کرده اند مذکور می شود آنچه مشهور است که آنکه محقق طوسی در مدت بیست سال کتابی تصنیف کرده در مدح اهل بیت پیغمبر پس آن کتاب را به بغداد برد که بنظر خلیفه عباسی رسا پس زمانی رسید که خلیفه با ابن حاجب در میان شط بغداد تفرج و تماشا اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتابرا در نزد خلیفه گذاشت خلیفه انرا بابن حاجب داد چون نظر ابن حاجب بدایع
آن اظهار پیغمبر مختار افتاد ان کتاب را بآب انداخت و گفت اعجبنی تلمه یعنی خوش امد مرا از بالا امدن
آب در وقتی که این کتاب را باب انداختم و قطراتی اب بالا امد پس بعد از انکه از آب بیرون
آمدند محقق طوسی را طلبیدند ابن حاجب گفت که از گاوان طوسی یا خران طوس خواجه فرمود که از
گاوان طوسم ابن حاجب گفت که شاخ تو کجا است خواجه گفت که شاخ من در طوس است میروم و انرا
می آورم پس خواجه با نهایت ملال خاطر روی بدیار خویش نهاد پس شبی عالم واقعه دید که در
مکانی مقبره است و بر دور صندوق او دوازده امام که الحال بدوازده امام خواجه نصیر معروف است
نوشته است و شخصی در انجا نشسته پس ان دوازده امام و طریقه ختم انرا بخواجه تعلیم فرمود و ان شخص
صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و ان دعا همان دعای توسل که کتب ادعیه مزبور
و از ال رسول الله صلی الله علیه و اله ماثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب بعضی
از فقرات انرا فراموش کرده بود پس دگر بار خوابید و بعینه همان خواب را دید پس ان فقرات
فراموش شده را تعلیم گرفت و بیدار شد و ان را برشته تحریر در آورد و منجم ان برای دفعه خلیفه
عباسی اشتغال نمود پس در خراسان رملی انداخت تعیین پادشاه را از محلی نمود پس در میان
ان محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از ان بیرون می اید نمود زنی در ان خانه بود و دو طفل
داشت خواجه ان دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان بر آمد پس بفراست دانست
که قرعه پادشاهی بنام نامی او است و او هلاکو خان بود پس در ترتیب او غایت جد و جهد و اهتمام
را مرعی داشت پس روزی با او گفت که اگر تو پادشاه شوی برای من چه خواهی کرد هلاکو گفت
که ترا وزیر خود خواهم ساخت پس از چندی اسبابی فراهم آمد که هلاکو حاکم خراسان گشت و خود
بجای او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از انجا حرکت کرده شهرها را بتصرف در آورده
تا انکه ببغداد آمد در انجا با خلیفه عباسی طریق مخاصمه نمود و خلیفه را کشت و بنی عباس را مستاصل ساخت
ابن حاجب چون واقعه را بدان نحو مشاهده نمود در خانه شخصی پنهان شد و طشتی را پر از خون کرد
و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای ان بساط گسترد و بدان نشست برای انکه خواجه از علم رمل
پی بمکان او نبرد پس خواجه هرچه تفحص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هرچه رمل انداخت رمل دال
بران بود که ابن حاجب در دریای خون منزل دارد خواجه حیران ماند پس امر کرد که هر صاحب خانه
را که در بغداد هستی باشند گوسفندی را وزن کنند و باو دهند پس مدتی بهمان میزان تسلیم کنند پس هر خانه

گوسفندی دادند میزان ابن حاجب نیز داو آمد و اظهار داشت که گوسفندی بمن داده اند که بعد از چندی تسلیم کنم بدون کم و زیاد و اکنون در حیرتم که گوسفند چگونه حالش بر یک منوال میماند که بهمان میزان تسلیم کنم ابن حاجب اورا خاطر جمع نمود و گفت که هر روز قدر معین از علف باو داده و بچه گرگی از بازار بگیر و روزی یکدفعه ان بچه گرگ را باو نشان داده تا آنقدر گوشت که از علف برای او حاصل شود از دیدن بچه گرگ انقدر گوشت تازه اب شود پس میزان چنین کرد تا روزی که خواستند انیکه گوسفندها را استرداد کنند بهمان میزان سابق کشیدند همه گوسفندان مخالف شدند بعضی کم و بعضی زیاد مگر گوسفند میزان ابن حاجب که بهمان میزان بر قرار و کم و زیاد و تی دران اتفاق نیفتاده بود خواجه کس فرستاد و ابن حاجب را از انجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بردند پس در پیش روی ایشان بایستاد خواجه به ابن حاجب خطاب کرد که من با تو گفته بودم که من از گاوان طوسم و شاخ خود م را مے آورم اکنون شاخ من این پادشاه است که همراه او دارم پس خواجه بکنار شط رفت و کتاب خانه ابن حاجب را خواست و کتاب هائی او را یک یک سیما تالیفات او را باب انداخت و میگفت اعجبنی تبلمه و ابن حاجب در حضور ایستاده بود و بنظر حسرت مینگریست و گویا که میگریست پس ابن حاجب خواهش کرد که سه کتاب مرا آب مینداز که برائے مبتدی خوب باشند یکی شافیه در صرف و یکی کافیه در نحو و یکی مختصر اصول خواجه این التماس را قبول کرده پس از ان خواجه امر کرد که ابن حاجب را پوست کنند مانند گوسفند و بدنش را در شط بغداد انداختند و دران وقت ابن حاجب جوان بود و تازه خط بر عارض او دمیده بود و این حکایت از چند جهت محل خطار و مقدوح است یکی انیکه خواجه پیش از هلاکو ببغداد نیامد دوم انیکه هلاکو در خراسان منزل نداشت بلکه از شاهزادگان و از نوادگان چنگیز و از ولایت ترکستان آمده چنانکه ارباب تواریخ متعرض بان شدند سوم انیکه ابن حاجب در بغداد نبوده و دران سال کشته نشده و اقا محمد علی بن اقا محمد باقر در کتاب مقامع فرموده که این حکایت دروغ و از جمله مشهورات لا اصل می باشد زیرا که وفات ابن حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی است در اسکندریه مصر واقع در روز پنجشنبه شانزدهم شوال از سال ششصد و چهل و شش و فتح بغداد بر دست هلاکوخان و خواجه در سال ششصد و پنجاه و پنج بود و الله اعلم چهارم انیکه کتب ابن حاجب چنان نبود که پیش از ان نسخه نه گرفته باشند تا ابن حاجب این استدعا کرده باشد لا اقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم انیکه بغیر از کافیه و شافیه و مختصر اصول کتب دیگر نیز از ابن حاجب است اولست مانند امالی و قصیده در تعداد مونثات سماعیه و شرح بر کافیه مجملاً چون کلام منجر باین مقام شد پس باکی نیست که تالیفات او

مذکور شود از انجمله کافیه در نحو و شافیه در صرف و مختصر اصول در علم اصول و امالی چنانکه سیوطی
در شرح والاسم منه معرب ومبنی لشبه من الحروف مدنی گفته است که ابن الحاجب فی امالیه
الخ ومراد از امالی آنست که سابقا عادت مؤلفین چنین بود که چون از تالیفی فراغت حاصل مینمودند
کتابی در دست گرفتند و دران بعضی از مطالب حسنه مینوشتند تا انیکه چون بعد ازین تالیفی کنند
ان مطالب را درانجا درج کنند وان کتاب مانند جنگ وکشکول می باشد وان را امالی اسم
میگذاشتند مانند امالی صدوق وامثال ان —

در شرح شافیه و کافیه

وازجمله تالیفات ابن حاجب قصیده است در بیان مؤنثات سماعیه از واجب التانیث وجایز الوجهین
واقا رضی قزوینی بران شرح نوشته است وشافیه را شروح بسیار نوشته اند مانند رضی استرابادی
علیه الرحمه که از علماء امامیه وملقب بنجم الدین است و در نجف ان شرح را نوشته در دو مجلد وشرح
اقا هادی وشرح نظام وشرح جاربردی واما کافیه پس بران شروح بسیار نوشته چون شرح رضی
در دو مجلد وان احسن شروح ان کتاب است و در نحو مانند ان کتابی نوشته نشده وشرح خبیصی
وشرح مصنف وافیه در ترکیب کافیه وشرح عصام واو نیز نوشته وشرح هندی که در غایت
اغلاق است وشرح گیپا که سید شریف نوشته است برای پسر کله پزی بفارسی است —

ووجه تالیف وتسمیه او بگیپا ان شده که سید شریف در زمانیکه در اصفهان تحصیل مینمود چنانکه حجره
سید شریف در زمانیکه من باصفهان بودم موجود بود وبسیار فقیر بود کله پزی پسر خود را در نزد او
برده که برائش سید شریف درس بگوید وهر روز اقرار داد که یکعدد کله گوسفند به سید شریف
دهند پس سید شریف برائش امثله نوشت وصرف میر وصغری وکبری وشرح گیپا وازجمله شروح
کافیه شرح کبیر ومتوسط است وسید شریف حاشیه مدونه برشرح متوسط نوشته چنانکه سید شریف حاشیه
غیر مدونه برشرح رضی هم نوشته وازجمله شروح ان شرح جامی است واکنون در نزد طلاب وجماعت فضلا
اصحاب علم اشتهار برافراشته بتدریس و تدرس ان مشغول اند وحواشی بسیار بران نوشته اند تا انیکه
محض تالیف وجمع خیالات شراح است وچیزی از خود ندارد ازانجمله حاشیه عصام که بهترین واوثق
از سائر حواشی است وحاشیه سید نعمة الله جزائری رحمه الله واو نیز خوب نوشته است وحاشیه
عصمت وان از عصام نیز بهتر نوشته است لیکن نسخه که من دیدم ناتمام است وحاشیه عبد الغفور

که از شاگردانی ملا جامی است و حاشیه این فقیر مولف کتاب که مسماة است بموائد اختراعیه و دیباچه
آنرا از حروف بے نقطه انشا کردم و ان احسن حواشی است و چنین کتابی در نحو نوشته نشده چه هر
جائی که بناء ایراد بر مصنف و شارح گذاشتم سعی تا جمیل ایراد کردم که هر جائیکه از عبارت خواستم مطلبی
در آورده باشم ده مطلب پانزده مطلب بلکه بیشتر از عبارت استخراج کردم و هر جا که شارح اتی تفسیریه
گفته آنرا اشاره بدفع ایراد شراح و یا اشاره بسوئے افادهٔ مطالب عدیده گرفته ام و این از خواص
ان حاشیه است و عصام و سائر ارباب حواشی را نهایت رد نموده ام —

و در زمانیکه میخواستم که بقول مصنف الاعراب ما اختلف اخره به ایراد نمودم قبل از رجوع بحواشی چهل
ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بحواشی کردم و دیدم که بعضی یک ایراد و بعضی دو و بعضی سه
و عصام تا چهار ایراد از انها را مرتکب شده است و معروف است ملا محسن فیض چشم چپ او منقضی داشته
پس جامی این بیت را باو فرستاد در مذهب رندان جهان عین عطا است چپ کوری رهست مبنی این شیوه ما است
رو به صفتا اگر تو رو باه نهٔ بغض علی آل بگو در تو چرا است مولف کتاب گوید که این شاعر سابق
از ملا جامی شارح کافیه نیست چه او مقدم ترست که از ملا محسن بحسب تاریخ بلکه ملا جامی شاعر است
که دیوانی دارد و کتاب یوسف زلیخا از اشعار او است و شرح بر فصوص محیی الدین عرب نوشته
که شیر و شکر است بعضی بعضی از جاهای ان کتاب عربی و بعضی از ان فارسی است و او صوفی است
اگر چه در اخر حال این قصیده را گفته اصبحت زائرا لک یا شحنة النجف لیکن شیعه نیست چنانکه بعضی
گمان کرده اند و قاضی نور الله در کتاب مجالس المؤمنین اکثر صوفیان را شیعه و خوب دانسته
مگر ملا جامی را که او را هم دانسته است و ظاهر اینکه ملا جامی شاعر نیز از ملا محسن تقدم دارد —

چنانکه بر متتبع مخفی نیست و چون در اینمقام سخنی از سید شریف گذشت که شرحی بر کافیه نوشته
پس باکی نیست که مجملی از احوال او و ملا سعید ذکر شود بدانکه ملا سعد از فضلاء سنیان است و وفات
او در سال هفتصد و نود و سه بود و سید شریف نیز از فضلاء ایشان بود و قدری هم در نزد ملا سعد
تلمذ نموده بوده پس از ان با او در مقام معارضه بر امد ملا سعد شرح بر تصریف زنجانی نوشت
سید شریف امثله و صرف میر نوشت ملا سعد در منطق تهذیب را نوشت که متن حاشیه ملا عبد الله است
و سید شریف رساله کبری و صغری را نوشت و حاشیه بر شرح مطالع نیز نوشته است و ملا سعد شرحی

بر شمسیه نوشت که مردم از آن تدریس و تدریس میکردند سید شریف حاشیه بر شرح شمسیه تطلب التحقیق نوشت
از آن سبب مردم شرح شمسیه ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیه سید شریف تعلم و تعلیم میگرفتند
و شرح شمسیه ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرحے بر رشاد در علم نحو نوشت سید شریف حاشیه بر شرح
متوسط نوشت و حواشی بر شرح رضی نوشت و شرح کیپا که شرح کافیه است نوشت و ملا سعد در معانی و بیان
مطول و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر مفتاح و حاشیه مدونه بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک
کنند ممکن نه شد. و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح آنرا نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عضد
نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیه بر شرح مختصر
اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیه بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیه نوشت
گویند که ملا سعد در حال احتضار از دهان او کف بسیار بیرون می آمد چون به سید شریف خبر داد دند
گفت که آن غایط و فضلهٔ بسیار بود که ملا سعد در شرح تصریف خورده بود اکنون بیرون آمد
ایضاً گویند که ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته لهذا آن نصف را در مدت شش سال
تالیف نمود و در نصف آخر شرح رضی را پیدا کرده و آن نصف اخیر را شش ماه نوشت مولف کتاب گوید
که این سخن ظاهراً بے اصل باشد چه نصف اخیر مطول بیان و بدیع است و در شرح رضی بسیار کم از بیان
و بدیع سخن میگوید بلی نصف اول که معانی است غالبش مسائل نحویه است و احتیاج بشرح رضی در آن بسیار

در شعر ملا سعد

ایضاً گویند که ملا سعد یکی از علما معاصرین در مقام تعریض و هجو بر آمده است و این یک بیت را از بابه
نغز ذکر کرده ولست جدیرا ان یکون مقدما وما انت الا نصف ضد المقدم یعنی تو سزاوار آن
نیستی که بر من تقدم جوئی و نیستی تو مگر نصف ضد مقدم و ضد مقدم موخر است یعنی تو حمارے
ایضاً گویند که چون سید شریف خواست که در مقام مناقضه ملا سعد بر آید و بر تالیفات او مدد و حواشی نویسد
ملا سعد با وے پیغام فرستاد که دو کتاب مرا حاشیه نویس و رد مکن یکی شرح تصریف چه اگر آن
مرا منقح ساخته و آن اول تالیف من است و من اعتراف بقصور خود در آن کتاب دارم دوم کتاب
تهذیب منطق چه من آنرا بقسمے نه نوشته ام که بر او ایرادی وارد آید و از مسلمیات قوم درگذشته ام
پس اگر بر آن چیزی نویسی مایه رسوائے تو خواهد بود —

در مباحثهٔ ملا سعد با سید شریف

گویند که ملا سعد قاضی تفتازان بوده و سید شریف در مقام آن بر آمد که در کار او رخنه کرده باشد

ومنصب قضاوت را از او گرفته باشد پس بمجلس سلطان رفت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردهای خویش
حاضر شدند و هفت مسند در زیر ملا سعد گذاشتند و قرار را بران دادند که در هر مسئله که سید شریف
بر ملا سعد غلبه کند یک مسند از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنیدازند و همچنین قرار شد
که شاگردان طرفین هیچ سخن نگویند و هر که سخن گوید از تلامذه زبان او را ببرند پس در شش مسئله سید شریف
بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش مسند از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف
انداختند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرو ماند خطائی که یکی
از فضلاء تلامذه ملا سعد بود گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیف است سید شریف
گفت که خطائی جواب از گفت و شرط آن بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطائی را بجهت
این سخن حسب شرط بریدند و از ان زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است
وختائی بتاء منقوطه است منسوب بشهر ختا و غلیان هم دران زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بیفهم نبود
اگرچه معرضات طرفین شهرتی دارد و همیشه با هم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت
قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البویهی درس خوانده و ملا جلال دوانی از شاگردان سید شریف
است گویند که سید شریف در حق فاطمه زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت ان صدیقه کبری را
رد نموده و رساله درین باب نوشته خداوند عالم او را خوار و خفیف ساخته از ان وقت تا حال هر چه دختر
از سید شریف بعمل می آید همه همین که از ما در متولد میشود بکارت ندارند ولادت سید شریف در سال
هفتصد و چهل بوده در بلده جرجان و وفاتش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش
سال خواهد بود الحاصل کلام در خواجه نصیر الدین محقق طوسی بود و انجناب در احیاء مذهب شیعه غایت مجادله
را از هر جهت محفوظ داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره مینمود چون ایشان
را ملزم میداشت انوقت اگر مذهب تشیع اختیار میکردند بسیار خوب والا بتیغ بیدریغ سر از پیکر
ایشان برمیداشت و از خال مفضال قدوة ارباب علم و زهد و کمال عالم زاهد انور آقا سید جعفر
شنیدم که دران زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود
پس خواجه بلباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف نعال نشست و در درس هیچ
سخن نگفت پس از ان بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را شناخته پس از انقضاء
مجلس بمدرس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیر الدین بود ملا قطب گفت که البته
صباح نیز خواهد آمد صلاح انکه در علمی که او را ربطی نباشد مباحثه کنیم گفتند که در هر علم او را تالیفات است

مگر در علم طب که او از ان عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملا قطب قرار داد که فردا تلامذ کتاب قانون را حاضر سازند و مبحث نبض ان کتاب را تدریس کنند پس چون صباح شد تلامذ جمع شدند و ملا قطب شروع بتدریس بحث نبض نمود و ایرادات بسیار بر شیخ رئیس و خود هم تحقیقات نمود ازان پس بان تلمیذ که در پهلوی خواجه نشسته بود گفت که فهمیدے ان تلمیذ گفت بلی فهمیدم ملا قطب گفت پس انرا تقریر کن ان تلمیذ در مقام تقریر لکنتی بر زبانش بود پس خواجه گفت که اگر اذن میدهید من بشما معروض دارم ملا قطب گفت که شما هم فهمیدید گفت بلی ملا قطب گفت تقریر کن خواجه فرمود اغلاط شما را تقریر کنم یا انچه حق است بگویم ملا قطب گفت که اول سخنان را مذکور کن ازان پس غلط و خبط ان را ذکر کن پس ازان تحقیق کن خواجه اول ذکر ایرادات ملا قطب نمود ه ازان پس غلط او را رسانید و ازایرادات او جواب گفت بعد ازان تحقیق حق فرمود پس ملا قطب از جای برخاست و دست خواجه را گرفت و بجای خود نشانید و بکمال احترام را مرعے داشت پس در امامت ایشان گفتگو شد خواجه او را ملزم داشت و اثبات خلافت امیر المومنین فرمود ملا قطب شیعه شد و بعد از چندی مرتد شد و بمذهب اول بازگشت باز خواجه با او مباحثه کرده و او را مجاب ساخته تا سه دفعه باز ملا قطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه کند ملا قطب گفت که مرا تاب مناظره با شما نیست شما یکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا ملزم ساخت پس من شیعه میشوم و دیگر بر نمیگردم پس خواجه یکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشتند و او را ملزم ساختند بار دیگر ملا قطب شیعه شد و دیگر بنگشت و در سلک تلامذهٔ خواجه محسوب شد و با او بود و در خدمت او تلمذ مینمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خلیفه عباسی جنگ کند ملا قطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا ان روز حل نشده بود و یک یک از انجو جه القا کرد هر یک صف که ترتیب میداد ملا قطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت تا اینکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت ۔

ایضا خال مفضال آقا سید ابو جعفر تنکابنی مذکور داشت که هلاکو خان ضعیف الایمان بود وقتی بخواجه معروض داشت که هر سلطانے برعایای خود فرمانے مینوسید آیا فرمان خدائی تو کجا ست خواجه گفته که فرمان خدا مے مایرسد پس خواجه حکم کرد که قرانی بر ورق آهو نویسند بنحویکه پنجاه بار شتر او ا ترتیب دهند و با کوس و کرنا جمعیت بسیار رو داد و گفتند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در نزد هلاکو نشسته بود که اواز کوس و کرنامی پیچید پس گرفت خواجه بے اختیار با ستقبال شتافت و هلاکو گف

که این فرمان خدای من است که میاورند پس هلاکو نیز برخواست و با خواجه همراهی کرده استقبال کردند و با عزاز واکرام انرا وارد ساختند پس هلاکو باز خواجه درخواست ان نمود که احکام عبادات را بر طبق عقل بجو یکه عقل سلطان به پسندد مدلل سازد خواجه قبول اینمعنی کرده و همه احکام را بعقل چنان ثابت کرده که هلاکو خان پسند امد مگر در دو مسئله خواجه عاجز برآمدان هم در اعمال مناسک حج یکی هروله و دیگرے رمی جمره گویند که چون مادر هلاکو وفات یافت بعضے از اعظم علماء عامه بهلاکو خان گفتند که اموات را در قبر منکر ونکیر از اعتقادات واعمال سوال مینمایند و والدهٔ شما عوام و سررشته سوال وجواب راندارد همان به که خواجه نصیر الدین را همراه او در قبر فرستی که جواب منکر ونکیر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله بسعایت علماء عامه شد پس خواجه به شاه عرض نمود که سوال منکر ونکیر در قبر برائے هرکس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برائے خود داشته باشی و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد مادرت بفرست که جواب ملکین را بگوید پس هلاکو حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر هلاکو گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش را یتیم کردند و این بزرگوار در منقول ومعقول وهیئت وحساب ونجوم ورمل وجفر واسطرلاب سرآمد اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که احسن رسائل است چنانکه جفری نیز رساله در رمل نوشته که احسن رسائل ان فن است و درجفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود -

تفصیل خواجه نصیر الدین با اسیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در بیابان منزل کرده که شب دران صحرا نجوا بد صاحب اسیائی که در همانجا منزل داشت نزد خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسیا درائید که امشب باران خواهد آمد خواجه بسطرلاب نظر نمود ونگاه کرد خانهٔ بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی نبارد پس خواجه در همان بیابان بسر برد ونجواب درآمد چون پاسی از شب گذشت باران آمد خواجه با ملازمان برخاستند و با سیا رفتند وانرا پناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب اسیا سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب باران می اید ان مرد معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به اسیا در اید علامت آنست که ان شب باران می اید و بر ما معلوم میشود دی شب عصری ان سگ باندرون اسیا امده بود دانستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیاری فانی ساختم و بقدر ادراک وفهم سگی تحصیل نکردیم

در اعتقادات خواجه نصیر الدین

وجناب خواجه را در بدو امر اعتقاد ان بود که هرکه وحدانیت وسایر عقاید حقه را برهان نتواند ثابت نماید

مشرک

مشرک و واجب القتل است و باین سبب مردم را بسیار تادیب مینمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد
تا وقتی انجناب به بیابانی در رسید دید که شخصی بزراعت اشتغال دارد خواجه خود را بجانب او راند
و با او گفت که خدا یکیست یا دو آن مرد گفت که خدا یکیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا دو است
چه جواب خواهی گفت آن مرد گفت که با این بیل که در دست من است چنان بر فرق او میزنم
که شگافته شود پس خواجه دانست که آن شخص راسخ الاعتقاد است پس خواجه از اعتقاد اول خود
برگشت و دانستن براهین حکمیه را شرط نه دانست و بیقین اکتفا فرمود گویند که سؤالی نوشتند
و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشسته کانیم ای باد شرطه برخیز الخ آیا نشسته کان
خوانده میشود یا شکسته کان خواجه در جواب نوشت بعضی نشسته خوانند بعضی شکسته دانند چون نسبت
خواجه حافظ معلوم نیست ما را ولیکن مولف کتاب را عقیده آنکه این شعر از خواجه نیست زیرا که حافظ
متاخرتر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو واقع شد و وفات حافظ
شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو است چنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس ذکر کرده
گویند که خواجه بشیراز رفت و در بالا خانه منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدیدن او
رفت چون از پله غرفه خواست بالا رود پله به پله یا علی گویان قدم برمیداشت و میگذاشت
چون بحضور خواجه رسید سلام کرد خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه
از وی پرسید که تو چه مذهب داری سنی هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر
شیعه بودی چرا خلفا را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیه کردم خواجه فرمود که زمانی
ما مستعصم عباسی را کشتیم تو از که تقیه کردی چرا از برای او مرثیه ساختی و گفتی آسمان خون
گریه کن در قتل مستعصم امیر المومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که پاهای او را بفلک
بستند و آن قدر چوب او را زدند که بدن های سعدی در زیر ریزهای چوب پنهان شد پس او را
بدوش کشیدند و بمنزلش بردند هفت هشت روز تقریباً زنده بود از آن پس روحش با روح مستعصم
خلیفه عباسی هم آشیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضی او را شیعه میدانستند
مانند قاضی نور الله در کتاب مجالس و مرحوم والد ماجدم در مجموعه و جنگی نوشته که سالها در تشیع شیخ
سعدی تامل داشتم تا اینکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعاری از او در تشیع نقل کرد مولف کتاب
گوید که اینها افسانه است و او سنی بود و اکثر شعرا فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگر چه شبهات
ایشان قابل تاویل است و در این مقام مولف را مناظره جیده است با ایشان اینکه در یکی از [illegible] گذار

مولف کتاب در بلدهٔ لاہجان شد اقایان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجالس مہمانی
و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء آن بلد دران وقت از قدماء و از حکماء بودند و حکیم
ناقص بودند و کمالی در فن حکمت نیز نداشتند و طریق شرع اطہر در دست کسی از علماء انجا بود
پس شبی یکی از علماء انجا کہ از ہمہ برتر و اشہر بود مرا و علماء انجا را مہمانی خواست بعد از صرف
غذا آن عالم دیوانی در عرفان مانند دیوان حافظ ساختہ بود آن را بنظر من رسانید
کہ شما انرا تصحیح کنید من گفتم کہ شان دیوان شما اجل از ان ہست کہ من انرا تصحیح کنم و از جملہ اشعار
دیوانش این شعر بود ہر چہ شد از صبحہ و سجادہ شد بی سبب رسوائی عالم بادہ شد
پس سخن در اشعار کشید و علماء انمجلس کہ فی الحقیقہ بی خبر از احوال مبدء و معاد بودند در
میان مدح خواجہ حافظ برآمدند

مناظرہ مولف با جمعی در بیان خواجہ حافظ

انجو یکہ حدیثی نقل کردند بدین وجہ کہ حضرت امیرالمومنین روزی بکنار دجلہ رفت و قلمدان
کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعہ کاغذ نوشت و درمیان اب انداخت و فرمود کہ اینہا
کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم ہست کہ بعد از چند سال در شیراز عارفی از اولیاء اللہ ہست
خواہد برانگیخت شد و این کلمات کہ در این رقاع نوشتہ ام از زبان او خواہد جاری شد و ان
عارف حافظ بود و مجملا درین باب سخنہا بسیار گفتہ شد و من سکوت داشتم اخر الامر ہمہ بمن
رجوع کردند کہ شما چرا ساکت نشستہ آید درین باب میخواہیم سخنی از شما شنیدہ باشیم من گفتم
اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع ہست چہ اہل خبر اخبار ائمہ
اطہار فقہا و محدثین می باشند و چنین حدیثی در کتابی تا بحال نخواندہ ایم و از مشایخ خود مان
نشنیدہ ایم و بر فرض اینکہ شما در کتابی دیگر می باشید باید کہ ملاحظہ کرد کہ معتبر ہست یا نہ و مولف
چنین کتاب از چہ فرق ہست مجملا این از سبیل احادیث ائمہ خارج ہست و ہر کسی کہ انسی با اخبار
باشد میداند کہ این حدیث افترا ہست چنانکہ اخوند ملا محمد باقر مجلسی رحمہ اللہ در مجلد چہار دہم کہ کتاب
سماء عالم ہست حدیث کمیل را ذکر کردہ کہ از امیرالمومنین ع سوال کردہ بود انجناب
در جواب فرمود کہ کدام نفس را ارادہ کردہ کمیل گفت کہ زیادہ تر از یک نفس مگر موجود ہست
آن جناب فرمود بلی نفس نباتیہ و نفس حیوانیہ تا اخر حدیث پس ازان مجلسی میگوید کہ این حدیث
از سبیل کلمات ائمہ ما خارج ہست و باین قسم ائمہ ما سخن نمی گفتہ اند و ہمچنین در احادیث کتاب

مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقة علما تامل دارند بلکه میگویند که از سند کلمات ائمه خارج است
واما احوال حافظ بدانید که این تاویلات که عرفا برای خود ذکر کرده اند من هم برخورده‌ام
وانها را میدانم وهمه اشعار را میتوانم تاویل نمایم بلکه رسایل بسیار در تاویلات این اشعار
وشرح انها نوشته اند مگر من از شما سوالی دارم که از روی انصاف بعد از تامل جواب را گوئید
وان سوال اینست که فرض کنید که پیغمبر در مدینه تشریف دارند واصطلاحاتے برای عبادت از جانب
خدا قرار داده اند اما اینکه لفظ قران را اسم کردند برای کلام خدا وصلواة را برای عبادت خدا
وصوم را برامساس مخصوص در طاعت خدا وهکذا در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب است
که همین پیغمبر او نجس دانسته ولواط اسم است برائے عمل محرم مخصوص که بر فاعل ان حد قتل لازم است
وهکذا وفرض کنید که شخصی از شیراز پیدا شده ودین اسلام را اختیار کرد ولیکن برای خود نظر
بمضمون لامشاحة فی الاصطلاح اصطلاحاتے قرار داد مانند انیکه گفت که هر وقت که بول
میگویم العیاذ بالله نماز را از ان اراده میکنم وهر وقت که غایط میگویم مراد من قرآن است
وشراب که میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا وعدم تذکر غیر خدا است وهکذا اسم مردم پیغمبر
عرض کردند که شخصے متدین بدین شما است وچنین اصطلاحاتے قرار داده است وغایط را اسم
برای حج کردن گذاشت وهکذا اکنون شما انصاف دهید که پیغمبر خواهد گفت که او خوب کرده
واو را خلعت دهید ویا خواهد گفت که بسیار کار بد کرده است واو را گردن بزنید ویا چوب بزنید
واو را توبه دهید حضرات علما را اول تاملی نمودند از ان پس همه تصدیق کردند که مقتضای عقل وطریقه
عرف وعادت اینست که پیغمبر گوید که او را تادیب وسیاست کنند ـــ

در توجیه ملا علی شعر حافظ را

ومعروف است که شخصے از تلامذه اخوند ملا علے نوری سوالے نوشت که چه معنی دارد این شعر حافظ
می دو ساله ومحبوب چهارده ساله الخ وانرا بخدمت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا
میگویند که مراد حافظ از محبوب چهارده ساله پیغمبر است که در چهل سالگی مبعوث شد وچهارده
چهل میشود اخوند ملا علے در جواب نوشت که نور هر دو چشم من معنی مے دو ساله ان شرابیست
که دو سال مانده باشد واهل نشاه گویند که تاثیر چنین شراب برای مستی بیشتر از شرابهای دیگر است
ومراد از محبوب چهارده ساله امردی است که سن چهارده باشد وبرپشت لب سبزه نارسته باشد
واهل ذوق گویند که با ان امرد صحبت داشتن الذ است وحافظ غیر معنی را قصد نکرده است وانچه

توجیه و تاویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ هست۔

در معارضه شعر به خیام با خواجه

ومسموع شد بلکه مشهور است که خیام شاعر جبری مذهب بود و این رباعی را در این باب گفت
من می خورم و هرکه چه من اهل بود   می خوردن من نزد او سهل بود   می خوردن من حق ز ازل میدانست
گر می نخورم علم خدا جهل بود   پس خواجه نصیرالدین این رباعی را در جواب نوشت۔
این نکته نگوید آنکه او اهل بود   زیرا که جواب شبهه اش سهل بود   علم ازلی علت عصیان کردن
نزد عقلا ز غایت جهل بود   شیخ بهائی زید بهاءه در جلد ثانی از کشکول نوشته که محقق طوسی
بعد از فتح بغداد بصاحب حلب نوشت اما بعد فقد نزلنا بغداد سنه خمس وخمسین وستمائه فساء صباح
المنذرین فدعونا مالکها فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذا وبیلا وقد دعوناک الی طاعتنا وان
اتیت فروح وریحان وجنة نعیم وان ابیت فلا سلطان منک علیک فلا تکن کالباحث عن حتفه
بظلفه والجادع مارن انفه بکفه والسلام۔

در سبب قتل مستعصم

و آنچه تحقیق مقام است در واقعه بغداد و قتل مستعصم پس بدو وجه نقل شده چنانکه صاحب مجالس
المومنین گفته که در اوائل حال خواجه را داعیه ترویج مذهب اهلبیت بوده چون ملاحظه نمود
و دید که موید الدین علقمی قمی که وزیر بالاستقلال مستعصم خلیفه عباسی بود و از اکابر فضلاء شیعه
امامیه بود چنان دید که دار السلام بغداد را مقصد ساخته بیمن وامداد و تائید موید الدین خلیفه را
مهتدی سازد و بدین تشیع در آورد در این باب کتابتی بجناب موید الدین با قصیده عربی که در
مدح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و چون موید الدین   کمالات و فضائل نفسانیه و مآثر رشد
و کاردانی خواجه را شنیده بود تقرب او را با خود مصلحت ندیده و ملتفت جواب کتابت او نگردید
و چون نسیم نومیدی بمشام خواجه وزید دید که توقف در بلاد عراق و خراسان از رهگذر رسیدن
تعصب انگیز فتنه بنیان و بیم خونریز قوم تتار و چنگیز و متغلبان متعسر و یا متعذر است همواره متفکر و آ
در گوشه و کنار روزگاری میگذرانید تا آنکه رئیس ناصر الدین محتشم که از افاضل زمان و از اسخیاء امراء
علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت و قهستان بوده خواجه را بلطائف
الحیل نزد خود برد و صحبت او را مغتنم شمرد و در رعایت خاطر او باقصی مراتب کوشیده و از افادت
مستفید گردیده و خواجه کتاب ناصریه بنام او   تالیف   و چون خبر ورود خواجه بقلعه رودبار

واقتباس

واقتباس حاکم ان دیار از پرتو ان بزرگوار بگوش هوش علاء الدین محمد رسید بران سعادت
رشک ورزید وطوعاً وکرهاً خواجه را نزد خود طلبید وقدوم فیض لزوم اورا موجب زیب وزینت
وبزرگی ونام خود دانست در اعزاز واکرام واهتمام تمام نمود وخواجه چنان میدید فضای دلاویز
ایران بواسطه ترکتازچنگیزیان از فتنه واشوب لبریزست ومع هذا انجماعت اسمعیلیه در اصل
مذهب تشیع با او شریک بودند واسباب فراغت ومطالعه اورا باحسن وجه مهیا می نمودند لاجرم عمری
بعذاب صحبت ایشان گرفتار بود تا زمانی ایلجان یعنی هلاکو خان بقلاع اسمعیلیه نزدیک گردید وباخور
شاه بن علاء الدین محمد بصواب دید خواجه بملازمت هلاکو خان رسید وهلاکو از قدوم خواجه نهایت
مسرور ودر تکریم وتعظیم او مراسم مبالغه تبقدیم رسانید وانتظام کلیات امور خود را باقتضاے
رای حکمت آرائی او مفوض گردانید ودر کتاب حبیب السیر کیفیت افتادن خواجه بقلاع اسمعیلیه
ورسیدن او وازانجا بخدمت هلاکو خان براین وجه مسطورست که در زمان معتصم خلیفه جناب خواجه
روزی چند بولایت قهستان ساکن شد وحاکم ان خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف وکرم بر روے
روزگار ان عالیمقدار کشاده انجناب در ایام بودن در انجا کتاب اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده
وقصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد ابن علقمی را این صورت
موافق مزاج نیفتاد بر پشت قصیدهٔ ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین اغاز
مکاتبت ومراسلات نهاده از این اندیشه نباید بود وان بزرگ را خورد نباید شمرد چون ان نوشته بنظر
ناصر الدین رسید خواجه را حبس نمود در وقتیکه ناصر نزد علاء الدین محمد تعلیقهٔ الموت یا میمون رفتے
وقت انجناب را همراه برده وباو سپرده بنابران علامهٔ زمان چند گاهے بحسب ضرورت درمیان
ملاحده اوقات صرف نمود وچون اساس دولت ان طبقه بصدمهٔ سپاه مغول در هم شکست خواجه
از میمون دز بیرون آمده بایلخان پیوست وباصناف الطاف اختصاص یافته در سلک خواص مقربان خصاص
یافت وبعضے از علماء نوشته اند که زمانیکه خواجه همراه ناصر محبوساً نزد علاء الدین رسید ودر انجا محبوس شد
درمیان حبس چند کتاب تصنیف کرده ازانجمله کتاب تحریر مجسطی ست ودر ان چند مسئله از مسائل هندسه ا
وچون ایلخان مشهور بهلاکو خان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلاع اسمعیلیه شد وخواست ان بلاد را فتح کند
پس پسر ملک علاء الدین باشاره محقق در نهانی از قلعه بیرون رفت وبخدمت هلاکو خان رسید پس
هلاکو کیفیت احوال را فهمیده ودانست که خواجه در انجا محبوس ست ان قلعه را فتح کرده وخواجه را
نهایت احترام کرده واورا همراه خود بر داشته وامور کلیه بصوابدید رای او گذاشته

محقق طوسی را هوای فتح بغداد در نظر آمد زیراکه تعصب مستعصم در مذهب تسنن در نظر محقق ظاهر و هویدا بود
پس با هلاکو به بغداد رفتند و بعد از محاصره و شدت تا این خلیفه با قضات بغداد و سادات بنی عباس و پسر
وی خود ابوبکر و احمد و غیر ایشان به بیرون دروازه وارد اردوی هلاکو خان شدند پس خواجه بنزد
سلطان رفت و گفت امر کن که ملازمان و مصاحبان خلیفه را در جاهای منزل داده و خلیفه و پسر
هایش را بمجلس بخواه و بقتل ایشان مبادرت کن پس چنین حکم جاری شد اول پسرهای خلیفه را بعد از
حضور بطلب و دار آویختن مامور شدند و خلیفه در حضور سلطان و خواجه ایستاده و خواجه تحریص در قتل خلیفه
داشت بعضی از علمای عامه که در اردوی کیوان شکوه هلاکو خان منزل داشتند و مصاحبت میکردند
به هلاکو معروض داشتند که خلیفه از سادات و از اهل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و مصلحت در قتل او نیست
چراکه کشته شود زمین بلرزد و سنگ شکافته شود و لشکر تورا فرو برد و آسمان بر زمین افتد و عذابها نازل شود خواجه
فرمود اینها همه از سخنهای اباطیل و اکاذیب است چه فرزند پیغمبر را کشتند و آسمان بر زمین نیامد و عذاب
نازل نشد و این خلیفه بر باطل و ظالم و غاصب حقوق است در قتل و عذابی نازل نخواهد شد پس بعض
علماء ائمه در مقام منع برآمدند و هلاکو خان را نیز خوفی در دل ظهور پیوست چون خواجه کار را بر اینمنوال
دید فرمود اکنون میخواهی که خون او ریخته نشود پس امر کن که او را در بساط بپیچند و او را با دو باز ده
با همان بساط آنقدر بمالند که در آنجا کارش تمام شود و تا خون او ریخته نشود هلاکو خان را این سخن پسند آمد
و گفت که بساطی آوردند و او را در آنجا بپیچیدن و آنقدر مالش دادند که خلیفه عمر خود را بعلماء عامه بخشید
از آن پس داخل بغداد شدند و فتح عراق عرب بسمت وصول موصول آمد —

در رصد بستن خواجه بامر هلاکو خان در مراغه

از آن پس سلطان که هلاکو خان باشد امر کرد در مراغه رصد به بندند پس خواجه آلات رصد به را فراهم
آورده و از اعوان او برای رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذه خواجه بودند و هلاکو خان فرستاده
و همه را جمع کرده که در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از انجمله ملا قطب شیرازی که شاگرد
محقق طوسی بوده است صاحب اشراق و کلیات و فاضل حسن الخلق و ماهر در جمیع فنون حکمت —

در ذکر کسانیکه با خواجه بوده اند در رصد

اما عجب از صاحب لؤلؤه است که گفته که ملا قطب در صحبت خواجه مفید و یا مستفید بود و این سخن
از صاحب لؤلؤه خبط بیّن است و ناشی از عدم تتبع و عدم خبرت بقوانین حکمت است چه ملا قطب

شاگرد خواجه بود و او را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد و از انجمله مؤید الدین عروض دمشقی است
و او متبحر در هندسه بود و آلات رصد بود و در مراغه مبوث فیا ر در سال ششصد و چهار وفات کرد
و فخر الدین مراغی را از موصل آورده بود و او طبیب حاذق و فاضل بوده و نجم الدین کاتبی را از قزوین
آورده بود و او در حکمت و کلام فاضل بود و محی الدین اخلاطی را از تفلیس احضار کرده بود و او فاضل و
مهندس و متبحر در علوم ریاضیه بود و محی الدین مغربی هم او نیز مهندس و ریاضیه و فاضل در علوم
و اعمال رصد بود و نجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزاء ریاضی و هندسه و علم رصد و کتابت
مصوّر بود و حرکات کواکب را ضبط کرده بود خواجه در ان اثنا وفات نمود و این فضلا حساب
بعضی از دقایق حساب را نگاه میداشتند و قطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذهٔ خواجه بود
با انجماعت مشارکت مینمود بلکه شریک غالب بود و اگر چه جناب خواجه بواسطه اینکه ملا قطب شاگرد او بود
و بجهت استادی شاگردی نام او را با انجماعت در خطبهٔ کتاب زیج ذکر مینمود و نزد رسیدن اجل
موعود اصلاح بعضی از خللها را که در زیج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان قاصر بودند
حواله نمود و همین معنی موجب کدورت ملا قطب شد باینکه قدرت باصلاح انها داشته از روی طرح
و اعراض بان جماعت واگذاشت و زیج خواجه اگر چه نهایت دقت در ان شده لیکن چون بانجام
نرسیده است لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف و کسوف و تعدیلات محل اعتماد جمیع منجمین است
و احکامش درین باب از همه زیجات معتبر تر است و خواجه در علم معقول تلمیذ فرید الدین مشهور بداماد
و او تلمیذ سید صدر الدین میر حسنی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانیست و او از شاگردان
بهمنیار است و او از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است و اما مشایخ او در علم منقول ابو العباس
نوکریست و او از شاگردان ~~بهمنیار است~~ پس خواجه از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است و او تلمیذ سید فضل الله
راوندی است و او تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است و او شاگرد جعفر بن محمد
درویشی است و او تلمیذ سید رضی صاحب نهج البلاغه است و همچنین از جمله مشایخ منقول محقق -

سالم بن بدران مصری است و او در اجازهٔ خواجه چنین نوشته قرء علی جمیع الجزء الثالث من
کتاب غنیة النزوع الی علم الاصول والفروع من اوله الی آخره قرائة تفهیم و تبیین و تامل منتخب
من غوامضه عالم بفنون جوامعه و اکثر الجزء الثانی من هذا الکتاب وهو الکلام فی اصول الفقه
الامام الفاضل العالم الاکمل الاورع المتقن المحقق نصیر الملة والدین وجیه الاسلام والمسلمین سید الائمة

والافاضل مفخر العلماء والاکابر وافضل اهل خراسان محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاده الله فی علامه وحسن الدفاع عن جوبائه واذنت له فی روایته عنی عن السید الاجل العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع عز الدین ابی المکارم بن حمزه بن علی بن زهرة الحسینی قدس روحه ونور ضریحه وجمیع تصانیفه وتصانیفی ومسموعاتی واجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیده ومالم اذکر اذ اثبت ذلک عنده وما تعلی ان صنفه وهذا خط اضعف خلق الله وافقرهم الی عفوه سالم بدران المازنی المصری کتبه ثامن عشر شهر جمادی الاخری سنه تسع عشر وستمائه حامدا الله ومصلیا علی خیر خلقه محمد واله الطاهرین وسالم بن بدران مذکور ملقب بمعین الدین مصری است وشهید در شرح لمعه در کتاب میراث قولی از این بزرگوار نقل نموده وشیخ ابو الحسن شیخ سلیمان بن عبد الله بحرانی در رساله سلافة البهیه در ترجمه میثم گفته که یافتم بخط بعضی از افاضل معتمدین که خواجه در فقه تلمذ کرده در نزد کمال الدین شیخ میثم در علم معقول در نزد خواجه تا اینجا کلام او بود وظاهر اینکه چنین چیزی بوقوع نیافته باشد وعلامه حلی بعد از ورود محقق طوسی بحله ودیدن نمودن از محقق صاحب شرایع بخدمت خواجه رفت ودر نزد او تلمذ نمود واز او اجازه گرفت وشرح بر منطق تجرید او نوشت شرحی بر تجرید او نوشت وملا علی قوشجی شارح جدید همیشه میگفت که اگر شاگرد عرب خواجه که علامه حلی باشد شرح بر تجرید نمی نوشت هر آینه تجرید در بوته اجمال باقی میماند وچیزی از و فهمیده نمی شد وعلامه در اجازه اش برای اولاد زهره بعد از ذکر خواجه فرموده که این شیخ افضل اهل عصر بود ودر علوم عقلیه ذهنیه وبرای او مصنفات بسیار بوده ودر علوم حکمیه وشرعیه وبر مذهب امامیه بود واشرف کسانی بود که ما انها را مشاهده کردیم در اخلاق خدا نورانی کند ضریح او را قرائت کردم در خدمت او الهیات کتاب شفاء ابی علی سینا را واز ان پس قرات کردم در نزد او تذکره که در علم هیئت است واز تصنیف او است پس اول اجل محتوم دریافت خدایتعالی او را مقدس کند تا اینجا کلام علامه بود وبسیار عجب که گفت اینکه خواجه بر مذهب امامیه بود واین مانند انست که شهید اول گفته بود که قطب المحققین بتشنیاب ازنامیه بود وایراد ان بر شهید در این مقام بر علامه وارد است چه شان خواجه اجل واعظم واشرف واعرف از ان است که در حق او کسی بگوید که او بر مذهب امامیه بود علامه حلی علی الله مقامه در کتاب منهاج الکرامه چنان وصفی خواجه را گفته که برای احدی کسی چنین وصف نموده

دو مرتبه دیگر که خواجه به بغداد وارد شد ومرض الموت ان را طاری شد در باب تجهیز وتغسیل وتکفین

و تدفین خود بفضلاء مومنین وصیت میفرمود ندیکی از حاضران عرض کرد که مناسب انیکه خواجه
را بمشهد امیر المومنین نقل نمایند خواجه از کمال اخلاص فرمود که مرا شرم می آید که در جوار فایض الابرار
حضرت امام همام موسی الکاظم مرده باشم و از آستان او بجای دیگر هرچند افضل باشد نقلم نمایند
پس حسب وصیت در عتبهٔ علیه کاظمیه علیه السلام دفن نمودند و قائمه ان آستان که قایم مقام لوح
مزار خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمودند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و تاریخ
وفاتش را باین قسم نظم نمودند ؎ نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل ٭ یگانهٔ که چو او مادر زمانه
نزاد ٭ بسال ششصد و هفتاد و دو بذو الحجه ٭ بروز هیجدهم اندر گذشت در بغداد ٭ و در جامع التواریخ
خواجه مذکور است که بنابر وصیت خواجه خواستند که در جوار مشهد مقدس علی کاظمیه علی مشرفها
الثنا و التحیه مدفون سازند لاجرم در حوالی آن ارض مقدس محلی اختیار نموده اغاز کندن
کردند بیکبار سردابهٔ مرتب مزین بکاشی ظاهر شد چون نیک تفحص کردند معلوم شد که ناصر عباسی
جهت بارگاه خود مرتب ساخته بود و او را نصیب نشد و بان سعادت مستعد نگردید و در جای دیگر
ناصر را دفن کردند و چون خواجه پاسبانی ان درگاه عرش اشتباه ال عبا انگشت نما بود لهذا
بموجب کلبهم باسط ذراعیه بالوصید دران مکان کثیر الفیضان مدفون گردید و از مؤدات
قبول امام او را انکه سرداب مذکور در روز شنبه پانزدهم جمادی الاولی از سال پانصد و نود و
هفت باتمام رسیده و در همان روز خواجه از مادر متولد شده چنانکه عمر شریفش هفتاد و پنج سال هفت
ماه بوده و تصانیف خواجه بدین وجه است ـ

در ذکر تصنیفات خواجه نصیر الدین

اگرچه تالیفات او در علوم حکمیه و کلامیه و فقهیه در مذهب شیعه امامیه بسیار است لیکن اندکی از انها
مذکور میشود از انجمله کتاب تجرید در علم کلام که مثل ان بوجازت و فصاحت و اشتمال بر دلایل
و اقوال در صفحه روزگار با جال نوشته نشده و براو شروحی بسیار نموده اند مانند شرح قدیم از محمود
اصفهانی و شوارق از ملا عبد الرزاق لاهیجی و شرح حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و شرح
ملا علی قوشجی که انرا شرح جدید مینامند و سید شریف بر شرح قدیم حواشی نوشته و ملا جلال دوانی
و میر صدر و ملا عبد الرزاق لاهیجی و خفری و اقا جمال و خلیفه سلطان و شیخ حسین تنکابنی و مرزا
ابراهیم بن ملا صدری و غیر ایشان براو حواشی نوشته اند و مولف کتاب نیز بر تجرید شرح فارسی
و کتاب تجرید منطق و کتاب اساس الاقتباس در منطق و شرح اشارات و تحریر اقلیدس و تحریر مجسطی و تحریر

متوسطات وکتاب زیج ایلخانی وکتاب تذکره درهیئت ورساله معینیه درهیئت ورساله سی فصل
درمعرفت تقویم ورساله اسطرلاب وکتاب جامع الحساب بالتحت والتراب وکتاب قواعد
العقاید وشرح محصل ورساله درجبر وقدر ورساله اجوبه سوالات شیخ صدرالدین قونوی
ورساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب ورساله دربحث امامت وترجمه کتاب
زبدة الحقایق عین القضاة همدانی وشرح مواضع مشکله ان بالتماس وتکلیف امیر ناصرالدین
محتشم که از اعیان طایفه اسمعیلیه بوده وکتاب اخلاق ناصری باسم ناصرالدین مذکور وشرح
کتاب ثمرۀ بطلیموس بالتماس خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
ورساله درفقد مواریث ورساله درتحقیق نفس الامر ورساله درتحقیق مهیت علم ورساله فصول در
کلام ورساله اوصاف الاشراف وازاین رساله وبعضی ازمواضع رساله فصول وشرح قصیدۀ
سلامان وابسال که خاتمه کتاب اشارات است میشود که خواجه درنهایت زهد وانقطاع ازخلق بوده
چنانکه این شعرکه ازگوهر طبع ان بزرگوار است بران شاهد است لذات دنیوی همه هیچ است نزد من
درخواطر ازتغیر ان هیچ ترس نیست روز تنعم وشب عیش وطرب مرا غیر از شب مطالعه وروز درس نیست
وازجمله رسایل او رساله است که درعقاید نوشته ومجمل ومختصر ومفید است وقاضی نورالله درکتاب
مجالس ان رساله را نقل نموده است ورساله درعلم رمل تالیف نموده که بسیار مستحسن است ودرعلم
رمل چند رساله نهایت خوب می باشد یکی رساله خواجه ودیگر رساله سکاکی ودیگر رساله

احوال محمد خفری

محمد بن احمد خفری ملقب بشمس الدین این سه رساله ازکتب معتبرۀ فن رمل میباشند وخواجه را رساله
دیگر نیز در رمل است ویکی ازاین دو رساله رمل درفارسی ودیگری عربیت وایضا خواجه را
رساله درجفر است واین فقیه مولف کتاب را نیز رساله دررمل ورساله درجفر ومنظومه دررمل
ناتمام است بدانکه خواجه منکر مسئله بداست واین درنهایت غرابت است وچون سخن ازخفری
گذشته است باکی نیست که مجملی ازاحوالات او ذکر شود اگرچه ظاهرا ازحکما وعلما عامه است
بدانکه خفری ازتلامذۀ میرصدرالدین محمد شیرازی است معروفست که درزمانی شاه اسمعیل
مردم را تکلیف بتعلم احکام شرعیه مینمودند وایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی
داماد خفری ازدر درامد واظهار تحسر کرده وگفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکنند

میکنند ایا چه کار کنم خفری گفت که برا و لعن کن که دوسه عرب عالمی خلف بوده وچون شاه
اسمعیل خفری را از کاشان باصفهان خواست و با او گفت که از مذهب بستن رجوع کن خفری
گفت من عقیده مذهب ایشان باشم و حال اینکه حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته ام که اگر یکم درس بخوانند
شیعه شوند پس سلطان گفت اگر راست میگوئی ایشان را طعن کن خفری طعن کرد پس از خدمت پادشاه
مرخص شد و بکاشان آمد مردمان استقبال او نشتافتند پس از ملاقات با وایراد نمودند که رفتی در اصفهان ا
مخذول برگشتی خفری در جواب گفت که حیف نبود برای دو سه عرب کون برهنه خون مثل من فاضلی
ریخته شود واین حکایت را قاضی نور الله در کتاب مجالس وسید نعمت الله در کتاب انوار نعمانیه نوشته است
و قاضی نور الله نوشته است که چون بحکم شاه طهماسب اول محقق ثانی بایران آمد و در مقام ترویج مذهب
امامیه و ملائی بکاشان فرستاد و در کاشان احکام وفتوای از خفری معروف بود بنظر محقق ثانی رسانید
و محقق ثانی اکثر از آن فتاوای را بر وفق عقل و عدل یافت و مطابق با مذهب قاضی بیضاوی امامیه دید
و پسندید و گفت که خفری در علم منقول داخل بود واین احکام را بالعقل گفته واین هم مؤید آن است
که احکام شرعیه بر طبق قواعد و احکام عقلیه است و کلما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس و تالیفات
خفری رساله اثبات واجب و کتاب منتهی الادراک در علم هیئت و شرح تذکره مسمی بتکمله و رساله
حل مالاینحل و حاشیه بر اوائل شرح تجرید تا آخر بحث وجود ذهنی و حاشیه بر الهیات شرح تجرید قوشجی و حاشیه
بر اوائل شرح حکمة العین مسماة بسواد العین و رساله در علم رمل —

در احوال قاضی بیضاوی

بدانکه چون سابقاً ترجمه علامه حلی گذشت و معارضه میان علامه و قاضی بیضاوی اتفاق افتاده
که در انجا ذکر نشد اکنون برای کثرت فوائد در اینجا ذکر مینمایم پس میگوئیم که شیخ بهائی زید بهائه در کتاب
کشکول گفته که او صاحب تصنیف مشهوره است اسمش عبد الله است لقبش ناصر الدین و کنیه اش ابو الخیر
ابن محمد بن علی بیضاوی و بیضاء قریه است از اعمال شیراز و در فارس متولی قضاء قضاة بوده و زاهد
و عابد و متورع در مذهب خود بود و آقا محمد هادی مترجم قرآن او را قاضی سوداوی نام نهاده
زیرا که چون قائل بخلافت بلا فصل علی نیست پس بیاضی از هدایت بر ناصیه او هویدا نیست بلکه
سواد ظلمت و ضلالت بر جبین او پیدا است و در زمانی داخل شهر تبریز شد پس مجلس بعضی از فضلا وارد
که مجلس درس بوده و در صف نعال نشست چنانکه کسی او را نشناخت پس مدرس اعتراضاتی وارد
آورده و بان افتخار کرده چون از تقریرش فراغت یافت بیضاوی شروع باعتراضات نموده

مدرس گفت که گوش بسخن تو نمی دهم مگر اینکه ایرادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ایرادات مرا
فهمیده قاضی گفت که ایرادات تو را با لفاظ تو نقل کنم یا بمعانی مدرس مبهوت شد و گفت با لفاظ
من اعاده کن پس قاضی ان ایرادات را بهمان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند
وارد آورد پس باجوبهٔ متنافیه اعتراضات مدرس را جواب گفت پس از ان خود بعدد اعتراضات او
اعتراضات وارد آورد و از مدرس جواب خواست مدرس عاجز برآمده وزیر سلطان در ان
مجلس حاضر بود چون واقعه را مشاهده نمود از جای برخاست و بیضاوی را بجای خود نشانید و چون
از نام نسب او پرسید و او را شناخت بنهایت شرایط   واحترام بجای آورد پس قاضی قضاة
شیراز را طلب داشت و زیر قضاء شیراز را باو برگذار نمود و با تشریف و خلعت فاخر داد —

احوال وفات قاضی

وفاتش در سال ششصد و هشتاد و پنج بوده و در بلدهٔ تبریز با خلفای ثلث محشور شد و شیخ علی نواده
شهید ثانی در حواشی تعلیقه اش بر شرح لمعه در مسئله طهارت و حدث با شک در تقدم و تاخر نوشته است
که علامه در قواعد فرموده که استصحاب میکند حالت سابقه بران طهارت و حدث را پس چون کتاب
قواعد شیوع یافت و نسخه اش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای همان مسئله
طهارت و حدث و شک در متقدم و متاخر را مطالعه نمود و برهمان مقام حاشیه نوشت باین مضمون که
ای مولای ما جمال الدین خداوند تعالی ایام افاده ترا مستدام گرداند و تو امام اصولیین می باشی
و در اصول مسئله مسلمه مقرر است که در استصحاب بقای موضوع شرط است و درین مسئله که تو فتوی داده
باینکه شک در متاخر از طهارت و حدث استصحاب میکند حالت سابقه بر اینکه طهارت و حدث را صحیح نیست
زیرا که ان حالت سابقه برین طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت
بوده یقیناً بحدث زائل شده و اگر حدث بوده یقیناً بطهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نیست
پس چگونه استصحاب حالت سابقه مینمائی پس قاضی ان ایراد را نزد علامه فرستاد علامه جواب
طولانی نوشت و این مضمون را منفصله و مانعة الخلو برگردانید و حاصل کلامش اینکه بنده که گفته ام
استصحاب ای حکم بمثل یعنی مثل حالت سابقه حکم میکند نه اینکه مراد استصحاب اصطلاحی باشد پس علامه
ان جواب را بشیراز در نزد قاضی فرستاد قاضی چون ان را نظر کرد و بران مستحسن شمرد و قاضی را
تالیفات حسنه است مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول
و از استادم آقا سید ابراهیم شنیدم که بعضی شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طوالع

در علم کلام

در علم کلام و بر او نیز شروح بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم با نوار التنزیل است و در عربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدده بر او نوشته اند مانند عصام و شیخ زاده و سیوطی و عبد الحکیم و ملا میرزا جان و شیخ بهائی و غیر ایشان و شیخ بهائی را نیز شرحی بر تفسیر قاضی است و این فقیر مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدونه بر قاضی است و شیخ بهائی بهتر از دیگران نوشته از آن پس سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را در همین کتاب تفسیر مناقضاتی است که در کتاب مشکلات العلوم انها را ذکر کرده ام از انجمله در تفسیر آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا گفته است که فعل در اینجا معلق از عمل است و در سوره ملک نقیض این گفته است ایضا در تفسیر سوره هود تصریح کرده اینکه نزول توریه پیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سوره مؤمنین نقیض اینرا گفته ایضا در سوره مریم در تفسیر آیه شریفه و کان رسولا نبیا گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شریعت باشد و در سوره حج نقیض این را گفته است ایضا در تفسیر سوره نمل گفته است که سلیمان متوجه شد بسوی حج بعد از اتمام بناء بیت المقدس و در تفسیر سوره سبا نقیض اینرا گفته الحاصل اگر مناقضات و خبیطات و اغلاط قاضی را جمع کنم بقدر همان کتاب تفسیرش بلکه زیاده تر کتابی خواهد شد —

در احوال محقق سبزواری

ملا محمد باقر بن محمد سبزواری ملقب بمحقق سبزواریست از فضلاء مهره حذقه است و اجازه از آخوند ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بهائی دارد و از تالیفات او است کتاب شرح ارشاد مسمی بذخیره لیکن جز عبادات او جائی دیگرش را نیافتم و ظاهر اینکه زیاده از آن ننوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقه و سه کتابی از آخرش کم است بلکه تا باخر میراث نوشته کتابیست در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالبا کرده و در بعضی از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوبیست و بعضی او نیز شرح نوشته اند —

در احوال ملا محمد سراب

ملا محمد بن عبد الفتاح تنکابنی از اهل بلد مولف کتاب و از اهل قریه است مسماة بسراب که در سابق اوقات آبادانی بود و اکنون خراب و در جوار خوروه ییلاق تنکابن واقع است و اسم او را در کتاب قوانین در حاشیه منه مذکور داشته و فی الحقیقت محقق است و اسمش در کتب علمیه و کتب اجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله است در امامت و رساله است در احکام و مسائل اجماع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد

در احوال محمد صادق

شیخ محمد صادق بن محمد بن عبد الفتاح تنکابنی ساکن اصفهان پسر ملا محمد سراب سابق الذکر است
و از علامه مجلسی اجازه دارد و حواشی غیر مدونه بر شرح لمعه نوشته است ـ

صدوق علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور با بن بابویه پدر صدوق است و از اعاظم
محدثین قم و او شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بعراق آمد و بصحبت ابو القاسم حسین بن روح که ثالث
سفراء و نواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینیه استفسار فرموده و بعد از ان کتابتی توسط
علی بن جعفر بن اسود داده باو فرستاد و در ان کتابت التماس نموده بود که کتاب او را
که در ان التماس دعاء فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر رساند و او هم رسانید بعد از
سه روز جواب در امد که ما دعاء کردیم بان و زود است که روزی شوی دو پسر خیر پس خداوند او را
دو پسر کرامت کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعاء
صاحب الامر بعمل آمده ام و بدان مفاخرت میکرد و توقیعی از حضرت امام حسن عسکری نیز میکرد
باو امده و در انجا بلفظ شیخی و معتمدی او را ستوده و در انجا دعا کرد که خداوند باو اولاد کرامت
کند که از صلحا باشند و بعضی گفته اند که او اینه دعا را از عسکری خواهش نموده بود و شاید هم اتفاق
افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و بست و نه اتفاق افتاده و عدد ان برحمه الله
میباشد و در ان حال محمد علی بن محمد سمری که نایب چهارم انحضرت بود او نیز وفات نمود و کلینی نیز در ان
سال وفات کرد و از ان سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و بست و هشت گفته اند
و علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس بناگاه
بر زبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از حاضرین گفتند که او زنده است علی بن
محمد فرمود که او امروز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تاریخ نمودند پس از ان مدتی قوافل از قم ببغداد آمده
گفتند که ابن بابویه در همان روز وفات کرده و ان سال را سنه تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء
ستارگان زمین میباشند و در ان سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که ان تناثر نجوم
زمین نامیدند برای اینکه دیدند که تیرهای شهاب بسیار در ان سال بر زمین آمد پس امرا تعبیر بموت
علما کردند و همچنین هم تناقض افتاده و مدفن او در قم که بالفعل مقبره دارد و گنبدی بران بنا نهاده
اند و تصنیفات او کتاب توحید و کتاب وضوء و کتاب صلوة و کتاب جنایز و کتاب امامت و تبصره
از حیرت کتاب املاء نوادر و کتاب الاخوان کتاب النساء و الولدان کتاب الشرایع کتاب التفسیر
کتاب النکاح کتاب مناسک حج کتاب قرب الاسناد کتاب التسلیم کتاب الطب کتاب المواریث

کتاب او

کتاب المعراج و رساله اسلے وارده —

در احوال محمد بن علی

صه محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی خراسانی رازی ملقب بصدوق و گاهی تعبیر از او و والد او بصدوقین مینمایند کنیت اش ابوجعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفته که او شیخ ما و فقیه و وجه شیعه ری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاه و پنج در عنفوان جوانی ببغداد آمد و شیوخ طایفه از او استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فهرست گفته که ابوجعفر بن بابویه شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر بحال رجال و ناقد اخبار بود و در میان علماء قم مانند او در حفظ و کثرت علم پیدا نشده و قریب بسیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و هشتاد و یک در بلدهٔ ری وفات یافت و از او روایت داشته اند و اجازه داشته اند مفید و والد نجاشی و ابن غضایری و او از ارباب کتب اربعه است که بر آنها است مدار در اعصار و از محمد بن ثلث و بدعوت امام تولد یافت و امام را در مکه بخواب دید که باو امر فرمود که کتابی در غیبت تصنیف کرده و عمر معمرین را در آنجا نوشته پس آن کتاب را نوشت و باکمال الدین و اتمام النعمة نام نهاده

در تالیفات شیخ صدوق

وانچه از کتب او در کتاب رجال نجاشی ذکر شده بدین تفصیل است کتاب دعائم الاسلام در معرفة حلال وحرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوة ۴ کتاب اثبات الوصیة لعلی ۵ کتاب اثبات خلافت ۶ کتاب اثبات النص علیه ۷ کتاب اثبات النص علی الائمة ۸ کتاب المعرفة فی فضل النبی و امیرالمؤمنین والحسن والحسین علیهم السلام ۹ کتاب مدینة العلم ۱۰ کتاب المقنع در فقه ۱۱ کتاب العرض علی المجالس ۱۲ کتاب علل الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶ کتاب الاول والاخر ۱۷ کتاب المناهی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب رسالة الاولی فی الغیبة ۲۱ کتاب الرسالة الثانیة ۲۲ کتاب رسالة الثالثة ۲۳ کتاب الرسالة فی ارکان الاسلام ۲۴ کتاب المیاه ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب التیمم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹ کتاب الاغسال ۳۰ کتاب الحیض والنفاس ۳۱ کتاب نوادر الوضوء ۳۲ کتاب فضائل الصلوة ۳۳ کتاب فرایض الصلوة ۳۴ کتاب فضل المسجد ۳۵ کتاب مواقیت الصلوة ۳۶ کتاب فقه الصلوة ۳۷ کتاب الجمعة والجماعة ۳۸ کتاب السهو ۳۹ کتاب الصلوة سوی الخمس ۴۰ کتاب نوادر الصلوة ۴۱ کتاب الزکوة ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب حق الجهاد ۴۴ کتاب الجزیة ۴۵ کتاب فضل المعروف ۴۶

کتاب فضل الصدقہ ۴۶ کتاب فضل الصوم ۴۷ کتاب الفطر ۴۸ کتاب اعتکاف ۴۹ کتاب جامع الحج ۵۰ کتاب جامع علل الحج ۵۱ کتاب جامع تفسیر المنزل فی الحج ۵۲ کتاب جامع حج الانبیا ۵۳ کتاب جامع حج الائمہ ۵۴ کتاب جامع فضل الکعبہ والحرم ۵۵ کتاب جامع آداب المسافر للحج ۵۶ کتاب جامع فرض الحج والعمرہ ۵۷ کتاب جامع نفہ الحج ۵۸ کتاب الموقف ۵۹ کتاب القربان ۶۰ کتاب مدینہ وزیارت قبر النبی والائمہ ۶۱ کتاب جامع نوادر الحج ۶۲ کتاب زیارات قبور الائمہ ۶۳ کتاب النکاح ۶۴ کتاب الوصایا ۶۵ کتاب الوقف ۶۶ کتاب الصدقہ ۶۷ والنحل والہبہ ۶۸ کتاب السکنیٰ والعمریٰ ۶۹ کتاب الحدود ۷۰ کتاب الدیات ۷۱ کتاب المعایش والمکاسب ۷۲ کتاب التجارت ۷۳ کتاب العتق والتدبیر والمکاتبہ ۷۴ کتاب القضاء والاحکام ۷۵ کتاب اللقاء والسلام ۷۶ کتاب صفات الشیعہ ۷۷ کتاب اللعان ۷۸ کتاب الاستسقاء ۷۹ کتاب زیارت موسی ومحمد ۸۰ کتاب جامع الزیارات الرضا ۸۱ کتاب تحریم الفقاع ۸۲ کتاب المتعہ ۸۳ کتاب الرجعہ ۸۴ کتاب الشعر ۸۵ کتاب معانی الاخبار ۸۶ کتاب السلطان ۸۷ کتاب معارضۃ الاخوان ۸۸ کتاب فضائل جعفر الطیار ۸۹ کتاب فضائل العلوم ۹۰ کتاب الملاہی ۹۱ کتاب السنتہ ۹۲ کتاب فی عبد المطلب وعبداللہ وابی طالب ۹۳ کتاب فی زید بن علی ۹۴ کتاب الفوائد ۹۵ کتاب الابانہ ۹۶ کتاب الہدایہ ۹۷ کتاب لصیانہ ۹۸ کتاب التواریخ ۹۹ کتاب علامات آخر الزمان ۱۰۰ کتاب فضل الحسن والحسین ۱۰۱ کتاب رسالہ فی شہر رمضان جواب رسالہ وردیت فی شہر رمضان ۱۰۲ کتاب مصابیح المصباح الاول ذکر من روی عن النبی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن النبی من النساء المصباح الثالث ذکر من روی عن امیر المومنین المصباح الرابع ذکر من روی فاطمہ المصباح الخامس ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبداللہ الحسین بن علی المصباح السابع ذکر من روی عن علی بن الحسین المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد بن علی المصباح التاسع عن اخی ذکر من روی عبداللہ الصادق علیہ السلام المصباح العاشر ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیہ السلام المصباح الثانی عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثانی المصباح الثالث عشر ذکر من روی عن ابی الحسن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیہم التوقیعات ۱۰۴ کتاب المواعظ ۱۰۵ کتاب الرجال

المختارین

الرجال المختارین من اصحاب النبی ۱۰۶ کتاب الزہد ۱۰۷ کتاب زہد النبی ۱۰۸ کتاب زہد امیر المومنین ۱۰۹ کتاب زہد الحسن ۱۱۰ کتاب الحسین ۱۱۱ کتاب زہد علی بن الحسین ۱۱۲ کتاب زہد ابی جعفر ۱۱۳ کتاب زہد الصادق ۱۱۴ کتاب زہد ابراہیم ۱۱۵ کتاب زہد الرضا ۱۱۶ کتاب زہد ابی جعفر الثانی ۱۱۸ کتاب زہد ابی الحسن علی بن محمد ۱۱۹ کتاب زہد ابی محمد الحسن ابن علی ۱۲۰ کتاب وصاف النبی ۱۲۱ کتاب دلائل الائمہ ومعجزاتہم ۱۲۲ کتاب الروضۃ ۱۲۳ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۴ کتاب المحافل ۱۲۵ کتاب امتحان المجالس ۱۲۶ کتاب حدیث غریب النبی وامیر المومنین ۱۲۷ کتاب الحضارہ ۱۲۸ کتاب مختصر تفسیر القرآن ۱۲۹ کتاب خباب سلمان وزہد وفضائل ۱۳۰ کتاب ابی زر وفضائلہ ۱۳۱ کتاب التقیۃ ۱۳۲ کتاب حذو النعل بالنعل ۱۳۳ کتاب نوادر الطب ۱۳۴ کتاب جوابات المسائل الواردۃ علیہ من واسطہ ۱۳۵ کتاب الطرائف ۱۳۶ کتاب جوابات المسائل الواردہ من قزوین ۱۳۷ کتاب جوابات المسائل الواردۃ علیہ من البصرہ ۱۳۸ کتاب جوابات المسائل من الکوفہ ۱۳۹ کتاب جوابات المسائل وردت علیہ من السمدائین فی الطلاق کتاب العلل غیر منسوب ۱۴۰ کتاب فی ذکر من اصحاب الحدیث وعن کل واحد منہم حدیث ذکر ۱۴۱ ذکر المجلس الذی جرئی لہ بین یدی رکن الدولہ ۱۴۲ ذکر مجلس اخر ۱۴۳ مجلس ثالث ۱۴۴ ذکر مجلس رابع ۱۴۵ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۶ ذکر انحدار والخف ۱۴۷ کتاب تخاتم ۱۴۸ کتاب علل الوضوء ۱۴۹ کتاب الشوری ۱۵۰ کتاب کتاب اللباس ۱۵۱ کتاب مسائل ۱۵۲ کتاب الخطاب ۱۵۳ کتاب فضل العلم ۱۵۴ کتاب الموالات ۱۵۵ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۶ کتاب مسائل الصلوٰۃ ۱۵۷ کتاب مسائل الزکوٰۃ ۱۵۸ کتاب مسائل الخمس ۱۵۹ کتاب مسائل الوصایا ۱۶۰ کتاب مسائل المواریث ۱۶۱ کتاب مسائل الوقف ۱۶۲ کتاب مسائل النکاح کہ سیزدہ کتاب است ۱۶۳ کتاب مسائل الحج ۱۶۴ کتاب مسائل العقیقہ ۱۶۵ کتاب مسائل الرضاع ۱۶۶ کتاب مسائل الطلاق ۱۶۷ کتاب مسائل الدیات ۱۶۸ کتاب مسائل الحدود ۱۶۹ کتاب ابطال الغلو والتقصیر ۱۷۰ کتاب سر المکتوم الی الوقت المعلوم ۱۷۱ کتاب المختارین ابی عبیدہ ۱۷۲ کتاب الناسخ والمنسوخ ۱۷۳ کتاب مسئلہ نیشاپور ۱۷۴ کتاب رسالہ الی ابی محمد الفارسی فی شہر رمضان ۱۷۵ کتاب الرسالۃ الثانیہ الی اہل البغداد فی معنی شہر رمضان ۱۷۶ کتاب ابطال الاختیار واثبات النص ۱۷۷ کتاب المعرفۃ بالرجال البرقی ۱۷۸ کتاب مولد امیر المومنین ۱۷۹ کتاب مصباح المصلی ۱۸۰ کتاب مولد فاطمہ ۱۸۱ کتاب الجمل ۱۸۲ کتاب تفسیر القرآن ۱۸۳ کتاب الجامع الکبیر ۱۸۴ کتاب اخبار عبد العظیم بن عبد الحسنی ۱۸۵ کتاب تفسیر

قصیده فی اهل البیت ۱۸۶ کتاب مدینة العلم ۱۸۷ کتاب الامالی ۱۸۸ کتاب الاعتقادات ۱۸۹ کتاب من لا یحضره الفقیه که از کتب اربعه است و این کتاب چهار مجلد و ششصد و شصت باب است مجلد اول مشتمل است بر هشتاد و هفت باب و دوم بر دویست و بیست و هشت باب و سوم مشتمل است بر هفتاد و هشت باب و چهارم مشتمل است بر صد و هفتاد و سه باب پس جمیع انچه در مجلد است از اخبار هزار و ششصد و سیزده حدیث است و جمیع انچه در مجلد دوم است هزار و ششصد و هفتاد حدیث است و جمیع انچه در مجلد سوم است محسوس است هزار و سیصد و پنج حدیث و جمیع انچه در مجلد رابع است محسوس است بر نهصد و سه حدیث و جمیع مسانید اول هفتصد و هفتاد و هفت حدیث است و مراسیل ان پانصد و هفتاد و سه حدیث است و مسانید جلد سوم هزار و دویست و نود و پنج حدیث است و مراسیل ان پانصد و ده حدیث است و مسانید جلد چهارم هفتصد و هفتاد و هفت حدیث است و مراسیل ان دو هزار پنجاه حدیث است

در فتاوای غریبهٔ صدوق

و از جمله غرائب فتاوای صدوق انیکه اگر کسی عمامه دارد جائز نیست که بدون تحت الحنک نماز کند و ایضًا اول وقت مغرب را فرض دانسته و این مذهب شیخ طوسیست در کتاب مبسوط و ایضًا صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانسته و بترک ان نماز را باطل میداند و ابن ابی عقیل قنوت را در نماز جهریه واجب میداند و از جملهٔ فتاوای او انیکه صلواة را جزء تشهد نمی داند و در کتاب من لا یحضره الفقیه دعای تشهد و صورت انرا بدون صلواة نوشته و ایضًا سهو را بر پیغمبر و امام جائز میدارد و انرا انساء الرحمن نام نهاده و سید نعمة الله جزایری را نیز همین مذهب است و صدوق گفته است که استادم محمد بن الحسین بن الولید نیز همین مذهب داشته اگر عمرم وفا کند رساله در این مسئله خواهم نوشت و شیخ بهائی در نیمقام نوشته است که حمد خدایرا که عمر او را قطع کرد و او را توفیق ان نداد که چنین کتابی بنویسد و شیخ احمد الحسائی در این مسئله گفته که صدوق در این مسئله کذوب است و وفات ان بزرگوار در سال سیصد و هشتاد و یک بوده و بحروف تهجی لفظ شفا شد و انجناب در ری مدفون است و قریب پنجاه سال است که ان قبر را خواستند که تعمیر نمایند منجر به نبش شد پس دیدند که ان جسد بحال خود باقیست و سپید و بنوک ناخن صابع او رنگ حنا باقی بود و فرق مبارکش قلیلی بجهة خرابی قبر خورد شده بود و بر ان قبهٔ بنا گذاشتند و شیخ مفید در نزد این جناب تلمذ نموده و از او اجازه دارد و صدوق اجازه دارد از پدرش و از کلینی بواسطهٔ محمد بن علی بن ماجیلویه و محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق —

هو محمد بن یعقوب الکلینی ملقب بلقب ثقة الاسلام و مکنی به ابوجعفر است و کلین بضم کاف و فتح لام است چنانکه علامه و شیخ الطائفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند و از مشایخ خلفا عن سلف بدین وجه مسموع گشته و بالفعل نیز در السنه اهالی ان ولا یعنے ری و توابع ان بدین وجه قرائت میشود و ان از توابع و دهات ری و صاحب قاموس گفته بفتح کاف و کسر لام و او را بمیزان امین دانسته است و این از جملهٔ اغلاط قاموس است و انجناب اول محمد بن ثلث اوایل است که کتاب کافی را که قریب بهشت هزار بیت است در مدت بیست سال نوشته است و از ابن الاثیر در جامع الاصول محکی است که از خواص شیعه انیکه در سر هر سال صد هجری مجددی برای مذهب ایشان است و در راس مائة ثانیه امام رضا و در سر مائة ثالثه محمد بن یعقوب کلینی و در سر مائة رابعه سید مرتضی بود و او اول کسی است که اخبار را مبوب کرده و کتابش از کتب اربعه و او چنانچه از کتب رجال مستفاد میشود اوثق ناس است در حدیث و اثبت و اضبط است —

در تعداد اخبار کتاب کافی

و عدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار صد و نود و نه حدیث است و صحیح ان باصطلاح متاخرین پنجهزار و هفتاد و دو حدیث است و حسان صد و چهل و چهار حدیث موثقات هزار صد و شانزده حدیث است و نوی سیصد و دو حدیث است و ضعاف نه هزار چهار صد و هشتاد و پنج حدیث است و در سال سیصد و بیست و نه یا بیست و هشت که سنه تناثر نجوم ارض است انجناب وفات یافت و وفاتش در بغداد اتفاق افتاد و در مقبره اش در باب الکوفه مدفون شد و محمد بن جعفر حسینی که ملقب بابو قیراط است براو نماز گذارد و سید هاشم بحرانی متقدم در کتاب روضة العارفین گفته که بعضے از ثقات از علماء معاصرین گفته اند که بعضے از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی را دید و سوال کرد که این قبر کیست گفتند که ان بعضی از شیعه است پس امر کرد که او را خراب کردند و قبر را شگافتند دیدند که ان بزرگوار با کفن باقی و نه پوسیده و با او طفل کوچکی با کفنش مدفون است پس امر کرد با اینکه او را دفن کردند و بران قبه بنا کردند و الی الان قبر معروف و مزار و مشهد است تا اینجا کلام سید هاشم بوده و بعضے از مشایخ که گویا سید نعمة الله جزائری باشد گفته است که سبب حفر ان قبر مطهر ان بود که بعضے از حکام بغداد دید که مردم بزیارت ائمه مفتون می باشند پس تعصب و عداوت اهل بیت او را وا داشت که قبر حضرت موسی بن جعفر را حفر کند و گفت که اگر اعتقاد شیعه حق است پس او الان در قبر موجود است و الا مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضے با ان حاکم گفتند که در اینجا مردی از علماء

ایشان که از اقطاب ایشان است مدفون است و اعتقاد ایشان انست که قبر علمای ایشان نیز محفوظ و بدن
ایشان هم تغیر نمیشود پس قبر این عالم را که محمد بن یعقوب کلینی است بشگافید پس ان قبر را شگافتند پس دیدند
که محمد بن یعقوب کلینی بهمان هیئت خود مدفون است و هیچ تغیر در او راه نیافته پس امر کرد که بر قبر ش قبۀ عظیمی
و بنائی بنا کردند و انجا مزار مشهوری شد و برای محمد بن یعقوب کلینی تالیفاتی نیز نقل شده از انجمله کتاب کافی است
که مانند شمس در رابعه النهار است و کتاب رسائل الائمه و کتاب رد بر قرامطه و کتاب تعبیر رویا و کتاب
رجال و کتاب انچه گفته شده در ائمه از شعر —

در احوال شیخ مفید

محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام الحارثی ملقب بمفید شیخ و فاضل عمید و متکلم وحید و مناظر
و مجادل فرید انکه سه توقیع در سه سال از ناحیه مقدسه برایش عج صدور یافت و در عنوان انحضرت
نوشته بود که فلاح الاعز السدید الشیخ المفید و اصل شیخ از عکبر است و از فتاوای شیخ انیکه در احکام
شرعیه امر موسع نداریم گویند که از یکی دهات کسی بخدمت شیخ رسید و سوال کرد که زنی حامله
فوت کرده و حملش زنده است ایا باید شکم ضعیفه را شگافت و طفل را بیرون آورد یا انیکه با ان حمل او را
دفن کنیم شیخ فرمود که با او حمل را دفن کنید ان مرد برگشت در اثناء راه دید که سواری از پشت سر
می تازد و می آید چون نزدیک رسید گفت ای مرد شیخ مفید فرموده است که شکم ان ضعیفه را شق کنید
و طفل را بیرون آورید و ضعیفه را دفن کنید ان مرد چنین کرد بعد از چندی ماجرا را برای شیخ نقل کرد
شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم و معلوم است که انکس حضرت صاحب الزمان بود الحال که در احکام
شرعیه خبط و خطاء مینمائیم همان بهتر که دیگر فتوی نگوئیم پس در خانه بربست و بیرون نیامد ناگاه از
حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون امد بسوی شیخ که بر شما است انیکه فتوی بگوئید و بر ما است انیکه نگذاریم
شما را که در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر بمسند فتوا نشست و باید دانست که توقیع در ایام
غیبت کبری بیرون نیامده مگر برای شیخ مفید و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابس گفت که اجماع
علماء امامیه است که برای شیخ مفید توقیعات از امام زمان آمد بخط مبارک ان حضرت و از جمله فتاوای
غریبه شیخ مفید سلام نماز را مستحب می داند و این قول موافق است با مذهب شیخ طوسی در غیر مبسوط و ابن
براج و ابن ادریس و علامه در سوای منتهی و مشهور و منصور انیکه واجب و جزء نماز است و شهید اول
در کتاب قواعد واجب دانسته لیکن جزء ندانسته بلکه خارج از نماز می داند و ایضاً از فتوای غریبه
شیخ مفید انیکه واجب موسع را در شریعت نفی فرموده و ما تضعیف این فتوی را در کتاب لسان الصدق

درجنث

دربحث واجب موسع با استغفار بیان نمودیم وجواب اصحاب علامه در مجلد افعال از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم ـ

در کرامت شیخ مفید وسید مرتضی وسید رضی

بدانکه شیخ اسد الله کاظمینی نوشته است که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده مولف این کتاب گوید که از جمله کرامتش ورود توقیعات مهدویه است وکرامت دیگر در حکایت آن زن که مرد وطفل در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی است که سید مرتضی وسید رضی ووالدهٔ ایشان با شیخ مفید دران کرامت شریک می باشند وآن انیست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته وصدیقه کبری حضرت فاطمهٔ زهراء دست حسنین را گرفته وبه نزد شیخ مفید آمد وفرمود یا شیخ علمهما الفقه پس شیخ بیدار شد ودر حیرت افتاد که این چه خواب است ومرا چه حد آنکه امام را تعلیم نمایم وخواب دیدن ائمه ومعصومین خواب شیطانی نیست پس صباح آن شب رابهمان مسجد که در خواب دید رفته ودر آنجا نشسته بناگاه دید که مادر سید مرتضی مدو کنیزکان دور او گرفته ودست سید مرتضی وسید رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد وگفت که یا شیخ علمهما الفقه شیخ تعبیر آن خواب را فهمیده ودر احترام سید مرتضی وسید رضی کمال مبالغه داشته

در توقیع شیخ مفید وسید مرتضی

کرامت چهارم که سید مرتضی با و شریک است اینکه روزی سید مرتضی گفت که زین بر بالای اسبش بگذارید شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد بفرمای تا زین رابشویند سید مرتضی گفت که شما یک شاهد بیش نیستید وقول شما مسموع نیست پس بعد از مجادله قرار دادند که طرفین مطلب نوشته وبر مرقد مطهر حضرت امیر المومنین گذاشتند وصباح آنروز آن مکتوب را دیدند که حضرت امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولدی والشیخ معتمدی وبعضی از علما گفته اند که شیخ مفید وسید شفاها از حضرت شنیدند وسید مرتضی در کتاب مجالس نوشته ودر آن مناظرات استادش شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده است ومجلسی نیز در مجلد احتجاجات کتاب بحار الانوار احتجاجات آن بزرگوار را جمع کرده وشیخ طبرسی نیز بعضی احتجاجات او را مذکور داشته ـ

تاریخ وفات وولادت شیخ مفید

وفات آن بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهارصد وسیزده بوده است وولادتش در روز یازدهم از ذی القعده از سال سیصد وسی وسه وبعضی سیصد وسی وهشت گفته اند ودران روز

که وفات کرد هشتاد هزار نفر از شیعه بمخالفین جمع شدند بنحوی که میدان اشنان بغداد بر او تنگ شد
و بر او نماز کرد سید مرتضی و در خانه اش مدفون شد تا چند سال پس از آن او را نقل کردند بمقابر
قریش و در نزد پاهای حضرت جواد بجانب قبر شیخ صدوق ابو القاسم جعفر بن قولویه مدفون ساختند

در بیان نسب شیخ مفید علیه الرحمه

و نسب شیخ مفید باین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعید بن جبیر
بن وهب بن هلال بن اوس بن سعید بن سنان بن عبد الدار بن رباب بن زیاد بن حرث
بن مالک بن ربیعه بن کعب بن حارث بن کعب بن علة بن هارن بن مالک بن داود بن زید
بن یشجب عریب بن دقید بن کهلان بن سنان بن یشجب بن یعرب بن قحطان و شیخ را اختلاف جزئی
است و در کتاب مجالس المومنین و غیر آن مذکور است که این ابیات بخط صاحب الامر بر سر قبر شیخ
مفید نوشته و بر او مرثیه فرموده لا صوت الناعی بفقدک انه یوم علی ال الرسول عظیم ان
کنت قد غیبت فی جدث الثری فالعلم والتوحید فیک مقیم والقائم المهدی یفرح کلما تلیت
علیک من الدروس علوم و استبعادی در این نیست چه ان حضرت بدان نحو توقیعات بشیخ نوشته
البته در موت انجناب مهموم و مرثیه فرموده و اما تالیفات انجناب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذه او است
نوشته است انیست و ان قریب بدویست تالیف است برخی از انها مذکور میشود ـ

در تالیفات شیخ مفید

۱ کتاب الرساله المقنعه و ان متن تهذیب شیخ طوسی است ۲ کتاب الارکان فی دعائم الدین ۳
کتاب الایضاح فی الامامه ۴ کتاب الافصاح فی الامام ۵ کتاب الارشاد ۶ کتاب العیوب
والمحاسن ۷ کتاب الرد علی الجاحظ والفقانیه ۸ کتاب نقض المردانیه ۹ کتاب نقض فضیلة المعتزلة
۱۰ کتاب المسائل الصاغانیه ۱۱ کتاب مسائل النظم ۱۲ کتاب المسئلة الکافیه فی ابطال توبة
الخاطیة ۱۳ کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامیه ۱۴ کتاب النقض علی علی بن عیسی الرمانی
۱۵ کتاب النقض علی ابی عبد الله البصری ۱۶ کتاب فی المتعه ۱۷ کتاب فی الموجز فیها ۱۸ کتاب
مختصر المتعه ۱۹ کتاب مناسک الحج ۲۰ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۱ کتاب المسائل العشرة فی الغیبة
۲۲ کتاب مختصر فی الغیبة ۲۳ کتاب مسئله فی المسح علی الرجلین ۲۴ کتاب مسئله فی نکاح الکتابیات
۲۵ کتاب جمل الفرائض ۲۶ کتاب مسئله فی الارادة ۲۷ کتاب مسئله فی الاصلح ۲۸ کتاب
اصول الفقه ۲۹ کتاب الموضح فی الوعید ۳۰ کتاب کشف الالتباس ۳۱ کتاب کشف السرائر ۳۲

کتاب الجمل

کتاب الجمل ۳۳ کتاب المح البرهان ۳۴ کتاب مصابیح النور ۳۵ کتاب الاشراف ۳۶ کتاب
الفرایض الشرعیه ۳۷ کتاب النکت فی مقدمات الاصول ۳۸ کتاب ایمان ابی طالب ۳۹ کتاب
مسائل اہل الخلاف ۴۰ کتاب احکام النسا ۴۱ کتاب عدد الصلوٰۃ و الصوم ۴۲ کتاب الرسالہ
الی اہل التقلید ۴۳ کتاب التمہید ۴۴ کتاب الانتصار ۴۵ کتاب الکلام فی الانسان ۴۶
کتاب الکلام فے وجوہ اعجاز القران ۴۷ کتاب الکلام فے المعدوم ۴۸ کتاب الرسالۃ العلویہ
۴۹ کتاب اوایل المقالات ۵۰ کتاب بیان وجوہ الاحکام ۵۱ کتاب المزار الصغیر ۵۲ کتاب
الاعلام ۵۳ کتاب جواب المسائل فی اختلاف الاخبار ۵۴ کتاب عریض فی الکلام ۵۵
رسالۃ الجنیدی الی اہل المصر ۵۶ کتاب النصرۃ فی فضل القران ۵۷ کتاب جوابات اہل الدینور
۵۸ کتاب جوابات ابی جعفر القمی ۵۹ کتاب جوابات علی بن نصر العند جانے ۶۰ کتاب جوابات
الامیر ابی عبد اللہ ۶۱ کتاب جوابات الفارقیین فی الغیبہ ۶۲ کتاب نقض الخمس عشرہ مسئلہ علی البلخی
۶۳ کتاب نقض الامامۃ علی جعفر بن حرب ۶۴ کتاب جوابات ابن نباتہ ۶۵ کتاب جوابات الفیلسوف
فی الاتحاد ۶۶ کتاب جوابات ابی الحسن سبط المعافا بن ذکریا فے اعجاز القران ۶۷ کتاب جوابات
ابی اللیث الاوانی ۶۸ الکلام علی الجبانے فی المعدوم ۶۹ کتاب جوابات النصر بن بشیر فی الصیام
۶۹ کتاب نقض علی الواسطے ۷۰ کتاب الاقناع فی وجوب الدعوت ۷۱ کتاب المزورین عن
معانے الاخبار ۷۲ کتاب جوابات ابی الحسن النیشاپوری ۷۳ کتاب البیان فی تالیف القرآن
۷۴ کتاب جوابات البرقعی فے فروع الفقہ ۷۵ کتاب الرد علی بن کلاب فی الصفات ۷۶
کتاب النقض علی الطلحی فے الغیبہ ۷۷ کتاب فی امامۃ امیرالمومنین من القرآن ۷۸ کتاب فے
تاویل قولہ فاسئلوا اہل الذکر ۷۹ کتاب مسئلۃ الموضحۃ عن نکاح امیرالمومنین ۸۰ کتاب الرسالۃ
المقنعہ فی وفاق البغدادیین من المعتزلہ لما روی عن الائمہ ۸۱ کتاب جوابات مقاتل بن عبد
الرحمن مما استخرجہ من کتب الجاحظ ۸۲ کتاب جوابات بنی عرقل ۸۳ المسئلۃ علی الزیدیہ ۸۴
المجالس المحفوظۃ فی فنون الکلام ۸۵ کتاب الامالی المتفرقات ۸۶ کتاب نقض کتاب الاصم فے
الامامۃ ۸۷ کتاب جوابات مسائل اللطیف من الکلام ۸۸ کتاب الرد علی الخالدی فی الامامۃ
۸۹ کتاب الاستبصار فیما جمعہ الشافعی ۹۰ کتاب الکلام فے الخبر المختلف بغیر اثر ۹۱ کتاب الرد
علی النعق فی الشوری ۹۲ کتاب اقسام المولے فی الاسان ۹۳ کتاب جوابات ابی الحسن الحسنی
۹۴ کتاب مسائل الزیدیہ ۹۵ کتاب المسائل فی افضل الصحابہ ۹۶ کتاب مسئلہ فی تحریم ذبایح اہل الکتاب

کتاب مسئلہ فی البلوغ ۹۸ کتاب مسئلہ فی العین ۹۹ کتاب الزاہرات فی المعجزات ۱۰۰ کتاب جوابات ابی جعفر محمد بن الحسن اللیبی ۱۰۱ کتاب النقض علی علام الجرانی فی الامامۃ ۱۰۲ کتاب النقض علی النعیمی فی الامامۃ ۱۰۳ کتاب مسئلہ فی النص الجلی ۱۰۴ کتاب الکلام فی حدوث القرآن ۱۰۵ کتاب جوابات الشیرفیین فی فروع الدین ۱۰۶ کتاب مقابیس الانوار فی الرد علی اہل الاخبار ۱۰۷ الرد علی الکرامیین فی الامامۃ ۱۰۸ کتاب الکامل فی الدین ۱۰۹ کتاب الافتخار فی الرد علی العینی فی الحکایت والمحکی ۱۱۰ کتاب الرد علی الجبائی فی التفسیر ۱۱۱ کتاب الجوابات فی خروج المھدی ۱۱۲ کتاب الرد علی اصحاب الحلاج ۱۱۳ کتاب التاریخ الشرعیہ ۱۱۴ کتاب تفضیل الائمہ علی الملائکہ ۱۱۵ کتاب مسئلہ الحنبلیہ ۱۱۶ کتاب قضیۃ العقل علی الافعال ۱۱۷ مسئلہ محمد بن خضر الفارسی ۱۱۸ کتاب جوابات اہل طبرستان ۱۱۹ کتاب الرد علی الشعبی ۱۲۰ کتاب جوابات اہل الموصل فی العدد والرویہ ۱۲۱ کتاب مسئلہ فی تخصیص الایام ۱۲۲ کتاب مسئلہ فی قول النبی اصحابی کالنجوم ۱۲۳ کتاب مسئلہ فیما رویۃ العامۃ ۱۲۴ کتاب مسئلہ فی القیاس مختصر ۱۲۵ کتاب مسئلہ الموضحۃ عن تزویج عثمان ۱۲۶ کتاب الرد علی ابن عون فی المخلوق ۱۲۷ کتاب مسئلہ ابی مخلف فیکم الثقلین ۱۲۸ کتاب مسئلہ فی خبر ماریہ ۱۲۹ کتاب فی قولہ انت منی بمنزلۃ ھرون من موسی ۱۳۰ کتاب جوابات ابن ابی الحامی ۱۳۱ کتاب فی الغیبۃ ۱۳۲ کتاب فی تفضیل امیرالمومنین علی علیہ السلام علی سائر الصحابہ ۱۳۳ کتاب مسئلہ فی قولہ المطلقات ۱۳۴ کتاب جوابات الما فروخی ۱۳۵ کتاب جوابات ابن واقدی السنی ۱۳۶ کتاب الرد علی ابن الرشید فی الامامۃ ۱۳۷ کتاب الرد علی ابن الاخشد فی الامامۃ ۱۳۸ کتاب مسئلہ فی الاجماع ۱۳۹ کتاب مسئلہ فی میراث النبی ۱۴۰ کتاب الاجوبہ عن المسائل خوارزمیہ ۱۴۱ کتاب الرسالہ الی الامیر ابی عبداللہ وابی طاہر بن ناصر الدولہ فی مجلس جری فی الامامۃ ۱۴۲ کتاب مسئلہ فی معرفۃ النبی بالکتابہ ۱۴۳ فی وجوب الجنۃ لمن انتسب الی النبی بالولادۃ ۱۴۴ کتاب الکلام فی دلائل القرآن ۱۴۵ جواب الکرمانی فی فضیلۃ النبی علی سائر الانبیا ۱۴۶ کتاب العہد فی الامامۃ ۱۴۷ مسئلہ فی انشقاق القمر وتکلیم الزراع ۱۴۸ کتاب مسئلہ فی المعراج ۱۴۹ مسئلہ فی رجوع الشمس ۱۵۰ المسئلہ المقنعۃ فی امامۃ امیرالمومنین ۱۵۱ کتاب الرسالۃ الکافیہ فی الفقہ ۱۵۲ المسائل الجرجانیہ ۱۵۳ المسائل العزیہ ۱۵۴ کتاب النصرۃ السید العترۃ ۱۵۵ مسئلہ فی المواریث ۱۵۶ کتاب البیان عن غلط قطرب فی القرآن ۱۵۷ مسئلہ فی الوکالۃ ۱۵۸ کتاب

فی القیاس

فی القیاس ۱۵۹ شرح کتاب الاعلام النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرائ ۱۶۰ کتاب ابی الفرج بن اسحق لما یفسد الصلوٰة ۱۶۱ نہج البیان عن سبیل الایمان ۱۶۲ کتاب المسائل الواردة علی ابی عبداللہ محمد بن عبدالرحمن الفارسی المقیم بالمشهد بالنوبندجان ۱۶۳ کتاب مناسک الحج ۱۶۴ عمدۀ مختصره علی المعتزلة فی الوعید ۱۶۵ کتاب جواب اهل جرجان فی تحریم الفقاع ۱۶۶ الرد علی ابی عبداللہ البصری فی تفضیل الملائکه ۱۶۷ کتاب الکلام فی ان المکان لا یخلو عن المتکلم ۱۶۸ جواب اهل الرقه فی الاهلة والعدد ۱۶۹ کتاب جواب ابی محمد الحسن بن الحسین النوبندجانی المقیم بمشهد عثمان ۱۷۰ کتاب جواب ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان ۱۷۱ النقض علی الجاحظ فی فضیلة المعتزلہ —

در احوال سید مرتضی علم الهدی

صح علی بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام کنیت او ابو القاسم ولقبش مرتضی و علم الهدی و ذو المجدین و ثمانین و والدۀ اش فاطمہ دختر حسین بن احمد بن حسن بن ناصر اصم وان ابو محمد حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است —

در کرامت سید مرتضی

کرامات اول این خبر یست که در ترجمۀ شیخ مفید گذشت خواب دید که فاطمۀ زهرا دست حسنین را گرفته و هر دو طفل بودند و بمجلس او آمد و گفت ای شیخ با ایشان تعلیم فقه کن پس صباح آن روز مادر سید مرتضی دست سید رضی و مرتضی را گرفته و گفت که ای شیخ با ایشان فقه تعلیم کن چنانکه مفصلاً گذشت و چون شیخ مادر سید مرتضی را دید بان دو طفل از جای برخاست برای تعظیم والدۀ سید مرتضی و بر والدۀ سید مرتضی سلام کرد —

دوم آنچه خبر یست که گذشت از اینکه میان سید مرتضی و شیخ مفید دو مسئله خلاف شد پس راضی شدند که نوشتند بخدمت امیر المومنین و بر بالای صندوق گذاشتند پس بخط سبز جواب نوشته شد که انت شیخی و معتمدی والحق مع ولدی علم الهدی و آقا سید شفیع بروجردی در روضة البهیه گفته که این حکایت را شنیدم از بعضی از علماء و مشایخ عظام ما پس سید در آن روز صد هزار تومان از بابت تصدق بفقراء داد برای تشکرانۀ این نعمت که باین عبارت جواب در آمد و این حکایت در السنۀ علماء در غایت اشتهارست و حکایت خواب شیخ مفید را

جمعی بسیار از علماء در کتب خود شان نوشته اند از آنجمله میرزای قمی در اواخر مجلد اول از قوانین
نوشته است بلکه بالفعل چنان بنظرم می آید که این خواب را در زیاده از ده کتاب از مشاهیر
و مسلمین علماء دیدم و اگر متواتر نباشد لااقل تظافر و تسامع است و حکایت خواب در آمد از
خط حضرت امیر المومنین نیز اشتهار دارد و آقا سید شفیع بروجردی هم در کتاب روضة البهیة نوشته
است و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابیس گفته که یا بطور اخفار توقیع نوشتند و یا اینکه بالمشافهة
جواب شنیدند و یا اینکه شیخ در خواب امیر المومنین را دید مجملاً به تردید ذکر فرموده و هر یک واقع
باشد حکایت کرامت است -

کرامت سوم اینکه در وقتی از اوقات سید مرتضی در نجف بود پس درویشی مدح خوان
روی ببارگاه امیر المومنین نهاد چون بدر رواق آنجناب رسید عرض کرد که یا امیر المومنین
این قندیلهای طلاء و نقره که بر رواق تو آویخته اند تو را حاجت بانها نیست یکی را بمن عطا فرما
که بقیه عمر را از پرتو عطیه وجود تو به رفاهیت بگذرانم پس قندیلی از قنادیل جدا شد و بزمین
افتاد درویش خواست که آنرا بردارد خدام مانع شدند و قندیل را برداشتند و بهمان
موضع آویختند پس روز دوم و سوم نیز همین کیفیت واقع شد و در دفعه آخر خدام کیفیت
واقعه را بعرض سید مرتضی رسانیدند گفت قندیل را بدرویش نه دهید بلکه در همان مقام او
بیاویزید پس درویش را محروم داشتند چون شب شد حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا بخواب
سید مرتضی در آمد و فرمود که هر قدر که پدر دیوانه است و این درویش دیوانه آل محمد است قندیلی
که امیر المومنین به او بخشیده است باو برگذارید و خود هم از او استرضا حاصل کن تا ما از تو
راضی شویم از آن پس حضرت فاطمه بخواب درویش در آمد که سید مرتضی اکنون به نزد تو می آید
و قندیل را بتو می دهد و هر چه بخواهی از او بستان پس از آن از او راضی شو مجملاً سید
مرتضی از خواب بیدار شده درویش را پیدا کرد و قندیل را باو داد پس از درویش
استرضا حاصل نمود درویش گفت آنکه بخواب تو در آمد بخواب من نیز در آمد تا فلان مبلغ تنخواه
بمن ندهی از تو راضی نخواهم بود پس مبلغی گزاف از سید گرفت و از او راضی شد و این حکایت
در السنه مشهور است و مؤلف کتاب این حکایت را از یکی از علماء که باو وثوق داشتم استماع نمودم

کرامت چهارم چیزیست که آقا سید شفیع بروجردی در کتاب روضة البهیة نوشته که شنیدم
از بعضی کسانی که وثوق ما بود داشتم که سید در بغداد کهنه منزل داشت و یکی از تلامذه سید در بغداد

جدید بود و آن تلمیذ درست تمام درس سید نیز سید زیرا که صبح تا بستن جسر درس سید تمام
میشد یا قدری از درس میگذشت پس آن تلمیذ کیفیت را بعرض سید رسانید و دراین باب شکایت
نمود که دیرا تا خیر بنید از ند سید مرتضی دعائی نوشت و گفت که این دعا را با خود داشته باش
و هر وقت جسر را تسویه نکرده انداز روی آب باین سمت آمده که غرق نخواهی شد اما این دعا
را باز نکن و بان در درون آن نگاه نکن پس آن تلمیذ در چند روز با همان دعا از روی آب می آمد
و غرق نمی شد و پای او و کفش او هیچ تر نمی شدند تا اینکه روزی بخیال آن شد که آن دعا را
باز کرده تا ببیند که درمیان آن چه نوشته است پس آن دعا را باز کرد دید که نوشته است
بسم الله الرحمن الرحیم پس دوباره آن دعا را پیچید و با خود نگه داشت روز دیگر خواست از آب
بنحو سابق عبور کند پس همین که پای خود را بر روی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت پس
پای خود را بعقب کشید دید که نمی تواند که از آب عبور کند -

کرامت پنجم سبب ملقب شدن آنجناب است بعلم الهدی و وجه آنرا چنانچه جمع بسیاری از اعیان
علماء نوشته اند مانند شهید اول در کتاب اربعین آنکه محمد بن حسین وزیر قادر عباسی بود و او
در سال چهارصد و بیست بیمار شد بیماری او بطول انجامید تا اینکه حضرت امیرالمؤمنین ع در
خواب دید که باو میفرماید که بعلم الهدی بگو که بر تو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر می گوید
که از آن حضرت پرسیدم که علم الهدی کیست فرمود علی بن الحسین الموسوی آنگاه وزیر از خواب
بیدار شد پس رقعه که مشتمل بر التماس دعائی نموده بود بخدمت سید مرتضی نوشته و در
آنجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود چون نوشته نظر سید رسید از روی هضم
نفس خود را لائق آن لقب ندیده در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی
لهذا اللقب شناعة علی وزیر بعرض رسانید که والله که من نوشته ام بخدمت شما مگر آنچه را
که امیرالمؤمنین مرا بآن امر کرده بوده و بعد از اینکه وزیر از آن مرض ببرکت دعائی سید شفا یافت
صورت واقعه را بعرض قادر عباس خلیفه عرض نمود امتناع سید مرتضی را از آن لقب
باو اعلام نمود و قادر البته گفت که سید قبول کن آنچه را که جد تو بآن ترا ملقب ساخته است
و اما وجه تسمیه آنجناب بثمانین بر وجهی است که جمعی از علماء گفته اند که آن جناب بعد از وفات
هشتاد هزار جلد از مفردات و مصنفات و محفوظات بجا گذارد و کتابی تصنیف کرد که آنرا ثمانین
نام نهاده و از هر چیزی هشتاد مخلف گذاشت و هشتاد و یکسال عمر کرد لهذا او را ثمانین لقب نهادند

و کتب او را سی هزار تومان قیمت کرده اند بعد از آن که بسیار از نفائس انها برای امرا و وزرا و امثال انها فرستادند و ولادتش در سال سیصد و پنجاه پنج بوده و وفاتش در پنجم محرم از سال چهارصد و سی و ششم بوده و یا بیست و پنجم ربیع الاول و یا بیست و دوم ربیع الاول و ثروت او بی اندازه بوده در سفر مکه سید مرتضی بیک نفر نه هزار تومان دادند گویند که از بغداد تا مکه سید در همه جا ملک داشته و پسرش بعد از وفات بر او نماز گذارده و در خانه اش مدفون ساختند پس از آن نقل کردند او را بسوی مشهد جدش حضرت کاظم در خانه معروف او و یا نقل شد بسوی حسین و آن جناب قریه را بر کاغذ فقها وقف کرده و شیخ نجاشی در کتاب خود گفته که من و ابو علی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبد العزیز متولی غسل او شدیم و عامه همه او را در کتب خود ذکر کرده اند و فضیلت او را بیان کرده اند و او را از مجددین مذهب شیعه در راس مائة رابعه شمرده اند و او اجازه از مفید دارد و همچنین از برادر صدوق حسین ابن علی بن بابویه که مولد بدعا قائم است و شیخ طوسی و ابن البراج از او اجازه دارند و به نزد او درس میخواندند و سید هر ماهی در ایام تحصیل این دو نفر دوازده تومان بشیخ طوسی میداد و هر ماهی هشت تومان با بن البراج میداد و برای او دیوانیست از شعر که بیست هزار بیت است روزی شیخ مفید وارد مجلس درس سید مرتضی شد سید درس را قطع کرده و از جای خود برخاست و شیخ را بجای خود نشانید و خود در پیش روی او نشست شیخ او را تکلیف نمود که حکما باید درس بگوئی زیرا که شیخ را از تکلم سید مرتضی بسیار خوش می آمد و آن جناب در علوم بسیار درس میگفت و در بعضی از سنوات قحطی بسیار روی داده پس مردی یهودی از بابت حیله و اینکه تحصیل قوتی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد بمجلس سید مرتضی شتافت و از آن جناب استدعا نمود که درس در علم نجوم برای او بگوید سید او را اذن داد و برای او درس بنا گذاشت و وظیفه برای او قرار داد پس بعد از چندی آن یهودی بدست سید بشرف اسلام مشرف شد و سید نحیف الجسم و ضعیف البدن بود و آن جناب را در مصیبت حضرت سید الشهداء قصائد بسیار است در مصیبت حضرت سید الشهداء از آنجمله این ابیات است لهم جسوم علی الرمضاء مهملة والنفس فی جوار الله یقربها کان قاصدها بالضر نافعها کان قاتلها بالسیف محییها۔

در گشیدن ابو العلاء از مجلس

روزی ابو العلاء معری که احمد بن سلیمان معری است و از مشاهیر شعرا است بمجلس سید حاضر شد پس سخن از شعراء ابو الطیب متنبی در میان آمد سید اشعار او را عیب نمود و مذمت از شعرهای او بیان کرد

ابو العلاء گفت که متنبی را همین یک شعر بس است کفایت میکند لک یا منازل فی القلوب منازل سید از شنیدن این شعر در غضب شد و امر کرد که معری را کشیدند و از مجلس بیرون بردند حاضران تعجب کردند سید فرمود که سبب غضب من آن بود که این اعمی اراده کرده بود در این قصیده این شعر را و اذا اتتک مذمتی من ناقص فهی الشهادة لی بانی کامل و سید مرتضی را فتاوای غریبه است مانند اینکه جهر بقرائت را در دو رکعت اولی مغرب و عشا و نماز صبح بر مرد لازم ندانسته و ایضا رفع یدرا در تکبیر لازم دانسته است و ایضا غسل مس میت را مستحب دانسته و ایضا عمل باخبار آحاد را حرام دانسته و دعوای اجماع بر آن نموده و ما در منظومهٔ اصول و شرح آن و تعلیقهٔ قوانین تضعیف این قول به وجه اتم نموده ایم و ایضا در غسل ید در وضو رجایز میداند که ابتدا از سر انگشتان نماید و ختم و انتها بمرفق نماید و علامه در کتاب خلاصه فرموده که سید را مصنفات بسیار است که ما اینها در کتاب کبیر خود ذکر نمودیم و علماء امامیه از زمان او تا زمان ما که ششصد و نود و سه از هجرت گذشته استفاده از کتب او مینموده اند و او رکن ایشان و معلم ایشان است تا اینجا کلام علامه بود فی الحقیقه کلمات سید را علما از آن زمان تا زمان ما فروعا و اصولا علما و اعتقادا بلا تشبیه مانند قران میدانند و بعد از ذکر آیات ذکر کلمات او مینمایند و از جملهٔ تالیفات سید کتاب تفسیر سورهٔ حمد و بعضی از سورهٔ بقره است و تفسیر آیهٔ قل تعالوا اتلوا ما حرم الی آیه و رسالهٔ در تحقیق معانی و لقد کرمنا بنی آدم الایه و تفسیر قوله تعالی لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح کتاب الموضح عن جهة اعجاز القران و هو الکتاب المعروف بالصرفة و کتاب الملخص فی اصول الدین و کتاب الذخیرة و کتاب جمل العلم و العمل کتاب تقریب الاصول فی رد علی یحیی بن بن عدی کتاب الرد علی یحیی ایضا فی اعتراضه علی الموقدین فی حدوث الاجسام و الرد علیه فی مسئلة سماها طبیعة المسلمین مسئلة فی کونه تعالی عالما مسئلة فی الارادة مسئلة اخری فی الارادة کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة مسئلة فی التوبة کتاب الشافی فی الامامة کتاب المقنع فی الغیبة کتاب الخلاف فی اصول الفقه مسئلة فی التاکید مسئلة فی دلیل الخطاب المصباح فی الفقه شرح مسائل الخلاف مسئلة فی المتعة کتاب مسائل الانفرادات الامامیه کتاب المختصر فی الاصول کتاب الغرر و الدرر و غیر ذلک من الکتب و الرسائل و المختصرات و المطولات و اجوبة المسائل

در احوال محمد بن الحسین ملقب بسیّد رضی

ضبط محمد بن حسین بن موسی بن محمد برادر سید مرتضی سابق است و کنیهٔ او ابو الحسن و لقب او رضی

و مولد او سیصد و پنجاه و نه است و در فنون علوم ماهر و نحوی و جواد و شاعر بود در ده سالگی شعر
خوب میگفت و بعضی از علما گفته اند که او اشعر طالبیین است بلکه شاعرترین قریش است و سزاوار است
که او شاعرترین قبیله باشد که در اول ایشان مانند حارث بن هشام و هبیره بن ابی وهب و عمر
بن ابی ربیعه و ابی ذهیل باشند و در آخر ایشان مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حمانی و
ابن طباطبا اصفهانی باشند و سبب اینکه آن بزرگوار اشعر قریش بوده اینکه آنانی از قریش که
نیکو شعر میگفتند بسیار نگفته اند و آنانکه بسیار گفته اند نیکو نگفته اند و آن جناب جمع کرده بود میان
بسیار گفتن و نیکو گفتن و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی هدیه و تحفه قبول نمیکرد
بحدیکه صلهای پدر خود را نیز قبول نمیکرد ابو اسحق ابراهیم بن هلال صابی –

در زهد سید رضی

کاتب حکایت کرد که من روزی نزد وزیر ابی محمد نشسته بودم پس حاجب آمد و گفت که سید مرتضی
بر در است و اذن دخول میطلبد پس وزیر اذن داد برای مرتضی تواضع کرد و او را در پهلوی
خود نشانید و با او مکالمه کرد تا از حکایت و مهمات او فراغت یافت پس سید مرتضی برخواست و وزیر
را وداع نمود و وزیر نیز برخواست و سید رفت پس وزیر نشست و مشغول به کتابت رقعه شد –

آمدن سید رضی نزد وزیر

پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول می طلبد پس وزیر آن رقعه را از دست انداخت
و با اضطراب و وحشت از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او را
گرفت و بر جای خویش نشانید و خود در پیش روی او نشست با نهایت خشوع و انکسار چون سید
رضی خواست برود وزیر تا در خانه او مشایعت کرد و برگشت پس من به وزیر گفتم که اگر اذن
باشد من از شما سوالی دارم وزیر گفت گویا سوال تو از آن است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام
کردم با اینکه سید مرتضی اکبر و اعلم بود گفتم بلی گفت من چیزی از سید رضی مشاهده کردم که باعث
وثوق من گردیده تفصیلش اینکه وقتی خواستیم که فلان نهر را کنده و آب آورده باشیم پس قریه سید
مرتضی محاذی آن نهر بود که حصه او مقدار شانزده درهم میشد پس سید مرتضی مکرر بمن درین
باب رقعه نوشت که از حصه او بگذریم یا تخفیف دهیم اینچیزی بود که از سید مرتضی دیدیم و چیزی
هم از سید رضی دیدیم و آن اینست که در زمانی خدا تعالی پسری با و کرامت فرموده من در طبقی
هزار دینار گذاشته بعد به مبارکباد برای او فرستادم پس آن را رد کرده و گفت که وزیر بینا که

که من از هیچکس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگر آن طبق را فرستادم وگفتم که این وجه برای آن مولود
و علم شما ندارد دیدم باز فرستاد و گفت که کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی کنند پس من باز فرستادم
وگفتم این مبلغ مال آن زن است که قابله بوده دیدم سید باز آن طبق را پس فرستاد و گفت که وزیر
میداند که زنان ما را زنانه بیگانه قابله نمیشوند بلکه قابله ایشان از زنان قبیله ما است وایشان از کسی
چیزی قبول نمیکنند پس من بار دیگر آن طبق را فرستادم وگفتم که این مبلغ مال طلبا ئیست
که در خدمت شما درس میخوانند پس آنجناب فرمود که طلاب همه حاضرند هر که هر قدر محتاج است
بر دارد پس یکی از آن طلاب برخواست و یکدینار را بر داشت و قدریرا از آن برید و آن
بریده شده بر داشت و باقی را در همان طبق گذاشت پس سید رضی از او سوال کرد که چرا
چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج شدم برای روغن چراغ و کلید بردار خزانه شما که وقف
بر طلاب بود حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن چراغ قرض گرفتم اکنون قدری از این
دینار بریدم که بان دین خود را ادا نمایم پس باقی آن دنانیر باز بمن رد کردند این باعث وثوق
واعتماد من باو شد و سید بیوت چندی بنا نهاد برای طالبان علم وانرا دار العلم نام نهاد
وجمیع مایحتاج طلاب را برای ایشان مهیا ساخت پس سید رضی بعد از واقعه بدانه دزیر دنانیر
حکم کرد که بعد هر طلبه کلیدی برای خزانه مهیا نمایند و بدست هر طالب علم کلیدی دادند و وفات
آنجناب در ششم محرم الحرام از سال چهار صد و شش هجری واقع شد و وزیر سلطان بهاء الدوله
فخر الملک وجمیع اعیان واشراف وقضاة بر جنازه او حاضر شدند و بر او نماز گذاردند و در خانه
اش در مسجد انباریین بکرخ مدفون ساختند و برادرش سید مرتضی نتوانست که بر جنازه اش حاضر
کند و جنازه اش را ببیند لهذا از شدت جزع بمشهد امام موسی کاظم رفت و فخر الملک ابو غالب بر او
نماز کرد و فخر الملک آخر روز بمشهد کاظم علیه السلام رفت و سید مرتضی را الزام کرد که بخانه خود برگردد
پس از آن سید رضی را بمشهد حسین نقل کردند و نزد پدرش دفن کردند و سید مرتضی و ابی العلاء
معری و مردویه کاتب تلمیذ سید رضی بر آنجناب مرثیه گفتند ـ

در زکاوت سید رضی

و آن جناب اول طالبی است که سواد پوشید و ابو الفتوح ابن جنی نوشته است که رضی را به نزد
ابن سیرافی نحوی بردند واو بده سال نرسیده بود پس باو نحو تعلیم کرد روزی سیرافی بر عادت
تمرین اطفال از سید رضی پرسید که علامت نصب عمر چیست سید گفت که علامت نصب عمر بغض علی است

بسر سیرانی و حاضرات از حدت نظر او تعجب نمودند و در تذکرهٔ ابن عراق مسطور است که چون پدر سید رضی این جواب را شنیده خوشحال گردید و گفت انت ابنی حقا و نظر اینحکایت از مامون خائن بالنسبه بهرون صادر شد بدین نحو -

در حاضر جوابی مامون خائن

که در ایام صبا که مامون بنحو اشتغال داشت هارون بسبیل تمرین از ان خائن پرسید جمع مسواک چیست ان مردود از روی نکری و شیطنت گفت ضد محاسنک مراد اینکه مسواک جمع ان مساویک میشود و چون مساوی بمعنی بدیها نیز آمده است و اگر میگفت که جمع مسواک مساویک است خطاب بپدرش هارون میشد و نسبت بدی بهرون چنانکه یکی از معانی این لفظ است مستحسن نبود لهذا گفت ضد محاسنک یعنی ضد محاسنک مساویک میشود فافهم -

در اشعار سیّد رضی

و از جملهٔ اشعار سید رضی نهست عنیت الی الدنیا و قلت الی متی اکابد بها بوسه لیس ینجلی اکل شریف من علی تجارة حرام علیه العیش غیر محلل فقالت بلی یا بن الحسین رمیتکم بسهمی عنا دا منذ طلقنی علی و بعضی این اشعار را نسبت بامام زین العابدین داده اند و بعضی بسید مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و امارت حج و مانند ان مناصب عالیه از مناصب پدر سید بود و در حیوة پدر منتقل بسید رضی شد و بعد از وفات سید رضی منتقل بسید مرتضی شد و بعد از وفات او منتقل به پسر سید رضی شد و ابو احمد عدنان بن الرضی است و نزد سلاطین ال بویه مکرم و محترم بوده و سید رضی را قصیده هست که به قادر عباسی نوشته عطفا امیر المومنین اننا فی درجة العلیاء لا ابیننا یوم الفخار تفاوت ابدا کلانا فی المعالے معرق الا الخلافة میزتک فاننے انا عاطل منها و انت مطوق -

محاضره سید رضی با قادر خلیفه

گویند روزی سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دستش با ریش او بازی میکرد و ریش خود را بالا بینی گذاشت و سابقهٔ هم میان او و خلیفه بود و چه خلیفه را اعتقاد ان بود که سید طالب خلافت است پس خلیفه بسید گفت که گویا از ریش خود بوی خلافت استشمام میکنی سید بالبدیهه فرمود که رایحه خلافت استشمام نمی کنم بلکه رایحه نبوت از ریش خود استشمام میکنم زیرا که از اولاد پیغمبر خدا ایم و از جمله کرامت سید رضی آنست -

در کرامات سید رضی

در وقتی از اوقات سید رضی نماز خود را به برادرش سید مرتضی اقتدا کرد و چون برکوع رفتند سید رضی نماز شرا فرادی کرد و اقتدا را منقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب انفراد در جواب گفت که چون برکوع رفتیم دیدم که امام برادر من سید مرتضی [illegible] در مسئله از حیض فکر مینماید و خواطرش بدان متوجه است و در دریای خون غوطه ور است پس من نماز خود را فرادی کردم **کرامت دیگر** رویا رشیخ مفید ست در باب سید مرتضی و رضی و آمدن فاطمه چنانکه سبق ذکر یافت و تالیفات ان جناب بسیار است از انجمله کتاب متشابه در قران و کتاب حقائق التنزیل و یا رقعی گفته است که ان کتابیست بی‌نظیر که دلالت میکند بر توسعه تکاه او در علم نحو و لغت و غیران وکتاب تفسیر القرآن که بسیار نیکو نوشته و بزرگتر از تفسیر شیخ طبرسیست وکتاب مجازات اثار نبوته وکتاب تعلیق خلاف الفقها وکتاب تعلیق الایضاح که حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی است وکتاب خصایص الائمه وکتاب نهج البلاغه که در ان خطب و مراسلات و کلمات امیرالمومنین را جمع کرده و بران شروح نوشته اند مانند ابن میثم که شرح کبیر و صغیر بران نوشته و ملا فتح الله کاشی که شرح فارسی بران نوشته و قطب راوندی و ابن ابی الحدید و برابر شرح ابن ابی الحدید حواشی بسیار است که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود وکتاب تلخیص البیان در مجازات قران وکتاب زیارات در شعر ابی تمام وکتاب سیره والد طاهر بزرگوارش وکتاب انتخاب شعر ابن الحجاج وکتاب مختار شعر ابی اسحق صابی وکتاب ما دار بینه و بین ابی اسحق من الرزیل ثلث مجلدات وکتاب دیوان شعر خود و ان چهار مجلد است —

در احوال شیخ الطائفه بن حسن طوسی

ق محمد بن حسن بن علی طوسی مکنی با بوجعفر و شیخ الطائفه است و در فقه هرجا که شیخ مطلق ذکر میشود مراد شیخ طوسی است و او سوم از محمد بن ثلث اوایل است و دو کتاب او که تهذیب و استبصار باشند دو عدد کتب اربعه میباشند و ریاست مذهب دران عهد باو انتها یافته و در مجلس درس او از شیعه زیاده از سیصد نفر از مجتهدین جمع می شدند و موافق و مخالف بر فضیلت او اذعان داشته اند و در هر فنی از فنون اسلام تصنیف کرده و در نزد شیخ مفید درس خوانده و بعد از وفات شیخ مفید در نزد سید مرتضی و سائر علما ر تلمذ نموده —

در ولادت و وفات شیخ

ولادتش در ماه رمضان از سال سیصد و هشتاد و پنج و بعراق آمد در سال چهار صد و هشت و وفاتش در شب دوشنبه بیست دوم محرم از سال چهار صد و شصت در نجف اشرف و در خانهٔ خود مدفون گشت و حسن بن مهدی سیقلی و شیخ ابو الحسن محمد بن عبد الواحد درانی و شیخ ابو الحسن لولو در همان شب متولی غسل او شدند و در اول قائل بوعید بود و از ان پس ازین قول رجوع نمود و سبب رفتن به نجف برای ترسیدن از فتنه چند بود که در بغداد متجدد شده بود و خانهٔ او و کتب او و کرسی او که بران می‌نشست و درس میگفت سوخته شدند —

در ایراد خلیفه

و جمعی نوشته اند که واشیین و مخالفین بخلیفه عباسی معروض داشتند که شیخ در کتاب مصابیح صحابه پس خلیفه شیخ را احضار کرد و حکایت لعن را از او استفسار نمود شیخ در مقام انکار بر آمد پس ان کتاب را که موضع لعن که اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الخ باو نمانمد پس شیخ بدیهةً گفت که یا امیر المؤمنین مراد این نیست که معاندین معروض داشتند بلکه مراد با ول ظالم قابیل قاتل هابیل است و او ان کسی است که ابتداء کرد بقتل در بنی ادم و مراد از دوم عاقر ناقهٔ صالح است و اسم او قیدار بن سالف است و سوم قاتل یحیی بن ذکریا است و چهارم عبد الرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب است چون خلیفه این جواب را شنید در اکرام او کوشید و از کسانیکه باو این نسبت داده بودند انتقام کشید و عمر مبارکش هفتاد و پنج سال بود و چون شیخ بعراق آمد بیست و سه سال بود و عمر سید مرتضی پنجاه و سه سال بود پس مدت بیست و هشت سال با سید مرتضی معاصر بود و شیخ در نزد ابن عضائری صاحب کتاب رجال نیز تلمذ کرد و اما نسبت سهو بشیخ دادند و را اسناد و اخبار تهذیب چنانکه بعضی از اخباریین گفته اند پس ان غلط است و اگر بر سبیل ندرت هم سهوی دران شده باشد پس ضرر ندارد با اینکه اخباری اخبار را قطعی میدانند و عمل باخبار تهذیب شیخ نیز نمایند پس اگر اختلاف بسیار در تهذیب باشد چگونه اخباری بان عمل و بان قطع حاصل میکند —

در تالیفات شیخ

و تالیفات شیخ بدین نهج است کتاب تهذیب الاحکام که مشتملست بر کتب فقهیه از طهارت تا دیات و ان شرح مقنعهٔ شیخ مفید است دوم کتاب استبصار و این دو کتاب از کتب اربعه می باشند و استبصار سه مجلد است مجلد اول و ثانی متعلق بعبادات می باشند و مجلد سوم بغیر عبادات از معاملات و غیر ان و مجلد اول مشتملست بر سیصد باب که متضمن است عدداً هزار و هشتصد و نود و نه حدیث

ومجلد دوم متضمن بست و دولست ہفتده باب و مشتملست بر صد و ہفتاد و ہشت حدیث ومجلد سوم مشتملست بر سیصد و نود و ہشت باب و ہمان مشتملست بر دو ہزار و چہار صد و پنجاه و پنج حدیث پس ہمہ کتاب چہار نه صد و بست و پنج باب ست و پنجہزار و پانصد و یازده حدیث ست چنانکه شیخ خود شمرده ست و اصل وضع استبصار اخبار مختلفه ست و از تالیفات شیخ کتاب نہایه ست و از فاباقر بہبہانے در حاشیه مدارک گفته ست که باقی تصانیف شیخ موخر ست از نہایت و استبصار و به نظرم چنان می آید که نہایت موخر تر از ہمه باشد لیکن شیخ بہائی در حاشیه اثنا عشریه گفته که تالیف نہایه قبل از مبسوط بود و فایده دانستن اینمطلب چند چیز ست یکی اینکه فتوای که در کتاب اخر گفته رجوع ست از فتاوای سابقه دوم اینکه اگر اجماعی در کتب سابقه ادعا کرده باشد و در کتاب اخیر بر خلاف ان فتوا داده باعث قدح در ان اجماع و مایه وہن ان اجماعی میشود زیراکه خود در کتاب متاخر نقض اجماع خود کرده —

قاعدهٔ شریفه و فائدهٔ لطیفه

سیما بنا بر اینکه حجت اجماع منقول از باب افادهٔ مظنته باشد کما هو الاقوی و باید دانست که بعضے از اخباریین العیاذ باالله بر شیخ طعنه زده اند که او در سائر کتب خود مجتهد صرف ست و در کتاب نہایت اخباری صرف ست و این غلط ست چه شیخ در سائر کتب خود بنحو اجتهاد نوشته و در نہایت فتاوای خود را بعبارات روایات نوشته و مسایلی را که روایتی در ان ورود نیافته متعرض انہا نشده ست و این دخلی بر اخباریت ندارد بلکه غرضش در ان کتاب ذکر مسائل منصوصه و عدم ذکر فروع غیر منصوصه ست و لذا —

فتوای نہایت در مقام تعارض اقوال و تعارض اخبار از جملهٔ مرجحات ست زیراکه فتواے نہایت کاشف از آن ست که بر طبق ان فتوا روایتی بوده و شیخ بران مطلع شده زیراکه در اول نہایت گفته که فتاوای این کتاب بر طبق روایات ست نظیر این مطلب اینکه شہید اول در آخر کتاب لمعه فرموده که فتاوایی که درین کتاب لمعه نوشته ام از فتاوائی ست که در میان اصحاب اشتہار دارد و لذا اگر در جائی تعرض میان اخبار شود ان چیزی که موافق با فتوای لمعه ست ترجیح بر خلاف خود دارد چه فتواے لمعه بر طبق مشہور ست و شہرت بر طبق فتوای لمعه ست چنانکه این فقیر مولف کتاب را ہمین مشرب ست که شہرت را مرجح میدانیم اگر گوئی که بعضے از فتاوای لمعه را

دیدیم که برخلاف مشهور است جواب گوییم اولا انیکه شهرت در زمان شهید بر طبق ان بوده و پس
ازان شهرت متاخرین برخلاف آن شده باشد و شهرت متقدم متقدم است علی قول و ثانیاً
اگر چنین چیزی اتفاق افتاد از بابت خرج باخرج و بقی الباقی میباشد و از جمله تالیفات شیخ
کتاب مفصح در امامت و کتاب بالایع المکلف الاخلال به و کتاب عده در علم اصول و کتاب
رجال که از پیغمبر روایت کرده اند از ائمه روایت داشته اند و کتاب فهرست کتب شیعه و اسمار
مصنفین ان و کتاب مبسوط در علم فقه و مقدمه در مدخل بسوی علم کلام و کتاب اعجاز در
فرائض و مسئله در عمل بخبر واحد و کتاب مالاعلل و کتاب جمل و عقود و کتاب شرح مقدمه و ان
ریاض العقول است و کتاب تمهید الاصول و ان شرح جمل العمل و العمل است و کتاب تلخیص الشافی
در امامت و مسئله در احوال و کتاب تبیان در تفسیر قرآن و ان بست مجلد است و رساله در تحریم
فقاع و مسائل دمشقیه که دوازده مسئله است و مسائل علبیه و مسائل حایریه و مسائل الباسیه
که صد مسئله است و در فنون مختلفه و مسائل جیلانیه که بیست و چهار مسئله است و مسائل در فرق
درمیان نبی و امام و نقض بر ابن شاذان در مسئله تار و مختصر در عمل یوم و لیله و مناسک حج
که مجرد عمل و ادعیه است و مسائل ابن براج و کتاب مصباح متهجد در عمل سنه و کتاب انس
التوحید و کتاب اقتصار فیما یجب علی العباد و کتاب مختصر مصباح در عمل سنه و کتاب غیبت و کتاب
اخبار مختار بن ابی عبید و کتاب مقتل الحسین و کتاب اختیار الرجال و کتاب مجالس در اخبار
و کتاب هدایة المسترشد و بصیرة المتعبد و کتاب در اصول عقاید و ان کتاب بزرگیست و از ان
بیرون آمد کلام در توحید و بعضی از مسائل و ازیه در وعید و مسائل رجبیه در آیات قرآن —

در احوال سید مرتضی رازی

قا سید مرتضی بن الداعی الرازی الحسینی ملقب بابو تراب برادر سید مجتبی بن الداعی است
و او برادرش و پدرش از مشاهیر فقهای ان اعصار بوده اند و او است مصنف کتاب تبصرة
العوام که بفارسی است و کتاب فصول تامه در هدایت عامه و ان عربیت —

در احوال احمد بن طاوس الحسینی

قب احمد بن موسی بن جعفر محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاوس بن اسحق بن حسن
بن محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن المثنی بن علی بن ابی طالب بدانکه چند نفر از اولاد
طاوس از مشاهیر علما میباشند یکی احمد که ملقب بجمال الدین است و شیخ حسن بن داود در نزد او

دیس خوانده و وفات او در ششصد و نهتاد و دست او کتاب ملاذ و لبشری از تالیفات اوست و تالیفات او هشتاد و دو و میرسد و شاعر هم بودست

در احوال سیّد رضی الدّین بن طاوُس

دوم برادرش علی بن موسی بن طاوُس ست ملقب رضی الدین مکنّی بابو القاسم و از مشایخ اجازهٔ علّامه ست و او را نیز تالیفات بسیار ست مانند کتاب الاقبال و کتاب لهوف علی اهل الطفوف در مقتل حسین ست و کتاب طرائف که عنوانش و من ظریف ذلک ست و در ردّ بر عامّه ست در امامت و باسم عبد المحمول نامی نوشته ست د علامه حلّی در اجازهٔ اولاد زهره گفته ست که انجناب یعنی علی بن طاوُس را کراماتیست که بعضی از انها را انجناب برای من نقل فرموده و بعضی دیگر را والدم نقل فرموده ست و انجناب از شدت احتیاط فقه ننوشت و سید نعمت الله جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته ست که سیّد رضی الدین علی بن طاوُس گفته که خلیفه خواست که مرا قاضی کند پس من بایشان گفتم که ای بندگان خدا دعوای واقع شد میان عقل من و هوای من و از من محاکمه خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت که من میخواهم تو را برای بهشت و لذات ان بیرم هوائی من گفت که اخر نیست ست و من میخواهم که تو را لذت های حاضره بچشانم پس حکم عدل را از من خواستند پس روزی برای عقل حکم کردم و روزی برای هوا پس ایشان اقامه بر نزاع دارند و مدت پنجاه سال ست که منازعه ایشان را تمام نکرده ام پس کسی نتوانست که قصه را تمام کند چگونه مدت دارد بر وقایع مختلفه پس شما کسی را برای قضا اختیار کنید که عقل و هوای او متفق باشند و از مهمات خود فارغ باشند تا اینجا کلام زهر الربیع بود —

[illegible]

و شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه گفته و دیگران هم نوشته اند که سید رضی الدین علی بن طاوس در سامره در سرداب مبارک حضرت صاحب الامر علیه السّلام صدای ان حضرت را شنید و شخص او را ندیده و شنید که ان حضرت در قنوت این دعا را میخواند اللهم انّ شیعتنا خلقوا من ولایتنا خمیر شده اند پس بخاطر ما ایشان را بخش و مادر سید رضی و برادرش احمد با مادر ابن ادریس هر دو دختر شیخ ورام ابن ابی فراس بوده اند و مادر مادر ایشان دختر شیخ طوسی ست و شیخ ورام بن ابی فراس این دو دختر را که والدهٔ ابن ادریس و والده سید رضی باشند اجازه داده است و در بعضی از مواضع شیخ طوسی را بجدی تعبیر میکنند و ابن ادریس اجازه از پسر شیخ طوسی

[illegible]

حسن بن محمد بن طوسی دارد و شاید این اجازه در حال طفولیت باشند –

در تاریخ ولادت و وفات سید رضی

و وفات این بزرگوار سید رضی الدین روز دوشنبه پنجم ذی القعده از سال ششصد و
شصت و چهار است و ولادتش در روز پنجشنبه نیمه محرم الحرام از سال پانصد هشتاد و نه بوده
و از جمله کرامتش حکایت اسمعیل بن حسن هرقلی است که صاحب الامر را دیده و آن حضرت فرمود
که از خلیفه عباسی چیزی قبول مکن و به سید رضی الدین فرزند ما بگو که بعلی بن عوض بنویسد
سفارش تو را که باو سپرده ایم که آنچه تو میخواهی بدهد و این حکایت را مقدس اردبیلی در کتاب
حدیقة الشیعة و علی بن عیسی در کشف الغمة و علامه مجلسی در کتاب بحار ذکر فرموده اند و سید
نعمت الله جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته است که سید اجل ابن طاوس در کتاب فلاح السائل
نوشته است که جدم ورام بن ابی فراس قدس الله روحه که از کسانی بود که اقتدا بفعل او میشود
وصیت کرد که بعد از وفات او در دهان او بگذارند نگین عقیق که بر او نقش باشد اسماء ائمه
و صلوات الله علیهم اجمعین پس منهم نقش کردم بر نگین عقیق که الله ربی و محمد نبی و علی امامی و تسمیت
ائمه الی آخرهم ائمتی و وسیلتی و وصیت کردم که آنرا بعد از وفات من در دهان من بگذارند
تا جواب آن دو ملک در نزد سوال در قبر شود انشاء الله تعالی و شاید که ورام بن ابی فراس
درین باب حدیثی مخصوصه برخورده باشد و ظاهر اینکه این اشان باشد بانچه روایت شده از
قول پیغمبر که یا علی خاتم عقیق بدست کن چه آن اول کوهیست که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت
و برای من برسالت و برای تو و برای ائمه از اولاد تو بامامت و ولایت تا اینجا کلام زهر الربیع بود

در احوال سید عبد الکریم ابن طاوس

سوم عبد الکریم بن احمد بن طاوس متقدم است و او از عم خود سید رضی اجازه دارد و در فقه
و نسب و عروض ماهر بوده و کنیه او ابو المظفر است و ولادتش در چهاردهم ماه شعبان از سال ششصد
و چهل و هشت و نشو و نمایش در حله و تحصیلش در بغداد و وفاتش در کاظمین در سال ششصد و نود و
سه و عمرش چهل و پنج سال و دو ماه بود و ابن داود در کتاب رجالش گفته که او هرگز چیزی حفظ نکرد
مگر اینکه آنرا فراموش نکرد و قرآن را در مدت کمی حفظ نمود و در یازده سالگی مشغول کتابت شد
و چهل روز بیشتر درس نخواند پس از آن مستغنی از معلم شد و این در زمانی بود که چهار ساله بود و این
بزرگوار از خواجه نصیر الدین طوسی نیز اجازه دارد و همچنین اجازه دارد از شیخ جلیل بن بحرانی

و تالیفات دارد از انجمله است شرح دیباچه رسالهٔ المنطقیه شیخ ابو علی سینا چهارم علی بن عبد الله ملقب بسیّد رضی الدین و او اجازه از خواجه نصیر الدین دارد —

دراحوال ابن میثم

فخ شیخ مفید الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی در معقول و منقول ید طولی داشته و برای او سه شرح بر نهج البلاغه ست صغیر و متوسط و کبیر و شیخ بهائی در مجلد ثالث از کشکول گفته که وفات این بزرگوار در ششصد و هفتاد و نه شده است و شرحی بر صد کلمه نوشته است و کتاب نجات در قیامت از تالیف او است و آن کتاب در تحقیق امر امامت است و در انجا نوشته که اهل لغت استعمال نمیکنند مولی را مگر در کسیکه مالک باشد و او از مشایخ اجازه علامه حلّی است و خواجه نصیر الدین شهادت داد بر متبحر او در علم کلام و حکمت و سید شریف جرجانی در فن علم بیان از شرح مفتاح تحقیقی از او مذکور داشته و او را بعض مشایخنا معتبر داشته و میر صدر شیرازی در حاشیه شرح تجرید سیما در جواهر و اعراض از انجناب بسیار نقل کرده —

حکایت عذبه از ابن میثم

و از جملهٔ حکایات عذبه که از آن بزرگوار صدور یافته آنکه در اوایل در خفایای زوایا معتکف و خامل الذکر بود پس فضلاء عراق باو نوشتند که عجب است که تو باین مهارت در فنون علم در میان علماء قدر و اعتباری نداری آن بزرگوار در جواب ایشان این اشعار را نوشت

طلبت فنون العلم ابغی بها العلی فقصر بی عما سموت به القل تبین لی ان المحاسن کلها فروع و ان المال فیها هو الاصل چون این اشعار بنظر اهل عراق رسید باو نوشتند که تو درین اشعار خود را در معرض خطا انداخته و در حکم باصالة مال قضیه را منعکس ساخته انگاه ابن میثم در تصدیق حکم خود این اشعار شاعر قدیم را نوشته بایشان فرستاده قد قال قوم بغیر فهم ما المرء الا باکبریه فقلت قول امرء حکیم ما المرء الا بدرهمیه من لم یکن درهم لدیه لم یلتفت عرسه الیه و چون دانست که این اشعار نیز موجب رفع شبهه ایشان نمی شود متوجه عراق شد و جامهای کهنه پوشیده در بعضی از مدارس عراق که مشحون بعلماء بود در آمد و سلام کرد و در صف نعال نشست انجماعت جواب او را بتکلف گفتند و ملتفت اکرام و پرسش احوال او نه شدند و در اثناء مذاکرهٔ ایشان از مسئله دقیق که همه در او ماندند صحبت گذشت و ابن میثم از آن اشکال بالبدیهه نه جواب فرمود پس بعضی از ایشان بطریق استهزا باو گفتند [illegible] علیے

بعد از ان [illegible] امام حاضر شده پس او را در خوان خود شریک نه نمودند بلکه در ظرف سفالی بهمی برای او جدا کرده به نزد او نهادند و خود با یکدیگر تناول کردند و چون مجلس منقضی شد او نیز از مدرسه بیرون رفت در روز دیگر البسهٔ نفیسه مشتمل بر آستین های فراخ پوشیده و عمامه بزرگ بر سر نهاده به مدرسهٔ ایشان در آمد چون او را از دور دیدند جهت تعظیم او برخاستند و او را در صدر مجلس جائی دادند و چون شروع در مباحثه و مذاکره نمودند از ایشان مسئله پرسید که در شرع و عقل صحتی نداشت و سخنهای علیل ذکر نمود ایشان سخنهای او را به تسلیم و تحسین و قبول تلقی نمودند بعد از ان چون طعام پیش آوردند ایشان با نهایت ادب او را مقدم داشتند پس ابن میثم آستین خود را در ظرف طعام گذاشت و گفت ای آستین من بخور ایشان چون اینحالت را از او مشاهده کردند در مقام انکار او بر آمدند و گفتند که آستین خود را بردار که او چیزی نخورد ابن میثم در جواب فرمود که شما این طعام را برای این آستین فراخ من آورده اید نه برای نفس قدسیه لامعه والامعی دیروز بهیئت فقرا به نزد شما آمدم و سخنان خوب گفتم اعتنائی بمن ننمودید و مرا استحقار کردید و امروز در هیئت متکبرین و اغنیاء آمدم و بکلام جاهلین تکلم نمودیم شما مرا احترام کردید و جهالت بر علم و غنا را بر فقر ترجیح دادند و منم صاحب اشعاری که در باب اصالة غنا و مال بشما نوشتم و شما در ان باب مرا مخاطبه نمودید پس ایشان بخطای خود اقرار کردند و از او عذرخواهی نمودند و بعضی از علما در حواشی خلاصه علامه نوشته است که در هر جا که میثم یافت شود پس ان بکسر میم است مگر میثم بحرانی که ان بفتح میم است —

در احوال یحیی بن میثم

قد یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ملقب به نجیب الدین است و در کتب یحیی بن سعید منسوب بجد او را استعمال میکنند عالم و زاهد و ورع و جامع بوده و پسر عم محقق اول است و از تالیفات او است کتاب جامع الشرایع و کتاب مدخول در اصول فقه و غیر ان و وفات ان بزرگوار در شب عرفه در ثلث اول شب از شهر ذی الحجه از سال ششصد و هشتاد و نه است و اخوند ملا محمد تقی در اجازه اخوند ملا محمد باقر مجلسی نوشته است که یحیی بن سعید عمر درازی کرده بود و پدرش نیز از مشایخ اجازه و فقهاء ان عصر است و پسرش محمد نیز از مشایخ اجازه و اعظم فقهاست رحمهم الله تعالی

در حال مقداد بن عبد الله

قده مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد السیوری الحلی الاسدی عالم فاضل فقیه متکلم است و از کتب مؤلفهٔ او است کتاب [illegible] العوائد که شرح کتاب قواعد شهید اول است و کتاب شرح

نهج المسترشدین در اصول دین و کنز العرفان در تفسیر آیات احکام شیخ رابع در شرح مختصر نافع و شرح
مبادی الاصول و غیر اینها و فراغ او از شرح نهج المسترشدین در سال هفتصد و نود و دو بوده است
و برای او است شرحی بر الفیه شهید اول و او از شاگردان شهید اول است و از او اجازه دارد —

قو علی بن عبد الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به منتجب
الدین است و بعضی عبد الله را مبدل بعبید الله نموده اند و این خبط است و بعضی حسن بن حسین را مکرر نوشته
اند و نیز سهو است و این بزرگوار از مشاهیر علمای ما است و محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی از این بزرگوار
اجازه دارد و از تالیفات او است کتاب فهرست که در آن ذکر نموده است احوال معاصرین شیخ طوسی
را با علمای داخل خود و کتاب اربعین عن الاربعین در مناقب امیر المؤمنین و کنیت او ابو الحسن است
و اجازه دارد از پدرش عبد الله از پدرش حسن که شیخ صدوق است مدعو به حسکا است از پدرش
حسین از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر شیخ صدوق است از پدرش علی بن بابویه و ایضا این
بزرگوار اجازه دارد از بابویه بن سعد که از بنی اعمام بعید او است و بابویه مذکور ابن سعد بن محمد
بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی است و شهید ثانی در شرح   درایه فرموده که روایت
پسران از پدر است تا پنج پشت در بابویه مذکور اتفاق افتاده که هر یک از پدرش اجازه دارند
پس بابویه اجازه دارد از پدرش سعد از پدرش محمد از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر صدوق است
از پدرش علی و از تالیفات بابویه کتابیست در اصول و فروع که مسمی بصراط المستقیم است و در
منتجب الدین از شش پدر اجازه است و ایضا از چهار پدر است محمد بن محمد بن زین الدین
الداعی که هر یک از پدر اجازه دارد و ایضا اجازه چهار پشت ظهیر الدین محمد که اجازه دارد از
پدرش فخر المحققین محمد از پدرش حسن العلامه الحلی از پدرش یوسف بن المطهر و ایضا اجازه دارد
جلال الدین حسن از پدرش احمد از پدرش نجیب الدین محمد که استاد محقق اول است از پدرش جعفر
از پدرش محمد از پدرش ابی البقاء هبة الله بن نما و این اجازه از پنج پدر است و اجازهٔ سه پشت بسیار پس
سید علی اجازه دارد از پدرش سید عبد الحمید از پدرش سید فخار بن معد موسوی و اجازهٔ جعفر
از پدرش محمد از پدرش حسن بن معیه و اجازهٔ شیخ ابراهیم از پدرش عبد العالی از پدرش
علی بن عبد العالی الکرکی محقق ثانی و اجازهٔ پسر از پدر بی نهایت است مانند اجازهٔ شیخ ابو علی
حسن از پدرش شیخ طوسی و حسن بن فضل از پدرش شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان و سید محی الدین
بن زهره از پدرش و سید عمید الدین از پدرش و سید ضیاء الدین از پدرش و سید علیخان شوشتری

صاحب شرح صمدیه در شرح صحیفه نوشته است که اجازه او از پدرانش تا چهار و هشت میرسد و ارباب علم درایت در کتب مطوله در روایت ابنا از آبا نوشته اند و بیان اجازات پدران از پسران نموده اند چه از عامه و چه از خاصه شهید ثانی در شرح بدایة الدرایه برخی از سخن درین باب گفته بدان جا رجوع کنند -

قز احمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن المتوج البحرانی در فضل و تقوی و علم مشتهر در کتب علما است و ملقب بجمال الدین و گاهی او را فخر الدین میگویند و گاهی شهاب جمال الدین میخوانند و معروف با بن المتوج است و از تلامذهٔ فخر المحققین پسر علامه است و احمد بن فهد در پیش مقری احسائی از او اجازه دارد و کتابی در تفسیر قرآن تالیف کرده و رساله در آیات ناسخه و منسوخه نوشته و کتاب منهاج الهدایه در شرح کتاب احکام و فرزند او ناصر بن احمد از فقها است و والدش عبد الله نیز از فقها است و ناصر بن فقیه محقق و حافظ بوده و نقل شده که هرگز چیزی نشنید که او را فراموش کرده باشد و ابن المتوج مراثی بسیار برای حسین علیه السلام گفته و معاصر با شیخ مقداد است و قبر او معروف است در جزیره اکل بضم کاف بعد از همزهٔ مضمومه و انرا جزیرهٔ صالح پیغمبر میگویند و از بلاد بحرین است -

قح سید تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیه بضم میم و فتح عین مهمله و تشدید یای مثناة تحتانیه و ها در آخر سید حسینی دنیاجی است و علامه نسابه فاضل عظیم الشان بوده و شیخ شهید اول از او اجازه دارد و هم برای خود از او اجازه گرفته و هم برای دو پسرش محمد و علی و هم برای دو دختر فاطمه و ست المشایخ و برای جمیع مسلمین هر که قدری از حیوة تاج الدین را ادراک کرده و شهید ثانی فرموده که من خط سید مزبور را مشاهده کردم که برای شهید اول بتفصیل مذکور اجازه نوشته و سید مزبور اجازه دارد از علامه حلی و سید مجد الدین ابو الفوارس محمد بن علی بن محمد اعرج است و از دو پسرش سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از سید جلیل نسابه علم الدین مرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن سید نسابه طاهر او حد فخار بن معد الموسوی و سید رضی الدین بن عبد الکریم بن طاوس -

قط علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن زهرة الحلی الحسینی سید است فقیه و فاضل ملقب بعلاء الملة و الحق و الدین و علامه حلی در اجازه او گفته است که در این اعصار مرا امر کرد مولای کریم و سید جلیل حسیب و نسیب نسل عترت طاهره و سلاله انجم زاهره مخصوص بنفس قدسیه و ریاست انسیه

جا مع

جامع مکارم اخلاق وطبیب عراق افضل اہل عصر علی الاطلاق علاء الملة والحق والدین ابو الحسن
علی بن ابراہیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی المحاسن زہرہ بن ابی المواہب علی بن ابی سالم محمد بن
ابی ابراہیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد اللہ الحسین بن ابی ابراہیم
اسحق المؤتمن بن ابی عبد اللہ جعفر الصادق بن ابی جعفر محمد الباقر علیہ السلام بن ابی الحسن علی
زین العابدین علیہ السلام بن ابی عبد اللہ الحسین علیہ السلام سبط شہید ابن علی علیہ الصلوٰة و
السلام وان جناب اجازت خواست از بندہ خود وبرای خود وبرای اقارب خود از سادات اماجد
مؤیدین از نزد خدا وجوابہا خواست از مسائل دقیقہ لطیفہ ومباحثہ عمیقہ شریفہ پس امتثال امر
او نمودم ومبادرت بسوی طاعت او نمودم اگرچہ ملتزم شدم سوی ادب راکہ مفتقر بود در جنب
احتراز از مخالفت او والا پس او معدن فضل وتحصیل است واین سخن از روی حجت ودلیل است
واجازت دادم او را خدا عمر او را دراز کند واجازت دادم پسر مکرم معظم او را شرف الملة والدین ابی
عبد اللہ الحسین وبرادر کبیر امجد وسید معظم مجید بدر الدین ابی عبد اللہ محمد را ودو پسر او راکہ کبیرین
معظمین میباشند وانہا ابو طالب احمد شہاب الدین وابی محمد عز الدین حسن خدا ایشان را قوت دہد
بدوام مولای ما واجازہ دادم او را وایشان راکہ روایت کنند از من جمیع انچہ راکہ تصنیف
کردم ان را در علوم عقلیہ ونقلیہ یا ان را انشاء کردم وفتوی دادم بان یا اجازہ دادہ شد برای
من روایت ان یا شنیدم ان از کتب اصحاب ما کہ سابقین میباشند وجمیع انچہ راکہ اجازہ دادند ان را
برای من مشایخ ان کسانیکہ معاصر با ایشان بودم واز انفاس ایشان استفادہ کردم تا آخر اجازہ
فی **فضل بن حسن بن فضل الطبرسی** ابو علی ملقب بلقب امین الدین عالم وفاضل وثقہ و
جلیل القدر است واو را تالیفات چند است کہ مشہورترین انہا کتاب تفسیر قرآن مسمی مجمع البیان است
در دہ مجلد وان تفسیری نیکو کہ جمع جمیع فنون است از نحو ولغت وتصریف ومعنے ونزول مگر انیکہ از
مفسرین عامہ بسیار نقل نمودہ است واز تفسیر خاصہ واہل البیت نقلے نکردہ مگر اندکی از تفسیر عیاشی
وعلی بن ابراہیم قمی وبرای او است کتاب تفسیر وسیط کہ مسمی است بجامع الجوامع در چہار مجلد
ودر زمانیکہ شروع بتفسیر اول نمودہ بود از شصت تجاوز نمودہ بود ودر زمانیکہ شروع بجامع
الجوامع نمود از ہفتاد عمرش تجاوز کردہ بود وبرای او است تفسیر وجیز در یک مجلد وکتاب اعلام
الوری واز مرویات او است کتاب صحیفة الرضا واز مشہد رضوی منتقل بسبزوار شد در سال پانصد
وسی وسہ ووفات یافت در سال پانصد وچہل وہشت واو را نقل نمودند بمشہد رضوی ودر انجا دفن نمودند

واز او روایت دارد برهان الدین محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی سریل وابن شهر اشوب نیز در معالم العلما او را بلفظ شیخی ادا فرموده و قبر مطهرش در غسل گاه حضرت رضا علیه السلام است

در احوال محمود بن علی بن الحسین

قبا محمود بن علی بن الحسین الحمصی الرازی علامهٔ زمان و وحید ان دوران بوده و تالیفات بسیار دارد مانند تعلیق صغیر و تعلیق کبیر و شهید اول اجازه از او دارد بواسطهٔ تلامذهٔ او و شیخ منتجب الدین گفته که چندین سال در نزد او درس خواندم واز جملهٔ اشعار این بزرگوار که بخط شهید اول یافته شد قد کنت ابکی و داری منک دانیه فکیف ذلک اذ شطت بک الدار ابکی لذکرک سرا ثم اعلیه فلی بکاران اعلان واسرار —

در احوال امیر زاهد ورّام بن ابی الفراس

قبب امیر زاهد ورّام بن ابی الفراس المالکی الاشتری از اولاد مالک بن حرث اشتر نخعی که از صحابهٔ امیر المومنین است و او جد مادری سید رضی الدین بن طاوس و ابن ادریس است و در نزد شیخ محمود حمصی درس خوانده و شیخ منتجب الدین سابق در نزد ورّام درس خوانده و امام فخر رازی از سنیان نیز در نزد او درس خوانده چنانچه از قاموس بر می آید و شهید اول روایت کرده از محمد بن جعفر مشهدی از او و او ست صاحب کتاب مجموعه و کتاب تنبیه الخواطر و نزهة النواظر گرانیکه در او غث و سمین هر دو میباشند سید بن طاوس در کتاب فلاح السائل نوشته که جد من ورّام بن ابی فراس از کسانی است که اقتدا بفعلش میشود او وصیت نمود که نگین عقیقی را بر او اسامی دوازده امام نقش کنند و از بعد از وفات در دهان او بگذارند سید بن طاوس میفرماید که من نیز نگین عقیق کندم الله ربی و محمد نبی و علی و سمیت الایمه الا اخرهم ایمتی و وسیلتی و وصیت کردم که از بعد از موت در دهان من گذارند در نزد سوال ملکین در قبر جواب انها باشد انشاء الله تعالی تا اینجا کلام سید بن طاوس بود و شاید که تخصیص بعقیق برای ان باشد که پیغمبر علیه فرمود که ای علی انگشتر عقیق بدست کن که او اول کوهی است که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برتو و ائمه از اولاد تو بامامت و ولایت —

قبیج سید عز الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی حلبی فاضل و جامع بوده و از او اجازه دارد شیخ شاذان بن جبرئیل قمی و برادر زاده اش سید محی الدین ابو حامد محمد

ابن زهره

ابن فقیہ متکلم محقق مدقق ابو القاسم عبد اللہ بن علی بن زہرہ حسینی و محمد مزبور از پدرش علی نیز
اجازہ دارد و محقق اول از سید محمد مزبور اجازہ دارد و سید حمزہ را تالیفات بسیار ست مانند
کتاب غنیۃ النزوع در علم اصول و فروع و او در کتاب صفحہ بصفحہ ورق بورق احکام ذکر کردہ
ازان پس میگوید کل ذالک للاجماع مجملاً از کثرت دعوائے اجماع اگر اجماع محکی او با اجماع
دیگران تعارض کند اجماع ابن زہرہ موہون خواہد بود و دران معارض مقدم بر او است
و سبب وہن او انیست کہ در غالب مسائل خلافیہ دعوای اجماع میکند و این باعث وہن
و وہم و عدم حصول ظن بانست و بعضے گویند کہ سید بن زہرہ حضرت صاحب الامر را ملاقات
میکردہ و از انجناب احکام می شنید بالمشافہہ لیکن قدرت نداشت کہ از انسنت ما بام و بد
لہذا ان احکام را نوشت و دران اجماع ادعا نمود تا از او بپذیرند لیکن مخفی نیست کہ انیقسم
خالی از تدلیس نیست واللہ العالم و او را تالیفات دیگر نیز ہست مانند کتاب قبس الانوار فی نصرۃ
العترۃ الاخیار رسالہ الرد علی المنجمین کتاب النکت در علم نحو و غیر ذالک —

در احوال شیخ ابو منصور

فقیہ احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسے و او ست مراد از طبرسے در مقام طلاق و اما
صاحب تفسیر مجمع پس ازان تعبیر میکنند بہ ابو علی طبرسے و او عالم فاضل ثقہ ست و اجازہ دارد
از سید عالم عابد ابی جعفر مہدی بن حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق ابی عبد اللہ جعفر بن محمد بن
احمد دوریستی از پدرش از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویہ قمی و شیخ زین الدین محمد بن
علی بن شہر آشوب مازندرانی سروی و شیخ طبرسے صاحب کتاب احتجاج ست از جمعی متاخرین
نسبت دادہ اند کتاب احتجاج را بشیخ ابو علے طبرسی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان مانند ملا محمد
امین محدث استرابادی و صاحب رسالہ مشائخ الشیعہ و محمد بن ابی جمہور احساری در کتاب عوالی
اللیالے و این نسبت او نیح من الشمس و ابین من الامس غلط فاحش ست —

در احوال محمد بن ادریس

فقیہ محمد بن ادریس یا ابن احمد بن ادریس عجلی ربعی حلی شیخ فاضل کامل محقق مدقق عین الاعیان
و نادر الزمان فخر الدین ابی عبد اللہ او دخترزادہ شیخ ورام بن ابی فراس ست چنانکہ
بعضے گفتہ اند و جد مادری او دختر شیخ طوسے ست چنانکہ بعضے دیگر گفتہ اند و شیخ اسد اللہ کاظمینی
اول را ذکر کردہ ست و گفتہ ست کہ این غریب ست و مؤلف کتاب ثانی را غریب می داند چہ

بحسب طبقه مستبعد است که ابن ادریس دختر زاده شیخ طوسی باشد و او باب طعن بر شیخ مفتوح کرده
و لذا محقق و علامه و شیخ محمود حمصی بر ابن ادریس تشنیع و طعن دارند و با وی بی اعتنائی نموده اند
و ابن داود در کتاب رجال او را در قسم ضعفا نوشته چه او کتاب خود را به دو قسم کرده
اول در ممدوحین دوم در ضعفاء و ابن داود گفته که او شیخ فقهاء حله بوده و متقن علوم بود و
کثیر التصانیف بود ولیکن اعراض از اخبار اهل بیت کرده بالکلیه ولیکن شیخ منتجب الدین و دیگران
او را مدح نموده اند و او در نزد فقهاء بلقب فحل العلماء اشتهار دارد و متاخرین بر او اعتماد
کرده اند اما عمل باخبار احاد نکردن باعث قدح او نمی شود چه سید مرتضی و دیگران نیز باخبار
احاد عمل نمیکرده اند و اما طعن بر شیخ فهو لیس باول قارورة کسرت فی الاسلام پس شیخ مفید بر
استادش صدوق طعن بسیار دارد بنحویکه میگوید غلط شیخنا ابو جعفر و در باب قضا و قدر صدوق
حدیثی نوشته و آنرا معنی کرده و شیخ مفید گفته که کاش این حدیث را می نوشت و معنی نمی نمود
و شهید اول در اجازه خود از ابن نما و سید فخار بواسطه گفته که روایت دارم از ایشان مصنفات
امام علامه شیخ العلماء و رئیس المذاهب فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس و شهید ثانی در
اجازه اش گفته که مرویات شیخ علامه محقق فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس العجلی با انکه قول
ابن داود که او شیخ فقهاء حله بود با تضعیف بعد با هم منافات دارند و ابن ادریس روایت
میکند از خال خود حسن بن شیخ طوسی بواسطه شیخ عربی بن مسافر از شیخ الیاس بن هشام حایری
از خال حسن بن الشیخ و بلا واسطه نیز اجازه دارد و صحیفه کامله را و ظاهر انکه اجازه به شیخ او را
در حال طفولیت ابن ادریس بوده و از تالیفات او کتاب سرائر است و غیر ان و در السنه فقهاء تعبیر
مینمایند از او بحلی و عجلی و متاخر و فاضل اگرچه غالب انست که فاضل را اطلاق بر علامه می نمایند
علامه محقق را مینخوانند و ابن ادریس در بیست و پنج سالگی بسر حد اجتهاد رسید و این کثیر الوقوع است
چه این فقیر نیز در بیست سالگی باستخراج مسایل پرداختم

در احوال حسن بن علی

قو حسن بن علی بن داود صاحب کتاب رجال است و در ان مسلکی عجیب اختیار کرده که پیش از ان
کسی بر ان سبقت نه نوشته جز انکه درین کتاب اغلاط بسیار است چنانچه علماء رجال بدان اقرار
نموده اند که این فقیر مؤلف کتاب را حواشی غیر مدونه است و او از شاگردان محقق است و شهید ثانی
در اجازه کبیره گفته تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی صاحب تصانیف بسیار و تحقیقات بسیار است

از الجمله کتاب رجال ست و برائی او ست از تصانیف در فقه نظماً و نثراً مطولاً و مختصراً و در منطق و عربیت و علم عروض و اصول فقه مقدار سی کتاب که همه در غایت جودت می باشند و شهید اول این نحوا او را توصیف فرموده سلطان الادبا و ملک النظم والنثر مبرور در نحو و عروض تقی الدین ابی محمد حسن بن داؤد و ابن داؤد خود در رجالش گفته که مولد او پنجم جمادی الاخری سنه ششصد و چهل و هفت ست –

در احوال نجیب الدین

قیر نجیب الدین ابو ابراهیم محمد بن جعفر بن محمد بن ابو البقا هبة الله بن نما قدوه مذهب و علامه ان زمان ست چنانچه شهید اول و شهید ثانی همین عبارت تعبیر کرده و محقق اول صاحب الشرایع این بزرگوار اجازه دارد و وفاتش بعد از عود از زیارت غدیر در ذی الحجه از سال ششصد و چهل و پنج بوده و او را پسر فاضل ست نام او شیخ جعفر ست و کتاب مقتل حسین که مسمی به مثیر الاحزان ست از تالیفات او ست و برائی شیخ جعفر پسر ست فاضل مسمی به احمد که اجازه از پدرش دارد و از جدش و از برائی احمد نیز پسر فاضل ست و ان شیخ جلال الدین ابو محمد حسن ابن نظام الدین احمد ست و اجازه دارد از شهید اول و از یحیی بن سعید –

در احوال سید شمس الدین بن فخار

فتح سید شمس الدین بن فخار بن معاد بن فخار بن فخار الموسوی الحایری عالم و فاضل و ادیب و محدث بود و محقق اول از او اجازه دارد و از جمله تالیفات این بزرگوار کتاب مثبر مذاهب است بر تکفیر ابی طالب و ان نیکوست و او از ابن ادریس روایت می کند و اجازه دارد و همچنین از شاذان بن جبرئیل قمی اجازه دارد و ابن ابی الحدید عنید در شرح نهج البلاغه در اسلام ابی طالب توقف کرده و گفته که سید فخار بن معد کتابی به نزد من فرستاد که در ان اسلام ابی طالب را اختیار کرده بود پس ابن ابی الحدید در پشت ان کتاب اشعاری در مدح ابیطالب نوشت بدون انکه اسلام ابی طالب اختیار کند و محمد بن احمد بن صالح سبتی از او اجازه دارد –

در احوال عربی بن مسافر

قیط عربی بن مسافر عبادی اجازه دارد از استادش الیاس بن هشام حایری از پسر شیخ الطوسی و شیخ الیاس فاضل و محدث بود –

فلک ابو علی حسن بن محمد الطوسی پسر شیخ طایفه عالم و فاضل و فقیه و محدث بوده اکثر

اجازات باو منتهی ست وکتب پدرش را به نزد او خوانده وازاو اجازه گرفته وازتالیفات او است کتاب امالی وشرح نهایه وغیرایشها ۔

دراحوال محمد بن علی بن شهر اشوب

فکا محمد بن علی بن شهر اشوب بن ابی نصر بن ابی الجیش المازندرانی السروی القاب متعلقه دارد مانند زید الدین ورشید الدین وکنیت او ابوجعفر ست واو محدث ومتکلم وفقیه وادیب شاعر وجامع محاسن ست واو را تالیفات ست مانند مناقب ومعالم العلماء دراحوال علماء وحادی منهاج ومثالب النواصب ومخزون مکنون درعیون فنون واعلام الطرائق فی الحدود وکتاب الاسباب والنزول علی مذہب الرسول وکتاب اوصاف وکتاب متشابه القرآن وبدو واسطه از شیخ طوسی روایت کرده وبیک واسطه از جدش شہر اشوب وغیرایشان وبسیاری ازمخالفین نیز اجازه داشته چون محمود بن عمر زمخشری صاحب کشاف واحمد غزالے ازبرادرش محمد غزالے کتاب احیا روایت داشته واجازه داشت ازخطیب خوارزمی موفق احمد مکی صاحب اربعین وقاضی ابی السعادات صاحب فضائل وغیرایشان وسید ابو حامد بن زہره ازاین بزرگوار روایت داشته

دراحوال شیخ ابوعبداللہ

قلب شیخ ابوعبداللہ جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوریستی ثقه وعین وعظیم الشان ومعاصر شیخ طوسیست ودرنزد شیخ مفید ومرتضی درس خوانده وتالیفات او کتاب کفایه ست درعبادات وکتاب یوم ولیله وکتاب اعتقادات وکتاب رد بر زیدیه سابقه وغیرایشها واو منسوب است به بلده که او را دریس میخوانند ودربعضے از نسخ بلکه اکثر دوریست مینامند واو را اولاد واولاد اولاد که همه فضلاے باشند ازانجمله نجم الدین عبداللہ بن جعفر بن محمد دوریستی ست که عالم وفاضل وجلیل القدر بوده واو روایت می کند ازجدش ابوجعفر محمد بن موسی بن جعفر ازجدش ابی عبداللہ جعفر بن محمد از مفید وازانجمله ست حسن بن جعفر دوریستی وان فاضل جلیل ست چنانکه قاضی نوراللہ درمجالس گفته واو عالم وشاعر بوده وازاشعار او نیست بعضی الوصی علائمه معروفه کتبت علی جبهات اولاد الزنا لمن لم یوال من الانام ولیه ستیان عنداللہ صلی ام زنا وازانجمله ست ابوجعفر محمد بن موسی بن جعفر بن محمد دوریستی واو فاضل وجلیل ست روایت می کند ازجدش ابی عبداللہ جعفر بن محمد متقدم از شیخ مفید ۔

دراحوال جعفر بن محمد بن موسی

قلج جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه کنیت اش ابو القاسم و پدرش ابو مسلمه از خیار اصحاب سعد بود و ابو القاسم از ثقات اصحاب و اخلاء ایشان بوده و روایت می کند از پدرش و برادرش از سعد و میگفت که من نه شنیدم از سعد مگر چهار حدیث و او استاد شیخ مفید بود و وفاتش در سال سیصد و شصت و نه بوده و برای او کتبی است مانند کتاب عداوات الحسد و کتاب الصلوة و کتاب الجمعه و غیران و او مراسله بصاحب الزمان نوشت و از مدت عمر خود استفسار نمود در زمانیکه حجر الاسود را بجایش میگذاشتند قاصد کاغذ را داد و بخواند و تعیین مدت کرده و در بحار مجلسی مفصلاً در مجلد غیبت امام مذکور داشته است ۔

در احوال حسن بن عقیل

فکد کنیت اش ابو محمد و یا ابو علیست و ثانی اشهر است و معروف بعمانیست و معاصر با کلینی است و بمکاتبه جعفر بن قولویه را اجازه داده و شیخ مفید برا و بسیار ثنا میکرد و عمانی بضم عین مهمله و تخفیف میم است و منسوب بسوی عمان بضم عین و تخفیف میم است و ان بلدیست بر کنار دریای فارس که میان ان بلد و بحرین مسافت یکماه راه است و از مشهور از مشایخ بضم عین و تشدید میم شنیده ایم و بنظر این فقیر اینکه تشدید میم غلط مشهور است و شیخ طوسی فرموده که اسم پدرش عیسی است و او از اجلهٔ متکلمین و اعاظم فقهاء متقدمین است و از تالیفات او است کتاب تمسک بحبل آل رسول و ان بزرگی خوب است و مشهور است و در فقه است چنانکه ابن شهر اشوب گفته و در غیر فقه نیز گفتگو در ان کتاب میکنند چنانکه شیخ طوسی گفته و بعضی گفته اند که حاج از خراسان وارد می شدند مگر اینکه از ان نسخه میخریدند و میبردند و در کتب فقهیه او را تعبیر میکنند بابو علی و ابن عقیل و عمانی و او را بعضی از فتاوای غریبه است و او اول کسی است از مجتهدین امامیه که موافقت با مالک از عامه کرده و گفته که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود و دیگر کسی اختیار این نکرده مگر سید اجل حسیب فاضل نقیب امیر معز الدین محمد صدر اصفهانی که رساله در این باب نوشته و ایرادات علامه در مختلف بر ابن ابی عقیل در نموده فتوای دیگرش اینکه اذان و اقامه را در نماز صبح و مغرب واجب دانسته و سید مرتضی با او موافقت نموده و ابن عقیل زیاده از این گفته که در صبح و مغرب اگر اذان و اقامه نگوید نماز او باطل است ۔

در احوال محمد بن احمد بن الجنید

فکه محمد بن احمد بن الجنید ابو علی الکاتب الاسکافی از مشایخ شیخ مفید است و معاصر با عمانی

و معاصر او بوده فی الجمله واو در زمان امیر معز الدوله ابن بابویه است و برای کتابیست در اجوبه
مسائل معز الدوله و کتب بسیار نیکو نوشته است اگرچه مذهب او جواز عمل بقیاس بوده و ازین
بابت کتب او متروک گردیده و ملا عبدالله تونی در وافیة الاصول گفته که ابن جنید از قول بقیاس
رجوع کرده و وفاتش در سال سیصد و هشتاد و هشت هجریست و شیخ نجاشی گفته که از بعضی از مشایخ
خود شنیدم که میگفتند که نزد او مالی از صاحب الامر بوده و شمشیری نیز بود و او دران باب وصیت
بجاریه خود کرد و آخر آن مال و شمشیر ضایع شد و بعضی گفته اند که ابن جنید دعوای نیابت خاصه داشته
و این سخن محض کذب و افتراست بلکه بعضی گفته اند که این نسبت را بعضی از عامه با بن جنید نسبت داده
است والعیاذ بالله که آنجناب این دعوی نموده باشد و از جمله کتابهای او کتاب تهذیب الشیعه است
و آن بیست مجلد و بیست جزوست و مشتمل بر کتب فقه است و از آن مختصر نیز کرده که مسمی باحمدی در فقه
محمدیست و علامه نهایت در مقام مدح آن کتاب برآمده و گفته که یافتم بخط سید سعید صفی الدین
ابی جعفر محمد بن معد موسوی که روایت میکند از همدانی قزوینی برهان الدین از شیخ منتجب الدین
و علامه روایت میکند از پدرش از سید صفی الدین و این سید صفی الدین بخط خود نوشته که او مطلع
شد بر معظم مجلد نکاح از تهذیب پس نیکو عبارت و خوش مضمون و در نهایت بلاغت و جامع فروع
و اصول و استدلال و اقوال است —

در احوال سلار بن عبد العزیز

فلکو سلار بن عبد العزیز و یا سالار بن عبد العزیز بنا بر اختلاف نسخ متکلم و فقیه و از تلامذه شیخ مفید
و مکنی بابو یعلی است و در نزد سید مرتضی نیز درس خوانده و بسیار بود که بنیابت از مرتضی درس
میگفت چنانکه شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته است بعضی گفته اند که به نیابت مفید
درس میگفت یعنی او قاتیرا که شیخ مفید را عذری بود او به نیابت شیخ بجای او می نشست و درس
میگفت چنانکه شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده سلر گفته است و ابو الفتح بن جنی
گفته که من او را ادراک کردم و در نزد او درس خواندم و در اواخر امر از ضعف و پیری چنان
شده بود که قدرت بر بسیار سخن گفتن نداشت پس درس را که میخواست بگوید بر لوحی می نوشت
و بر شاگردان میخواند و از اهل دیلمیان گیلان بود چنانکه تعبیر از او بدیلمی شاهد بران است و از اهل
طبرستان بود چنانکه شیخ اسد الله کاظمینی گفته است و بعضی گفته اند که از علماء حلب بوده و از جمله
کتب سید مرتضی مسائل سالاریه است که در جواب مسائل او نوشته است، و او از مشایخ مهر شیخ طوسی

و شیخ حسکا جد منتجب الدین و شیخ عبد الجبار راوی و غیر ایشان است و او را تالیفات است مانند کتاب
ابواب و فصول در فقه و مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و رد بر ابی الحسن بصری در رد
بر شافی و تذکره در حقیقت جوهر و در بعضی از کتب بنظر رسیده که شیخ طوسی از او اجازه دارد و از
تالیفات او کتاب مراسم است در فقه —

در احوال قاضی بن البرّاج

فکر قاضی بن البرّاج اسمش عبد العزیز بن نحریر بن عبد العزیز بن البراج الطرابلسی الشامی نوّر
الله مرقده الشامی او از شاگردان مرتضی و از جانب سید مرتضی در طرابلس قضاوت مینمود و ملقب بلقب
المؤمنین و سعد الدین است و کنیه اش ابو القاسم و معروف بقاضی است و در نزد شیخ طوسی نیز
درس خوانده و برای او مصنفات است مانند مذهب و معتمد و روضه و معترب و عماد المحتاج در
مناسک حاج و جواهر و معالم و کامل و شرح جمل العلم و العمل سید مرتضی و خلیفهٔ شیخ بود در بلاد
شامیه و از شیخ اجازه دارد و از حلبی نیز اجازه دارد و ظاهر اینکه از کراجکی نیز اجازه داشته و در
او تلمذ نموده و بعد از سوالات او از شیخ چند کتاب شیخ در جواب ان سوالات نوشت و در نزد
اوائل انها قاضی را شیخ فاضل تعبیر فرموده و راوندی تصریح کرده که مراد شیخ قاضی است
در حل و عقود و قاضی از مشایخ عبد العزیز بن ابی کامل است و از مشایخ شیخ حسکا است و از مشایخ
شیخ عبد الجبار و شیخ محمد بن علی بن محسن حلبی است —

در احوال ابو الصلاح الحلبی

فکح تقی بن نجم حلبی است یا تقی الدین بن نجم یا نجم الدین و احمده فقها و متکلمین است و از تلامذهٔ
مرتضی و شیخ است و شیخ در کتاب رجال گفته در باب من لم یروا عن الائمه که تقی بن نجم الدین حلبی
ثقه است و مصنف چند کتاب است و در نزد من و سید مرتضی درس خوانده انتهی و در نزد سلار
نیز درس خوانده و از خلیفه مرتضی بود و در دیار حلبیه و هر وقتیکه به نزد سلار مسئله استفساری
نمودند میفرمود که تقی در نزد شماست و او از مشایخ قاضی عبد الرحمن رازی و شیخ فقیه صالح
ثابت بن احمد بن عبد الوهاب حلبی و غیر ایشان است و کتب او را شیخ او شیخ الطائفه در کتاب
رجال ذکر کرده از انجمله است کتاب کافی در اصول دین و فروع دین و بدایه در فقه و شرح ذخیره
مرتضی و تقریب المعارف و العمدة الشافیه و الکافیه و گاهی فقهای او را بتعبیر باسم و گاهی بکنیت
و گاهی بلفظ الحلبی نامند —

در احوال عبد العزیز بن کامل طرابلسی

قفاط عبد العزیز بن کامل طرابلسی بعد از قاضی ابن البرّاج و در انجا قاضی بوده و فاضل محقق
و فقیه و عابد بوده و از تالیفات اوست کتاب اشراق و کامل و جواهر و موجز و او اجازه
دارد از قاضی ابن البرّاج و کراجکی و حلبی و بعضی گفته اند که از شیخ هم اجازه دارد و ظاهر
انیکه این سخن فاسد است ـ

در احوال محمد بن علی بن عثمان کراجکی

قل محمد بن علی بن عثمان کراجکی قاضی ابو الفتح یا ابو القاسم نزیل محدث و فقیه
و متکلم و صاحب کنز الفوائد و اکابر تلامذه مرتضی و شیخ دیلمی و واسطی است و از مفید نیز
اجازه داشته است و از جمله کتب مفید کتاب جواب ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان است و بعضی
گفته اند که او از دیار مصر بوده است و از تالیفات اوست نوادر و معونه فارض در استخراج سهام
فرائض و شرح جمل مرتضی و منهاج در مناسک حاج ـ

در احوال محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشّی

قلا محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی و کش بفتح کاف و تشدید شین معجمه بلدیست معروف از بلاد
ما وراء النهر و بلدیست بزرگ که سه فرسخ در سه فرسخ است و کنیت ابا محمد عمرو بفتح عین است
بصیر باخبار و رجال است و لیکن روایت از ضعفاء داشته و با عیاشی مصاحبت کرده و از او
اخذ کرده و در کتاب او اغلاط بسیار است چنانچه علامه در خلاصه گفته و نجاشی نیز چنین گفته تا اینجا که
گفته برای او کتابیست در رجال که خبر داد ما را جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی از محمد بن عمر
بن عبد العزیز ابی عمرو کشی و در لؤلؤه گفته که ان کتاب کشی بما نرسیده و انچه موجود و متداول است
کتاب اختیار کشی است که شیخ طوسی انرا نوشته و منتخب از کشی کرده و اسم انرا اختیار کشی گذاشته
و انرا شیخ ابراهیم بن حسن جزایری بر حروف معجم ترتیب داده و شیخ عبد الله بن صالح گفته که شیخ
داود مذکور ادیب صحیح الاعتقاد صالح بوده مخلص در محبت اهلبیت بوده و ترتیب کتاب اختیار کشی و نجاشی
داده لیکن قوت استدلال و تصرف برای او نبوده و کتب بسیاری بخط خود نوشته که چهارصد جلد
میشود و انها را وقف بر مدرسه جزیره کرده که خود ساخته و سه فرزند داشته همه فضلا بودند اکبر
ایشان شیخ علی و شیخ حسن و شیخ صالح و شیخ علی را فرزندی افضل از پدر و دو عم او خصوصا در
عربیت و ان شیخ داوری است که معاصر با شیخ عبد الله بن صالح بوده و موسوم باسم جدش بوده و قبر

شیخ داور جد در جزیرۀ در حجرۀ شمالیہ ست باو پسر شیخ علی –

در احوال احمد بن علی بن احمد

قلب احمد بن علی بن احمد بن ابی العباس نجاشی معاصر شیخ طوسے و مرتضی بوده و از تلامذۀ شیخ مفید ست و حسب او نجاشی اہوازی میرسد کہ صاحب رسالہ از حضرت صادق و علامہ در خلاصہ گفتہ احمد بن عباس بن محمد بن عبداللہ بن ابراہیم بن محمد بن عبداللہ بن نجاشی والی اہواز او خدمت حضرت صادق کتابتے نوشت و از او سوال کردان جناب رسالہ نوشت و بدو فرستاد و ان رسالہ معروفہ ست و احمد را کنیت ابو العباس ست ثقہ و معتمد علیہ ست و از کتاب رجال او در این کتاب بسیار نقل کردیم و وفات او در سال چہار صد و پنجاہ و پنج در ماہ جمادی الاولے بوده –

در احوال شیخ ابو عبداللہ حسین بن عبیداللہ

قلج شیخ ابو عبداللہ حسین بن عبیداللہ و یا عبداللہ بن ابراہیم غضائری علی اختلاف النسخ این بزرگوار از مشایخ شیخ طوسے ست و شیخ طوسی از او اجازه دارد و او در نصف صفر از سال چہار صد و یازده وفات کرده و نجاشی ہم از او استماع کرده و اجازه از او داشتہ و ابن قولویہ از مشایخ اجازه اوست و او از زیادتی ورع بسیاری از روایات تضعیف کرده ست پس اگر تضعیف او یا تعدیل دیگران تعرض کند تضعیف او موہون ست و اما توثیق او در اعلی درجہ وثاقت ست چنانکہ در منظومہ دریہ و غیران ذکر کردیم –

در احوال محمد بن احمد بن سلیم

قلد محمد بن احمد بن سلیم یا سلیمان جعفی ثم المصری و او صاحب کتاب فاخر و غیبت صغرا و کبرے را ادراک کرده و شیخ نجاشی بدو واسطہ از او روایت داشتہ و ابن قولویہ بلا واسطہ –

قلہ ابو عبداللہ حسین بن عبداللہ بن علی واسطی از معاصرین شیخ مفید و از مشایخ کراجکی ست

در احوال محمد بن محمد بصری و کنی

قلو محمد بن محمد بصری و کنی یا بو الحسن ست و از سید مرتضی اجازه دارد و از شیخ ابو الفضل شاذان بن جبرئیل قمی و او اجازه دارد او بیدرش جبرئیل بن اسمعیل و او از بصروے –

در احوال محمد بن حسین

قلز محمد بن حسین صاحب شرح نہج البلاغہ منسوب بکندری و ملقب بقطب الدین ست و او از

علمای متقدمین و غیر را وید گیست —

در احوال حسین بن علی بن محمد

قلبح حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی نیشاپوری رازی شیخ ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین است و صاحب تالیفات است مانند تفسیر روضة الجنان در بست جلد و فارسی است و فاضل نحریر مسلم است و فخر الدین رازی بسیار از مطالب او را دزدیده و در تفسیرش نوشته او معاصر صاحب کشاف بود —

در احوال سعید بن هبة الله بن حسن مکنی

قلط سعید بن هبة الله بن حسن مکنی با بو الحسین و یا ابو الحسن ملقب بقطب الدین استاد محمد بن علی بن شهر آشوب است که معتبر بسروی است و منتجب الدین و سید رضی الدین از او اجازه دارند و از شیخ ذو الفقار و شیخ محمد و شیخ علی ابنی علی بن عبد الصمد نیشاپوری اجازه دارد و همچنین اجازه دارد از پدر محمد و علی که علی بن عبد الصمد باشد و از تالیفات او است خلاصة التفاسیر در ده جلد و مغنی در شرح نهایه شیخ در ده جلد و مستقصی در شرح جمل مرتضی در سه جلد و شرح نهج البلاغة در دو مجلد و در قبرستان بزرگ قم مدفون است و اسمش بر سنگی نوشته و بر بالای قبر او است و این فقیر چندی را در قم اقامه داشتم هر روز بزیارت او میرفتم و او را سه پسر فاضل بود یکی شیخ نصیر الدین ابو عبد الله الحسین که عالم صالح بود دوم شیخ ظهیر الدین ابو الفضل محمد که فقیه ثقه عدل بود سوم شیخ محمد ابو الفضائل که فاضل عالم بود —

در احوال محمد بن علی بن حمزهٔ طوسی

قم محمد بن علی بن حمزهٔ طوسے مشهدی معروف بطوسے و مشهور بابن حمزه ملقب به عماد الدین مکنی با بو جعفر و از تالیفات او کتاب وسیله است و واسطه و شرایع و مسائل در فقه و همان کتاب اول مشهور است و در ندرت از او تعبیر میکنند به عماد طوسے —

در احوال محمد بن جهم یا جهیم اسدی

قا محمد بن جهم یا جهیم اسدی حلی ربعی و گاهی گفته میشود ابن علی بن جهم و ابن علی بن محمد بن جهم و ملقب بمفید الدین است و در وصف او همین بس که محقق در جواب خواجه نصیر الدین طوسی گفته که اعلم با صولین ابن جهم و یوسف بن مطهر است و ابن جهم از مشایخ اجازه علامه است و سید عبد الکریم بن طاوس از او اجازه دارد —

دراحوال ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ

قمب ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ صاحب کتاب اشارۃ السبق بسوی معرفت حق ست در اصول دین و فروع دین تا امر معروف و صاحب کشف اللثام کہ نقل قول از اشارہ می کند ہمین کتاب ست و تاریخ نسخۂ ازان کہ در نزد صاحب مقابیس بود ہفتصد و ہشت ست -

درحال حسن بن ابی طالب یوسفی

قمج حسن بن ابی طالب یوسفی ابی عز الدین فاضل کامل و تلمیذ محقق ست و شرح متوسط حسن بر مختصر نافع محقق نوشتہ ست و ان شرح موسوم بکشف الرموز ست و در کشف اللثام نقل قول بسیار ازو نمودہ -

دراحوال محمد بن علی بن محمد جرجانی

قمد محمد بن علی بن محمد جرجانی رکن الدین عالم و فاضل و معاصر با علامہ واز تالیفات او ست شرح نافع و شرح مبادی وغیر ان -

دراحوال علی بن محمد بن قاشے

قمہ علی بن محمد بن علی قاشے نصیر الدین حکیم فاضل و معاصر علامہ و شہید بر او ثنا و استاد و بعضے مطالب ازو نقل کردہ و ابن معیہ ازو اجازہ داشتہ و مبالغہ در مدح او کردہ و او را حاشیہ ست بر شرح تجرید اصفہانے و حاشیہ بر شرح شمسیہ رازی و شرح طوالع بیضاوے و رسالہ لطیفہ کہ مشتمل ست بر بست ایراد بر تعریف امارت از قواعد علامہ -

دراحوال محمد بن شجاع القطان

قمو محمد بن شجاع القطان شمس الدین الانصاری الحلّے صاحب کتاب معالم الدین فی اصول الدین و او اجازہ دارد از شیخ مفید و از شہید اوّل -

دراحوال احمد بن محمد بن فہد

قمز احمد بن محمد بن فہد جمال الدین صاحب مہذب و عدۃ الداعے و کنیت او ابو العباس ست و کتاب موجز و مقتصر از اوست و او اجازہ دارد از شیخ مقداد و ازو او اجازہ دارد شیخ علے بن ہلال جزایری و شیخ زین الدین علی بن محمد طائے -

دراحوال مفلح بن حسین صیمری

قمح مفلح بن حسین صیمری اجازہ دارد از ابن فہد و موجز او را شرح نوشتہ مسمی بکشف الالتباس

و شرایع شرحے نوشتہ مسمی بغایۃ المرام و پسرش شیخ حسین بن مفلح فاضل عالم عابد و صاحب تالیف بود

در احوال جواد بن سعد بن جواد

قمط جواد بن سعد بن جواد معروف بکاظمے و از اعاظم تلامذہ شیخ بہائے و از تالیفات او است شرح زبدۃ الاصول شیخ بہائی و شرح خلاصۃ الحساب و مسالک الافہام بسوی ایات احکام و فوائد علیہ در شرح جعفریہ و غیر اینہا ۔

در احوال میر فیض اللہ بن عبد القاہر

قن میر فیض اللہ بن عبد القاہر بن ابی معالم حسنی تفریشی غروی و معروف بہ تفریشی است و از تالیفات شاذ است انوار قمریہ در شرح اثنا عشریہ و تعلیق بر مختلف و معاصر صاحب معالم است و از شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازہ دارد و صاحب وسائل روایت کردہ از خال پدرش شیخ علے از میر فیض اللہ ۔

در احوال رفیع الدّین محمد حسینی

قنا رفیع الدین محمد حسینی نائینے فقیہ حکیم متکلم ۔ صاحب تعلیق کافی و تعلیق مختلف غیر اینہا است و صاحب وصائل اجازہ از او دارد بواسطۂ ملا محمد باقر مجلسے صاحب بحار ۔

در احوال سیّد عماد الدین ابو الصمصام

قنب سیّد عماد الدین ابو الصمصام ذو الفقار بن محمد بن سعید بن حسین مروزی اجازہ دارد از سید مرتضے و شیخ طوسے و از او اجازہ دارد سیّد فضل اللہ علی راوندی و این بزرگوار زیادہ از صد و پانزدہ سال عمر کرد ۔

در احوال سیّد نعمت اللہ بن سیّد عبد اللہ جزائری

قنج سید نعمت اللہ بن سیّد عبد اللہ جزائری فاضل و عالم و ادیب اریب لبیب حسیب نسیب حدت ادراک و رانصیب و نبیرش سیّد ولی اللہ از افاضل علما و نوادہ اش سید عبد اللہ از اکامل فضلا و اعقاب و اخلاف اشراف ان علام علیم ہمہ ارباب کمال اکنون مدار بزرگی از ان زمان تا این اوان در خانوادۂ ایشان در لرستان و انجناب صاحب عربیت و لغت و دارائی علم حدیث و مسلکش مسلک اخباری و در خدمت چند نفر از اعیان علما تلمذ کردہ مانند ملا جمال خوانساری و ملا محسن فیض و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شہید کہ صاحب تعلیقہ بر شرح لمعہ جدّ او است و اخوند ملا محمد باقر مجلسے و تلمذ او در خدمت مجلسی زیادہ

از دیگران

از دیگران هست واو خود در انوار نعمانیه نوشته که مجلسی با اینکه زیاده از هزار نفر شاگرد داشته بمن الفت ومحبت واستیناس بیش از دیگران داشته بنحویکه غالباً شبها مرا در کتاب خوانه با خود نگه میداشت نه جهت مصالح تصنیف بحار و بسیار مزاح بود و با اینکه نهایت شوخ و خوش مشرب بود چنان هیبتی داشت که هر وقت که میخواستم داخل براو شوم از هیبت او دلم میطپید و در دم در قدری توقف مینمودم تا اینکه آرام میگرفتم از ان پس بران جناب داخل میشدم و همچنین تلمذ کرده

در کرامت سید نعمة الله

سید مزبور در نزد میرزا ابراهیم پسر اخوند ملا صدرای در انوار نعمانیه نوشته که من در شب عید ماه رمضان وظاهرا اینکه شب جمعه بود در روز برای من انکسار وخشوع وتضرع روی داده پس در شب در عالم رؤیا دیدم که در صحرای وسیعی ایستاده ام و دران صحرا مکانی هست و مردم از هر طرف بسوی همان خانه میروند پس منهم همان خانه را قصد کردم دیدم که مردی بر دران خانه نشسته و برای مردم مسایل میگوید پس من سؤال کردم که این مرد کیست گفتند که این مرد پیغمبر است پس من صفوف را شکافتم و به نزد پیغمبر شدم وعرض کردم که ای جد بزرگوار بما دعا رسیده که فرموده اید در اول نماز بگوید انی اقدم الیک محمداً بین یدی حاجتی واتوجه به الیک تا اخر دعا ذکر نشده با اسم مبارک شما اسم علی بن ابی طالب واین فقیر اسم علیؑ را هم با اسم شما ذکر میکند و میترسد که شاید بدعت در دعا گذاشته باشد زیرا که از شما نقل نشد مگر همان نحو که در اول بشما عرض کردم پس انجناب دو انگشت مبارک را مقرون نمود و بهم چسبانید و فرمود که ذکر اسم علی با اسم من بدعت نیست پس چون بیدار شدم دیدم در بعضی از کتب همین دعا را که اسم علی نیز دران بود و سید مزبور در احوال خود رساله نوشته هست که خالی از لطائف و ظرائف نیست چه سید بسیار شوخ و مزاح بود مانند شیخ بهائی و مجلسی کتابی در مزاح نوشته چنانکه تعلیقه بر شرح جامی نوشته که نهایت مستحسن و مرغوب طباع طلاب هست و کتابی نوشته مسمی بمسکن الشجون در فرار از وباء و طاعون و چون احوالات او خالی از نصیحت و تذکیر و تحریص طلاب نیست لهذا مذکور میشود —

در بدو تحصیل سید

و چون این کتاب را مصدر باسم سید استاد آقا سید ابراهیم نمودیم لهذا ختم ان هم بنام نامی سید بزرگوار سید نعمة الله مینمائیم و آن جناب نوشته که مولد این فقیر در سال هزار و پنجاه هست والی الان سی و نه سال از عمرم گذشت و در این عمر قلیل چه قدرها از مصائب بمن روی داده

و چون پنج سال از عمرم گذشت و با کودکان بلهو لعب اشتغال داشتم پس روزی با رفیقم در عرصهٔ ملاعبه
نشسته بودم که پدرم در رسید و گفت که ای پسرک من با من بیا تا نزد معلم رویم و خط و کتابت را
تعلیم گرفته تا بدرجهٔ اعلی برسی پس من از آن سخن گریستم و انکار کردم سودی نبخشید پس سوی معلم
رفتیم و شروع بتعلم حروف هجا نمودیم چون روز دیگر شد من نزد مادرم رفتم و گفتم که من مکتب را
نمیخواهم بلکه میخواهم با کودکان بازی کنم پس مادرم بپدرم خبر داد و پدر امتناع نمود پس من سعی
نمودم که زودتر امر مکتب را انجام دهم تا ببازی اشتغال نمایم پس زمان کمی گذشت که قرآن را ختم کردم
و بسیاری از قصاید و اشعار را خواندم و حال آنکه از عمرم پنج سال و شش ماه گذشته بود و چون قرآن را
ختم کردم باز بوالده ام گفتم که مرا رها کنند تا با کودکان بازی کنم پس پدرم گفت که ای پسر من
کتاب امثله را بگیر و بیا تا نزد مردی رویم که برای تو امثله درس بگوید پس من گریستم پس پدرم خواست
که مرا اهانت کند ـ

در عصاکشی سید برای استاد کور

پس مرا بنزد مرد کوری برد که امثله و بصرویه و تصریف زنجانی را خوب می دانست پس آن مرد مرا
درس گفت و من برای استاد کور عصا کشیدم و او را خدمت میکردم و مبالغه در خدمت او کردم
برای تدریس چون امثله و بصرویه خواندم و خواستم که تصریف بخوانم پس نزد سیدی از اقارب
رفتم که تصریف زنجانی را خوب میدانست و کافیه هم خوب میدانست پس تصریف نزد او میخواندم
و در ایام درس هر روز مرا با خود بباغ میبرد و میگفت که علف را درو کن که الاغها را بهایم
تا بخورند پس من علف می بریدم و او نشسته بود و صیغ صرف و اعلال و ادغام برای من می خواند
پس آن گیاه و علف را پشتهٔ بزرگ می بستم و بالای سر میگذاشتم و بخانهٔ او می بردم و بمن میگفت
که بکسان خود ابراز علف چینی نکن چون زمان گیاه سر گذشت و داخل شد زمان کرم ابریشم پس
من حمل کردم برای او توت را و بر بالای سر میگذاشتم تا آنکه سرم اقرع شد پس پدرم پرسید که چرا
سر تو چنین شده گفتم نمی دانم پس مرا مداوا کرد تا آنکه موی سرم بحالت اول برگشت چون از خواندن
تصریف زنجانی فراغت یافتم و خواستم کافیه بخوانم پس بقریهٔ دیگر رفتیم و در نزد مرد فاضلی
کافیه خواندم پس روزی در مسجد بودم که مردی با لباس سفید و عمامهٔ بزرگ وارد شد گویا عمامه اش
گنبد کوچکی بود و او بمردم مینماید که مرد عالمی است پس من نزد او رفتم و صیغه از صیغ صرف
از او سوال کردم پس او جواب نگفت و مضطرب شد پس من باو گفتم که بعد از آنکه این صیغه را

نمی دانی

بدانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی پس حاضران خندیدند و آن شخص همان ساعت برخاست
و رفت و این کار مرا بر آن داشت که در صیغ صرف کوشش کنم و من اکنون نزد خدا طلب استغفار
مینمایم از سؤال کردن آن مرد مؤمن لیکن حمد می کنم خدای را که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ
وقوع یافت پس مدتی در انجا ماندم و از آن بسوی نهر عشار رفتم زیرا که شنیدم که در انجا مرد عالمی است
و برادر مرحوم و مغفور که فاضل و صالح و ورع سید نجم الدین بود در نزد آن عالم درس میخواند
چون بد انجا رسیدم دیدم که برادرم از انجا برگشت منهم با او برگشتم و بقریهٔ خودمان آمدیم و از انجا
بشط بنی اسد رفتیم که در نزد مرد عالم که در انجا بود درس بخوانیم پس در انجا مدت مدیدی ماندم
پس از آن بقریهٔ خودمان پس برادر من که بزرگتر از من بود بسوی حویزه رفت پس گفتم بپدرم که من
میخواهم که سفر بکنم و بسوی برادرم بحویزه روم برای طلب علم پس پدرم مرا بشط سحاب آورد
و در کشتی نشستیم و از راه تنگی عبور کردم که از هر دو جانب نی گرفته و راه وسعت داری نبود
جز بقدر اینکه کشتی عبور کند و در آن زمان گرما هم بشدتی بود و از آن نیز پشه بسیار بیرون
آمدند که هر یک مانند زنبور بودند و بهر کجا که نیش میزدند آن مقام ورم میکرد و در آن راه جماعتی
از اهل گامیش منزل داشتند پس انها را قصد نمودیم و گرسنه بودیم پس وقت عصر بر ایشان
وارد شدیم و صاحب خانه برای ما فرش نمود و چون وقت مغرب شد نماز گذاردیم پس در انتظار عشا
ماندم تا وقت خواب شد غذائی نیاوردند و گرسنگی ما زیاده شد و ما را خواب هم غلبه کرد پس چون قلیلی
از شب گذشت صاحب خانه بنزد ما آمد و گامیش خود را با سامی ایشان ندا نمود آن حیوانات
بنزد او آمدند من از شخصی استفسار کردم که این شخص از این گامیش چه میخواهد گفت
میخواهد که انها را بدوشد و برای شما از شیر انها با برنج غذائی بسازد پس من گفتم که انا لله
وانا الیه راجعون و خوابیدم چون وقت قریب بصبح شد پیاله بزرگی آوردند و ما را بیدار کردند
پس چیزی از برنج برروی کاسه ندیدیم پس دستها را تا مرفق در میان آن کاسه بردیم
و از آن شیر نوشیدیم و آن بیشتر مایه زیادتی گرسنگی ما شد بلی در قعر کاسه چند دانه از برنج محسوس
بود پس بعد از طلوع آفتاب سوار شدیم و بسوی حویزه آمدیم و برادرم پیش از من در نزدیکی از
اکابر حویزه مهمان بود و در نزد یکی از فضلا شرح جامی میخواند پس ما شریک او در درس شدیم و
باقی ماندیم و شرح جاربردی میخواندیم بر شافیه و این استاد هم خدمت بسیار از ما میگرفت
و اسمش شیخ حسن بود و هر یک از تلامذه را حکم کرده بود که اگر برای قضاء حاجت بسوی شط هر وقت

بردیم و سنگ باد و آجرا از نزدیک قلعه ترک بیاورد پس بسیار بود که روزی چند دفعه میرفتیم و انها را می آوردیم و این حالت ما بود و چون در نزد ما سنگ بسیار جمع شد خواست که خانه بنا کند پس بنای او رد و ما خانه بردیم   و هر وقتیکه بحوزهٔ عتیقه میرفتیم و اراده میکردیم که برگردیم استاد میگفت که ای اولاد میخواهید که بی حمل و بی بار مراجعت کنید پس ... و هر واز اهل آن جا اشیاء دیگر میخرید و با میگفت که آن را حمل کنید ما انها را برمی داشتیم و آب انها بر روی ما میچکید و اگر می خواستیم که حاشیه کتاب او نقل کنیم اذن نمی داد لیکن بسیار بود که کتاب را از دزدی مینمودیم و حواشی را نسخه میکردیم و این احوال او با ما بود و با انیحال ما بودیم به نهایت رضا که او را خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم و انجناب بسیار حریص بر کتاب بود و اما کتب او بعد از او در نزد شوهر دختر ایش رفت که هیچ قربی در نزد ایشان نداشتند مجملا این حال ما بود در درس –

در خوردن پوست خربزه

و اما احوال ما بالنسبه باکل آن بود که ما در خانهٔ یکی از اکابر انجا منزل داشتیم و در اکثر اوقات در مدرسه برای مباحثه تا ظهر مکث مینمودیم چون بمنزل آن مرد میرفتیم میدیدیم که آنها از غذا فارغ شده اند پس تا شب بی غذا میماندیم و رفیق من از پوست خربزه که بر زمین ریخته شده بود برمی داشت و بهمان نحو خاک آلوده تناول مینمود و از من احوالش را مستور مینمود از راه خجالت و حیا و من هم مانند او کردم پس روزی امدم و رفیقم را طلب داشتم دیدم که پوستها را جمع کرده و در زیر در نشسته و انها را میخورد با آنکه انها خاک آلوده بودند چون من انرا دیدم خندیدم پس گفت که چرا خندیدی گفتم که مرا همین حالت هست و هر یک از ما حال خود را از آن دیگر کتمان مینمودیم پس او گفت که اکنون این نحو اتفاق افتاده پس هر روز با هم این پوست خربزه را جمع کنیم و با آب انرا بشوئیم و بخوریم پس مدتی بر این احوال بودیم و مطالعه را بر روشنای ماه مینمودیم و من فنون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالک و کافیه و مانند انها پس چون شبها ماه داشت من مطالعه بسیار مینمودم و اگر شبها بدون ماه میشد من مکرر میگردم قرائت متون را تا فراموش نکنم و اهل مجلس می نشستند و منهم با ایشان می نشستم و اظهار میکردم که در سرم صداع است پس سر را در میان دو زانو میگذاشتم و این متون را قرائت میکردم و چنین بود حال من پس پدرم از جزائر آمد و گفت که مادر شما طالب دیدار شما است پس با همراه او و

آمدیم و مدتی کم در آنجا ماندیم و از آنجا بسوی حویزه مراجعت نمودیم پس مردی از اهل جزایر را دیدیم
که میخواست که بسوی شیراز برود پس برادرم اسباب او را برداشت و بجانب مصر رفت و من
با انمرد بجزایر آمدیم پس بسوی جزیره رفتیم دیدیم شخصی از اهل جزایر را که بشیراز
میرفت پس برادر مرحوم اسباب خود را گرفت و به بصره رفت و من با او بجزائر رفتیم و ماه مبارک رمضان
بود پس چهار روز در نزد اهل خود ماندیم و من با انمرد در کشتی سوار شدیم بقصد مصر کردیم چون بکشتی سوار
شدیم بدون اینکه اهل من مطلع شوند من گمان کردم که پدرم مرا طلب کند پس با اهل کشتی گفتم که
من جامه خود را میکنم و در آب نازل میشوم و سکان کشتی را نگاه میدارم که کشتی برود و من در آب
باشم تا مرا کسی نه بیند پس چنین کردم تا بجائی رفتیم که دانستم اینکه کسی مرا طلب نمی کنند پس
بکشتی سوار شدم و در اثنای طریق جمعی را دیدیم که در کنار شط بودند ما در وسط بودیم پس شخصی که با ما بود فریاد
زد که شما از اهل سنت میباشید و یا شیعه گفتند ما از اهل سنت میباشیم پس این شیخ گفت خدا لعنت کند
فلان و فلان را آیا نمی دانید که فلان بود پس ایشان فریاد بدشنام برآوردند
پس اهل کشتی فریاد کشیدند بر ایشان و کشتی میرفت و آن جماعت از کنار شط میرفتند و ما را سنگ
میزدند با این احوال تا نصف روز رفتیم پس به بصره رسیدیم و سلطان بصره در آن زمان حسین پادشاه
بود پس در آنجا ماندیم و درس میخواندیم در نزد مرد فاضلی از اجلاء سادات پس مدتی کم در آنجا ماندیم
پس والدم آمد که ما را بجزائر برگرداند ما هم اظهار رغبت کردیم پس آمدیم و کشتی اجاره کردیم بدون
اطلاع والد و سوار شدیم و بجانب شیراز رفتیم و از کشتی بیرون آمده و من و برادرم مالی کرایه کردیم
و در راه کوهها بود پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم و من یازده ساله بودم و در وقت نماز
صبح بشیراز رسیدیم پس بخانه آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما میخواستیم
که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در آنجا بود پس آن شیخ گفت که این راه را بگیرید
و بگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم و این سخن را تقطیع کردیم پس
یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را آن دیگر ضبط کرد پس هر که را میدیدیم یکی میگفت که مدرسه
منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهیم پس بآن مدرسه رسیدیم پس من نشستم و برادرم
داخل مدرسه شد و هر طلبه که بیرون میآمد و مرا میدید و آن آثار غربت را که در من میدید بمن رقت
میکرد پس چون صدیق ما را پیدا کردیم در حجره او نشستیم و روز دیگر بزیارت رجل فاضل رفتیم
که در الفیه ابن مالک درس میگفت پس بر او سلام کردیم پس برخواست و مرا بنشستن در مسجد برد و گوش

برای وقت وگفت که ای فرزند مبادا که نفس خود را تشنیع عرب بگردانی در ریاضت را دوست
داری پس وقت خود را ضایع گردانی اگر چنین نکنی مردی فاضل خواهی شد پس کلام در گرفتم و از
دوستان عزلت گزیدیم و در زمان قرائت او با ما آمد بسوی متولی مدرسه پس چیزی قلیل برای
ما معین ساخت که هیچ وجه کفایت حال ما نمی نمود پس در نزد آن شیخ مشغول بدرس شدیم و در نزد
غیر او نیز مشغول بدرس شدیم چون مدتی کم گذشت برادرم و صدیقم گفت که بهتر آنست که بجزایر
برگردیم زیرا که معاش کفایت نمیکند من گفتم که من باجرت کتابت میکنم برای معاش من و کاغذ
من وانچه بدان محتاج میباشم و با این حال چهار درس میخواندم و بعد از فراغت از آن محشی میکردم و تصحیح میکردم
به تنهائی و حالت من آن بود که در وقت گرمای تابستان طلاب بر بام مدرسه میخوابیدند و می نشستند
و من در حجره را می بستم و شروع مینمودم بمطالعه و حواشی و تصحیح درس تا اینکه موذن قریب
بصبح مناجات میکرد پس روی خود ابر روی کتاب میگذاشتم و میخوابیدم چون صبح طلوع
میکرد بتدریس اشتغال داشتم تا وقت ظهر پس چون موذن اذان ظهر میگفت آنوقت بدرس
میرفتم و درس را میخواندم پس بسا بود که قطعه از نان از دکان نان وا میگرفتم در راه آنرا میخوردم
و راه میرفتم و در اغلب از اوقات نان نمییافتم پس تا شب باقی میماندم و اکثری از احوال چون شب
داخل میشد شک میکردم که نان خوردم یا نه چون فکر میکردم بخاطرم می آمد که چیزی نخورده ام
و بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشتم پس غرفه بلندی گرفته بودم که درهائی متعدد داشت پس
هرگاه ماه روشنائی میداد کتاب را میگرفتم و مطالعه مینمودم و هر وقت که ماه روز میزد و از آن مکان
انتقال می یافت در دیگر را باز میکردم و تا مدت دو سال همین اصول اشتغال داشتم پس چشمم
ضعیف شد تا این زمان بضعف خود باقیست و یکدرسی داشتم که حواشی آن را بعد از نماز صبح
در ایام زمستان می نوشتم و از شدت سرما خون از دستهای من میریخت و من ملتفت نبودم تا سه
سال بر این منوال گذشت پس شروع کردم در تالیف مفتاح اللبیب بشرح تهذیب در علم نحو که متن
آن از تصنیفات شیخ بهاء الدین محمد بود تغمده الله برحمته و در آن وقت شرحی بر کافیه نوشتم
پس علوم عربیت را در نزد مرد فاضلی از اهل بغداد میخواندم و اصول را در نزد مرد محققی از اهل
احساء و منطق و حکمت را در نزد محققین مدققین شاه ابو الولی و میرزا ابراهیم و علم قرائت را در نزد مردی
فاضل از اهل بحرین و ما جماعتی بودیم که درس میخواندیم در نزد شیخ جلیل شیخ جعفر بحرانی و آن درس را
دیگران میخواندند و من استماع مینمودم پس چون بنزد شیخ میرفتیم که پیش نشسته بود با او میگفت که قرائت

کن تا انکه می نشست در نزد قاری و ما را تشجیع مینمود و بر درس و بر فهم معنی ان از مطالعه تلمیذ و اتفاق
افتاد که خبر فوت جماعتی از اعمام ما و اقارب ما رسید پس ان روز را در عزای ایشان نشستیم و بدرس
نرفتیم پس استاد از حال ما سوال کرد باو گفتند که ایشان در مصیبت می باشند پس روز دیگر بدرس رفتیم
پس راضی نشد که درس ما را بگوید و گفت خدا تعالی بر پدر و ما در من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا
دیروز بدرس نیامدید پس حکایت حالت را باو کردیم او در جواب گفت که سزاوار ان بود که شما
بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید و این پدر شما است
که خبر فوت او هم خواهد رسید پس باید درس را دست بردارید پس ما قسم خوردیم که ما درس را قطع نمی
کنیم در هیچ روز اگر چه مصیبتهای بسیار بما رو کند پس راضی شد که درس گوید ان هم بعد از مدتی
راضی شد و قبول کرد و اتفاق افتاد که ما در نزد او در اصول فقه شرح عمیدی را میخواندیم پس
مسئله دران اتفاق افتاد که خالی از اشکال نبود و ما جماعتی بودیم پس بما گفت که مطالعه کنید
امشب این مطلب را پس هر که صباح آمد و حل این مطلب نمود پس بر پشت دیگران سوار شود و از
مکان تا فلان مکان سواره برود چون صباح نزد او رفتیم و رفقا هر یک ان مسئله را تقریری
کردند پس بمن گفت که تکلم کن پس من نیز تقریر ان مسئله بنحوی که فهمیده بودم نمودم استاد گفت
که همین صواب است و انچه این جماعت گفتند غلط بوده است پس بمن گفتند که انچه درین مسئله
بخاطرت آمد املا کن تا من انرا بر حاشیه کتاب بنویسیم پس من براو املا کردم و او می نوشت
پس چون فارغ شد بمن گفت که بر پشت یک یک سوار شو تا بان مکان پس یک یک مرا بر دوش گرفتند
تا بان مکان بردند و این قسم حالت ان استاد بود پس استاد من دران روز مرا بخانه برد و گفت
که این دختر من است که میخواهم که او را بتو تزویج کنم من گفتم اگر خدا بخواهد پس از ان که عالم شدم
و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد پس چنان اتفاق افتاد که ان استاد بسوی هند سفر کرد
و مدار حیدرآباد هند براو شد و یک روزی از او سوال کردم از تفسیری که شیخ عبد العلی حویزی
از اخبار تالیف کرده بود پس او گفت که تا شیخ عبد العلی زنده است تفسیر او بقیمت یکفلوس نمی ارزد
و چون او وفات کند اول کسیکه ان را با آب طلا نویسد من خواهم بود پس این رباعی را خواند —

ان الفتی ینکر فضل الفتی   لوما و نجلا فاذا ما ذهب   لج به الحرص علی نکتة   یکتبها عنه بماء الذهب

و نظیر این سخن انکه مردی از فضلاء اصفهان کتابی نوشت پس ان کتاب مشهور نشد و هیچکس
ان را انتساخ نکرد پس یکی از علماء باو گفت که کتاب تو چرا شهرت نیافت ان مصنف در جواب

گفت کتاب در اد فهمی است چون ان دشمن وفات کند ان وقت کتاب شهرت خواهد کرد گفت ان دشمن کیست گفتم ان دشمن منم وان مصنف این سخن را براستی گفته ۔

در کرامت سید نعمت الله

ومن در شیراز باقی ماندم تا قریب به نه سال و درانجا از گرسنگی ومشقت انقدر بمن رسید که بجز خدا کسی نمیداند و در خاطر من است که من در روز چهارشنبه وپنجشنبه بسر بردم وهیچ چیز بغیر از آب بدست من نیامد پس چون شب جمعه شد دیدم که دنیا بمن دور میزند و دنیا در چشم تاریک شد پس نزد قبه سید احمد بن امام موسی کاظم رفتم وبقبر او رسیدم و قبر را در بغل گرفتم وگفتم که من مهمان تو هستم پس همان جا ایستاده بودم که یک شخص سید قوت انشب را بمن عطا کرد پس خدا را حمد و شکر نمودم وبا این تعب وزحمت بسا بود که بباغات سیر رفتم با اصحاب وعلما و یک هفته یا کمتر یا بیشتر درانجا بودیم ولیکن اشتغال بعلم را از دست نمیدادم وخدای تعالی در شیراز بمن منت گذاشت باصحاب صلحا ونجبا وعلما وبا من موافقت در درس داشتند واز جمله ریاضات من برای تحصیل و درس ان بود که رفیقی داشتم که در کنار شیراز منزل داشت ومن در نزد او میخوابیدم برای انکه از روشنائی چراغ او مطالعه کنم وبرای من درسی بود که ان را در بیش چراغ در اخر شب در مسجد جامع میخواندم وان در طرف دیگر از بلاد بود و بر میخواستم وحال انکه از شب بسیار باقی بود وعصای برمیداشتم ومیان منزل من وان مسجد بازار بسیار بود و در اخر شب چراغی نبود بلکه همه بازار تاریک بود و در نزد هر دکان سگی بود که قریب بگوساله بود و محافظت دکان میشود ومن تنهائی از ان راه دور می آمدم چون ببازار میرسیدم دیوار را میگرفتم تا براه هدایت یابم چون بدکان بقال میرسیدم شروع میکردم بخواندن اشعار بصدای بلند تا سگ گمان نکنند که من دزدم بلکه گمان کنند که من از جماعت عبور کنندگان میباشم و در نزد هر دکان بالنسبه بسگی که درانجا بود حیله میکردم تا از او خلاص شوم وچندی از زمان بهمین منوال گذشت ومن در مدرسه منصوریه بودم وحجره من فوقانی بود و دوست نداشتم که کسی نزد من آید و یا از نزدیک حجره من بگذرد وهمیشه تنهائی را دوست داشتم و مدتی بهمین احوال بودم تا انکه پدر و مادرم بمن نوشتند که بیا بجزائر پس من و برادرم بجزائر آمدیم چون باهل خود رسیدیم ایشان برای قدوم ما خوشحال شدند و دیگر انکه هر کس دران بلاد رفته بود بدون علم برگشته بود پس والده ام گفت که باید تزویج کنید و باعث بر این ان بود که ما در زمانیکه تزویج نمودیم خواهیم در جزائر سکنی نمود پس سخن والده پذیرفتم واز تزویج مدت بیست روز

ودرانجا ماندیم پس از دزدی بزیارت مرد فاضلی رفتیم در قریه که از اهل صالح میگفتند پس چون جمع شدیم
ومباحثه در علوم عقلیه نمودیم آن مرد بمن گفت واسفاه بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد
پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهته قول ایشان که علم در فروج نسا ریخ شد پس
این سخن از غیرت در من اثر کرد گفتم که ای شیخ قسم بخدا که باهل خود رجوع نمیکنم و از این مجلس
که برخاستم خواهم بشیراز رفت پس استبعاد در کلام من نمود برخواستم و بکشتی نشستم پس بجای
رسیدم که سلطان بصره و ملاحظه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس قاصد شیراز شدم و بان مدرسه
رفتم و برادرم از عقب من آمد و درانجا اقامه کردیم تا اینکه خبر فوت والد تغمده الله برحمته بما رسید
پس یکماه یا کمتر درانجا بودیم که مدرسه منصور آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب سوخت
و مقدماتی روی کار آمد که با صفهان مسافرت کردم و ما جماعات بسیار بودیم و در راه سرما چنان
شدت کرد که قریب بهلاکت شدیم پس خدا تعالی منت بر ما گذاشت باینکه باصفهان رسیدیم
و بمدرسه رفتیم که دران زیاده از چهار حجره نبود و در یک حجره نشستیم پس چون میخوابیدم و یکی میخواست
که بقضاء حاجت رود همه را بیدار میکرد پس امور معاش بر ما تنگ شد و آنچه در نزد ما بود از جامه و غیران
فروختیم و عمداً غذاهای شور میخوردیم برای اینکه آب بسیار خورده باشیم و اشیاء ثقیله میخوردیم پس بعد از آن
خداوند عالم منت گذاشت بر من بمعرفت استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ایام سلامتش را مستدام
بدارد پس آنجناب مرا بمنزل خود برده و دران منزل چهار سال تقریباً ماندم و رفقای خود را نزد
او معرفی نمودم پس اسباب معاش ما را فراهم آورد و در خدمت آنجناب علم حدیث میخواندم پس
میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت و مرا مدرس آن مدرسه کرد و آن مدرسه در قرب حمام شیخ بهائی
واقعست پس در اصفهان اقامه کردم و تقریباً مدت هشت سال درانجا تدریس کردم پس در
چشم من ضعفی پیدا شد بسبب کثرت مطالعه و در اصفهان جماعتی کحال بودند هرچه مداواسے
چشم کردند پس از روی ایشان بغیر زیادتی الم چیزی ندیدم پس من با خود گفتم که من داناترم بدوای

در کرامت سید نعمت الله

پس به برادرم گفتم که مرا اراده سفر مشاهد عالیه است برادرم گفت که من هم با تو می‌ایم پس از راه
اصفهان رفتیم و چون ببلده کرمان شاهان رسیدیم و بمنزل هارونیه رسیدیم که آن را هرون الرشید
بنا کرده پس چون از کوه بالا رفتیم در بالای کوه باران آمد و هواے سردی بود و از سنگها پاها
می‌لغزید و کسی را قدرت نبود که بر بالای چهارپایان بنشینند از شدت سرما و باران پس من شروع نمودم

بقرائت آیة الکرسی پس پنج کس از اهل قافله بود مگر اینکه از چهارپا افتاد و من بحمد الله تعالی بمنزل سبلا
رسیدیم و دران منزل کاروان سرای کوچکی بود که بیوتات ان برای مرابط چهارپایان بود پس
اسباب و کتاب ها را در میان طویله گذاشتیم و چنان اتفاق افتاده بود که سرگینها را آتش زده
بودند و دود در میان طویله پیچیده پس ما در میان باران و دود متحیر ماندیم پس از ترس باران
باندرون طویله میرفتیم و بینی خود ها را از دود دیگر میگرفتیم چون نفس تنگ میشد بیرون می آمدیم و اندکی
در میان باران میماندیم و کار ما انشب همان بود که برای نفس زدن بیرون می آمدیم اما ای
برادران چه قدر ان شب شب طولانی بود چون آفتاب طلوع کرد اهل قریه که ان نزدیکی
منزل داشتند آمدند که نان بما فروشند پس زنی آمد که ریش بلندی داشت و نصف ان سیاه
و نصف ان سفید بود پس ما تعجب کردیم پس بقریه رسیدیم کتابها و متاع ما را انجا گذاشتیم
و با جماعتی کمی بسامره رفتیم چون مسافت یک فرسخ راه طی کردیم مردی را دیدیم که بما گفت که شما
میروید و دزدان در پیش روی شما در نهر ها پنهان شده‌اند پس زمانی در تردد بودیم که برگردیم و یا برویم
پس عزم را بر رفتن جزم کردیم چون بان نهر رسیدیم پس سر اسبان از دزدان درآمد و بما تاختن
اغاز نمودند و من شروع نمودم بقرائت ایة الکرسی چون دزدان نزد ما رسیدند علیحده بیک ناحیه
ایستاده و فکر میکردند و در میان ما آمدند و گفتند که شما راه را گم کردید چنین هم بود که ما راه را
گم کرده بودیم پس مردی را با ما دلیل فرستادند تا نزدیک بقا زرانی ما را رسانید پس دیدیم که سادات
سامره ما را استقبال کردند برای اینکه از مال و اموال گرفته باشند پس گفتند که مال های خود را بگذارید
و بر الهای ما سوار شوید پس چهارپایان ایشان را سوار شدیم و در شب وارد مشهد مبارک شدیم پس
در خانه سیدی نزول کردیم پس زنی قدری از هیزم آورد که قیمت ان کمتر از یک فلس بود پس چون شام
صبح کردیم گفتیم که باید بزیارت رویم سید صاحب خانه گفت که باید بزیارت نروید تا ضیافت مرا
خورده باشید ما گفتیم که ما همراه نان و گوشت داریم سید گفت که این نخواهد شد پس بعد از ساعتی
کاسه بزرگی چوبین آورد و دران آب سیاهی بود و ندانستیم که در زیر ان آب سیاه چیست و دران
قاشق چندی بود پس گفت که دست دراز کنید و ان آب گرم بود پس ما قاشق برداشتیم
و قاشق بقعر ان پیاله میرسید پس ما دست را با قاشق داخل ان ظرف نمودیم دیدیم که در زیر
ان چند دانه برنج است که با آب جوشانیده اند پس هر یک از ما یک قاشق خوردیم و بزیارت
رفتیم پس ان سید بما گفت که بدانید ای مهمان من که سادات سامره را خوفی از خدا نیست چون

بقیه

بقیه امام در آیند لباس های شما را میگیرند و شما نمک من خورده اید پس من شما را نصیحت میکنم که جامهای تازه را بمنزل من گذارید و لباس کهنه بردارید تا اینکه مراجعت کنید پس اصحاب ما سخن او را گوش کردند و لباس های تازه را نزد او گذاشتند پس من گفتم که امشب سرما در من تاثیر کرده پس لباس های خود همه را بر بالای یکدیگر پوشیدم پس چون بزیارت رفتیم در دروازه اول چهار محمدی از ما گرفتند چون بدر دوم رسیدیم باز از ما گرفتند پس موالی خود را زیارت کردیم و بسرداب مبارک رفتیم چون بسرداب در آمدیم با احاطه کردند در زیر زمین پس هرچه خواستند از ما گرفتند و گویا من می دیدم که یک طرف لنگ در دست صاحبش بود و طرف دیگر در دست سیدی از سادات و صاحب ان برهنه بود پس بمنزل خود رفتیم و بصاحب خانه گفتیم که لباس ها را بیاور دان سید گفت که در اول با من حساب کنید بر حقوق من و حقوق مرا ادا کنید گفتیم بسیار خوب پس خود حساب کن گفت اول حق استقبال است گفتیم که این حق واضحی است پس گفت که بخاطر شما هر یک دو محمدی بر سید پس او را از ما گرفت پس از ان گفت که دیگری حق منزل در شب است پس انرا هم گرفت پس از ان گفت که حق منزل امروزه پس انرا هم گرفت از ان پس گفت که حق حطب یعنی هیزم پس از هر یک نصف محمدی گرفت پس از ان گفت که حق از نیک هیزم او رد انرا هم هرچه خواست حساب کرد و گرفت پس از ان گفت که حق اعظم ضیافت است پس از هر یک یک محمدی گرفت پس از ان گفت که حق حمایت است که در منزل بودید و الا سادات هرچه شما داشتید از شما میگرفتند پس انرا هم گرفت پس از ان گفت که حق مشایعت و انرا هم گرفت پس چون این حقوق را گرفت باو گفتیم که اکنون لباس ها را بده در جواب گفت که شما پیش خود فکر کنید و به بینید که اگر شما ان لباس ها داخل قبه می شدید آیا سادات انها را از شما نمی گرفتند و آیا مگر من از سادات نیستم پس ان لباس ها را از شما گرفتم بدون اینکه اهانتی بشما کرده باشم پس باو گفتیم که خدا ترا جزای خیر دهاد و پس بغداد رجوع کردیم و از بغداد بمشهد کاظمین و از انجا بزیارت اقای ما امام حسین رفتیم و من خاکی از بالای سر هر امامی برداشته بودم و از طرف پای امام حسین خاکی برداشتم و از بالای ان خاک ها گذاشتم و انرا بچشم کشیدم پس در ان روز چشم قوت گرفت و قدرت بر مطالعه پیدا کرد و دو تو سه از اول شد و من بر صحیفه شرح می نوشتم پس از ان دو رشد و پیچ در اتمام ان نمودم و الان هر وقت که رمد و غیر ان مرا عارض میشود و بچیزی از ان اکتحال میکنم ان دوا راست و چون بمشهد امیر المومنین رفتم ان جناب را زیارت کردم و دست خودم را در زیر فراشش بردم

ازنزد سر مبارک برای اینکه چیزی از خاک بردارم پس در دست من در سفیدی از درهای نجف
آمد پس انرا گرفتم و چون بیرون رفتم برای برادران مومن نقل کردم ایشان همه تعجب کردند
و گفتند که ما هرگز نه شنیدیم که درین مکان کسی دری پیدا کرده باشد بلکه البته یکی انرا آورده و در
ان مکان گذاشت زیرا که قبل ازان زمان بسالهای بسیار یکی از خدام دری در صحن مبارک
ان جناب پیدا کرد پس متولی انرا ازاو گرفت وانرا بجهته اینکه ازان مکان پیدا شده بود
برای شاه صفی فرستاد و بجلا ان در را انگشتر ساختم وان انگشتر الی الان در نزد ماست که بان تبرک
میجوئیم و احوالات عجیبه ازان در مشاهده نمودیم زیرا که من انگشتر مزبور را با انگشت داشتم پس بمسجد
جامع ششتر رفتم پس نماز مغرب و عشا را نمودم و بمنزل خودم آمدم و در نزد چراغ نشستم و نگاه
کردم دیدم که نگین انگشتر افتاده است و دانستم که دران شب افتاد پس دلتنگ شدم و حزن
شدیدی مرا عارض شد پس بعضی از شاگردانم گفتند که ما چراغی برمیداریم و بطلب ان میرویم
که شاید در روز افتاده باشد و من با ماکن بسیار رفته ام پس گفتم که توکل کنید بر خدا و طلب کنید انرا
پس چراغی گرفتند و رفتند پس اول دفعه که چراغ را نزدیک زمین گذاشتند که انرا بیابند
بنظر ایشان آمد و انرا پیدا کردند و ان مقدار یک نخود بود پس مردمان تعجب کردند پس چون
مرا مژده دادند خیال کردم که اموال دنیا را بمن دادند والحمد لله که الان همان در در نزد
من موجود است و چون از زیارت فراغت یافتم شروع کردیم در زیارت افاضل و مجتهدین
و مباحثه با ایشان و مصاحبت ایشان پس بجانب رماحیه آمدیم و من در نزد یکی از مجتهدین
مهمان بودم و در انجا ایام کمی ماندم پس کشتی اجاره کردم و بران سوار شدیم و قصد جزایر
نمودیم پس چون کشتی دو فرسخ راه تقریبا طی کرد بگل نشست پس یک شب و یک روز در انجا ماندیم پس
ازان یک فرسخ یا بیشتر رفت باز مانند اول ایستاد و باز رفت و هکذا پس اهل کشتی تعجب کردند
و اهل سفینه گفتند که هرگز سفینه براین نحو بر آیش اتفاق نیفتاد پس من در نزد خود فکر کردم و گفتم
که این ماه جمادی است و ماه رجب نزدیک شده بود و زیارت رجب نزدیک بوقوع بود و من انرا
ترک کردم و قصد کردم جزائر را این سبب شد برای این بلیه پس بصاحب کشتی گفتم که اگر میخواهی
که کشتی تو جریان کند پس مرا بیرون کن از کشتی و کیفیت را باو گفتم او تعجب کرد و پس گفتم که درینجا
قریه است که یکی از برادران ما در انجا هستند پس من بمنزل او روم تا کشتی بیاید بمقابل منزل او
پس او کسی را با من فرستاد که راه را بمن نماید پس چون بیرون رفتیم از کشتی ان کشتی جریان پیدا

و تا بصره آن مردکه از اخوان و دوستان ما بود رسیدیم وا و غلام خود فرستاد و یکشتی گرفت
و اسباب مرا آورد و پس من باقی ماندم در نزد آن مؤمن در ایام کمی و من و او بزیارت رجب رفتیم
و آقای ما امیر المومنین را زیارت کردیم پس چون از زیارت فارغ شدم تا بمنزل آن مرد رسیدم

در مدح آب فرات

و قریه او بر کنار فرات بود و درختی توتی در آب بود که بر بالای شاخ آن مجلس و منزلی داشت
و کشتی از زیر آن سیر رفت و مکانی از آن بهتر ما ندیدیم و در روز کبک و دراج شکار میکردند و در شب
انرا میخوردیم و آب فرات نیز در نهایت لطافت و عذوبت بود زیرا که در حدیث وارد است که ریخته
میشود در آب فرات هر روزی ناودانی از آب بهشت و در حدیث است که آب فرات چیزی بود که اکمه
و ابرص و صاحب عاهه از آن شفا مییافتند لیکن نجاست بدنهای مخالفین مباشران شده بود پس برکت
بزرگ انرا زائل ساخت و از آن برکت کمی باقی ماند و آقای ما حضرت صادق ع بقصد آب فرات
از مدینه می آمد تا از آن بیاشامد و غسل کند و برگشت و در یک روزی وارد آب فرات شد پس بیک
مردی که بر سر آب فرات بود فرمود که باین قدح آب بمن بده پس بآن حضرت آب داد انجناب
فرمود که باز آب بده پس باز آب داد انجناب آب را آشامید و بر ریش مبارک جاری ساخت
پس چون فراغت یافت گفت الحمد لله رب العالمین چه بزرگ است برکت این آب پس از آن من
در کشتی سوار شدم و بجانب جزائر رفتم پس جماعتی را ملاقات کردم که از اهل کشتی بودند و ایشان
گفتند از وقتی که تو از کشتی بیرون رفتی در هیچ جا کشتی نایستاد تا بمنزل رسید پس چون بجزائر رسیدم
اهل من خوشحال شدند برای اینکه برادرم پیش از من از شط بغداد بجزائر آمده بود و چون والدم او را
دید من همراه او نبودم به تشویش افتاد که این البته برای قضیه است که حادث شده پس سه ماه در آنجا بودم
و در آنجا شروع کردم در شرح تهذیب حدیث پس از آنجا بسوی نهر صالح رفتیم دیدیم که اهالی آنجا
برگزیدگان و صلحا هستند و علماء آنجا از اهل ایمان می باشند و منزه از نفاق و حسد می باشند
پس همه ایشان بمن احسان کامل نمودند و شش ماه یا بیشتر در آنجا ماندیم و برای ما مسجد جامع
بنا کردند که از اول شیخ اجل خاتمه مجتهدین شیخ عبد النبی جزائری نماز میکرد و ما در آن نماز
جماعت میخواندیم نه نماز جمعه پس ابن سلطان محمد عساکر فرستاد بسوی سلطان بصره که با او جنگ
کند و جزائر و بصره را از او بگیرد پس سلطان بصره بدانجا رسید که جزائر و بصره را خراب کند و
اهل این دو مکان را بسوی سحاب که قریب بحویزه است نقل دهد پس ما همه بآنجا رفتیم و او لشکر خود را

در قلعه قرنه گذاشت و خود با اهل جزایر در سحاب نشست و بسوی ما می آمد پس برای عبائی در
صحرا می انداختند و چون نیز داود میرفتیم برمیخواست و مرا با خود بران عبائی نشانید و اظهار محبت
بمن مینمود پس عساکر سلطان محمد نزدیک رسیدند و قلعه را حصر کردند و هر روز بان قلعه هزار توپ
می انداختند بنحویکه گویا زمین در زیر ما بلرزه می آمد و من مشغول بتالیف شرح تهذیب بودم پس کتب
و عیال را برادرم بسوی حویزه فرستادیم و من باقی ماندم با کتب تالیف پس من از سلطان اذن
خواستم در سفر کردن بسوی حویزه پس بمن اذن نداد و گفت که اگر تو بروی از میان هیچکس نخواهد باقی ماند
با ما پس دران حصار مدت چهار ماه باقی ماندیم تا اینکه ماه مبارک رمضان رسید که شب جمعه بود برسید
سلطان بصره از خیانت لشکرش نزرسید و گریخت و بسوی دورق رفت پس این خبر بسوی اهل
جزائر در وقت طلوع رسید پس زنان و مردان و پیران و کودکان بسوی حویزه فرار کردند و
میان ایشان تا پانچ سه روز راه بود لیکن بیابانی بود که آب و گیاه نداشت پس دران بیابان
از اهل جزائر بسیار مردند از ترس و گرسنگی و تشنگی ان قدری که عدد ایشانرا خدا میداند و ان عسکری
در قریه بودند خلقی عظیم بقتل آمدند و حاصل اینکه هرکه او را مشاهده میکرد خبر از روز قیامت میداد و اما
سلطان حویزه قدس الله روحه که سید علیخان باشد عساکر باستقبال اهل جزائر فرستاد و دواب و طعام
برای ایشان روانه کرد خدا او را از ایشان جزای خیر دهد پس ما در نزد او در حویزه اقامه نمودیم
تقریبا مدت دو ماه ماندیم و مسافرت باصفهان کردیم لیکن از راه شستر پس چون بشستر رسیدیم دیدیم
که اهل ان از اهل صلاح و فقر اند و علماء را دوست دارند و دران جا مردی از اکابر سادات
بود که اسم او میرزا عبدالله بود پس بمنزل او رفتیم و او برای ما معین کرد از هر چه که محل حاجت ما بود
و الان او برحمت خدا واصل شده و دو فرزند برگذار کردی یکی سید شاه میر و دیگرے سید محمد مومن و در
هر دو صفات کمال مالایحصی میباشد با سن ایشان و در عرب و عجم کریم تر از ایشان پیدا نمی شود
پس والد ایشان فرستاد بسوی حویزه و اهل و عیال ما را آورد و برای ایشان منزلی قرار داد
و همه ما یحتاج را فراهم آورد پس تقریبا مدت سه ماه در شستر اقامه کردیم و از راه دیه دشت بجانب
اصفهان مسافرت کردم و اهل را در شستر گذاشتیم پس چون بدیه دشت رسیدیم حجرهٔ در کاروانسرا
گرفتیم و در انجا نشستیم پس بعد از ساعتی یکی از رفقای گفتم که برو ببین که از اصدقای ما کسی را
می بینی که برای ما منزلی بگیرد پس او بیرون رفت و سیدی آورد که در اصفهان در نزد من
درس میخواند چون مرا دید فرح دید شدید می نمود و گفت که جمع از تلامذه شما از سکان این

بلده

بلد میباشند پس ایشان را خبر کرد و ایشان از سادات دیه بودند پس برای ما منزلی گرفتند و حاکم
آن بلاد محمد زمان بود و او عالم و کریم و سخی بود که در کرم نظیر نداشت چون بقدوم من اطلاع
یافت وزیرش را نزد ما فرستاد و ما یحتاج ما را معین ساخت پس در آخر روز حاکم ما را خواست
پس چون باو وارد شدیم گفت که من شنیده ام که تو شرحی بر صحیفه می نویسی گفتم بلی پس گفت
در دعای عرفه فقره ‌ئی میباشد از آنچگونه شرحی نمودی پس گفتم که آن فقره چیست گفت قوله علیه السلام
تعمدنی فیما اطلعت علیه منی بما یتغمدنی به اتغاد رعلی البطش لولا حلمه پس من در حل العبارت سه
درجه ذکر کردم پس گفت که یکی از این وجوه بخاطر من رسیده و دیگری بخاطر آقا حسین
خوانساری رسیده پس ایشان وجوه را نیکو شمرد و شروع در مباحثه نمودیم و من با او در سخن
گفتن احترام می کردم پس برد و زانوی خود نشست و حلهٔ اش را بر پشت انداخت و گفت تکلم
کن چنانکه در مدرسه تکلم مینمودم با طلاب علم و مرا محروم مساز پس مباحثه نمودیم و من او را از
علمی بعلمی دیگر نقل میدادم و او در آن علم بر من سبقت میگرفت در سخن گفتن تا وقت ظهر در رسید
پس کلام را قطع کردیم پس نزد دیگر باو مباحثه کردیم و سه ماه تقریبا در بلد او بودیم و احوال همین
بود پس ندیدم کسی را که فهم او بیشتر و ذکاوت و فصیح اللسان تر از او باشد و اما در جانب کرم واما
علماء و فقراء پس حالش مشهور بود و چون از او اذن خواستم در سفر اصفهان بما نهایت احسان نمود
پس چون مسافرت باصفهان مینمودم ببین که در آن راه بر ما چه گذشت و آن اینست که بمنزلی رسیدیم
در غایت تر نزاهت برای آب جاری و نهرها و درختان پس برای ما نزاهت حاصل شد و خوشحال
شدیم پس بخاطر گذشت گفتم اعوذ بالله از فرح امروز زیرا که من روح خود را عادت دادم
که اگر یک روز خوشحال باشم روز بعد را حزن طویلی برایم روی دهد پس چون سوار شدیم همراه ما
رفیقی بود و از ما پیش افتاد و در میان راه نشست در زیر سنگی پس من و برادرم که سوار بودیم
پس چهارپایان که نزد او رسیدند او برخواست چهارپایان رم کردند و مرا چهارپا بر سنگی بزرگ
انداخت که بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم که دست چپ من درد بزرگی میکند پس
رفقا آمدند و محکم بستند دست مرا و من باقی ماندم تا باصفهان و در مدرسه میرزا تقی دولت آبادی
در حجرهٔ خود نشستم و دستم را معالجه مینمودم پس پنجاه در آنجا ماندیم چون دستم صحت یافت دردی
در بدنم ظاهر شد که نکوی شدم که چیزی مشعور من نبود و من مرگ را معاینه دیدم و چون مرگ را معاینه
می دیدم از توفیقات خدا مسرور میگردیدم پس مدتی بدین منوال بودیم تا خداوند مرا شفا داد

و برادر مرحومم را تبی عارض شد لیکن باقی ماند تا منجر باسهال شد پس برحمت خدا رفت در شب جمعه اول
ماه شعبان پس ان درد دلم ماند تا امروز و تا روز مردن و تسلی نمی یابم تا وقتیکه بزیر خاک پنهان
واو در هزار و هفتاد و نه وفات یافت   و این سال سال هزار و هشتاد و نه است و شبی نمی
گذرد مگر انیکه اورا در خواب می بینم بر احسن هیئت و اما در روز پس جای او در پیش روی من
است که مطالعه میکنم و هر زمان که کتاب او را می بینم مصائب من تازه میشود فانا لله وانا الیه
راجعون پس بعد از ان باصفهان حیران ماندم و در دریای هم و غم غوطه در بودم و گفتم
این مصیبت را دوائی نیست مگر زیارت حضرت امام رضا پس سفر کردم پس بمنزلی رسیدیم که تاریک
و شب بود راه گم گردیدیم چون روز شده در ریگ زاری گرفتار شدیم که باشکم درمیان ان ریگها
میرفتیم و چهار پایان درمیان ریگ بزمین فرو رفته بودند پس نزدیک بهلاکت رسیدیم پس
ازان خداوند منت برما گذاشت بانیکه راه را پیدا کردیم و بمشهد رسیدیم و ایامی در خدمت امام رضا
اقامه کردیم پس مراجعت از راه اسفرائین آمدیم و دران راه بمنازل عجیبه و احوالات غریبه رسیدیم
چون بسبزوار رسیدیم دردی بمن عارض شد پس تبی بر بالای شتر گرفتیم و پس از انکه در مراجعت باصفهان
رسیدم مدتی کم در انجا ماندم پس بسفر شستر عازم و انجارا دار وطن خود قرار دادم و در انجا مساکنی
بنا کردم و میان من و سلطان حویزه وداد و محبت بود و در هر سال مراسلات متعدده برایم میفرستاد
و از من خواهش میکرد که نزد او رفته باشم چون نزد او میرفتم با من احسان بسیار میبود بانقدری
که طاقت شکرش را نداشتم و ما الان در شستر میباشم و درین عمر قلیل مصائب زمان بسیار دیدم
که قدرت بر شرح ان ندارم و انچه این مصائب را برایم سهل شمرد اخبار وارده در ابتلاء مومن است
وانیکه اگر مومن در دریا غرق شده و بر بالای لوحی باشد یعنی بر تخته نشسته باشد خدا تعالی مسلط
میکند بر او کسی را که اورا اذیت نمایند تا ثواب او تمام شود و استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ادام
الله ایام عزه که در علم و عمل نظیر نداشت نشانه تیرهای مصیبت بود و سخت ترین حولها که بر ما گذشت
چند چیز بود اول فراق احباب و اصحاب دوم فراق برادرم و موت او که دلم را جراحتی رسانید
که تا مردن بخیه نپذیرد سوم موت اولاد و اصعب این امور او سط انها است چهارم حسد علما و ابناء
جنس پس ایشان بمن حسد بردند در هر بلاد که من رفتم تا حال ایشان در شیراز بدان انجامید
که کتاب های نیکو که بخط خود نوشته بودم و خوانده بودم و حواشی نوشته بودم از من دزدیدند
وانرا در چاه انداختند تا تلف شد و ان شخص که دزدید پیدا شد هیچ سخنی باو نگفتم تا انکه خداوند

عالم مجابی انها کنا بهای دیگر کرامت فرمود و انخص مالک یکصورق نگشت وعماج بان شد واز
کفار سوال میکرد و من همیشه محسود بودم و بر کسی حسد نبردم وخدا مرا محتاج بامثال واقران نساخت
واین از باب اظهار فضل خداست والا این بندهٔ مذنب جانیرا مرتبه و درجهٔ نی بنجم معاشرت
با مردمان است وسلوک بایشان است زیرا که طبایع ناس را غایت اختلاف است وهر کسی بر
وفق طبیعت خود خواهشمند است واین در غایت صعوبت است که بمزاج وطبیعت هر کس عمل کنی
وبسا باشد که منجر بمداهنه وتقریر بر منکر میگردد وانها بالاجماع حرام می باشند واین برای احدی
میسر نیست چنانکه روایت شده است که حضرت موسی علی نبینا واله و علیه السلام از خدا خواست که عامهٔ
بنی اسرائیل را از او راضی سازد تا هتک عرض او ننمایند وغیبت او نکنند پس حق سبحانه وتعالے
فرمود که ای موسی این خصلتی است که برائے خود نکرده ام پس چگونه برائے تو خواهد بود واین هویدا
پس هر که تامل کند ومراجعه نظر نماید وتصفح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که باخدا
دارند پس ان شکایت از پادشاه جبار خونریز است وما هیچکس را نمی بینیم مگر انیکه خدائیتعالے را در قضا
وقدرش متهم داشته واین بسیار در حال فقر ومرض وانتقال از حالی بحالے وزوال نعمت حاصل
میشود ششم در دمشکل است که عیش را بر ما منقص ساخت وعیش صفا دارد با انیکه یافت نمی شود کدر ر
پیتو منود وان انیکه در بلدی توطن نمودیم که دران مجتهد ومفتی نیست که بد وحواله شود واگر در عبادات
ویا معاملات سوالے از ما نمایند بسا باشد که بر ما مشکل شود وان مقام محتاج است بمعاونت
واگر بگوئی که ان مسئله خالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند ومی گویند که تو کسی هستی که فلان قدر
کتب در نزد تو هست ودر نزد فلان و فلان درس خواندی که عالم بجانب السرائر والضمائر است
وور اکثر اوقات از مردمان منزوی میشوم ودر برروی مردم می بندم واین اصعب از امور
سابقه است خداوند خلل وخطل در قول وعمل از ما دور کند هفتم انیکه اسباب تالیف وتصنیف مصیانیت
وعالم را کتب منفعت دارد والحمد لله که در نزد ما اکثر از کتب هست وخداوند درین بلاد ما را توفیق
داده است برای تالیف کتاب نوادر الاخبار که برد ومجلد مشتملست وتمام شرح تهذیب حدیث
که مشتملست بر هشت مجلد وکتاب هدیه در علم فقه یک مجلد وکشف الاسرار شرح استبصار که مشتملست
بر دو مجلد وکتاب انوار نعمانیه که مشتملست بر دو مجلد وتوفیق داد ما را خدائیتعالے برائے
شرح صحیفه در یک مجلد وشرح بر مغنی ابن هشام وشرح بر تهذیب نحو یک مجلد وشرح بر کافیه وبعضے
از رسائل واز جملهٔ تالیفات او کتاب مسکن الشجون فی الفرار عن الوباء والطاعون وکتاب

زهر الربیع ست و از جمله تالیفات ان بزرگوار تعلیقه بر شرح جامی است و در میان حواشی
شرح جامی تعلیقهٔ این فقیر مولف کتاب بر دیگران مرجح ست و هر که کشف اینمعنے را خواهد رجوع
و مطالعه از روی انصاف نماید پس از وی حاشیهٔ عصمة الله بن محمود بر حاشیه دیگر ترجیح دارد و از ان
پس حاشیه عصام ست و از ان پس حاشیهٔ سید نعمت الله و از ان پس دیگران متساوی میباشند
و فی الحقیقة عصام فاضل و دقیق بوده و او را شرحیست بر کبری که بفارسی نوشته و حاشیه بر تفسیر
قاضی و حاشیه بر عبارت ملا سعد در مطول ما انا رأیت احدًا و بران عبارت ملا علی قوشجی و
دیگران رسائل بسیار نوشته اند از انجمله عصام نیز رساله نوشت و شرح عصام بر شمسیه منطق و حاشیه
او بر حاشیه سید شریف بر شرح شمسیه و شرح عصام بر کافیه ابن حاجب و حاشیه او بر
شرح جامی و این فقیر مولف کتاب در تعلیقه خودم بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفته ام

خاتمه

بدانکه مولف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب علما را طیاب و احوالات و فتاوی و مولد
و وفات و تالیفات ایشان را که بمرور دهور از اذهان اولے الالباب محو و نسی گردیده بود
بتجسم در مدت پنجاه سال بعد از تتبع و تفحص و تجسس و استماع از افواه اکارم اکابر و زیر ارباب مفاخر
بقدر مقدور در احیا را انها کوشیدم و مطالب علمیه بسیار و نصایح بیشمار و حکایات مهجه غریبه دران
مذکور داشتم فے الحقیقة چنین کتاب تا بحال تالیف نگردیده و این شجر را چند ثمر و این نهر را چند بحر است
یکی انیکه سلسلهٔ اسناد از ان معلوم ست دوم انیکه معرفت تالیفات مولفین از ان مفهوم ست -
سوم انیکه طلاب را معین در تحصیل و در طلب علم هادی و دلیل ست چهارم انیکه از زهد و بیان ورع
علما را علام خواص و عام را مرغب در عبادت و زهادت و تفاوت و نقاوت ست پنجم انیکه مردمان
موعظه و پند و نصیحت در دهای از قید و بند محبت دنیای دنیه غدار ناپایدار داروی مفید است
ششم انیکه اظهار افاضات و نعمتهائے بی منتهائے حضرت سبحانی ست بالنسبه بمواد قابله و کمال قدرت
وست که مشت خاکی را باین گونه کمالات اراسته و پیراسته و بخل در مبدء فیاض نیست هفتم انیکه این
کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدرس و تفهیم و تفهم و تعلیم و تعلم و معلم کافی و وافی و شافیست
هشتم انیکه چون معرفت باسامی گرامی افاضل اکامل اکابر اکارم بهمرسد اسامی ایشان ضبط و حفظ
نماید و در نماز وتر و اوقات اسحار طلب مغفرت برای ایشان نماید هر شب صد نفر و دویست نفر را
بنیت و یا کمتر را اسم برده و طلب امرزش ایشان کرده و طلب ارتفاع درجات ایشان نموده تا ارواح

عالیه ایشان نیز بالنسبه بداعی افاضه بوده ترقیات ظاهره و باطنه حاصل آید نهم اینکه از این کتاب
طریقه تحصیل علم حاصل میشود دهم اینکه بسا باشد که طالب علم را دماغ سوختگی از کثرت مطالعه و فکر
حاصل آید دران وقت مطالعه اینکتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط بساط شوق و شعف
و جد و جهد در تحصیل خواهد بود یازدهم اینکه بسیار از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولاً و فروعاً
تحقیق شده و آدمی را معرفت بانها حاصل میشود دوازدهم بر اینکه این کتاب مرشد است طلاب را
بتخلیص نیات از ریا و طلب دنیا سیزدهم اینکه مطالب و حکایات این کتاب مجلس آراست و زینت
مجالس و محافل اکابر و علما و دیگران است چهاردهم اینکه این کتاب برای اینکه مشتمل بر ذکر کرامات
و آیات واضحة الدلالات طبقه علما است از معرفت آنها اعتقاد بحقیقت دین پیغمبر و حقیقت آل اطهار
آنسرور مستحکم میگردد زیرا که بعد از آنکه دانسته شود علما اهلبیت که خدام آنخانواده اند و دربان
و نواب ایشانند دارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخادیم ایشان و موالی و امامان البته صاحب
کرامات میباشند زیرا که ذکر کرامات علما و ثبت آن و سماع و استماع و اسماع آنها انفع خواهد
بود و وافی داشت بالنسبه بکرامات امامان و معجزات پیغمبر و این ها همه از ادله داله بحقیقت رسالت پیغمبر
و پیشوایان دین آن سرور است و این فقیر در سابق ایام کتاب تذکرة العلما نوشته ام و آن کتاب
در غایت اختصار است باینحال نسبت میان اینکتاب و آن کتاب عموم من وجه است بسا اسامی
در انجا هست و حکایاتی انجا مذکور است که در این کتاب نیست و بسیاری از اسامی و قصص در
این کتاب قصص العلما هست که در تذکرة العلما نیست و در بعضی باهم شریک می باشند و گمان
نشود که درین کتاب اسامی صد و پنجاه و سه نفر بیش نیست زیرا که صد و پنجاه و سه عنوان قرار
دادیم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر بیست نفر و سی نفر بیشتر و کمتر از علما را ذکر کردیم
بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و مطالعه آن نهایت کوشیده که در تالیف آن تجشم
و زحمت بسیار کشیدم بدانکه در علم درایه مذکور است که صحیح است اجازه روایت برای صبی غیر ممیز
بجهت وسعت دادن راه بقاء اسناد که این نسبت بدان اختصاص یافته اند و برای تقرب جستن
برسول خدا بعلو اسناد و شهید ثانی در شرح درایه نوشته که دیدم خطوط خاتمه جماعتی از علما
را که نوشته بودند اجازه اولاد خود را در زمان ولادت آن اولاد با تاریخ ولادت ایشان
و از انجمله سید جمال الدین بن طاوس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ ما شهید اول اجازه
گرفت از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب بولادت

ایشان بود و الان خطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد ابن احمد بن صالح که سید
فخار بن معد موسوی زمانیکه بسفر حج میرفت در خانهٔ ما منزل کرد و پدرم مرا برای خدمت گذاری
او قرار داد و من هفت ساله یا قریب باین بودم پس چون سوار شد که برود پدرم مرا در پیش روی
او نگه داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داده باشید سید فخار مرا اجازه داد و گفت اجازه دادم
بتو آنچه را که برای من جایز است که از او روایت کنم و پس از این خواهی دانست حلاوت و شیرینی
آنچه را که من تو را بان تخصیص دادم که عبارت از اجازه باشد مجملاً مولف این کتاب اجازه دادم دو فرزند
خود موسی ملقب به نصیر الدین مکنی به ابو محمد و فرزندم محمد را ملقب به تقی مکنی به ابو سلیمان و فرزند دیگرم علی
ملقب به تقی و فرزند دیگرم محمد ملقب بباقر سلمهم الله و وفقهم و همچنین بنات خود را که روایت کنند
اخباریکه برائم جایزست روایت آنها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ
خودم خلف عن سلف که در همین کتاب اسناد من معلوم و مذکور است و در کتاب تذکرة العلماء نیز ذکر
مشایخ تا محمد بن ثلث نموده ام و تالیف این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این
از کرامات ارواح علماست و چون روز چهارشنبه بنظر بعضی اخبار برای مومنان سعد و برای
کافران نحس است این فقیر غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب
مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اختتام آن نیز روز چهارشنبه وقت چاشت
اتفاق افتاد در هفدهم شهر رجب المرجب از شهور سنه ۱۲۹۰ هزار و دویست و نود از هجرت نبویه و همچنین
ابتدا از این کتاب مستطاب برای تحریر او روز چهارشنبه شد و اختتام نیز در روز چهارشنبه
گردید در سال هزار و دویست و نود و شش و محرر این کتاب محمد حسین طالقانی الکورانی
المسکن و این حقیر در حین نوشتن کتاب بسا کرامات از متوسل شدن باین بزرگوار دیدم توفیقی
که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل آن گنجایش شرح ندارد و خداوند
بحق مقربان نعمت که جناب او را توفیق در این عطا بفرماید و پنج دو در بیت که از جمله کرامات

این بزرگوار باشد که در حین تالیف ابتدا در روز
چهارشنبه و اختتام بروز چهارشنبه در
حین ابتدا تحریر محرر در روز چهارشنبه
و اتمام نیز در روز چهارشنبه هفدهم و یا
هیجدهم شهر رجب اتفاق افتاد ۱۲۹۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدینا الی الشرع الاقوم و النبی المکرّم افتخار ولد آدم وعلیه اصلّی واسلم وعلی آله موالی العالم وسادات الامم و بعد پس چنین گوید این گنهکار هوای نفسانی و گمگشته وادی نادانی محمد بن العالم العلم الربانی میرزا سلیمان الحکیم الطبیب التنکابنی که چون چند سالی است که جماعت فرنگیان بولایت تنکابن رفت آمد دارند وبجهة خریدن چوب شمشاد ایام زمستان وبهار اقامه دارند تا سال گذشته که سنه هزار و دویست ونود و پنج هجری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت را گذاشتند و از ایشان احتراز نمینمودند بلکه جمیع شرابها نند آب با ایشان میاشامیدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام میزدند چون حال را چنان دیدم با والی بلد گفتگو داشتم که اولا مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند وبجهة فقر وفاقه اهل بلد وطمع ایشان از فرنگیان با ایشان دوستی مینمایند ومودة ودوستی با کافران بنص قرآن حرام است وعلاوه از نجاسات احتراز نمینمایند وبشرب شراب با ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت عوام با ایشان عظم اسلام در انظار ابنا روزگار خفیف وخوار خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را هر دانان از ابا واجداد شنیده اند برهانی در اینمعنی ندارند پس شاید باندک تشکیکی زایل شود پس همان به که شما حکم کنید که فرنگیان دو سه روز هر روز بقدر ساعت با من به تنهای محاجه کنند تا حقیقت اسلام را واضح وروشن سازم واین در وقتی است که ایشان بانصاف حرکت کنند بر ایشان بتاییده وافاضه حضرت صاحب الزمان غلبه خواهم کرد کما قال الله تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا ای فی الحجة کما در ائمه فی تفسیر الآیه واگر بانصاف وعقل عمل نمایند وتعصب کنند ولاتم گویند پس با ایشان مباهله میکنیم چنانچه امام علیه السلام بنا بر اخبار یکه در اصول کافی مذکور است ویکدیگر را نفرین میکنیم انکه مبطل است فوراً هلاک خواهد شد وحقیقت اسلام بر همه کس عین الیقین وظاهر خواهد گردیده چون والی این سخن را شنید از این معنی امتناع ورزید پس فرنگیان رفتند ودر ذی قعدة السنه که هزار و دویست ونود وشش باشد فرنگیان معاودت کردند واز قضایای اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که ملای ایشان است واو بجهة شغلی در عمل تجارتشان نزد من آمد واظهار ان داشت که من ملای ایشان ام ودرس خوانده ام وزبان فارسی میدانست پس در مجلس خود بنحو خوش با او سلوک نمودم ودر اخر ام گفتم که اگر ترا میل باشد باهم گفتگوی از انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدای باشیم چرا باید در پیغمبر خلاف کنیم پس با هم مباحثه میکنیم وعقل را حاکم مینمایم اگر دین شما حق شد ومن از عهده سخنان شما بر نیایم پس من بدین شما در می ایم واگر سخنان من حق شد وشما از روی انصاف پسند گردید پس شما اقرار بنبوت خاتم الانبیا نمائید وبا این عمر کوتاه ودنیای بیوفا چرا باید عاقل بر ضلالت باشد وعذاب ابدی اخروی را برای خود اختیار کند فرنگی گفت که من همین را طالبم

و مرا هم اینگونه سخنان خوش می‌آمد و قرار شد که مجلس دیگر حاضر شود و با هم مناظره کنیم و این فقیر مسئله نبوت را در چند
جا از تالیفات خود نوشته بودم از انجمله در منظومهٔ اصول دین دوم در شرح آن مسمی به نجاح الاعتقاد سوم در
رسالهٔ محمدیه چهارم کتاب مواعظ المتقین پنجم در منظومهٔ الفیه مسمی بفرایده در نبوت ششم در تعلیقه بران منظومه هفتم
در کتاب قصص العلماء در ترجمهٔ مؤلف ان کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هر یک از
این کتاب تسجیل و تثبیت امر نبوت نمودم و خواستم که در این رساله که مسماة است به سبیل النجاة همان
کیفیت محاجهٔ خود را با فرنگی بیان کرده باشم که انرا در غایت سهولت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته باشم
تا برای خواص و عوام مفید افتد و قدرت بر محاجه با ادیان باطله بهم رسانند و براهین با هره را بنحوی خوش و بیانی
دلکش واضح ساخته‌ام که هر عوامی این مطالب عالیه را ادراک مینمایند و برای اکثری از مطالب مثلی‌ها این
کرده‌ام تا بدان واسطه در اذهان جا گرفته باشد چنانچه حقتعالی فرموده ویضرب الله الامثال للناس
وما یعقلها الا العالمون و ازینجا است که حق تعالی عنکبوت و پشه و مگس و مشکوة و نحو انرا در قرآن مجید
ذکر فرموده و مجملاً فرنگی زمان دیگر بدیدن من آمد او را در کتابخانهٔ خود خواستم و انواع ملاطفت برای
تالیف قلب و بکار بردم بنحویکه بعد از فراغ از مجلس نهایت امتنان برایش حاصل و در نزد مردم در مقام
تعریف و توصیف برآمد گفتم که ایا میل داری که در مذهب با هم گفتگو کنیم گفت نهایت مرا خوش اینده است و برای
همین مطلب آمده‌ام گفتم که تحقیق این مطلب موقوف بر تمهید چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه بخواهی بنا کنی
لابد است که از پائین آجر بچینی زیرا که تا ما دامیکه زیر دیوار چیده نمی‌شود نمی‌توان بالای دیوار را چید
فرنگی تصدیق کرده که در حقیقت چنین است گفتم که مقدمهٔ اولی اینکه اولا باید خداوند را بشناسیم زیرا که پیغمبر
معنی او آنست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهنده پس اول بشناسیم تا ببینیم که پیغام دهنده
کیست و چه نحو کسی است تا بعد از ان ببینیم که پیغام آورنده کیست و پیغام چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام
آورنده بالنسبه به پیغام دهندگان مختلف میشود لامحاله آورنده باید فی الجمله ببعضی وجوه با پیغام دهنده
شباهتی داشته باشد و چون ما همه بندهٔ یک خدا هستیم و اکثر بلکه یکسر قائل اند با اینکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا
اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ستاره را خدا می‌دانند و برخی بت را خدا می‌دانند
و بعضی عیسی را خدا می‌دانند مجملاً مصداق خدا محل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثل اینکه میدانم امروز
چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر در ان اتفاق دارند اما بعضی میگویند که انسانی غریب داخل این شهر شده و بعضی
میگویند که فرس داخل شد و بعضی میگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بقر داخل شهر شد پس لازم شد که داخل
شدن چیزی در شهر یقینی باشد اکنون میگوئیم که وجودی داریم و ماهیتی وجود معنی هست و ماهیت معنی چیز

در بیان مقدمهٔ اول

مثل اینکه یکدفعه میگوئید این ظرف چه چیز است یعنی ماهیت او چیست و گفته میشود فلان چیز است و در جواب
میگوئی چیست یکدفعه میگوئید سوال میکنند که این ظرف هستی دارد یا نه در جواب میگوئی هستی دارد یا نه وجود هستی
را گویند و عدم نیستی را گویند و هر کمالی که تصور شود از وجود است نه از عدم چه نیستی هیچ چیست و کمال نیست پس همه
کمالات از هستی بعمل میاید مثلاً توانائی بمعنی قوت هستی است و دانستن که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی عدم
و کمال نیست و ندانستن هم عدم است و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود دانائی است و این کمال
هم شدت و ضعف دارد چه طفل شیرخوار توانائی او بنهایت کم است و جوانمرد توانائی او کامل تر است و همچنین است
دانائی پس خدای ما باید در همه کمالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدائی شود و همه کمالات هم
باید در او بالفعل باشد زیرا که در حقیقت وجود است و اگر کمال او کامل تر و بالفعل نباشد وجود ناقص خواهد داشت
و حال آنکه خدائی ما را هیچ منقصت نیست پس خدا باید احتیاج بهیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر محتاج باشد بهستی
او کامل تر از همه نخواهد بود پس باید جسم نباشد تا احتیاج بمکان پیدا نکند و باید مرکب نباشد تا احتیاج باجزا پیدا
نکند و باید شریک نداشته باشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد یکیست چه اگر دو باشند پس هر یک باید کامل
تر از آن دیگر باشد و الا آنکه کامل تر نیست خدائی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و آن یکی خواهد بود
این چیز که کامل تر است با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل با ناقص معقول نیست و این هستی کامل حلول
در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغو است علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال است پس قبل از اتحاد
و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض است و اگر این اتحاد و حلول نقص است پس خدا باید کامل
تر از همه چیز باشد مجملاً خدا را ماهیتی نیست که وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین ماهیت اوست
و الا ترکیب لازم می آید و از این جا جمیع مطالب توحید بر وجه اکمل منکشف گردید و این مقدمه که مقدمه خداشناسی
باشد برای این مقدمه بما این احتجاج ساختیم که تا پیغام دهنده را نشناسیم و الا پیغام آورنده را نمی شناسیم
فرنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و بمقدمه این مقدمه مذهب نصارا را
باطل ساختیم بنحویکه فرنگی را شعور بآن شد بجهت آنکه نصاری بعضی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی
عیسی را پسر خدا دانسته اند و معظم ایشان باقانیم ثلثه قائل اند بعضی عیسی با مادرش و خدا همه را خدا می دانند
باین معنی که خدا از آن است و مادر و پسر صفت می باشند و با ایشان متحد شده است الحال از این مقدمه
معلوم شد که خدائی ما چنان خدا است که پسر ندارد و متحد است با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرق
نصارا مذهب ایشان مبنی بر حلول و اتحاد است چنانکه بسیاری از صوفیه را همین اعتقاد است پس یکی
از فواید این مقدمه ابطال مذهب نصاری است در ابتدا امر و این قسم مقدمه قرار دادن از کمال مهارت

و تردستی است و نباید دانست که از این مقدمه حقیقت معرفت خدا حاصل نشد بلکه وجهی از وجوه معرفت حاصل
شد و شناختن خدا حقیقةً یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا احاطه به همه چیز دارد و همه چیز محاط او هستند
و محیط علم بمحاط دارد اما عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و در این باب برای فرنگی مثالی
بیان کردیم که او تصدیق نمود گفتم که ما درین خانه نشسته ایم این خانه محیط است و ما محاط پس ما نتوانیم که بدانیم
که در پشت یا بالای بام اینخانه چیست اما اگر اینخانه را ادراک میشد میدانست ما را و بالای سر ما را و پیش
روی ما را و اینچنین نیست که عقل بحسب بداهت بدان حکم میکند —

مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری بفرستد بیان این مطلب اینکه در مقدمه
سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدائی فعل لغو و عبث و کار بیجا بلا نمیکند
پس باید که این خلق را برای فائده خلق کرده باشد و این فایده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون
آن فائده ناقص باشد و حال آنکه گفتیم که خدای ما باید کامل تر از همه موجودات باشد پس باید آن فائده عاید
بخلق شود و آن ترقی دادن خلقت که ایشان بخود نزدیک کند تا کمال بهم رسانند و همه کمالات از او است
پس قرب با و اقصی الغایات و اکمل الکمالات است و آن بتکلیف حاصل میشود و همچنین غرض او باقی ماند خلقت
و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بیواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا
و نقره باشند میان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کامل تر و قابل و بعضی غیر قابل و مثالی درین باب
ذکر میکنیم و میگوئیم که آیا همه رعایا میتوانند که از سلطان بلا واسطه مطلب را اخذ کنند بدیهی است که چنین نیست
بعضی قابل آن می باشند که سلطان با ایشان تخاطب کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر باید مطلب
سلطان را بفهمند و بعضی بواسطه حاکم بلد و هکذا پس لازم است که خدا پیغمبری قرار دهد که مطلب و پیغام خود را
بآن پیغمبر بگوید و او بمردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفه خواهد بود چنانکه اگر آقائی
غلامهائی بخرد و با ایشان نفقه و کسوه و مایحتاج بدهد و آن غلامانرا هیچ تکلیف نکند و آنها آقای خود را
نشناسند و چندین فساد کنند و بر یکدیگر ستم کنند پس عقلا حکم بر سفیه بودن آن آقا میکنند و خدای حکیم است و سفیه نیست
پس باید شناختن خود را از ایشان بخواهد و رفع فساد وجود میان ایشان کند پس باید پیغمبری فرستد و همچنین در دفعه
اول که انسان را خلق کرد لابد باید غذائی بخورد تا از گرسنگی نمیرد و فرض اینکه تازه خلق شد و غذا مختلف باشد
بعضی سم میباشند که از خوردن آنها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و با و بفهماند که کدام غذا مهلک است
و کدام یک ضرر دارنده است تا مبادا ضرر دار را بخورند و ایضاً یکدیگر را ستم مینمایند در اموال و اعراض پس باید
پیغمبر و رئیس نصب کند که بنحو عدل حرکت کند تا بر یکدیگر ستم نکنند پس این پیغمبر اگر تنها باشد پیغمبر بنفس خود میباشد و اگر

غیر او

غیر او نیز یافت شود پیغمبر او نیز خواهد بود پس از این مقدمه معلوم شد که لازم است اینکه خدا پیغمبری تعیین کند
مقدمه سوم اینکه احکامیکه این پیغمبران از جانب خدا میاورند دو جهت دارند از جهتی مانند
احکام و اوامر طبیب بمریض است و از جهتی مانند احکام و اوامر مولی بالنسبه بعبد است چون احکام و اوامر
خدای نفع آن به بندگان عاید میشود نه بخدا پس اوامر طبیب بمریض است که منفعت خوردن دوا بمریض
راجع میشود و منفعتی برای طبیب ندارد و اگر دوا نخورد ضرر برای مریض دارد نه برای طبیب و اما اگر دوا نخورد
طبیب او را عقاب نکند و احکام خدا را اگر بنده بجا نیاورد خدا او را عقاب میکند از این جهت مانند اوامر مولی
بعبد است که اگر بنده او را بجا نیاورد مولی او را عقاب می کند و اما نفع بحال مولی دارد و ایضاً باید
دانست که احکامیکه پیغمبری میآورد بحسب مصالح و مفاسد نفس الامریه است پس اسبا باشد که مصلحت اقتضا میکند
که حکم فلانی در فلان زمان است و در زمان دیگر مفسده دارد نه مصلحت مانند جمع میان دو خواهر
در نکاح که در شریعت موسی بوده است و در زمان پیغمبر مصلحت حلیت آن برداشته شده است و در این
زمان مفسده دارد و بعینه مانند حکم طبیب است که اگر هر روز مسهل بدهد احشاء و امعاء مریض پاشیده میشود پس
بعضی از ایام منضج میدهد و بعضی از ایام مسهل میدهد لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه ادیان باید ثابت
و تغییر و تبدیل و نسخ برنمی دارد مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جائز باشد
منجر بعدم بقا نظام عالم و قطع شدن نسل بنی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال
چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسب مردم هرج و مرج میشود و نظم عالم بهم میخورد و مانند حفظ عرض چه اگر زن هر کس
بر هر کس حلال باشد نسب مردم ضایع و پسر معلوم نمیشود که پسر کیست و عمل میراث بهم میخورد و مانند حفظ دین
چه اگر دین را محافظت ننمایند دین از دست میرود و ثمرهٔ بعثت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر چیزی
که عقل را ضایع میکند آن مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از بعثت پیغمبران بود موقوف میشود
و بر همدیگر ستم خواهند کرد و از اینجا است که شراب را ام الخبائث میگویند چه همه معاصی از آن ناشی
میشود پس از اینجا است که شراب در همه ادیان حرام است و عقل در حرمت آن استقلال دارد و این پنج
چیز را در اصطلاح مقاصد خمس میگویند پس واضح شد شراب در هیچ دین حق حلال نیست حتی دین یهود و نصاری
مقدمه چهارم در اینکه بعد از این که خدا پیغمبری فرستاد آن پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد
که دلالت بر صدق او نماید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس ادعای نبوت کند و راستگو از دروغگو امتیاز
نمی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال اینکه مقصود خدای تعالی هدایت خلق است همچنانکه
اگر پادشاه حاکمی بجائی فرستد لابد باید نشانی باو دهد که دلالت بر صدق او کند مانند خلعت

دوم آن چون این مرحله را دانستی پس باید دانست که حقیقت پیغمبر از چند چیز ثابت میشود —

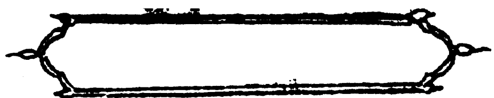
اول آنکه پیغمبری که یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید و ادعای
پیغمبری مینماید صادق و راستگو است —

دوم آنکه در کتاب پیغمبر پیش نبوت او ثابت و کتابش حق است اسم آن پیغمبر یا وصفش مذکور باشد چنانکه
در انجیل مذکور است که این امیس به پیغمبری می آید و امینس امنه را میگویند که ما در پیغمبر ماست چه هارا در
در لغت ایشان بدل بسین میکنند چنانچه از تتبع کتب لغت ایشان ظاهر میشود —

سوم آنکه این کسی که دعوای پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشد و هر حکمی که آورده عقل ادراک حسن او را بکند

چهارم آنکه معجزه بیاورد یعنی کاری از دست او بر آید که از ابنای جنس او بحسب عادت آن کار را نتوانند
که بعمل بیاورند مانند آنکه سنگ دو مثقالی در اینجا افتاده پیغمبر میگوید که من این سنگ را از زمین بلند میکنم و کسی
دیگر نمی تواند که آنرا بلند کند با آنکه عادت باید سنگ دو مثقالی را هر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است
که این پیغمبر از جانب خدا است چه این خارق عادت بعمل آورده و اگر پیغمبر نبودی و سحر و چشم بندی بودی
لازم بود که خدا نگذارد که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوای نبوت
حمل بر صدق مینمائیم پس امتیاز پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و هویدا شد و فرنگی این مطلب را قبول کرده و میگفت
عقل بنحو بداهت بر این حکم میکند و قابل انکار نیست گفتم که چون خداوند عالم را نهایت با بندگان رأفت
و مهربانیست پس مقتضای لطف هر صنعت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه داد
بنحو اکمل که با آنکه مردمان در آن مهارت داشته اند از معارضه پیغمبر در آن صنعت عاجز آمده اند و این بیشتر
دلالت بر حقیقت آن پیغمبر دارد و مثل آنکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو در میان
اهل مصر اشتهار داشت خدا تعالی از همان جنس او را معجزه داد ایشان چوبها را مجوف در و دها پر از زیبق
میکردند و چون آفتاب بر آنها می تابید بحرکت می آمدند و راه میرفتند موسی نیز چوبی انداخت که اژدها
شد و همه سحرهای ایشان را فرو برد و ایشان از مثل آن عاجز شدند پس مردمان حتی ساحران دانستند که
این از باب سحر نیست بلکه از باب اعجاز است و در زمان داود تغنی و آوازهای خوش بسیار بود
پس خدا تعالی داود را چنان آواز خوش داد که وقتی که مجمع بنی اسرائیل زبور را با آواز خوش خواند
چنانکه چهار هزار دختر باکره غشی نمودند و در زمان حضرت عیسی ع اطبا ریونان و غیر آن بسیار بودند
که معالجات غریبه میکردند پس خدا تعالی باو از آن جنس معجزه داد پس کور و کچل و زمین گیر را دعا میکرد
که شفا می یافتند پس اطبا گفتند که ما نیز این مرض را دفع مینمائیم بمعالجه آنجناب فرمود که من این امور را

که مادرزاد باشند دفع نمائیم اطبای آن زمان عاجز برآمدند پس فرمود که من مرده را هم زنده کنم
اطباء اعتراف بر عجز از آن نمودند پس سام بن نوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده
کرد معروفست که افلاطون گفت که الحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای من چه مرا حاجت به
رسول نیست و عقل مرا کافیست پس ایمان نیاورد چنانکه استادش ارسطاطالیس بچه امرد را دوست داشت
بدین سبب او را زهر خورانیدند و کشتند و جالینوس بمرض ابنه مبتلا بود و ارسطو سایر کلام بجا در مجلد
چهارم دهم اینکه او گفته که رای موسی اینست که خلقت از خالق است و رای من اینست که از طبیعت است
پس موسی را العیاذ بالله بنادانی نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبر او قائل نبوده در عهد جناب
ختمی مآب فصاحت و بلاغت در میان عرب در اشعار و خطب اشتهار داشته بنحویکه کلمات خوب را بر لوحی
می نوشتند و بر خانه کعبه آویختند پس خدای تعالی برای کلامی نازل کرد که فصاحت و بلاغت و براعت
و سلاست و جزالت او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه اقرب بقبول ابناء آن زمان است ـ
مقدمه پنجم اینکه اگر آنانکه در عصر آن پیغمبر باشند و معجزه او را برای العین مشاهده کنند پس لازم است
که اذعان و اعتقاد کنند و اگر در آن مجلس حضور نداشته باشند و یا در آن زمان نباشند بلکه زمان
دور و درازی از نبوت و اخبار معجزه اش گذشته باشد پس ما بدین میزانی برایشان قرار داد که بچه نحو باید
ایشان را معلوم شود که شخص آمده و دعوای پیغمبری نمود و معجزه آورد با اینکه هیچیک را ندیده مثلاً
این زمان که سنه هزار و دویست و نود و شش است از هجرت پیغمبر هزار و دویست و هفتاد و نه سال است که از
بعثت عیسوی میگذرد پس چگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر بر حق بوده و معجزه آورده البته میزانی درین باب
باید قرار داد پس میگوئیم چیزهائیکه برای انسانی ندیده یقین حاصل میشود چند چیز است اولاً
که محفوف بقرائن قطعیه باشد دوم تواتر لفظی یعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر دادند بنحویکه یقین
حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ ننموده اند و اینها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند
بنحو سابق و هکذا تا مبدء پس یقین حاصل میشود باینکه این خبر راست است سوم تواتر معنویست باین
نحو که در مسئله چند خبر واحد آمده باشد که این اخبار در لفظ باهم مختلف باشند ولیکن همه آن اخبار در اثبات
یک امر مشترک باشند بنحویکه قطع حاصل شود بر آن قدر مشترک مانند اینکه یک خبر برسد که اگر پای مرغ نجس شود
و در کاسه آب باشد و پای آن مرغ داخل آن آب شود باید آن آب را ریخت و وضو با آن نتوان ساخت
و باید تیمم کند و هکذا چند خبر برسد که هر یک مخصوص بمورد دیگر باشد لیکن همه اینها قدر
مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تواتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک



خبر واحد اند و مضمون همه یکیست پس قطع حاصل نمیشود که یکی ازین خبرها از معصوم صادر شده است
پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهنده گان این قدر جمعیتی باشند که یقین بر
راستی ان حاصل شود و فرق ان با تواتر انیست که تواتر در صورت تعدد وسائط باید هر
طبقهٔ ان قدر جمعیت باشند که مفید قطع باشد ولیکن در تظافر و تسامع وسائط ندارد و اینکه
اگر در تواتر هم وسایط نباشد و همان طبقهٔ اولی باشد پس علم باشخاص و اعیان ناقلین
شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد
از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاع است و میشود که از باب
قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشند باین معنی که یکی حکایت غلبهٔ رستم برا کوان دیو را نقل
کرده و یکی غلبهٔ او را بر سهراب نقل کرده و یکی غلبهٔ او را بر اشکبوس نقل نمود و ما از اینجا
قطع نمودیم بر اینکه رستم مرد شجاع است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما
مثال خواص بتسامع و تظافر مانند اینکه از بسکه خبر دهندگان بما خبر دادند که کربلا موجود است
و یا مکه موجود است و یا کلکته در هند موجود است یقین برای ما بر وجود انها حاصل میشود و حصول
یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردم که آیا کربلا رفته گفت نه
گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهریست و بالفعل موجود است
گفت شنیده ام گفتم ازین شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر
نبودند و بعد از سالهائی دراز آمده اند از تظاهر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان معجزه
آورده پس ازین مقدمه معلوم شد که کسانی در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند ولیکن پیغمبر را ندیده اند
پس علم باینکه پیغمبری آمده و دعوای نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود
بتظافر و تسامع و چون کلام باینجا رسید مرا خستگی عارض شد زیرا که تقریباً بقدر ساعت مکالمه
کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه سخن و مطلبی که طویل باشد در سه مجلس گفتن بهتر است و در رسوخ قلبی
از اینکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفت گو مینمائیم اگر چه ان چه باید گفته شود گفته شد
و پیغمبری پیغمبر با نزدیک ثابت شد چه بعد از اینکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه
بدیهی است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا نماید علاوه اگر
تصدیق نکند پس نبوت عیسی را نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده ولیکن بنظرم
بلکه بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد ولیکن نظر بر تقیه تصریح نموده و گفت که فی الحقیقه امروز مستفیض

واین سخنان همه خزانه بود و نایاب است و در جاهای دیگر این سخنان شنیده نمی شود واین
بمنزله آنست که نردبان را آدمی بسازد پس نردبان ساختن مشکل است لیکن بعد از ساختن نردبان
به پشت بام بالا رفتن آسان است گفتم بلی چنین است و من باین مقدمات چنان پیغمبری عیسی اثبات
کرده ام که جمیع کشیشان بر اثبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بداهت قدرت
ندارند مجملاً هنوز مجلس دیگر انعقاد پذیرفت و آنچه در حقیقت دین اسلام ضرور است از این مقدمات
ظاهر شد و مع ذلک بجهت زیادتی توضیح بیان بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیقه میگوییم
که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب در مکه مشرفه ادعای نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافر ثابت
شده علاوه خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس آن نیز بتسامع و تظافر ثابت
شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافر و تسامع افاده علم میکند پس باید
که نبوت او حق باشد چنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر گوئی که اگر
چنین چیزی میشد هر آینه فرنگیان نیز بدین اقرار مینمودند و برایشان معلوم میشد و در تواریخ
و روزنامه ها می نوشتند با آنکه نوشته نشد و این مرحله را قبول ندارند در جواب گوییم
که علم حاصل شدن از تظافر و تسامع و تواتر منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبهه نباشد
چنانکه در کتب اصولیه بنحو مستوفی مذکور است علاوه زمین کرویست پس شق القمر در نیمه شب در مکه
واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهت کرویت زمین میشود و آن وقت که شق القمر شد ظهر بوده
یا عصر بوده لهذا ندیدند یا آنکه بر فرض تسلیم شاید هوای بلاد ایشان ابر داشت چنانکه غالب
بلاد ایشان غالباً ابر دارد و در روزنامه نوشتن در آن عصر در میان اهل فرنگ متداول
نبوده و ایضاً دلیل ما بر نبوت پیغمبر از چند وجه دیگر است اول آنکه احکام او همه بر طبق عقل
است و هوای نفس در آن نیست و اثبات این معنی موقوف است بتفصیل مفصل که در خور حوصله این
مختصر نیست دوم آنکه در کتب انبیاء سلف مانند توریه و انجیل و کتاب شعیا و کتاب ارمیا و حبقوق
و در که از او تعبیر بنبوت هیلد مینمایند تصریح بنبوت جناب ختمی مآب شده چنانکه در الفیه نبوت و
شرح آن نوشته ایم سوم آنکه معجزات بسیار از آن جناب نقل کرده اند مانند آنکه همیشه
در آفتاب ابری بر سرش سایه افگنده بود و سنگریزه در دست او تسبیح گفت و بعضی افاضل
گفته اند که تسبیح سنگریزه تعجب ندارد و نظر بآنکه و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه خارق عادت
در استماع سنگریزه است باهل مجلس و با هر که راه میرفت کمر و گردن از او بلندتر مینمود و از بیت

میسید پس چنانکه از پیش رو میسید و از هر کوچه که عبور میفرمود تا دور بوی عطر از انجا شنیده می شد
بنحویکه مردمان میدانستند که پیغمبر خدا از ان کوچه گذشته و مگس و پشه بر جسد مبارکش نمی نشست
و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زهر داخل کرده
اند و درخت با وسخن میگفت و در هر موضع که قدم بود اثر پایش از انجا ظاهر نمیشد و اگر بر سنگ
صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیبت میفرمود و اگر آب دهانش بر چاه خشک
شده میریخت انچاه پر آب میشد و کور را بینا کرد و مواید بهشت برای او نازل شد و بدنش در
آفتاب سایه نداشت بلکه لباس او نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی بحد یک هزار معجزه کرده اند
و باعتقاد این فقیر زیاده از حصر است چه اینجا در چنین بوده اند مثلا هر وقت که ابر بر سرش بود
یک معجزه محسوب نشود بلکه بر بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجملا اگر چه بر فرض تسلیم
اینکه هر یک از این معجزات باخبار احاد بما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم تواتر معنوی
افاده یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی از این معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه اش
معلوم شد چهارم اینکه معجزات انحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین
او از ائمه اطهار و معجزاتیکه از مراقد و مشاهد مشرفه ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر
هفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی از ان را من خودم دیدم
و هر ساله در وقت جو در تو نور باران میشود و همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات
ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیبود این کرامات بظهور نمیرسید اینها همه شعبه از شعب
معجزات پیغمبر می باشند و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در جنب امام زاده زرآباد است
و ثبوت این گونه کرامات بمشاهده است بالنسبه ببعضی و بتواتر معنوی یعنی دوم است بالنسبت
ببعضی دیگر پنجم معجزه است که از زمان پیغمبر است تا روز قیامت و ان قرآن است که در دست
ما است و اعجاز ان از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز ان آیه بآیه بحسب اختلاف اشخاص بی نهایت
است انچه بحسب صفت است اول اینکه در نهایت بلاغت و جزالت و ملاحت و سلاست است
بحیثیتی که اتیان بان فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بران می بود نمیفرمود که اگر می
توانید مثل انرا بیاورید و ان را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا
نمی نمود زیرا که منافی غرضش بود دوم اینکه در غایت ملاحت است سوم اینکه اسلوب غریبی
دارد چهارم اینکه شفاء هر درد است از دردهای ظاهری و باطنی پنجم اینکه مشتمل بر اخبار

معنیان است مانند غلبه روم و نحو آن و مطابق ششم انیکه در هر آیه آن قدر از علوم و احکام مندرج است که غیر از خدا را قدرت بران نیست که کلامی با این اختصار بگوید و این قدر علم دران درج کند و این فقیر تفسیر توشیح را برائی همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و احکام از هر آیه استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در هر آیه مندرج است که غیر خدا را قدرت بر درج آن قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد هفتم انیکه استخارات مجربه از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت است هشتم انیکه تفالات چندی از قرآن برائی ما حاصل شد که همه برطبق واقع بوده شیشم از دلائل انیکه پیغمبر امی بود یعنی نزد معلم نرفته و علم و سواد و خط نداشته چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بان فرموده که پیغمبر امی بوده و کتاب نخوانده و خط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آئینه مردم تکذیب میکردند و می گفتند که پیغمبر خط می نوشت و کتاب خوانده با انیکه هیچکس باین خدشه نکرده با این بی سوادی و امی بودن بیکدفعه اظهار علوم اولین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بنحویکه علمائی بیشمار در امت او پیدا شده که در هیچ دینی نبوده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعدهم صاحبان مکاشفه و شهود و کرامات نموده معلوم است که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر بتائید

یزدانی و توفیق سبحانی و تسدید صمدانی مجملا نبوت خاتمی آفتاب در مرتبه

ظهور چنان هویداست که قابل بیان و یا انیکه ببرهان اثبات

اثبات نمودن بلکه اجرای برهان بر حقیت قرآن و نبوت

پیغمبر آخر الزمان مانند انستکه کسی شمعی را در روز

بدست گرفته و سراغ خورشید تابان جوید

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب روز چهارشنبه بیست و نهم شهر رمضان المبارک

سنه ۱۳۰۶ باهتمام عالیجناب حاجی الحاج حاجی میرزا ولی الله محلاتی

بقلم عاصی معاصی سید حسن علی عابدی لکهنوی سنه ۱۳۰۶

حسب الفرموده سرکار نواب مستطاب معلی القاب خورشید قباب هلال رکاب کوکب صدف نبالت کوکب فلک جلالت ذو الطود الفخیم صاحب الوجه العظیم مرجع الانام و العالمین ملجا الافاضل و العالمین میر ابن امیر مغیث الکمال عدیم النظیر در جود حاتم در فضل فاریاب سرکار نواب اشرف الانواب حسام الملک خان خانان بهادر دام اقباله و اجلاله بزیور طبع آراسته شد

در عهد دولت ابد مدت گردون بسطت کیوان شوکت سلیمان
حشمت عرش عظمت وارث اورنگ جمشید شهنشاه عادل
باذل فروشید رونق افزای دیهیم و کلاه خدیو کیوان
خرگاه فلک درگاه فریدون و قیصر خدم کیقباد و فغفور
حشم نوشیروان حاتم خصال و اسکندر دارا جلال فرقان جود
و احسان و دیباچه بذل و امتنان طغرای کتاب عظمت و اجلال
ناظم اوراق پریشان فضل و کمال شمس آسمان دانش و فرهنگ
و زیب افزای تاج و اورنگ و حصن حصین نصرت
و اقبال مروج دین و دولت و مقوم ملک
و ملت سرلوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داور
سلطان السلاطین العظام و الخواقین الفخام السلطان ابن السلطان
ابن السلطان و الخاقان ابن الخان ابن الخاقان السلطان
ناصر الدین شاه شهنشاه جمجاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه
الی اخر الدوران و مد الله ظلاله علی رؤس الانام مادام
الشمس طالعه و بسعی و اهتمام عالیجناب خیر الحاج حاجی میرزا ولی الله
خلف مرحوم جنت آرامگاه آخوند ملا محمد حسن خراسانی الاصل محلاتی المسکن
بزیور طبع آراسته گردید

کتب خانہ

جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقا، عمال انتظامی [illegible] ایک ایک ماہ [illegible] رکھ سکتے ہیں۔

[illegible] شعبہ جات [illegible] پانچ کتابیں ایک ایک ماہ [illegible] عہدہ داران جامعہ [illegible]

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ [illegible] کتابیں ایک ایک ماہ کے لیے [illegible]

اراکین دارالترجمہ [illegible]

۳۔ طلبا [illegible] کتابیں [illegible] رکھ سکتے ہیں۔

[illegible] پانچ کتابیں [illegible]

۴۔ مدت مقررہ [illegible] کتابیں [illegible] لیا جائے گا۔

ایک آنہ یومیہ فی کتاب [illegible]

۵۔ [illegible] کتابیں [illegible] لازم ہے۔

[illegible]

۶۔ کتابوں پر کسی قسم کے نشانات [illegible]

[illegible]

۷۔ [illegible]

۸۔ قلمی نسخے [illegible]